



باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی

معاونت بهاسنگی اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۳۹۸۳

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷٫۴۱۷۲ م ۲۸۱ ح مرجع ☐

سرشناسه: مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: حق الیقین

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: زین‌العابدین تبریزی تاریخ نشر: ۱۲۴۱ق

صفحه شمار: ۲۷۳ برگ مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۹٫۵ × ۲۰٫۵ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: نمرالمتقین تاریخ ثبت: مرداد ۷۵

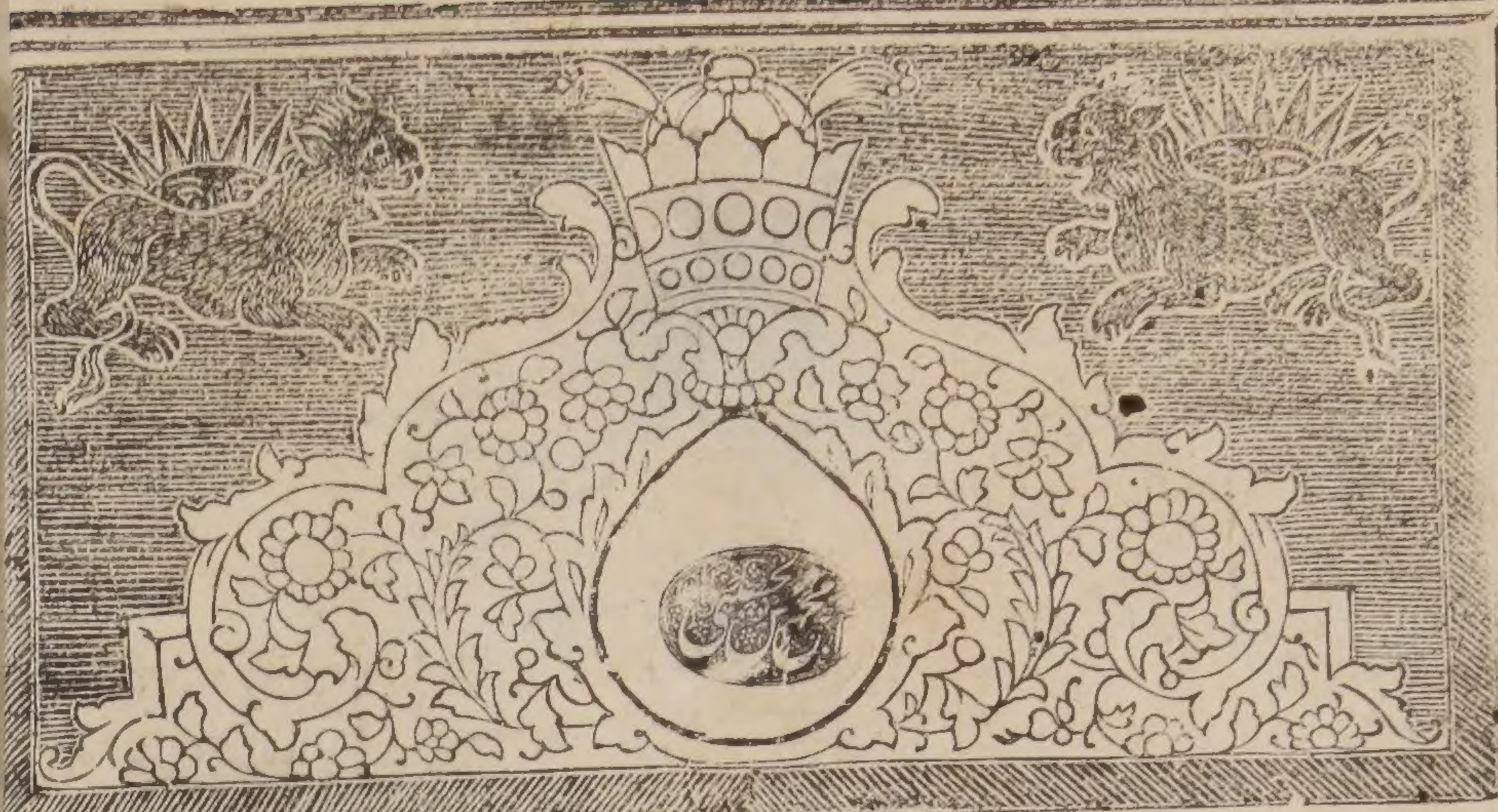
یادداشتها:
چاپ سنگی

موضوع(ها): ۱. شیعه - اصول دین. ۲. شیعه - عقاید.
۳. احادیث شیعه.

شناسه(های) افزوده:
الف. نمرالمتقین، واقف. ب. عنوان.

فهرستنگار: لمنه بابس تاریخ فهرستگاری: ۸۶٫۷٫۱۵

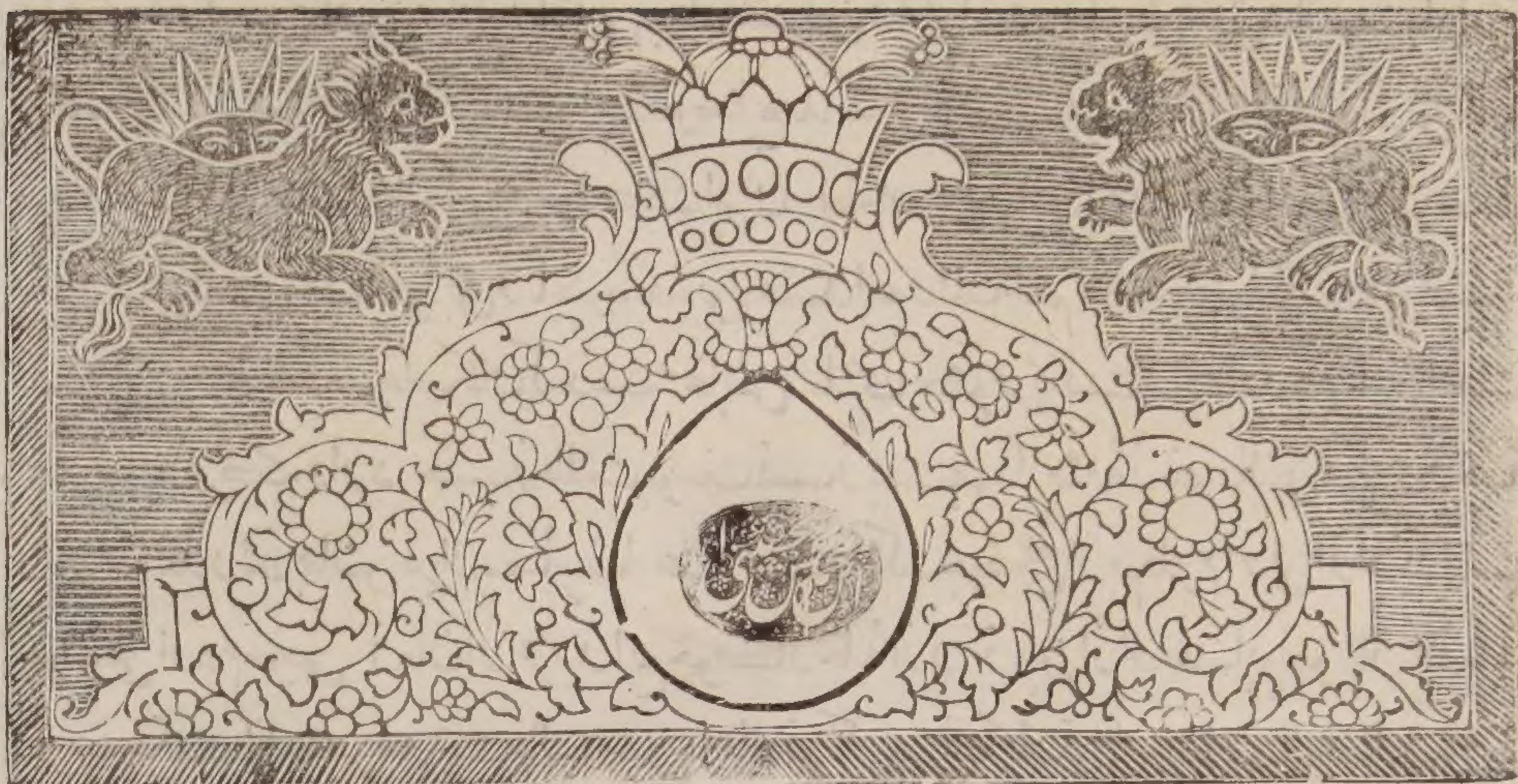
صالحی
احمد طالبان



بعهد دولت خسرو بدو ر حشمت دارا که خارکلبن سوری وخاک عنبرسارا جفاو جور ز دادش
دوان بسایهٔ اهو بیاز و از زجودش نوان به بنکه عنقا بکلستان جمالش بهشت مجمره کردان
باستان جلالش سپهر ناصیه فرسا قواعدش همه محکم اوامرش همه مثبت شمایلش همه نیکوخصایلش
همه زیبا کفایت و کف رادش جو رنک لالهٔ سوری مکارم و دل پاکش جو بوی عنبرسار
جواو بدرع سیاوش هزار شیر دلاور جواو بکاه فریدون هزار شید دلارا جواسمان در ش
اسمان و حسرت دربان جوافتاب رخش افتاب و حیرت حربا زاسکون جوسرابی زاستینش سخن کو
باسمان جوکرابی باستانش جبین سا بیک اشارت کنجور دو د مجر بکیوان بیک اجازت خازن غبار
هکان بثریا ابادیش بمشارق بیک دقیقهٔ احسان عطیتش بمغارب بیک لطیفهٔ اعطا برو زکار چنبش
اکر قوافل متحف بکاینات جنانش اکر رواحل مهدا قراضهٔ به نیابد بیار نامهٔ معدن بشیرهٔ به نماند
بکنج خانهٔ دریا هو السلطان الاعظم والخاقان الاعدل الاکرم ملک ملوک العالم غوث الدنیا والدین
غیاث الاسلام و المسلمین اجل الملوک و السلاطین قهرمان الماء و الطین مالک الممالک بالارث
و الاستحقاق ناصر احکام الشریعة فی الاطراف و الافاق ظل الله الممدود علی الارض و فضله المورود
فیها بالطول و العرض المجاهد فی سبیل الله و الغازی لدین الله کامل نسخة دار الطباعة وجود
و جامع صحیفة اطوار موجود السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان
کیهان خدای فتحعلی شاه کامکار کز هر چه بادشاه مجزکرد کاد بر نودی مصور ازجه زانوار کردکار
دادی مجسم ازکه زدادار دادکر ملک مجی بخمسة فی خمسة لفی الحسود بها فمات لما به من وجهه
و وقاره و جواده و حسامه بیده یوم ضرابه قمر علی رضوی تسیر به الصبا و البرق یلمع من خلال
سحابه اللهم خلد ظلال معدلته و رافته علی بسیط الارضین و ابد انوار دولته علی قاطبة الموحدین

و ابد شوکته الی یوم الدین و افلج رایته فی جهاد المشرکین و ابلج ایته فی طریق الحق و الیقین مادامت
الاقلام تکتب و الغمام تسکب که اکثر صنایع بدیعه و اثار غریبه بلاد بعیده و قریبه از یمن طالع
فرخنده مطالع شاهنشاه عالم کیر در مملکت ایران حفظه الله عن نوایب الحدثان شایع بود مکر صنعت
طبع و تمثیل که در عقدهٔ تعویق و تاخیر مانده بود بحمد الله و المنه اهم بحکم محکم سلطانی و امر همیون
خسروانی و التفات سرخاصکان که دست سخایش بلای کوهر کانست و افت دردریا قوام ملت
احمد نظام دهر که دارد حسب زطلعت یوسف نسب زپشت یهودا بشمهٔ زخصالش هزار روضهٔ
رضوان بذرهٔ زجمالش هزار بیضهٔ بیضا عدو از او بهلاکت جوقبطی از یم قلزم ولی از او بسلامت
جوسبطی ازدم موسی زمان از او بیدایع جوکارخانهٔ ازر زمین از او بصنایع جو بارنامهٔ مانا
بهرچه حکمت طالب بهرچه حجت غالب بهرچه مال توانکر بهرچه کار توانا حیات عالم و عادل هلاک
ظالم و جاهل صلاح کاسد و فاسد رواج دانش و دانا جناب امارت و مناعت پناه جلالت و نبالت
دستکاه محر الفلک المعرفة و الکمال محمال الفلک العزة و الاقبال شمس سماء الرفعة و الجلال بدر نجوم
النزهة و الجمال امیر الامناء الخواص امین الخواص الخاص الخاص مکمل ناموس السلطنة العلیا موتمن الحضرة
السلطان مقرب الخاقان ملک خصال منوچهرخان که شیخص جلالش نهاده پا بسر افتاب و جبههٔ جوزا
چه بدرها که کشاید چه کیسها که فشاند بپاس دولت خسرو بحفظ حشمت دارا لازالت لواء امارته
مرفوعة و اعلام ایالته منصوبة و قلوب اعدائه مکسورة مادامت عزمات القضاء مجزومة بسعی و اهتمام
جناب میرزا زین العابدین که جامع جمیع علم و عمل است و حاوی قول و فعل و از اعیان دار السلطنهٔ
تبریز است و در محروسهٔ ایران مبدع این فن عزیز در دار الخلافه طهران بدرجه کمال رسیده کتبی که
اهل علم از ان انتفاع یابند مطبوع امد امید که در نظر ارباب دانش مطبوع
اید تمام شد کتاب حق الیقین در شهر
ربیع الاولی سال هزار و دویست
و چهل و یک

۱۲۴۱



بسم الله الرحمن الرحيم

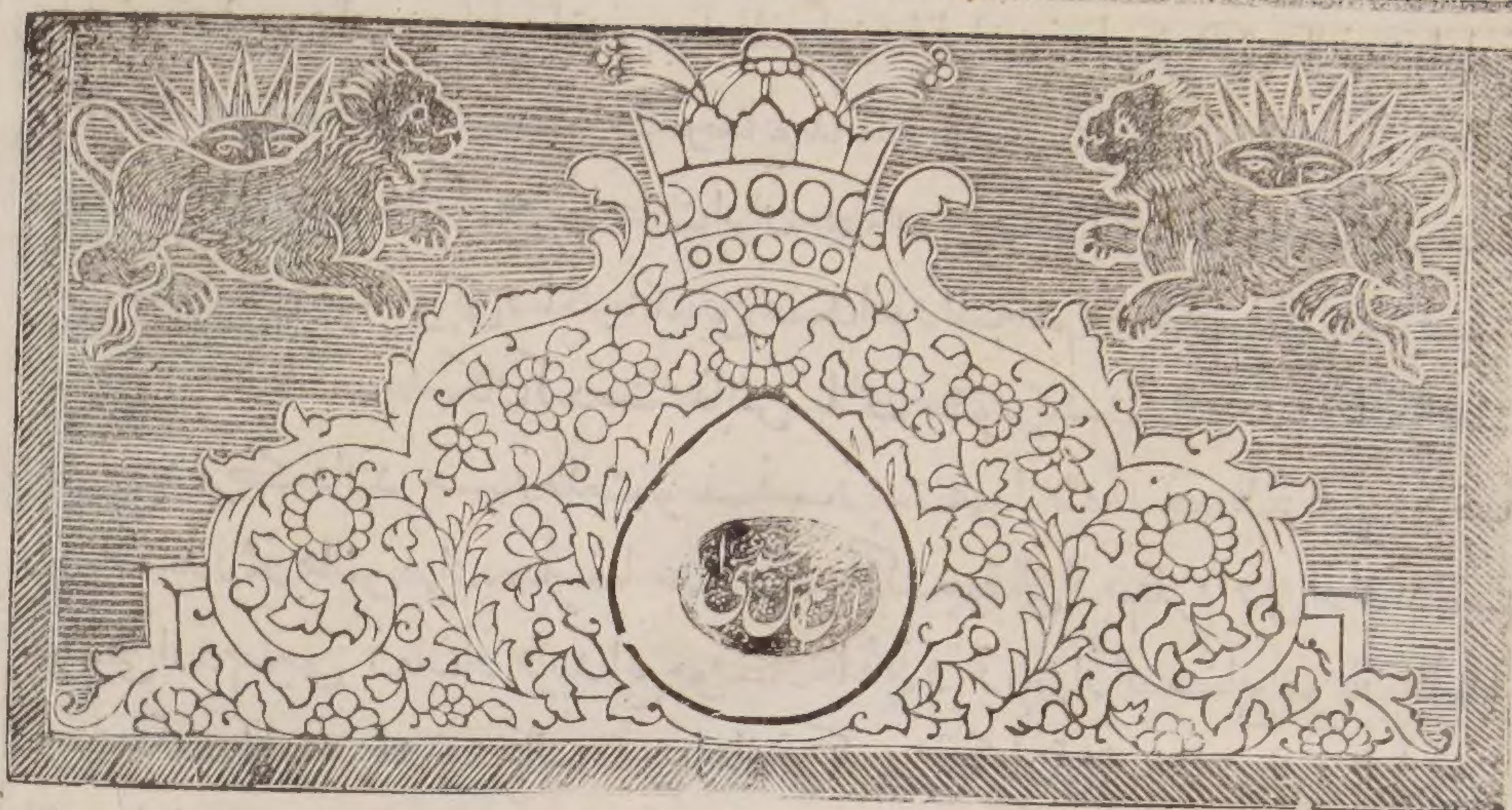
الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العليم القديم القدير الذی ليس كمثله شیء وهو السميع البصير والصلوة على اشرف العارفين وفخر النبيين محمد وعترته الطاهرين الذين فازوا بالقدح المعلى من الفضل والعلم واليقين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين * اما بعد * چنين كويد خامهٔ شكسته زبان و بيان ابكم نشان تراب اقدام ارباب يقين وخادم اخبار ائمهٔ طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع مواليهما الاكرمين بر صحايف قلوب وصفايح الواح طالبان منهاج حق ويقين تصوير وتحرير مينمايد كه چون بدلايل عقليه ونقليه ظاهر وهويدا كرديده كه حق تعالی اين جهان فانی را عبث نيافريده وانسان را كه چشم وچراغ اين جهان وعلت غائی افريدن انست برای معرفت وعبادت خلق كرده است كه باين دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نمايد وبلذات فانيه اين دار غرور مغرور نكرديده بواسطهٔ اين دو حبل متين خود را بسعادات باقيهٔ اخرت رساند واز ايات واخبار بسيار معلوم است كه عبادت بدون معرفت كه ايمان عبارت از انست صحيح ومقبول نيست پس اول چيزی كه بر مكلف در ابتدای تكليف واجب است تحصيل ايمانست واكثر خلق از اين معنی غافلند واركان دين را نميدانند وقليلی را كه از ناقصی چند امثال خود فرا كرفته اند بنظر تحقيق در ان نظر نكرده اند وبمحض تقليد اكتفا نموده اند وقدم از دركهٔ سافلهٔ كمان بدرجهٔ عاليهٔ يقين نكذاشته اند اكرچه اين فقير در كتب مبسوطهٔ عربی وفارسی اين مطالب عاليه را ببينات وافيه ودلايل كافيه ايراد نموده ام اما اكثر خلق را باعتبار عدم اعتنا واهتمام در امور دين وقلهٔ بضاعت ووفور اشغال باطله يا عدم قابليت ادراك انها از انها انتفاع بسياری نمی يابند لهذا فقير اراده نمود كه در اين رسالهٔ مختصره كافيهٔ عمدهٔ مطالب عاليه را ببيانهای واضح قريب بافهام ايراد نمايد بتوفيق الله سبحانه فی الجمله بر وفق



مرام بانجام رسيد ومسمی بحق اليقين كرديد وچون از بركات عهد وزمان وثمرات امن وامان ايام سعادت فرجام دولت عظمی وسلطنت كبری اعلی حضرت شاهنشاه ملايك سپاه ظل الله سيد وسرور سلاطين جهان باسط مهاد امن وامان مظهر الطاف ربانی مهبط فيوضات سبحانی وارث ملك سليمانی ملجاء سلاطين كامكار ملاذ خواقين جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال كلستان مرتضوی انجمن فروز محفل عدل وداد شعلهٔ جان سوز نهال جور وبيداد ممهد اساس عدل وتمكين مشيد بنای الائی شرع مبين سلطان ستاره سپاه كردون باركاه مصدوقه السلطان العادل ظل الله فايز بدرجهٔ عليهٔ * نرفع درجات من نشاء مصداق ايهٔ كريمهٔ يختص برحمته من يشاء * اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاكرمين الشاه سلطان حسين بهادر خان * مد الله ظلال جلاله على رؤس العالمين وشيع المؤمنين ببقائه الی ظهور دولت خاتم الوصيين صلوات الله عليه واله وعلى ابائه الطيبين * بود بنظر الهام منظر اشرف رسانيد اميد كه مقبول طبع اقدس كرديده مثوبات ان بروزكار فرخنده اثار عايد شود چون ايمان عبارتست از تصديق بوجود حق تعالى وصفات كماليه وتنزيهيه واقرار بحقيقت انبيای عظام كه از جانب حق تعالی برای تكميل خلايق بر ايشان مبعوث كرديده اند خصوصا پيغمبر اخر الزمان محمد بن عبد الله واقرار بانچه انحضرت از جانب خدا اورده است از ضروريات دين را بتفصيل وانچه ضروری نيست باجمال واقرار بحقيقت جميع اوصيای پيغمبران خصوصا دوازده امام كه اوصيای پيغمبر اخر الزمانند واقرار بعدالت حق تعالى ومنزه بودن او از افعال قبيحه واقرار بحشر ومعاد وتوابع ان پس تحقيق اين مطالب عاليه در چند باب ميشود

باب اول

در اقرار بوجود حق تعالى وصفات كماليهٔ اوست ودر ان چند فصل است * فصل اول * در اقرار بوجود صانع عالم است وان از همه چيز هويداتر است زيرا كه هر كه فكر ميكند در خلق اسمان وزمين وافتاب وماه وستاركان وبادها وابرها وبارانها وكوهها ودرياها وحيوانات وخلقت بدن وروح خود وغرايب صنعتی كه در هر يك از اينها بكار برده بيقين ميداند كه اينها خود بخود بهم نرسيده اند كسيكه اينها را افريده مثل اينها نيست وكامل بالذاتست وهيچ كونه نقص در ذات وصفات او نيست واين دليل اجماليست كه برای اكثر خلق كافيست وازدلايل تفصيليه بچند دليل قريب بفهم اكتفا مينمايد * دليل اول انكه هر مفهومی كه ادمی تعقل ان می نمايد يا انست كه نظر بذات ان بدون ملاحظه امر خارجی وعلتی بودن او در خارج واجب است واو را واجب الوجود كويند يا انكه نظر بذات او بودن او محالست واو را ممتنع الوجود كويند يا نظر بذات او نه واجب است بودن او ونه ممتنع است بودن او واو را ممكن الوجود كويند كه بودن ونه بودن او هر دو بذات او رواست پس اكر علتی بهم رساند موجود ميشود والا معدوم خواهد بود پس كوييم كه شك نيست كه در عالم موجودات هستند اكر مجموع موجودات



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیم القدیر الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و الصلوة علی اشرف العارفین و فخر النبیین محمد و عترته الطاهرین الذین فاز و ابالقدح المعلی من الفضل و العلم و الیقین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین * اما بعد * چنین گوید خامهٔ شکسته زبان و بیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صحایف قلوب و صفایح الواح طالبان منهاج حق و یقین تصویر و تحریر مینماید که چون بدلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده و انسان را که چشم و چراغ این جهان و علت غائی آفریدن آنست برای معرفت و عبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نماید و بلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردیده بواسطهٔ این دو حبل متین خود را بسعادات باقیهٔ آخرت رساند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجب است تحصیل ایمانست و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را نمیدانند و قیلی را که از ناقصی چند امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند بمحض تقلید اکتفا نموده اند و قدم از درکه سافله گمان بدرجهٔ عالیه یقین نگذاشته اند اگر چه این فقیر در کتب مبسوطهٔ عربی و فارسی این مطالب عالیه را ببینات وافیه و دلایل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق یا باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین یا قلة بضاعت یا وفور اشغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع بسیاری نمی یابند لهذا فقیر اراده نمود که در این رساله مختصره کافیهٔ عمدهٔ مطالب عالیه را بیانهای واضح قریب بافهام ایراد نماید بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بروفق

مرام بانجام رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد و اوان و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبری اعلیحضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله سید و سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوضات سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجاء سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل و داد شعلهٔ جانسوز نهال جور و بیداد ممهد اساس عدل و تمکین مشید بنای والای شرع مبین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان العادل ظل الله فایز بدرجهٔ علیهٔ * نرفع درجات من نشاء مصداق آیه کریمه یختص برحمته من یشاء * اعنی السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان * مد الله ظلال جلاله علی رؤس العالمین و شیع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولت خاتم الوصیین صلوات الله علیه و اله و علی ابائه الطیبین * بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعم و صفات کمالیه و تنزیه و اقرار بحقیقة انبیای ع که از جانب حق تعم برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است ضروریات دین را بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیقت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمانند و اقرار بعدالت حق تعم و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در چند باب میشود

باب اول

در اقرار بوجود حق تعم و صفات کمالیه او ست و در آن چند فصل است * فصل اول * در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمان و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن و روح خود و غرایب صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بخود بهم نرسیده اند کسیکه اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذاتست و هیچ گونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید * دلیل اول آنکه هر مفهومی که آدمی تعقل آن می نماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجب است و او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محالست و او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجب است بودن او و نه ممتنع است بودن او و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نه بودن او هر دو بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوییم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات

متحصر باشند در ممکنات و واجب الوجودی در میان انها نباشد پس همه را باهم که ملاحظه کنی بمنزلهٔ
یك شخصند و عدم بر مجموع اینها روا است هم چنانچه زید بی علت محالست که موجود شود زیراکه ترجیح
بلامرجح لازم میاید و ان ببدیههٔ عقل محالست هم چنین موجود شدن از مجموع بدون علتی که خارج
از اینها باشد زیراکه بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیکری نمیتواند شد
و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته
موجود است و اکر کویند که هر یك از اجزای علت وجود دیکریست الی غیر النهایه و علت مجموع
مجموع علل اجزاست جواب کوییم که هر یك بشرط وجود علت واجبست وجودش اما عدم با عدم جمیع
عللش ممکنست هرکاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلامرجح لازم اید* دلیل دویم* بعضی
از محققین کفته اند که هم چنانکه تواتر در محسوسات افادهٔ علم میکند از برای انکه محالست عادة که این
عدد کثیر اتفاق کنند بر کیفیت یا حس همه غلط کنند پس هرکاه جمیع انبیا و اوصیا و اولیا و عقلا اتفاق
کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و انکه او کاملست من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته
اینکس را علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و باین عقول کامله
اتفاق بر غلط نکرده اند ایضا اتفاق ایشان دلیل بر اینست که این مقدمات بدیهی اند یا اکر نظری اند دلایل
انها واضح است بحیثیتی که راه خطا در انها نیست و این دلیل در نهایت متانتست* دلیل سیم معجزاتیست
که از پیغمبران و اوصیای ایشان ع ظاهر کردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن
و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را دو نیم کردن و اب بسیار از میان انکشتان یا از
سنك کوچك جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید
که خدایی باشد که اینها را برای اظهار حقیقت ایشان بر دست ایشان جاری کرداند و عوام بلکه اکثر
خواص را دلایل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در افاق و انفس ظاهر میکردد و حق تعم در اکثر
قران مجید اشاره بان فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بران مفطور است
چنانچه حقتعم فرموده است که اکر از کافران سوال کنی که کی افریده است اسمانها و زمین را هر اینه کویند
که خدا افریده است و باز فرموده است* افی الله شك فاطر السموات و الارض* ایا در خدا شکی
هست که افرینندهٔ اسمانها و زمین است ایضا فرموده است که دین حق فطرت خدا است که مردم را بران
مفطور و مخلوق کردانیده است لهذا پیغمبران که مبعوث کردیدند مردم را امر بتوحید و یکانه پرستی
و کفتن کلمهٔ لا اله الا الله نمودند اقرار بصانع و منبه براین معنی انست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار
که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میکردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار می نمایند که خدای
یکانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان کفته است که اکثر کفار

وجهال اکرچه در ظاهر حال منکر وجود مبدء اند اما باطنا به تحقیق حقیقت و ثبوت وجودش مقر و معترفند
لهذا اختلاف در وجود مبدء از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و توضیح کلام در این مرام انکه باتفاق
شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حقتعم و تقدس از ان برتر و بزرکوارتر است که بکنه ذات
محاط عقل غیر کردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالك و عبید محقق است بجهت علاقه افاضه رحمت
بیغایت که زلال نوالش از ینابیع علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست
جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از این جهت در هنکام صدمت
وقوع وقایع و وقت اضطرار بی سبق رویت روی استعانت و فزع بنکاه دارندهٔ خود می اورد
بتوجهی طبیعی که تعمل و تکلفی در ان نیست و از این جهت این حالت مظهر استجابة دعا میباشد چنانچه
ایه کریمه* امن یجیب المضطر اذا دعاه بان ناطق است و انزعاج حیوانات عجم درکاه عروض خوف و کریز
ایشان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت از این قبیل است و لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که
در هر عهد و اوان و در هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدء از هیچ عاقل مروی نیست بلکه
محال خلاف احوال و اوصاف اوست و فخر الرازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از منه خشك
سال عظیم و قحط شدید بهم رسید مردم از برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند دعای ایشان مستجاب
نشد ان شخص کفت در ان وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم اهویی را مشاهده کردم که از شدت عطش
بسوی غدیر ابی میدوید چون بغدیر رسید انرا خشك دید حیران شد و چند مرتبه بجانب اسمان نظر کرد
سر را حرکت داد ناکاه ابری پدید امد و بلند شد و انقدر بارید که غدیر مملو کردید و اب خورد
و سیراب شد و برکردید و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در
سالهای خشك سر بسوی اسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند از صیادی نقل کرده اند که کفت
کاو کوهی را دیدم که بچهٔ خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را کذاشت و کریخت من بچهٔ
او را کرفتم چون نظر کرد بچه را بدست من دید مضطرب شد و روی باسمان کرد چنانکه کویا استغاثه
بحق تعم میکند ناکاه کودالی پیش من امد و من در ان کودال افتادم و بچه از دست من رها شد مادرش
امد و او را برد و انچه از احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر انها در این مقام مناسب نیست پس
معلوم شد که وجود مبدء در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست* فصل دویم*
انکه حق تعم قدیم و ازلی و ابدیست و عدم بر او محالست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیراکه
اکر حادث باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هر اینه محتاج بخالق دیکر خواهد بود و واجب الوجود و صانع
عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجبست و لازم ذات اوست و محالست که از او منفك شود
و جمیع ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر انکه او کامل من جمیع الجهاتست عجز و نقص و فنا بر او محالست

فصل سیم انکه حقتعم قادر مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر انچه افریده است نتواند افرید بلکه مصلحت در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف انچه افریده است از اسمان و زمین و غیر اینها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و انچه کند باراده و اختیار میکند مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون ارادهٔ او باشد مانند سوختن اتش و هر ممکن را که ارادهٔ حقتعم بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است * انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون * و این منافات ندارد بانکه ارادهٔ حقتعم تعلق بامور قبیحه نگیرد و یک دلیل بر این مضامین انست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با اقوال مختلفه بر اینکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست و چنین امری یا بدیهی است یا نظری است که در مقدماتش راه شبهه نیست * فصل چهارم * انکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغییری در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود انها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود انها و در ازل میدانست انچه در ابد الاباد بهم میرسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریاها و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را افریند البته بان چیز و صفات و اثار ان علم دارد باندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر انکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز مساویست دیگر انکه همچنانکه همه ممکنات اثر وجود اویند علم انها و جمیع کمالات انها باو منتهی میشود و کسیکه همهٔ علمها از او باشد جاهل بچیزی نمی باشد و جناب مقدس او اشاره بهمهٔ دلایل در سه کلمهٔ قران مجید فرموده * الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر * یعنی ایا نمیداند همه اشیا را انکسی که همه چیزها را افریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمة شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را بمنتهای مراتب کمال او میرساند و او داناست بخفایای امور و کسیکه نیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در افتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه انها بر قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بحد کمال ان و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای انها بیکدیگر و الات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در انها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بعشری از اعشار انها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و ایهٔ کریمه اشاره باین مراتب همه دارد و باید دانست که علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمی باشد و خواب و پینکی که مقدمهٔ خوابست در او محالست زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهاتست

چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد بمعجزهٔ حقیقت پیغمبران عم و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست لهذا در این مقام کلام را بسط داده ایم * پنجم انکه حقتعم سمیع و بصیر است یعنی عالم بانچه شنیدنیست از اوازها و انچه دیدنیست بی انکه او را الت شنیدن و گوشی بوده باشد و بدون انکه او را الت دیدن و چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود انها نیست بلکه پیش از وجود انها و بعد از برطرف شدن انها میداند بهمان نحو که در وقت وجود انها میداند و این دو صفت بعلم برمیگردند چون حقتعم خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند شاید حکمتش ان باشد که در ضمن اینها در بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات انست این دو صفت را از مطلق علم مخصص بذکر فرموده که داخل در زجر ایشان در معاصی و ترغیب ایشان بطاعت بوده باشد و بعضی این دو صفت را و رای صفت علم میدانند و ذکران نمیدارد * ششم انکه حقتعم حی است یعنی زنده است و مراد از حیات صفتی است که از ان توانایی و دانایی اید چون معلوم شد که حقتعم عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی می باشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون انکه صفت موجودی عارض او گردد در حقیقت این صفت بعلم و قدرت برمیگردد * هفتم انکه حقتعم مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن اتش و فرو امدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار شود اول تصور ان فعل میکنیم و بعد از ان فایدهٔ از برای ان تخیل میکنیم و ان محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس ان فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمی باشد پس همان علمی که حقتعم دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود ان میشود در ان وقت لهذا متکلمین امامیه گفته اند که اراده بعلم برمیگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در این باب سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال او حقتعم باراده و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در ان افعال مجبور نیست * هشتم * انکه حقتعم متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسم بی انکه او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی عم شنید و ایجاد کلام در اسمان میکند و ملائکه

میشنوند و وحی می آورند یا ایجاد نقوش میکند در الواح سما و ملائکه میخوانند و وحی می آورند
و ایجاد الهام در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد
بلکه از صفات فعلیست و حادث است زیرا که آنچه کمال حقتعالی است علم بآن معانی و حروف است و قدرت
بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و عین ذاتند و این صفات را جدا ذکر
کرده اند برای آنکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حقتعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر اینست
و کلامهای خدا که در قرآن مجید و سایر کتب آسمانیست همه حادث اند و علم حقتعالی بآنها قدیمست و این
غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قایلند باطلست * نهم باید دانست که حقتعالی صادق است و کذب
و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است
و دروغ مصلحت آمیز که مدار روا است باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ماست که قادر
نیستیم که مفسدهٔ کلام راست را دفع کنیم و خداوند بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع ملیین و ارباب عقول
منعقد است بر آنکه حقتعالی صادق است در جمیع افعال و اقوال و کتب الهیه که بآن مشحون است و از جملهٔ
ضروریات دینست * دهم آنکه صفات کمالیهٔ الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که از او صفت
موجودی نیست که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفاتست چنانچه در ما ذاتی
هست و صفت قدرت موجودی هست عارض آن ذات شده است در حقتعالی ذات مقدس او قائم مقام
آن صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قائم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق
چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محالست زیرا که
اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم می آید و قدیمی بغیر از خدا نمی باشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود
و اگر حادث باشد لازم می آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محالست چنانچه انشاء الله مذکور
خواهد شد ایضا لازم می آید که حقتعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است
حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده است که * من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه
و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زایده پس مقارن گردانیده او را با صفات
زایده پس هر که مقارن ساخت او را بصفات زایده پس اعتقاد بدو خدا کرده یا قایل بدویی در ذات خدا
قائل شده و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزوها دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است
ایضا فرموده است که اول دین شناخت خداست و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه داند و کمال
یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را از او نفی کند و در عدد صفات کمالیهٔ الهی خلاف کرده اند
بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق
و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از این دو صفت تعبیر بسرمد کرده اند پس باید دانست که حقتعالی

عالم است و قادر است و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی
چون بعضی از این صفات ببعض دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات تنزیهیه است در عدد آنها اختلاف
کرده اند همه بر میگردد بآنچه مذکور شد

باب دویم

در بیان صفاتیست که از حقتعالی نفی باید کرد و در آن چند بحث است * اول آنست که او یگانه است
و شریکی ندارد نه در خداوندی و نه در خلق اشیا چنانچه مجوس بیزدان و اهرمن و نور و ظلمت
قایل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند در
پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببدیهه
عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت الهی میسر نمی شود هر گاه تعدد
دو کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال و ضایع آنها گردد چون
تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانهٔ ایجاد با این وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه باندک
تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزلهٔ یک شخص است و همچنانکه
عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی
گفته است که اگر کسی دیدهٔ تبصر و اعتبار بگشاید و گرد سر و پای عالم بر آید از مفتتح آن که عالم
روحانیاتست تا منتهی که عالم جسمانیاتست همه را یک سلسله مشبک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو
رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که
مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظهٔ صنایع صناع متعدده
متبصر تیزهوش را این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت موجد همه یکیست چه نزد محققان اهل
دانش و بینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطهٔ آنکه مصور صوری
مختلف است بسی منافرت و مناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظهٔ این معنی و اخوات
آن متفطن هوشمند را معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت
صانع آن نمیتواند بود چنانچه مضمون آیهٔ کریمه * لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا * مبنی از آنست و اهل
اعتبار را ادنی تنبهی کافیست که ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات
لاولی الالباب * تمام شد سخن محقق دوانی و از تحقیقات سابقه معلوم شد که هم چنانچه وجود صانع
بدیهی و فطریست وحدت او نیز بدیهی و فطریست و همگی رو بیک اله دارند و مقیم یک درگاهند
و اتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقع است و اکثر ثنویه نیز مبدء اصلی را یکی میدانند و میگویند نور
و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از او بهم رسیده است حادث و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم
هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت می نمایند و تنزهات واهیهٔ ایشان را هر جاهلی

بشنود بطلان انها را بالبدیهه میدانند و ذکر انها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که اگر خدای دیگر میبود بایست کتابهای رسولان او نیز نزد ما بیاید و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کنند که اگر العیاذ بالله خدای دیگر می بود او نیز بایست پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر انها ندارد اما انکه بتها که جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند ازان واضح تراست که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی ان ضروری دین اسلام است * دویم انکه حق تعم مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکبست یا بسیط و مرکب انست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند ادمی که مرکبست از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط انست که جزوی نداشته باشد و حقتعم بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بان جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذاتست و عرض نیست مانند سفیدی و سیاهی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاج ممکنست و جسم نیست زیرا که جسم مرکبست از اجزاء و مرکب محتاجست باجزاء و در مکان و جهت نیست زیرا که هرچه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محالست زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیست * سیم انکه * صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیری ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و در افریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حقتعم رسول و ائمهٔ هدی را افرید و خلق عالم را بایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست * چهارم انست که صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در اخرت و این ضروری دین شیعه است و ایات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است انچه توهم میکنند بر خلاف این وارد شده است ماول است یا ادراک بدیدهٔ دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده ببیند او را دیدها بمشاهدهٔ دیدن و لیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیهٔ خدای عالم بغیر او کسی نمی داند و پیغمبر اخر الزمان صم که اشرف ممکناتست و افضل عارفانست اقرار به عجز نموده

و فرموده است که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناخته ایم ترا چنانچه سزاوار شناختن تست و حقتعم فرموده است که و ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار اوست و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکند او را دیدها و او ادراک میکند دیدها را و احادیث وارد شده است که یعنی دیدهٔ دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیده سر ایضا بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال * پنجم انست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و ماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری لذت خوردن و اشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حقتعم از عجز و نقص و احتیاج بریست و محصل سخن در این باب انست که انچه از صفات کمالیه الهیست حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشد حقتعم پیش از عروض ان صفات ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود اگر از او منفک شوند بعد از ان ناقص خواهد بود در هیچ حال نقص بر او روا نیست اگر انچه حادث می شود و صفت نقص باشد عروض ان محال خواهد بود و انچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حقتعم در ازل خالق نبوده و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حقتعم نیست که از عدم او نقص او لازم اید بلکه انچه صفت کمالست قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و ان قدیمست و هرگز از حقتعم منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حقتعم باشد مثل انکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد و بعمل او رد نقص او خواهد بود نه کمال او چنانچه گفته اند که صفت ذات انست که حقتعم بان موصوف گردد و بضد ان موصوف نتواند بود صفت فعل انست که بان صفت و بضد ان موصوف تواند بود اما * اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حقتعم قادر بر هر ممکن هست و عجز را هیچ وجه باو نسبت نتوان دادن * دویم مثل خلق میتواند گفت که خدا هفت اسمان افریده و زیاده از هفت اسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده است و زید را خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن موصوف گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده هیچ یک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد

ممکن نیست و هر چیز را در خور قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح و مصالح کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت که چون می بارد بر همه چیز یک نحو می بارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین گل و سنبل بر همه چیز میرویاند و در یک زمین خار بیمقدار ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و اثمار در دیگری آبار و انهار بعمل می آورد و یک خانه را آبادان میگرداند و دیگری را ویران و همه از یک باران است * هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست * ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست * و در این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست ششم آنکه جناب حقتعالی را نامهای بسیار هست چنانکه فرموده لله الاسماء الحسنی فادعوه بها * یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بآن نامها و اسماء بسیار در آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغیر نامها که در آیات و اخبار وارد شده است نخوانند حق آنست که نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوقند و حادثند و بعضی از سنیان قائل شده اند که نامهای خدا عین او ست و این سخن بهذیان شبیه است و در اخبار وارد شده است که هرکه باین قول قائل شود کافر است و هرکه عبادت نام کند بی معنی کافر است و هرکه عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده و هرکه عبادت کند ذاتی را که این نامها بر او اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است * هفتم * آنکه حق تعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محالست و او را زن و فرزند نمی باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی ع فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حقتعالی است و عین کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حقتعالی عین اشیاء است یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند و با او متحد میشود همهٔ این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حقتعالی در رسول خدا و ائمهٔ هدی ع حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه از ایشان تبرا کرده اند و بر ایشان لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین ع جمعی از ایشان را سوزانید و هلاک کرد * هشتم * آنکه حقتعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چه غیر ذات جناب مقدس او ست حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق می کنند اما آنچه اتفاقی ارباب ملل است آنست که آنچه غیر حقتعالی است وجودش ابتدائی دارد و ازمنه وجودش از طرف ازل متناهی است و بغیر حقتعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع اهل ادیانست و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بدویست حدیث از کتب معتبره

خاصه و عامه در این باب ایراد نموده ام با ادلهٔ عقلیه جواب شبههٔ فلاسفه در احادیث معتبره وارد شده است که هرکه قائل شود بقدیمی غیر از حقتعالی کافر است

باب سیم

در بیان صفاتی است که متعلق است بافعال حقتعالی و در آن چند بحث است * بحث اول * آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلیست و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی می باشد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب گردد و آن جهت را گاه هست بدیههٔ عقل همه کس میدانند مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه هست که بفکر معلوم میشود مانند راستیکه ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها پدید اند مثل حسن روزهٔ روز آخر ماه رمضان و قبح روزهٔ روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنه میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن میشود و هر چه را نهی از آن کرد قبیح میشود پس اگر هر دو امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآن از آیات و اخبار بسیار ظاهر است * بحث دویم * آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک آن هست و احتیاج بآن ندارد اما باعث آن فعل را میکند بنابر اول جهل خدا لازم می آید و بنابر دویم عجز و بنابر سیم احتیاج و بنابر چهارم سفاهت و هر چهار بر حقتعالی محالست پس قبیح از او صادر نتواند شد * بحث سیم * آنکه حقتعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف نمیکند یا نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختارند و فاعل فعل خودند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قائلند و اشاعره که اکثر اهل سنه اند میگویند که فاعل همهٔ افعال بنده خداست و بندگان مطلقا در آنها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن آن فعل میباشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطلست بچند وجه * وجه اول * آنکه ما بدیههٔ عقل و وجدان خود می یابیم که فرق است در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست و حرکتی که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق می یابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما * وجه دویم * آنکه حقتعالی امر کرده است بطاعت و وعدهٔ ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال

عباد باختیار ایشان نبوده باشد و تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید که برو فلان چیز را بیاور و او را زند که چرا نیاوردی یا گوید که باسمان برو و زند که چرا نرفتی ندانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم‌تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الاباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جای از قران مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان * وجه سیم * آنکه حقتعم در مواضع بیشمار از قران مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده است بر کفر و معصیت اگر ایشان فاعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخردی باشد و بر خدا محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشانرا بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشانرا بخود واگذاشته باشد بلکه امریست میان این دو امر اکثر گفته اند که مراد انست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده باراده خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند اعضاء و جوارح و قوای بدنی و روحانی و الات و ادواتی که در فعل در کار است از جانب خداست و امر بین الامرین در حدیث وارد شده است اینست * مولف گوید * حق انست که مدخلیت حقتعم در اعمال عبد زیاده از اینست زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق انها باشد بنیات و اعمال حسنه او دخیلست در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او بخود دخیلست در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند اقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی مامور سازد مثل آنکه بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من هریک بخرید و هریک که این کار را بکند صد دینار باو میدهم و هریک که نکند ده تازیانه باو میزنم اگر همین اکتفا کند در باب هر دو و یکی بکند و یکی نکند انکه کرده است مستحق صد دینار است و انکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمات بیشتر کرده است و او را دوست‌تر میدارد بعد از انکه بهر دو ان تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او را بتنهائی میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند و تاکید میکند که البته فردا ان خدمت را بکن و شب از برای او طعام میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام خدمت را میکند و او نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند کسی او را مذمت نمیکند زیرا که این غلام نه در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت اقا بر هر دو تمام است اینقدر مدخلیت حقتعم در اعمال عباد از ایات و اخبار معلوم میشود بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کردن که در غایت اشکال و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است * وجه چهارم * انست که لطف بر حق تعم واجبست

بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها * وجه پنجم * آنکه حقتعم حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و ایات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد انست که انچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حقتعم واجبست و بعضی از متکلمین را اعتقاد انست که میباید افعال الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهر انفکر در اینمسئله نیز ضرور نیست * باب چهارم * در مباحث نبوتست و در ان چند مقصد است اول آنکه امامیه را اعتقاد انست که بعثت پیغمبران بر حق تعم واجبست عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست باجماع شیعه و نصوص متواتره وارد است بر انکه جمیع انبیاء از اول عمر تا اخر عمر معصومند از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب ادلهٔ عقلیه و نقلیه قائم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر از امور عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه انست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعم ایشانرا بسهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صم در نماز عصر یا ظهر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت چون بخاطر ان حضرت اوردند برخواست و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر انکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب واقع شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست و لیکن حقتعم لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند بسبب قوت عقل و فطانت و ذکاء و کمال اهتمام در طاعت حق تعم و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیهٔ ان باخلاق حسنه بمرتبهٔ رسد که محبت جناب اقدس الهی در دل او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات جسمانی رهائی یابد و پیوسته مشغول مطالعهٔ جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر انچه رضای محبوب او در انست بر گرد خاطرش نگردد و اگر یاد را خیال معصیتی در خاطر او در اید ملاحظهٔ جلال الهی نگذارد که پیرامون ان گردد یا ضاشرم کند از انکه حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او گردد و باین اسباب

معصیت از او صادر تواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تع او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هر اینه عصمت برای او کمال نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیاء عم که متضمن خطای ایشانست ماول است یا ارتکاب مکروه و ترک اولی چون نسبت بجلال مرتبهٔ ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ و سیر ذکر کرده اند از قصص انبیاء عم متضمن خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیانست که از کتب یهود برداشته از برای آنکه خطاهای خلفاء جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بردّ آنها از طرق اهل بیت عم بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس بآنها اعتماد و اعتقاد نباید کرد * مقصد دویم * طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزاتست زیرا که هرکه دعوی مرتبهٔ بلندی میکند بمحض دعوی او باور نتوان کرد چنانکه گفته اند * ای بسا ابلیس آدم روی هست * پس بهر دستی نباید داد دست * مثل آنکه چنانکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید اطاعت من کنید بمحض گفتهٔ او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان آن عاجز باشد و برخلاف مجری عادت باشد و مقارن دعوی پیغمبری صادر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر ظاهر شود آن معجزه نیست مثل صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب معجزهٔ من آنست که آفتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوی پیغمبری نباشد از کرامت گویند نه معجزه مثل مایدهٔ حضرت مریم عم و هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید که خدا مرا برای ریاست دین و دنیای خلایق فرستاده و دلیل من اینست که حقتعالی باشارهٔ من ماه را بدو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود ما البته میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر این مرد کاذب باشد دعوی او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح است پس خدا اغرای همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمهٔ کذاب دعوی پیغمبری میکرد یکبار گفتند که محمد برای کوری دعا کرد روشن شد او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد آن چشم روشنش کور شد گفتند که محمد صم آب دهان مبارکش را در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهن

انداخت خشک شد و این را معجزهٔ مکذبه خوانند * مقصد سیم * باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت باآنها محتاج اند و باید بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوة رای و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و گنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که از ولد الزنا باشد و شبهه نباشد و پدرانش دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته باشند مثل جولاهی و حجامی و حمامی و بیطاری و کارهایی که منافی مروت باشد از او صادر نشوده اند چیزی خوردن در میان بازارها و در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و نزد بعضی معین مورود پدران پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول صم بوده اند همیشه مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما پدر سایر پیغمبران اگر چه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بران قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر عم و غیر او وارد شده دلالت بر خلافش دارد و توقف در این باب اولی است * مقصد چهارم * علماء امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین افضل اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادلهٔ عقلیه نیز بسیار گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیاء عم ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیاء و اوصیاء ایشان برحق اند و آنچه در قرآن مجید واقع شده و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس علیهم السلام اقرار بنبوت و حقیت ایشان واجبست و هرکه انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفر اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و ایشان را اولوالعزم مینامند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت صم است و بعد از آن حضرت ابراهیم عم از سایر انبیاء افضل است و فرق میانهٔ نبی و رسول بوجوه مختلفه ذکر کرده اند بعضی گفته اند که رسول آنست که ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آن هست که در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آن هست که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن هست که حافظ شریعت دیگری

باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران بر چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث
بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده است و صدای
ملک را میشنیده و در بیداری ملک را نمی دیده و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است
یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم ع بود و پیغمبری بوده که در خواب می دیده
و صدا میشنیده و ملک را میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل
یونس ع و انکه در خواب ببیند و صدا بشنود و ملک را در بیداری ببیند و خود صاحب شریعت باشد
او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی انست که در خواب می بیند و صدای ملک را
میشنود اما ملک را نمی بیند و رسول ان است که صدا را میشنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری
ملک را می بیند و امام صدای ملک را میشنود و او را نمی بیند بدانکه خلاف کرده اند در انکه ایا از جن
پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث
گردید و ان ثابت نیست و توقف در این باب اولی است * مقصد پنجم * در بیان حقیت پیغمبری
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او ان است که دعوی
نبوت نمود و معجزات باهرهٔ بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری
پس همهٔ ارباب ملل و نحل قایلند که او دعوی پیغمبری کرد و اما معجز پس معجزات ان حضرت زیاده
از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق ان حضرت معجزه بود و معجزات انحضرت دو نوع
است اول قران مجید است و او متواترترین معجزات انحضرتست که تا روز قیامت باقی است و در هر زمان
که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزهٔ او از جنس ان فنی بود که در انزمان شایعتر بود و اهل انزمان
در ان ماهرتر بودند تا انکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی ع چون مدار
بر سحر بود حق تع باو عصا و ید بیضا و امثال انها را داد که قوم او از اتیان بمثل انها عاجز شدند با انکه در
ان جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان
حاذق مثل جالینوس و امثال او بودند پس حضرت معجزهٔ مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره
و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را اورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی
که حضرت رسالت پناه محمد صم مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود
و اشعار و سخنان فصیح و بلیغ میاوردند و بر کعبه می اویختند و بان فخر میکردند حضرت قران مجید را
اورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قران بیاورید ایشان عاجز شدند
و نتوانستند اوردن پس فرمود که ده سوره مثل این قران را بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک
سورهٔ مثل این قرانرا بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سورهٔ کوچکی نیاوردند

با ان حرصی که در تکذیب ان حضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن
کردند و انچه از ایشان خواسته بود نیاوردند اگر قادر می بودند البته میاوردند با وفور فصحاء در میان
عرب و علماء و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از ان تا حال با انکه در همهٔ اعصار دشمنان
انحضرت اضعاف دوستان انحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند اوردن پس معلوم شد که از جنس
فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر انحضرت پیغمبر نبود حق تع چنین امر بر زبان او جاری
نمیکرد و الا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می امد و ان قبیح است و بر حق تع
اتیان بقبیح محالست و در وجه اعجاز قرن مجید خلافست که ایا از غایت فصاحت و بلاغت است یا انکه
هرگاه ارادهٔ معارضه میکردند حق تع صرف قلوب و سد اذهان ایشان مینمود که اتیان نمیتوانستند نمود
و اگرچه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود لیکن حق انست که اعجاز از چندین وجه بود * وجه اول *
از جهت فصاحت و بلاغت و طلاقت که هر اعجمی که قرانرا میشنود امتیاز انرا از سخنان دیگر می فهمد
و هر فقرهٔ ان که در میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع
فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت ان نموده اند و روایت کرده اند که هر که سخن
بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبهٔ مشرفه می اویخت و چون ایهٔ * و قیل یا ارض
ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی * نازل شد همه از بیم رسوایی در شب امدند و نوشتهای خود را برگرفتند
و پنهان کردند * وجه دویم * از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب
ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمییابد و جمیع بلغای ان زمان از غرابت ان
متعجب و حیران بودند * وجه سیم * عدم اختلاف چنانکه حق تع فرموده است * و لو کان من عند غیر الله
لوجدوا فیه اختلافا کثیرا * یعنی اگر قران از نزد غیر خدا میبود هر اینه می یافتند در او اختلاف بسیار زیرا که
از بشر هرگاه کلامی با این طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار باشد از دو جهة
یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشاء کنندهٔ ان سخن صاحب خط و سواد نباشد
و دیگران ایه ایه و سوره سوره نویسند و اگر نویسندگان منافق و دشمنان او باشند و دیگر اختلاف
در فصاحت زیرا که قصائد و خطب افصح فصحاء اگر یک فقره اش فصیح است فقرهٔ دیگر فصیح نیست اگر
یک بیت عالی است بیت دیگر واهیست اگر یک جزوش در تحقیق است جزو دیگر لهو و باطل و ترزیق
است و کلامی که از اول تا اخر همه در اعلاء درجات بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل
باشد صادر نمیگردد مگر از کسی که هیچ گونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوالش نیست * وجه
چهارم * از جهة اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در ان وقت در میان عرب خصوصا در اهل مکه علم
بر طرف شده بود و ان حضرت پیش از بعثت با هیچ یک از علماء اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرمود

و مسافرت بیلاد دیکر بسیار نمود که طلب علم کند و انچه حکما در چندین هزار رساله در معارف الهی
فکر کرده اند در هر سوره و ایه باحسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه
باشد مطلقا در ان نیست و بیرکت انحضرت طایفهٔ عرب که بعدم فهم و علم و ادب مشهور افاق بودند از
وفور علم و محاسن اداب و مکارم اخلاق مغبوط ساکنان سبع طباق کردیدند و علماء جهان در اکتساب
علم و ایمان محتاج بایشان شدند * وجه پنجم * از جهت اشتمال بر اداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در
مکارم اخلاق انچه حکما و علما در رسالها ذکر کرده بودند در هر سوره اضعاف ان بیان شده و در شریعت
قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود
و احکام و حلال و حرام مقرر کردانیده که در هر باب هر چند علماء زمان و عقلاء جهان تفکر نمایند
خدشهٔ در ان نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعدهٔ بهتر از انچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه
و علی اله السلام مقرر کردیده نمیتوانند ساخت و اکر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که از این معجزهٔ
عظیم تر نمیباشد * وجه ششم * از جهت اشتمال بر قصص انبیاء سالفه و قرون ماضیه که در ان زمان
مخصوص اهل کتاب بوده و دیکران را خصوصا اهل مکه را بر انها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که با و
جود معاندان بیحساب خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب ان حضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزاء
ان قصها و انچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت انرا بر ایشان ظاهر کردانید مانند کشتن و بر دار
کشیدن حضرت عیسی عم و انچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت
کردانید مانند قصهٔ سنکسار و حلال بودن کوشت شتر و غیر اینها که به تفصیل انها را در حیوة القلوب
ایراد نموده ام * وجه هفتم * از جهت خواص سور و ایات کریمه و ان انست که شفای جمیع دردهای
جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی
و دشمنان اندرونی و بیرونی در ایات و سور فرقانی هست و بتجارب صادقه معلوم کردیده و تاثیرات
قران مجید را در جلاء قلوب و شفاء صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از ضرر شبهات نفسانی
زیاده از انست که صاحب دلی انکار ان نماید یا عاقلی را مجال تاملی باشد * وجه هشتم * از جهت اشتمال
قران مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حقتعم را بر انها اطلاعی نیست و انها زیاده بر انست که احصاء توان نمود
و ان بر دو قسم است * قسم اول * انست که در بسیاری از ایات کریمه خبر داده است بانچه کافران
و منافقان در خانهای خود میکفتند و با یکدیکر براز و پنهان مذکور میساختند یا در خاطرهای خود
میکذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب ان حضرت نمیکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند چون
سخنی میکفتند خایف میشدند و میکفتند در این ساعت جبرئیل بان حضرت خبر خواهد داد و از این
نوع بسیار است و اکثر را در حیوة القلوب ذکر کرده ام * قسم دویم * انست که در بسیاری از ایات کریمه

خبر داده است بامور اینده که غیر خدا را بر انها اطلاعی نیست پیش از وقوع انها مکر بوحی و الهام الهی
مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمع دیکر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد
و تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده است و در هر شهر و دیار ذلیل ترین اهل روزکارند
و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن دخول مکهٔ معظمه برای
عمره و از فتح مکهٔ مشرفه و برکشتن ان حضرت بسوی ان بلدهٔ طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول
از شر مردم و خبر دادن از غلبهٔ روم و میان بر کیران عجم و خبر دادن بسورهٔ کوثر از کثرت اتباع و اولاد
انحضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل انها که حضرت را ابتر کفتند و خبر دادن از عدم ارزوی یهودان مرک را
و چنان شد و اکثر در حیات القلوب مذکور است * قسم اول * در بیان مجملیست از سایر معجزات انحضرت
بدانکه حقتعم هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده مکر انکه مثل او و زیاده بر ان با نحضرت عطا کرده است
و معجزات ان حضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات
انحضرت چند قسمست و بعضی از انها معجزات بدن شریف انحضرت است و ان بیست و چهار معجزه است
* معجزهٔ اول * انکه پیوسته نور از جبین نور انیش ساطع بود و چون ماه شعاع جبین مبین از معدن انوار
بر در و دیوار میتابید و کاه دست مبارک را بلند میکرد انکشتان منورش مانند ده شمع روشنی میداد
* معجزهٔ دویم * بوی خوش ان جناب بود چنانچه هر وقت انجناب از راهی میکذشت تا دو روز زیاده
هر که از ان راه میرفت میدانست که حضرت از ان راه رفته است از عطر او و از عرق انجناب جمع می کردند
و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیکر میکردند و دلو ابی بنزد انحضرت اوردند کف ابی در
دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت ان اب از مشک خوش بو تر شد * معجزهٔ سیم * انکه چون
در افتاب می ایستاد یا راه میرفت او را سایه نبود * معجزهٔ چهارم * انکه با هر که انجناب راه میرفت هر چند
او بلندتر بود حضرت یک سر و کردن از او بلندتر مینمود معجزهٔ پنجم * انکه پیوسته ابر در افتاب بر سرش
سایه می افکند و با او حرکت میکرد * معجزهٔ ششم * انکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد
و جانوری مانند مکس و پشه و غیر انها بر انحضرت نمی نشست * معجزهٔ هفتم * انکه از عقب می دید چنانکه
از پیش روی میدید * معجزهٔ هشتم * انکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از
ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می شنید و دیکران نمیشنیدند و ملائکه را می دید و دیکران
نمی دیدند و هر چه در خاطرها میکذشت میدانست * معجزهٔ نهم * انکه هرکز بوی بد بمشام انحضرت
نمیرسید * دهم * انکه اب دهان که بهر چاهی می افکند در ان برکت بهم میرسید و پر اب میشد و بهر صاحب
دردی که می مالید شفا می یافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در ان برکت بهم می رسید و از
طعام قلیل جماعة کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله و یک صاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد * یازدهم

*انکه جمیع لغتها را می فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت *دوازدهم *انکه در محاسن شریفش هفده
موی سفید بهم رسیده بود که مانند افتاب میدرخشید *سیزدهم *مهر نبوت بر پشت مبارکش جا گرفته
بود و نوران بر نور افتاب زیادتی میکرد *چهاردهم *انکه اب از میان انکشتان مبارکش جاری شد
بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند *پانزدهم *انکه باشارهٔ انکشت ماه را بدو نیم کرد *شانزدهم *
انکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم می شنیدند *هفدهم انکه ختنه کرده و ناف
بریده و پاک از الایش خون و غیره متولد شد و در وقت ولادت از پا بز برامد نه از سر چون بزمین
امد بوی بهتر از بوی مشک از او لایح و وایح کردید و جهان را معطر کرد پس روی بکعبه بسجده افتاد
چون سر از سجده برداشت دست بسوی اسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تع و برسالت خود
پس نوری از او ساطع کردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد *هیجدهم *انکه هرگز محتلم نشد
و خواب شیطانی ندید *نوزدهم *انکه فضلهٔ که از انحضرت جدا می شد بوی مشک از ان می امد و کسی
انرا نمید بلکه زمین مامور بود که انرا فرو برد *معجزهٔ بیستم *انکه هر چهارپایی که انحضرت بران سوار
می شد رهوار میشد و پیر نمیشد *معجزهٔ بیست و یکم *انکه در قوت کسی با انحضرت مقاومت نمیتوانست
کرد *بیست و دویم *انکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت انحضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت که
میگذشت خم می شدند از برای تعظیم بر ان حضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه کهوارهٔ انحضرت را
می جنبانید *بیست سیم *انکه بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی ماند و گاه بر سنگ سخت راه
میرفت و اثر پایش میماند *بیست و چهارم *انکه حق تع از انحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که
با ان تواضع و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد
و هر کافر و منافقی که ان حضرت را میدید از بیم بر خود می لرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای
کافران اثر میکرد و اما معجزات دیگر ان حضرت پس چند قسم است *قسم اول *معجزات ولادت
با سعادت انحضرت است خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده اند که در شب میلاد انبرا الاسعاد
انجناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین سبب شهب از اسمان ظاهر شد حتی انکه مردم
ترسیدند که قیامت بر پا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که
در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم بانهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقیست
بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی نعیر
افتاده از دو قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و اب در ان جاری کردید و دریاچهٔ ساوه که انرا
می پرستیدند خشک شد و الحال بجای ان نمکی است که نزدیک کاشان است و اتشکدهٔ فارس که هزار
سال بود که می پرستیدند در انشب خاموش شد و رودخانهٔ ساوه که سالها خشک بود اب در ان جاری

اهل البیت یعنی نماز حاضر شوید ای اهل بیت من پس ایهٔ تطهیر را تلاوت می نمود تا اخر ایه و عامه
و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثله بن اسقع و غیر
ایشان روایت کرده اند که این ایه در شان ال عبا نازل شد پس باخبار متواترهٔ عامه و خاصه ظاهر شد
که این ایه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول صم و خویشان انحضرت داخل نیستند پس
ایه دلالت میکند بر انکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر مناهی معصومند زیرا که اراده را بچند
معنی اطلاق میکنند *اول ارادهٔ که بعد از ان مراد بلا فاصله حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده *انما
امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون *یعنی نیست امر خدا مگر اینکه هرگاه اراده کند چیزی را انکه
بگوید مر انرا باش پس ان می باشد و بهم میرسد *دویم *ارادهٔ بمعنی عزم و ان در حق تعالی محالست
و نمی باشد و ایهٔ سابقه نیز صریح است در انکه ارادهٔ الهی تخلف از مراد نمیکند *سیم *اراده بمعنی تکلیف
و این معنی در این ایه احتمال ندارد بچند وجه *اول *انکه کلمهٔ انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر
میکند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند باین
امر و حق تعالی فرموده است من نیافریده ام جن و انس را مگر برای انکه مرا عبادت کنند دویم انکه از
سیاق اخبار متواتره معلومست که نزول این ایه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول صم ایشان را
مخصوص کردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند پس ایهٔ
موکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی با ان تعصب گفته است که لیذهب عنکم الرجس یعنی
جمیع گناهان را از شما زایل گرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر
مراد تکلیف ترک گناهان باشد به کفار و فساق همه در ان شریکند چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی
در ان خواهد بود *سیم *انکه در اکثر روایات مذکور شد که این ایه بعد از دعا و استدعاء انحضرت
نازل شد و انچه حضرت استدعا نمود اذهاب رجس بود نه ارادهٔ که متبع حصول نباشد اگر این معنی
مراد باشد ایهٔ متضمن رد دعای انحضرت خواهد بود نه اجابت ان چهارم انکه اگر این معنی مراد بود
ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود و دخول او در این
معنی که همه کس در ان داخلند و انکه بعضی از مخالفان گفته اند که این ایه در میان ایاتی است که در ان
ایات خطاب بزنان انحضرت شده است پس در این ایه نیز باید ایشان مخاطب باشند باطلست بچند وجه
*وجه اول *انکه تغییر ضمیر مونث بضمیر مذکر دلیلست بر انکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع
ایات قرانی می نماید میداند که در ایات از این قبیل بسیار است که در میان قصه قصهٔ دیگر مذکور میشود
و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب ازواجات
عدول بخطاب مومنان شده است و باز بعد از ان امر بمخاطبهٔ ایشان شده است با انکه در اینجا مناسبت

تمام تمام هست اگر کسی تدبر کند زیرا که در این تغییر کلام تغییری نسبت بزنان هست که شما و اهل بیت
همه با انحضرت محشور بید بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا شما مثل ایشان نمیباشید در طهارت و نزاهت
و رعایت اداب معاشرت با انکه بیاد اکسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال از
ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت هم مثل اینها العیاذ بالله صادر شود و از برای بیان
طهارت ذیل عصمت ایشان این ایه را در میان داخل کرده باشند و این دو وجه که بخاطر فقیر رسیده
نیست بوجهی که مفسران در ربط و نظم میگویند واضح تر و ایان تر است * دویم * انکه اگر این سخن
صورتی داشته باشد وقتی حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که
صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از انکه مصاحف را نوشتیم ایهٔ * رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه * با خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکنست که ایات بسیار دیگر افتاده
باشد در سابق و لاحق این ایه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق عم منقولست که در سورهٔ
احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بزرگتر از سورهٔ بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف
دادند * سیم * انکه معلوم نیست که نظم قران مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سورهای
مکیه تصریح کرده اند که بعضی از ایاتش مدنی است و بالعکس پس ممکنست که در وقت دیگر نازل
شده باشد و در این موضع دانسته باشند انسته الحاق کرده باشند * چهارم * انکه هرگاه باحادیث صحیحه
متواترهٔ خاصه و عامه معلوم شده باشد که این ایه بخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط ایات برما معلوم
نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله
گنجایش ذکر انها ندارد و هرگاه حقتعم حقیقت رجس را از ایشان زایل گردانیده باشد باید جمیع افرادش
منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد از ان مبالغه در تطهیر واقع شده باشد که قرینهٔ واضحه بر عمومست پس
باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصومند و اگر گویند که دلالت بر عصمت اینده میکند
گوییم همین که عصمت فی الجمله بهم رسید کافیست زیرا که کسی از امت قایل نیست که در بعضی
اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکبست و ایشان جایز نمید انند با انکه
هرجا که در قران مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از ان حصول بالفعل و دوامست مثل *
یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و یرید الله ان یخفف عنکم و یریدون ان یبدلوا کلام الله
و یرید الشیطان ان یضلهم * و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود
و در رجال ایشان بدلائلی که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند
* هشتم * ایهٔ مباهله است * فمن حاجك فیه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین * یعنی پس کسی که مجادله

از قاصران در خصوص این کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلة تدبر زیرا که بعضی از عامه خلاف
کرده اند که در خواب بود یا بیداری یا جسم بود یا بروح تنها بود یا ببدن با روح یا هم و تا مسجد اقصی
بود یا تا اسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان کرده اند
یکی از دو جهت که مذکور شد و انچه از ایات کریمه و احادیث متواترهٔ خاصه و عامه ظاهر میشود انست
که حقتعم حضرت رسول صم را در یک شب از مکهٔ معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد
و از انجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلا سیر فرمود و عجایب خلق سموات را با نحضرت نمود و رازهای
نهانی و معارف نامتناهی بر ان حضرت القا فرمود و انحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت
حق تعم قیام نمود و با ارواح انبیاء عم با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت عنبر سرشت شد و منازل
اهل بهشت را مشاهده کرد و احادیث متواترهٔ خاصه و عامه دلالت میکند بر انکه عروج انحضرت ببدن
بوده بروح بی بدن و در بیداری بوده نه در خواب و در میان قدماء علماء شیعه در این معانی خلاف
نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقیست که معراج
مشهور پیش از هجرت واقع شده و محتمل است که بعد از هجرت بمدینهٔ طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه
جمعی قائل شده اند که معراج مکرر واقع شد ابن بابویه و صفار و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق عم روایت کرده اند که حقتعم حضرت رسول صم را صد و بیست چهار مرتبه باسمان برد و در
هر مرتبه انحضرت را در باب ولایت و امامت امیر المومنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه کرد و از حضرت صادق عم منقولست که از ما نیست کسی که یکی از
چهار چیز را انکار کند معراج و سوال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام
رضا عم منقولست که هرکه ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول صم را * هفتم * در بیان
قلیلی از فضایل و مناقب انحضرتست باید دانست که انحضرت مبعوث بود بر کافهٔ بشر از عرب و عجم
و جمیع ادمیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قران و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست و بعد از او
پیغمبری نخواهد بود و ان حضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت
امیر المومنین عم و سایر ائمه عم افضل بود و انچه بعضی از غلات میگویند که امیر المومنین عم افضل از ان
جناب بود کفر است و ان حضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه از معجزات ان حضرت
ان بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد
و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد بود و در جهل مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست بر هم
میزدند و صفیر میکشیدند و بت میپرستیدند عبادت ایشان چنین بود از این معلومست که سایر اطوار ایشان چه
خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت ان حضرت گذشته است و شریعت مقدسهٔ ایشان را

طوع او کرها باصلاح اورده است کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که بمراتب
شتی از انعام بدتر اند در میان چنین گروهی انجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم
و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علماء خاصه و عامه کتابها
در این باب نوشته اند و عشری از اعشار انرا احصاء نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از انرا
در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام ایضا اجماع امامیه منعقد است بر انکه پدران بزرگوار رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین همه مسلمان بوده اند تا آدم ع بلکه همه انبیاء و اوصیاء بوده اند
و هیچ یک کافر نبوده اند و آزر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم ع نبود بلکه عموی او بود چون او را
تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف
این میکند محمول بر تقیه است و عبد الله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبد المطلب از اوصیاء حضرت
ابراهیم ع و همچنین پدرانش تا اسمعیل ع همه اوصیاء بودند و حضرت ابوطالب پدر امیر المؤمنین ع
بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز بت نپرستیده بود و کافر نبود و لیکن ایمان خود را برای مصلحت از
قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول صم برای او بکنند و اعانت آن جناب بیشتر تواند کرد
و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسمعیل ع و سایر انبیاء و اوصیاء نزد او بود و بحضرت رسول صم در
وقت مردن تسلیم کرد و در آن وقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل
اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حقتعالی ثواب ایشانرا مضاعف
گردانید و بر این مضامین احادیث متواتره از اهل بیت وارد شده است و اسلام ابوطالب و آباء و اجداد
آن حضرت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد شده است که شیعهٔ ما نیست هر که
باسلام ابوطالب قایل نباشد باید اعتقاد کرد که جدات آن جناب و مادران ائمه ع همه عفایف و نجیبات
مکرمات بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند در هنگامی که نطفهٔ ایشان یا آباء ایشان در رحم انها قرار گرفته
مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر علی بن الحسین
ع و مادرهای اکثر ائمه ع که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفهٔ ایشان در رحم انها نبوده بخلاف
پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفهای کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند
و این مضامین از ادلهٔ عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند و الله الموفق
قسم هشتم خلافست که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث بود یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار
ظاهر میشود که میثاق ولایت آن جناب و اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع
و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حقتعالی را آموختند و هیچ ملکی
برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام ع میاید و بعد از آن پی آنکار میرود و جبرئیل ع

بی رخصت داخل خانهٔ حضرت رسول صم نمی شد چون داخل میشد مانند بندگان بادب در خدمت
آن جناب مینشست *نهم* خلافست که حضرت رسالت ع پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه
بعضی بر انند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی توقف کرده اند و فرقهٔ دویم نیز خلاف
کرده اند بعضی گفته اند بشرع نوح ع عمل میکرد و بعضی گفته اند شریعت ابراهیم و بعضی بشرع
موسی و بعضی بشرع عیسی ع و بعضی بهمهٔ شرایع و حق نزد فقیر آنست که بعد از بعثت آن جناب
تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمی نمود و شریعت آن جناب ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا آنچه از آن جناب
سوال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید
و در حکم سنگسار زناکار که خبر از توریة داد برای اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان بود و اظهار
علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعاری بر متابعت انبیاء دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه
جمیع ادیانست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل شاقه است و اما پیش از بعثت مدلول
اخبار و ادلهٔ عقلیهٔ بسیار آنست که آن جناب اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات
و مساوی آداب زیاده از همه کس میفرمود چون تواند بود که سایر خلق در حد آنحضرت مکلف بشرایع
باشند و عبادت حقتعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشد و راه دین
خود را ندانند با آنکه متفق است که آنحضرت انواع عبادت میکرد و بیست و پنج حج پیش از هجرت پنهان
بجا آورد و آداب حسنه از تسبیح و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات
از انجناب صادر میشد و نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه *وجه اول*
آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این
خلاف ضرورت دین است *وجه دویم* آنکه شریعت آن پیغمبر را بایست بداند تا بشرع او عمل
نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر
دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس بایست از علماء آن ملت اخذ کرده باشد و از جملهٔ معجزات آن
جناب آن بود که خط و سواد نداشت و با علماء اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیاء را بنحوی که در کتب
ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضا اکثر علماء اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر
بودند چگونه اعتماد بر گفتهٔ ایشان میتوانست کرد *وجه سیم* آنکه در احادیث بسیار وارد شده است
که هیچ زمان دنیا از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت صم در ابتداء تکلیف پیغمبر نبود
بایست یا وصی عیسی ع یا وصی ابراهیم ع را متابعت نماید و باو ایمان بیاورد و تابع او گردد و بایست این
معنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش پست تر از آن
وصی باشد و افضلیت آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلامست پس گوییم که پیغمبری آن جناب

همیشه بود پیوسته بوحی و الهام الهی بشریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور
گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اول انکه عامه و خاصه از ان جناب روایت
کرده اند که فرمود که من پیغمبر بودم در وقتی که ادم در میان اب و گل بود و احادیث بسیار وارد
شده است که روح ان جناب را در عالم ارواح روح انبیاء مبعوث گردانیدند و همه باو ایمان اوردند
و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او اموختند * وجه دویم * انکه امیر
المومنین در خطبهٔ قاصعه فرمود که حقتعم مقرون گردانید به پیغمبر خود در هنگامی که او را از
شیر باز گرفتند با بزرگ بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم
افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری معلوم شد که شرایع دین
خود را از ملک فرا میگرفت * وجه سیم انکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعم حضرت
ابراهیم را بندهٔ خاص خود گردانید پیش از انکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از انکه
رسول گرداند و رسول گردانید او را پیش از انکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از انکه امام
گرداند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی انست که در خواب میبیند مانند خواب ابراهیم عم
و مانند انچه میدید رسول خدا صم از اسباب پیغمبری پیش از انکه جبرئیل عم وحی بیاورد از برای
او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است * وجه چهارم * در احادیث صحیحهٔ
بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا اخر موید اند بروح
القدس که ایشانرا تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد * وجه پنجم بنص قران
و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول صم افضل انبیاء است و هر فضیلتی و کرامتی که
بهر پیغمبری داده اند بانحضرت زیاده از ان عطا کرده اند چون تواند بود که حضرت عیسی در گهواره
پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبی بشرف نبوت فایز گردد و حضرت رسالت بان جلالت تا چهل
سال خلعت نبوت نپوشد ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه صلوات الله علیهم در وقت
طفولیت بلکه در هنگام ولادت اثار علم و کمال ظاهر میشده و حضرت قایم در کودکی در دامان پدر
از مسایل مشکلهٔ غامضه جواب فرمود و حضرت جواد عم در سن نه سالگی در سه روز سی هزار مسئلهٔ
غریبه را بیان شافی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت صم از ایشان کمتر باشد * وجه ششم خلافست
که حقتعم انحضرت را چرا امی نامید اکثر گفته اند برای ان بود که انحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار
وارد شده است که نسبت بام القری که مکهٔ مشرفه است داده شده است و در این خلافی نیست که انحضرت
پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانچه نص قران بران دلالت کرده است و خلاف در
اینست که ایا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه حق انست که قادر بود بر خواندن و نوشتن

اگر سخنی میکرد بر میگشتم والا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمدی از ام
عطیه که گفت حضرت رسول صم حضرت امیر عم را بجنگی فرستاد دیدم که دستهای مبارک را بسوی اسمان
بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن نمائی و از این نوع احادیث که دلالت
بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص ان دو بزرگوار بایکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول صم در تربیت
حضرت امیر عم میکند بسیار است پس فخر گفته است و اما تفسیر ان بچند دلیل میشود اول و تعیها اذن
واعیة که در شان علی عم نازل شده است و هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود
بزیادتی علم دلیل دویم انکه حضرت رسول صم فرمود که اقضاکم علی چه قضا محتاجست بجمیع علوم پس
هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همهٔ علوم بر همه فایق خواهد بود * سیم انکه عمر چندین
مرتبه در حکم غلط نمود و انحضرت او را هدایت فرمود و از این باب چند قصه ایراد نموده که ذکر انها موجب
تطویل است پس گفته است و امثال این قضایا و خطاها عمر علی عم را بسیار می بود و از انحضرت هرگز مثل
اینها اتفاق نیفتاد چهارم * انکه انحضرت خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا
شود و مسند حکومت برای من اماده گردد هر اینه حکم کنم برای اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل انجیل
بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان و الله که هیچ ایه نازل نشده
در صحرا و دریا و دشت و کوه و اسمان و زمین و در شب و روز مگر انکه همه را میدانم که در شان کی
امده و برای چه امده * پنجم * انکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کلمات
انحضرت مشتملست بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد انقدر که در کلام هیچ
یک از صحابه شمهٔ از ان یافت نمیشود ایضا همهٔ فرق متکلمین منسوب اند باو در این علم اما شیعه انتسا
ایشان بانحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او داشتند همه پیرو اکابر خود بودند و ایشان
شاگردان او بودند پس ثابت شد که همهٔ فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاگرد او بودند و اما علم
تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرانست شاگرد انحضرت است و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده
بود که پیغمبر در شان او فرموده اقضاکم علی و از انجمله علم فصاحت است و معلومست که هیچ یک از
فصحائی که بعد از او بودند نزدیکی از درجهٔ او نرسیده اند و از ان جمله علم نحواست و معلومست که
ابوالاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نمود و از انجمله علم تصفیهٔ باطنست و معلومست
که نسبت این علم باو منتهیست پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر او استاد همهٔ عالمست در همه
صفات رضیه و مقامات شریفه و چون ثابت شد که او اعلمست از همهٔ عالم پس واجبست که افضل باشد
از همهٔ عالم چنانچه حق تعم فرموده است * هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون * ایضا فرموده
است * یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات * مولف گوید * پس از این دو ایهٔ کریمه

با سایر آیاتی که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت در این دو صفت معلوم شد و بعد از این نیز بوضوح خواهد پیوست * دوازدهم * فان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین * یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذاء و آزار رسول صلعم پس خدا یاور او ست و جبرئیل و صالح مؤمنان یعنی شایستهٔ ایشان و عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مؤمنین امیر المؤمنین است در شواهد التنزیل از حضرت باقر عم روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلعم دست علی عم را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که صالح مؤمنان علی عم است و فخر رازی در اربعین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان علی بن ابی طالب عم است و مراد بمولی اینجا یاور است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر از این نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت بدو وجه اول * آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی آن این خواهد بود که محمد صلعم را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین یعنی علی عم و معاونست که نصرت محمد صلعم اعظم مراتب طاعاتست * دویم * آنکه ابتدا اگر خدا اول کرد خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوییم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنین در آن زمان منحصر در آنحضرت بود و این خود معلومست که صلحاء دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که از جملهٔ آنها امامتست و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست * سیزدهم * اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفائزون یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجهٔ ایشان نزد خدا و ایشانند رستکاران و رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر عم نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت

بعباد خصوصا بر این امت پیغمبری با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگواری که آن آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که یک مرتبه دست از ایشان برداشت و رئیسی برای ایشان قرار نداد و دهقانی که در دهی بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کسی را تعیین میکند و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی را تعیین نمیکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد * وجه چهارم * آنکه مخالفان نیز معترف اند که عادت مقررهٔ حق تعم در جمیع انبیاء عم از آدم تا خاتم آن بود که تا خلیفه از برای ایشان تعیین نمی کردایشان را از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت صلعم در جمیع غزوات و سفرهای جزوی که آن جناب از مدینه مشرفه می فرمود آن بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قری اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون در این مفارقت کبری و سفر بی منتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت * پنجم * آنکه مرتبهٔ امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که مردم نبی را نیز اختیار توانند کرد و این باطل است باتفاق ایضا بر مصالح عامه عباد عقول ناقصهٔ امت کی حکم می تواند کرد و عقلاء صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریهٔ یا حکومتی تعیین می نمایند و در اندک وقت ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس بر یاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا کند ایضا عصمت در آن شرطست چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعم بر آن مطلع نمی تواند شد و ادلهٔ عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعم منصوبست بسیار است و ما در این رساله بچند آیه اکتفا می نماییم * اول * آیهٔ وافی هدایهٔ * الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی * یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در آنکه امام از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعم نصب امام از برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیهٔ شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین عم در غدیر خم نازل شد * دلیل دویم * دو آیهٔ کریمه * و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون * مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود

و عروة بن مسعود که در طائف بود که ایشان اموال و بساتین بسیار دارند حقتعم در رد قول باطل ایشان فرمود که ایا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردکار ترا یعنی پیغمبری ترا و بهر کس خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندکانی دنیا و بعضی را بلند تر کردیم از بعضی بحسب دنیا در درجات بسیار تا انکه بیک دیکر محتاج باشند و بعضی از ایشان را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم کردد و حال انکه رحمت پروردکار تو بهتر است از انچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیهٔ دنیا یعنی هرکاه ما قسمت اموال و ذخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد باایشان نکذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چکونه قسمت نبوت را با این رفعت شان باختیار ایشان کذاریم و هرکاه دانستی که مرتبهٔ امامت نظیر درجهٔ نبوت است و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمی رسد پس باید که انرا نیز باختیار مردم نکذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد اما این ایات کریمه اکر مد تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت مخالفان نپوشاند * دلیل سیم حقتعم میفرماید که * و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون یعنی پروردکار تو می افریند هرچه را میخواهد و برمیکزیند هرکرا میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از انچه ایشان شریك او میکردانند و دلالت این ایه نیز ظاهر است برانکه برکزینندهٔ برای امور دین و دنیا خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این ایه برد انها نازل شد که کفته اند خدا چرا پیغمبر را اید بکری نداد * دلیل چهارم * ایات بسیار هست که دلالت میکند برانکه خدا همه چیز را در قران مجید بیان فرموده است مثل * ما فرطنا فی الکتاب من شیء * یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز * و کل شیء فصلناه تفصیلا * و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی * و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین * و هیچ تر و خشکی نیست مکر انکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرکاه حقتعم همه چیز را در قران مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد * پنجم * حقتعم فرموده است که * اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم * یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و انها که صاحبان امرند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعم امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر صاحب امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد در انکه خطا و غلط و دروغ و کناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم می اید که حق تعم مردم را امر کند بچیزی چند از انها که نهی کرده است و چنین کسی امام است که حقتعم نصب کرده است و معصوم است و باتفاق غیر ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند * مقصد دویم * در بیان شرایط امامتست بنابر قول متکلمین و مشهور انست که در ان سه شرط معتبر است * شرط اول * انکه باید امام افضل باشد از همه امت در جمیع جهات

خصوصا در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم می اید و ان بحسب عقل قبیح است ایضا حقتعم میفرماید * افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون * یعنی ایا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است بانکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم هدایت نمی تواند یافت مکر انکه دیکری او را هدایت کند پس چه میشود شمارا که نمی فهمید و چکونه حکم میکنید به تجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است که * هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب * یعنی ایا مساوی می باشند باهم انها که صاحب علم و دانائی اند و انها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشوند این را مکر صاحبان عقلها ایضا فرموده است * فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون * یعنی سوال کنید از اهل علم و اهل قران اکر نمیدانید و چون حقتعم وحی کرد که * انی جاعل فی الارض خلیفة * من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه کفتند ایا قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعم فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حقتعم اسمارا تعلیم ادم کرد و بان حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم موجب استحقاق خلافت است ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حقتعم فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهر انست که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرکی بدن * شرط دویم * از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است برانکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا اخر عمر از جمیع کناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است ایضا امام امین حقتعم است بر دین و دنیای مردم هرکاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حقتعم * اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون * یعنی ایا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با اینکه کتاب خدا را می خوانید ایا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است ای کروه مومنان چرا میکوئید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد چیزی را که بکوئید و نکنید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست ایضا چون حقتعم خطاب کرد بحضرت ابراهیم ع که من کردانیده ام ترا امام از برای مردم حضرت خلیل از این اعطاء جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و کفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حقتعم فرمود که * لا ینال عهدی الظالمین * یعنی نمی رسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند براو صادق است که عهد امامت باو نمی رسد ایضا عمدهٔ فائده در منصب امامت انست که حفظ ناموس شریعت

میکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر گردد او زایل سازد پس او امام کل خواهد بود نه اول ایضا بر امت واجب است که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیهٔ اولوا الامر معلوم شد پس اگر اطاعت بکنند یک چیز هم باید واجب باشد و هم حرام ایضا نهی از منکر بر ایشان واجبست اگر بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود بامام معصوم و این دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل معلوم میشود * شرط سیم * از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امامست و آن نصوصی که بر خصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تع و سنیان هیچ یک از این سه شرط قایل نیستند و این سه صفت را متکلمان ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد یا آنکه شبهه در نسبش نباشد و پدر ایشان دنی و مادر ایشان غیر عفیفه نباشد و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کنکی و درشت خوئی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولائی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسائلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است * شرط اول * معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره بمعنی که مذکور شد * شرط دویم * آنکه عالم باشد بهرچه در امامت بان محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود * سیم * شجاعت برای دفع دشمنان و فتنها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن حق زیرا که اگر او که سر کرده است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا * چهارم * آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هرچه از صفات کمال باشد از همهٔ رعیت خود کامل تر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا * پنجم * آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم گردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه که اینها منافات باللطف دارند * ششم آنکه قرب و منزلت او نزد حقتعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت و اطاعت او از همه کس بیشتر باشد * هفتم * آنکه معجزها از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد * هشتم * آنکه

امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد میانهٔ رعیت گردد و اثبات این مدعا باجماع و احادیث متواتره اولیست * مقصد سیم * در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و اینها در احادیث ما بسیار است و در حیوة القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایرادی نماییم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر ع روایت کرده است که امام را ده علامتست پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود چون از شکم مادر بیرون می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمی شود و خباثت جنابت در او بهم نمی رسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمی رود یعنی آنچه واقع میشود در آنحال میداند و خمیازه و کش و واکش نمی کند و از پشت سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و فضلهٔ که از او جدا میشود بوی مشک از او می آید و زمین را خدا موکل کرده است که او را بپوشاند و فرو برد چون زره حضرت رسول صم را میپوشد بر قامتش درست می آید و هر کس دیگر که بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیادی آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمر ش و ابن بابویه از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بدقایق امور از همه در پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید که یک مراد آن باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صم دایمی بود و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکلست با آنچه از او بیرون آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشبوتر است و اولی است بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر نفس خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند با آنکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت باو بهم میرسانند و مشفق تر و مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بان امر میکند خود زیاده از دیگران بان عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک آن مینماید و دعای او مستجابست حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه بدو نیم میشود و حربها و اسلحهٔ حضرت رسول صم نزد او هست خصوصا شمشیر ذو الفقار که از آسمان بزیر آمد و نزد او نامهٔ هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت ع تا روز قیامت در آن نوشته است و نامهٔ دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام می باشد جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذراع است در عرض پوست گوسفند و چون پیچیده میشود بکندگی ران شتر میشود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بان محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگتر و جفر کوچکتر یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در اینها احکام حدود و غیر اینهاست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و آن را

حضرت رسول صم املا فرموده و حضرت امیر المومنین عم بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه
عم نزد امام است و دران نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای این انرا با محضرت
نسبت میدهند که چون حضرت رسول از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه عم را اندوه عظیمی از مفارقت
انحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد حقتعم جبرئیل را برای تسلی انحضرت فرستاد که خبرهای
اینده را برای انحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المومنین عم مینوشت و دران کتاب خبرهای اینده
هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حقتعم عمودی از نور هست که دران عمود
احوال بندکان خدا را می بیند و انچه بر او مشتبه شود دران نظر میکند و میداند بسند معتبر از حضرت
امام موسی عم منقولست که امام را بچند خصلت میتوان شناخت * خصلت اول * انکه امام پیش از او نص
امامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول صم نص بر خلافت حضرت امیر المومنین عم کرد * خصلت دویم
* انکه هر چه از او پرسند جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید * خصلت سیم * خبر
میدهد مردم را بانچه * خصلت چهارم * انکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس را بلغت خود
جواب میفرماید * خصلت پنجم * انکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از
احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است
مرده زنده میکرده اند چنانکه حضرت امیر المومنین عم مکرر مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق
عم ابو بصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است
که هر معجزه که حقتعم بهر پیغمبری داده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی صم عطا کرده است و قادر
بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیلی طی میکرده اند بلکه در یک روز و کمتر
چندین مرتبه بدور دنیا بکردند و کتابهای جمیع پیغمبران را مانند توریة و انجیل و زبور و صحف ادم
و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی عم همه در نزد ایشان بود و اثار جمیع پیغمبران مانند
عصای موسی عم و پیراهن ابراهیم و یوسف عم و سنگ موسی که دوازده چشمه از ان جاری میشد
و انگشتر سلیمان و بساط و سایر اثار انبیا نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر عم است
و حقتعم ابر را مسخر ایشان کرده بود که بران سوار توانند شد که ملکوت اسمان و زمین را بکردند و هفتاد و
دو اسم اعظم حقتعم را میدانستند که برای هر چه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از ان اسماء را
اصف بن برخیا میدانست که بان اسم تخت بلقیس را از دو ماهه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان
عم حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود کاهی صدای ملک میشنیدند و کاهی روح القدس که
خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهة با ایشان القا میکرد و کاهی بالهام حقتعم در دل ایشان
نقش میشد و کاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود اید

و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمی است که در هر ان و هر ساعت از دریای
نامتناهی علم الهی بر ما فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان
نازل میشوند و بر انحضرت سلام میکنند و انچه از امور ان سال در ان شب مقرر شده است بر او عرض
میکنند و علوم کذشته و اینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از اسمان بزمین امده نزد ایشان هست
و وارث علوم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمونند که هر کس که نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق را
میدانند و در هر درختی و برکی و ریگی و سنگی که امام نظر میکند از ان علمی بر او ظاهر میشود و تمام قران
و علم ظاهر و باطن ان تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامها و حربها و زرهها و مرکبها و انگشترها
و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین رسید و نزد سایر ائمه مضبوط است
و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علماء کذشته همه دران مضبوط است
و انرا جفر ابیض میکویند و صندوقی دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول صم در ان
مضبوط است و انرا جفر احمر میکویند و حضرت صاحب الامر عم انرا خواهد کشود و در احادیث معتبره
بسیار منقولست که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول صم و ارواح طهره امامان کذشته
و روح پرفتوح امام زمان عم را رخصت میدهند که باسمانها عروج نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند
و بدور ان هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی
بدنهای شریف خود بر میکردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از این امت را از
نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول صم و ارواح ائمه
کذشته و بر امام زمان عم و درها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و انچه در مشرق
و مغرب عالم واقع میشود بران مطلع میکردند از جانب حقتعم و حضرت رسالت پناه صم در هنکام
وفات جمیع علوم خود را بامیر المومنین عم تسلیم کرد و حضرت امیر المومنین عم فرمود که دران وقت هزار
باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط
کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سوال کن من چنان کردم و دران وقت نیز هزار باب از علم تعلیم
من کرد که از هر بابی هزار باب کشوده میشد و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام
بعد از خود تسلیم و تعلیم می نماید و امام را بغیر امام دفن و کفن و نماز نمیکند و اکر امامی در مشرق از دنیا
برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته دران وقت باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود
و علوم او را کسب میکند و تجهیز او می نماید به نحوی که اکثر مردم مطلع نمیشوند چنانکه حضرت امام
رضا عم در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی عم در خراسان حاضر شد و بتفصیل در جلاء العیون
ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حقتعم خلق

شده است و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش افریده شده است چون حقتعالی میخواهد که امام را خلق
کند ملکی را امر میکند که شربت ابی از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام می اورد که او می اشامد
و ان اب رقیق تراست و از مسکه نرم تراست و از عسل شیرین تراست و از شیر سفید تراست و از
برف سردتراست پس امر میکند او را بجماع و نطفهٔ امام از ان اب منعقد میشود چون چهل روز میگذرد
در رحم روح براو دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود و میفهمد
پس ملکی بر بازوی او مینویسد این ایه را * وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو
السمیع العلیم و در شکم مادر ذکر حقتعالی میکند و تلاوت سورهٔ انا انزلناه و سایر ایات مینماید چون متولد
میشود مربع نشسته از جانب پا بیرون می اید چون بزمین می اید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد
و سر بجانب اسمان میکند و صدا بکلمهٔ شهادت بلند میکند پس ملك در میان دو دیده اش و دو
کتفش همان ایه را نقش میکند پس ندایی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که ترا برای
امر عظیمی خلق کرده ام تو برگزیدهٔ منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی
من و خلیفهٔ منی در زمین من از برای تو و هر که دوست میدارد ترا واجب گردانیده ام رحمت خود را
و بخشیده ام بهشت خود را باو و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بد
ترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ کرده ام چون ندای منادی تمام شود ایهٔ
شهد الله را تا اخر در جواب منادی بخواند پس در ان وقت حقتعالی علوم اولین و اخرین را باو عطا کند
و مستحق ان شود که روح القدس در شب قدر و غیر ان او را زیارت کند چون برتبهٔ جلیل امامت فایز گردد
حقتعالی در هر شهری مناری و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا در ان ببیند
و بروایتی در ان شبی که متولد شود نوری در ان خانه ساطع گردد که پدر و مادرش انرا مشاهده نمایند
چون بزمین اید روی بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه
کرده باشد و دندانهایش همه روییده باشد و یك شبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای
او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است و در
خانهای ایشان مکرر نازل میشوند و حضرت صادق عم فرمود که ملائکه باطفال ما مهربان تراند از ما
و دست زد حضرت بیالشی از بالشهای خانهٔ خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار
می باشد که ما پرهای ایشان را برمی چینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینماییم و ایشان حجت خدایند
بر جمیع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان می امدند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان فرا
میگرفتند و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی
در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المومنین امد در وقتی که انحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت

اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدر مرا
بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شده چه میفرمایی حضرت او را بجای پدر خود خلیفه
گردانید اینها مجملی است از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بان میتواند رسید و غرایب احوال
و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن انها ندارد مگر ملك مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مومن
کاملی که حقتعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد و در اخبار وارد شده
است که ما را از پروردگار خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قائل مشوید و غیر اینها انچه از فضائل
و کمالات از برای ما اثبات کنید کم فته خواهید بود حقتعالی فرموده است * قل لو کان البحر مدادا لکلمات
ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا * یعنی بگو یا محمد صم اگر بوده باشد دریا
مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر اینه اخر شود دریا پیش از انکه تمام شود کلمات پروردگار
من هر چند بیاوریم بمثل ان دریا مداد ان در احادیث وارد شده است که ماییم کلمات پروردگار که
فضائل ما را احصاء نمیتوان کردن چنانکه گفته اند * کتاب فضل ترا اب بحر کافی نیست که ترکنی سر انگشت
و صفحه بشماری مقصد چهارم * در طریق شناختن امام است و ان بچند وجه میتواند شد * وجه اول
* که از همه ظاهرتر و اسان تراست و مناسب لطف و حکمت الهیست انست چنانچه دانستی نص حضرت
رسول است صم بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانکه معلوم خواهد شد که ائمهٔ
اثنی عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق * وجه دویم *
افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون
نیست * وجه سیم * معجزهٔ که مقارن دعوی امامت باشد و انچه سنیان دعوی میکنند که امامت ببیعت
معدود قلیلی حاصل میشود اگر چه یك کس باشد چنانچه ابی بکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته
اند می باید پنج کس بیعت کنند چنانچه عمر در شوری باجماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند و این
امری است که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسدهٔ خلق
همین که پنج نفر یا یك نفر با جاهلی بیعت کند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند
و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه ان مخالفت کننده علی بن ابی طالب یا امام حسن
یا امام حسین عم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگرگوشهٔ رسول
خدا صم سید جوانان بهشت برای مخالفت ان ظالم جابر ولد الزناء شارب الخمر بانواع عیوب اراسته جایز
بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفهٔ بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن امیر المومنین
عم واقع شود بدون حضور حضرت امیر المومنین و حسنین صم و احدی از بنی هاشم و بدون حضور
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر صحابه واقع شود ان را اجماع نام کنند و بجبر امیر

المومنین وسایر صحابه را کشند و بیعت او رند و این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نوبسند ایا عقل عاقلی تجویز میکند که حقتعالی ریاست عامهٔ دین و دنیا را که تالی رتبهٔ نبوتست بر چنین بازیچه بازگذارد و اگر ریسی در دهی خواهند تعیین نمایند تا اکثر اهل ان قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین او را عقلا نمی پسندند و تفصیل این انشاءالله بعد ازین مذکور میشود پس معلوم شد سنه تعیین امام منوط بیکی از ان سه امر است که مذکور شد و هر یک از ان سه امر در باب هر یک از ائمه صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات و معتمدین روات شیعهٔ امامیه که علم بصدق و صلاح و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده است و بعین الیقین حقیقت ایشان را دانسته ایم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت گردانیم لهذا علماء ما رحمهم الله پیوسته از احادیث کتب معتبرهٔ ایشان حجت آورده اند بر ایشان پس اگر ما اخبار کتب خود بر ایشان حجت گردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان حدیث موضوعهٔ کتب خود را که در زمان استیلای خلفاء جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت گردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبرهٔ ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشانست و بلکه جمعی از علماء ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع است استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میانهٔ ایشان متداول بوده و بر فضایل اهل بیت و مطاعن و مثالب خلفاء ایشان بوده است در میان ایشان متروک گشت فقیر در این رساله از کتب معتبرهٔ متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قران مجید میدانند و جامع الاصول ابن الاثیر که از اعاظم علماء ایشان است و جمیع احادیث صحاح ستهٔ ایشان را که عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در ان کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مولفش از مشاهیر علماء ایشان است وطیبی و دیگران شرحها بر ان نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و میخوانند در اول کتابش میگوید که من این احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هرگاه حدیث را با ایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول صم نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علماء ایشانست و کتابش در میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علماء ایشانست و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلاء ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از انست و تفسیر فخر رازی که امام ایشانست و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود است و نزد ایشان

متداول و معتمد است و احادیث اهل بیت علیهم السلم را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و بدانکه مذهب فرقهٔ ناجیه انست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت پناه صم بنص خدا و بنص رسول صم علیه واله علی بن ابی طالبست و سنیان میگویند که مردم ابو بکر را بعد از حضرت رسول صم علیه و اله نصب کرده اند و خلیفهٔ اول اوست و ابو بکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفهٔ دویم اوست و عمر در وقت مردن در شوری میان شش کس قرار داد و امیر المومنین را داخل ان شش نفر کرد و تدبیر کرد که یا امیر المومنین کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند زیرا که امیر المومنین عم را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگر بر ان سه نفری که عبد الرحمن در میان انهاست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند انها را بکشند و چون بیرون امدند حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است که این سه نفر از هم جدائی نشوند نهایتش انست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در ان طرف است باید یا من کشته شوم یا با یکی از انها بیعت کنم و اخر چنان شد در روز شوری بعد از انکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود ان عبد الرحمن بحضرت امیر المومنین عم گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابو بکر و عمر و حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول صم علیه واله عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمی کنم و برای ان این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت ان دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بیعت کردند پس خلیفهٔ سیم او را میدانند بمحض تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و بر خلیفهٔ برحق امیر المومنین عم بیعت کردند و لهذا انحضرت را خلیفهٔ چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان بخوشامد خلفای عباسیه اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول صم عباس عم حضرت دعوای خلافت کرد و او خلیفه است

و بطلان این قول بسی ظاهراست و اصحاب ان محمد الله منقرض شده اند و کسی نمانده است و باثبات
خلافت حضرت امیرالموءمنین بطلان این قول نیز ظاهراست مقصد پنجم دربیان بعضی ازایات است
که دلالت برامامت و فضیلت امیرالموءمنین ع میکند اول ایهٔ وانی هدایة انما ولیکم الله و رسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوءتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی
بامور شما مگر خدا و رسول او و انها که ایمان اورده اند انها که بر پای میدارند نماز را و میدهند
زکوة را در حالتی که در رکوع اند و عامه و خاصه اتفاق کرده اند برانکه این ایه در شان انحضرت نازل
شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبدالله بن سلام که امدم بخدمت
رسول صم علیه و اله و کفتم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم مردم از ما کناره میکنند و با ما دشمنی
میکنند و سوکند یاد کرده اند که با ما سخن نکویند پس حقتعم این ایه را فرستاد پس بلال از برای نماز
ظهر اذان کفت و مردم برخاستند و مشغول نماز شدند و بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند
و بعضی سوال میکردند ناکاه سائلی سوال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انکشتر خود را باو داد
و سائل بر رسول خدا خبر داد که علی ع در رکوع این انکشتر را بمن داد حضرت رسول این ایه را با ایهٔ
بعد برخواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرداست که روزی ابن عباس برکنار چاه زمزم نشسته بود
و حدیث نقل میکرد ناکاه ابوذر رضی الله حاضر شد و کفت یا ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از
رسول خدا صم باین دو کوش والا کر شود و باین دو چشم والا کور شود که می کفت علی
قاید و پیشوای نیکوکارانست و کشندهٔ کافرانست یاری کرده شده است هر که او را یاری کند و مخذول
است هر که او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا صم نماز
ظهر پس سائلی در مسجد سوال کرد کسی باو چیزی نداد سائل دست بسوی اسمان بلند کرد و کفت
خداوندا کواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد و علی ع در رکوع
بود پس اشاره کرد بسوی سائل بانکشت کوچك دست راستش و پیوسته انکشتر در ان دست
می کرد و سائل امد و انکشتر را از انکشت انحضرت کرفت و حضرت رسول صم نیز در نماز بود و ان را
مشاهده کرد چون فارغ شد سر بسوی اسمان بلند کرد و کفت خداوندا برادرم موسی از تو سوال کرد

و کفت پروردکارا سینهٔ مرا کشاده کردان و اسان کردان برای من کار مرا و بکشا کرهی از زبان من که
نفهمند سخن مرا و بکردان از برای من وزیری از اهل من که ان هارون است محکم کردان بان بازوی
مرا و شریك کردان او را در کار من پس تو دعای او را مستجاب کردانیدی و باو خطاب کردی که
بزودی محکم کردانم بازوی ترا به برادر تو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلایی بهم خداوندا منم
محمد صم پیغمبر تو و برکزیدهٔ تو پس بکشای برای من سینهٔ مرا و اسان کن برای من کار مرا و بکردان
از برای من وزیری از اهل من که او علی ع است محکم کردان باو پشت مرا ابوذر کفت هنوز سخن انحضرت
تمام نشده بود که جبرئیل ع نازل شد از جانب خداوند جلیل و کفت یا محمد بخوان پس این ایه را بر ان
حضرت خواند و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری
و ابن التبع و واحدی و سمعانی و بیهقی و نطری و صاحب مشکوة و موءلف مصابیح و سائر مفسران و
محدثان خاصه و عامه سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکم و غالب بن عبدالله و
قیس بن الربیع و عنایة بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و عیر ایشان روایت کرده اند و حسان
شاعر و غیر او بنظم اورده اند و انچه وجه دلالتش بر امامت ان حضرت است انست که انما کلمهٔ حصر است
و ولی در لغت بچند معنی امده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی اخر
نزدیکند به یکدیکر و دو معنی اول معلوم است که در این ایه مراد نیست زیرا که یاور و دوست موءمنان
مخصوص خدا و رسول و بعضی از موءمنان که موصوف باین صفت باشند نیست بلکه همهٔ موءمنان
یاور و دوست یکدیکرند چنانچه حقتعم فرموده است که والموءمنون والموءمنات بعضهم اولیاء
بعض و ملئکه نیز محب و یاور موءمنانند چنانچه فرموده است نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا بلکه
بعضی از کفار محب و یاور بعضی از موءمنان می باشند و اکر کویند که ایه بلفظ جمع وارد شده است
چکونه مخصوص انحضرت باشد جواب کوئیم که در عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار
تعظیم یا نکات دیکر و در ایه کریمه نیز بسیار است با انکه ما دعوای اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث
وارد شده است که سائر ائمه در این جا داخل اند و هر امامی در قرب امامت البته باین فضیلت فائز
میکردد و صاحب کشاف کفته است که مراد از این ایه هر چند انحضرت است اما بلفظ جمع اورده که موءمنان

نیز متابعت انحضرت بکنند و موید اینکه این ایه در شان انحضرت است و مراد بولایت امامتست
انکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمر بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صم لشکری
فرستاد و حضرت امیرالمومنین عم را امیران لشکر کردانید چون حضرت فتح کرد یك کنیز را از غنیمت
برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت
حضرت رسول صم برسند این را بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که مسلمانان چون از جنك
برمیکشتند اول بخدمت انحضرت می امدند و سلام می کردند و بعد از ان بخانهای خود میرفتند چون
بخدمت انحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از این چهار نفر برخاست و کفت علی چنین کرد حضرت
روی از او کردانید دویم برخاست و همان سخن را کفت باز حضرت رو کردانید سیم نیز کفت و حضرت
روی از او کردانید چون چهارم نیز کفت حضرت روی بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر
بود و سه مرتبه فرمود که چه میخواهید از علی بدرستی که علی از منست و من از اویم و او ولی هر مومن
است بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صم
علی بن ابی طالب عم کفت که تو ولی هر مومنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص
او ست و ولی که در ایه است در شان اوست و از فقرهٔ اول در حدیث اول معلوم است که اختصاصی
که حضرت را بان جناب بوده دیکری را نبوده و ایضا تخصیص بولی بودن بعد از خود در هر دو حدیث
دلیل بر خلافتست زیرا که محبت و نصرت در حال حیوة نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت
ابو بکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمی تواند بود دویم انکه ایه کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
و کونوا مع الصادقین یعنی ای کروهی که ایمان اورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راست
کویان در همه چیز خصوصا در دعوای ایمان بکفتار و کردار و ظاهر است که مراد بودن با ایشان متابعت
ایشان است در کفتار و کردار نه انکه ببدن و جسد با ایشان باشند زیرا که ان محالست و بی فائده و
معنی امامت همین است و چون خطاب های قران مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمان هاست
باتفاق امت پس باید که در جمیع زمان ها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که
صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم اید که هر که یك راست بکوید متابعت او واجب باشد و این

باتفاق باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و ان معصوم است پس ثابت شد
وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام معصوم
نیستند پس حقیت مذاهب ایشان و امامت ائمهٔ ایشان ثابت شد با انکه سیوطی در تفسیر منثور و ثعلبی
در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر عم روایت کرده است که مراد از صادقین در ایهٔ حضرت
علی بن ابی طالبست عم و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او
از حضرت باقر روایت کرده است که مراد از صادقین محمد صم و علی است و از حضرت امیرالمومنین
روایت کرده اند که فرمود که صادقان مائیم که عترت انحضرتیم و از حضرت صادق عم منقولست که فرمود
که صادقین ال محمد اند و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد از صادقین انهایند که خدا
فرموده است در شان ایشان من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و
منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جملهٔ مومنان مردانی چند هستند که راست کفته اند انها را
که با خدا عهد و پیمان بران بسته اند که با رسول امین ثبات قدم بورزند و با دشمنان دین قتال بکنند
و نکریزند تا کشته شوند و متابعت انحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود
کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشیدند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را
هیچ بدل کردنی و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که این ایه در شان اهل بیت عم نازل شده
است مراد حمزه و جعفر و امیرالمومنین اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت
رسول برندارند و وفا باین عهد کردند و انها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و انکه انتظار شهادت
میکشید امیرالمومنین عم بود و از جنك نکریختند مانند ابو بکر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل
در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب نزول از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیرالمومنین
فرمود منم انکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکرده ام عهد خود را با خدا تبدیل کردنی و دو استدلال
در این ایه نقل میکنم برای استدلال این مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه
اول انست که فخر رازی که امام سنیانست در تفسیرش کفته است که حقتعالی در این ایه امر کرده است
مومنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است
به بودن ان چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماعی بر باطل
بکنند و این دلیل است بر انکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که
بتواتر ثابت شده است که خطاب های قران متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضا لفظ ایه شامل
جمیع اوقات هست و تخصیص به بعضی از ازمنه که از ایه معلوم نیست موجب تعطیل حکم ایه است
و ایضا حقتعالی اول امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی هست که تواند بود که متقی
باشد و خطا بر او جائز باشد پس ایه کریمه دلالت میکند بر انکه هر کاه کسی جائز الخطاست واجبست که

پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجبست و ایشانند که خدا حکم کرده است بان که صادق اند
و ترتب حکم در این باب دلالت کند بر انکه از برای این واجبست بر جایز الخطاء که اقتدا و پیروی کند
صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی در همهٔ زمانها هست پس باید که معصوم نیز در همه
زمانها بوده باشد و ما این را قبول داریم اما ما میگوئیم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند که
یک شخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطل است زیرا که اگر چنین بود بایست که ما بشناسیم که
ان شخص کیست تا متابعت او بکنیم و ما که نمی شناسیم چنین کسی را در میان امت تا این جا ترجمهٔ کلام
پیشوای اهل ضلالت است و حقتعم بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل و اثبات اتفاق
چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگر چه بر هیچ عاقل ضعف
این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه او را جواب میگوئیم اول انکه هر گاه تصریح
کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این اعصار
که ملت حضرت رسالت پناه صم مشرق و مغرب عالم را فرو گرفته است احدی را ممکن باشد که علم
باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس در این مسئله مخالفت نکرده است خصوصا با این تشتت
اراء و اهوا که در میان است بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند که بحر او از همهٔ علما بیشتر
است معلوم نیست که دو مسئلهٔ مذهب امامیه را داند به جای مسائل سائر فرق و اگر بر فرض محال
همه را ببیند و از همه بشنود از کجا معلوم شود که اعتقاد واقعی خود را با او گفته اند گاه باشد که تقیه
کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه جائز است و ایضا از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن بر این
مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرطست در تحقق اجماع دویم بر تقدیر تسلیم که چنین
اجماعی ممکن است و علم به تحقق ان هم میتواند رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه
کی میشود سیم انکه ظاهر ایه بلکه صریح انست که مامورین بکونوا با صادقین غیر صادقین باشند و از این وجه
ظاهر میشود که عین یکدیگر نیند چهارم انکه انچه در نفی مذهب شیعه گفته که اگر میبود میبایست ما بدانیم که
کیست مثل انست که اهل کتاب گویند که نبوت رسول باطلست زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم
و حقیت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر عیسی پیغمبر بود بایست که ما حقیت او را بدانیم و جوابش انست که
این راجع بتقصیر ایشانست باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و اثار بکنند از روی
انصاف تا بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق
بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون نظر صادق انست که حق بر ایشان ظاهر گردیده از برای حب دنیا و متابعت
هوای نفسانی اظهار نمیکنند و اگر گویند وجوهی که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می اید
جواب میگوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی
از انها معصوم است حجة میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان انها داخل نباشد حجت

نمی اورند دانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم بدخول
معصوم عم در اقوال علماء شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بان ممکن است از برای ایشان
حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست * دویم از انها * از شیخ سدید مفید ره سوال
کردند از تفسیر این ایهٔ کریمه و انکه در شان کی نازل شده است شیخ سدید قدس الله روحه در
جواب فرموده که این ایهٔ جلیله الذ لاته در شان حضرت امیر المومنین عم نازل شده و حکمش در اولاد
امجاد او که پیشوایان دین و ائمهٔ صادقین اند جاری شده و در این باب احادیث بسیار وارد شده است
و از سیاق ایه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی در این ایه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند
صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید انها را که ندا کرده و امر فرموده غیر انها باشند که ایشان را مامور
ساخته که با انها باشند زیرا محالست که کسی را امر کنند که با خود باشد و متابعت امر خود کند پس گوییم که
مراد از صادقان یا جمیع راست گویانند یا بعضی از ایشانند و اول باطل است زیرا که هر مومنی باعتبار
ایمان صادقست و در ان دعوی راست گوست پس لازم اید که همهٔ مومنان مامور باشند بمتابعت خود
و این محالست و اگر بعض از ایشان مراد است یا بعض معهود و معلومی مراداست که الف و لام از برای
عهد خارجی باشد یا انکه بعض غیر معهودی مراد است بنا بر اول باید که انجماعت معلوم و معروف باشند
و مخاطبان ایشان را اشناسند و روایات به اسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که
دعوی کند احدی را بغیر انجماعت که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری
این مراتب متحقق نشده است و معهود نبوده اند و خود معترف اند که در زمان حضرت رسول صم تعیین
ایشان بخلافت نشده بود و بنا بر دویم که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از ان البته تعیین
و تخصیص ان بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهول خواهد بود که اتیان بان نتوانند کرد و ان محالست
و معلوم است که در غیر ائمهٔ ما کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتواند کرد پس ثابت شد که
مراد ایشانند ایضا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این ایهٔ کریمه امر
شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید
که ایشان معصوم باشند و الا لازم اید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند
و ان محالست چون عصمت امری است باطنی که کسی بغیر حقتعم بران اطلاع ندارد پس باید که نص
بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند
و اما دلیل نقلی انست که حقتعم در قران صادقان را باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المومنین
ان اوصاف جمع نگردیده زیرا که فرموده است * لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب *
یعنی نیست نیکی اینکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب * و لکن البر من امن بالله و الیوم

الاخر و الملائکة و الکتاب و النبین * و ایکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت
وبملائکه وکتابهای او بپیغمبران * و اتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و
السائلین وفی الرقاب عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بان با وفور یا محبت عطا یا محبت خدا با بحویشان
خود یا خویشان حضرت رسول صم یتیمان بی پدر و بمسکینان محتاج و بمسافران که بخانهٔ خود نتوانند
برکشت و بکدایان سوال کننده و ازاد کردن بندکان * و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا
عاهدوا و الصابرین فی الباساء و الضراء و حین الباس اولئك الذین صدقوا و اولئك هم المتقون *
و بر پا دارند نماز را در اوقات فضیلت با اداب و شرایط و ادا کنند زکوة را و انهایند که وفا میکنند بعهد
خود که با خدا و مردم کرده اند و انهایند که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و در ازار و در
وقت جهاد دشمنان دین ایشانند انها که راست کفته اند و صادق اند در دعوی ایمان و وفای بعهود
و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ رحمه الله کفته است که حقتعم در این ایهٔ شریفه جمع کرده است این
خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق
بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس ایهٔ
اولی را که با این ضم میکنند مفادشان این میشود که متابعت کنید صادقانی را که این خصلتها در ایشان
مجتمع و کامل کردیده است و ما در میانهٔ صحابهٔ حضرت رسول صم بغیر امیر المومنین عم کسی را نمی یابیم که
این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در ایهٔ اولی او باشد و جمیع امت مامور
باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در ایه تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع
و کمال این اوصاف در انحضرت انست که در اول ایه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران
مذکور شده است و شکی نیست در انکه انحضرت پیش از همه کس ایمان باینها اورد و باخبار متواتره
میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت ان حضرت کرد چنانکه حضرت رسول
صم بفاطمه عم کفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همهٔ صحابه قدیم تر است در اسلام و انقیاد او از همه
بیشتر است علم او و متواتر است که امیر المومنین عم فرمود که منم بندهٔ خالص خدا و برادر پیغمبر او
و نکفته است این سخن را پیش از من و نخواهد کفت احدی بعد از من مکر بسیار دروغ کوی افترا کننده
نماز کردم پیش از دیکران هفت سال و میفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم برای احدی از این امت که عبادت
کرده باشد ترا پیش از من و کفت در وقتی که سخنی از خوارج بانحضرت رسید اما میکویند که علی
دروغ میکوید من برکی دروغ میبندم بر خدا دروغ میکویم و حال انکه من اول کسی ام که او را
عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم و حال انکه من پیش از همه کس باو ایمان اوردم و تصدیق
او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن عم فرمود در صبح انشبی که حضرت از دنیا رفت در این

شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نکرفته اند و ایندکان در کمالات باو نمیرسند
و دلایل بر این بسیار است که ذکر انهامو جب تطویل کلام میکردد پس حقتعم بعد از ایمان دادن اموال
و تصدقات را فرموده و بنصوص قرانی و احادیث متواترهٔ انحضرت در این صفت از همه در پیش است
حقتعم در سورهٔ هل اتی میفرماید * و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا * یعنی و میخورانند
طعام را با کرسنکی و محبت ان یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان
عامه و خاصه بر انکه این ایه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است
و باز فرموده است * الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف
علیهم و لا هم یحزنون * یعنی انها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و اشکار پس
از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردکار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناك
میشوند یعنی در اخرت شیخ کفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این ایه در شان امیر
المومنین عم نازل شده و خلافی نیست در انکه انحضرت بدست خود جمع کرد از اموال حلال و ازاد کرد
که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار را که بدست حق پرست خود احیا
کرده بود پس حقتعم بعد از ان بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و ان نیز در شان انحضرت
بدلالت * ایهٔ انما ولیکم الله * که اتفاق کرده اند اهل نقل بر انکه چون انحضرت در حال رکوع زکوة داد
این ایه نازل شد * مولف کوید * که تواند بود که شیخ این ایه را حمل بر انمعنی کرده باشد بانکه واو و اتی
الزکوة را واو حالی کرفته باشد بقرینهٔ این ایه و قرینه انکه ایتاء مال سابقا در این ایه مذکور شده تاسیس
اولی است از تاکید پس شیخ کفته است که بعد از این حق تعم فرموده وفای بعهد را و هیچ کس از صحابه
نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این باو نداده باشند مکر انحضرت که کسی احتمال نمیدهد
که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول کرده باشد در یاری و جان فشانی و حمایت انحضرت
پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حقتعم صبر بر بلاها و شداید و جنکها را فرموده و معلوم است که
کسی بغیر انحضرت در جنکها و شداید صبر نکرده او ست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنکی
پشت نکرد و نکریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از انکه حق تعم جمیع این خصلتها را ذکر کرد فرمود
که ایشانند که صادق و راست کویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزکار اند یعنی ان صادقی که ما
امر بمتابعت او کرده ایم انست که این صفات همه در او مجتمع باشد و او امیر المومنین عم است و تعبیر از
او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع بر واحد اطلاق میکنند در وقتی که
خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و کاه هست که بلفظ جمع می اورند از برای اشاره باینکه جمع
دیکر نیز با او در این امر شریك اند و در اینجا این نیز مرادمی تواند بود زیرا که سایر ائمه عم در این مرتبه

و در این صفات جلیله با آن حضرت شریک نیست * مؤلف گوید * که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن
عباس روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع چهار درهم داشت و مال دیگر بغیر از آن نبود پس یک
درهم را پنهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این
آیه در شان او نازل شد * الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار * تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید گذشت
و از زید بن رومان روایت کرده است که در شان هیچ کس آیات قرآن آنقدر نازل نشده که در شان
حضرت علی نازل شد * سیم * در احادیث بسیار از طرق موالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق
بآنحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابونعیم در حلیه و سیوطی در درّ منثور و دیگران از ابن
عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعم * والذی جاء بالصدق و صدّق به اولئک هم
المتقون * یعنی آنکسی که راستی را آورد و تصدیق آن کرد ایشانند پرهیزکاران گفته اند آنکسی که
صدق را آورد حضرت رسول صم است و آنکه تصدیق آن کرد علی بن ابی طالب عم است و بنابر این
موصول در و صدّق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده اند و باز حق تعم
فرموده است * والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم
* احمد بن حنبل و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیه در شان امیر المؤمنین عم
نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفت که در شان علی و حمزه و جعفر عم نازل شده است ابن
عباس گفت یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راست گویان و تصدیق
کنندگان و گواهان پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان
بر تصدیق حضرت رسول صم و نور ایشان بر صراط و باز حق تعم فرموده است * و من یطع الله و الرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا
* یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان
از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از
پیغمبران درجه ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت است و خاصه
و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند که علی بن ابی طالب عم صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی
و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صم
روایت کرده اند که صدیقان سه نفرند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزقیل که مؤمن آل فرعون
است و علی بن ابی طالب که او افضل ایشانست و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان
امتها سه نفرند که کافر نبودند بخدا یک چشم زدن علی بن ابی طالب و صاحب آل یس و مؤمن آل فرعون
پس ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان ایضا حافظ ابو نعیم روایت کرده است از

عباد بن عبدالله که شنیدم که امیر المؤمنین عم میگفت منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر
دروغگوئی هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است
یا نزدیک بآن و صاحب صحاح گفته است که صدیق دایم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند
گفتار خود را بکردار خود و حق تعم پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت ادریس گفته است
* انه کان صدیقا نبیا * و در حق یوسف عم گفته است یوسف ایها الصدیق و کسی که مصداق این آیات
و صاحب این صفات باشد البته بامامت و خلافت احق است از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و او را
بافترا صدیق گویند چنانکه بر عکس نهند نام زنگی کافور * چهارم * حق تعم میفرماید افمن کان علی
بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس کسی که بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود باشد و از
پی او باشد گواهی از او مثل کسی است که چنین نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول صم است و در
شاهد خلافست و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المؤمنین عم است
که گواه بر حقیت آنحضرت است و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در درّ منثور و طبری و اکثر
عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبدالله و عبدالله بن الحارث که روزی حضرت امیر
المؤمنین عم فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل نشده
است پس مردی پرسید که در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود که در
سوره هود نخوانده این آیه را که رسول خدا صم بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم
و فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعم از برای شرافت این گواه فرموده است
که از او ست یعنی مخصوص اوست و بمنزله پاره تن اوست و بنابر این تفسیر باید که حضرت امیر تالی
حضرت رسول صم باشد و بعد از او بلافاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت
بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است ایضا دلالت بر عصمت آنحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی
یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعا ثابت نمیشود * پنجم * آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد * یعنی نیستی
تو یا محمد صم مگر ترساننده این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی
گفته اند یعنی تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسی که در سیاق آیه تفکر میکند میداند که معنی
اول ظاهرتر است و بر آن احادیث مستفیضه از طرق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده
روایت کرده اند چنانچه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت
رسول صم آب وضو طلبید چون از وضو فارغ شد دست علی عم را گرفت و بسینه حقایق دفینه خود
چسپانید پس گفت * انما انت منذر * پس دست بر سینه باسکینه علی عم گذاشت و گفت و لکل قوم هاد
پس گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن گواهی میدهم که تو چنینی

وحافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب * ما نزل من القران فی حق علی عم بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه نازل شد حضرت رسول صم دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر عم کذاشت و کفت تو یی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یافتکان بعد از من ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابو نعیم بسند دیکر از حضرت رسول روایت کرده است که حضرت فرمود منم منذر و علی هادیست یا علی بتو هدایت می یابند هدایت یافتکان بروایت دیکر از حضرت امیر روایتست که منذر حضرت رسولست و هادی مردیست از بنی هاشم و معلومست که خود را اراده فرموده چنانچه ثعلبی بعد از انکه این روایت را بدو سند از حضرت امیر عم روایت کرده است کفته یعنی نفسه یعنی حضرت بمردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبد الله بن احمد بن حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این ایه کریمه بنا بر تفسیری که در روایات مستفیضهٔ خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر انچه فرقهٔ ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قایلند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حقتعم بر بندکان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و طریق بندکی و نکاه دارد مردم را از ضلالت و کمراهی چنانچه عقل نیز بر این شاهد عدلست * و الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله * ششم * و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد * یعنی از جملهٔ مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب خشنودی خدا و خدا مهربانست بر بندکان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این ایه در شان مولای مومنان نازل شد در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صم و انحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در ان شب بر کرد خانهٔ انحضرت بر امدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حقتعم شد که حضرت امیر المومنین عم را در جای خواب خود بخواباند که کفار کمان کنند که حضرت رسولست و حضرت بیرون رود چون حضرت رسول صم این بشارت را بحضرت امیر عم داد شاد شد و شکر این نعمت که جان شریف خود را فدای جان سرور عالمیان میکند سجدهٔ شکر بجا اورد و بر فراش انحضرت خوابید و صد شمشیر برهنهٔ مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در ان وقت این ایه کریمه نازل شد و نزول ایه را در شان انحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در نزول ایات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعرا و ما در این رساله بچند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا مینماییم و ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این ایه در شان علی عم نازل شد در شبی که حضرت رسول صم بغار

رفت و علی بن ابی طالب در فراش انحضرت خوابید ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول صم ارادهٔ هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر را در مکه کذاشت که قرضهای انحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد انحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست که بغار رود و مشرکان بخانهٔ انحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش انحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبزی که من بر خود میپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان رخت خواب من بخواب اکر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر عم چنین کرد و حقتعم وحی کرد بسوی جبرئیل عم و میکائیل عم که من میان شما برادری قرار داده ام و عمر یکی از شما را دراز تر از دیکری کردانیده ام کدام یک از شما دیکری را بر خود اختیار میکند بطول زندکانی پس هیچ یک دست از طول زندکانی خود بر نداشتند و اختیار طول حیوة دیکری بر خود نکردند حقتعم وحی کرد بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب نبودید که من او را با محمد صم برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کردانید و زندکانی محمد صم را بر زندکانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمایید پس هر دو بزمین امدند و جبرئیل عم نزدیک سر حق پرور حضرت امیر عم نشست و میکائیل نزد پاهای او و جبرئیل عم ندا کرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابو طالب عم خدا بتو مباهات میکند بر ملائکه پس حقتعم این ایه را بر حضرت فرستاد در وقتی که متوجه مدینهٔ طیبه بود در شان علی عم و حافظ ابو نعیم نیز نزول این ایه را در شان انحضرت از ابن عباس روایت کرده است * هفتم * ایه کریمهٔ تطهیر است * انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا * یعنی اراده نکرده است حق تعم مکر انکه برطرف کند از شما شرک و کناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرداند شما را پاک کردانیدنی بدانکه احادیث معتبره از طریق عامه و خاصه وارد شده است که این ایه در شان امیر المومنین عم و فاطمه و حسن و حسین عم نازل شده و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبرهٔ ایشان مذکور است چنانچه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که این ایه در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین عم نازل شد ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه روایت کرده اند که کفت حضرت رسول صم در خانهٔ من بود و فاطمه عم حریرهٔ از برای انحضرت اورد حضرت در صفهٔ نشسته بود که خوابکاه انحضرت بود و در زیرش عبای خیبری کسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول صم بفاطمه کفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین عم امدند و همه نشستند و مشغول حریره خوردن شدند در این وقت حق تعم این ایه را فرستاد پس حضرت رسول صم زیادتی عبا را کرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی اسمان بلند کرد و کفت خداوندا اینها اهل بیت من و مخصوصان منند پس از ایشان دور کن رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی

ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و مراد اخل الها نکرد ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگویی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بود نزد حضرت رسول صم و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد انحضرت به تحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول صم ایشان را در زیر جامهٔ جمع کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت و مخصوصان و دوستان منند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی من خواستم داخل شوم گفت دور شو ایضا نزول ایه را در شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است و انکه زینب زوجهٔ حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثله بن اسقع روایت کرده است و انکه حضرت فرمود اهل بیت من احق اند یعنی سزاوار ترند بخلافت و هر خیری و از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این ایه در خانهٔ من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسولی و در انخانه وقت نزول ایه حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین عم بودند و عبایی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند دور کن از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی و در جامع الاصول گفته است بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل شود در ایشان حضرت قبول نفرمود و گفت عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمرو بن ابی سلمه همین مضمون روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول صم بیرون امد و عبای منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین عم را داخل عبا کرد و این ایه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علماء ایشانست در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد انست که این ایه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین عم نازل شده است باعتبار انکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که ایا زنان انحضرت از اهل بیت اویند زید گفت نه بخدا سوگند زن مدتی با شوهر میباشد چون طلاقش گفت بخانهٔ پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرامست و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون ایهٔ تطهیر در شان اهل بیت عم نازل شد تا قریب بشش ماه حضرت رسول صم چون بنماز بیرون می امد بر در خانهٔ فاطمه عم می ایستاد و میگفت الصلوة

اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت من پس ایهٔ تطهیر را تلاوت می نمود تا اخر ایه و عامه و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثله بن اسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این ایه در شان ال عبا عم نازل شد پس باخبار متواترهٔ عامه و خاصه ظاهر شد که این ایه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول صم و خویشان انحضرت داخل نیستند پس ایه دلالت میکند بر انکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر مناهی معصومند زیرا که اراده را بچند معنی اطلاق میکنند * اول اراده که بعد از ان مراد بلا فاصله حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده * انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون * یعنی نیست امر خدا مگر انکه هرگاه اراده کند چیزی را انکه بگوید مر انرا باش پس ان می باشد و بهم میرسد * دویم * ارادهٔ بمعنی عزم و ان در حق تعالی محالست و نمی باشد وایهٔ سابقه نیز صریح است در انکه ارادهٔ الهی تخلف از مراد نمیکند * سیم * اراده بمعنی تکلیف و این معنی در این ایه احتمال ندارد بچند وجه * اول * انکه کلمهٔ انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند باین امر و حق تعالی فرموده است ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون یعنی نیافریده ام جن و انس را مگر برای انکه مرا عبادت کنند دویم انکه از سیاق اخبار متواتره معلومست که نزول این ایه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول صم ایشان را مخصوص گردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند پس ایهٔ مؤکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی با ان تعصب گفته است که لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد نه کفار و فساق همه در ان شریکند چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی در ان خواهد بود * سیم * انکه در اکثر روایات مذکور شد که این ایه بعد از دعا و استدعاء انحضرت نازل شد و انچه حضرت استدعاء نمود اذهاب رجس بود نه اراده که متبع حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد ایهٔ متضمن رد دعای انحضرت خواهد بود نه اجابت ان چهارم انکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود و دخول او در این معنی که همه کس در ان داخلند و انکه بعضی از مخالفان گفته اند که این ایه در میان ایاتی است که در ان ایات خطاب بزنان انحضرت شده است پس در این ایه نیز باید ایشان مخاطب باشند باطلست بچند وجه * وجه اول * انکه تغییر ضمیر مؤنث بضمیر مذکر دلیلست بر انکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع ایات قرانی می نماید میداند که در ایات از این قبیل بسیار است که در میان قصه قصهٔ دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب بازوجات عدول بخطاب مؤمنان شده است و باز بعد از ان امر بمخاطبهٔ ایشان شده است با انکه در انجا مناسبت

تام تمام هست اگر کسی تدبر کند زیراکه در این تغییر کلام تغییری نسبت بزنان هست که شما و اهل بیت
همه با انحضرت محشور بید بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا شما مثل ایشان نباشید در طهارت و نزاهت
و رعایت اداب معاشرت باانکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال از
ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت هم مثل اینها العیاذ بالله صادر شود و از برای بیان
طهارت ذیل عصمت ایشان این ایه را در میان داخل کرده باشند و این دو وجه که بخاطر فقیر رسیده
نیست بوجوهی که مفسران در ربط و نظم میگویند و اضح تر و ابان تراست * دویم * انکه اگر این سخن
صورتی داشته باشد وقتی حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیراکه
صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از انکه مصاحف را نوشتیم ایهٔ * رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه * با خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکنست که ایات بسیار دیگر افتاده
باشد در سابق و لاحق این ایه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق عم منقولست که در سورهٔ
احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بزرگتر از سورهٔ بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف
دادند * سیم * انکه معلوم نیست که نظم قران مجید موافق نزول باشد زیراکه در بسیاری از سورهای
مکیه تصریح کرده اند که بعضی از ایاتش مدنی است و بالعکس پس ممکنست که در وقت دیگر نازل
شده باشد و در این موضع دانسته باشند الحاق کرده باشند * چهارم * انکه هرگاه باحادیث صحیحه
متواترهٔ خاصه و عامه معلوم شده باشد که این ایه مخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط ایات بر ما معلوم
نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله
گنجایش ذکر انها ندارد و هرگاه حقتعم حقیقت رجس را از ایشان زایل گردانیده باشد باید جمیع افرادش
منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد از ان مبالغه در تطهیر واقع شده باشد که قرینهٔ واضحه بر عمومست پس
باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصومند و اگر ایه بند که دلالت بر عصمت اینده میکند
گوییم همین که عصمت فی الجمله بهم رسید کافیست زیراکه کسی از امت قایل نیست که در بعضی
اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکبست و ایشان جایز نمیدانند با انکه
هرجا که در قران مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از ان حصول بالفعل و دوامست مثل *
یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و یرید الله ان یخفف عنکم و یریدون ان یبدلوا کلام الله
و یرید الشیطان ان یضلهم * و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود
و در رجال ایشان بدلائلی که در عصمت امام مذکور شد زیراکه باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند
* هشتم * ایهٔ مباهله است * فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین * یعنی پس کسی که مجادله

کند با تو در امر حضرت عیسی بعد از انچه امده است بسوی تو از علم پس بگو بیایید تا بخوانیم پسران
ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع
کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان و در احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه
وارد شده است که این ایه در شان ال عبا نازل شده است چنانچه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران
از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون ایهٔ مباهله نازل شد رسول خدا صم علی
و فاطمه و حسن و حسین عم را طلبید * و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی * ایضا در مشکوة صحیح مسلم
و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صم بامدادی امد و بر او عبای ملونی بود
پس حسن امد و او را داخل عبا کرد پس حسین امد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه امد و او را داخل
عبا کرد پس علی امد و او را داخل کرد پس این ایه را خواند حافظ ابونعیم و دیگران از ابن عباس روایت
کرده اند که چون اهل نجران امدند و حقتعم این ایه را فرستاد رسول خدا امد با علی و حسن و حسین
و فاطمه پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما امین بگویید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند
بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون حضرت رسول صم نصاری را دعوت کرد بسوی
مباهله گفتند مهلت ده ما را تا برگردیم و فکری بکنیم و فردا بیاییم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند
بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری
که محمد صم پیغمبر مرسل است و در باب حضرت عیسی عم حجت قاطعه برای شما اورد بخدا سوگند که
مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله
کنید همین ساعت همه هلاک میشوید و اگر البته الفت بدین خود دارید و میخواهید از ان جدا
نشوید پس با او صلح کنید و ببلاد خود برگردید پس امدند نزد رسول صم و انحضرت بامداد بیرون
امده بود و حضرت امام حسین عم را در برداشت و دست حضرت امام حسن عم را گرفته بود و حضرت
فاطمه عم در پشت سر او میرفت و حضرت امیر المومنین عم از پشت سر او میرفت و حضرت رسول صم
با ایشان میفرمود که هرگاه من دعا کنم شما امین بگویید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می بینم
روهای چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند بانها بکند پس مباهله مکنید که هلاک
میشوید و بر روی زمین یک نصرانی نمی ماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رای ما
بران قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت
فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما انچه از برای
مسلمانانست بر شما باشد انچه بر مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود که پس با شما جنگ میکنم گفتند
ما را طاقت جنگ عرب نیست و لیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود

برکه دانی بشرط انکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را
در ماه رجب و سی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان باین نحو صلح نمود و فرمود که بحق خداوندی
که جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن او یحته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند
همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان اتش میشد و هر اینه خداوند عالمیان
مستاصل میکرد نجران و اهل ان را حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از انکه سال بگردد و تمام شود
جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب
کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در اخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت
* انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس * و مضمون قصهٔ مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین
و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات ان اختلافی کرده اند و خلافی نیست
در اینکه مباهله بال عبا عم شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیت رسول
صم و امامت علی مرتضی عم و فضیلت مجموع ال عبا علیهم الف الف الصلوة و التحیة و الثنا بوجوه شتی
* اول * انکه حضرت رسول اگر وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت باین جهت اقدام بر مباهله نمی نمود
و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعاء سریع التاثیر گروهی که ظن حقیت ایشان داشت و احتمال حقیت
ایشان میداد بدر نمی اورد * دویم * انکه خبر داد که اگر با من مباهله کنند عذاب حق بر شما نازل
میشود و مبالغه می نمود در تحقق مباهله اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در
اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با انکه باتفاق جمیع ارباب ملل انحضرت اعقل عقلاء
هر زمان بود * سیم * انکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت انحضرت نداشتند بایست
پروا از نفرین انحضرت و معدودی چند از اهل بیت انحضرت نکنند و حفظ رتبهٔ خود در میان قوم
خود بکنند چنانچه برای این معنی اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را
در معرض اسر و قتل و نهب بدر می اوردند و بایست مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند * چهارم
انکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از مباهله می نمودند و مذکور میساختند که
حقیت او بر شما ظاهر گردید و معلوم شد بر شما که ان پیغمبر موعود این است و باین سبب از مباهله امتناع
نمودند * پنجم * از این قصهٔ شریفه ظاهر میشود که حضرت امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین صم
بعد از حضرت رسالت صم اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد انحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان
و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و
زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است که اگر گویی دعوت کردن خصم بر مباهله برای
ان بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت

ضم کردن پسران و زنان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از انکه خود
به تنهایی مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرات نمود بر انکه اعزهٔ خود و پارهای جگر خود را و محبوب
ترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک در اورد و اکتفا ننمود بخود تنهایی و دلالت کرد بر انکه
اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت که خواست خصم او با اعزهٔ و احبهٔ او هلاک شوند و مستاصل
گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را که ایشان عزیزترین
اهل اند و بدل بیش از دیگران می چسبند و بسا باشد که ادمی خود را در معرض هلاک در اورد برای
انکه اسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود میبرده اند که نگریزند و باین
جهت خدای تعالی در ایهٔ مباهله ایشان را بر نفس خود مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم مند
پس بعد از این گفته است که این دلیلی است که از این قوی تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب کسا تمام شد
کلام زمخشری پس گوییم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بوده اند نزد انحضرت پس
باید بهترین خلق باشند در ان زمان و بعد از انحضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر است که محبت انحضرت
از بابت دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود انحضرت او را بیشتر دوست
میداشت و چون چنین نباشد و حال انکه در ایات و احادیث بسیار مذمت محبت اولاد و اباء و عشایر بدون
جهت دینی وارد شده است ایضا از سیرت انحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد
بسبب انکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت انکه خدا ایشان را دوست میداشت
مانند سلمان و مقداد و احزاب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین در وصف انحضرت فرموده است
* و والی فیک الابعدین و عادی فیک الاقربین * و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق باشند نزد خدا
و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود ششم * فخر رازی که از اعاظم
علمای اهل سنت و تعصب مشهور است گفته است که شیعه از این ایه استدلال میکنند که علی بن
ابی طالب عم از جمیع پیغمبران غیر از پیغمبر اخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که
حق تعم فرموده است بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما و مراد از نفس مقدس محمد صم نیست زیرا
که دعوت اقتضای مغایرت میکند و ادمی خود را نمی خواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق
مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسی که باین لفظ از او تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابی طالب عم
نبود پس معلوم شد که حقتعم نفس علی را نفس محمد صم گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است
پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولیست از حمل
بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالاتست مگر انچه بدلیل بدر رود
و انچه باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با ان در او شریک نیست پس در کمالات دیگر

شریک باشند و از جملهٔ کمالات حضرت رسول صم انست که او افضل است از سایر پیغمبران و از جمیع
صحابه پس حضرت امیر عم نیز باید که افضل از انها باشد و بعد از انکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است
جواب کفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است که محمد صم افضل از علی عم است اجماع منعقد است
بر انکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه جوابی نکفته است زیراکه در اینجا
جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران کفته است نیز بطلانش ظاهر است زیراکه شیعه این
اجماع را قبول ندارند و میکویند اکر کویید که اهل سنه اجماع کرده اند اجماع ایشان بتنهایی چه اعتبار
دارد و اکر میکویید که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیراکه اکثر علماء
شیعه را اعتقاد انست که حضرت امیر و سایر ائمه عم افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه
متواتره از ائمهٔ هدی در این باب روایت کرده اند و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشته است این فاضل
که امام المشککین میکویند او را تصرفی نتوانسته است کردن پس امامت حضرت امیر عم نیز باین دلیل
ثابت شد زیراکه از جمله کمالات حضرت رسول صم امامت و وجوب اطاعتست و ان غیر پیغمبر نیست
پس باید انحضرت امام باشد ایضا افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلاء مراتب امامت را قطع نظر از
انکه ترجیح مرجوح قبیح است و اکر معاند متعسفی مناقشه کند و کوید که ممکنست دعوت نفس مراد باشد
مجاز او مجازی از مجاز دیکر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان کفت و ما در این رساله بدو جواب
اکتفا می نماییم * اول * انکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از مجاز دیکر است و در میان عرب و عجم شایعست
که میکویند که تو بمنزلهٔ جان منی و در خصوص حضرت امیر عم این معنی در روایات بسیار از طرق
عامه و خاصه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقولست که حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین
عم کفت * انت منی وانا منك * یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است
که کفت علی از من بمنزلهٔ سر منست از بدن من و بروایت دیکر بمنزلهٔ روح منست از بدن من بکروهی
از منافقان خطاب کرد که نماز کنید و زکوة بدهید یا انکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزلهٔ نفس منست
یعنی علی ع و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینهٔ این مجاز است * دویم * انکه این ایهٔ کریمه
بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت انحضرت زیراکه ندع که جمع بصیغهٔ متکلم مع الغیر فرموده
است یا باعتبار دخول مخاطبانست یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایعست یا از برای داخل بودن
امتست و بنا بر دو احتمال اخر تقدیر کلام این خواهد بود که * ندع ابناءنا و ندع ابناءکم * و شك نیست
در انکه احتمال اول اظهر احتمالاتست و این نیز دو احتمال دارد اول انکه مراد ان باشد که بخوانیم هر یك
از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را * دویم * انکه هر یك از ما و شما ابناء و نساء و انفس جانبین
را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بان نموده اند و اکر چه اکثر وجوه دخلی

در ما نحن فیه ندارد اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابناء و نساء و انفس محتمل است
که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای مخاطبین که تقدیر کلام ان باشد که ندع ابناءنا
و ابناءکم * که اعادهٔ ابناء از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوح
است میان اهل عربیت یا اعتبار ان باشد که ابتداء نظر بظاهر حال محتمل بود که انها که صلاحیت دارند که
در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته
باشد بغیر ایشان این جماعت را اوردند تعیین خصوص الجماعت قبل از تحقق مباهله ضرر نبود
و هم چنین جمعیت ضمیر * ابناءنا و نساءنا و انفسنا همه احتمالات را دارد بغیر احتمال سیم و ان در اول
نیز نهایت بعد است زیراکه معلومست که دعوت هر یك مخصوص جماعت خود بود پس میکوییم که
اکر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس ان شخص باشد که متصدی مباهله شده است معلوم است
که متصدی مباهله از این جانب حضرت رسول بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المومنین
عم در مباهله داخل بود پس دخول انحضرت بی صورت خواهد بود و نصاری میتوانستند کفت که چرا
او را اورده و حال انکه در شرط ما داخل نبود مکر انکه کویند که انحضرت از برای شدت اختصاص
و تناسب بمنزلهٔ نفس او بود و کویا هر دو بمنزلهٔ یك شخص بودند لهذا او را اورد و این وجه با انکه
در این مقام نهایت بعد دارد در مطلوب ما داخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت اما وجه
دویم میکوییم که اکر امت یا صحابه داخل در مباهله بودند هر اقلا هر که حاضر بود از ایشان در مباهله
حاضر نساخت مکر انکه کوییم حاضر کردن جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میکردید و موهم ان
بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که این کروه انبوه را با خود اورده است که ما را بکثرت ایشان و شوکت
خود بترساند یا در این باب اعتماد بدعای مردم کرده است چون خود حاضر شد که قائم مقام همه بود و اولی
بنفس بود نسبت بهمه و امیر المومنین را اورد از برای انکه امام و پیشوای و مقتدای ایشان بود ایضا
ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه چنانچه دختر پیغمبر بود زوجهٔ او بود پس باین اسباب انحضرت را
از میان سایر امت خود و صحابه اختصاص باین امر داد و هر دو از جانب خود و سایر امت بمباهله حاضر
شدند چنانچه ان جماعت نیز سر کردهٔ جمیع نصاری بودند و از جانب همه حاضر شده بودند پس این
وجه نیز اصرح خواهد بود در مقصود ما و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما و هم چنین وجه رابع
نیز دلالت بر نهایت فضل انحضرت میکند بسبب انکه هرکاه در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت
دخول در مباهله داشته باشد بغیر انحضرت و زوجه و اولاد انحضرت نبوده باشد همین دلیل خواهد
بود بر انکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجهی که مذکور شد پس منع ایشان معنی اول را فایدهٔ
بایشان نمیرساند با انکه ان معنی مؤید باخبار معتبره جانبین بوده باشد چنانچه دانستی و اکر کویند حمل

مراقرب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که این معنی را در مقام
اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوییم که هر چند ان احادیث که سابقا بان
اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر انکه محض همین معنی مراد نیست اما مار احتیاجی در این ضرور نیست
واز برای اثبات امامت واحق بودن بخلافت که مطلب اصلی ماست در این مقام حصول این معنی کافی است
بتقریری که مکرر مذکور شد * نهم * وتعیها اذن واعیة * یعنی وضبط میکند وحفظ مینماید ایات قرانی
وحقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده ونگاه دارنده است عامه وخاصه بطریق مستفیضه روایت
کرده اند که این ایه در شان حضرت امیرالمومنین عم نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر وحافظ ابونعیم
در حلیه وواحدی در اسباب نزول ونطنزی در خصایص وراغب اصفهانی در محاضرات وابن مغازلی
در مناقب وابن مردویه در مناقب واکثر محدثان ومفسران خاصه وعامه از حضرت امیرالمومنین عم
وابن عباس وبریدهٔ اسلمی وضحاک وجماعت بسیار روایت کرده اند وبعضی باین لفظ است که حضرت
امیرالمومنین عم گفت که رسول خدا صم مرا در بر گرفت وگفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا نزدیک
نزدیک کردانم وعلوم خود را بتو تعلیم نمایم وبر من لازم است که اطاعت پروردگار خود نمایم در حق تو
وترا سزاوار است که حفظ نمایی وفراموش نکنی پس این ایه نازل شد بروایت دیگر فرمود که چون این
ایه نازل شد حضرت رسول صم فرمود که از خدا سوال کردم که این را گوشهای تو گرداند وخدا مستجاب
کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از ان انچه از انحضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم چون
تواند بود که فراموش کنم بعد از دعای انحضرت زمخشری وفخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت
نقل کرده اند وزمخشری در کشاف گفته است که مراد * باذن واعیة * گوشی است که از شان او ان باشد
که هر چه را بشنود حفظ کند وضایع نگرداند بترک عمل بان پس این روایت اخیر را روایت کرده است
که اگر گویی که چرا اذن را بلفظ مفرد ونکره ادا کرده است جواب گوییم که از برای اشعار بانست که
حفظ کننده بسیار کم است ومرزنشی است مردم را برین امر واز برای دلالت برانست که یک گوش که
حفظ کند بس است ونزد خدا بمنزله گروه بسیار است وپروایی نیست بجماعت دیگر هر چند تمام عالم را
بر کنند تمام شد کلام زمخشری وحقتعالی بر قلم او جاری کرده واعتراف کرده است که فایدهٔ بعثت ونزول
ایات در خصوص حضرت امیرالمومنین عم بعمل امده است واوست حافظ علوم الهی چون تواند بود
که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که در همهٔ احکام محتاج او بودند واز او استفسار مینمودند وحقتعالی
فرموده است * هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون * باسایر ایات وادله که سابقا مذکور شد
ومؤید انکه انحضرت اعلم ناس بود بلفظ ومعنی قران انکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد
روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین عم فرمود بخدا سوگند که هیچ ایه نازل نشده مگر انکه میدانم

در چه امر نازل شده ودر کجا نازل شده است وبر کی نازل شده است بدرستیکه عطا کرده است مرا
پروردگار من دلی فهمنده وزبانی گویا ایضا گفته است که ابن سعد ودیگران روایت کرده اند از ابی
الطفیل که علی فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستیکه هیچ ایه نیست مگر انکه میدانم که در شب
نازل شده یا در روز ویا در صحرا نازل شده یا در کوه وگفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین
روایت کرده است که چون حضرت رسول صم بعالم قدس ارتحال نمود علی عم بیعت ابو بکر حاضر نشد
وفرمود که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نبندازم مگر برای نماز تا قران را جمع کنم پس میگویند که
جمع قران را بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد ابن سیرین میگفت چه بود اگر ان قران را مییافتم که علم در
انجاهست وروایت کرده است از طبری از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا صم که علی با قران است
وقران با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند ایضا روایت کرده است
که حضرت رسول صم در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض
نمایند ومرا از میان شما ببرند وبیشتر با شما سخن نمیگوییم وعذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستیکه من
در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را وعترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی عم را
گرفت وبلند کرد وگفت این علی با قرانست وقران با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سوال کنم که چگونه رعایت من در حق انها کرده اید * مولف
گوید * که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب واین
احادیث را نقل کرده ورد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت وخلافت انحضرت هرگاه در
هنگام رحلت حضرت رسول صم فرماید که من میروم وبعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس
دست حضرت امیر عم را اگیرد وفرماید که این با قرانست واز یکدیگر جدا نمیشوند صریحست در انکه
لفظ ومعنی قران با اوست ومفسر قران اوست وقران شهادت بحقیت او میدهد ومتابعت قران بدون
متابعت او روا نیست وبعد از ان بسبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که چگونه
رعایت ایشان کرده اید هر عاقل که در این حدیث تامل نماید وتعصب نورزد میداند که این نص
صریحست بر خلافت قطع نظر از انکه اعلمیت ثابت میشود وان کافی است از برای اولویت بامامت * دهم
* ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا * یعنی انانکه ایمان اورده اند وعملهای
شایسته را کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی را ثعلبی گفته است
که یعنی ایشان را دوست میدارد ودوستی ایشان را در دل بندگان مومن می اندازد از اهل اسمانها
وزمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا صم خطاب کرد با علی که بگو
خداوندا بگردان از برای من در نزد خود عهدی وبگردان از برای من در سینهای مومنان محبت

ومودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حافظ ابونعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی
علی باسناد خود از براء بن عازب روایت کرده است ایضا باسناد خود از ضحاک از ابن عباس روایت
کرده است که این آیه در شان حضرت امیر عم نازل شده یعنی محبت او را در دلهای مومنان می افکند
ایضا روایت کرده است که رسول خدا بعلی گفت سر بلند کن و از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند ترا
آنچه سوال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی
پس جبرئیل این آیه را آورد ایضا از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی
محبت علی در دل هر مومنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مومنی نیست
مگر آنکه در دل او محبت علی هست ایضا از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت
رسول خدا صم دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد در کوه بدر پس سر بسوی آسمان بلند کرد
و علی را گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سوال کن که تو عطا میکنند
پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی
و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعم این آیه را فرستاد و حضرت رسول صم آیه را بر اصحاب
خود خواند ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار
ربع است ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع
در باب حلال و حرام است و یک ربع فرایض و احکام است بدرستیکه حق تعم بهترین آیات قرآن را در
شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه در شان آنحضرت اکثر محدثین و مفسرین روایت
کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القرآن
و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از
احادیث مستفیضهٔ شیعه که در این باب وارد شده است و ما در این رساله اظهار ایراد نمی نماییم و معلوم است
که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد و مخصوص او بوده باشد غیر آن مودتی است
که سایر مومنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمان است و بترک آن کفر و نفاق حاصل میشود
و آن از لوازم امامت است ایضا صالحات جمع معرف بلام است و افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت
آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است ایضا اکثر العباد بالله از او فسقی صادر میشد بغض او لازم
بود از آنجهت و آن منافی وجوب مودت است و موید آنکه مراد مودت عامهٔ مومنان نیست و محبتی است که
از ارکان دین و ایمان است بلکه مراد آنست که او را منزلتی عطا کن که بآنجهت محبت او بر همهٔ مومنان
واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن
حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد

او را مومنی ایضا از مسند روایت کرده است که حضرت رسول خدا صم فرمود که هر که علی را دشنام
دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است که طایفهٔ از صحابه روایت کرده اند که
حضرت رسول صم با حضرت امیر عم گفت دوست نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی
و حضرت امیر عم خود فرمود بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر
مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت فرمود که هر که دوست دارد علی را بتحقیق که مرا دوست
داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق
که مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق که خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است
که ما نمی شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر ببغض علی عم تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود
و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر عم که حضرت رسول صم دست
حسن و حسین را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو تا را دوست دارد و پدر ایشان را
و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجهٔ من در روز قیامت ایضا از صحیح ترمذی از
ابی دجانه روایت کرده است که گفت ما گروه انصار میشناختیم منافقان را ببغض علی و از صحیح ترمذی
حدیث ام سلمه را روایت کرده است ایضا از صحیح مسلم و ترمذی و نسایی روایت کرده است که حضرت
امیر عم گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافته است و گیاه را رویانیده و خلایق را
آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی
و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول صم روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت
حضرت امیر عم کرد حضرت فرمود که مرا آزار کردی عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت
فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است ایضا ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت
امیر عم بیمن رفته بود چون برگشت با صحابهٔ خود گفت که حضرت امیر عم جاریه را از خمس تصرف کرد
منافقان صحابه باو گفتند این را بحضرت رسول بگو تا شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول صم این
سخنان را از پس در شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که
با علی دشمنی میکنند یا عیب او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که
از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و من از او یم و او از طینت من
خلق شده و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیه را خواند * ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم * ای بریده مگر نمیدانی که حق علی عم در خمس زیاده از آن جاریه است که
او را برداشته است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است
ایضا ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صم روایت

کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا امرا امر کرده است بمحبت چهار کس علی عم و سلمان و ابوذر
و مقداد رضی الله عنهم و معلومست که موجب ان سه نفر برای ان بود که در هیچ حال از حضرت امیر عم
جدا نشدند ایضا ابن حجر بچند بن سند از حضرت رسول صم روایت کرده است که هرکه علی را ازار
کند مرا ازار کرده است ایضا از انحضرت روایت کرده است که هرکه علی راسب کند مراسب کرده است
ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که هرکه علی را دوست دارد مرا دوست
داشته است و هرکه مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است و هرکه علی را دشمن دارد مرا دشمن
داشته است و هرکه مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است ایضا از انس روایت کرده است که حضرت
رسول صم فرمود که عنوان صحیفهٔ اعمال مومن محبت علی عم است ایضا از مناقب احمد بن حنبل روایت
کرده است که حضرت علی فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول صم مرا
بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد هرکه در
عهد من بمیرد او در کنج بهشت است و هرکه بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هرکه بعد از مرگ
تو بمحبت تو بمیرد حقتعم ختم او را بامن و ایمان بکند مادام که افتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار
وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق تعم جهنم را خلق نمیکرد و در
فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از مخالفین روایت کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول صم که
محبت علی حسنه ایست که با ان ضرر نمیرساند سیئه و بغض انحضرت سیئهٔ ایست که نفع نمی بخشد بان حسنهٔ
ایضا از انحضرت روایت کرده اند که محبت علی گناه را میخورد چنانچه اتش هیزم را میخورد و هروی
در غریبین روایت کرده است از عبادة بن الصامت که کف ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت
علی بن ابی طالب پس هر یک را میدیدیم که انحضرت را دوست نمی داشتند میدانستیم که حلال زاده
نیستند و اخبار در این باب نیز از طریق مخالف و موافق فوق حد و احصا است و از سیاق این اخبار بر هر
ناقد بصیر و عالم خبیر معلومست که مراد از این اخبار یا امامتست یا مرتبهٔ که فوق امامتست و لازم دارد
امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع امت باینکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی
و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت خدا و ند رحمانی باشد و دشمنی او نشانهٔ نفاق و حرام
زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر باینکه پیشوا
و خلیفهٔ خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول
سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبهٔ جلیلهٔ امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است
متصور نیست و سایر مومنان هرچند محبت ایشان از جهت ایمان موجب ثواب است و ان بمحبت ایمان
برمیگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان

نه از جهت معصیت اگرچه بد است اما نهایتش انست که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق
و خروج از ایمان و استحقاق عذاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت انحضرت تالی شهادتین است
و همچنانچه بانکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند بانکار ولایت بلکه ترک محبت انحضرت
از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنابر انچه گفتی لازم اید که رتبهٔ انحضرت بالاتر از
رتبهٔ نبوت باشد زیرا که اگرچه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بان مستلزم حصول ایمان
و دخول بهشت نیست جواب گوییم که هرچند اقرار بنبوت افضلست و ان اصلست اما چون اقرار بامامت
لازم دارد اقرار بنبوت را و اقرار بنبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از جملهٔ اجزاء ایمانست
از این جهت اقرار بامامت موجب نجات هست و اقرار بنبوت بتنهایی موجب نجات نیست زیرا که تحقق
خاص مستلزم تحقق عام هست و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثلا هر جا که حیوان هست لازم
نیست که انسان باشد و هر جا که انسان هست البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمهٔ توحید اشرفست
از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اقرار بوجود صانع و توحید
او را و اقرار بهر دو بتنهایی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت بانها ضم نشود و اقرار بامامت امیرالمومنین
و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضرور
یات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیانست و بیان او همهٔ اجزاء ایمان بر خلق ظاهر گردیده از اینجهت
ولایت انحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبا تست* یازدهم* لیس البر بان تاتوا
البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون* یعنی نیست نیکی
باینکه بر وید خانها را و داخل انها شوید از پشت انها و لیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید
و داخل شوید خانها را از درهای انها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید و محققان
مفسران گفته اند که مراد انست که امور دنیا و عقبی را از راهش باید طلب کرد و علم و حکمت را از
معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه ان ائمه اهل بیت عم اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر عم
منقولست که ال محمد ابواب خدا اند و وسیله او یند و دعوت کنندگان و کشندگان اند بسوی بهشت
و دلالت کنندگانند بر راه بهشت تا روز قیامت و موید این معنی است انکه در جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود* انا مدینة العلم و علی بابها و در مشکوة* از ترمذی
روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود* انا دار الحکمة و علی بابها* و در استیعاب روایت کرده است
* انا مدینة العلم و علی بابها من اراد العلم فلیاته من باب* و در مناقب خوارزمی مثل این روایت کرده
است و مضمون همه انست که منم شهر علم و حکمت و علی درگاه انست پس هرکه علم خواهد باید بسوی
درگاه بیاید و این حدیث از متواترانست و شک در این حدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و

اکر صحیح میکرد بر میکشتم و الا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که کفت حضرت رسول صم حضرت امیر عم را بجنکی فرستاد دیدم که دستهای مبارك را بسوی اسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن نمائی و از این نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص ان دو بزرکوار بایکدیکر و شدت اهتمام حضرت رسول صم در تربیت حضرت امیر عم میکند بسیار است پس مجمل کفته است و اما تفصیل ان بچند دلیل میشود اول و تعیها اذن واعیة که در شان علی عم نازل شده است و هرکاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دلیل دویم انکه حضرت رسول صم فرمود که اقضاکم علی چه قضا محتاجست بجمیع علوم پس هرکاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همهٔ علوم بر همه فایق خواهد بود* سیم انکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود و انحضرت او را هدایت فرمود و از این باب چند قصه ایراد نموده که ذکر انها موجب تطویل است پس کفته است و امثال این قضایا و خطاها عمر علی عم را بسیار می بود و از انحضرت هرکز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم* انکه انحضرت خود فرمود بخدا سوکند که اکر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من اماده کردد هراینه حکم کنم برای اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ ایه نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و اسمان و زمین و در شب و روز مکر انکه همه را میدانم که در شان کی امده و برای چه امده* پنجم* انکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کلمات انحضرت مشتملست بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد انقدر که در کلام هیچ یك از صحابه شمهٔ از ان یافت نمیشود ایضا همهٔ فرق متکلمین منسوب اندباو و در این علم اما شیعه انتسا ایشان بانحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه به واکابر خودند و ایشان شاکردان او بند پس ثابت شد که همهٔ فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاکرد او بند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرانست شاکرد انحضرت است و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود که پیغمبر در شان او فرموده اقضاکم علی و از انجمله علم فصاحت است و معلومست که هیچ یك از فصحائی که بعد از او بودند اندکی از درجهٔ او نرسیده اند و از ان جمله علم نحواست و معلومست که ابوالاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نمود و از انجمله علم تصفیهٔ باطنست و معلومست که نسبت این علم باو منتهیست پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر او استاد همهٔ عالمست در همه صفات رضیه و مقامات شریفه و چون ثابت شد که او اعلمست از همهٔ عالم پس واجبست که افضل باشد از همهٔ عالم چنانچه حق تع فرموده است* هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون* ایضا فرموده است* یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات* مؤلف کوید* پس از این دو ایهٔ کریمه

بمقتضای ایه کریمه باید برای طلب علم و انچه موقوف بر علمست بسوی انحضرت بیایند و عمدهٔ احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفتست با امری چند است از قضایا و احکام که اجرای انها موقوف بر علمست پس معلوم شد که با وجود بودن انحضرت در میان قومی امامت دیکران عین خطاست و بدانکه این حدیث یك دلیلست از دلایل اعلم بودن انحضرت و اعلمیت ان سرور از افتاب روشن تر است ابن عبد البر که از افاخم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب کفته است که حضرت رسول صم در حق صحابه کفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم انحضرتست و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر نمیباشد او را ایضا از ابن عامر روایت کرده است که عمر کفت اعلم ما بقضا علی عم است و کفته است که از عطا پرسیدند که ایا در اصحاب محمد صم کسی از علی داناتر بود کفت نه والله کسی را از او داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین ایشان است ایضا از ابن عباس روایت کرده است که کفت بخدا سوکند که داده شده بود بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوکند که در یکعشر باقی با سایر مردم شریك بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئلهٔ مشکلی که او را ضرور شود و علی عم حاضر نباشد و مکرر میکفت که اکر علی نمیبود عمر هلاك میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب اربعین کفته است از جانب شیعه که علی عم اعلم صحابه است اما اجمالا برای انکه هیچکس را نزاعی نیست در انکه در اصل خلقت در غایت ذکا و فطانت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول افضل فضلاء و اعلم علماء در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی عم در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرکی داماد او بود و در همهٔ اوقات پیش او میرفت و او را هرکز از خدمت او مانعی نبود و معلومست که چنین شاکردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال بانتهاء معارج فضل و کمال میرسد و اما ابوبکر در بزرکی بخدمت انحضرت رسید و در انوقت هم شبانه روزی یك مرتبه میرسید و انهم اندك زمانی بیشتر در خدمت نمیبود و مشهور است که* العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر و العلم فی الکبر کالنقش فی المدر* یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنکست که بر طرف نمی شود و علم در بزرکی مانند نقش بر کلوخست که باندك اسیبی زایل میکردد پس از این مجمل ثابت شد که علی عم اعلمست* مؤلف کوید* که موید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است انست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر عم کفت که بودم در خدمت حضرت رسول صم که هرکاه سوال میکردم از حضرت رسول صم عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اکر ساکت میشدم ابتدا میفرمود ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است که علی کفت که مرا نسبت بحضرت رسول صم منزلتی بود که احدی از خلایق را انمنزلت نبود میرفتم در صبح بلند یعنی رو دید در خانهٔ انحضرت و میکفتم السلام علیك یا نبی

باین ایاتی که کذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علمست و زیادتی انحضرت درین دو صفت معلوم شد و بعد ازین نیز بوضوح خواهد پیوست * دوازدهم * فان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المومنین * یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذاء و ازار رسول صم پس خدا یاور اوست و جبرئیل و صالح مومنان یعنی شایستهٔ ایشان و عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مومنین امیر المومنین است در شواهد التنزیل از حضرت باقر ع روایت کرده است که چون این ایه نازل شد حضرت رسول صم دست علی ع را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مومنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود که صالح مومنان علی ع است و فخر رازی دور از یقین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مومنان علی بن ابی طالب ع است و مراد بمولا اینجا یاور است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مومنین بغیر ازین نمیتواند بود پس این ایه دلالت میکند بر فضیلت انحضرت بدو وجه اول * انکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی ان این خواهد بود که محمد صم را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و صالح مومنین یعنی علی ع و معاونست که نصرت محمد صم اعظم مراتب طاعاتست * دویم * انکه ابتدا اگر خدا اذکر خود و بعد از ان جبرئیل را ذکر کرد و بعد از ان علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوییم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل انحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر انکه صالح مومنین در ان زمان منحصر در انحضرت بود و این خود معلومست که صلحاء دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح اعصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که از جملهٔ انها امامتست و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل انحضرت بر سایر صحابه شکی نیست * سیزدهم * اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله والیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله و اولئك هم الفائزون یعنی ایا میگردانید اب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان اورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را انها که ایمان اورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجهٔ ایشان نزد خدا و ایشانند رستکاران و رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این ایات در شان حضرت امیر ع نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت

کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این ایات نازل شد در باب علی بن ابی طالب و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلید ش در دست منست و اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم واب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم در مسجد میخوابم حضرت امیر گفت نمیدانم شما چه میگویید من ششماه پیش از همه کس رو بقبله نماز میکردم و در راه خدا جهاد میکردم پس این ایه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی ع و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اویی و سقایة حاج و عمارة مسجد الحرام با من است پس حقتعالی این ایه را فرستاد و ابن صار روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضایل الصحابه و ابن عباس و ابن عساکر از انس بن مالك که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو و من عم حضرت رسولم صم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم بر خانهٔ او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده ترا امین نکرده است پس حضرت امیر ع حاضر شد و ایشان این سخنان را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو من اول کسی ام که ایمان اورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز این ایه تا ده ایه نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی بچند طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی ع و عباس و شیبه نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخرت علی ع و عباس و شیبه نازل شده تا حتی یاتی الله بامره و ابو القاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی بر ایشان گذشت و فرمود بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا افضلیتی بمن داده است که بدیگری نداده است و ان اب دادن حاجیان است شیبه گفت عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المومنین گفت که خدا این داده در طفولیت انچه بشما نداده است گفتند کدام است که بتو داده شده است فرمود شمشیر زدم بر بینی شما تا ایمان اوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناك برخواست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت امد بنزد رسول خدا صم و گفت نمی بینی که علی بر روی من چه سخنی گفت حضرت فرمود علی را بطلبید چون حاضر شد فرمود که باعث چه شد که چنین سخنی بر روی عم خود گفتی گفت که یا رسول الله حرف حق را باید گفت گفتم هر که خواهد بغضب اید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میفرماید این ایات را بر ایشان

بخوان چون براى ايشان خوانده شد عباس سه مرتبه كفت ما راضى شديم و مويد انكه اين ايات در شان انحضرت است انست كه در اينجا حقتعالى فرموده است ايشانند فايزون و سمعانى از علماى عامه در كتاب فضايل الصحابه از حضرت امام محمد باقر ع روايت كرده است كه از ام سلمه زوجهٔ حضرت رسول صم پرسيدند از حال على عليه السلام كفت شنيدم از حضرت رسول صم كه ميكفت بدرستيكه على و شيعيان او ايشانند فائزون در روز قيامت نه غير ايشان * موءلف كويد كه چون بنقل موالف و مخالف معلوم شد كه اين ايات در شان حضرت امير ع نازل شده است پس معلوم شد كه او اولى و احق است بامامت زيراكه از اين ايات بوضوح پيوست كه مناط فخر و فضل و فوز سعادات دارين ايمان و هجرت و جهاد است و باتفاق كل انحضرت در اين صفات بر همهٔ صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانچه ابن عبد البر در استيعاب روايت كرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و جناب و جابر و ابوسعيد خدرى و زيد ابن ارقم كه على ع اول كسى بود كه اسلام اورد و همهٔ اين جماعت تفضيل ميدهند او را بر ساير صحابه و از محمد بن اسحق نقل كرده است كه اول كسيكه ايمان بخدا و رسول او اورد از مردان على ع بوده و ابن شهاب نيز چنين كفته است از مردان او بود و بعد از او خديجه ايضا كفته است كه روايت شده است بسند بسيار از سلمان كه رسول خدا صم كفت كه اول شما در وارد شدن بر من در حوض كوثر كسى است كه پيش از همه ايمان اورده است و او على عليه السلام است و كفته است كه اين در روايات بسيار مذكور است و ايضا از ابن عباس روايت كرده است كه على ع را چهار خصلت بود كه احدى غير او را نبود او اول عرب و عجمى بود كه با رسول الله صم نماز كرد و در هر جنكى علم حضرت رسول صم با او بود و در روز احد هر كه غير او بود كريخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول صم را غسل داد و او را داخل قبر كرد و ابو المظفر سمعانى در فضايل الصحابه و ديلمى در فردوس و ديكران از ابوذر و ابو ايوب انصارى روايت كرده اند كه رسول خدا صم فرمود كه صلوات فرستادند ملائكه بر على ع هفت سال زيرا كه غير او كسى با من نماز نميكرد و بروايت ديكر پيش از انكه بشرى مسلمان شود و در فردوس روايت كرده است كه اول كسى كه با من نماز كرد على ع بود و سبق ايمان انحضرت متواتر است و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود بسندهاى بسيار سبق ايمان انحضرت را ذكر كرده و ذكر انها موجب تطويل است و احاديث بعد از اين نيز خواهد امد و كمال ايمان انحضرت بر هر كه بهرهٔ از ايمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابونعيم در كتاب ما نزل من القران فى على ع از ابن عباس روايت كرده است كه خدا نفرستاده است سورهٔ از قران را مكر انكه على ع امير و شريف ان سوره است و بتحقيق كه حقتعالى عتاب كرده است اصحاب محمد را در مواضع بسيار از قران و نكفته از براى على مكر خير و نيكى و ايضا روايت كرده است كه جمعى از مردم ميكفتند كه يا ايها الذين امنوا خطاب باصحاب محمد صم است حذيفه كفت هر جا اين

خطاب در قران وارد شده است لب و لباش براى على است و ايضا از مجاهد از ابن عباس روايت كرده است كه رسول خدا صم فرمود كه نازل نشده يا ايها الذين امنوا در هيچ ايه مكر انكه على سر كرده و امير انست و بروايت ديكر مكر انكه على سيد و امير و شريف ان ايه است و بروايت ديكر مكر انكه على رئيس و قايد ان ايه است و بروايت ديكر سيد و شريف ان ايه است و اين مضامين را حافظ و ديكران بسندهاى بسيار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غير ايشان روايت كرده اند و معلوم است كه مراد انست كه كسى كه ولايت او را انداز د داخل موءمنان نيست و انكه عمل بان ايه پيش از همه كرده است و انكه كمال ايمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانكه حافظ و ديكران از مجاهد روايت كرده اند كه در هيچ موضع در قران يا ايها الذين امنوا نيست مكر انكه سابقهٔ ان از براى على است زيراكه او سبقت كرفت بر همه بسوى اسلام و مويد اينست انكه اكثر مفسرين و محدثين خاصه و عامه مانند ثعلبى و واحدى و ابن مردويه و حافظ ابونعيم و غير ايشان بسندهاى بسيار روايت كرده اند كه ميان على و وليد بن عقبه برادر مادرى عثمان نزاعى شد وليد بحضرت امير كفت كه ساكت شو بدرستيكه تو كودكى و من والله زبانم از تو كشاده تر و نيزه ام تندتر و در جنك شجاع ترم حضرت فرمود كه ساكت شو اى فاسق پس حقتعالى تصديق كفتار انحضرت را فرستاد افمن كان موءمنا كمن كان فاسقا لا يستوون يعنى ايا كسى كه موءمن باشد مانند كسى است كه فاسق باشد مساوى نيستند پس فرمود اما انها كه ايمان اوردند و اعمال صالحه كردند پس از براى ايشان است بهشتهائى كه ماواى دايمى موءمنان است بسبب انچه كردند از ايمان و اعمال صالحه و اما انها كه فاسق بودند پس ماواى ايشان جهنم است و بسندهاى بسيار حافظ ابونعيم و ديكران از ابن عباس و مجاهد و غير ايشان روايت كرده اند كه موءمن على بن ابى طالبست و فاسق وليد بن عقبه است و در دلالت اين ايه بر كمال ايمان انحضرت شكى نيست بلكه دلالت بر عصمت انحضرت ميكند چون در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اكر در اين سخنى رود دلالت بر فضل ايمان انحضرت ما را در اين مقام كافى است دليل چهاردهم ان الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية يعنى انها كه ايمان اورده اند و عمل شايسته كرده اند ايشانند بهترين خلايق پس بعد از ان فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا رضى الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشى ربه يعنى جزاء ايشان نزد پروردكار ايشان باغستانهاى اقامتست كه جارى ميشود در زير انها نهرها كه هميشه ابد الاباد در انها خواهند بود خدا راضى است از ايشان و ايشان راضى اند از خدا اين از براى كسى است كه ترسد از پروردكار خود بدانكه در احاديث معتبرهٔ بسيار از طرق عامه و خاصه وارد شده است كه اين ايات در شان حضرت امير ع و شيعيان انحضرت نازل شده است چنانكه حافظ ابونعيم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر ع روايت كرده است

که چون این ایه نازل شد حضرت رسول صم بحضرت امیر گفت که مصداق این ایه تو یی و شیعیان تو
در روز قیامت خواهند امد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند امد دشمنان
تو غضبناک و غل در گردن ایضا بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر عم فرمود
که ما اهل بیتیم که کسی را بما قیاس نمیتوان کرد مردی بنزد ابن عباس رفت و این سخن را بر سبیل
استغراب باو نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در انکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد
پس گفت این ایه در شان علی نازل شد ان الذین امنوا و عملوا الصالحات تا اخر ایه و ابو القاسم حسکانی
در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل کاتب حضرت امیر المومنین که گفت شنیدم
از انحضرت که رسول خدا صم قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینهٔ من تکیه کرده بود پس در
ان حال گفت یا علی ایا نشنیدهٔ قول خدای تعالی را ان الذین امنوا تا خیر البریة پس فرمود که ایشان شیعیان
تواند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها برای حساب خواهند خواند شما را
با روها و دستها و پاهای سفید نورانی از ابن عباس روایت کرده است که این ایه در شان علی و اهلبیت
او نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون روایت کرده اند و موید
این انست که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود علی خیر البشر
من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از مخالفین
روایت کرده اند که حضرت رسول صم در باب ذو الثدیه گفت میکشد او را بهترین خلق و بروایت دیگر
میکشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی البشر انصاری از پدرش روایت کرده که گفت رفتم
بنزد عایشه پرسید که کی کشت ایشان را یعنی خوارج را گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا ان
عداوتی که در نفس من است بر علی انکه حق را بگویم شنیدم از رسول خدا صم که میگفت میکشد
ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم گفت علی با حق است و حق با علی است و ایضا از مسروق
روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم که انچه در این باب شنیدهٔ بگو گفت شنیدم از رسول
خدا صم که ایشان شر خلق و خلیفه اند میکشد ایشان را بهترین خلق خدا و خلیفه و بزرگترین ایشان نزد
خدا از جهت قرب و وسیلة و ایضا بچند سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در بعضی چنین است
میکشد ایشان را بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی
میکشد ایشان را نیکان امت من و در مسند ابن حنبل نیز مثل حدیث دویم را روایت کرده است پس از
این احادیث که متفق علیه عامه و خاصه است ظاهر شد که انحضرت و شیعیانش بهترین خلایق اند پس
اولی و احق است بامامت و اما سیف انحضرت در جهاد احتیاج ببیان ندارد و برق شمشیر اتش بار حیدر
کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مومنان و لهب جانسوز منافقانست و بعد از این نیز مجملی بیان

خواهد شد پانزدهم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی بگو یا محمد صم بس است
خدا گواه میان ما و میان شما و انکه نزد اوست علم کتاب یعنی علم قران یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه
از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مراد بانکسی که نزد اوست علم کتاب حضرت امیر و ایمه از
فرزندان اوست چنانچه عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از
رسول خدا صم از علی بن ابی طالب عم و عاصم از عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم
کسی را که قراءت قران بهتر از علی عم کند و ایضا عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت
اگر کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته بنزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت بنزد
او رفتم یعنی چون او اعلم بود بنزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبد الله بن عطا روایت کرده است که
گفت در خدمت امام محمد باقر عم در مسجد نشسته بودم پسر عبد الله بن سلام را دیدم که در ناحیهٔ از
مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر گفتم ایشان گمان میکنند که انکسی که علم کتاب نزد او بود عبد الله بن
سلام است حضرت فرمود که حضرت امیر عم بود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای
خود از محمد حنفیه روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی عم بود و سیوطی روایت کرده است که
از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب ایا عبد الله بن سلام است گفت چگونه او باشد و حال انکه
این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که انحضرت بعلم قران مجید
اعلم است از دیگران و حق تعالی میفرماید که هیچ تر و خشک نیست مگر انکه علم ان در قران هست پس
انحضرت اعلم از جمیع امت بلکه انبیاء نیز خواهد بود پس این ایه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت
انحضرت میکند اول از جهت اعلم بودن چنانکه مکرر مذکور شد دویم از جهت انکه انحضرت را در
شهادت بر حقیت رسول صم قرین خود گردانید و از این مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفاء بشهادت انحضرت
بتنهایی دلالت میکند بر عصمت انحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت نمی شود
و عصمت دلیل امامتست چنانکه گذشت شانزدهم ایهٔ نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه
روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت پناه سوال بسیار مینمودند و سبب ملال انحضرت
میگردید حق تعالی باین سبب از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص و بذل
جان و مال ثابت قدم اند این ایه را فرستاد یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم
صدقة یعنی ای مومنان هرگاه با رسول بسر سخن گویید پس پیش از راز گفتن تصدقی بکنید پس
کسی از صحابه باده‌رو که بیضاوی و سایر مفسران گفته اند راز نگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر
حضرت امیر باتفاق موالف و مخالف تا انکه ایه منسوخ شد و حق تعالی فرموده اشفقتم ان تقدموا بین
یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله و الله

خبیر بما تعملون یعنی ایا ترسیدید از انکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقها بدهید چون نکردید و خدا شما را بخشید پس نماز را برپا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است بانچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتباب این ایات متوجه همه صحابه شد بغیر انحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند حافظ ابونعیم و سایر مفسران که حضرت امیر فرمود که ایهٔ هست در قران که عمل بان نکرده است کسی پیش از من و عمل بان نخواهد کرد احدی بعد از من و ان ایه نجوی است من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هرگاه خواستم رازی بگویم یک درهم تصدق کردم تا انکه این ایه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود ببرکت من خدا تخفیف داد این حکم را از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول صم راز میگفتند هرگاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان رازی بگوید انکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید تا انکه پیشتر تصدقی بکند پس اول کسی که تصدق کرد علی بود دیناری را بده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول صم گفت و در هر رازی یک درهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن با انحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای انکه کار پسر عمش را رواج دهد بدانکه اختصاص انحضرت باین فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب انحضرت و از این جا معلوم میشود که انچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افتراست و معلوم است که اگر اعتنایی بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از انکه یک درهم بلکه یک دانهٔ خرما تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند هفدهم واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت رسول صم اند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق عم که فرمود مائیم حبل الله که حق تعم در این ایه فرموده است و حافظ ابونعیم نیز این مضمون را از ابوحفص صایغ از انحضرت روایت کرده است و ایضا عامه از ابوسعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا صم فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشته ام که اگر متمسک شوید بانها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر از دیگری کتاب

خدا ریسمانی است کشیده از اسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت من بدرستی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند هیجدهم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو یا محمد صم اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینایی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت منقول است که مراد انکسی است که پیش از همه کس متابعت انحضرت کرده است که او علی بن ابی طالبست و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت باقر عم نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از امام محمد باقر عم منقولست که مراد ال محمد است و ایضا حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا انکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین در اخبار معتبرهٔ جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی است یا مراد بنصرت خدا نصرتیست که خدا بر دست امیر المؤمنین جاری کرده است و بنا بر اول مراد انست که عمده و سرکردهٔ انها علی عم است یا مراد بمؤمنان انهایند که ایمان بعلی اورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابوهریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و اینست انچه حق تعم فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابونعیم در حلیه و غیر ان از کلبی از ابوصالح از ابوهریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابوالحمراء خادم حضرت رسول روایت کرده است که از انحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابونعیم بدو سند از امام محمد باقر روایت کرده است که این ایه در شان علی نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و انکه متابعت تو کرده از مؤمنان و او علی است که پیش از همه کس او را متابعت کرده و عز محدث حنبلی گفته است او علی عم است که سرکرده مؤمنان است مؤلف گوید که از این ایات و اخبار مقبولة الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیر عم مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل و واقعی حضرت رسول صم و همین بس است از برای استحقاق تقدیم انحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت برای خدا بعد از حضرت رسول صم مخصوص انحضرتست پس امامت مخصوص اوست نوزدهم وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید کافران را که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابونعیم در حلیه و چند کتاب دیگر و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابوسعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی عم و حافظ ابونعیم در کتاب منقبة المطهرین بچند سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول صم بودیم فرمود که بحق

خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده در روز
قیامت تا آنکه سوال میکنند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه
عمل کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده است و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما
اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی ع
گذاشت و گفت علامهٔ محبت ما اهل بیت محبت اینست هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته
و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و وجه استدلال از این احادیث گذشت بیستم قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث عامه و خاصه
معنی آیه اینست که بگو یا محمد صم من سوال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من
و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاد میگردانیم از برای او در آن نیکی و ثواب خود را و در جای
دیگر فرموده است قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو یا محمد آنچه سوال میکنم از مزد آن پس از
برای شما است و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در
این آیه قربای آل محمد صم است و ابوحمزهٔ ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت
رسول صم بمدینهٔ طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرج بسیار وارد
میشود در اموال ما هر حکمی که میفرمایی رواست پس این آیه نازل شد و ایضا از ابوحمزهٔ ثمالی از سدی
و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است صم و بروایت عامه و خاصه
از حضرت امام حسن مجتبی ع منقولست که در خطبهٔ خود فرمود که ما آن اهل بیتیم که خدا مودت ایشانرا
بر هر مسلمانی واجب کرده است در این آیه که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف
حسنه مودت ما اهل بیت است و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت
کرده است که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند اینها که مامور شده ایم بمودت
ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابونعیم و دو پسر ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر
از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابوامامه باهلی روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که حق تع پیغمبرانرا از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت
خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوهای آنند و شیعیان ما برگهای
آنند هر که در یک شاخی از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیگر کند در جهنم
افتد و اگر بندهٔ عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال تا آنکه مثل مشک پوسیده
شود و محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند حافظ ابونعیم بسندهای بسیار
از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صم بسوی خانهٔ فاطمه ع رفت و فاطمه و حسن و حسین

در آنخانه بودند پس دو عضادهٔ در را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما
صلح کند و ایضا این مضمون را از ام سلمه و ابوسعید خدری روایت کرده است و ایضا از ابوهریره روایت
کرده است که رسول خدا صم نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین ع و این سخن را گفت و از جابر
روایت کرده است که رسول خدا صم در عرفات بود و علی ع در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک
من بیا پس دست او را بدست گرفت و گفت من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم
و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن بچسبد خدا او را داخل بهشت گرداند
و ثعلبی در تفسیر و علماء منطق الطیر روایت کرده است که قبره فریادی که میکند میگوید خداوندا
لعنت کن بر دشمنان آل محمد صم و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبدالله روایت کرده اند
که رسول خدا صم فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد
آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد
با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک موت و منکر و نکیر
ببهشت و هر که بمحبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانهٔ داماد برند هر که بمحبت
آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند هر که بر محبت آل محمد بمیرد حقتع ملائکه را با رحمت
بزیارت قبر او بفرستد هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است هر که بر دشمنی آل محمد
بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته باشد که ناامید است از رحمت حق تع هر که
بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صم خطبهٔ خواند و فرمود
ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب دوست او نیست مگر مؤمن
و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست من است و دشمن او دشمن منست و هر که دشمن من
باشد جزاء او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب
حق تع آمد بحضرت رسول صم گفت که از پیغمبران سوال نما که شما بر چه امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت
تو و ولایت علی ع و احادیث این مطلب زیاده از آنست که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته
است که آل محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود و هر که ابل شدن امرش بآنحضرت بیشتر
باشد ایشان آل آنحضرت اند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین ع تعلق میان ایشان و آنحضرت
اشد تعلقات بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجب است که ایشان آل باشند و ایضا خلاف کرده اند
در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آلند و اگر
حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آلند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آلند

واماد خول غیر ایشان مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده است که چون این ایه نازل شد
کفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجبست بر ما مودت ایشان فرمود علی و فاطمه و دو پسر
ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبرند پس واجبست که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل
بر این چند چیز است اول نزول این ایه در شان ایشان دویم انکه چون ثابت شده است که رسول خدا صم
فاطمه را دوست میداشت و کفت فاطمه پارهٔ تن منست ایذا میکند مرا انچه او را ایذا میکند و ثابت شده
است بنقل متواتر از محمد صم که دوست می داشت علی و حسن و حسین را پس واجبست بر همهٔ امت که
ایشانرا دوست دارند زیرا که حق تعالی فرموده است که فاتبعوه لعلکم تفلحون فلیحذر الذین یخالفون
عن امره قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و این ایات همه
دلالت میکند بر وجوب تاسی و متابعت انحضرت سیزدهم انکه دعا کردن از برای ال منصب عظیمی
است و از این جهت خاتمه تشهد کردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر ال وارد نشده است
پس اینها همه دلالت کرد بر انکه محبت ال محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده
است که اقتراف حسنه مودت ال محمد است و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که
حضرت رسول صم بفاطمه کفت بیاور شوهر ترا و دو پسر ترا چون ایشانرا اورد عبائی بر روی ایشان
انداخت پس دست را برداشت بر روی ایشان و کفت خداوندا اینها ال محمد اند پس بکردان
صلوات و برکات خود را بر ال محمد بدرستیکه تو حمید مجیدی ام سلمه کفت من عبا را برداشتم که داخل
شوم با ایشان از دست من کشید و کفت عاقبة تو بخیر است بیست و یکم ان الذین امنوا و عملوا الصا
لحات طوبی لهم و حسن ماب یعنی انها که ایمان اورده اند و اعمال شایسته کرده اند طوبی از برای ایشان
است و نیکی باز کشت ایشان باخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است که
اصلش در خانهٔ علی است در بهشت و در خانهٔ هر مومن شاخی از ان درخت است و ایضا از جابر روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر که از حضرت رسول صم سوال کردند از طوبی فرمود درختی
است که اصلش در خانهٔ منست و فرعش بر اهل بهشت مرتبهٔ دیکر از انحضرت پرسیدند حضرت فرمود که
درختی است در بهشت که اصلش در خانهٔ علیست و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه
فرمودید که اصلش در خانهٔ من است و بار دیکر فرمودید که اصلش در خانهٔ علی است فرمود که خانهٔ من
و خانهٔ علی در بهشت یکی است و در یک مکان است و بدانکه ایاتی که امامیه از متکلمان روایت کرده
اند در شان حضرت امیر و سایر اهل بیت بسیار است و در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و در این رساله
همین اکتفا مینمائیم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت
و فضیلت و جلالت انحضرت میکند و معایب و مثالب اعداء انحضرت و در ان چند فصل است فصل اول

در حدیث غدیر خم است و نص صریح امامت که در انروز حضرت رسول صم بر حضرت امیر و امامت
انحضرت نمودند بدانکه قصهٔ غدیر از متواترانست و کسیکه انکار تواتر ان نماید انکار تواتر وجود مکه
میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه
متواتر است و تا حال اثر ان مسجد باقی است و اهل ان محل و اطراف و نواحی از همه این قصه را نقل میکنند
از پدران خود و محل قیام حضرت رسول صم را نشان میدهند هم چنانکه حجة الوداع و سایر غزوات
حضرت رسول صم متواتر است نزول انحضرت در غدیر از برای بیان منزلهٔ جلیلهٔ از منازل امیر المومنین
ع و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف نکرده است
و خلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه و خطبه و دلالت بر خلافت است و چون احادیث این
مطلب زیاده از انست که در این مختصرات احصا توان نمود مجملی از این قصه را با احادیثی که در صحاح
مشهورهٔ عامه مذکور است ایراد مینمائیم سید بن طاوس در کتاب اقبال کفته است که نص حضرت رسول
صم بر حضرت امیر ع در روز غدیر بامامت از ان واضح تر است که احتیاج بیان داشته باشد و لیکن ذکر
میکنیم اسماء جماعتی را که در این باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از انجمله
مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علماء مخالفان است در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث
غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب
رد علی الحرقوصیه بهفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابو القاسم حسکانی بطرق بسیار روایت
کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این
قصه را از مولف کتاب النشر و الطی نقل کرده است و او از کتب معتبرهٔ مخالفان روایت کرده است از
حذیفه بن الیمان که کفت حقتعالی فرستاد بر پیغمبرش این ایه را النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه
امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المومنین و المهاجرین یعنی پیغمبر اولی است
بمومنان از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشان است و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولی اند
ببعضی در کتاب خدا از مومنان و مهاجران پس صحابه کفتند چیست ان ولایتی که شما بان احقید از ما
بجانهای ما فرمود که شنیدن و اطاعت کردن است در انچه خواهید و نخواهید ما کفتیم شنیدیم و اطاعت
کردیم پس حقتعالی این ایه را فرستاد که و اذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم
سمعنا و اطعنا یعنی و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که محکم کردیم بر شما در وقتی که کفتید شنیدیم
و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول صم برای
حجة الوداع پس جبرئیل نازل شد و کفت پروردکار سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی
مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت انقدر کریست که ریش مبارکش تر شد و کفت یا جبرئیل قوم من

عهد ایشان بجاهلیت وکفر نزدیکست و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین در اوردم تا اطاعت
من کردند پس حال ایشان چکونه خواهد بود اکر دیکری برایشان مسلط کردانم پس جبرئیل عم بالا
رفت و پیش ار حج وداع حضرت رسول صم حضرت امیر عم را بیمن فرستاده بود و در مکه باتحضرت
ملحق کردید روزی علی عم در نزدیك مکه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی سوال کرد حضرت
در رکوع انکشتر خود را باو داد پس ایهٔ انما ولیکم الله نازل شد چنانکه در سیاق ایات در شان او کذشت
پس حضرت رسول صم الله اکبر کفت و ایه را بر ما خواند وکفت برخیزید تا ببینیم که این صفاتی که خدا فرموده
در کی ظاهر کردیده است چون حضرت رسول صم داخل مسجد شد سایلی از مسجد بیرون میرفت
پرسید از کجامی ای کفت از نزد این مردی که نماز میکند این انکشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت
الله اکبر کفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و کفت امروز چه کار خیر کردهٔ علی تصدق انکشتر را ذکر
کرد حضرت مرتبهٔ سیم الله اکبر کفت پس منافقان بیکدیکر نظر کردند وکفتند دل ما تاب این نمی اورد
که او بر ما مسلط باشد میرویم و سوال میکنیم که او را بدیکری بدل کند چون این سخن را بحضرت
رسول صم اظهار کردند حقتعم این ایه را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی و مضمون این
ایه بنابراین تفسیر انست که چون برایشان خوانده شود ایات واضحات ما کویند انها که اعتقاد بقیامت
ندارند بیاور قرانی غیر این قران یا بدل کن ذکر علی را از ان بکو یا محمد صم نمیتواند بود از برای من
انکه بدل کنم انرا از پیش خود متابعت نمیکنم مکر انچه را وحی امده است بسوی من بدرستیکه من میترسم
اکر معصیت کنم پروردکار خود را از عذاب روزی بزرك پس جبرئیل کفت یا رسول الله تمام کن
امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقانرا در این باب پس
جبرئیل بالا رفت و بروایت غیر حذیفه حضرت رسول صم درمنی بر منبر برامد و کفت ایها الناس من بعد از
خود دو چیز در میان شما میکذارم اکر متابعت انها کنید هرکز کمراه نمی شوید کتاب خدا و عترت من که
اهل بیت منند بدرستیکه خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند مانند این دو انکشت من و دو سبابه خود را بیکدیکر چسبانید هر که چنك زند در
اینها نجات می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاك میشود ایها الناس ایا من تبلیغ رسالت خدا کردم کفتند
بلی حضرت کفت خداوندا کواه باش چون اخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی حجه باشد حقتعم
سورهٔ اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود که این خبر مرك من است که بمن دادند چون دلالت میکند
برانکه کار دین را اتمام کرده ام باید متوجه عالم قدس کردم پس در منی داخل مسجد خیف شد و فرمود
که ندا کنند که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها
الناس من در میان شما دو چیز بزرك سنکین میکذارم یکی بزرك تر است که ان کتاب خدا ست یکطرف

ان بدست خدا است و طرف دیکر بدست شما ست پس چنك زنید در ان و کوچك تر عترت من امت
که اهل بیت منند بدرستی و تحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف و دانایی که اینها از یکدیکر
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من ایند مانند این دو انکشت من و جمع کرد میان دو انکشت شهادت
خود نمیکویم مانند این دو تا و جمع کرد میان انکشت میان و انکشت شهادت که یکی بر دیکری زیاده
باشد پس کروهی از منافقان جمع شدند و کفتند محمد میخواهد که امامت را در اهل بیت خود قرار
دهد پس چهار نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامهٔ در میان خود نوشتند
و با یکدیکر عهد کردند که اکر محمد بمیرد یا کشته شود نکذارند که خلافت باهل بیت او برسد پس
حقتعم این ایات را فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی و رسلنا لدیهم
یکتبون یعنی ایا محکم کردند امر خود را پس ما نیز محکم میکنیم کار خود را بلکه کمان میکنند که ما نمیشنویم
سر از ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و مینویسند کفتها و کردهای
ایشان را حذیفه در حدیث خود کفت پس رخصت داد رسول خدا صم مردم را که بار کنند و متوجه
مدینه شوند چون بعسفان رسیدند حقتعم امر کرد حضرت رسول را که امامت علی عم را علانیه بمردم
بکوید پس در جحفه فرود امد و چون مردم بجاهای خود قرار کرفتند جبرئیل عم نازل شد و کفت
امامت علی را ظاهر کردان حضرت کفت پروردکارا بدرستیکه قوم من نومسلمانند اکر این امر را ظاهر
کردانم خواهند کفت رعایت پسر عمش کرد و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب درایه روایت کرده
است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم کفت که ایا من اولی نیستم بمومنان
از جانهای ایشان کفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود که هر که من مولای او یم علی مولای او ست
خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که
او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس کفت بخدا سوکند که اطاعت او در انروز
بر کردن مردم واجب شد پس در روایت اول کفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این ایه را
اورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس
یعنی ای رسول خدا برسان بمردم انچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردکار تو و اکر نکنی
پس نرسانیده رسالت او را و خدا نکاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه کفت وقتی این ایه نازل شد که بغدیر
خم رسیده بودیم و هوا بمرتبهٔ کرم بود که اکر کوشت را بر زمین می افکندند بریان میشد پس فرمود
ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را برویند
و سنکها بر روی یکدیکر بکذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول الله صم پس ساختند منبر او جامه
بر و پیش افکندند و جناب رسول صم بر منبر بالا رفت و خطبهٔ طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا

نمود تا انکه کفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود بندکی و کواهی میدهم از برای او بخداوندی
و ادا میکنم انچه وحی کرده است بسوی من از ترس انکه اکر نکنم بلاء عظیمی برمن نازل کردد وحی
کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك تا اخر ایه پس کفت ایکروه مردم من تقصیر
نکردم در رسانیدن انچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این
ایه را بدرستیکه جبرئیل مکرر برمن نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بکویم در حضور
مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب عم برادر منست و خلیفهٔ منست و امامست بعد از
من ایها الناس علم من احاطه کرده است بر منافقانی که میکویند بزبانهای خود انچه نیست در دلهای ایشان
و این را سهل و اسان می انکارند و نزد خدا اعظیم است و مرا ازار کردند در باب علی عم ازار بسیار
بمرتبه کفتند او کوش است یعنی هرچه میکویند قبول میکند بسبب انکه میدیدند که علی عم همیشه
با منست و من پیوسته متوجه او یم تا انکه حقتعم فرستاد و منهم الذین یوءذون النبی و یقولون هو اذن
یعنی از جملهٔ منافقان جمعی هستند که ازار پیغمبر میکنند و میکویند که او کوش بحرف مردم است بکو
یا محمد او کوش نیکی است از برای شما ایمان می اورد از برای خدا و ایمان می اورد از برای موءمنان
پس انجناب فرمود که کویندکان را اکر خواهم نام ببرم میتوانم کفت و بدانید که حقتعم نصب کرده است
علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب کردیده است اطاعت او بر مهاجر و انصار
و تابعان و بر صحرانشینان و شهریان و هر عجمی و عربی و بر ازاد و بر بنده و بر بزرك و کوچك
و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیکانکی خدا دارد پس او حکمش بر همه رواست و کفتارش بر همه
نافذ است و امرش جاریست ملعون است هر که مخالفت او کند و مرحوم است هر که تصدیق او کند
ای کروه مردم تدبر کنید در قران و بفهمید ایات محکمات انرا و عمل کنید بانها و تتبع مکنید متشابهات
انرا پس بخدا سوکند که واضح نمیکرداند تفسیر قرانرا مکر علی عم ایکروه مردم بدرستیکه علی و طیبین
از فرزندان من که از صلب او بهم میرسند ثقل کوچکترند و قران ثقل بزرکتر است از هم جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بنزد من ایند و حلال نیست امارت و پادشاهی موءمنان از برای احدی بعد از من
بغیر او پس دست زد و بازوی علی را کرفت و بالا برد و یکدرجه پایینتر از خود باز داشت مایل
بدست راست خود پس دست او را بلند کرد و کفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای شما صحابه کفتند
خدا و رسول او پس کفت هر که من مولای او یم علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او
دوستی میکند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاری کن هر که او را یاری کند خداوندا واکذار
هر که او را واکذارد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ ایه
نازل نشده است که خطاب با موءمنان کرده باشد مکر انکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است

در سورهٔ هل اتی مکر از برای او و نفرستاده است سورهٔ هل اتی را مکر برای او و ذریت هر پیغمبری
از صلب خودش است و ذریت من از صلب علی است دشمن نمیدارد علی را مکر شقی و بدبختی و دوست
نمیدارد علی را مکر متقی و پرهیزکاری و سورهٔ عصر در شان علی نازل شده است و تفسیرش انست
که سوکند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان ال محمد در زیانکاری اند مکر انها که ایمان
اورده اند بولایت علی و اعمال صالحه کردند باعانت و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیکر را
بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیکر را بصبر بر فتنها و شدتها در غیبت
قایم ال محمد ای کروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوریکه خدا فرستاده است و در قران
یاد کرده است ان نور امامتست که در علیست و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم
خواهد کرفت و حقهای همه ما اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من
پیغمبران کذشته اند و من بر سنت و طریقهٔ ایشانم بدرستیکه علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او
امامان از صلب او بهم میرسند ای معاشر ناس کمراه شدند پیش از شما اکثر کذشتکان منم صراط مستقیم
و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سورهٔ حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی انرا پس
بعد از من علی و بعد از او پسران من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی
بدرستیکه من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما میفهماند و من
بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید
که من بیعت میکیرم از برای خدا و علی بیعت میکیرد از برای من و من بیعت میکیرم از برای او از
جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیوءتیه اجرا عظیما یعنی پس
هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میکردد و هر که وفا کند بانچه
با خدا عهد کرده است بران پس بزودی خدا مزد بزرك باو عطا میکند ای کروه مردم شما زیاده از انید
که همه با کف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بکیرم
که اعتقاد کرده اید بامارت علی عم و امامان که بعد از من میایند که از نسل من و از نسل اویند چنانچه
کفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند پس حاضران بغایبان برسانند پس بکویید که ما شنیدیم
و اطاعت کردیم و راضییم بانچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنند با تو در این امر دلهای ما و زبانها
و دستهای ما بر این عقیده زندکانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم
و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شك و ریبی نداریم داد یم بخدا و بتو و بعلی و بحسن و حسین عم و امامها که یاد
کردی هر عهد و پیمانی که کرفتی از دلهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد امر دیکر طلب نمیکنیم و انچه
فرمودی خواهیم رسانید هر که ببینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند بلی بلی شنیدیم و اطاعت

کردیم امر خدا و امر رسول او را و ایمان آوردیم بآن بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول صم و حضرت امیر عم و دست گشودند ببیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یکوقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یکوقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصریست از آنچه علماء امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر عم و غیر او روایت کرده‌اند و در بحار الانوار ایراد نموده‌ام و آن خطبه مشتمل است بر اکثر آیاتی که در شان آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول صم جمیع شرایع دین را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد بنزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده‌ام مگر بعد از آنکه دین او را اتمام کرده‌ام و حجت او را بر خلق لازم کرده‌ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضهٔ حج و دیگری فریضهٔ ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نگردانیده‌ام و بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت و ولایت و امامت را همه بشنوند پس همه با آنحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هارون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله و سامری کردند و همچنین حضرت رسول صم از مثل این عدد بیعت خلافت حضرت امیر عم را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و برگشتند و متابعت ابو بکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از مابین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند عز و جل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک است و عمرت باخر رسیده است و من ترا تکلیف مینمایم بامری که چاره از آن نیست و البته ضرور است مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تست از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفهٔ بعد از خود که حجت کاملهٔ منست بر خلق من که او علی عم است پس او را بر پا دار از برای خلق که نشانهٔ راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مرد مومن و زن مومنه است یعنی علی عم زیرا که هیچ پیغمبر را از دنیا نبرده‌ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت من است بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت

نمایند ولی مرا پس امروز کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مومن و مومنه که او علی است بندهٔ خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفهٔ من بعد از او و حجت بالغهٔ من بر خلق من مقرونست طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرونست طاعت هر دو بطاعت من هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده‌ام میان من و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد مومن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را شریک گرداند مشرکست و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که ترا در این زودی میبرم بسوی خود پس آنجناب ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینهای ایشان را نسبت بامیر المومنین عم میدانست و سوال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنجناب را تا مسجد خیف باز جبرئیل عم آمد و تاکید کرد اما خبر نگاه داشتن از شر ایشان را نیاورد چون در مابین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد آنجناب فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی عم قبول نکنند چون بار کرد و بغدیر خم رسید که یکفرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت او از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میفرماید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است و در آن وقت اول قافله نزدیک به جحفه رسیده بود پس فرمود که پیش قافله را برگردانیدند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کردند و بر سر غدیر فرود آمد و خطبهٔ طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول خدا و علی بن ابی طالب عم از برای بیعت و اول کسیکه بیعت کرد ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بود تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده‌اند و متعصبان ایشان چون دیده‌اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بی حیائی دارد مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده‌اند و هر عاقلی میداند که در قصه که اینقدر آیات و تاکیدات در آن نازل شده باشد و مردم را در چنین وقتی در چنین جائی فرود آورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده‌اند و باین دو سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از آنچه در صحاح ایشان و کتب معتبرهٔ مشهورهٔ ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمائیم زیرا که

این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صم در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر ابی که انرا خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را یاد ما آورد پس گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری و نزدیکست که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول انها کتاب خداست که در ان هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بان پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهلبیت من خدا را یاد شما میاورم در حق اهلبیت من دو مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهلبیت او ای زید ایا زنان او از اهلبیت او نیستند گفت زنان او از اهل خانهٔ او هستند و لیکن اهلبیت در اینجا انهایند که بعد از انجناب تصدق بر ایشان حرام است مانند ال علی و ال عقیل و ال جعفر و ال عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاد کرده است اینرا که کتاب خدا در ان هدایت و نور هست هر که چنگ زند در ان و عمل کند بان بر هدایتست و هر که از ان تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که ان ریسمان خداست هر که متابعت ان کند بر هدایتست و هر که ترک کند انرا بر ضلالت است و اهلبیت من گفتند کیستند اهلبیت او زنان او بید گفت نه بخدا سوگند زن چندگاهی با شوهر میباشد و طلاقش میگوید و بخانهٔ پدرش و قومش میرود و اهلبیت او خویشان و عصبهٔ اویند که حرام است بر ایشان صدقه موءلف گوید که معنی اهلبیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص ال عباست و انچه زید گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد با انکه متضمن مطلب ماهست زیرا که خلفای ثلثه البته خارجند و خویشان انجناب کسی در انزمان دعوی امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت انحضرت داشتند و اگر کسی دعوی کرده باشد قائلان بان منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد تا روز قیامت ثعلبی در تفسیر و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا صم که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفهٔ منند اگر اخذ کنید بانها گمراه نشوید بعد از من هر یکی از انها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست و ان ریسمانی است کشیده از اسمان بسوی زمین و عترت من اهلبیت منند بدرستیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من ایند و ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در اخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت

کرده اند و عبد الله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا صم بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود امدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را برای انجناب روفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت ایا نمیدانید که من اولی ام بموءمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت ایا نمیدانید که من اولی ام بهر موءمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب گردیدی مولای هر موءمن و موءمنه ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود امدیم با رسول خدا صم در وادی که انرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامهٔ را بر روی درخت انداختند که افتاب اذیت بانحضرت نرساند پس فرمود که ایا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر موءمنی از جان او گفتند بلی گفت من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر عم مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول صم شنیده باشد که در حق من چه گفت بگوید سی نفر از صحابه در ان مجمع شهادت بر مضمون این حدیث تا عاد من عاداه دادند و در مسند از سندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضمون را روایت کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر خم متفرق شدند مردم و دوری از انحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر الموءمنین را امر کرد که ایشانرا جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی عم و گفت ایها الناس مکروه من گردید تخلفی که از من کردید تا انکه گمان کردم که هیچ شجرهٔ را دشمن نمیدارید مانند خویشان من و لیکن خدا علی عم را گردانیده است نسبت بمن بمنزلهٔ که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دوری شدیم برای انکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول صم پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته که بریده و ابو هریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول صم حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی که سابقا گذشت پس گفته است بعد از ان عمر علی عم را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر موءمن و موءمنهٔ و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی عم

زاعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا صم در شان علی ع یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیك تا اخر ایه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابوسعید خدری روایت
کرده است و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر خود
روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که
گفت رسول خدا صم علم را در روز خیبر بعلی داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز
غدیر او را بر پا داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مومن و مومنه است و باو گفت تو از منی و من
از توام و باو گفت تو بر تاویل قران جنك خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قران جنك کردم و گفت باو که تو
از من بمنزلهٔ هرونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنك است و گفت باو
که تو بیان میکنی از برای مردم انچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت توئی عروة الوثقی و گفت
باو توئی امام هر مومن و مومنه و ولی هر مرد مومن و زن مومنه بعد از من و گفت باو توئی انکه در
شان او نازل شده است واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو این ایات را بر مردم
خواندی و گفت باو که توئی که بسنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت باو
که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت باو که من نزد حوض
کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی
بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه ع داخل خواهند شد و گفت باو که خدا وحی فرستاد بسوی
من که بایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم وانچه خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم بیان کردم
و فرمود که بترس و بپرهیز از کینها که در سینهٔ جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرك من
لعنت میکند ایشانرا خدا و لعنت میکنند ایشانرا لعنت کنندگان پس حضرت گریست گفتند چرا میگریی
یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل ع که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد
و با او جنك خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد
مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قایم ایشان ظاهر گردد و کلمهٔ ایشان بلند شود
و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشانرا نخواهد ذلیل باشد و مدح کنندهٔ
ایشان بسیار باشد این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از ان شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا
ضعیف شده باشند و از فرج ناامید گردیده باشند پس در انوقت قایم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت
رسول صم فرمود نام او نام منست و از فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق را با ایشان ظاهر خواهد گردانید
و بشمشیرهای ایشان اتش باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از
روی رغبت و بعضی از ترس پس گریهٔ حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که

وعدهٔ خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حکیم دانا بدرستیکه فتح خدا نزدیکست
پس گفت خداوندا ایشان اهل منند زایل گردان از ایشان رجس و بدی را و پاك گردان ایشانرا پاك
گردانیدنی خداوندا ایشانرا محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشانرا و ذلیل مکن
ایشانرا و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستیکه تو بر انچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك یعنی در فضل علی ع
و از حضرت صادق ع روایت کرده است که ایه چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیك من ربك فی علی
و چون ایه نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است
که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عزوجل که سال سائل بعذاب واقع
للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال کنندهٔ عذابی را که واقع است از
برای کافران و از او دفع کنندهٔ نیست از جانب خداوندی که صاحب معارج است این ایه در باب کی نازل
شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق ع شنیدم که از پدرانش ع روایت کرد که چون حضرت
رسول صم بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی ع را گرفت و گفت من کنت
مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری امد بنزد رسول صم در
وقتی که انحضرت در میان صحابه بود و از ناقهٔ خود فرود امد و ناقه را خوابانید و پایش را بست و بخدمت
حضرت امد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو
پس قبول کردیم انرا از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزهٔ ماه رمضان
بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانهٔ کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست
پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست
بگو این از جانب تست یا از جانب خدا حضرت فرمود که سوگند یاد میکنم بحق انخدائی که بجز او خدائی
نیست که تفضیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد حارث رو براحلهٔ خود گفت خداوندا اگر انچه
میگوید حق است پس سنگی از اسمان بر ما باران یا بیاور بسوی ما عذابی دردناك پس هنوز
براحلهٔ خود نرسیده بود که سنگی از اسمان بر سرش فرود امد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس
حق تعالی این ایه را فرستاد و خسکانی نیز که از مشاهیر علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود
از حذیفة بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم خسکانی و غیر او از ابو سعید
خدری روایت کرده اند که از مجمع روز غدیر برنگشته بودیم که این ایه نازل شد الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را
و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس

حضرت رسول صم فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل کردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن
پروردکار برسالت من و ولایت علی عم و بروایت دیکر فرمود الله اکبر الله اکبر بر کامل کردانیدن دین
تا اخر ایه و این ایه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون یعنی امروز
ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و بترسید از من و از حضرت صادق
عم روایت کرده اند که کافران ناامید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول
از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر کفتند که اکر بر ما کروه یهود چنین
ایهٔ نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا اخر ایه و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر اینه
ان روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت
کرده است از ابوسعید خدری که چون حضرت رسول صم علی عم را نصب کرد در روز غدیر خم
و صدا بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل بر انحضرت نازل شد و این ایه را اورد الیوم اکملت لکم دینکم
و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابوهریره که چون
روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذی حجه است رسول خدا صم کفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این
ایه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس در ایهٔ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك
من ربك یعنی انچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی عم و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته یعنی اکر کتمان کنی این ایه را و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که
کفت در عهد رسول خدا صم این ایه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ان
علیا مولی المومنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس تا اخر ایه و ابن حجر در کتاب
فتح الباری شرح صحیح بخاری کفته است من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت کرده ترمدی و نسائی
و سندهای این حدیث بسیار است و همه ذکر کرده اند ابن عقدهٔ حافظ در کتاب جدائی و بسیاری
از سندهای صحیح و حسن است و صاحب جمهره از کتب مشهورهٔ لغت است کفته است خم اسم موضعی است
که در انموضع نص کرد رسول خدا صم بر علی عم و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب
ولایت حدیث غدیر را بصد و بیست و پنج طریق روایت کرده است از صد و بیست و پنج نفر از صحابه
و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول خدا
صم در قصهٔ غدیر کفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق عم روایت کرده اند
که فرمود عجب دارم از انچه رسید بعلی عم هر کس حق خود را اید و کواه میکیرد و از برای علی عم ده
هزار کواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر خم نص بر انحضرت را شنیده بودند و حق خود را
نتوانست کرفت و از ابوسعید سمان روایت کرده است که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر

بنزد حضرت رسول صم امد و کفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در انچه کفتی در حق پسر عمت
پس حق تعم این ایه را فرستاد و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المومنین یعنی بتحقیق
که راست کرد شیطان بر مردم کمان خود را پس متابعت کردند او را مکر کروهی از مومنان پس جمع
شدند جماعتی از منافقان که عهد انحضرت را شکستند و کفتند دیروز محمد در مسجد خیف کفت انچه
کفت و در اینجا کفت هر چه کفت و اکر بمدینه بر کردد تاکید این بیعت خواهد کرد و مصلحت در انست
که او را هلاك کنیم پیش از انکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه
در کمین انحضرت نشستند که او را هلاك کنند و ان عقبهٔ بود در میان جحفه و ابواء ... هفت نفر از جانب
راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت بانجا رسد ناقه را رم دهند چون شام شد
و حضرت نماز کرد بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقهٔ تندروی سوار بود و چون
بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد انحضرت را که یا محمد اینجماعت در کمین تو نشسته اند که ترا اینجبر هلاك
کنند پس حضرت بعقب نکاه کرد و کفت کیست اینکه در عقب من است حذیفه کفت منم حذیفه کفت که
شنیدی انچه من شنیدم کفتم بلی یا رسول الله کفت پنهان کن چون بنزد ایشان رسید ندا کرد ایشانرا بنامهای
ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرترا شنیدند بز بر رفتند و داخل قافله شدند و شترهای
خود را که عقال کرده بودند در عقبه کذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان
رسید و شناخت که شتران کدام جماعتست چون از عقبه بزیر امد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در
کعبه هم سوکند شده اند که اکر محمد بمیرد یا کشته شود نکذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس
بعد از ان چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون اینرا شنیدند بخدمت انحضرت امدند و سوکند یاد کردند
که این اراده نکرده اند پس حقتعم این ایه را فرستاد یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا
بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغنهم الله و رسوله من فضله فان یتوبوا یك خیرا لهم و ان
یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الاخرة و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر یعنی سوکند یاد
میکنند بخدا که نکفته است انچه بایشان نسبت دادند و البته کفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار
اسلام خود و قصد کردند امری را که بان نرسیده اند کلبی و مجاهد از مفسران عامه کفته اند که مراد انست
که قصد کردند که شتر انحضرت را رم دهند و حضرت را هلاك کنند یعنی نتوانستند کرد دین اسلام را
مکر انکه غنی کردانید ایشانرا خدا و رسول او از فضل خود پس اکر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای
ایشان و اکر پشت بکردانند بر حق عذاب خواهد کرد خدا ایشانرا عذابی دردناك در دنیا و اخرت
و نخواهد بود ایشانرا در زمین دوستی و نه یاری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که ان عقبه
مسمی بود بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که

ناقه را از عقب براند چون بسر گردنگاه رسیدیم آن چهارده نفر منافق دبه‌ها پر از ریگ کرده بودند از عقب ما آمدند و دبه‌ها از پیش پای ناقه انداختند و نزدیک بود که رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را به سخن آورد بزبان عربی ظاهر کننده فصیح و عرض کرد بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دستی را از جای دستی و پایی را از جای پایی تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر برکشیدیم و رو بایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان ناامید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را اشناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدهٔ جراح و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیرة بن شعبه و اوس بن حدثان و ابو هریره و ابو طلحهٔ انصاری مؤلف گوید که حدیث حذیفه اگر چه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث در این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای منصف کافی است و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود و جلد بزرگی بود و کتاب دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده است که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در دکان صحاف کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن جمع کرده بودند و بر پشتش نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علماء مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده‌اند و سید مرتضی در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقهٔ از فرق اسلام را ندیده‌ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده‌اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت آن بر امامت مینماییم بدو امر اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در هر چه کند آمده است دویم آنکه در این مقام این معنی مراد است اول آنکه ما معنی الفاظ را باطلاق اکابر عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده‌اند و ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی مأویکم النار هی مولیکم گفته است که معنی مولیکم آنست که آتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران در این آیه این معنی را گفته‌اند و اتفاق کرده‌اند مفسران در قول حق تعالی ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون مراد آنست که ایشان اولی و احقند بمیراث و فراء و سایر اهل عربیت تصریح کرده‌اند بآنکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغاء و شعراء در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده‌اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت معنی گفته است و از جملهٔ آنها اولی

بشیء است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر واقع شده است و آن اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یار و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمانی با او بسته باشند و بنده و آزاد شده و کسی که انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن نماید و مولی و ولی آن امر است و از جمله اینست حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله حدیث اینست که هر زنی که نکاح کند بی رخصت مولی خود نکاح او باطلست و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسی که متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است که در آیهٔ انت مولینا یعنی آقای مائی و مانند کان توایم یا یاور مائی یا متولی امور مائی و اما دویم که مراد اولی در این مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند وجه اثبات مینماییم اول آنکه گوییم که آزاد شده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه آنحضرت هم سوگند احدی نمیشد که باو عزت یابد و بعضی از معانی هست که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند آزاد کننده و مالک و همسایه و داماد و پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه بیفایده است مانند پسر عم و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری در دین و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن مجید ناطق است بآن پس برای چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی با این اهتمام جمع کند و همچنین اگر مراد ولای عتق بود تعلق آن به پسر عم امر معلومی بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة منافی این احتمالاتست پس میباید که مراد اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد و این معنی امامتست این وجهی است که سید مرتضی ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد اول آنکه اکثر مخالفین مانند قوشجی و غیر او احتمالی که داده‌اند از روی اضطرار آنست که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از احکام از این ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرمود و این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست که حضرت امیر المؤمنین را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فایدهٔ معتد به نبود مگر آنکه مراد بآن نوعی از محبت و نصرت باشد که امر آن نسبت بر عامه میباشد یا مراد جلب محبت ایشان باشد نسبت بآنحضرت و واجب بودن متابعت ایشان را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشان را بجهت ایمان پس باز مدعای ما ثابت است دویم آنکه

بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد بغیر این خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که
مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانچه اگر فرض کنیم که یکی از پادشاهان نزدیك وفاتش جمیع لشکر
خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقرب اقارب و مخصوص ترین خلق باشد باو بگوید هر که
من دوست و یاور او بودم این مرد دوست و یاور اوست بعد از ان دعا کند یاور او را و لعن کند
خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفهٔ دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان ندارم
احدی از رعایای او شك کند در انکه مراد خلافت اوست و تطمیع مردم در نصرت و محبت و ترغیب
ایشان در اطاعت او سیم انکه هرگاه پادشاه نافذ الحکمی در حق مرد ضعیف بی معاونی بگوید که هر که من
یاور او بودم فلان یاور اوست قبیح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس می اید و از ان مرد
ضعیف اگر اعانتی بباید اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند
بر انکه باید که ان شخص که حضرت رسول صم این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا
نزدیك بمرتبهٔ انحضرت باشد و اقلا و لا اقل نفاذ حکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را میتوان
گفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دویم از وجوهی که دلالت میکند بر انکه
مراد بمولی اولی بتصرف و امامست انست که در اکثر احادیث گذشته قرینهٔ هست بر انکه مراد امامت است
زیراکه در اول کلام فرمود ایا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از ان فرمود پس هر که من مولای
اویم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که ان سوال اول قرینهٔ واضحه است
بر انکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و بحالی از
احوال نیست پس افادهٔ عموم میکند زیراکه اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افادهٔ عموم میکند که
قرینهٔ بر خصوص وقتی و حالی نبوده باشد و الا الغاز در کلام لازم میاید خصوصا که در انجا من انفسکم
مذکور شده و ادمی راهست که هر تصرف مشروعی در نفس خود بکند و متولی هر امر مشروع که خواهد
بشود پس هرگاه او اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر امری که خواهد نسبت بایشان بکند
و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل اورد و ایشانرا با او اختیاری نباشد
و معنی امامت همین است و ایضا معلوم است که انچه حضرت اول از ایشان سوال نمود و طلب اقرار ایشان
نمود انمعنی است که حق تعم در قران مجید برای انحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالموءمنین من
انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر انکه مراد از ایه انست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته
است که اولی است نبی بموءمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فرمود
و مقید بقیدی نکرد پس واجب است بر ایشان که انحضرت احب باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان
و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازم تر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان

و شفقت ایشان بر انحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و انکه جان خود را بذل کنند نزد
او و فدای او گردانند هرگاه امر عظیمی روی دهد و جان خود را وقایهٔ او گردانند در جنگها و انکه متابعت
نکنند امری راکه نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی ان یا منع میکنند از ان و متابعت کنند هر امری راکه
حضرت ایشانرا بان بخواند و ترك کنند انچه ایشانرا از ان منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس
از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات ان اولویتست که حضرت رسول صم داشت از برای حضرت
امیر عم و انچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیر او گفته اند که اللهم وال من والاه قرینهٔ
اینست که مراد از مولی محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینهٔ معنی اولویتست بچندین وجه اول انکه
چون از برای انحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری نمود تمشیت ان محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح
خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یك کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد و عداوت بود
که مظنهٔ ترك نصرت و اعانتست خصوصا با وجود انچه میدانست از کینهای دیرینه که در سینهای
منافقان حاضر بود تاکید ان نمود بدعا کردن از برای اعوان و لعن کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید
و ایضا معلوم است که این قسم دعاها مخصوص امرا و اصحاب ولایتست و مناسب احاد رعیت نیست دویم
انکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامتست زیراکه اگر معصیت از او صادر شود واجب خواهد
بود بر کسی که علم بهم رساند انکه منعش کند و ترك موالاة بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعایی
از انحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر انکه ان شخص هرگز بر حالی نخواهد بود که مستحق
ترك موالاة و نصرت گردد سیم انکه اگر مراد بمولی اولی باشد چنانچه ما میگوییم مقصود از این کلام طلب
موالاة و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه ایشان میگویند مقصود بیان
ان خواهد بود که انحضرت ناصر و محب ایشانست پس دعا از برای کسی که موالاة و نصرت او کند باول
انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است وجه سیم انست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد
که ایه الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در
کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است که این ایه در روز غدیر نازل شد
و این دلیلست بر انکه مراد بمولی معنی است که بامامت کبری بر میگردد زیراکه امری که سبب کمال دین
و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد بلکه اعظم متمم انها باشد و ان امامتست که بان تمام میشود نظام دنیا
و دین و باعتقاد بان قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم انست که در اخبار مستفیضهٔ عامه و خاصه
وارد شده است که ایهٔ * یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك تا اخر در این واقعه نازل شد چنانچه
بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جملهٔ محتملات نزول این ایه کریمه گفته است که این ایه نازل شد
در فضل علی عم و چون نازل شد دست علی عم را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من

والاه وعاد من عاداه پس عمر او راملاقات کرد و کفت کوارا بادترا ای پسر ابوطالب صبح کردی مولای
من و مولای هر مومن و مومنهٔ پس کفته است این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی
و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این ایه در امر غدیر
نازل شد و این صریح است در انکه مراد بولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بانکه اکر تبلیغ
نکند هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثاره فتنه شود تا انکه
حق تع ضامن شد که او را از شر منافقان نکاه دارد اینها همه دلیلست بر انکه ان امری که مامور بتبلیغ
ان کردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ ان موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم کردد و بان برای
مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر کردد و شرایع دین بان محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و
قبول ان بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی کفته اند هیچ یک مظنهٔ این قسم امور
نیست مکر خلافت و امامت انحضرت که بان باقی میماند انچه حضرت رسول صم تبلیغ ان نموده بود از احکام
دین و ایمان و بان منتظم میکردد امور مسلمانان و از جهت کینها که از انحضرت در سینه داشتند مظنهٔ ثوران
ان فتنها بود از منافقان لهذا حق تع ضامن شد نکاه داشتن انحضرت را از شر ایشان وجه پنجم انست که
اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد
متواتر بالمعنی است و اکر از این تنزل کنیم لا اقل قرینه میتواند شد بر انکه مراد بولی معنی است که متضمن
امامتست خصوصا هرکاه ضم شود با انکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بانکه
نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکردند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که من از
میان شما بروم با ان قراین دیکر که سابقا مذکور شد وجه ششم انست که از نظم و نثر انجماعتی که در ان
مجمع حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در
کتب سیر و غیر ان مذکور است که از حضرت رسول صم مرخص شد و در این باب قصیدهٔ کفت
و حضرت او را تحسین کردند و سایر شعراء صحابه و تابعین مثل حارث بن نعمان فهری که این معنی را
فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه کذشت و امثال این بسیار است و این اقوای دلایل است
بر انکه مراد انحضرت این بوده و عجب دارم از بی شرمی علماء مخالفین که در مقامات دیکر بنقل یکراوی
ادو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایماء و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله
امامت میرسند قناع حیا را از سر میکشند و در حصار منع میکر یزند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة
والعناد و هدینا الی سبیل الرشاد فصل دویم در حدیث منزلتست و ان از طرق عامه و خاصه متواتر است
و مابه الاشتراک همه انست که حضرت رسول صم در مواطن بسیار بحضرت امیر عم فرمود که انت منی
بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه را دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزلهٔ

هرونی از موسی مکر انکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در
صحاح ایشان موجود است چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح ترمدی روایت کرده است
از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول صم در غزوهٔ تبوک علی عم را در مدینه کذاشت علی عم کفت
یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میکذاری حضرت رسول صم فرمود که ایا راضی نیستی که از من
بمنزلهٔ هرون باشی از موسی و در روایت ترمدی کفت غیر انکه نیست پیغمبری بعد از من و در صحیح
مسلم باز روایت کرده است مجموع این را و ابتراد از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این
حدیث از سعد بمن رسید خواستم که مشافهة این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد و کفتم تو این
حدیث را از رسول خدا صم شنیدی پس انکشتهای خود را در کوشهای خود کذاشت و کفت بلی اکر
نشنیده باشم هر دو کوش من کر شود و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمدی روایت کرده است از
جابر انصاری مجموع این حدیث را و ایضا از حدیث صحیح مسلم و صحیح ترمدی روایت کرده است
که معاویة بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و باو کفت چه مانع است ترا از انکه سب کنی
و دشنام دهی ابوتراب را سعد کفت تا در خاطر من هست ان سه چیز که در حق علی شنیده ام هرکز او را
سب نخواهم کرد و اکر یکی از انها از برای من میبود دوستر میداشتم از انکه شتران سرخ موی عالم از من
باشد شنیدم از رسول خدا صم که باو میکفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه کذاشت
و علی عم کفت مرا با زنان کذاشتی و ذکر کرد همانرا که در حدیث سابق مذکور شد اما در اینجا کفت الا
انه لا نبوة بعدی یعنی مکر انکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد کفت و شنیدم که در روز
خیبر میکفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و او دوست
میدارد او خدا و رسول را همهٔ ما کردن کشیدیم که شاید بما دهد پس کفت علی را بطلبید چون علی
حاضر شد دیده اش رمد داشت و در دیده اش اب دهان مبارک خود را بر دیدهٔ او مالید و علم را باو داد
پس خدا بر دست او فتح کرد چون ایهٔ مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین عم را طلبید و کفت
خداوندا اینها اهل منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشانست کفته است که
حضرت امیر عم در هیچ غزوهٔ از غزوات که حضرت رسول صم در ان حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت
فرمود مکر در جنک تبوک که حضرت رسول صم او را برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه
کذاشت و کفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و کفته است این حدیث را جماعت
بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین انهاست روایت کرده است انرا از
رسول خدا صم سعد بن ابی وقاص و طریقها بسعد بسیار است و روایت کرده است این حدیث را از
ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری که

ذکر انها بطو یل می انجامد و فاطمه دختر علی عم روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که کفت شنیدم رسول خدا صم با علی میکفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از ان کفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقدهٔ حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرکی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزلهٔ صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا با علی عم کفت تو اول مسلمانانی در اسلام و اول موءمنانی در ایمان و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که از علماء عامه است این حدیث را از امیر الموءمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابوهریره و ابوسعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابورافع و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابوشریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریدهٔ اسلمی و ابوایوب انصاری و عقیل بن ابیطالب و حبش بن جناده و معویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر عم و حبیب بن ابی ثابت و فاطمهٔ بنت علی عم و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و کفته است همه از حضرت رسول روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری کفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب این زیادتی هست که بعد از انکه حضرت رسول صم این سخن را با حضرت امیر عم کفت حضرت امیر عم دو مرتبه کفت راضی شدم و کفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت رسول با علی عم کفت یا من میباید در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر عم این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میکویند که علی را از برای این در مدینه کذاشت که از او از رده بود حضرت امیر از پی انحضرت رفت و کفت مردم چنین میکویند حضرت فرمود ایا راضی نیستی که از من بمنزلهٔ هارون باشی از موسی مکر انکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر کفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی عم و عمر و ابوهریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابوسعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبش بن جناده و معاویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق انرا ابن عساکر در ترجمهٔ علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده است از حضرت امیر المومنین که حضرت رسول صم با او کفت تو میشنوی انچه من میشنوم و تو میبینی انچه من می بینم مکر انکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر راجعست و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن

بعد از انکه اخبار بسیار موءید این کلام نقل کرده کفته است دلیل انکه انحضرت وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت انست که حقتعالی از حضرت موسی عم نقل کرده است که کفت و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول خدا صم فرمود در حدیثی که اجماع بر روایت ان کرده اند جمیع فرقهای اسلام که تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی مکر انکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت کرده اند از برای انحضرت جمیع مراتب او و منازل هارون را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول باشد و محکم کنندهٔ پشت او باشد و تقویت کنندهٔ امر او باشد و اکر نه ان بود که خاتم پیغمبران بود هر اینه شریک در پیغمبری او هم میبود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیکر از شرح نهج البلاغه کفته است که حضرت امیر الموءمنین در روز شوری کفت با ان پنج نفر که عمر با او شریک کرده بود انها را در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول صم با او کفته باشد که تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی مکر انکه پیغمبری نیست بعد از من همه کفتند نه و صاحب صواعق محرقه با ان تعصب و عنادش که اعدای عدو حضرت امیر عم است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این کرده است اما منع تواترش کرده است و کدام متواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعتی بسیار از صحابه روایت کرده اند که ایشان قول هر یک از انها را در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین هر حدیثی که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه که هر یک از ائمه عم روایت کرده اما در وجه استدلال باین سبب حدیث متواتر بر امامت انحضرت بچند وجه تقریر ان میتوان کرد اول انکه ظاهر منزلهٔ عموم است بحسب عرف خصوصا هرکاه بعضی از منازل را استثناء کنند که در اینصورت صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل انکه اکر کسی کوید که فلان مرد بمنزلهٔ من است مکر انکه بخیل است همه کس چنین مفهمد که در غیر جود در کمال صفات دیکر مثل او ست پس این کلام دلالت کرد بر اینکه جمیع نسبتها که در میان موسی و هرون عم بود باید که در انحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جملهٔ نسبتها خلافت بر امت بود چنانچه کفت که اخلفنی فی قومی پس هرکاه موسی غایب میشد هارون خلیفهٔ او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد و این غیر معنی پیغمبری است که استثناء شده است اکر کویند کاه باشد خلافت در حال حیوة مراد باشد جواب کوییم که استثناء پیغمبری بعد از وفات صریح است در انکه مراد اعم است و الا احتیاج باستثناء نبود با انکه خلاف ظاهر لفظ است دویم انکه از جملهٔ منازل هارون ان بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید که حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع امت انحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی وجه سیم انکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول صم

این سخن را در مقامات متعدده فرموده اگر مطلب منزلهٔ مخصوصی بود در وقایع متباینه تمفرمود مثل انکه درمسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانهٔ انحضرت اینرا فرمود و در تسمیهٔ حسن وحسین ومحسن باسماء اولاد هارون شبر و شبیر و مشبر اینرا نیز فرمود و در استخلاف مدینه نیز فرمود و در نصب غدیر نیز اینرا فرمود پس معلوم شد که همهٔ منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت وجه چهارم انکه مشهور بلکه متواتر است که انچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل ان واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است لترکبن سنن من قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة یعنی مرتکب خواهید شد طریقهٔ انهارا که پیش از شما بودند مانند دو تای نعل که باهم موافق اند ومانند پرهای تیر که باهم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قصه عجل وسامری حادث نشد پس باید که در این امت نیز مثل ان واقع شود و در این امت امری که شبیه ان باشد بغیر ان نبود که دست از متابعت خلیفهٔ او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و موید ش انست که عامه وخاصه روایت کرده اند که چون امیر المومنین را از برای بیعت ابو بکر بمسجد اوردند رو بقبر حضرت رسول صم کرد و ایهٔ را خواند که مشتمل بود بر تظلم هرون نزد موسی وشکایت از قوم خود وگفت یابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند پنجم انکه جماعتی از مخالفان نقل کرده اند که وصایت وخلافت موسی عم منتقل شد باولاد هرون عم پس از جملهٔ منازل هارون از موسی انست که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن وحسین عم که باتفاق عامه وخاصه مسمی بنامهای پسرهای هارون شدند که خلیفهای حضرت رسول صم باشند پس پدر ایشان نیز باید خلیفهٔ انحضرت باشد بمقتضای اجماع مرکب و از جملهٔ انها که از علماء مخالفین اینرا ذکر کرده اند محمد شهرستانی است که در کتاب ملل ونحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هارون عم چون موسی گفت اشرکه فی امری پس هارون وصی موسی بود و چون هارون در حیوة موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع عم بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هارون بر سبیل استقرار زیراکه وصیت و امامت گاه مستقر میباشد وگاه مستودع ششم انکه در خصوص غزوهٔ تبوک حضرت امیر عم را خلیفه کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب همه تنزل کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب ومحبت واختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هارونی واخوت روحانی واختصاص جسمانی وقرابت نسبی بامناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات

داشته باشد بغیر از نسبت در کفر که عین نقص است وشایبه کمال در او نیست مقدم داشتن عین خطا است و نزد هیچ عاقل روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل فصل سیم در بیان اختصاص انحضرت است بمحبت خدا و رسول و اظهار این معنی در مواطن متعدده شده است اول انکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول صم مرغی اوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی امد و با انحضرت خورد و بعد از ان گفته است که رزین گفت که در این حدیث قصهٔ هست و در اخرش انست که انس با علی عم گفت که طلب امرزش کن از برای من و ترا نزد من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرد و در مسند بن حنبل از سفینه مولای رسول الله صم روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان در میان دو گردهٔ نان گذاشته برای حضرت رسول صم بهدیه اورد و چون نزد انحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بیاور بسوی من دوست ترین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی عم امد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتم علی است فرمود در را بگشا چون گشودم داخل شد و ان مرغهارا بایکدیگر تناول فرمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت کرده است و از جملهٔ انها انست که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول صم مرغ بریانی بهدیه اوردند چون نزدیک انحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را تا بخورد با من از این مرغ در خاطر خود گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان پس علی عم امد و در را اهسته کوبید گفتم کی است گفت منم علی گفتم حضرت رسول صم مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول صم رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز علی عم امد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون بنزد حضرت رسول صم برگشتم باز این سخن را گفت پس علی امد و در راسخت کوبید حضرت سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست وان مرغ را هر دو تناول نمودند و بروایت دیگر از او و ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر عم داخل شد حضرت رسول صم فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین خلق را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر مرتبهٔ سیم نمی امدی خدا را بنام تو میخواندم که ترا بیاورد حضرت امیر عم گفت یا رسول الله من سه مرتبه امدم و هر مرتبه انس مرا بر گردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را

دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست و عامه
و خاصه بطریق مستفیضه روایت کرده اند که از جملهٔ مناقبی که حضرت امیر ع بر اصحاب شوری
احتجاج نمود این منقبة بود و همه اعتراف بحقیت ان نمودند و حضرت امیر ع از انس گواهی طلبید گفت
در خاطرم نمانده است حضرت فرمود اگر دروغ گویی مبتلا شوی بپیسی که نتوان پنهان کرد انرا از
مردم بعمامه بستن و بعد از انکه در او پیسی بهم رسید مگر میگفت که نفرین علی است و این
مردویه در مناقب از ابو رافع ازاد کردهٔ عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد انحضرت گذاشتند
حضرت فرمود کاشکی امیر مومنان و سید و اقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من
از این مرغ میخورد پس حضرت امیر ع امد و با او از ان مرغ خورد و اخطب خوارزم نیز این حدیث را
بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان
بکند میداند که فوق حد تواتر روایت کرده شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در
حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه و طبری
در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل و نطنزی در
اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است انرا از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی
ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد
الملک بن عمیر و مسعود بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار
از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بده طریق روایت کرده است و ابو بکر در تاریخ
بغداد از هفت طریق و ابن عقدهٔ حافظ کتابی در طرق این حدیث بتنهایی تصنیف کرده است و سی و
پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا صم روایت کرده اند
با ان عداوتی که اکثر ایشان با امیر المومنین داشتند و سعی در اخفای فضائل او مینمودند و چون این
حدیث ثابت شد دلیلست بر امامت انحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر انکه او در
استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است که حق تعم
منزه است از انکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمیباشد و ایضا معلوم است که
ثواب دادن حقتعم و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه
نمی باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حقتعم در بسیار جای
از قران مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی
بگو یا محمد صم اگر هستید انکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی مرا کنید تا خدا شما را
دوست دارد و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکار

ترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است انها را که جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای
خود بر انها که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجهٔ بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند انها که انفاق
کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با انها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذرهٔ از خیر ثواب انرا می بیند و فرموده است
و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین امنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی
و مساوی نیستند کور و بینا و انها که ایمان اورده اند و عملهای شایسته کرده اند با بدکردار بسیار کم
متذکر میشوند حق را و معلوم است که کوری و بینایی دل مراد است و اکثر قران مجید مشحون است
باین مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول صم از قبیل محبت قرابت و بشریت نیست پس
کسیکه احب خلق باشد بسوی خدا و رسول صم افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این
حکم بیرون نیست باجماع و بقرینهٔ انکه حضرت خود قائل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن
بخلافت معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض بر این دلیل کرده اند اول
انکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن ان مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی به سخن داشته
میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات
و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب امر است و قید احبیت نیست و در بسیاری
از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با انکه احبیت در اکل یا باعتبار فضیلت و کرامتست باز مطلب
ما ثابت میشود یا باعتبار فقر و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه
پریشانتر از انحضرت بسیار بوده و شیخ مفید از این اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این معنی
مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا اینقدر سعی میکرد و حضرت را بر میگردانید
و خود را مستحق سخط حضرت رسول صم میکرد که این فضیلت برای انصار حاصل شود و حضرت
رسول صم نفرین براو بر این فهم کرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد با انکه مگر در میان
انصار از او بهتری هست و اگر ان مراد بود بایست حضرت بفرماید که چه فضیلتی در این سخن بود که
تو میخواستی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود چگونه حضرت امیر ع این را حجت بر افضلیت
و احقیت خلافت خود میکرد در شوری و انها چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این
دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا گوییم که
اگر این دلیل افضلیت نمیبود انس چرا از برای رعایت ان منافقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق
نفرین حضرت امیر ع شود و پیس گردد و دوم انکه ممکن است حضرت در انوقت احب و افضل
خلق باشد و بعد از ان بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همانست که این مخالف اطلاق و عموم

لفظ است زیرا که ظاهر لفظ انست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع احوال و از منه
حتی بر سایر انبیاء و اوصیاء ع و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای
سابق اکثر در اینجا جاری است خصوصا قصهٔ شوری و بعضی از فضلاء جواب کفته اند که این خرق
اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مردد ند میان دو قول اول تفضیل انحضرت بر همه در جمیع احوال
و اوقات قول دوم تفضیل دیکری بر او در جمیع احوال و اوقات و این احتمال که تو کفتی هیچ یک
از امت بان قائل نیستند و بدانکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود که ان مرغ بریان را جبرئیل ع
از بهشت اورده بود و قرینهٔ بران انست که حضرت با ان سخاوت و فتوت انس و غیر او را از حاضران
شریک نکردند حصه بایشان نداد باعتبار انکه طعام بهشت در دنیا بغیر معصومین را روا نیست خوردن
و بنابر این افضلیت انحضرت در این واقعه مضاعف میکردد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند
شد دویم منقبتیست که در غزوهٔ خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
کرده است از ابوهریره که رسول خدا صم در روز خیبر کفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست
دارد خدا و رسول صم را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر کفت من دوست نداشتم امارت را
مکر در ان روز و خود را بنظر انحضرت در اوردم بامید انکه از برای این امر مرا طلبد پس حضرت
رسول صم علی ع را طلبید و علم را باو داد و کفت برو و رو بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری
کند چون حضرت امیر ع اندک راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و باواز بلند با حضرت رسول
صم خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود با ایشان قتال کن تا کواهی بدهند بوحدانیت
خدا و رسالت من هر کاه این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مکر بحق و حساب ایشان
بر خدا است و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمه بن
اکوع که علی ع با حضرت رسول صم بجنک خیبر نرفت از برای انکه دیدهٔ مبارکش رمد داشت و درد
میکرد چون حضرت رسول صم با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود کفت که حضرت رسول صم
بجنک برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون امد و بانحضرت ملحق شد چون ان شبی شد که صباحش
فتح خیبر شد حضرت رسول صم کفت فردا خواهم داد علم را یا خواهد کرفت علم را مردی که دوست میدارد
او را خدا و رسول او یا کفت دوست میدارد خدا و رسول او را خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناکاه
دیدم که علی ع پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم کفتند علی امد پس علم را بدست او داد
و خدا بر دست او فتح کرد ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو از سهل بن سعد روایت
کرده است که رسول خدا صم در روز خیبر کفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند
بر دستهای او و دوست دارد خدا و رسول صم او را و او دوست دارد خدا و رسول را پس مردم

در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت
انحضرت امدند و هر یک امیدان داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابی طالب
همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی ع را طلبید و در دیدهای
او رمدی بود پس اب دهان مبارک در دیدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه
کویا هرکز دردی نداشته است و علم را بدست او داد پس علی ع کفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما
شوند حضرت رسول صم فرمود بتانی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی
اسلام و خبر ده ایشانرا بانچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوکند که اکر هدایت
کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار
معتبر است و روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبة بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی
در تفسیر قول حق تعم ویهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول صم اهل
خیبر را محاصره نمود تا انکه بر صحابه کرسنکی شدیدی مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از
صحابه او را بجنک اهل خیبر فرستاد چون مقابل ایشان شدند عمر و اصحابش کریختند و بسوی حضرت
بر کشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بددلی و اصحابش نسبت میدادند او را بترس و نامردی
و حضرت را در ان روز درد شقیقهٔ عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را کرفت و رفت و با اصحابش
کریخت پس باز عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برکشت چون این خبر بحضرت رسول
صم رسید فرمود بخدا سوکند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول را و دوست
میدارند خدا و رسول او را و بقهر خواهد کرفت قلعه را و علی ع در ان وقت در میان لشکر نبود
چون روز دیکر شد کردن کشیدند بسوی ان ابابکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر یک امیدوار
بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صم سلمه بن اکوع را فرستاد و علی ع را طلبید
و بزودی حاضر شد بر شتری سوار بود و بنزدیک حضرت رسول صم رسید شتر را خوابانید و دیدهای
خود را از شدت وجع بقطعهٔ از برد سرخ یمنی بسته بود سلمه کفت من دست علی ع را کرفته میکشیدم
تا بنزدیک حضرت رسول صم اوردم حضرت فرمود چه میشود ترا کفت رمد در دیدهایم بهم رسیده
فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک امد اب دهان مبارک را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت
و بعد از ان تا در حیوة بود درد چشم ندید پس علم را بدست او داد و روانه کرد و ابن مغازلی از
ابوهریره روایت کرده است که چون علی ع علم را بدست معجزنما کرفت بسرعت روانه شد و من از عقب
او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعهٔ خیبر نصب کرد پس یکی از علماء یهود از بالای
قلعه مشرف شد و کفت تو کیستی کفت منم علی بن ابی طالب پس رو باصحاب خود کرد و کفت بحق خدای

که تو بهٔ را ابو موسی فرستاده است که او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت
خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حلهٔ ارغوانی پوشیده بود چون بپای قلعهٔ خیبر امد مرحب بعادت
روزهای گذشته از قلعه بیرون امد و خود مطلایی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگیرا سوراخ کرده
بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند و حضرت امیر شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت
در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود اورد که سنگ و خود و سران مردود را
بدو نیم کرد و شمشیر بر دندانهای او نشست چون یهود این حالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند
و در قلعه را ابستند و ان دروازهٔ بود از یکقطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را
در ان سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کند و مانند سپر انرا بر سر دست
گرفت و تا صد گام رفت پس انرا از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر خواستند که او را
حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و ان در از عظمت و سنگینی بمرتبهٔ بود که انرا چهل نفر میبستند و چهل
نفر میگشودند و غرایب معجزات ان ولی خدا در ان غزوه بسیار است که محدثان و مورخان عامه و خاصه
بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و انچه مشتملست
بر مقصود ما در اینمقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بانحضرت و انکه جمعی که غاصب
خلافت انحضرت بودند در این جنگ گریختند و با ان منقصت از روی بیشرمی باز ارزو مند این
منزلهٔ عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بچند طریق و ابن
مغازلی بده و از ده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچند بن طریق و محمد بن یحیی
ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلائل النبوه و حافظ ابونعیم در
حلیه و اشهی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی ع
و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمه بن اکوع و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان
از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابو بکر و عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمانرا نیز
گفته اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه بامر حضرت رسول صم در مدح انحضرت گفته مشهور
است و هم چنانکه اصل غزوهٔ خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است اما استدلال باین قصه
بر امامت و خلافت انحضرت پس بدو وجه مبین میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند نمود وجه
اول انکه بر هر عاقلی معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همهٔ مسلمانانرا در ان شریک
میدانند با انحضرت هر اینه صحابه با ان جبنی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میداشتند انقدر
ارزو نمیکردند که علم باز با ایشان داده شود و انقدر حسد بر انحضرت درین باب نمیبردند و شعراء
در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر ع در مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت

انحضرت خدا و رسول را محبتی است که هرگز مخالفت ایشانرا اختیار ننماید و جان و مال خود را بطیب
خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت خدا و رسول انحضرت انست که در همهٔ امور و جمیع احوال
و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم مرتبهٔ عصمت است و عصمت ملزوم امامتست
چنانکه مکرر مذکور شد و اگر بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهاتست یا محبت
فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی من حیث الایمان هست و اختصاص بیوجه است و محبت
من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بان مستلزم انست که از این جهت
او را دوست ندارد و اگر از این مراتب هم تنزل کنیم در ان شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت
عظمی هست برای انحضرت پس تقدیم غیر بر انحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محالست وجه
دویم انکه بعد از اندک تاملی بر عاقلی مخفی نمیماند که هر گاه اول علم را بابو بکر و بعد از ان بعمر داده
باشد و ایشان گریخته باشند از گریختن ایشان ازرده باشد بعد از ان بفرماید که فردا علم را بشخصی
میدهم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح بشود البته باید ان شخص مخصوص بهمهٔ ان صفات
باشد و ان صفات در انها که منهزم شدند نباشد پس اگر انحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا علم را
بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با انکه این دو صفت در انها که پیشتر علم را گرفته بودند
بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابو بکر و عمر دوست خدا نبوده اند و خدا
و رسول ایشانرا دوست نمیداشته اند و شک نیست در انکه اینها منافی رتبهٔ خلافت و امامتست بلکه
منافی ایمانست و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال انکه
حقتعم فرموده است ※ والذین امنوا اشد حبا لله یعنی و انها که ایمان اورده اند محبت ایشان بخدا بیشتر است
از محبت مشرکان بتهای ایضا فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا
شمارا دوست دارد و ایضا لازم دارد که حقتعم هیچیک از طاعات ایشانرا قبول نکرده باشد زیرا که حقتعم
فرموده است بدرستیکه حقتعم دوست میدارد انها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است که دوست
میدارد توبه کنندگانرا و دوست میدارد متطهرانرا پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبهٔ
ایشان از شرک و تطهیر ایشان بهر معنی که باشد دیگر میباید که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیز
کاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حقتعم در بسیاری ایات کریمه
محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان یکی از اینجماعت میبودند بایست خدا ایشانرا
دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را با ایشان نسبت داده است مثل خائنین
و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و افساد
کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حقتعم سلب محبت خود را

از ایشان نموده و کسی که باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد و هرگاه
انها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در انحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد
و ممکن است که این دو دلیل را یکدلیل تمام برگردانیم بانکه بگوئیم اگر مراد محبت کامله است در جمیع
احوال و در جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت انحضرت چنانکه دانستی واگر مراد مطلق محبت است
پس دلالت میکند بر حظ مرتبهٔ معارضان انحضرت از جهات شتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حقتعالی
فرموده است یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی
المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان اورده اید هرکه مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس
بعد از این بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشانرا و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل
و متواضع باشند از برای مؤمنان و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کننده در راه خدا و نترسند
از ملامت ملامت کنندهٔ این فضل خداست میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطاء و داناست و از این
احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حقتعالی اوصاف ایشانرا در این ایه مذکور ساخته حضرت امیر
المؤمنین عم و اصحاب اویند که با طلحه و زبیر و معاویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت
رسول الله صم امیر المؤمنین عم را بانها وصف کرده موافقست با اکثر اوصاف ایه خصوصا یحبهم و یحبونه
قطع نظر از انکه معلوم است که این اوصاف در غیر انحضرت مجتمع نبود و هریک از اینها مرتبهٔ در انحضرت
کامل بود که کسی قدرت بر انکار ان نمیتوانست نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس
روایت کرده اند که این ایه در شان انحضرت نازل شد و مؤید اینست انکه صاحب جامع الاصول از سنن
ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر عم روایت کرده که در جنگ حدیبیه بیرون امدند بسوی ما
جماعتی از رؤسا و سرکردهای مشرکان و گفتند بیرون امده بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما واز
خدمت گریخته اند پس دهید انها را بسوی ما پس حضرت رسول صم غضبناک شد و فرمود که ای گروه
قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما را بزنند
بشمشیرها و ان گروهی اند که امتحان کرده است خدا دل ایشانرا برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند
یا رسول الله صم کیستند انجماعت فرمود که از جملهٔ ایشانست خاصف النعل یعنی پینه کنندهٔ نعل من
و چون کارهائی که متعلق بجسد مبارک انحضرت بود در سفرها حضرت امیر عم متوجه انها میشد دران وقت
حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر پینه کند و حضرت امیر عم مشغول انکار بود و عبد الله بن
احمد حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است
که ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید والا میفرستم بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان

کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله صم ابو بکر است
فرمود نه گفتند پس عمر است فرمود نه ولیکن انست که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابو
سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که در میان شما کسی هست که بر تاویل
قران قتال خواهد کرد مثل انکه من بر تنزیل قران قتال کردم ابو بکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت
منم فرمود نه ولیکن انست که نعل مرا پینه میکند سیم احادیث متفرقه است که در کتب معتبرهٔ عامه در این
باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت
رسول صم دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی علی عم را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را
و فرمود که اگر بکارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت یکقلعه را فتح کرد و از غنائم ان
قلعه جاریهٔ را برای خود برداشت خالد شکایت علی عم و برداشتن جاریه را در نامهٔ نوشت و بمن داد که
از برای حضرت رسول صم اوردم چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه
می بینی در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول صم او را و دوست میدارد او خدا و رسول
را من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و رسول او و من تقصیری ندارم بغیر انکه نامه را اوردم و در
صحیح بخاری نیز وارد شده و در انجا این زیادتی هست که حصهٔ او از خمس زیاده از اینست که برداشته
است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت
بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان گردانید تا انکه بریدهٔ
اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی عم کرد و گفت جاریهٔ از غنیمت از برای خود برداشت پس حضرت
رسول صم بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را از برای من بگذارید
که علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است بعد از من و حصه او از خمس زیاده از انست
که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت
کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که علی از منست و من از علی ام و نمیرساند از جانب من
رسالت را مگر من یا علی و این حدیث صریحست در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد
و از کتاب معرفة ابراهیم بن سعد ثقفی از جابر انصاری روایت کرده که چون حضرت امیر قلعهٔ خیبر را فتح
کرد حضرت رسول صم فرمود که اگر نه ان بود که خواهند گفت در حق تو انچه نصاری در حق حضرت
عیسی عم گفتند هر اینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که هیچ گروهی نگذری مگر انکه خاک کف پای
ترا بردارند و بقیهٔ اب دست شستن ترا بگیرند و بانها طلب شفا کنند ولیکن بس است ترا انکه تو از
منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر انکه پیغمبری

نیست بعد از من و تو بری میکردانی ذمهٔ مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در اخرت نزدیکتر ین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که حلهٔ بهشت میپوشد با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت می شود از امت من تو یی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با روهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایکان من خواهند بود و هر که با تو جنکست با من جنکست و هر که با تو صلح است با من صلحست و راز تو راز منست و اشکار تو اشکار من است و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعدهای مرا بعمل خواهی اورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیدهٔ تست و ایمان مخلوطست با کوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با کوشت و خون من و در حوض کوثر وارد نمیشود بر من دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو در حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر عم سر به سجده کذاشت و کفت حمد میکنم خدایرا که منت کذاشت بر من بایمان و تعلیم کرد بمن قران را و مرا محبوب ترین خلایق نزد پیغمبران و سرور مرسلان کردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول صم کفت یا علی اکر تو نمیبودی مومنان بعد از تو شناخته نمیشدند فصل چهارم در بیان اختصاص حضرت امیر عم است بحضرت رسول صم در اخوت و هم راز بودن و سایر امور و در ان چند مطلب است مطلب اول اخوتست در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول صم برادری قرار داد در میان صحابه حضرت امیر عم کریان بنزد حضرت رسول صم امد و کفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول صم کفت تو برادر منی در دنیا و اخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صم با علی عم کفت تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت را شوری قرار داد در میان علی عم و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر عم با ایشان کفت شما را بخدا سوکند میدهم که ایا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول صم برادری در میان او و خود قرار داده باشد در وقتی که مسلمانانرا با یکدیکر برادر کرد کفتند نه پس ابن عبد البر کفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی عم میکفت که من بندهٔ خدا و برادر رسول او یم و این سخن را بغیر من کسی نمیکوید مکر بسیار دروغ کویی و قصهٔ مواخات از متواترا تست و ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی از صحابه و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه انست که حضرت رسول صم برادر کردانید هر یك از مهاجر و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر او بود

چنانکه ابو بکر با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمانرا با ابوذر و هم چنین سایر صحابه را برادر کردانید و حضرت امیر عم را با کسی برادر نکرد حضرت امیر عم کریان شد حضرت رسول صم فرمود من ترا از برای خود کذاشتم پس دست او را کرفت و بلند کرد و کفت علی از منست و من از او یم و او از من بمنزلهٔ هارونست از موسی و مضامین این اخبار صریح اند در انکه انحضرت ممتاز بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول صم نظیری و شبیهی که شایستهٔ برادری او باشد نبود پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه انحضرت بوده باشد و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صم کفت دیدم که بر در بهشت نوشته بودند بدو هزار سال پیش از انکه حق تعم اسمانها را خلق کند محمد رسول خداست و علی برادر رسول خداست مطلب دویم انکه انحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا صم کفت صاحب سر من علی بن ابی طالبست و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت رسول صم با علی عم راز کفت و بسیار طول داد عمر با ابو بکر کفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة است روایت کرده اند مردم کفتند که رازش دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول صم رسید کفت من با او راز نمیکفتم خدا با او راز میکفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده است که حضرت رسول صم در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایت دیکر خلیل مرا ابو بکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو از او پوشانید و باز کفت دوست مرا طلبید عمر را طلبیدند رو را کردانید و باز کفت یار مرا طلبید عایشه کفت علی را میخواهد چون علی امد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر کرفت و با او راز میکفت تا بعالم اعلی ارتحال نمود سیم انکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه امدند و در دور مسجد خانها بنا کردند و درهای انرا بسوی مسجد کشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا صم امر میکند شما را که همهٔ درها را بسد و ببندید مکر در خانهٔ علی پس در این باب مردم سخنان کفتند چون ان سخنان بحضرت رسید خطبهٔ خواند و فرمود بخدا سوکند من این درها را نبستم و در خانهٔ علی را نکشودم بلکه خدا امرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمونرا احمد بن حنبل و ابو یعلی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیکران از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید کفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمونرا بسند

بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر نیز در نهایه در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون ندا کردند که بیرون روند همه کس از مسجد بغیر ال رسول و ال علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم و بیرون میبردیم و در اینزمان نیز علامت در خانهٔ امیر المومنین عم که در مسجد مفتوح بوده است موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمدی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول صم امر کرد که درهارا از مسجد بستند مگر در خانهٔ علی عم و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمدی روایت کرده است که رسول خدا صم بحضرت امیر عم گفت که حلال نیست احدیرا که جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که فوق ان متصور نیست چهارم انکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول صم خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر اورد و بشکند حضرت امیر را بردوش خود برداشت تا ان بتهارا بزیر اورد چنانچه احمد در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خارزمی در اربعین و نطری در خصایص و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت بار رسول خدا صم داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بردور کعبه گذاشته بودند حضرت رسول صم امر کرد که همه را بررو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که انرا هبل میگفتند چون نظر حضرت رسول بران افتاد فرمود که یا علی بیا تا بر دوش من بالا روی یا من بردوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بیندازیم علی عم گفت بلکه تو بردوش من بالا رو حضرت امیر گفت چون حضرت رسول صم بردوش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نتوانستم انحضرت را حرکت داد پس حضرت تبسم فرمود و بزیر امد و مرا بردوش خود سوار کرد چون برخواست بحق انخدایی که دانه را شکافته و خلایق را افریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم اسمانرا میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از ان خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است و تا کسی در جلالت همدوش پیغمبر نباشد پا بردوش او نمیتواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول صم هرگاه ارادهٔ برخاستن میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر انحضرت میکرد و در خصایص نطری روایت کرده است که چون حضرت رسول صم عطسه میکرد حضرت امیر عم می گفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر تورا بلند گرداند پس حضرت رسول صم در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا بر سر دشمنان بلند گرداند و چون حضرت رسول صم غضبناک میشد بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با انحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول صم علی عم را در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو باد ای یگانه شهید چون علی حاضر نبود میفرمود

کجاست محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر جزو اول این حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود که علی از من است و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب من رسالت را مگر علی عم و ابن عبد البر در استیعاب گفته که رسول خدا صم در سال دویم هجرت دختر خود فاطمه سیدهٔ زنان اهل جنت را نظیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی و باو گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و اخرت و بدرستیکه اسلام او پیش از همهٔ صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیمتر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم در وقتی که رسول خدا صم ان دو برگزیدهٔ خدا را بیکدیگر داد دعای بسیار از برای هردو کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد و از برای علی عم دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه دعا میکرد و ابن نجار روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا صم خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که نزد انحضرت امدند و گفت یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردیرا که از منست یا گفت مثل جان منست پس گردن شمارا خواهد زد و فرزندان شمارا اسیر خواهد کرد و مالهای شمارا خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که ارزوی امارت نکردم مگر در انروز و سینهٔ خود را پیش میکردم که شاید بگوید اینست پس رو بعلی کرد و دستش را گرفت و دو مرتبه گفت او اینست مولف گوید که ان بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا نداشته است زیرا که این سخن را موکد بیمین در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی بازیاده دروغ خواهد بود و لچون شرم نداشته است پروا نداشته است که مردم از فحوای حال او دانند که او دروغ میگوید و او از همه کس حریص تر بود بخلافت و اگر گویند مرادش این بوده که اهلیت این امر را در خود نمیدید این راستست اما بایست در این مواطن نیز ارزو نکند و در جامع الاصول از صحیح نسایی و در مشکوة از صحیح ترمدی روایت کرده که ابو بکر و عمر فاطمه عم را از حضرت رسول صم خواستکاری کردند و حضرت نداد و عذر فرمود که او کوچک است و علی عم خواستکاری کرد و باو داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر عم بحضرت رسول صم زیاده از انست که در این رساله احصاء توان کرد و هر عاقلی که اندک بهرهٔ از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه و جزئیه با او توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود گرداند و در همهٔ احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را برای خلافت خود مهیا کرده و این اولیست بر امارت و نیابت او از انکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود که معلومست که محبت او تابع محبت خداست و مبتنی بر امور دنیویه و روابط بشریت نیست پس اینها ادل دلایل اند بر امامت و خلافت انحضرت فصل پنجم در بیان انست که بروایات مستفیضه

واخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر المومنین عم است و او
از حق جدا نمیشود در مناقب خارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود بعد از من
فتنهٔ خواهد بود چون ان فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی عم که او جدا کنندهٔ حق و باطلست و از
ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده
است و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است
که حضرت رسول صم بعمار کفت که اکر ببینی علی بوادی میرود و مردم بوادی دیکر میروند تو
با علی برو و مردم را بکذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و ابوذر
روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول صم فرمود علی با حق است و حق با اوست و از هم جدا
نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من ایند و ایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید
کفته است این حدیث نزد من ثابتست که حضرت رسول صم فرمود که حق با علی است و علی با حق است
و حق با او میکردد هر جا که او کردد و محمد شهرستانی در جواب علامهٔ حلی که در کشف الحق استدلال
باین حدیث کرده است کفته که بودن انحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در ان
شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه روایت کرده است از
طرانی از ام سلمه که کفت شنیدم از رسول خدا صم که میکفت که علی با قرانست و قران با علی است از هم
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من ایند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه
و عایشه روایت کرده است و موءلف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس
الاخبار از حضرت رسول صم روایت کرده است که کفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با او
بکردان هر جا که او بکردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هرکاه مضامین این
احادیث ثابت شد امامت انحضرت ثابت میشود بچندین وجه اول انکه دلالت بر عصمت انحضرت میکند
و دانستی که عصمت دلیل امامت است دویم انکه دلالت بر افضلیت انحضرت میکند و تفضیل مفضول
قبیح است عقلا سیم انکه از احادیث متواتره و خطب مشهورهٔ حضرت امیر المومنین عم که عامه و خاصه
روایت کرده اند معلوم است که حضرت امیر عم تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرکز نکرد و همیشه ایشانرا
نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرکاه ایشان بر خلاف انحضرت باشند مخالف
حق خواهند بود و ظالم و جائر و کافر خواهند بود و شکایت انحضرت از ایشان اکرچه احتیاج باثبات
ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینماییم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم ترمدی
و نسایی و سنن ابی داود روایت کرده است از مالك بن اوس که علی عم و عباس امدند بنزد عمر و طلب
میراث رسول خدا صم میکردند پس عمر با ایشان کفت که چون حضرت رسول صم از دنیا رفت ابو بکر
کفت من ولی رسول خدا ام پس امدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث
زنش از پدرش میکرد پس ابو بکر کفت که رسول خدا کفت که ما کروه پیغمبران میراث نمیکذاریم
انچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغکو و کناه کار و خاین کننده دانستید و خدا میداند که
او راستکو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابو بکر مرد کفتم من ولی رسول خدا ام و ولی ابو بکرم
پس شما مرا دروغکو و کناه کار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستکو و نیکوکار
و تابع حقم پس من خلافترا متصرف شدم الحال هر دو متفق شده اید و میکویید بماید میراث را پس
از این حدیث که در پنج صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که
حضرت امیر عم این دو منافق را کذاب و غدار و مکار و کناه کار میدانسته است پس چکونه راضی
بامامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضا شبههٔ که ایشان در باب خلافت ابو بکر در نظر مردم جلوه داده اند
که ان اجماع بر امامت اوست هرکاه امیر المومنین عم و عباس در ان داخل نباشند کی اجماع متحقق
شده است و صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه کفت فاطمه دختر
رسول صم و عباس امدند بنزد ابو بکر و طلب میراث خود از رسول خدا صم میکردند و طلب فدك
میکردند و حصهٔ خود را از خیبر ابو بکر کفت من از رسول خدا صم شنیدم که کفت از ما میراث نمیماند انچه
میکذاریم صدقه است و ال محمد از این مال نمیخورند و کاری که پیغمبر کرده است من غیر ان نمیکنم
چون حاصل صدقه مدینه امد عمر انرا بعلی و عباس داد و علی انرا متصرف شد و حاصل خیبر و فدك را
عمر ضبط کرد و بایشان نداد و کفته اند در روایت دیکر وارد شده است که فاطمه عم ازرده شد و هجرت
کرد از ابو بکر و با او سخن نکفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابو بکر را برای نماز
او خبر نکرد پس عایشه کفت علی روئی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیات بود و چون فاطمه از دنیا
رحلت نمود روی مردم از او کردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول صم ششماه
زنده بود پس زهری از راوی پرسید که پس علی ششماه با ابو بکر بیعت نکرد کفت نه والله نه او و نه
احدی از بنی هاشم تا ششماه با ابو بکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی عم که روی مردم از او
کردید بضرورت میل کرد بصلح با ابو بکر پس پیغام کرد ابو بکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود
میاور از برای انکه عمر را با خود نیاورد چون شدت عمر را میدانست پس عمر با ابو بکر کفت که تنها
نزد ایشان مرو ابو بکر کفت بخدا سوکند که تنها میروم با من چه میتوانند کرد پس امد بخانهٔ علی عم و جمیع بنی
هاشم در انجا مجتمع بودند پس حضرت امیر عم برخواست و خطبهٔ خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق
خود را بیان کرد تا انکه ابو بکر سنکین دل بکریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابو بکر برخواست و خطبهٔ
خواند و عذر نامو جه خود را در باب فدك ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس

هر عاقلی که در این حدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت ششماه اجماعی بر خلافت ابو بکر
نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و تصرف ایشان در این مدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض
جبر و غصب بود و اگر در اخر مصالحه شده باشد بعد خراب البصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت
اعادی بوده و اجماع و بیعت چنینی در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمهٔ این سخن
انشاء الله تعم در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرین مورخین و محدثین
عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی عم نامهٔ نوشت که مضمونش اینست اما بعد حسد
ده جزو است نه جزو ان در تست و یك جزو در سایر مردم زیرا که امور این امت برنگشت باحدی بعد از
رسول خدا صم مگر انکه حسد بردی براو و تعدی کردی براو ما دانستیم اینرا از تو از نظر خشم الود تو
و سخنان ناهموار تو و اههای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفاء ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند
شتری که مهارش را کشند تا انکه بیعت کردی از روی کراهت تا اخر نامهٔ مشومهٔ او پس حضرت
امیر عم در جواب نوشت که امد بنزد من نامهٔ تو در انجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفاء و امتناع مرا از بیعت
ایشان و انکار کردن من خلافت ایشانرا من عذر نمیخواهم از این امور نه بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا
که چون حضرت رسول صم از دنیا رفت و امت او اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد
و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد قریش گفتند محمد از ماست و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس
انصار ولایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد صم پس ما که اهل بیت انحضرت بودیم
احقیم باین امر از غیر ما و چون مردم با ابو بکر بیعت کردند پدر تو ابو سفیان بنزد من امد و گفت تو احقی
باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران
و پیادگان بر سر پسر ابو قحافه و من قبول نکردم از ترس انکه افتراق در میان اهل اسلام بهمرسد و ابن ابی
الحدید از کلینی روایت کرده است که چون علی عم خواست بجانب بصره رود خطبهٔ خواند و بعد از حمد
او با و صلوات فرمود بدرستیکه چون حق تعم پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته
متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بان از همهٔ مردم پس دانستیم که صبر کردن
برا این ظلم بهتر است از انکه کلمهٔ مسلمانانرا پراکنده کنیم و خونهای مسلمانانرا بریزیم و مردم نو مسلمان
بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود باندك ضعفی فاسد می شد و باندك تاملی
متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدار جزا
رفتند و ایضا بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر عم گفت خداوندا تو جزاده قریش را که
حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش
بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعهٔ من امری که من

اولی بودم بان از ایشان و هرگاه امیر المومنین عم این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را
دوست نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشتند و از ایشان متاذی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح
ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد انحضرترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در
صحیح ترمذی از ابو سلمه روایت کرده است که ما منافقانرا نمیشناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب نقل
کرده است که رسول خدا صم گفت هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را
دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که علی را ایذا کند مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را
ایذا کرده است و حق تعم میفرماید ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة
و لهم عذاب عظیم * و کسی که خدا او را در دنیا و اخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد
مستحق امامت و خلافت نیست

فصل ششم

در بیان افضلیت انحضرتست بر سایر صحابه زیاده بر انکه سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید
که از اعاظم علماء مخالفانست گفته است قول بتفضیل امیر المومنین عم قول لیست قدیم بسیاری از
اصحاب و تابعین قایل بان بوده اند از جملهٔ صحابه عمار و مقداد و ابو ذر و سلمان و جابر بن عبد الله
و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمة بن ثابت
و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافه و زبیر نیز اول قایل
بود و بعد از ان برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بوده اند از انجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن
عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشانست نقل کرده است که این ایه در مصحف ابن مسعود که از
صحابهٔ کبار است چنین بود ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال محمد علی العالمین و ابن حجر ناصبی
در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با انحضرت مساوی اند
در سلام که خدا فرموده السلام علیك ایها النبی و فرموده سلام علی ال یس و در صلوة با ایشان در تشهد و در
طهارت که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده و یطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده
فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته است اما
فضایل انحضرت از کثرت و شهرت بجایی رسیده که با وجود ان متعرض ذکر و بیان ان شدن سماجتست
و بعد از ان گفته چگویم در شان مردی که اعدایش اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار
و کتمان فضایلش نتوانستند کردن و معلوم است که بنی امیه با انکه مالك شرق و غرب شدند و نهایت سعی
و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر
منابر سب و لعن او کردند و مادحان و شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت
حدیثی که دلالت بر فضیلت و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم حرام کردند که نام او را

بر زبان جاری کرداند و هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی تمام بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش رفیع‌تر شد مانند مشك که هر چند او را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل افتاب که بکف دست پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یکچشم ان را نه بیند چندین چشم دیگر بیینند و چگویم در شان کسی که همهٔ فضایل منسوب باو و سلسلهٔ جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سرکردهٔ همهٔ فضیلتها و سر چشمهٔ همهٔ مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از میدان همهٔ مکارم او ربوده و بعد از او هر کسی که نصیبی و بهرهٔ از فضیلت داشته از او داشته و هر که بهرهٔ از کمال یافته از او یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خداشناسی است و هر که خدا را شناخته از او شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او افراخته و راه خدا بشمع کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و در این فن استاد مردم اند شاگردان او یند و اشاعره نیز غاشیه بر دوش این تك و پو و هوادار این سرکو یند زیرا که استاد ایشان ابوالحسن اشعری و او شاگرد ابوعلی جبائیست که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاست و او شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش امیرالمؤمنین ع و اما امامیه و زیدیه انتساب ایشان بانحضرت ظاهر است و از جملهٔ علوم علم تفسیر قرانست که بتمامی از او ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین است اکثر این علم از او ماخوذ است شاگرد اوست و از او پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چونست گفت مثل قطرهٔ باران بدریای محیط و از جملهٔ علوم علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت دروغ فخر میکرده اند و خرقه که شعار ایشانست بسند متصل باعتقاد خود بانحضرت میرسانند و از جملهٔ علوم علم نحو و صرفست و همه کس میداند که اختراع این علم او کرده و ابوالاسود دیلمی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد انرا او بیان فرموده از انجمله انست که اقسام کلام اسم و فعل و حرفست و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوعست و مفعول منصوبست و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیکست که معجزه باشد و اگر ملاحظهٔ فضایل نفسانی و خصایص انسانی نمایی میدانی که رایت جلالش در رفعت بکجا رسیده و مشارق همتش از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام ایندگان را بر زبانها افسرده مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تاقیامت معروف و مذکور است اوست شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکر نترسیده و هرگز خصمی برابرش نیامده که از او نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزده که احتیاج بضربت دیگر باشد شجاعی را که او میکشت قومش افتخار میکردند بانکه کشتهٔ

اوست چنانکه بعد از انکه انحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیهٔ او شعری چند گفته که مضمونش اینست اگر کشندهٔ عمرو دیگری میبود تا زنده بودم براو میگریستم اما چون قاتلش یگانهٔ ایست در شجاعت ممتاز و بکرامت سرافراز کشتن او را عاری و کشتهٔ او را ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که لحظهٔ در برابرش ایستاده همیشه بان افتخار مینمود روزی معویهٔ بدبخت بر تخت خوابیده بود بیدار شد دید عبدالله پسر زبیر در برابرش ایستاده عبدالله از روی مزاح باو گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم یعنی ترا کشت معاویه گفت دعوای شجاعت میکنی گفت مگر انکار شجاعت من میتوانی کردمن در صف قتال برابر علی بن ابی طالب ایستاده ام معاویه گفت اگر راست میگفتی ترا و پدرترا بدست چپ خود کشته بود دست راستش بیکار مانده طلب دیگری مینمود مجملا اینکه هر شجاعی در مشرق و مغرب او را مسلم میدارند و بنام او مثل میزنند و اما قوت و زورش ضرب المثلست در همهٔ افاق و هیچکس بقوت او نبوده باتفاق در خیبر را بیکدست از جا کند و چندین کس نتوانستند که حرکتش دهند و سنك عظیم را از سر چاهی برگرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند اما سخاوت و جودش از ان مشهورتر است که باید گفت روزها روزه میگرفت و شبها گرسنگی میکذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سورهٔ هل اتی باین سبب نازل شد و ایهٔ کریمهٔ الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة در شان او امد و مرویست که برای نخلستانی از یهود بدست خود اب میکشید انقدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنك بر شکم میبست و گفته اند که انحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت و جود مجدی بود که خدا خواسته و پسندیده و هرگز بسایل نه نگفته حتی انکه منافقی از خدمت انحضرت روگردان شده بود بنزد معاویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت بانحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت او مینمود گفت از پیش بخیل ترین مردم امده ام معاویه گفت وای بر تو او را بخیل میگویی و حال انکه اگر خانهٔ از طلا و خانهٔ از کاه داشته باشد طلا را پیشتر بتصدق میدهد تا هیچ از ان نماند اوست که خانهای اموال را تصدق میکند تا انکه جاروب نموده بر جایش نماز میگذارد اوست که بمالهای دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب دهید که من شما را طلاقی گفته ام که هرگز رجوع ندارد و باانکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی مینمود و صحت این معلوم است از انچه کرد با عداء عدو خود مروان بن الحکم و عبدالله بن الزبیر و سعید بن العاص که در جنك جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از انکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرضشان نشد و تلافی ننمود باانکه عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام میبرد وقتی که او را اسیر کرد او را سر داد و گفت برو تا ترا نه بینم و بیش از این نگفت و از

انچه عایشه با او کرد چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت باو فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر
اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد
و اموال و اولادشانرا نگذاشت غارت کنند انچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر او سراب را
گرفته ملازمان انحضرت را از اب منع کردند بعد از انحضرت اب را از تصرف ایشان گرفت و ایشانرا
بصحرای بی ابی راند اصحاب گفتند تو هم ابرا از ایشان منع نما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ
نباشد فرمود نه و الله انچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است از این و فرمود طرفی از اب را
گشودند تا اب برداراند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین
است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیگر را بسوی او جهاد نیست و در این باب اطناب
بیفایده است زیراکه جهاد انحضرت از امور ضروریهٔ متواتره است و اما فصاحت انحضرت امام فصحاء و سید
بلغاء و استاد خطباست بلغا گفته اند کلام او را که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت
انحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام امده ام گفت وای بر تو او را عاجز
میگویی و الله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخنوری را سوای او
کسی تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شگفته رویی او ضرب المثل است تا حدی که اعدایش او را باین
عیب کردند و عمرو بن عاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمر و اینرا از قول عمر
برداشته که او برای عذر اینکه خلافت را با نحضرت نداد گفت با زیکر است و صعصعه بن صوحان و دیگر
شیعیان در وصف او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانب که میخواندیم می امد و هر چه
میگفتیم میشنید و هر جا که میگفتیم مینشست و با این حال از او میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی
با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد گردنش را برند روزی معاویه بقیس بن سعد میگفت
خدا رحمت کند ابوالحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول
خدا صم هم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معاویه تو بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی اما قصد
دمش کردی و الله که او با ان شگفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و ان هیبت تقوی بود
که او داشت نه مثل هیبتی که ارزال و لئام شام از تو دارند و ان تا امروز از او در میان دوستان
و اولیای او مانده است و هم چنین درشتی و ناخوشی و بدخویی در میان مخالفان او مانده است و اما
زهد در دنیا او سید زهاد بود و همهٔ زهاد روی اخلاص باو دارند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول
و ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان ریزهای خشک را میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که
مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن بان بیالایند و جامه را پینه میکرد گاه بپارهٔ پوستی و گاه
بلیف خرمایی و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود و اگر استینش دراز بود میبرید و نمیدوخت

و رشته رشته بر سر دستش میریخت تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی
میکرد نمک یا سرکه بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر از اینهم ترقی میکرد شیر شتر بود گوشت نمیخورد
مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبرهٔ حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه بیشتر بود و از
همهٔ بلاد اسلام سوای شام که در دست معاویه بود اموال پیش او می اید و همه را بر مردم قسمت میکرد
و اما عبادت اعبد ناس بود و نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از همه کس فزونتر مردم از او نماز
شب و ملازمت اوراد و اقامت نوافل را اموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان
گفت در عبادت کسی که یکشمهٔ از ان اینست که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش
گسترده بودند و بران نماز میکرد و تیر از راست و چپ او میگذشت و در پیش او بر زمین می امد
و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه کرده
بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و از ان تعظیم و اجلال الهی که در انها فرموده و تواضع و تذلل
و خضوع که نموده ملاحظه نمایی میتوانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون امده
و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین ع که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که
عبادت تو با عبادت جدت چونست گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قراءت
قران او در این باب مرجع همه بود و همه متفقند بر اینکه در زمان حضرت رسول صم تمام قرانرا کسی
غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از انحضرت اول کسی که قرانرا جمع کرد و نوشت او بود و اگر
رجوع بکتب قراءت کنی دانی که استادان قراءت همه شاگردان اویند و قراءت همه منتهی باوست
و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیر رایش از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در
همهٔ امور هر یک از خلفاء و امراء رجوع باو مینمودند عمر را او از هلاک نگهداشت و عثمان را مخالفت
امر او در این بلیه گذاشت اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از این ورطه بدر میبرد و انکه دشمنانش
گفتند که او صاحب رای نبود سببش ان بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمیفرمود
چنانکه خود فرمود اگر نه رعایت تقوی بودم از همه زیرکتر بودمی و خلفای دیگر برای خود هر چه را
صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور
رعایت دین کند دنیایش بی نظام تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت در
حکم الهی سیاستش بغایت بود و رعایت خویشان خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است
از انچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و انچه بیان نمودیم خصایص بشریست و واضح شد که در همهٔ
انها او بر همه مقدم بود و امام همهٔ عالم است و چه توان گفت از وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب
نبوت و عناد ملت او را دوست میدارند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود مینگارند

وجمعی از ملوک ترک وال بویه برای تیمن وتبرک صورت انحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر
ونصرت نکاشته وباخود میداشتند وچکونیم درشان مردی که همه کس میخواهد که از او ومنسوب
باو باشد حتی مردانکی وجوانمردی که مردان عالم او را سید وبزرک خود میدانند وخود را منسوب
باو می کردانند تا حدی که در روز احد از اسمان در شان او در حضور حضرت رسول صم شنیدند که
ملائکه ملاء اعلی میکفتند که لاسیف الاذو الفقار ولافتی الاعلی وچکونیم درشان کسی که
پدرش ابوطالبست سید بطحا وشیخ قریش ورئیس مکه کفته اند کمست فقیری که باین پیشانی بزرک
باشد وابوطالب باکمال فقر بزرک بود واو متکفل حفظ وتربیت حضرت رسول بود از اوان صغر تا ایام
کبر وانحضرت را از مشرکان وکفار محافظت وحمایت مینمود وتا او در حیات بود انحضرت از وطن
خود محتاج به هجرت واختیار غربت نشد وبعد از رفتن او از دنیا حق تعم امر فرمود که از مکه بیرون رو
که دیکر ترا در اینجا ناصر ویاوری نمانده وانحضرت با پدری باین رفعت شان پسر عمش خاتم النبین
وسید الاولین والاخرین وبرادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار وزوجه اش سیده النساء عالمیان
وپسرانش سید شباب اهل الجنان پدرانش پدران رسول الله ومادرانش مادران خیر خلق الله کوشت
وخونش بکوشت وخون او مقرون ونور روحش بانوار او متصل ومضمون پیش از خلق ادم تا صلب
عبد المطلب وبعد از عبد المطلب درصلب عبد الله وابوطالب ازهم جدا شدند ودو سید عالم بهم رسیدند
اول منذر وثانی هادی وچکونیم درشان کسی که بر همهٔ مردم در هدایت سبقت نموده وبخدا ایمان
اورده وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند وهیچکس بر او در توحید الهی سبقت نداشته
مکر رسول خدا صم که رایت سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث برانند که او از همه کس پیشتر
متابعت پیغمبر کرده وباو ایمان اورده وخلاف این نکفته مکر اندکی وشک در این ننمود مکر دو کس
یا یکی وانحضرت خود فرموده انا الصدیق الاکبر وانا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس وصلیت
قبل صلوتهم وهرکسیکه تتبع احادیث نماید انچه کفته شد یقین او میکردد وانچه ما در این مقام ذکر نمودیم
اندکی است از فضایل انجناب واکر شرح مناقب او بتفصیل کنیم محتاج شویم بکتابی بزرک غیر این کتاب
تا اینجا ترجمه کلام مجملی از ابن ابی الحدید بود واکرچه علمای ما اضعاف اینها ذکر کرده اند ما از کلام
او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد وثابت ترین مناقب انست که دشمنان بان شهادت دهند
زیرا که این کمراهی با این اهتمام که در ذکر مناقب ان ولی خدا مینماید باز ان منافق جاهل چند برابر او
در خلافت مقدم میداند وعداوتی از این بالاتر نمیباشد واز همه غریب تر انست با انکه خود اقرار
میکند که او احق واولی بود بخلافت میکوید خود متعرض خلافت نشد ومردم را در ضلالت وجهالت
کذاشت وترک دنیا کرد وبا انکه خود نقل کرده است شکایتهارا که حضرت از ایشان میکرد ومکرر

میفرمود که غصب حق من کردند وقطع رحم من کردند اکر خود بایشان کذاشته بود وخلافت ایشان بحق
بود چرا چنین بر دکواری عاق برایمهٔ خود میشد واین افتراها در حق ایشان میکفت وایضا خلافت خدا
وامامت کبری که تالی مرتبهٔ نبوتست مکر منصب دنیوی است یا حطام دنیای فانی است که کسی دست
از ان بردارد وبدیکری که اهلیت ان نداشته باشد واکذارد پس بر هر عاقلی مانند افتاب روشن
وواضح است که هرکاه کسی با این جهات ومناقب وکمالات درمیان امت باشد ودیکری که بهرهٔ از این
جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود اکر خدا ورسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد
که خلافت را بچنین کسی تفویض نماید ومرد با ان کمالات را رعیت او کردانند که باید اطاعت
او را بکند واکر مردم کرده اند معلومست که بنای کار را بر بیعت جاهلیت کذاشته اند واز روی
تعصب وعناد دست از خلیفهٔ حق برداشته اند واعانت امام خود را اخذ حق خود نکرده اند تا مخالفان
ومنافقان بر او غالب شدند چنانکه قوم موسی عم هرون را ضعیف کردند واطاعت عجل سامری نمودند
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

فصل هفتم

در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند واکثر نص صریح است در امامت
وایشان تغافل وتجاهل از انها نموده اند وچون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار باندکی اکتفا
مینمائیم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابو الحمراء خادم حضرت رسول صم
که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی ونصرته به وایضا از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صم بعلی عم کفت که مردم از
درختهای مختلفند ومن وتو از یک درختیم وصاحب مشکوة از احمد بن حنبل روایت کرده است که
حضرت رسول صم با علی عم کفت در تو مثلی وشباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدی
که مادرش را بهتان زدند ونصاری او را دوست داشتند تا انکه منزلتی برای او اثبات کردند
که او راضی بان نبود بانکه او را خدا وپسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرمود که دو مرد در حق
من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی من ودشمنی که بر من بهتان میزند وایضا از مسند
از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که هرکه علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است
وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه کفته است اکر حضرت امیر عم در مقام مفاخرت در اید وخواهد
فضایل ومناقب خود را بشمارد با ان مرتبهٔ فصاحت که خدا باو عطا کرده واو را مخصوص بان کردانیده
وجمیع فصحای عرب او را مساعدت ومعاونت کنند نتوانند رسید بعشری از انچه رسول صادق
الوعد درشان او کفته است ومراد من اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند
خبر غدیر ومنزلت وقصهٔ براءت وخبر از کفتن وقصهٔ خیبر وخبر تبلیغ رسالت در هنکامی که عشیرهٔ

خودرا در مکه جمع کرد و کفت هرکه اول بمن ایمان اورد وصی و خلیفهٔ منست و اول علی ایمان اورد
و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ایمه و پیشوایان حدیث در شان
او روایت کرده اند و اندك بسیار قلیلی از افراد در حق دیکری روایت نکرده اند و من اندکی از انها را
نقل میکنم روایت کرده اند انها را علمای حدیث که در حق انحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر
ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان نقل کنند نفس باو مطمین میکردد
و مثل روایت دیکران نیست پس بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما در این رساله بعضی را ایراد
مینماییم اول انست که حافظ ابونعیم در حلیة الاولیا و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت
رسول صم با علی عم کفت یا علی بدرستیکه خدا ترا مزین ساخته است بزینتی که زینت نکرده است
بندکان را بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از ان و زینت ابرار و نیکوکاران است نزد خدا و ان زهد
در دنیاست کردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است
بتو محبت مساکین را پس کردانیده است ترا که راضی هستی که انها اتباع تو باشند و انها راضی اند که تو
امام ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاد کرده است پس خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق
تو کند و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند   دویم از مسند احمد حدیث ثقیف را که
سابقا مذکور شد روایت کرده است که حضرت رسول صم بکروه ثقیف کفت مسلمان میشوید یا میفرستم
مردی را که از منست یا کفت عدیل نفس من است و از زوی عمر را نقل کرده است چنانکه کذشت
و کفته است باز احمد در کتاب فضائل علی نقل کرده است که مرد بر امیفرستم که بمنزلهٔ جان من است ابوذر
کفت من در اینحالت در حجرهٔ خود بودم دیدم که عمر امد و دست بر پشت من کذاشت که برو دت کف
او را یافتم و از من پرسید که کرا کمان داری که اراده کرده کفتم ترا نمیخواهد انرا میخواهد که نعل او را
پینه میکند یعنی علی عم سیم حافظ ابونعیم در حلیه از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول صم
کفت بدرستیکه خدا عهد کرد در باب علی عم بسوی من عهدی من کفتم پروردکارا بیان کن انرا
برای من کفت بشنو بدرستیکه علی علامت راه هدایت است و امام اولیای من است و نور کسی است که
اطاعت من کند و اوست کلمهٔ که لازم کردانیده ام متقیانرا اشاره است بایه کریمهٔ والزمهم كلمة التقوى
هرکه او را دوست دارد مرا دوست داشته و هرکه او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است پس بشارت
ده او را باین پس کفتم پروردکارا من او را بشارت دادم کفت من بندهٔ خدایم و در قبضهٔ قدرت
او یم اکر مرا عذاب کند بکناهان من است و هیچ ستم نکرده است بر من و اکر تمام کند انچه مرا بان وعده
داده است پس او سزاوار تر است باینکه بکند پس حضرت رسول صم کفت من دعا کردم از برای او
و کفتم خداوندا جلا بده دلش را و بهار او را ایمان بخود کردان خدا فرمود کردم اما او را مخصوص

کردانیده ام ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بان امتحان نکرده ام کفتم پروردکارا او
برادر من و مصاحب منست فرمود که در علم من کذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را بان
امتحان خواهم کرد و ایضا حافظ ابونعیم بسند دیکر از انس روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود
بدرستیکه پروردکار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت هدایت است
و منار ایمان است و پیشوای دوستان من است و نور جمیع مطیعان منست علی امین من است در قیامت
و علم دار من است و بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینهای رحمت پروردکار من چهارم روایت
کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا صم که هرکه خواهد
نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی
در زهد او پس نظر کند بسوی علی عم * مؤلف کوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد
بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است هرکه خواهد نظر کند بسوی ادم در علم او و بسوی
نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت
او نظر کند بسوی علی بن ابیطالب عم پس از جانب شیعه کفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر انکه
علی مساوی ان پیغمبرانست در انصفات و شك نیست که انها افضل از ابو بکر بوده اند و از سایر صحابه
و مساوی افضل افضل است پس علی باید افضل از ایشان باشد پنجم حافظ ابونعیم در حلیه و ابن حنبل
در مسند از حضرت رسول صم روایت کرده اند که هرکه دوست دارد که زندکی کند بروش زندکانی
من و بمیرد بروش مردن من و چنك زند در شاخی از یاقوت سرخ که خدا انرا بدست قدرت خود خلق
کرده است بانکه کفت باش ان بهم رسید پس باید که متمسك شود بولایت علی عم ششم از مسند احمد
روایت کرده است که حضرت رسول صم در پسین روز عرفه بیرون امد و فرمود بدرستی که حق تعم
مباهات کرد با ملائکه بهمهٔ شما عموما و کناهان همه را امرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص و کناهان
او را امرزید من سخنی میکویم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستی که سعادتمند و کل سعادتمند
و حق سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم حدیث احمد بن
حنبل است که در کتاب فضایل و مسند روایت کرده که حضرت رسول صم کفت اول کسی را که در قیامت
میطلبند منم پس می ایستم از جانب راست عرش در سایهٔ عرش پس حله بمن میپوشانند پس پیغمبران را
یکی بعد از دیکری میطلبند و از جانب راست عرش باز میدارند و حلها بایشان میپوشانند پس علی
بن ابی طالب را میطلبند برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و میدهند بدست او علم
مرا که ان لوای حمد است و ادم و هرکه بعد از اوست همه در زیر ان علم اند بعد از ان با علی خطاب کرد
که پس تو با علم می ایی تا می ایستی میان من و میان ابراهیم خلیل پس حله بر تو میپوشانند پس منادی

ازعرش ندامیکند که نیکو پدر بست پدر تو ابراهیم و نیکو برادر بست برادر تو علی بشارت باد ترا که
ترا میخوانند هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هرگاه مرا خلعت میپوشانند و بتو عطا میکنند هرگاه بمن
عطا میکنند هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول روزی بمن گفت
ابی برای وضوی من حاضر کن پس برخواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا اورد پس فرمود اول
کسی که بر تو داخل میشود از این در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مومنان یعنی
پادشاه ایشان و خاتم اوصیاء و کشانندهٔ روسفیدان و دست و پاسفیدانست بسوی بهشت انس گفت
من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی امد حضرت رسول
صم گفت کی امد گفتم علی امد پس برخواست بسوی او شاد و خندان و دست در گردن او کرد و عرق
رویش را پاک میکرد علی عم گفت یارسول الله امروز می بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی
حضرت فرمود چرا نکنم و حال انکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان
خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان انچه در ان اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ
روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول صم گفت بطلبید از برای من سید عرب را که او
علی است من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان ادمم و علی سید عرب است چون
علی عم امد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار می خواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر متمسک
شوید بان هرگز گمراه نشوید گفتند بلی یارسول الله گفت او علیست پس او را دوست دارید بدوستی
من و گرامی دارید بکرامت من بدرستیکه جبرئیل عم مرا امر کرد از جانب خدا بانچه گفتم بشما دهم ایضا
حافظ در حلیه روایت کرده است که روزی علی عم امد و رسول خدا صم فرمود مرحبا بسید مومنان و
امام متقیان گفتند بعلی عم چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر انچه بمن داده است و
سوال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر انچه بمن عطا کرده است و زیاد کند بر انچه بمن انعام
کرده است یازدهم ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هرکه خواهد زندگانی
کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من
او را کشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند
امامان بعد از مرا بدرستیکه ایشان عترت منند و از طینت من افریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان
داده اند پس وای بر انها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صلهٔ مرا
خدا شفاعت مرا بایشان نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب فردوس الاخبار
روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که بودیم من و علی نوری نزد حقتعم پیش از انکه ادم را
خلق کند بچهارده هزار سال پس چون ادم را خلق کرد قسمت کرد ان نور را بدو جزو پس یکجزو من

بودم و یکجزو علی بود و در فردوس زیاده کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب
رسیدیم پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است
که حضرت رسول صم خطاب کرد با علی عم که نظر کردن بر روی تو عبادتست تو سید و سروری در
دنیا و اخرت هرکه ترا دوست دارد مرا دوست داشته دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن
منست و دشمن من دشمن خداست وای بر کسی که ترا دشمن دارد چهاردهم ایضا احمد در کتاب
فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا صم گفت کیست که ابی از برای ما بیاورد مردم همه
امتناع کردند علی عم مشکی برداشت و شب بسیار تاریکی بود و امد بر سر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت
بقعر چاه پس حقتعم وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که مهیا شوید برای نصرت و یاوری
محمد و برادرش علی عم و لشکرش پس از اسمان بزیر امدند با غلغله و صدایی که هرکه میشنید میترسید
چون بنزد چاه رسیدند همهٔ ان ملائکه بر حضرت امیر سلام کردند برای اکرام و اجلال او و ایضا این
حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در اخرش زیاد کرده است که حضرت رسول صم
گفت یا علی در روز قیامت ناقهٔ از ناقهای بهشت را برای تو خواهند اورد و بران سوار خواهی شد
و زانوی تو با زانوی من و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد در کتاب
فضایل روایت کرده است که رسول خدا صم خطبهٔ خواند و در ان خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم
شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بتحقیق که دوست نمیدارد او را مگر مومنی و دشمن
نمیدارد او را مگر منافقی و هرکه او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هرکه او را دشمن دارد
مرا دشمن داشته و هرکه مرا دشمن دارد خدا عذاب کند او را باتش شانزدهم باز از کتاب فضایل ابن حنبل
روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که خدا در حق علی پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوب
تر است بسوی من از دنیا و هرچه در دنیاست اول انکه او متکای من است در پیش خدا تا انکه خدا
فارغ شود از حساب خلایق دویم انکه لوای حمد در دست او خواهد بود و ادم و جمیع فرزندانش در
زیر ان علم خواهند بود سیم انکه در کنار حوض من خواهد ایستاد و هرکه را شناسد که از دوستان او ست
اب خواهد داد از امت من چهارم انکه او عورت مرا خواهد پوشانید و مرا دفن خواهد کرد پنجم انکه برا او
نمیترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از حلیه حافظ ابونعیم روایت کرده است
که حضرت رسول صم گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست
و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش در انها با تو منازعه
نمیتواند کرد تو پیش از همه ایمان اوردهٔ بخدا و پیش از همه وفا کنندهٔ بعهد خدا و زیاده از همه قیام
نماینده تری بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت

و داناتری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مزیت و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هیجدهم
از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت بار سول خدا صم که تزویج کردی مرا بفقیری که
مال ندارد حضرت فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه
بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان همه
شوهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالفعل
موجود است که چون سورهٔ اذا جاء نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضرت
رسول بر گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی امد انچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم
در دین خدا فوج فوج داخل شدند بدرستیکه هیچکس از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای تقدمی که
در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و دامادمنی و نزد تست بهترین زنان عالمیان و پیش از
این بر من ثابت است نعمتهای ابوطالب و حقوق او در وقتی که قران نازل شد و من حریصم و بسیار میخواهم
که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از انکه این احادیث را نقل
کرده است گفته است من این اخبار را در این موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از انجماعت
که منحرفند از انحضرت چون می بینند که حضرت امیر ع از برای تحدث بنعمتهای خدا بر خود در خطبها
فضائل و کمالات خود را ذکر میکند انحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر
اینرا میگفته اند چنانچه بعمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت او تکبرش زیاده از انست
که اینرا قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما متکبرتر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث را
ایراد کردیم تا بدانند که کسی که این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و انحضرت در شان او اینها را
گفته باشد اگر باسمان بالا رود و با ملائکه و انبیاء مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد
با انکه انحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه
بیشتر بود تا انکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از انحضرت
صادر میشد از بابت جوشی بود که سینهٔ پردردش از تلاطم امواج هموم میزد بضرورت اظهار مینمود
و اه سردی بود که از دل پردرد میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا شکر
نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود و تنبیهی بود غافلانرا که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر
بمعروف و نهی بمنکر بر او واجب بود که قدری از فضایل خود را ظاهر کرداند که مردم اعتقاد باطل در
حق او نکنند و دیگرانرا در فضیلت بر او تقدیم ندهند و حقتعالی نهی کرده است از این و گفته است افمن
یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون انتهی ترجمهٔ کلام ابن
ابی الحدید بود مولف گوید که حقتعالی چشم و گوش و دل مخالفانرا میبندد و حق را بر زبان ایشان جاری

میکند تا حجت شیعه باشد بر ایشان و بسیار غریبست که این مرد با ان فضیلت این احادیث را نقل کند
و تصدیق صحت انها میکند و قبول میکند که صدیک این فضایل در حق دیگران وارد نشده است و اقرار
افضلیت انحضرت از همهٔ جهات میکند و اعتراف بمظلومیت انحضرت می کند و بر انحضرت واجب میداند
که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص انها بکند و استشهاد می کند باین ایه که صریح است در
انکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک انها را خلیفه میداند و در بیست و پنج سال
انحضرت را رعیت انها میداند و انها را نسبت باو امام واجب الاطاعه میداند ان هذا الشیء عجاب و بدانکه
احادیثی که در این فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار صحت انها کرد زیرا که انچه
از شش صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت انها نمیتوانند کرد و انچه از سایر کتب
ایشان نقل شده از کتب مشهورهٔ اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مولف ان
از ائمه اربعهٔ ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابونعیم است که همه
توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشانست و در همهٔ
تفاسیر از او نقل میکنند و سایر کتبی که از انها نقل کرده ایم از کتب مشهورهٔ ایشانست و اکثر فضل و اعتبار
ایشان نزد عامه زیاده از مولفین صحاح ایشانست و چون ان شش نفر تعصب ایشان زیاده از دیگرانست
انها را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان
همه روایت کرده اند و انچه انها در برابری او رند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما اثری
از ان نیست و اثار وضع بر انها ظاهر است و کسی که استشمام رایحهٔ از انصاف کرده باشد میداند که
اکثر احادیثی که در این مقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت انها کرده اند صریح است در
امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قران صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که
عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نمیباشد و حدیث ابتلا صریح است در امامت و غصب خلافت در
چندین موضع و کسی که متصف بصفات مشهورهٔ انبیا باشد و همه در تحت لوای او باشند و درجه اش
میان رسول خدا صم و ابراهیم ع باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند نمیباشد
و حدیث وصف نزد منصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات ان دلالت بر امامت میکند
خصوصا امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المومنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از
وصایت نیابت پیغمبر است و ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصیت انبیای دیگر این معنی
داشته و الا انحضرت طفلی نداشته که وصی برای او تعیین کند و مالی نداشته که در ان وصیت کند
خصوصا بنابر طریق عامه که میگویند که انحضرت میراث نمیدارد و احادیث وصایت انحضرت متواتر است
و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایتست و ایضا اخر حدیث

صریحست در امامت زیرا که اداء رسالت از جانب رسول وصوة او را بایشان شنوانیدن یعنی انچه از او شنوند باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده ان حضرتست و کو یا صدای او را شنیده اند و ایضا چون بمنزلهٔ نفس او و جان اوست پس صدای او بمنزلهٔ صوت اوست و ایضا بیان حق در اختلاف امت همه کار امام است و ثمرهٔ امامتست و در حدیث نهم سید و سرور جمیع عرب بودن و محبت او باعث هدایت ابدی کردیدن بالاتر از رتبهٔ امامتست و دهم صریحست در امامت بجهاتی که مذکور شد و یازدهم صریحست در امامت او و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص و کرامت ظاهر است در امامت و هیجدهم دلالت میکند که افضلست از سایر خلق بغیر از حضرت رسول صم که حجت کامله است بر امامت بتقریری که مکرر مذکور شد و حدیث اخر صریحست در انکه حضرت رسول خلافت برای او تعیین کرده بود و انحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعم ترک خواهش رسولش نمیکرد تا انحضرت مکرر این امر را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمینمود و سایر اخبار صریحست در جلالت و امتیاز انحضرت و ترجیح غیر بر او تفضیل مفضولست و عقلا قبیح است و اکر متعصبی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اینها همه باهم مورث علم یقینی است باستحقاق انحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد هیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

فصل هشتم

در بیان مطاعن اجماعی که غصب حق انحضرت کردند و انکه انها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در انحضرت بود زیرا که باجماع حق منحصر بود در ایشان و انحضرت و هرکاه خلافت انها باطل شد خلافت انحضرت ثابت میشود و در ان چند مطلب است مطلب اول در مطاعن ابو بکر است و ان بسیار است بقلیلی در این رساله اکتفا مینماییم طعن اول انکه حضرت رسول صم امور عظیمهٔ که رو میداد بعظماء صحابه تفویض مینمود و هیچ امر برا با ابو بکر تفویض ننمود مکر خواندن ایات سورهٔ براءة را بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و کفت که حقتعم میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا مکر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر عم رفت و ایات را از ابو بکر کرفت و ابو بکر را بر کردانید و ایات را در موسم باهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول امر برا بدون وحی الهی نمیکرد پس انکه حق تعم اول امر کرد که با ابو بکر بدهد و بعد از ان از او بکیرد حکمتی در ان ظاهر نیست بغیر انکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و انکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابو بکر از امارت حاج معزول نشد و همراه بود در اکثر روایات معتبرهٔ ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست اکر چه فایدهٔ از برای ایشان ندارد و انکه جمعی دیکر کفته اند که عادت عرب ان بود که بزرک ایشان عهدی که میکرد میبایست انعهد را بزرکان قبیلهٔ او نشکنند حرفی است بی اصل و در کتابی از کتب معتبرهٔ

قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت عرب معروف نیست و این تاویلیست که متعصبان ابو بکر اختراع کرده اند و ایضا اکر عادت معروف مقرری بود بایست بر حضرت رسول صم مخفی نباشد و در اول ابو بکر را نفرستد و اکر بر انحضرت مخفی بود بایست بر ابو بکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد و ایشان انحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابو بکر مخالف قاعده است ایضا اکر سبب این بود بایست وقتی که ابو بکر خایب و محزون بر کشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است اینست که فرمود جبرئیل عم نازل شد و کفت ادا نمیکند از جانب تو مکر کسی که از تو باشد و از همه غریب تر انست که نیابت پیشنمازی را که ثابت نیست که بکفتهٔ رسول باشد بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان هر بر و فاجری امامت نماز میتواند کرد دلیل خلافت ابو بکر میکنند و عزل ابو بکر و دادن ایات را با میر المؤمنین عم بامر خدا منشاء فضیلت او نمیدانند طعن دویم انکه حضرت رسول صم اسامة بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنک روم شوند و ابو بکر و عمر از جملهٔ مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقراین احوال معلوم بود که غرض انحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید در سرعت خروج ایشان ان بود که مدینه از منافقان خالی کردد و خلافت بر وصی او قرار کیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر و کتب معتبرهٔ ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که رسول خدا صم در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در ان اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند و از جملهٔ انها ابو بکر و عمر و عبیده بن جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر بود امر کرد او را که غارت برد بر موته همان موضع که پدرش در انجا شهید شده بود و جنک کند در وادی فلسطین و تثاقل مینمود اسامه و لشکرش و حضرت کاه مرضش شدید میشد و کاه سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا انکه اسامه کفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روز بمانم تا خدا شفا بدهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا کفت یا رسول الله صم اکر بیرون روم و ترا باین حال بکذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و عافیت کفت یا رسول الله کراهت دارم از انکه بروم و احوال ترا از مترددین بپرسم حضرت فرمود برو و اطاعت من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد پس اسامه برخواست که متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت بهوش امد خبر اسامه و لشکر او را پرسید کفتند تهیه رفتن میکند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او

تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر این امر فرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابو بکر و عمر و اکثر مهاجرین و روؤسا و سرکردهای انصار تا آنکه ام ایمن کسی را فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت رسول در کار رفتنست اسامه چون این خبر را شنید همانساعت برخواست و علم را برداشت و داخل مدینه شد و علم را بر در خانهٔ حضرت نصب کرد و حضرت همانساعت بعالم قدس ارتحال نمود ابو بکر و عمر تا مردند پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلادری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه گفته اند که ابو بکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابو بکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکری که با منند ترا ولی نکرده اند و حضرت رسول صم مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد و شما را بر من امیر نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر بیرخصت من برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد و ابو بکر خواست خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او امیر کرد او مرا عزل کرده و دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است در بیان اختلافها که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت آن بود که حضرت رسول صم فرمود که کارسازی کنید اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجب است بر ما که امتثال امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر آن حضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض آنحضرت صعب شده و دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا به بینیم که امر حضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهة دلیل است بر بطلان خلافت آن سه غاصب خلافت اول آنکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول نگردانید و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفهٔ دیگر بکنند دویم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول صم ملعونست و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود سیم آنکه ایشان تولی و اعتراض از امر حضرت کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست بگفته حقتعم * ویقولون امنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلك و ما اولئك بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان بخدا و برسول او آورده ایم و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این فرقهٔ از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند

بعد از این و آنجماعت مؤمن نیستند سیم در بیان جوری که او با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت اول مختصری از روایات شیعه که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقولست نقل مینماییم و بعد از آن بر هر جزوی از اجزاء آن روایاتی که در کتب معتبرهٔ مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد مینماییم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان بآن متمسك شده اند در خلافت آن منافقین دلیل کفر ایشانست نه خلافت ایشان شیخ طبرسی در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده است موافق روایات متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول صم شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی عم و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبهٔ خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر آنکه خلیفهٔ در میان امت خود گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشانرا ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنند و بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه نمود در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را بیرون برد و در یکفرسخی مدینه نزول کرد و اول کسی که مسارعت کرد در رفتن ابو بکر و عمر و ابو عبیدهٔ جراح بودند رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیاء بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم برآمد پس ابو بکر بر ناقهٔ سوار بود و بر در مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند و ما محمد الا رسول قد خلت یعنی نیست محمد صم مگر رسولی که گذشته اند پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت و کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفهٔ بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابو بکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابو عبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعهٔ بسیار در میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابو بکر بانصار گفت من شما را میخوانم ببیعت یکی از دو نفر یا ابو عبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابو عبیده با ابو بکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدیم نماییم تو پیش از ما مسلمان شدهٔ و تو مصاحب غار بودهٔ و تو احقی باین امر از ما انصار گفتند میترسیم غالب شود بر این امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابو بکر

فضیلت مهاجران و انصار را ذکر کرد و کفت مهاجران امراء باشند و شما وزرا باشید حباب بن
منذر انصاری برخواست و کفت ای کروه انصار دست نکاه دارید که مهاجران در خانهٔ شما در زیر سایهٔ
شمایند و کسی جرات بر مخالفت شما نمیکند اکر ایشان بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان
امیری عمر کفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمیتواند بود و عرب راضی نمی شوند که شما امیر باشید
و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند بانکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشانست و کی میتواند
منازعه کند با ما و حال انکه ما خویشان و عشیرهٔ اوییم مکر کسی که خواهد خود را بهلکه اندازد و فتنه
برپا کند باز حباب از ان قسم سخنان کفت و کفت بشمشیر شما اینها اطاعت کرده اند و هر که رد قول من
میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابو عبیده برخاست و سخن بسیار کفت بشیر بن سعد که از بزرکان
انصار بود چون از قبیلهٔ اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند و او از قبیلهٔ خزرج بود
حسد او را بر این داشت که میل کند بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران
باین سبب اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابو بکر کفت اینک عمر و ابو
عبیده دو شیخ قریشند با هر یک که خواهید بیعت کنید عمر و ابو عبیده باعتبار توطیه که باهم کرده بودند
کفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا ما با تو بیعت کنیم بشیر کفت من هم
با شما شریکم چون قبیلهٔ اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابو بکر و هجوم
اوردند و سعد نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک شود کفت مرا کشتید عمر کفت بکشید سعد را
خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و بر ریش عمر چسبید و کفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان
و کریزان در جنکها و شیر غران در محل ایمنی اکر یک مو از بدنم کم میکنی یک دندان در دهانت نکذارم
ابو بکر کفت اهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافعتر و بهتر است سعد کفت ای پسر صهاک والله که اکر
قوت برخاستن میداشتم هر اینه میشنیدند در کوچهای مدینه صدائی که شما را و اصحاب شما را از
مدینه بیرون کند و ملحق شوید بکروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیکران بودید الحال
بر من جرات بهم رسانیده ای ال خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس
ابو بکر فرستاد که مردم بمن بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن کفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه
دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزهٔ خود را از خون شما رنکین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت کرفتن
ان داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیرهٔ من و بخدا
سوکند که اکر جن و انس جمع شوند من با شما دو عاصی بیعت نکنم تا بنزد پروردکار خود روم چون این
جواب را با ایشان کفتند عمر کفت البته از او بیعت باید کرفت بشیر پسر سعد کفت او ابا کرده است از بیعت
و بلجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته نشوند او را

بکذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد برداشتند
و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قایل نبود و اکر یاوری می یافت البته با ایشان جنک میکرد
و پیوسته بر این حالت بود تا ابو بکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد و چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت
بشام و در انجا مرد و با هیچیک بیعت نکرد و سبب موتش ان بود که در شب تیری بر او زدند و او را کشتند
و تهمت بر جن بستند که جن او را کشتند و بعضی کفته اند که جعاله برای محمد بن سلمه انصاری
قرار دادند و او سعد را کشت و از حضرت امیر المومنین روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت
و سایر انصار و جمعی که در مدینه بودند بیعت کردند و حضرت امیر المومنین عم در این احوال مشغول
بتجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول صم بود و سلیم بن قیس هلالی کفت از سلمان شنیدم که چون
حضرت بملاء اعلا رحلت نمود و مردم کردند انچه کردند ابو بکر و عمر و ابو عبیده امدند و مخاصمه کردند
با انصار و حجتی که علی بایست بکوید ایشان کفتند حجت ایشان این بود که ای کروه انصار قریش احقند
بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول صم از قریشست و مهاجران بهتراند از شما زیرا که خدا در قران
ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشانرا تفضیل داده است و حضرت رسول صم فرمود که امامان
از قریشند سلمان کفت من رفتم بخدمت حضرت امیر عم و او مشغول غسل دادن حضرت رسول صم بود
زیرا که انحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس کفت یا رسول الله کی اعانت
میکند مرا بر غسل تو کفت جبرئیل پس هر عضوی که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میکردانید و ان
عضو را ظاهر میکرد چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن
و حسین عم و ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عایشه در ان حجره بود و جبرئیل چشم او را
کرفت که نماز را نبیند پس رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می
ایستادند و علی عم ایهٔ ان الله و ملائکته یصلون علی النبی تا اخر ایه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند
و بیرون میرفتند تا انکه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز
بود که اول کرده شد و اکر ایشان خبر میشدند طمع میکردند که امامت نماز را ابو بکر بکند پس سلمان
کفت که من خبر دادم امیر المومنین عم را بانچه ان منافقان کردند در وقتی که مشغول بغسل بود کفتم
الحال ابو بکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست او
بیعت میکنند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت
رسول صم بالا رفت کی بود کفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس
ابو عبیده پس عمر پس سالم مولی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود که او را نمیکویم اول کسی را
میکویم که در منبر با او بیعت کرد سلمان کفت من کفتم نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود

کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد مینمود چون ابو بکر بر منبر نشست
اول بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم دستت را بگشا او دست دراز
کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز بست مثل روز ادم پس از منبر فرود امد و از مسجد بیرون
رفت حضرت فرمود با سلمان دانستی کی بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد امد و چنین مینمود که شماتت
میکرد بوفات حضرت رسول فرمود که او شیطان بود و خبر داد مرا رسول خدا صم که ابلیس و سرکردهای
اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول صم مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد
مردم را که من اولایم بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشانرا که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع
ان لعین و متمردان اصحاب او باو گفتند که این امت مرحوم و معصومند و ترا و مارا بر ایشان دستی نخواهد
بود ایشان پناه خود و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین شد و برگشت و حضرت
امیر فرمود که پس رسول خدا صم فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظل بنی ساعده با ابو بکر بیعت
خواهند کرد پس بمسجد خواهند امد و اول کسی که بر منبر من با او بیعت کند شیطان خواهد بود بصورت
مرد پیر متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد
پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت ای سید ما و ای بزرگ ما توئی که ادم را از بهشت
بیرون کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امتند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما میگفتید
که من بر ایشان راهی ندارم دیدید چگونه ایشانرا بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که حقتعالی فرموده
است و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان
شیطان گمان خود را پس پیروی کردند او را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی
ع فاطمه را بر درازگوشی سوار کرد و دست حسنین را گرفت و بخانهٔ هر یك از اهل بدر از مهاجران
و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان اورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او
نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایتی دیگر بیست و چهار نفر پس فرمود که اگر راست میگویید
سرهای خود را بتراشید و اسلحهٔ خود را بردارید و بامداد بیایید بنزد من که با من بیعت کنید بر موت
یعنی تا کشته نشوید دست از یاری من برندارید چون صبح شد بغیر چهار نفر هیچکس نیامدند سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد و در روز
بغیر این چهار کس حاضر نشدند چون دانست که ایشان در مقام غدر و مکرند و یاری او نمیکنند رفت
و در خانه نشست و مشغول جمع قران شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قران متفرق بود در
پوستها و چوبها و رقعهها و استخوانها پس ابو بکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفتند من سوگند
یاد کردهام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرانرا جمع کنم پس چند روز صبر کردند و حضرت

مجموع قرانرا جمع کرد و در میان جامهٔ گذاشت و سرش را مهر کرد پس انرا بمسجد اورد در وقتی که
ابو بکر و عمر با صحابه در مسجد بودند و ندا کرد باواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول از دنیا
رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از ان مجموع قرانرا در این جامه جمع کردهام و هیچ ایهٔ نازل
نشده است مگر حضرت رسول بر من خوانده است و تاویلش را بمن گفته است در قیامت نگویید که ما
از این غافل بودیم و نگویید که من شمارا بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شمارا
بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت انچه از قران با ماهست مارا بس است و احتیاج بقران تو نداریم
حضرت فرمود که دیگر این قرانرا نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من اینرا ظاهر گرداند و بخانهٔ خود
برگشت پس عمر با ابو بکر گفت علی را طلب تا بیعت کند و تا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابو بکر فرستاد
که اجابت کن خلیفهٔ رسول الله را حضرت فرمود سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول صم بستید
ابو بکر و جمعی که بر دور او یند همه میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر
فرستاد که اجابت کن امیر المؤمنین ابو بکر را حضرت تعجب نمود گفت سبحان الله اندك وقتی است که
پیغمبر از میان ایشان رفته است او خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او هفتم
جماعتی بود که حضرت رسول ایشانرا امر کرد که بر من سلام کنند و مرا امیر المؤمنین ع بنامند پس او
و رفیقش عمر پرسیدند که خدا اینرا امر کرده است حضرت گفت که بلی بحق و راستی از جانب خدا
و رسولست و او امیر مؤمنانست و سید مسلمین است و صاحب علم غر محجلین است خدا او را در قیامت
بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون این
خبر را بردند در انروز ساکت شدند پس در انشب باز حضرت امیر ع فاطمه و حسنین ع را از برای اتمام
حجت بخانهٔ جمیع اصحاب رسول صم برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر ان چهار نفر اجابت نکردند پس
عمر با ابو بکر گفت چرا نفرستی که علی و این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها
ابو بکر گفت کی را بفرستم عمر گفت قنفذ را میفرستیم که او مرد درشت غلیظ بی شرمیست از قبیلهٔ بنی
عدیست پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر ع رخصت نداد که داخل شوند
اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند رخصت نمیدهند که داخل شویم عمر گفت که بی رخصت داخل شوید
چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشانرا که بی رخصت من داخل خانهٔ من مشوید قنفذ انجا ماند
و اصحابش برگشتند و خبر او ردند عمر در غضب شد و گفت مارا بگفتهٔ زنان چکار است و امر کرد جمعی را
که بر دور او بودند که هیزم برداشتند و خود نیز هیزم برداشت و بر در خانهٔ اهل بیت گذاشتند
و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین ع با سایر اهل بیت در انخانه بودند و فریاد زد که یا علی بیرون
بیا و بیعت کن با خلیفهٔ رسول خدا صم و الا اتش در خانهات می افکنیم پس حضرت فاطمه برخواست

و کفت چه میخواهی از ما ای عمر کفت در را بکشا و اکر نه خانهٔ شمارا با شما میسوزانم فاطمه کفت ای عمر
از خدا نمیترسی و بخانهٔ من میخواهی در ایی ان بیحیا بر نکشت و اتش طلبید و بدر خانه انداخت فاطمه
فریاد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی انحضرت زد و تازیانه را بلند کرد
و بر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب کرد بپدر بزرکوار خود که بد خلافتی کردند ابو بکر و عمر در حق
اهل بیت تو پس حضرت امیر ع بی تاب شد و برجست و کریبان ان ملعون را کرفت و بر زمین زد و بینی
اش را شکست و کردنش را پیچید و خواست ان ملعون را بکشد بخاطرش اورد وصیت حضرت رسول را که
او را امر کرد بصبر و نهی از مقاتلهٔ ایشان فرموده بود دست برداشت و کفت بحق ان خداوندی که محمد را
کرامی داشت بپیغمبری ای پسر صهاک اکر نه تقدیری میبود از حقتعالی که پیش کذشته و عهدی که
حضرت رسول صم در این باب با من کرده هر اینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانهٔ من نمیتوانی شد
پس عمر فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید و ان منافقان هجوم اوردند و داخل خانه شدند و حضرت
امیر ع شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را بکشد
و بیرون اید و یکی را زنده نکذارد دوید بنزد ابا بکر و قصه را نقل کرد ابو بکر کفت اکر علی ارادهٔ
بیرون امدن کند بخانه اش بریزید و او را بکیرید و اکر مانع شود اتش در خانه اش بزنید پس قنفذ
ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم اوردند و شمشیر را از دست انحضرت کرفتند و ریسمان
در کلوی حق جوی ان مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون اورند و بروایت عیاشی
خالد شمشیر خود را حوالهٔ انحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست او کرفت و خواست بر او زند او
حضرت را قسم داد و حضرت شمشیر را انداخت عمر فرستاد بنزد قنفذ که اکر حضرت فاطمه مانع بیرون
اوردن علی شود بر و امکن و او را بزن و دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه
بنزدیک در امد و مانع شد قنفذ در را بعنف کشود و بر پهلوی فاطمه زد که یکدنده از دندهای
پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و باز
ممانعت میفرمود تازیانهٔ بر بازویش زد که استخوان شکست و بهمین ضربت شهیده شد چون از دنیا
رفت در بازویش کره بزرکی از ان ضربت مانده بود پس حضرت امیر را باین حال بیرون کشیدند تا بنزد
ابو بکر اوردند و عمر با شمشیر برهنه بالای سر انحضرت ایستاد و خالد ولید و ابو عبیده و سالم
و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور
ابو بکر ایستاده بودند سلیم بن قیس کفت من بسلمان کفتم ایا انجماعت بی رخصت داخل خانه حضرت
فاطمه شدند کفت اری و الله مقنعه نیز بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه و یا رسول الله میکفت تو
دیروز از میان ما رفتی و ابو بکر و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند و من دیدم که ابو بکر و انها که بر دور

او بودند همه کریستند بغیر عمر و خالد و مغیرة و عمر میکفت ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان
در هیچ امری چون علی ع را بنزدیک ابو بکر اوردند فرمود که بخدا سوکند که اکر شمشیر من بر دست من
میبود شما بر من دست نمی یافتید و الله که من ملامت خود نمیکنم در انکه با شما جهاد نکردم اکر ان چهل نفر که
با من بیعت کردند بیعترا نمیشکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم و لیکن خدا لعنت کند انها را که
با من بیعت کردند و بیعت را شکستند و چون نظر ابو بکر بر انحضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید
حضرت کفت ای ابو بکر چه زود برجستید بر مخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت او بکدام حق و بکدام
منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول خدا با من بیعت نکردی عمر کفت این
سخنانرا بکذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود اکر نکنم چه خواهید کرد کفت خواهیم کشت تو را
بمذلت و خواری حضرت فرمود پس کشته خواهید بود بندهٔ خالص خدا و برادر رسول او را ابو بکر
کفت بلی و بروایت عیاشی عمر کفت که بندهٔ خدا را قبول داریم اما برادر رسول خدا را قبول نداریم
حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا صم مرا برادر خود کردانید کفتند بلی پس حضرت خطاب کرد
به صحابه که ای کروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که نشنیدید از رسول خدا در روز غدیر
که در حق من چه کفت و در غزوهٔ تبوک چه کفت پس انچه حضرت رسول صم علانیه در حق او کفته
بود همه را ذکر کرد ایشان همه کفتند که همهٔ اینها را شنیدیم چون ابو بکر ترسید که مردم او را یاری کنند
خود مبادرت کرد و کفت انچه کفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بکوشهای خود و در خواطر داریم
اما شنیدیم از رسول خدا صم که بعد از انها کفت که ما اهل بیت را خدا برکزیده است و کرامی داشته است
و از برای ما اختیار کرده است اخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری را هر دو در ما جمع نکرده است علی
ع کفت ایا کسی هست که با تو این کواهی را بدهد عمر کفت راست کفت خلیفهٔ رسول الله من نیز شنیدم
پس ابو عبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما
پنج نفر بان صحیفهٔ ملعونه که در میان کعبه نوشتید که اکر محمد کشته شود یا بمیرد نکذارید که خلافت
باهل بیت او برسد و این حدیث را در انروز وضع کردید ابو بکر کفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم
حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام
که شما نشنیدید از حضرت رسول صم که این پنج نفر را نام برد و کفت چنین نامهٔ نوشته اند و چنین
پیمانی با یکدیکر بسته اند همه کفتند بلی شنیدیم که حضرت رسول کفت که ایشان چنین نامهٔ نوشته اند
و عهد کرده اند خلافت را از اهل بیت بکردانند پس تو کفتی پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله
اکر چنین کنند من چکنم فرمود اکر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اکر نیابی خود را حفظ کن
و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر ع کفت که اکر ان چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد

میکردم ایشان از برای خدا و بخدا سوکند که این خلافت که ابو بکر و عمر از من غصب کردند باحدی
از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت واما انچه تکذیب قول شما میکند در افترائی که بر حضرت
رسول صم بستید این ایه است ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب
والحکمة واتیناهم ملکا عظیما یعنی ایا حسد میبرند مردم بر انچه خدا اعطا کرده است ایشانرا از فضل
خود پس به تحقیق که دادیم ال ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان ملک و پادشاهی عظیم را
حضرت فرمود کتاب پیغمبری است و حکمت سنتست و ملک عظیم خلافت است و مائیم ال ابراهیم پس
مقداد برخاست و کفت یا علی چه میفرمائی بخدا سوکند که اکر مرا امر کنی همین شمشیر بزنم و اکر فرمائی
دست بدارم باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت رسالت را و انچه ترا بان
وصیت کرده است بیاد اور سلمان کفت پس من برخاستم و کفتم بحق انخداوندی که جانم بدست
قدرت اوست که اکر دانم که دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر اینه شمشیر خود را
میکشم و میزنم تا حق غالب شود ایا برادر رسول خدا و وصی و خلیفهٔ او را در امتش و پدر فرزندانش
را باین مذلت میکشید وهی او رید پس بشارت باد شما را ببلای خدا و ناامید باشید از نعمت و رخا
پس ابوذر برخاست و کفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول
کردیده اید حقتعالی میفرماید ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم وال محمد صم اخلاف نوح اند وال ابراهیم اند و برکزیدهٔ سلالهٔ
اسمعیل اند و عترت پیغمبر اخر الزمانند و اهل بیت نبوتند و موضع رسالتند و محل امد شد ملائکه اند
و ایشان مانند اسمان بلند محل رحمت الهند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند
کعبهٔ محترمه قبلهٔ عالمیانند و مانند چشمهٔ صافیه محل علوم حقند و مانند ستارهای درخشنده هدایت
کنندهٔ خلق اند و شجرهٔ مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد صم خاتم انبیاء
و سید ولد ادم است و علی عم وصی اوصیاء و امام متقیان و قائد غر محجلین است و اوست صدیق اکبر
و فاروق اعظم و وصی محمد صم و وارث علم او و اولای ناس بمومنین از انفس ایشان چنانکه
حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمومنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند
و خویشان او بعضی اولی واحق اند ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر کفت مقدم دارید هر که را خدا
مقدم داشته است و موخر دارید هر که را موخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را بکسی
بدهید که خدا باو داده است پس در این وقت عمر برخاست و کفت چه عبث بر بالای این منبر نشستهٔ
علی با تو در مقام محاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و بر نمیخیزد که با تو بیعت کند یا از منبر بز برای

بیافرما که کردنش را بزنیم و حسنین عم بر بالای سر پدر بزرکوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن
را شنیدند کریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر عم ایشان را بسینهٔ خود
چسبانید و فرمود کریه مکنید بخدا قسم که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از ان ذلیل تر و بیمقدار
تراند که این جرات توانند کرد پس ام ایمن مربیهٔ رسول خدا صم امد و کفت ای ابو بکر چه زود ظاهر کردید
حسد و نفاق خود را عمر کفت ما را به سخن زنان چکار است و کفت او را از مسجد بیرون کردند پس
بریدهٔ اسلمی برخواست و کفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و ترا
در میان قریش میشناسیم با ان صفاتی که همه کس میداند ایا رسول خدا نکفت بتو و ابو بکر که بروید
بسوی علی و سلام کنید بر او بامارت مومنان شما پرسیدید که بامر خدا و رسولست کفت بلی ابو بکر
کفت چنین بود اما پیغمبر بعد از ان کفت از برای اهل من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود بریده کفت
بخدا سوکند که این از رسول خدا نکفته است و الله که در ان شهری که تو امیر باشی من نمیمانم عمر کفت که
او را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر کفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت کفت اکر
نکنم چه خواهی کرد عمر کفت کردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را کفت و این جواب را شنید
تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را کرفت و بی انکه حضرت دست بکشاید ابو بکر دست
خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت کذاشت و بروایت ابن عباس چون عمر کفت کردنت را میزنم
حضرت فرمود بخدا سوکند ای پسر صهاک تو قادر بران نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تری از انکه اینکار را
توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و کفت والله اکر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت
برخاست و کریبان خالد را کرفت و او را تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید سلمان
کفت چون حضرت را بمسجد اوردند و ریسمان در کردنش بود میکشیدند و بجانب قبر حضرت
رسول صم کرد و کفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستیکه قوم مرا
ضعیف کردند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابی است که هرون بموسی کفت از برای پرستیدن
قوم او کوساله را پس زبیر را کفتند بیعت کن او ابا کرد و عمر و خالد و مغیره با جمع دیکر شمشیر را از
دست او کرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان کفت پس مرا کرفتند و کردن مرا
فشردند تا سلعه در کردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت
فرمودند و امیر المومنین و ما چهار نفر بجبر بیعت کردیم و شدت و امتناع زبیر از ما همه بیشتر بود و چون
بیعت کرد کفت ای پسر صهاک بخدا سوکند که اکر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند تو نمیتوانستی مرا
جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن تو و نامردی ترا خوب میدانم و لیکن طاغی
چند ترا اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد و کفت تو صهاک را نام میبری

زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد صهاک کنیز حبشی بود از جدم عبد المطلب و او زنا کار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب پدر تو از او بهم رسید و بعد از آنکه آن ولد الزنا از او بهم رسید عبد المطلب صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ماست پس ابو بکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یک دیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابو بکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک شدید و ملعون شدید تا قیامت آیا میدانید چه کردید با خود سنت کافران پیش از خود اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و امامت بیعت کردید هر چه خواهید بگویید من گفتم شنیدم از رسول خدا صم که میگفت بر تو و صاحب ابو بکر که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هر چه خواهی بگو امامت بیعت کرد و دیده ات روشن نشد با آنکه خلافت باو برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که یک در از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و صفت تست گفت آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشانرا خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول صم شنیدم در تفسیر این آیه فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد که این آیه در شان تست یعنی عذاب و بند او از همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را بگیرد ای غلام فرزند زن گندیده پس حضرت امیر گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شوی سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت امیر عم مرا امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شان او نازل شده بود و هر حدیث که از حضرت رسول صم در حق او و ابو بکر شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی تهدید که تو مطیع و منقاد اویی پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو مصاحب بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهلبیت و تعظیم تو ایشانرا زیاده از اینها نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد صم و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و لعنت کرده است کسی را که ایشانرا دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط گرداند و این امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشانرا در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیر عم فرمود که ای پسر صهاک ما را در آن حقی نیست و خلافت مخصوص تو و ابو بکر دنی زاده پسر زن خورده مگس است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از این سخنان بردار عامه مردم بصاحب من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود

ولیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحبت را و آنها که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب و خواری او و وای بر تو ای پسر خطاب نمیدانی چه کرده و چه عذاب از برای خود و مصاحب خود مهیا کرده ابو بکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او ایمن شدیم بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم بخدا را یاد شما می‌آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر آیا شنیدید از رسول خدا صم که گفت در جهنم تابوتی هست از آتش که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و آن تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر سر آنچاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد که جهنم را مشتعل گرداند میفرماید آن سنگ را از آن چاه برمیدارند جمیع جهنم از شدت حرارت آنچاه مشتعل میگردد پس علی عم فرمود من در حضور شماها از حضرت رسول صم سوال کردم که آنها کیستند فرمود اما پیشینیان پس برادرم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است و از این امت دجالست و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفهٔ ملعونه کنند و با یکدیگر عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر کنند بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که ما در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در اینوقت عثمان گفت که آیا نزد تو و اصحابت حدیثی هست که در حق من شنیده باشید علی گفت بلی شنیدم از رسول خدا صم که ترا لعنت کرد و بعد از آن لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چکار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری نه در حیات رسول خدا و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا صم شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت حضرت امیر عم آهسته بمن گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا بغیر از چهار نفر و مردم بعد از رسول خدا بمنزلهٔ هرون و اتباع او شدند و بمنزلهٔ گوساله و اتباع آن پس علی عم بمنزلهٔ هرون بود و ابو بکر بمنزلهٔ گوساله و عمر بمنزلهٔ سامری و شنیدم از رسول خدا صم که گفت گروهی از اصحاب من بیایند از آنها که در ظاهر نزد من قرب و منزلت داشته باشند که بر صراط بگذرند چون ایشانرا ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند نمیدانی که اینها بعد از تو چه کرده اند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس من گویم دور برید ایشان را و شنیدم از رسول خدا صم که مرتکب خواهند شد سنت و طریقهٔ بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای

نعل بایکدیکر و پرهای تیر بایکدیکر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیراکه توریه و قران مجید بیکدست و بیکقلم و یك صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساوی بند واز حضرت صادق عم منقولست که چون حضرت امیر عم را ازخانه بیرون اوردند از برای بیعت فاطمه عم بیرون امد و جمیع زنان بنی هاشم باانحضرت بیرون امدند و چون فاطمه نزدیك قبر حضرت رسول صم رسید کفت دست از پسر عمم بدارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است که اکر دست از او برندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر کذارم و ناله بدرکاه خدا بلند کنم ناقهٔ صالح نزد خدا کرامی تر از من نیست و بچهٔ او کرامی تر از فرزندان من نیست سلمان کفت من نزدیك انحضرت بودم بخدا سوکند که دیدم که دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و انقدر بلند شد که اکر کسی میخواست از زیرش بیرون رود میتوانست پس نزدیك انحضرت رفتم و کفتم ای سیدهٔ من و خاتون من خدا پدر ترا رحمت عالمیان کردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود فرود امد تا انکه غبار از زیر انها بلند کردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیکر حضرت فاطمه عم دست حسنین عم را کرفت و متوجه مرقد حضرت رسول صم کردید که نفرین کند پس حضرت امیر عم سلمان را کفت برو و دختر محمد را دریاب که می بینم پهلوهای مدینه را که بحرکت امده است و اکر او موی سر را بکشاید و کریبان چاك کند و نزد قبر پدر بزرکوارش برود و فریاد بدرکاه خدا اورد این جماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بانحضرت رسانید و کفت حضرت امیر میفرماید که برکرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هرکاه او فرموده است برمیکردم و صبر میکنم و باسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق عم که وقتیکه کریبان حضرت امیر عم را میکشیدند و بنزد ابو بکر می اوردند چون بنزدیك مرقد مطهر حضرت رسالت رسید این ایه را خواند که یابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون امد بجانب ابو بکر که همه شناختند که دست حضرت رسولست و صدایی ظاهر شد که شناختند صدای انحضرتست که اکفرت بالذی خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سویك رجلا یعنی ایا کافر شدی بان خدایی که ترا افرید از خاکی پس از نطفهٔ پس درست کرد ترا مردی و ایضا از طرق خاصه از حضرت صادق عم واز طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابو بکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریدهٔ اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابو بکر بر سر منبر رفت بایکدیکر مشورت کردند بعضی کفتند میرویم و او را از منبر

بزیر می اوریم و بعضی دیکر کفتند که اکر چنین کنید کشته خواهید شد و حقتعم فرموده است خود را بدست خود بتهلکه میندازید پس رای ایشان براین قرار کرفت که بخدمت حضرت امیر روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و کفتند یا امیر المومنین ترك کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بان از ابو بکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول صم که میفرمود علی عم با حق است و حق با علی عم است بهر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر اوریم و امده ایم که رای ترا در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سوکند که اکر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از بابت نمکید در میان طعام و از بابت سرمهٔ که در چشم کنند و خواهد امد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند امد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من با ایشان قتال کنم و دفع ضرر ایشان از خود بکنم و این خلاف فرمودهٔ رسول خداست زیرا که انحضرت پیش از وفات خود بمن کفت که بزودی این امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی و امت من بعد از من از بابت هرون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من کفتم یا رسول الله هرکاه چنین شود چکنم فرمود اکر یاوران بیابی مبادرت کن و جهاد کن و اکر یاوری نیابی دست بازدار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من ایی و چون حضرت رسول صم بملاء اعلی ملحق شد و مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوکند خوردم که ردا بر دوش نکیرم مکر برای نماز تا قران را جمع کنم و کردم پس دست حسنین عم را کرفتم و کردیدم بخانهای اهل بدر و انها که در راه دین کارها کرده بودند و سوکند دادم ایشان را که رعایت حق من بکنند و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکردند از ایشان مکر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت باشید برای انچه میدانید از کینهای که در سینهای این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او اما همه باهم بروید بنزد این مرد و ظاهر کنید بر او انچه از حضرت رسول صم شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت بر او تمام تر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت صم در وقتی که او را ملاقات میکنند بدتر باشد پس در روز جمعه که ان شقی بر منبر نبی بالا رفت همه بردور منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن کفت خالد بن سعید بود چون اعتماد بر اعانت بنی امیه داشت و کفت از خدا بترس ای ابو بکر میدانی که رسول خدا صم در روز بنی قریظه کفت ای کروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمایید بدرستیکه علی عم امیر المومنین است بعد از من و خلیفهٔ منست در میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردکار من و اکر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمایید مختلف خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما و الی شما خواهند شد بدرستی که اهل بیت من وارثان

امرمند و عمل کنند کان بامر امت مند بعد از من خداوند اهر که اطاعت ایشان بکند از امت و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشانرا محشور کردان در زمرهٔ من واز برای ایشان بهرهٔ کاملی از موافقت من قرار ده که بان دریابند فوز و رستکاری اخرترا و خداوند اهر که رو برخلافت من کند در اهل بیت من پس محروم کردان او را از بهشتی که عرض ان مانند عرض اسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد در حسب و نسب و قبایح اعمال او سخنان بسیار کفت و در اخر کفت مثل تو در این امر مثل شیطانست که حقتعم در قران فرموده است که مثل او مانند مثل شیطانست در وقتی که بانسان کفت کافر شو پس کافر شد کفت من بیزارم از تو پس عاقبت هردو ان خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان کفت من برخاستم و اول بفارسی کفتم کردید و نکردید ندانید چکردید پس بعربی کفت ای ابو بکر هرکاه مسئلهٔ رو دهد که ندانی از کی خواهی پرسید و هرکاه امر مشکلی را از تو سوال کنند بکی پناه خواهی برد و چه عذر خواهی اورد در انکه تقدم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و از تو قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس کفتهٔ او را طرح کردید و وصیت او را فراموش کرده انکاشتید و وعدهٔ او را خلف کردید و عهد او را شکستید و عقد امارت اسامه را که رسول خدا صم او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد که این فتنه را نکنید و برامت ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید برهم زدید و در این زودی عمرت باخر خواهد رسید و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن و این وبال عظیم را باخرت مبر بتحقیق انچه ما در حق علی عم شنیدیم توهم شنیدی و انچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها ترا مانع نشد از انکه چنین امر عظیم را بکردن کرفتی پس ابوذر برخاست و کفت ای کروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در این دین شك خواهند کرد و اکر باهل بیت پیغمبر خود میکذاشتید اختلاف در میان شما هم نمیرسید اکنون که چنین کردید هر که زوری بهم رساند خلافترا متصرف خواهد شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همهٔ نیکان شما میدانند که حضرت رسول صم فرمود که خلافت بعد از من از علیست پس از برای دو پسرم حسن و حسین پس از برای طاهران از ذریت من پس طرح کردید کفتهٔ پیغمبر خود را و اخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنت امتهای کذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید چشید و جزاء اعمال خود را خواهید دید و خدا ستمکننده نیست بر بندکان خود پس مقداد برخاست و او را نصیحت بسیار کرد و کفت میدانی که بیعت علی در کردن تست و حضرت رسول صم ترا و عمر را در زیر علم اسامه که

ازاد کردهٔ حضرت رسول صم و امیرالمومنین عم بود داخل کرد و او را بر شماها امیر کرد و این خیال بخاطر شماها نرسد و بار دیکر شماها را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل و انمنافقی بود که در شان او ان شانئك هو الابتر نازل شد و چنین منافقی را بر شماها امیر کرد و سایر منافقان و عمرو شمارا چاوشان لشکر کرد از چاوشی بیکبار ترقی کردی بخلافت و یقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی بن ابیطالب عم است حق را باو تسلیم کن پس بریدهٔ اسلمی برخاست و کفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای بو بکر ایا از خاطرت رفته است انکه رسول خدا صم امر کرد ما هارا که علی را امیرالمومنین بکوییم و سلام کنیم براو بامارت مومنان و در بسیاری از مواطن کفت که این امیر مومنان و کشندهٔ قاسطانست از خدا بترس و حق را بکسی که احق است باو برکردان پس عمار برخاست و کفت ای کروه قریش و ای کروه مسلمانان بدانید که اهل پیغمبر شما اولی اند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین بیش از همه میتوانند نمود و حفظ ملت رسول الله بهتر میتوانند کرد و خیرخواه تر اند نسبت بامت از همه کس پس بکویید بصاحب خود که حق را رد کند باهلش پیش از انکه امر شما سست شود و فتنهٔ عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شماست بعهد خدا و رسول و میدانید که فرق کذاشت حضرت رسول میان شما و او در مواطن بسیار درهارا از مسجد مسدود کرد بغیر از در او و کریمهٔ خود فاطمه را باو داد و بسایر طلبکاران نداد و کفت من شهرستان حکمتم و علی درکاه انست هر که حکمت خواهد از درکاهش بیابد و همهٔ شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست با ان سوابق عظیمه که او دارد و هیچیك از شما ندارید پس چرا از او میل بدیکری میکنید و حق او را بغارت میبرید بئس للظالمین بدلا پس ابی بن کعب برخاست و کفت ای ابو بکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیکری قرار داده است و حق را باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخاست و کفت ایها الناس ایا میدانید که رسول خدا شهادت مرا بتنهائی قبول کرد کفتند بلی کفت پس من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا صم که میکفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان که پیروی ایشان باید کرد و کفتم انچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابوالهیثم برخاست و کفت شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار کفتند او را باز نداشت مکر از برای خلافت و بعضی کفتند او را برای ان باز داشت که مردم بدانند که مولای هر کسی است که پیغمبر مولای اوست ما جمعی را فرستادیم که از انحضرت سوال کردند حضرت کفت که بکویید که علی ولی مومنانست بعد از من و خیرخواه ترین مردم است برای امت من شهادت بانچه میدانستم دادم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود روز قیامت وعده کاه همه است پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از حمد

و صلواة کفت ابکر و ه قریش کواه باشید بر من که من کواهی میدهم بر رسول خدا صم که دیدم او را در
این مکان یعنی در مابین قبر و منبر و او دست علی را کرفته بود و میکفت ایها الناس این علی امام شماست
بعد از من و وصی من است در حیات من و بعد از وفات من وقضا کنندهٔ دین منست و وفا کننده بعهد
و وعدهٔ منست و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت
و یاری او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و یاری نکند او را پس برادرش عثمن با او ایستاد
و کفت شنیدم از حضرت رسول صم که اهل بیت من ستارهای زمینند پس بر ایشان تقدم منمایید و ایشانرا
مقدم دارید که ایشانند و الیان بعد از من پس مردی برخواست و کفت یا رسول الله کدام اهل بیت تو
فرمود علی و طاهران از فرزندان او پس مباش ای ابو بکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت
نماید با خدا و رسول او و خیانت منمایید امانتهای خود را و حال انکه دانید حق را پس ابو ایوب
برخواست و کفت بترسید از خدا ای بندکان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمایید حق ایشانرا
که خدا برای ایشان قرار داده است به تحقیق که شما شنیده اید مثل انچه برادران ما شنیده اند که در
مقامات متعدده میکفت که اهل بیت من امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میکفت این امیر
برره و بنکوکار انست و کشندهٔ کافر انست هر که او را واکذارد خدا او را وامیکذارد و هر که او را
یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستیکه خدا تواب رحیم
است حضرت صادق عم فرمود که پس ابو بکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست جواب بکوید پس کفت من
والی شما شدم و بهتر از شما نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بر دارید پس عمر کفت بزیر بیا
از منبر ای احمق هر کاه تو جواب حجتهای قریش را نمیتوانستی کفت چرا خود را در این مقام باز داشتی
والله که من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم پس ابو بکر از منبر بزیر امد و دست
عمر را کرفت و بخانهٔ خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن ولید
بلید با هزار کس امد و کفت چه نشسته اید بخدا سوکند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف
شوند و سالم با هزار نفر امد و معاذ بن جبل با هزار کس امد و پیاپی لشکر بیامدند تا چهار هزار منافق
جمع شدند و بیرون امدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می امد تا داخل مسجد حضرت
رسول شدند پس عمر کفت بخدا سوکند ای اصحاب علی اکر یکی از شما سخن میکوید مثل انچه در
روز کذشته کفتید سرش از بدن جدا میکنم پس خالد بن سعید برخاست و کفت ای پسر صهاک حبشیه
با شمشیرهای خود ما را میترسانی یا بجمعیت خود میخواهید ما را پراکنده کنید بخدا سوکند که شمشیرهای
ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ماست
بخدا سوکند که اکر نه ان بود که امام ما ما را منع میکرد از قتال و اطاعت او بر ما واجبست هر اینه شمشیر

میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر عم فرمود بنشین ای خالد خدا دانست
سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخاست و کفت الله اکبر الله
اکبر شنیدم از رسول خدا صم و اکر نشنیده باشم کوشهای من کر شوند که میکفت روزی خواهد بود که
برادر من و پسر عم من در مسجد نشسته باشد با نفری چند از اصحاب خود که ناکاه جماعتی از سکان
اهل جهنم او را در میان خواهند کرفت و ارادهٔ کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که
شما انهایید پس عمر برخاست که بر او حمله کند حضرت امیر بر جست و کریبان او را کرفت و او را بر زمین
زد و کفت ای فرزند صهاک حبشیه اکر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول
صم پیشتر شده هر اینه بتو مینمودم که کی یاورش ضعیفتر است و عددش کمتر است پس باصحاب خود
خطاب نمود و فرمود بر کردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوکند که بعد از این داخل این مسجد
نخواهم شد مکر بروشی که دو برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی باو کفتند
برو تو و خدای تو جنک کنید ما این جا نشسته ایم و با شما بجنک نمیاییم والله که داخل نخواهم شد مکر برای
زیارت رسول خدا صم یا از برای قضیهٔ که بر مردم مشتبه شود و حکم بحق در ان میکنم زیرا که جایز نیست
از برای حجتی که رسول خدا صم در میان مردم نصب کرده باشد انکه مردم را در حیرت بکذارد بدانکه
این مجملی و قلیلی است از انکه از طرق معتبرهٔ شیعه در این قضیهٔ هایله وارد شده است و اکثر این
مضامین در کتب سیر و احادیث معتبرهٔ مخالفین متفرق وارد خواهد شد و بعضی از انها را در کتاب بحار
الانوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید کفته که روایات در قصهٔ سقیفه مختلف است و ائمه شیعه
میکویند و جمع کثیر از محدثین روایت کرده اند انست که حضرت امیر عم امتناع نمود از بیعت تا انکه
او را باکراه اوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و کفت من بیعت نمیکنم مکر با علی و هم چنین ابو سفیان
و خالد بن سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و کفته اند
که زبیر شمشیر کشید چون عمر امد و کروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند کفت شمشیر زبیر را
بکیرید و بر سنک بزنید شمشیر را کرفتند و بر سنک زدند و شکستند و همه را بجبر اوردند بنزد
ابو بکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی عم نماند و او از برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند
و بعضی کفته اند بیرون اوردند و با ابو بکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را
روایت کرده است و کفته است که چون انصار دیدند که خلافت بایشان نمیرسد کفتند همهٔ ایشان یا بعضی
از ایشان که ما با غیر علی عم بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر
موصلی در تاریخش و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی بعد از وفات حضرت رسول صم میکفت
که اکر چهل نفر از صاحبان عزم مییافتم جهاد میکردم ابن نصر بن مزاحم در کتاب صفین روایت کرده از

اهل سیر نقل کرده اند و اما انچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میکویند انست که حضرت
امیر ع امتناع نمود از بیعت ابو بکر تا شش ماه و ملازمت خانهٔ خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه
ع از دار فنا و عناء بعالم راحت و بقا رحلت نمود و چون انحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری
و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات بود روی مردم بسوی انحضرت بود چون فاطمه وفات
یافت روی مردم از او برکردید و از خانهٔ او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیوة فاطمه بعد از
پدرش شش ماه بود موءلف کوید که از جملهٔ غرایب انست که با انکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل
کرده است و در اول کفته است که بعد از فاطمه طوعا بیعت کرد و حال انکه عبارت صحیحین صریح است
در انکه تا اعوان میافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او کردید مضطر
شد بیعت کرد ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفهٔ احمد بن عبد العزیز جوهری که پیوسته او را توثیق
و مدح میکنند نقل کرده است که چون با ابو بکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه بنزد حضرت
علی تردد میکردند و او در خانه فاطمه ع بود و مشورت میکردند و در امور خود بیکدیکر مصلحت
میکردند پس عمر امد و داخل خانهٔ حضرت فاطمه ع شد و کفت ای دختر رسول خدا احدی نزد ما از
خلق محبوبتر نیست از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوبتر نیست از تو بخدا قسم که این
مانع من نیست از انکه اکر این جماعت در خانهٔ تو جمعیت کنند اتش بزنم و خانه ات را بر ایشان بسوزانم
پس چون عمر بیرون رفت و انها امدند فاطمه کفت عمر چنین کفت و میدانم که اینکار را خواهد کرد
شما دیکر باینخانه میایید ایشان رفتند و با ابو بکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید کفته است که از
سخنان مشهور معاویه است که بعلی ع نوشت که دیروز بود که زنت را بردر از کوشی سوار کردی
و دستهای دو پسرت حسن و حسین ع را کرفتی در روزی که با ابو بکر بیعت کردند و نکذاشتی
احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مکر انکه با زن و پسرانت بدر خانهٔ ایشان رفتی و خواستی که
ایشانرا جمع کنی از برای قتال با مصاحب رسول خدا و اجابت تو نکرد از ایشان مکر چهار نفر یا پنج نفر
و اکر محق میبودی اجابت تو میکردند و اکر من همه چیز را فراموش کنم اینرا فراموش نمیکنم که بابو دم کفتی
در وقتی که میخواست ترا از جا بدر اورد که اکر چهل نفر مییافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم
با ابو بکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و ابوذر و انصار میخواستند بعد از رسول
صم با علی بیعت کنند و سلمان کفت اختیار را درست کردید که بانصار ندادید اما خطا کردید که بمعدنش
که علی باشد ندادید و بروایت دیکر کفت که خطا کردید که باهل بیت پیغمبر ندادید و اکر بایشان
میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و برفاهیت زندکانی میکردید و ایضا جوهری روایت کرده
است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابو بکر و بغضب امدند علی و زبیر

و داخل خانهٔ فاطمه شدند با صلاح پس عمر امد با کروهی که یکی از انها اسید بن خضیر بود و سلمه بن
سلامه پس حضرت فریاد زد و ایشانرا بخدا سوکند داد فایده نکرد و هجوم اوردند و شمشیرهای علی
و زبیر را کرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشانرا بعنف بیرون اورد و کشید تا بیعت کردند
پس ابو بکر ایستاد و خطبهٔ خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود فلتة واقع شد و بی تامل
و خدا از شران نکاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوکند که من هیچ روز حرص بر خلافت
نداشتم و امر برابر کردن من انداختند که من طاقت انرا ندارم و از دست من بر نمی اید و میخواستم که قوی
ترین مردم بجای من میبود و از این مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیکر
کفته است که ثابت بن قیس نیز با انها بود که با عمر داخل خانهٔ فاطمه شدند بروایت دیکر عبد الرحمن بن
عوف نیز با انها بود و محمد بن سلمه نیز با انها همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری
از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابو بکر بر منبر نشست علی ع و زبیر با کروهی از بنی
هاشم در خانهٔ فاطمه ع بودند پس عمر امد بسوی ایشان و کفت بحق انخدایی که جانم در دست اوست
بیرون بیایید بسوی بیعت یا خانه را با شما میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون امد مردی از انصار
او را در بر کرفت زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابو بکر بر منبر صدا زد که شمشیر او را
بر سنک زنید و بشکنید بر سنک زدند و شکستند پس ابو بکر کفت بکذارید خدا امر را درباره ایشان را
و جوهری کفته است که در روایات دیکر انست که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانهٔ فاطمه ع
و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر امد که اتش در خانه بزند پس زبیر
با شمشیر بیرون امد و حضرت فاطمه ع بیرون امد و میکریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت
کرده است که از عبد الله بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابو بکر و عمر کفت جواب میدهم شما را
بجوابی که عبد الله بن الحسن کفت در وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند کفت فاطمه صدیقه
و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر از انها بودند ما نیز
غضبناکیم از برای غضب او و ایضا جوهری از امام محمد باقر ع روایت کرده است که ابن عباس کفت از
عمر شنیدم که کفت صاحب تو اولای ناس بود بخلافت بعد از رسول خدا صم مکر انکه ترسیدیم برا و از
دو چیز کفتم کدام است انها کفت ترسیدیم از کمی سال او و محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی
الحدید کفته است اما امتناع علی از بیعت ابو بکر تا انکه او را بعنف بیرون اوردند بان نحوی که مذکور
شد محدثین و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی انچه جوهری در این باب از رجال
حدیث نقل کرده و همه ثقاتند و مامونند و غیر او نیز انقدر ذکر کرده اند که احصا نمیتوان نمود و ایضا
روایت کرده جوهری از ابو بکر باهلی و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که ابو بکر بعمر کفت کجاست خالد بن

ولید کفت حاضراست ابو بکر کفت هردو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر کفت این شمشیر چیست کفت اینرا مهیا کرده ام برای بیعت علی ع و درخانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنکی که در انخانه بود و شمشیر را اشکست و دست زبیر را کرفت و برخیزانید و بیرون اورد و بدست خالد داد و باخالد جماعت بسیار بودند که ابو بکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد و باحضرت امیر ع کفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع نمود دست حضرت را کرفت و کشید و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم اوردند و میکشیدند انهارا بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان بیرون امدند و صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابو بکر را کفت خوش زود غارت اوردید بر خانهٔ اهل بیت رسول خدا بخدا سوکند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابو بکر امد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از انکه این روایاترا نقل کرده است کفته است که صحیح نزد من انست که فاطمه از دنیا رفت و غضبناک بود بر ابو بکر و عمر و وصیت کرد که انها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جملهٔ کناهان صغیره بود و امرزیده شدند اولی ان بود که او را کرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضا ابن ابی الحدید کفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم انحدیث را که هبار بن اسود نیزهٔ حوالهٔ هودج زینب دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول صم در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب کفت هرکاه رسول خدا صم خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر حال انست که اکر در حیات می بود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید کفت بنقیب کفتم که من اینرا از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او ساقط شد او تقیه کرد و کفت صحت و بطلانش را هیچیک از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بهمان نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین ایشانست روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر امد با اسید بن خضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بدر خانهٔ علی ع و کفت بیرون اید و الا خانه را بر شما میسوزانم و ابن حزانه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که کفت من از انها بودم که با عمر هیزم برداشتیم و بدر خانهٔ فاطمه ع بردیم در وقتیکه علی و اصحابش امتناع نمودند از بیعت و عمر بفاطمه کفت که بیرون کن هرکه در اینخانه است و الا میسوزانم خانه را با هرکه در اینخانه است و در ان وقت علی و فاطمه و حسنین و جماعتی از صحابه

در انخانه بودند فاطمه کفت اباخانه را بر من و فرزندانم میسوزانی کفت بلی والله تا بیرون ایند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست کفته است که علی و عباس در خانهٔ فاطمه ع نشسته بودند ابو بکر بعمر کفت که اکر ابا کنند از امدن با ایشان قتال کن پس عمر اتشی برداشت و امد که خانه را بسوزاند فاطمه کفت ای پسر خطاب امدهٔ خانهٔ مارا بسوزانی کفت بلی باز ابن ابی الحدید قصهٔ سقیفه را از کتاب جوهری مبسوطتر از انچه سابقا مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است تا انجا که کفته است بنو هاشم در خانهٔ علی ع جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر ع فرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا انکه پسرهایش بزرک شدند و او را از ما برکردانیدند پس عمر رفت با کروهی بسوی خانهٔ حضرت فاطمه با اسید و سلمه و کفت بیایید و بیعت کنید و ایشان امتناع نمودند و زبیر شمشیر کشید و بیرون امد عمر کفت این سک را بکیرید سلمة بن اسلم شمشیر را کرفت و بردیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابو بکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی ع میکفت من بندهٔ خدا و برادر رسول اویم چون انحضرت را نزد ابو بکر بردند کفتند بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولایید بانکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار کرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت با شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اکر از خدا میترسید بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما اعتراف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر کفت دست از تو بر نمیدارم تا بیعت کنی علی کفت نیک با یکدیکر ساخته اید امروز تو برای او میکیری که فردا او بتو بر کرداند بخدا سوکند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابو بکر کفت اکر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده کفت ای ابو الحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تو تجربهٔ ایشانرا نداری و ابو بکر قوت بر این امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس باو راضی شو و اکر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوارخواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو داری و کردهٔ علی ع کفت ایکروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانهٔ او مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوکند ایکروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خواند و داند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا صم و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوکند که اینها همه در ماهست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد کفت یا علی اکر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابو بکر میشنیدند دو کس بر تو اختلاف نمیکردند و لیکن ایشان با ابو بکر بیعت کرده اند پس علی ع بخانهٔ خود برکشت و ملازم خانهٔ خود شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت بعد از ان بیعت کرد و باز از کتاب ثقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر ع که

علی ع فاطمه را سوار کرد و شب بخانهای انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند
و کفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را میکفت ما از او
بدیکری عدول نمیکردیم علی کفت من رسول خدا را مرده در خانه میکذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب
خلافت می امدم فاطمه کفت انچه علی کرد خوب کرد و انها کاری کردند که خدا جزای ایشان را خواهد
داد محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علماء و مورخین عامه است قصهٔ سقیفه را در تاریخ خود بنحوی
که کذشت مبسوط تر از ان روایت کرده است تا انکه کفته است چون خبر بابو بکر رسید که جمعی تخلف
از بیعت او کرده اند و در خانهٔ علی جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و انها را طلبید چون ابا
کردند از امدن عمر هیزم طلبید و کفت بحق انخدایی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می ایید
یا خانه را با هر که در ان هست میسوزانم مردم کفتند فاطمه در این خانه است کفت هر چند که او باشد
میسوزانم پس همه بیرون امدند و بیعت کردند مکر علی ع که کفت سوکند یاد کرده ام که تا قران را جمع نکنم
از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و کفت من قومی بی حیاتر و بد کردارتر از شما
ندیده ام جنازهٔ رسول خدا را در پیش ما کذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید
پس عمر بنزد ابو بکر امد و کفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میکذاری ابو بکر
قنفذ را کفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و کفت خلیفهٔ رسول الله ترا میطلبد حضرت کفت چه زود دروغ
بر رسول خدا بستید چون این خبر را اوردند ابو بکر کریست و کفت برو بکو امیر المومنین ترا میطلبد
چون اینرا کفت حضرت کفت سبحان الله امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را
اورد باز ابو بکر کریست پس عمر برخاست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانهٔ فاطمه ع امد و در را
کوبید و چون حضرت فاطمه ع صدای ایشان را شنید کریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما
چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدای کریهٔ انحضرت را شنیدند کریان
بر کشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته و جکرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماند
تا علی را بدر اوردند و بنزد ابو بکر رسانید پس باو کفتند بیعت کن کفت اکر نکنم چه خواهید کرد کفتند
بخدا سوکند کردنت را میزنیم علی کفت پس بندهٔ خدا و برادر رسول او را خواهید کشت عمر کفت بندهٔ
خدا بلی و برادر رسول نه و ابو بکر ساکت بود و سخن نمیکفت عمر کفت با ابو بکر که در باب او چه امر میکنی
کفت من او را اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی ع بنزد مرقد مطهر حضرت رسول
رفت و فریاد کرد که یابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس عمر با ابو بکر کفت که بیا برویم
بخانهٔ فاطمه که او را بغضب اوردیم چون امدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشانرا رخصت نداد پس
بخدمت حضرت امیر ع امدند و استدعا کردند که او رخصت بطلبد حضرت امیر ع از حضرت فاطمه

التماس کرد که ایشانرا رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت
فاطمه رو را از ایشان کردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابو بکر کفت ای حبیبه
رسول خدا صم من صلهٔ قرابت رسول را دوست ترمیدارم از صلهٔ قرابت خود و من ارزو میکنم که کاشکی
روزی که پدر تو مرد من میمردم و بعد از وفات او نمیماندم ایا کمان داری که من ترا نشناسم و حق تر
دانم و میراث ترا از حضرت رسول صم بتو ندهم من شنیدم از رسول خدا صم که ما کروه انبیاء میراث نداریم
انچه از ما می ماند صدقه است فاطمه کفت اکر من حدیثی از رسول خدا صم نقل کنم ایا اقرار بان میکنید
کفتند بلی فرمود که قسم میدهم شما را بخدا که نشنیدید از انحضرت که کفت رضای فاطمه از رضای
منست و سخط فاطمه از سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق که مرا دوست داشته
و هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق که مرا راضی کردانیده و هر که بخشم اورد فاطمه را بتحقیق که مرا بخشم
اورده کفتند بلی شنیدیم اینرا از رسول خدا فاطمه کفت پس من خدا را و ملائکه را کواه میکیرم که شما
مرا بخشم اوردید و مرا خشنود نکردانیدید و اکر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد ابو
بکر کفت پناه میبرم بخدا از سخط او و از سخط تو ای فاطمه پس ابو بکر انقدر کریست بر خود که نزدیک
بود هلاک شود فاطمه کفت بخدا سوکند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابو بکر کفت من دعا خواهم کرد
از برای تو در هر نمازی پس کریان بیرون امد ابو بکر با مردم کفت شما هر یک می روید و با حلیلهٔ
خود خوشحال میخوابید و مرا باین حال میکذارید مرا احتیاجی نیست ببیعت شما اقاله کنید بیعت مرا کفتند
ای خلیفهٔ رسول الله این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اکر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابو بکر کفت اکر نه
ترس این بود در انکه میترسم عروهٔ اسلام سست شود هر اینه یکشب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از انچه
شنیدم و دیدم از فاطمه ع پس علی ع بیعت نکرد تا فاطمه وفات کرد و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب
زنده بود و بلاذری از محدثین و مورخین مشهور مخالفین که در نهایت تعصب است روایت کرده است
که چون ابو بکر علی ع را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر امد و اتشی اورد که خانه را بسوزاند
حضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات کرد و کفت ای پسر خطاب خانهٔ مرا بر من میسوزانی کفت اری
و این قوی تر است در انچه پدر تو اورده است پس علی ع امد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعد الثقفی که
مقبول الطرفین است از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امیر ع بیعت با ابو بکر نکرد تا انکه
دید که دود از خانه اش بلند شد و ایضا بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی ع امتناع
نمود از بیعت ابو بکر عمر را فرستاد و کفت بیاور او را بنهایت عنف و شدت چون او را اورد او را کذشت
میان ایشان سخنی پس علی ع بعمر کفت که بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوکند که ترا
حریص نکرده است بر امارت او مکر انکه فردا ترا بر دیکران اختیار کند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت

کرده است که بیعت نکرد علی عم مکر بعد از ششماه و جرات هم نرسانیدند براو مکر بعد وفات حضرت
فاطمه عم و ایضا ابراهیم روایت کرده است که قبیلهٔ اسلم اباکردند از بیعت ابو بکر و کفتند تابریده بیعت
نکند ما بیعت نمیکنیم زیراکه حضرت رسول صم بابریده کفته است که علی ولی شماست بعد از من پس
حضرت امیر عم فرمود که ایشان مرا مخیر کرده اند میان انکه ظلم کنند برمن و حق مرا بکیرند و من با ایشان
بیعت کنم یا کار بجنك منتهی شود و مردم مرتد شوند و من اختیار این کردم که برمن ستم کنند و مردم از دین
بر نکردند و ایضا از عدی بن حاتم روایت کرده است که کفت بر هیچکس انقدر رحم نکردم که بر علی کردم
در وقتی که کریبانش را کشیدند و بنزد ابو بکر اوردند و ابو بکر باو کفت بیعت کن علی عم کفت اکر
نکنم چه خواهی کرد کفت سر ترا برمیدارم پس علی عم سر بسوی اسمان بلند کرد و کفت خداوندا کواه
باش پس دست راستش را کشودو بلند   موءلف کوید   نکرد و باین بیعت راضی شدند
که ای طالب حق و یقین بدانکه دلیل عمدهٔ مخالفان بر خلافت ابو بکر انست که جمیع صحابه اجماع
کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده اند اجماع
را که انست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر برامری از امور در یکوقت و در این اجماع سخن
بسیار است اول انکه در کتاب اصول خود چندین خلاف در این مسئله کرده اند دویم انکه تحقیق چنین
امری ممکن است یا محال سیم بر تقدیر امکان ایا متحقق شده است در امری یانه چهارم انکه بر تقدیر تحقق
دلیل بر حقیت میشود یانه پنجم انکه بر تقدیر حجت بودن ایا شرط است که بحد تواتر برسد یانه و در هر یك
از اینها تشاجر و منازعهٔ بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابو بکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع این مراتب
خواهد بود و انها که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چکونه باین دلیل استدلال میتوانند کرد و باز
خلاف کرده اند در انکه ایا شرط است در حجیت اجماع انکه انها که اتفاق براین رای کرده اند براین رای
باقی بمانند تامردن یانه و باز خلاف کرده اند در انکه اجماع بتنهایی حجت است یا مستندی میباید داشته
باشد و این مستند حجت است و مستندی که ذکر کرده اند قیاس فقهیست که قیاس کرده اند ریاست
دین و دنیا را بنماز و ان بوجوه شتی باطل است وجه اول انکه علماء امامیه احادیث بسیار از طرق
عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بفرمودهٔ حضرت رسول صم نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت
مطلع شد بان ضعف تکیه بر حضرت امیر عم یا عباس یا فضل بن عباس کرد و بمسجد امد و او را از محراب
دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت
رسول صم در خود خفتی یافت پس بیرون امد بسوی محراب پس ابو بکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول
صم و مردم نماز میکردند بنماز ابو بکر یعنی بتکبیر او دویم انکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علماء
اهل بیت عم و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان ان اقامت

نموده اند سیم انکه بر تقدیر حجیت در جایی حجت است که علتی در اصل بوده باشد و فرع مساوی اصل
باشد در انعلت و در این جا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیراکه ایشان امامت نماز را برای هر
نیکوکار و بدکرداری جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قریشی بودن و شرایط دیکر را
شرط میدانند و ایضا امامت جماعت یك امر است و در ان علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور
رعیت در ان معتبر نیست و چون خلافت سلطنت و ریاست در امور دین و دنیاست در ان علم بسیار
و شرایط بیشمار معتبر است که هیچ یك در ابو بکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند خرد کل
میماندند و استعانت از حضرت امیر عم و سایر صحابه مینمودند و انکه بعضی انملاعین کفتند که حضرت
رسول صم او را برای دین ما اختیار کرده چرا ما او را برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب
و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه در دین
و دنیا و ایضا اکر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نکفتند و دست بقرابت زدند چهارم
انکه اکر قیاس حجت باشد در مسائل فروع حجتست نه در مسائل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع امور معارضه
میکنیم بخلیفه کردانیدن حضرت رسول حضرت امیر عم را در غزوهٔ تبوك در مدینه و او را بعد از ان
عزل نکرد و هرکاه خلیفه بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود زیراکه کسی قایل بفصل نیست
و این اقوی است از دلیل ایشان زیراکه خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز پنجم
انکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چکونه اجماعی بود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج
بودند و مطلقا با ابو بکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا ششماه بیعت نکردند و انها
که ظاهرا بیعت کردند تا اتش در خانهٔ اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه ندیدند بیعت
نکردند پس هر ظالمی که تسلط یابد و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفهٔ خدا باشد
و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت نصر و شداد و نمرود
و مسیلمه کذاب باین رسوایی شده باشد و اکر کویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از ششماه
که امیر المومنین عم بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب کوییم که ان نیز ممنوعست بلکه معلوم است که
سعد بن عباده و اولادش در این بیعت هرکز داخل نشدند چنانچه ابن عبد البر در استیعاب کفته است
در ترجمهٔ ابو بکر که بیعت بخلافت کردند با ابو بکر در روزی که رسول خدا صم از دنیا رحلت نمود
در سقیفهٔ بنی ساعده و روز دیکر که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن
عباده و طایفهٔ از قبیلهٔ خزرج و فرقهٔ از قریش و ایضا ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی
در کتاب اصابه کفته اند که سعد با هیچ یك از ابو بکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند که او را جبر کنند
بر بیعت چنانکه دیکران را جبر کردند برای انکه اقوام او از قبیلهٔ خزرج بودند و احتراز کردند از فتنهٔ او

چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر براو افتاد گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون
رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیرش باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیلهٔ
بسیاری در نواحی دمشق داشت هر هفته نزد جماعتی میبود روزی از قریهٔ بقریهٔ دیگر میرفت در یکی از
باغستانها تیری براو انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته که سعد بیعت نکرد با ابو بکر
و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از عظماء کشته شد و معلوم است که مراد او کیست
و بلاذری در تاریخش روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن سلمهٔ انصاری
بکشتن سعد و هر یک تیری براو انداختند پس او کشته شد پس بوهم مردم انداختند که جن او را
کشته و این شعر مشهور را بزبان جن وضع کردند نحن قتلنا سید الخزرج سعد ابن عباده فرمیناه
بسهمین فلم نخط فؤاده و تظلم حضرت امیر ع از ایشان تا اخر ایام حیوتش متواتر است و انچه انحضرت در
جواب معویه نوشت صریح است در انکه باختیار خود بیعت نکرد ششم انکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت
بعد از ششماه پس پیش از تحقق ان چرا در این مدت مدید بدون حجت تصرف در نفوس و فروج و دماء
و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند و انصاف انستی که ایشان در تعریف
اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل ان بر یک امر در یک وقت زیرا که اگر در یکوقت نباشد ممکن است
متقدم پیش از موافقت متاخر از ان رای برگردد پس اجماعی تدریجی ابو بکر چه نفع میکند و از جملهٔ
غرایب انست که اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف
و دیگران چون دیده اند که متمسک باجماع چنین شدن موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته اند
و هرگاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا که
دلیلی بران قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت
امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا
کردند در امامت همین مثل عقد عمر از برای ابو بکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نکردند
در عقدش اجماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علماء شهرها و کسی بر ایشان انکاری
نکرد و براین امر اتفاق کرده اند اهل اعصار بعد از ان تا اینزمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته
است که دلیل خلافت ابو بکر چند چیز است اول آنکه اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از
تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابو سفیان گفت ای فرزندان
عبد مناف راضی شدید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سواره و پیاده و در صحیح بخاری
و مسلم و غیر ان از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابو بکر
و عمر و ابو عبیده را بسوی علی رسالت لطیفی هست که ثقات بسندهای بسیار صحیح روایت کرده اند

و مشتمل است بر سخنان بسیاری از جانبین و اندک غلطی از عمر روایت کرده اند که چون علی امد
و بیعت کرد چون برخاست گفت خدا برکت ندهد شمارا در امری که مرا ازرده کرد و شمارا شاد کردانید
و انچه روایت کرده اند که با ابو بکر بیعت کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند
پس ابو بکر روز دیگر با اصحابش امدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از ان در باب بیعت مثل
سخنان صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد در خلافت
ابو بکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد
ای عاقل متدین نظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشانرا همه مسخر کردانیده است که از فضیحت اجماع
گریخته اند و خود را ببلاء بدتر گرفتار کرده اند یا نماند که کسی از بالوعه بگریزد و خود را بکنیفی بیندازد
هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که اخبار سقیفه معلوم شد که بنایش بر تعصب
و معاندهٔ قبیلهٔ اوس و خزرج بود و توطیه که میان ابو بکر و عمر شده بود که ابو بکر او خلیفه کند
و ابو بکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم بیعت انجماعت اجماع متحقق
نشود عدم انکار چون معلوم میشود و هرگاه ایشان بیعت یکشخص را کافی میدانستند در تحقق امامت
چرا معارضه با ابو بکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت
ابو بکر و بر عدم اکتفاء ببیعت احاد امت متحقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا ششماه احدی
از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهلبیت حجت است
باعتبار حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهلبیتی مثل سفینة نوح و صاحب کشاف
باشدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که فاطمه روح دل من است و دو پسرش
میوهٔ دل منند و شوهرش نور دیدهٔ منست و امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمانی
اند کشیده شده میان او و میان خلق او و هرکه چنگ زند در ایشان نجات یابد و هرکه تخلف کند از ایشان
هلاک شود و در جهنم فرو رود و اعجباه از انکه جمعی از فضلاء با دعوای علم و فطانت و انصاف
و دیانت اکتفا نمایند در تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامهٔ خلق بانکه یک شخصی با کسی بیعت
کند هر چند عامهٔ اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر باشند و اگر یک شخص شهادت دهد
که درهمی زید از عمرو میطلبد شهادتش را قبول نمیکنند و در تحقق امامت ببیعت او اکتفا می نمایند
و باین سبب یزید پلید و ولید عنید را که قران مجید را تیر باران کردند خلیفهٔ خدا و واجب الاطاعهٔ خلق
میدانند اگر میخواهی در قیامت بنا بر مضمون یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی
و در روز و وبال او شریک او باشی اختیار داری چهارم انکه هرگاه باحادیث سابقه و اقرار مشاهیر
علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش ششماه هست نزاع بود میان حضرت امیر و ابو بکر

و عمر در خلافت و انحضرت قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشانرا نسبت بجور و ستم میداد
یا باید قایل شوند بانکه بنای خلافت ایشان بر باطل وجور وستم بود یا قایل شوند بانکه انحضرت درین مدت
بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرد پس یکی از ایشان باید
که اهلیت خلافت نداشته باشند و اکثر اعاظم علماء ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت
رسول صم فرمود که حق با علی است و علی با حق است با او میگردد هر جاکه بگردد و غزالی با ان تعصب
در کتاب احیاء العلوم گفته است که هرگز صاحب بصیرتی علی عم را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری
و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی عم بعد از پیغمبر دیان این امت است یعنی قاضی
و حاکم این امتست چنانکه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید
حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابلهٔ بغداد بود
و مردی از حنابله قرضی از مرد اهل کوفه طلب داشت او بنزد اسمعیل امد اسمعیل از او پرسید با عزیم
خود چکردی طلب خود را از او گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر رفتم بنزد قبر امیر
المومنین عم که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سب صحابه
علانیه بی خوفی و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت اهل کوفه چه گناه دارند والله که این راه را انکشود
و جرات نداد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب ان قبر ان مرد گفت صاحب ان قبر کیست گفت علی عم
ان مرد از روی استبعاد گفت او ایشان را جرات بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله ان مرد گفت
اگر علی عم محق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابو بکر و عمر داشته باشیم و اگر او مبطل بود
چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت خدا
لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه شد پنجم انست که هرگاه دانستی
که اجماع عمدهٔ دلایل ایشانست بر خلافت خلفای خود ما همین احادیث که مستند اجماع ایشانست
اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت انها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که
عمر قصد سوختن خانهٔ اهل بیت رسالت صم نمود بامر ابو بکر یا برضای او و انخانه مهبط وحی و محل نزول
ملائکهٔ مقربین بود و حضرت امیر و فاطمه و حسنین در انخانه بودند و او استخفاف و تهدید و ایذای
ایشان نمود و ایشان را بخشم اورد بلکه از روایات مستفیضه متوفقه بقرا این جلیه معلوم شد که حضرت
فاطمه را ترسانیدند بلکه تازیانه و در و سر شمشیر بر او زدند تا انکه او را مجروح کردند و فرزند او
سقط شد و از ایشان ازرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
از انس که حضرت رسول صم فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد
و فاطمه دختر محمد و اسیه زن فرعون و باز از ترمدی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت

با عمه ام بنزد عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوب تر بود بسوی رسول خدا صم گفت
فاطمه عم گفت از مردان کی محبوب تر بود بسوی انحضرت گفت شوهرش واز بریده نیز اینمضمون را
روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان حذیفه بن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول صم
فرمود که فاطمه پارهٔ تن منست هر که او را ازرده میکند مرا ازرده میکند و هر که او را بتعب می اندازد
مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه بهترین زنان بهشتست و بروایت
عایشه بهترین زنان مومنانست یا زنان این امت و ایضا بروایت ترمذی از عایشه روایت کرده است
که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه بسیرت و رفتار و نشستن و برخاستن
و چون بنزد انحضرت می امد انحضرت بر میخاست و او را میبوسید و بجای خود می نشانید و ایضا از صحیح
ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صم بعلی و فاطمه و حسنین عم گفت من جنگم
با هر که شما با او جنگید و صلحم با هر که شما با او صلحید و باز از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که
گفت بمادرم گفتم مرا رخصت بده که بروم بخدمت رسول خدا صم و نماز مغرب را با انحضرت بکنم و از
او سوال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس بخدمت انحضرت رفتم و نماز مغرب و خفتن را
با انحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی انحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفهٔ
گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادر ترا بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این
بزمین نیامده بود و از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد
که فاطمه عم بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا
روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی که حذیفه برای شما نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی
از رسول خدا صم روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشوارهٔ عرش الهی اند و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش
خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من اینرا دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمیع
صحاح روایت کرده است از براء که حضرت رسول صم حسن و حسین عم را دید گفت خداوندا من اینها را
دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از حضرت
رسول خدا صم که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تر است گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که
بطلب از برای من دو پسرم را پس ایشان را میبوسید و در بر میگرفت و ایضا از ترمذی از ابو هریره
روایت کرده است که حضرت رسول صم دست در گردن امام حسن کرد و گفت خداوندا من اینرا دوست
میدارم پس دوست دار او را و هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را
روایت کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول صم حسن و حسین

رابر اقبای خود نشانیده بود و میکفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و اینها را دوست دار و ایضا ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده که حضرت رسول صم فرمود که حسین از منست و من از حسینم خداوندا دوست دار کسی را که حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط و ایضا ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول صم که حسنین دو سید و مهتر جوانان اهل بهشتند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا صم فرمود که حسنین دو ریحان منند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده از انست که احصا توان نمود و در این رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر عم ایذای حضرت رسولست و ایذای رسول صم ایذای خداست و خدای تعم فرموده است انما که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و اخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده پس معلوم شد که انها که این ازیتها را بایشان رسانیدند ملعونند در دنیا و اخرت و محارب خدا و رسولند و از اهل کفر و شقاق و نفاقند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند چهارم مصیبت عظمی و داهیهٔ کبری است که در غصب فدك از ابو بکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد و اول از طریق شیعه مجمل انرا روایت میکنیم و بعد از ان از کتب معتبرهٔ مخالفان مؤید انرا ایراد مینمائیم تا معلوم شود که قضایای این قصه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قصهٔ هایله انست که چون ابو بکر غصب خلافت حضرت امیر عم نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را محکم کرده طمع کرد در فدك که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هرگاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل منافقان از ایشان بجانب انظالمان شود ان خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا انکه دنیا پرستان از ناحیهٔ ایشان منحرف گردند و هرگاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان برهم خورد باین سبب در اول حال در وقتی که صحیفهٔ ملعونه را مینوشتند این حدیث مفترای خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیاء میراث نمیگذاریم هرچه از ما میماند صدقه است و فدك از جملهٔ بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول صم در امده بود زیرا که چون فتح خیبر بر دست حضرت امیر عم جاری شد اهل فدك و سایر قرای نواحی ان دانستند که تاب مقاومت انحضرت ندارند انها را بدون جنگ تسلیم کردند و ایات کریمه نازل شد که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسولست صم بعد از ان این ایه نازل شد و ات ذا القربی حقه یعنی بده بخویش خود حق او را حضرت از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست گفت ذا القربی فاطمه است و حق او فدك است پس حضرت فدك را بامر خدا بفاطمه عم داد که از او و ذریت او باشد و فرمود که

اینها بی جنگ گرفته شده است و مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها را از تو و فرزندان تو است تا روز قیامت پس ابو بکر چون خلافت غصبی بر او قرار گرفت فرستاد و وکلاء حضرت فاطمه را از فدك بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای بسیار معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده اند که چون ابو بکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه را از فدك بیرون کرد حضرت فاطمه عم بسوی ابو بکر امد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث پدرم رسول خدا را از من و بچه جهت وکیل مرا از فدك بیرون کردی و حال انکه رسول خدا بامر خدا او را بمن داده ابو بکر گفت برانچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه عم ام ایمن را اورد و ام ایمن گفت ای ابو بکر گواهی نمیدهم تا حجت بر تو تمام کنم و بانچه رسول خدا صم در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم نمیدانی که حضرت رسول صم گفت ام ایمن زنی است از اهل بهشت ابو بکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حقتعم وحی کرد بر رسول خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول صم فدك را بطعمهٔ حضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیر عم نیز امد و بهمین نحو گواهی داد و بروایت دیگر حسنین عم نیز شهادت دادند پس ابو بکر نامهٔ نوشت در باب فدك و بحضرت فاطمه عم داد پس عمر حاضر شد و گفت این چه نامه ایست ابو بکر گفت فاطمه دعوی فدك کرد و ام ایمن و علی عم برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد و فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیر عم بنزد ابو بکر امد در وقتی که مهاجران و انصار بر دور او مجتمع بودند و گفت ای ابو بکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا صم باو رسیده بود و حال انکه در حیات حضرت رسول صم انرا مالك و متصرف بود ابو بکر گفت ان فیء همهٔ مسلمانانست اگر اقامت شهود بکند بر انکه او را رسول خدا صم باو داده و مخصوص او گردانیده است باو میدهم و الا او را در ان حقی نیست حضرت امیر عم گفت ای ابو بکر ایا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همهٔ مسلمانان ابو بکر گفت نه حضرت فرمود پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالك و متصرف باشند و بعد از ان من بیایم و دعوی کنم که از منست از که گواه خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود پس چرا در فدك از فاطمه گواه طلبیدی برانچه در دست او بود در حیات رسول خدا صم و بعد از ان مالك و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی در ان فرضی که کردم ابو بکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول می اوری میدهیم و الا ترا و فاطمه را در ان حقی نیست حضرت فرمود ای ابو بکر قران خواندهٔ گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حقتعم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در حق غیر ما ابو بکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهی

دهند که العیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابو بکر کفت بر او اقامت حد میکنم چنانچه
بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود اکر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود کفت چرا فرمود از برای
آنکه رد کردهٔ شهادت خدا را از برای او بطهارت وقبول کرده شهادت مردم را هم چنانکه رد کردی حکم
خدا را و حکم رسول را که فدك را بفاطمه دادند و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را
که بر پاشنهٔ پای خود بول میکند که کواهی داد که از پیغمبر میراث نمیباشد و فدك را از او کرفتی که غنیمت
مسلمانانست و بتحقیق که رسول خدا صلعم فرمود که کواه بر مدعیست وقسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول
رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم کریستند وصداها بلند شد واکثر تصدیق
سخن حضرت امیر ع کردند و حضرت بخانه برکشت و فاطمه ع بمسجد آمد وطواف کرد بقبر پدر بزرکوار
خود و شعری چند خواند از شکایت روزکار و جفای منافقان غدار که در و دیوار را بکریه آورد
پس ابو بکر و عمر بخانه برکشتند و ابو بکر عمر را طلبید و کفت دیدی امروز علی با ما چکرد اکر یك
مجلس دیکر چنین مناظره با ما میکند کار ما را برهم میزند در این چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر کفت
رای آنست که امر کنیم بقتل او ابو بکر کفت این کار از کی می آید عمر کفت خالد بن ولید پس خالد را
طلبیدند و کفتند میخواهیم ترا بر امر عظیمی بداریم کفت بر هر چه میخواهید بدارید اکر چه بر قتل علی ع
باشد کفتند ما نیز همین را میخواهیم خالد کفت در چه وقت او را بکشم ابو بکر کفت در وقت نماز در مسجد
حاضر شو و در پهلوی او بایست چون من سلام نماز را بکویم برخیز و کردنش را بزن کفت چنین باشد
اسماء بنت عمیس که در آنوقت زن ابو بکر بود و سابقا زن جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بود این
سخنان را شنید و نتوانست علانیه این سخن را بحضرت برساند بجاریه خود کفت برو بخانهٔ علی و فاطمه ع
و سلام مرا بایشان برسان و در کذار این آیه را بخوان که مؤمن آل فرعون بموسی پیغام کرد ان الملاء
یاتمرون بك لیقتلوك فاخرج انی لك من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که
ترا بکشند پس بیرون رو بدرستیکه من از برای تو از خیرخواهانم و اسماء کفت اکر متفطن نشوند پس
مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برکشت و این آیه را خواند حضرت امیر ع فرمود که خاتون
را سلام برسان و بکو خدا نمیکذارد که ارادهٔ ایشان بعمل آید و بروایتی دیکر فرمود که اکر ایشان مرا
بکشند با ناکثان و قاسطان و مارقان که جنك خواهد کرد پس حضرت امیر ع برخاست و مهیای نماز شد
و بمسجد آمد و پشت سر ابو بکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود را بتنهائی بعمل آورد و خالد لعین شمشیر
بسته و در پهلو پش ایستاد چون ابو بکر بتشهد نشست از آن اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت
و سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس
سلام نمیکفت تا آنکه کمان کردند مردم که در نماز سهو کرده است پس ملتفت شد بسوی خالد و کفت ای

خالد مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن را کفت و بعد از آن سلام نماز را
کفت حضرت کفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود کفت مرا امر کرده بود که کردنت را بزنم حضرت
فرمود آیا میکردی کفت آری بخدا سوکند که اکر پیش از تسلیم مرا نهی نمیکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت
او را کرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر کفت بخدای کعبه میکشدش پس مردم جمع شدند و او را
بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن لعین برداشت و کریبان عمر بدکهر چسبید و کفت ای
پسر صهاك اکر نه وصیت رسول خدا صلعم و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یك از ما و تو کم یاور
تریم و کم عددتریم و داخل خانهٔ خود شد و بروایت دیکر در نماز صبح بود و آنقدر تشهد را طول داد و
فکر میکرد که نزدیك شد که آفتاب طالع شود و بروایت ابوذر حضرت خالد را بانکشت سبابه و میانین کرفت
و فشاری داد و او نعرهٔ زد نزدیك بود که جان پلیدش برآید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد
و قدرت بر سخن کفتن نداشت پس ابو بکر با عمر کفت این از مشورت شوم تست من میدانستم این
حالت را و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر که نزدیك میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نکاه
تندی باو میکرد که او از ترس برمیکشت پس ابو بکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت
رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان حضرت از آن دست برداشت عباس
پیشانی نورانی آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدك حضرت امیر ع
بابو بکر نامهٔ نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود چون ابو بکر نامه
را خواند بسیار ترسید و خواست فدك و خلافت را هر دو رد کند عمر کفت من از برای تو آب زلال
خلافت را صاف کردانیدم که بیاشامی و تو میخواهی تشنه باشی چنانچه همیشه بودی و کردنهای کردنکشان
عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر آنرا نمیدانی این علی بن ابی طالب ع است که بزرکان قریش را
کشته است و سلسلها را برانداخته است و من تدبیر او را رام میکنم و تو از تهدید او پروا مکن ابو بکر
کفت ای عمر ترا بخدا سوکند میدهم که دست از این افسونها برداری بخدا سوکند که اکر او ارادهٔ کشتن
من و تو کند بدست چپ هر دو را میکشد بی آنکه دست راست را حرکت دهد و ما را از او نجات نداده است
مکر سه خصلت اول آنکه تنهاست و یاوری ندارد دوم آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را
امر کرده است که شمشیر نکشد سیم آنکه جمیع قبایل عرب از او کینها در دل دارند اکر اینها نبود الحال
خلافت باو برکشته بود آیا فراموش کردی روز احد را که همهٔ ما کریختیم و او بتنهائی شمشیر کشید و علمداران
و شجاعان ایشانرا بخاك هلاك انداخت تو فریب خالد را مخور و تا او متعرض ما نشود متعرض او مشو
مؤلف کوید که اکر چه اکثر سنیان خواسته اند که امر ابو بکر و عمر را بقتل امیر المؤمنین ع اخفا کنند
و صریحا در اکثر کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن ابو بکر را در نماز پیش از سلام و خطا

بخالد را نقل کرده اند و ان قرینهٔ واضحه است بر صدق روایات شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابو جعفر نقیب پرسیدم که ایا حقیقت قصهٔ خالد و امر ابو بکر و عمر او را بقتل علی ابو جعفر گفت گروهی از سادات علوی این را روایت کرده اند اینطور روایت کرده اند که مردی امد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابو جعفر و از او سوال کرد از انچه ابو حنیفه میگوید جایز است بیرون امدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت جایز است چنانچه ابو بکر در تشهد گفت انچه گفت ان مرد گفت چه بود انچه ابو بکر گفت زفر گفت بر تو نیست که انرا سوال کنی او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید اینمرد را که از اصحاب ابو الخطاب خواهد بود ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگویی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابو بکر بن عیاش و شریك بن عبد الله و جمع دیگر از فقهاء عامه روایت کرده است و گفته از سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میگویید در اینکه ابو بکر کرد همه گفتند بدی بود اما تمام نکرد و جمع دیگر از اهل مدینه گفته اند قصودی ندارد اگر از برای صلاح امت که متفرق نشوند مردم را بکشند چون علی ع مردم را از بیعت ابو بکر منع میکرد او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علت اینعمل را روایت نکرده اند اما اصل تمهید ابو بکر را با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان شدن و پیش از سلام گفتن با خالد مکن انچه را گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد از ان نقل کرده است که کسی از ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابو حنیفه پرسید چه بود انچه ابو بکر بخالد گفته بود ابو یوسف جواب نگفت و گفت خاموش باش ترا با این چکار است و الله که اگر علی راضی ببیعت ابو بکر و مطیع او بود و او و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول خدا صم فرمود که علی از اهل جنت است پس جوری در روی زمین از این بیشتر نمی باشد که با اینحال امر بقتل او کند و اگر علی ببیعت او راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابو بکر جبر بر علی تقدم کرد تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه باطله که ان اشقیا برای او عذر گفته اند و از اخفای سایر جماعت علت سخن گفتن را علم قطعی بهم میرسد که سبب این چنین امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت اظهاران نمیتوانستند کرد و کدام مسلمان تجویز این میتواند کرد که کسی که امر بقتل چنین بزرگواری نماید قابلیت خلافت و امامت دارد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه بر غصب فدك وارد شده از انجمله خطبهٔ مشهورهٔ حضرت فاطمه است که اصل خطبه شهادت بر حقیت ان میدهد و این قسم سخن از غیر ائمهٔ انام که منبع وحی و الهام اند از دیگری صادر نمیتواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علماء عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه در شرح نامهٔ که حضرت امیر ع بعثمان بن حنیف نوشت

فصل اول در انچه وارد شده است

از اخبار و سیر که از دهانهای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع انچه ایراد میکنم در این فصل از کتاب سقیفهٔ ابو بکر احمد بن عبد الرحمن جوهریست و ابن ابو بکر جوهری مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه و صاحب ورعیست که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از او تصانیف او و غیر تصانیف او را پس بسه سند این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیر المومنین ع و از امام محمد باقر ع و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی در شافی بسندهای عامه از عایشه روایت کرده است و سید بن طاوس از طریق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچند سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبهٔ با این شهرت را کسی انکار نمیتواند کرد و خطبهٔ بسیار طولانی است و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و قدری از ان که متعلق باحتجاج فدك است ایراد مینمایم روایت کرده اند که چون ابو بکر عزم کرد بر انکه منع کند فدك را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه ع رسید مقنعهٔ مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش بر پایش می پیچید از حیا و رفتارش را از رفتار حضرت رسالت هیچ فرقی نمیتوانست کرد تا در مسجد نزد ابو بکر لعین امد و او در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس پردهٔ سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست و نالهٔ جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صدا ها فرو نشست و شروع کرد بخطبهٔ غراء و حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای انحضرت را بر مردم شمرد تا انکه گفت پس حقتعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رافت و رحمت و رغبت که دار راحت و اخرت را از برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکهٔ ابرار و خشنودی پروردگار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او ست بر وحی او و برگزیدهٔ او ست از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا محل او امر و نواهی خدائید و حاملان دین و وحی اویید که بر شما خوانده شد و خدا شما را امین گردانیده است که خود بدین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید و خود را چنین میدانید و خدا را عهدی در میان شما هست که قران مجید است و بقیهٔ از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهلبیت اویند پس فضایل قران را بابلغ وجوه ذکر کرد و علل او امر و نواهی حقتعالی را بیان کرد پس از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را

در انچه شمارا بان امر کرده است یا نهی از ان فرموده است پس بدرستی که نمیترسند از خدا مکر علماء
پس کفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است انچه میکویم و انچه میکنم در ان تجاوز از حد
و عدول از حق نمینمایم پس ایه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث
شد بر شما از قوم شما که دشوار بود براو غوایت شما و حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان مهربان و رحیم
بود اکر نسب او را یاد اورید پدر منست نه پدر شما و من دختر او یم نه زنان شما و برادر او پسر عم
من است نه مردان شما و چه نیکو بزرکوار یست که این نسبتها را باو دادم پس رسالت خدا را بشما
رسانید و نبوت خود را اظاهر کردانید و با مشرکان طریق معارضه مسلوک داشت و شمشیر در میان
قبایل ایشان کذاشت و بتهای ایشانرا درهم شکست و سرهای سرکردهای ایشانرا بتیغ بی دریغ شکافت
و راه حجت را بر ایشان بست بحکمت و موعظهٔ نیکو و جمعیتهای ایشانرا پریشان و شجاعان ایشانرا کریزان
کردانید تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع کردید و چهرهٔ زیبای حق از پردهٔ جهالت
رخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند و اعوان شیاطین و راه زنان دین لال کشتند و اراذل اهل
نفاق هلاک شدند و عقدهای کفر و شقاق کشوده شد و کلمهٔ اخلاص تمام و دین اسلام عام کردید و شما
بسبب کفر و شرک بر کنار کودال جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما طمع استیلا
داشت و پای ترفع بر سر تکبر شما میکذاشت و هلاک و استیصال شما را اسانتر از اب خوردن و اتش
ربودن می پنداشت اب متعفن ممزوج ببول و سرکین شتر را میخوردید و پوست بز یا برک درخت را قوت
میکردید و بانهایت مذلت و خواری بسر میبردید و میترسیدید که دشمنان از دور شما را بربایند پس
حقتعم شما را از این مهالک و مذلتها ببرکت محمد صم نجات داد بعد از انکه ازارها کشید و بلاهای کوچک
و بزرک مبتلاء کردید و بعد از انکه کرفتار شجاعان و کرکان و دزدان اعراب و سرکشان اهل کتاب شد
و هر بار که اتش حربی افروختند حقتعم اتش ایشانرا باب لطف خود فرو نشانید و هر مرتبه که شاخی
از شیطان ظاهر شد یا فتنهٔ عظیمی از مشرکان دهن کشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت و از
جنک رو نکردانید تا فرق جرات ایشانرا پامال قدم شجاعت خود کردانید و سرهای ایشانرا در زیر پاهای
خود دید و اتش فتنهٔ ایشانرا باب تیغ بیدریغ خود فرو نشانید خود را بتعب می افکند در اعلاء دین حقتعم
و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود برسول خدا و از او جدا نمیشد در هیچ حال و سید اولیای خدا
بود دامن برزده بود در طاعت خدا و خیرخواه خلق بود خود را بمشقت می افکند در تحصیل رضای خدا
و در این حال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد ایمنی متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها
و فتنها بودید و توقع اخبار موحشه مینمودید و چون جنکی رو مید اد پهلوتهی میکردید و در هنکام قتال
پشت بدشمن داده میکریختید چون حق تعم از برای پیغمبرش خانهٔ پیغمبران خود را در اخرت اختیار

کرد و او را بار امکاه برکزید کانش بر ظاهر شد در سینهای شما خار کفر و شقاق و هویدا کردید
در شما اثار عصیت و نفاق و کهنه شد جامهٔ دین و بسخن در امدند کمراهان که از ترس شمشیر دهان
بسته بودند و پیدا شدند کمنامی چند که از همه کس ذلیلتر بودند و شتر اهل بطلان بصدا امد
و بجولان در امد در عرصهای شما و شیطان سر خود را از انجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد
دید که همه استجابت او کردید و چشم بر عزت دنیا دوختید و کفت برخیزید سبکبار برخاستید و شما را
بغضب اورد بر اهل حق دید که غضبناک شدید پس بر شتر دیکری داغ ملکیت کذاشتید یعنی خلافت که
حق دیکری بود بنام خود کردید و حق دیکر را بخانهٔ خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته
بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید که از
فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما تدبیر امور
امت و چکونه بشما درست میشود امر ملت و شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال انکه کتاب خدا
در میان شما است و امور ان ظاهر است و احکام ان واضح است و نشانهای ان پیدا است و اوامر و نواهی
ان لایح و هویدا است انداختید انرا بر پشت سر خود ایا رغبت بغیر ان ندارید یا حاکمی بغیر ان میخواهید
بد بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف ان باشد و حق تعم میفرماید که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را
پس از او قبول کرده نمیشود و او در اخرت از زیانکاران است پس انقدر صبر کردید که خلافت باطل خود
را ابزور محکم کردید انکاه شروع کردید در افروختن اتش فتنها و پیدا کردن بدعتها و هر صدایی که از
شیطان کمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید و انوار دین مبین جلی را فرو نشانید ید و سنتهای
پیغمبر برکزیده را محو کردید و در پردهٔ مکر و حیله میخواهید که اثار دین را محو کنید و اهسته اهسته
میخواهید در لباس دینداری انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع کردانید
و کینهای رسول را در اهل بیت او تدارک کنید و ما صبر میکنیم بر ضربهای شما مانند کسی که بکارد
و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جملهٔ انها انست که کمان میکنید که از پدر خود
میراث نمیبرم پس ایهٔ را خواند که مضمونش اینست ایا حکم جاهلیت را طلب میکنید و کیست نیکوتر از خدا
در حکم کردن از برای کروهی که صاحب یقین اند ایا نمیدانید حقیت مرا بلکه دانسته پنهان میکنید
و بر شما ظاهر است حق من مانند افتاب تابان ای کروه مهاجران ایا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود
و شما معاونت کنید ای پسر ابوقحافه ایا در کتاب خدا ست که تو از پدر خود میراث ببری و من از پدرم
میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترایی بر خدا بسته اید ایا عمدا ترک میکنید عمل کردن بکتاب
خدا را و پس پشت خود می اندازید زیرا که میفرماید وورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از
داود و در قصه یحیی بن زکریا کفته است رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من ال یعقوب یعنی

پروردکار ابخشن مرا ولی که میراث ببرد از من و از ال یعقوب و فرموده است واو لو الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحمی بعضی اولایند ببعضی در کتاب خدا پس حضرت ایات
میراث راکه حق تعم از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خواند پس کفت میکویید مرا بهره و میراثی نیست
از پدرم و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست ایا مخصوص کرده است خدا شمارا بایات میراث و من
و پدرم را از انها بیرون کرده است یا میکویید که من و پدرم از اهل یکملت نیستیم و باین سبب من از او
میراث نمیبرم یا شما داناترید بعام و خاص قران از پدرم و پسر عمم پس چون فاطمه دید که از ان منافقان
صدایی بر نیامد خطاب کرد بابو بکر که بکیر فدک را امروز بی منازعی و معارضی تا در روز حشر ترا ملاقات
کند و در مقام حساب از تو سوال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کنندهٔ حق محمد است
و وعده کاه قیامتست و در قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فایده نخواهد بخشید و هر چیز اقرار
کاهی هست و بعد از این خواهید دانستن که کیست انکه می اید بسوی او عذاب خوار کننده و حلول
میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب بانصار نمود و کفت ای کروه شجاعان که خود را یاور ان ملت میدانید
این چه سستی است که در کرفتن حق من میکنید و این چه تغافلست در ستمی که در حق من میرود
مینمایید ایا پدر من که رسول خدا است نکفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند خوش
زود راضی بید عتها شدید و دست از حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال انکه طاقت انچه من از
شما طلب میکنم دارید و قوت بر یاری من در شما هست واکر میکویید که محمد صم فوت شد این مصیبتی
بود که اثر ان در اسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستارها بسبب ان تیره کردید و حرمتها
ضایع شد و از ان عظیم تر مصیبتی نمیباشد اما این سبب ان نمیشود که شما از دین بر کردید حقتعم میفرماید
و نیست محمد صم مکر رسولی که کذشته است پیش از او رسولان ایا اکر او بمیرد یا کشته شود شما از دین
بر خواهید کشت و هر که از دین بر کردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند و برودی خواهد داد خدا جزاء شکر کنند
کانرا ای فرزندان قبیله ایا بستم میراث پدرم را از من بکیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید
و عدد بسیار و اسلحهٔ کار زار و قوت و شوکت داشته باشید و شمارا بنصرت خود دعوت کنم اجابت
ننمایید و نالهٔ مرا بشنوید و فریاد رسی نکنید و حال انکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانکی
و معروف بودید بصلاح و فرزانکی با قبایل عرب مقاتلها کردید و در معرکها تعبها کشیدید هر امری که
میکردیم اطاعت میکردید و قدم از قدم ما بر نمیداشتید تا انکه حق تعم ببرکت ما اسیای اسلام را بکردش
اورد و خیرات ایام جاری شد و اتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد اکنون چرا حیران شده اید بعد
از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان پس ایهٔ را خواند که مضمونش اینست که ایا مقاتله نمیکنید با کروهی
که نکث عهد کردند و از دین بر کشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند و ایشان در اول حال

ابتداء قتال باشما کردند ایا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است باینکه از او بترسید اکر ایمان دارید
چون دید که این سخنان در ان منافقان اثری نکرد فرمود که می بینم که بجانب تنعم و راحت میل کرده اید
و کسیرا که احق است بخلافت دور کرده اید و از شدت برفاهیت مایل کردیده اید و انچه از علم دین در
کلوی شما کرده بودند از دهان بیرون افکندید پس اکر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا
بی نیاز است از عالمیان و میدانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن دردها
و المها در سینه من جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته
باشید پس بکیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا خدا می بیند و میداند
انچه میکنید و برودی خواهند دانست انها که ستم کردند که باز کشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر
انکسم که انذار مینمود شمارا از عذاب شدید پس بکنید انچه میخواهید ما میکنیم انچه حق میدانیم شما منتظر
باشید و ما انتظار میکشیم روزیرا که حق و باطل ظاهر شود پس ابو بکر کفت ای دختر رسول خدا صم
پدر تو نسبت بمومنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود
و او را که نسبت میدهیم پدر تست نه زنان دیکر و برادر شوهر تست نه دوستان دیکر او را اختیار کرد
بر هر خویشی و او یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شمارا مکر هر سعادتمندی و دشمن
نمیدارد شمارا مکر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزهٔ رسولید و نیکان و بر کزیدکان و راه نمایان مایید
بسوی خیر و سعادت و جنت و تو بی برکزیدهٔ زنان و دختران بهترین پیغمبران راست لویی در کفتار
خود سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود بر نمیکرداند بخدا سوکند که من
از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و انچه کرده ام باذن او کرده ام و خدارا کواه میکیرم که شنیده ام از
رسول خدا صم که کفت ما کروه انبیاء میراث نمیکذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقار و نیست میراث
ما مکر کتابها و حکمت و علم پیغمبری و انچه طعمهٔ ماست ولی امر خلافت بعد از ما در ان حکم میکند بحکم
خود و من چنان حکم کردم که انچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال
کنند و اینرا باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو
مضایقه ندارم انچه خواهی بکیر تو سیدهٔ امت پدر خودی و شجرهٔ طیبه از برای فرزندان خود انکار
فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت کفتهٔ پدر تو نمیتوانم
کرد حضرت فاطمه عم فرمود سبحان الله هرکز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی
ایات و سور قرانی مینمود ایا با مکری که میکنید افترا بر پدر من می بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه
است بان مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادلیست میان ما و شما میراث
یحیی و سلیمان در قران مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است

بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امر بر اپس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم بر انچه وصف میکنید پس ابو بکر کفت خدا راست کفته و رسول خدا راست کفته و توکه دختر او یی راست میکویی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق کفتار تورا و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند ایشان بکردن من انداختند خلافترا و باتفاق ایشان کرفتم انچه را کرفتم از برای خود نکرفته ام و ایشان کواه مند پس حضرت فاطمه بار دیکر بمردم خطاب کرد که ای کروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم میپوشید ایا تدبر نمیکنید در قران یا بر دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از دلهای شما بسته است و کوشها و چشمهای شما را کرفته است و بد تاویلی کرده اید و بد ترین امور راه نمایی نموده اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بار ان را کران و عاقبتش را قرین خسران خواهید یافت در وقتی که پرده از پیش دیدها کشوده شود و عذابها که در مکمن غیبست نزد شما هویدا کردد و ظاهر شود از برای شما از پروردکار انچه کمان نداشته باشید در انوقت زیانکار میشوند اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت صم رو کردانید و شعری چند از روی درد خواند که مضمون انها اینست بعد از رفتن تو فتنه و اشوب بسیار رو نمود که اکر تو میبودی انهار وی نمینمود ما بی تو کلستانیم بی باران سرو برک همه پژمرده از سموم جفای بدکاران کواه حال ما باش و دل ما را بخار تغافل مخراش و اهل هر پیغمبر را نزد امت قرب و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر کردند مردانی چند کینهای سینهای خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی رو بها ترش کردند بر ما کروهی و سبک شمردند حق ما را چون تو اندید ند و زمین را بر ما تنک کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که باو روشنی یافتیم بر تو نازل میشد از جانب پروردکار عزت کتابها و جبرئیل ع بایات قران مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو مارا مرک روی یافت چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلایی چند که هیچ اندوه ناکی از خلایق بمثل ان مبتلا نشده بود نه از عجم و نه از عرب پس حضرت فاطمه ع بجانب خانه بر کردید و حضرت امیر ع انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار کرفت از روی مصلحت خطابهای شجاعانهٔ درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم پرده نشین شدهٔ و مثل خاینان در خانه کریختهٔ و بعد از انکه شجاعان دهر را برخاک هلاک افکندی مغلوب این نامردان کردیدهٔ اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر بخشیدهٔ پدر مرا و معیشت فرزندانم را از من میکیرد و باواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری و نه شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک بر کشتم خود را ذلیل کردی در روزی که دست از سطوت

خود برداشتی کرکان میدرند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم وای بر من در هر صبحی و شامی محل اعتماد من مرد و بازوی من سست شد شکایت من بسوی پدر منست و مخاصمهٔ من بسوی پروردکار من است خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدید تر است پس حضرت امیر ع فرمود و یل و عذاب بر تو نیست بر دشمن تو است صبر کن و اتش خون خود را فرو نشان ای دختر بر کزیدهٔ عالمیان وای باقی ماندهٔ ذریت پیغمبری من سستی در امر دین خود نکردم و انچه از جانب خدا مامور بودم بعمل اوردم و انچه مقدور بود از طلب حق خود در ان تقصیر نکردم روزی تو و اولاد تو را خدا ضامنست و انکه کفیل امر تست ماموننست و انچه حق تعالی مهیا کرده است در اخرت بهتر است از انچه این اشقیا از تو قطع کرده اند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه ع کفت خدا بس است مرا و نیکو و کیلی است از برای من و ساکت شد مولف کوید که در این مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول دفع شبههٔ چند که ممکن است در خاطرها خطور کند اکر کسی کوید که اعتراض حضرت فاطمه ع با حضرت امیر ع با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب کوییم که این معارضه محمول بر مصلحت است از برای انکه مردم بدانند که حضرت امیر ع ترک خلافت برضای خود نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در قران بسیاری از معاتبات با حضرت رسول صم شده و غرض تهدید و تادیب دیکرانست و از این قبیل است انچه از حضرت موسی صادر شد در وقتی که بسوی قوم برکشت و ایشان عبادت کوساله کرده بودند از انداختن الواح و سر و ریش هرون را کرفتن و پیش کشیدن با انکه میدانست که هرون تقصیر ندارد تا انکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حقتعالی با حضرت عیسی ع خواهد کرد که ایا تو کفتی بمردم که مرا و مادر مرا دو خدا بدانید با انکه میداند که او نکفته است و مثل این بسیار است و اکر کویند که این مبالغهٔ حضرت فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه و زهد دنیا و کمال معرفت انحضرت دارد بدو وجه جواب میتوان کفت اول انکه حق مخصوص انحضرت نبود که از سر ایشان بکذرد و با ایشان بکذارد بلکه ائمهٔ اعلام و اولاد کرام انحضرت تا روز قیامت در ان شریک بودند و مسامحه در این امر موجب تضییع حقوق انها میشد و بر انحضرت واجب بود که بقدر قوه در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دویم انکه غرض انحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه عمده غرض اظهار کفر و نفاق ان اعدای دین مبین بود که مردم ایشانرا بشناسند و تسویلات ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در اخر خطبه اشعار باین فرمود که با انکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد کفتم انچه کفتم برای انکه حجت را تمام کنم و هم چنین منازعهٔ حضرت امیر با متغلبان در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار

شکایت کردن چنانکه کذشت نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد
انجماعت بود تا حجت بر عالمیان تمام شود

دویم

بیان کفر ابوبکر و عمر از اخباری که در این واقعهٔ هایله وارد شده است بچند وجه میتوان کرد اول آنکه
از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر ع ان دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی
میدانسته اند در این واقعه و ایضا این دو بزرکوار را کاذب و مدعی خلاف حق و عاق امام
میدانسته اند یکی از این دو فرقه باید محق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق
بسیار که هرکه از اطاعت امام بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرک جاهلیت مرده است
و ایضا روایت کرده اند که هرکه بقدر شبری از طاعت سلطان بدر رود بمرک جاهلیت میمیرد و هرکه
بمیرد و در کردنش بیعت امامی نباشد بمرک جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه ع از ابو
بکر راضی نشد و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هرکه بامامت ابو بکر قایل
باشد باید که قایل شود که سیدهٔ نساء عالمیان و کسی که او را خدا از هر رجسی پاک کردانیده بمرک جاهلیت
و کفر و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قایل نمیتواند شد و در جامع الاصول
از صحیح مسلم و صحیح ابی داود روایت کرده است که حضرت فاطمه ع سوال کرد از ابو بکر که قسمت کند
از برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا صم مانده است و از آنچه خدا باو بر کردانیده است از انفال
پس ابو بکر کفت رسول خدا صم کفت ما میراث نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب
شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا صم ششماه زندکانی کرد
الا چند شب و فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت رسول داده بود از خیبر و فدک و از
صدقهٔ رسول در مدینه ابو بکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقهٔ مدینه را بعلی
و عباس داد و خیبر و فدک را نکاه داشت و نداد بایشان و در صحیح بخاری بعضی از اینرا روایت کرده
است و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابا بکر فدک را از فاطمه ع کرفت
و او را جواب ساخت فاطمه کفت بخدا سوکند که هرکز با تو سخن نخواهم کفت ابو بکر کفت که والله که هرکز
از تو دوری نخواهم کرد فاطمه کفت که والله نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابو بکر کفت بخدا سوکند که
از برای تو دعا خواهم کرد و چون هنکام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابو بکر بر او نماز نکند
و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب
بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر ع و احدی از بنی هاشم در حیات فاطمه با ابو بکر
بیعت نکردند پس باید که با خلافت ابو بکر باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایت حدیث از حضرت
رسول صم کاذب باشد یا حضرت امیر با عصمت و طهارت و جدا نبودن از حق عاصی و ظالم و عاق امام

خود باشد و ایضا عداوت امیر المؤمنین ع علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت شدیدتر میباشد
از آنچه در این واقعه و غیر آن نسبت بآنجناب کردند حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفهٔ جوهری روایت
کرده است که چون ابو بکر خطبهٔ فاطمه ع را شنید در باب فدک بر منبر رفت و کفت ایها الناس این
چه کوش دادنست بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا صم نبود این قصه از بابت روباهیست
که کواهش دم او بود و او ملازم جمیع فتنهاست میخواهد فتنهٔ پیر شده را جوان کند استعانت میجوید
از ضعیفان و یاری میخواهد از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او زن زناکار بود
و اکر خواهم میتوانم کفت و اکر بکویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود میکذارند ساکنم پس کفت ای کروه
انصار بمن رسیده است سخنان سفیهان شما و من دست و زبان نمیکشایم تا کسی مستحق آن نشود چون
حضرت فاطمه ع این سخنانرا شنید بخانه بر کشت ابن ابی الحدید کفته که من بنقیب استاد خود کفتم که ابو بکر
این کنایهارا بکی داشت نقیب کفت کنایه نیست صریح است و مرادش علی بن ابی طالبست من تعجب کردم
و کفتم این قسم سخنانرا باو داشت کفت بلی پادشاه بود هرچه میخواست میکفت و میکرد و چون دید که
انصار از جا بر آمدند ترسید که ایشان اعانت حضرت امیر ع نمایند بتهدید ایشانرا ساکت و ساکن کردانید
و نقیب کفت که ام طحال زن زناکاری بود در جاهلیت و بزنای او مثل میزدند مؤلف کوید ای طالب
حق در این خبر تامل کن و انصاف بده که کسی که نسبت بسید اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا صم
و صاحب آن مناقب و فضایل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیدهٔ
نساء عالمیان این قسم سخنان کوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهرهٔ میدارد و دویم آنکه تکذیب
حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسول است چنانچه در تحقیق آیهٔ
تطهیر دانستی و ایضا از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا صم فرمود فاطمه پارهٔ تن منست پس
هرکه او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و مرا آزار کرده است هرکه او را آزار دهد چنانکه
کذشت و این دلیل عصمت آنحضرت است زیرا که اکر معصیت از او صادر تواند شد ایذای او بلکه
اقامت حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود و رضای او در آن معصیت موجب رضای خدا و رسول نخواهد
بود و اکر کویند مراد آنست که آزار او کردن از روی ستم و ظلم ایذای حضرت رسولست صم و خوشحال
کردن او در طاعت مستلزم خوشحالی حضرت رسولست صم جواب کوییم که تخصیص خلاف اصل است
و حدیث عام است و ایضا اکر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در این
کلام مدحی و تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص
وارد شده است و ایضا تفریع آن بر پارهٔ تن آنحضرت بودن بیفایده خواهد بود زیرا که دیکران نیز در
این امر با او شریکند و ایضا احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز

بزرگ میکذارم کتاب خدا واهل بیت اگرمتابعت کنید انهارا گمراه نمیشوید ودر مشکوة وغیران ازابوذر
روایت کرده اند که رسول خدا صم فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هرکه دران سوار شد
نجات یافت و هرکه تخلف نمود ازان هلاك شد و کذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه
و حسنین ع از اهل بیت انحضرتند وهرکاه متابعت ایشان موجب نجات ومخالفت ایشان سبب هلاك باشد
پس باید کفتار ایشان حق وکردار ایشان متبع باشد و از جمیع کناهان قولا و فعلا معصوم بوده باشند
و مخالف ایشان هالك وضال وکمراه و ملعون بوده باشد سیم انچه ابو بکر دعوی کرد که پیغمبران میراث
نمیباشد محض کذب و افترا بود بچندین جهت اول انکه مخالف ایات کریمه است در میراث بردن حضرت
یحیی از زکریا واگر کویند مراد میراث علم و پیغمبریست جواب کوییم که این باطل است بچندین وجه
اول انکه بحسب لغت و عرف میراث مطلق که کویند منصرف میشود بمیرات مال خصوصا انکه در ایه
قراین هست که مراد میراث مالست زیراکه شرط کرده است که او را راضی و پسندیده و صالح کردان
و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بی فایده است و ایضا خوف از موالی و خویشان
بامال مناسبت دارد به پیغمبری و علم و چرا زکریا بترسد و مضایقه داشته باشد از انکه خدا از اقارب
او پیغمبران و علماء مقرر دارد و در مال ممکن است که داند که مقوی فسق و فساد ایشانست از این
جهت مضایقه داشته باشد و هم چنین مخالف ایهٔ میراث بردن سلیمان است از داود ع بوجهی که مذکور
شد و ایضا مخالف ایات میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او کردد از میراث
و در کتب مشهورهٔ ایشان در کتاب فرایض اینرا ذکر کرده اند دویم انکه ابو بکر شهادتی که بر روایت
داده است متضمن جر نفع است و متهم است در این باب از چند جهت اول انکه میخواست این اموال در
تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده
است ازابی الطفیل که فاطمه امد بسوی ابو بکر و طلب میرات پدر خود کرد ابو بکر کفت شنیدم از رسول
خدا صم که میکفت که هرکاه خدا به پیغمبری طعمهٔ بدهد ان از کسی است که قیام بامر خلافت مینماید
بعد از او دیکر انکه از قراین مظنون بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل
بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند کرد و همین از برای تهمت کافیست و این
اقوی است از جهتی که ابو بکر رد شهادت امیر المومنین بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیکر که
میکویند تصدیق او کردند همه شریك در ان صدقه بودند و بعداوت اهل بیت ع معروف بودند
و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود دویم انکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیر ع این خبر را
موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالك بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی
و عباس کفت که ابو بکر کفت که رسول خدا کفت ما میراث نداریم و انچه از ما میماند صدقه است پس

شما او را دروغ کو و کناه کار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که او راست کو و نیکو کار و تابع
بود حق را پس ابو بکر مرد و من کفتم ولی رسول خدا و ابو بکرم پس مرا دروغ کو و کناه کار و مکار
و خائن دانستید و خدا میداند که من راست کو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل اینرا
روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت کرده است
و احادیث صحیحهٔ مستفیضه کذشت که حق از علی جدا نمیشود و بایهٔ تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیرانها
که در این زودی کذشت و هم چنین انکار حضرت فاطمه ع حقیت این حدیث را حجت قاطعه است
بر بطلان سیم انکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول صم این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید
تا دعوای ناحق نکند و بحضرت امیر ع که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهماند تا نکذارد که
او دعوی ناحق بکند و هیچ عاقل تجویز این نمیکند که سیدهٔ زنان عالمیان این حکم را از پدر خود شنیده
باشد و مع ذلك اینقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و بمجمع مهاجر و انصار بیاید و ان عتابها با امام
مسلمانان بزعم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور باو بدهد و مردم را تحریك و تحریص بر قتال او بکند
و این باعث ان شود که جمع کثیر از مسلمانان ابو بکر را غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را
و اعوانش را لعنت کنند و اگر امیر المومنین ع میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابو بکر است کی
تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه ع کی منازعه با عباس در میراث میکرد و جمیع انها
متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت ع اما هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول صم تجویز
چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت باهل بیت خود و برادر خود
و پاره تن خود مینماید پس این برهان قاطع است بر انکه این حدیث محض کذب و افترا بود چهارم از شواهد
کذب این حدیث انست که عادت ناس جاری شده است بر انکه امر یکه خلاف معهود و متعارف
بین الناس باشد بسیاری روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان
ادم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری جمعی از انبیاء بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام
بسیار دارند بضبط احوال انبیاء ع و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند که مخصوص
ایشانست پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتادی در هیچ کتابی از کتب انبیاء و تاریخی
از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابو بکر بتنهایی یا دو سه منافق دیکر بر این امر غریب مطلع
نشده و یکبار در این امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که بان تقریب در تواریخ امم سابقه
نقل کنند و یك کس نقل نکرده است که عصای موسی یا خاتم سلیمان یا اسلحه فلان پیغمبر را بصدقه
بفلان شخص دادند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسی که اندك شعوری دارد
میداند که این حدیث را وضع کرده اند و بی تدبیر افترا کرده اند و فکر در عاقبتش نکرده اند و انچه از

صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است باز انست که غیر ابو بکر کسی این حدیث را نقل نکرده است و بعضی گفته اند که مالك بن اوس نیز تصدیق او کرد و این قول را ایادر مید انند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر انکه بروایت یکصحابی عمل میتوان کرد بانکه بروایت ابو بکر بتنهایی باین حدیث عمل کردند اما روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان از ترس باتفاق شهادت دادند طعن دیگر از جملهٔ اموری که ابو بکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرد در حق فاطمه و اهل بیت ع ان بود که منع کرد حق ذی القربی را از ایشان که بنص قران از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم کمان میکنند که نزاع فاطمه و ابو بکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر ثالثی نیز نزاع کرده بود و ابو بکر باو نداد و ان سهم ذی القربی بود چنانکه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه ع نزد ابو بکر امد و گفت میدانی که خدا احرام کرده است بر ما اهل بیت ع صدقات را و از برای ما در غنایم سهم ذی القربی قرار داده است در ایهٔ خمس ابو بکر گفت این ایه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شما است فاطمه گفت اما ملك تو و اقربای تست گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقیرا در مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابو بکر گفت این حکم خدا است اگر حضرت رسول ص در این باب بتو عهدی کرده است بگو من تصدیق میکنم و بتو و اهل تو میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم از انحضرت در وقتی که این ایه نازل شد گفت بشارت باد شما را ال محمد که توانگری امد بسوی شما ابو بکر گفت من از این ایه نمیفهمم که همه را بشما بدهم و لیکن انقدر که شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچند سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا ص سهم ذی القربی را بخویشان خود قسمت میکرد ابو بکر و عمر کم کردند و همه را با ایشان ندادند و از حضرت باقر و صادق ع منقولست که حقتعالی نصیبی از خمس از برای ال محمد ص فرض کرد و اباکرد ابو بکر از انکه نصیب ایشانرا بدهد بسبب حسد و عداوت و حقتعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه فرستاده است خدا پس ایشانند فاسقان و احادیث از طرق اهل بیت ع در این باب بسیار است و ظاهر ایهٔ کریمه انست که همهٔ اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای عامه و خاصه میگویند در باب اقاربر و وصایا و حقتعالی در ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده است پس انچه ابو بکر کرد مخالف ایه کریمه است و هر که مخالف حکم قران حکم کند بنص قران فاسق و کافر و ظالم است طعن دیگر از جملهٔ طعنهایی که بر ابو بکر کرده اند در اینواقعه انست که زوجات رسول خدا را متمکن ساخت از تصرف در

حجرهای خود باتفاق و نگفت که انها صدقه است و این نقض ان حکمیست که در باب فدك و میراث رسول در حق فاطمه ع کرد زیرا که انتقال حجرها بانها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول منافی حدیث موضوعیست که انرا روایت کرد و ثانی محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه ع طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی بغیر از اضرار اهل بیت ع نداشت سخن ظریفی ابن ابی الحدید در اینمقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسهٔ غربیهٔ بغداد بود از او پرسیدیم که ایا فاطمه در دعوای فدك صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابو بکر فدك را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر ان روز فدك را بمحض دعوی باو میداد فردا می امد و ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد و بعد از ان ابو بکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خودش بی بینه و شهود حکم بصدق او کرده بود بعد از ان ابن ابی الحدید گفته است که اگر چه این کلام را بر سبیل شوخی و خوشطبعی گفت اما راست گفت و سخن در اینمقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده از این ندارد و در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام و بسط تمام داده ام طعن دیگر انکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابو بکر امری بود که بی تدبیر و مشورت و رویت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانانرا از شران پس هر که عود کند بمثل ان او را بکشید و کسی که اندك شعوری و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضح تر از این نمیتوان گفت در مذمت ابو بکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابو بکر اینقدر دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین است تا حدی که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبتنی بر خلافت ابو بکر بود چون تواند بود که قدح کند در ان با حیله و ان مکری که او داشت جواب گوییم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که باین سخنان خلافت او برهم نمیخورد و کسی جرات اعتراض براو ندارد و میترسید که خلافت بعد از او بامیر المومنین ع برسد این سخن را گفت که این راه را ببندد و تدبیر شوری شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از حافظ روایت کرده است که چون عمر شنید که عمار میگفته است اگر عمر بمیرد من با علی ع بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه اش گفت شنیده ام که قایلی از شما میگفته است که اگر امیر المومنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور نشوید بانکه بیعت ابو بکر فلتة و بی خبر شد و تمام شدن ان چنین بود و لیکن خدا شرانرا دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیر المومنین او را بی تاب کرد و این بر زبانش جاری شد و مطلبش تهیهٔ قتل انحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد طعن ششم انست که چون خلافت مغصوبه

با ابو بکر مستقر شد خالد بن ولید پلید را فرستاد بسوی قبیلهٔ بنی یربوع که زکوة اموال ایشانرا بگیرد بسبب انکه حضرت رسول صم مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوة انها را جمع کند و چون خبر وفات انحضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت برکی قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش ان بود که مالک از حضرت رسول صم سوال کرد از حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان اصول دین فرمود که این وصی منست و اشاره کرد بعلی عم چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیلهٔ بنی تمیم امد بسوی مدینه و ابو بکر را بر منبر رسول دید پیش امد و گفت کی ترا برین منبر بالا برد و حال انکه رسول خدا صم علی را وصی خود کرد انید و امر کرد مرا به موالات او ابو بکر امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابو بکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت من ایمن نیستم از انکه در کار ما رخنهٔ بیند از د که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیلهٔ مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند چون شب شد اثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط کردند و اسلحه با خود برداشتند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه برداشتید ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته اید ایشان گفتند شما اسلحه را بیندازید تا ما هم بیندازیم پس چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشانرا اسیر کردند و دستهای ایشانرا بستند و بنزد خالد اوردند ابوقتاده که با ان لشکر بود بخالد گفت که اینها اظهار اسلام کردند و شما ایشانرا امان داده اید خالد التفاتی بگفتهٔ او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشانرا اسیر کرد و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بجهت خود برداشت و در همانشب با او جماع کرد ابوقتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابو بکر برگشت و قصه را باو نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابو بکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت داخل مسجد شد با هیئهٔ اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر تیرها را از سرش کشید و شکست و گفت ای دشمنک خدا مردی مسلمانی را کشتهٔ و باز نش زنا کردهٔ و الله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ نگفت و گمان داشت که ابو بکر نیز در حکم بخطای او با عمر شریکست چون خالد بنزد ابو بکر رفت و عذرهای ناموجه گفت و ابو بکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون امد و کنایهٔ چند بعمر گفت و رفت وجمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که ان قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد ابو بکر امد و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد

ابو بکر گفت ما مصاحب خود را برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصهٔ که از غنایم برای او جدا کرده بودند تصرف نکرد و ضبط کرد تا وقتیکه خلیفه شد پس حصه خود را و هرچه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت و بمردان و صاحبان ایشان داد و ایشانرا مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون خالد از وعدهٔ کشتن او ترسان و همیشه از او گریزان بود پیش عمر امد و گفت بعوض کشتن مالک مهروم و سعد بن عباده امد کشتم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت و عمر از او راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک امد و گفت بوعده وفا کن و خالد را بکش گفت من خلاف انچه صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در روایات شیعه وارد شده است که چون اسیرانرا بنزد ابو بکر اوردند مادر محمد بن حنفیه در میان انها بود چون چشمش بر ضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تواند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر انکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینهٔ خود کاشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انداشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت ما را چرا اسیر کرده اید ما اقرار بوحدانیت خدا داریم و برسالت رسول او گفتند گناه شما انست که زکوة را نداده اید گفت اگر راست گویید مردان ما نداده اند گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد برخاستند که او را بحصهٔ خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک نمیتوانند شد کسی و نیست شوهر من مگر کسی که خبر دهد مرا که در هنگام ولادت من چه بر من گذشته است در اینوقت حضرت امیر عم حاضر شد و فرمود که من خبر میدهم چون مادر ترا وضع حمل نزدیک شد گفت که خداوندا وضع این حمل را بر من اسان گردان بعد از ان اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی بردار چون متولد شدی همانساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی که چرا بهلاک من راضی بودی زود باشد که سید اولاد ادم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود اید چون مادرت این سخنانرا شنید فرمود انها را بر پارهٔ مس نقش کرده در انزمین دفن کردند و در وقتی که ترا اسیر میکردند تمام اهتمام توان بود که ان نوشته را ضبط نمایی تا انکه او را برداشتی و بر بازوی خود بستی بعد از ان بمبالغهٔ عثمن و دیگران ان لوح را گشودند بهمان عبارت که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت انرا گرفت و بخانهٔ اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش امد و او را بانحضرت تزویج نمود و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را ان بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مولف روضة الاحباب

نقل کرده است که چون مالک را اوردند بکشند زنش که ام تمیم دختر منهال بود و مقبول ترین اهل زمان خود بود امد و خود را بر روی مالک انداخت مالک گفت دور شو که من کشته نشده ام مگر بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت اقبله این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از اخبار مخالف و موالف را در این واقعه شنیدی بدانکه ابو بکر در این واقعه از چند جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریکست اول انکه بیگناه و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیلهٔ از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که از برای این عمل شنیع میگویند انست که بسبب منع زکوة مرتد شدند جوابش انست که همهٔ لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند و نماز کردند و حال انکه حضرت رسول صم فرمود که هر کس شهادتین بگوید و نماز کند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را با ابو بکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که مالک منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشانرا متفرق کرد و نصیحت کرد ایشانرا که با ولاة اسلام منازعه نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد امد و ایشانرا گرفت بغدر و مکری که مذکور شد با انکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه باصل دین قایل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق رده بر ایشان کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امین ناصحی را بفرستد که از ایشان سوال کند علت بغی ایشانرا اگر علت ان ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازالهٔ ان از ایشان بکند و اگر شبههٔ داشته باشند رفع شبههٔ ایشان بکند و اگر هیچیک از اینها نباشد ایشانرا موعظه و نصیحت کند و اگر اصرار کنند اعلام کند ایشانرا که ما با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها را در باب ایشان بعمل اورده باشد و از ان جماعت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر نه محض عصبیت باشد چرا ابو بکر و دیگران که باخبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص انبیا و غصب حق حضرت امیر ع و سیدهٔ نساء و رد شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر ع مقاتله و محاربه نمودند و انقدر از اهلبیت طاهرین و ذریت طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ایمهٔ مسلمین اند و اطاعتشان فرض و مخالفتشان کفر است و مالک بن نویره بمحض اینکه گفته که ابو بکر خلیفه نیست یا چون رسول الله نگفته که زکوة باو بدهیم نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است و خالد با ان اعمال قبیحه مستحق یک جرح و ملامتی نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله بگویند

و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بی صورتست عذر دیگر از برای او پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای گفتگو خالد نام حضرت رسول را برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته خالد گفت حضرت صاحب ماست و صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد ایشان کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اگر واقع بود بایست خالد در برابر عمر این عذر را بگوید و ابو بکر نیز در وقتی که عمر مبالغه در قصاص او میکرد بایست اینرا بگوید با انکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد او نیست و برای دفع حد و شبهه کافیست و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر قبیله چه گناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر اصلی نبودند که اولادشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند و بندگی بمردم دادند تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسیدند مولف گوید انکه حال از دو شق بیرون نیست یا انجماعت در واقع همهٔ ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسر و غارت نبودند پس ابو بکر که انجماعت کثیر از مسلمانان را بیگناه کشت و اسیر کرد و به بندگی مبتلا کرد و باعث این زناهای بسیار شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر انجماعت مرتد و مستحق انواع این عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران که بندهٔ مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده فاسق و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم اید و خلافتش باطل شود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود باجماع مرکب دویم انکه ابو بکر چند حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی انکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر انکه حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر انکه سایر مقتولین را خونشان را باطل کرد و قصاص و دیتشان را باطل نمود و در این کارها همه عمر با او شریک است و در تضییع قصاص خالد عمر شریک غالبست از دو جهة جهة اول انکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد و دویم انکه بقتل سعد بن عباده بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض دیت قتل مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکاری که عمر در این باب نموده از راه دینداری نبود بلکه برای ان بود که با او در جاهلیت اشنا و هم سوگند بود و الا بایست عشر این تدین را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت ع بکار برد و از جملهٔ غرایب انست که ملا علی قوشچی در دفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این هرزه و افترا را هیچکس بغیر او نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود بایست که در وقتیکه

عمراو را تهدید سنکسار میکرد این عذر را بکوید طعن هفتم انست که در اخبار مستفیضه بلکه متواتره
از طرق عامه وارد شده است که ابو بکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت میکرد چنانچه طبری در تاریخ
و بلادری در انساب و سمعانی در فضایل و ابوعبیده وغیر ایشان روایت کرده اند که ابو بکر بعد از
انکه بااو بیعت کردند بر منبر میکفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت و بیعت من
بردارید من بهترین شما نیستم وحال انکه علی درمیان شماست وحضرت امیرع در خطبهٔ شقشقیه که عامه
وخاصه روایت کرده اند فرمود که چه بسیار عجیب بود ابو بکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد
و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای دیکری خلافت را عقد کرد و بروایت دیکر کفت من والی
شما شدم و بهترین شما نیستم اکر راست بروم مرا متابعت کنید و اکر کج بروم مرا براه راست بدارید
بدرستیکه مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنکام غضب من در وقتیکه مرا غضبناک بیابید
از من اجتناب کنید تا تاثیر نکنم در موهای شما و پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر انکه خود را قابل
امامت نمیدانسته وحضرت امیرع را از خود فاضلتر میدانسته وامامت مفضول قبیح است وایضا اتفاقیست
که عقل وعدالت هردو در امامت شرطست اکر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف
بیرون میبرد و مصروع میشد پس شرط اول که عقلست مفقود بوده واکر بدر نمیبرد و ضبط خود نمیتوانسته
است کردن پس فاسق بود و شرط ثانی مفقود بوده وایضا اقالهٔ امام یا جایز است یا جایز نیست اکر جایز نیست
پس ابابکر چرا کرد و اکر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و کفت نمیکنم پیراهنی را که
خدا بر من پوشانیده وحال انکه بی خلاف اظهار کلمهٔ شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است
پس معلوم شد که برای عثمان از اینها همه بدتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته لازم می اید
و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال ان محیل مکار و رفیقش که اینها همه محض مکر
وحیله و مواطئه با یکدیکر بود تا مردم را در این باطل محکم تر کنند چنانچه ان فقرهٔ خطبهٔ شقشقیه شاهد
حق است بر این هشتم انست که جاهل بود باکثر احکام دین و تفاسیر الفاظ قران که اکثر صحابه میدانستند
در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتملست بر چند طعن و ما در این رساله چند موضع را ذکر میکنیم
اول معنی کلاله را که اولاد و اب و امند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشند
موافق روایات اهل بیت ع چنانچه از ایات سورهٔ نساء نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران کفته اند که
ماعدای والد و ولد است و از ابابکر پرسیدند و ندانست چنانچه عامه و خاصه روایت کرده اند که
از او پرسیدند و ندانست بعد از ان چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است کفت برای خود میکویم
اکر صواب باشد از خداست و اکر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا از ان بریست کلاله ماسوای
والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود

و ممکن است که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیکر انکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قران برای
خود کرد و بغوی در مصابیح وغیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قران برای خود
سخن کوید جای خود را در اتش مهیا داند و بروایت دیکر اکر صواب کوید خطا کرده است و بروایت
دیکر حضرت رسول صم جمعی را دید که برای خود تفسیر قران میکردند فرمود که جمعی پیش از شما بودند
بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را برهم زدند هرکاه برای خود کویید در کتاب الهی اختلاف بهم
میرسد که ایها مختلف است وحکم خدا اختلاف ندارد و همه باهم موافق است هرچه را دانید بکویید
و هرچه را نمیدانید بکسی که میداند واکذارید و وای ندانستن پرسیدنست اینهم روایات ایشانست
و فخر رازی کفته است که عمر میکفت کلاله ماسوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر
زدند کفت من چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از انکه
مخالفت ابو بکر کنم موءلف کوید عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را هذیان
نسبت دهد و از ابو بکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برکردد و اکر قول اول بی مستند بود
وای براو که بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اکر مستندی داشته وای براو که از برای رعایت
ابو بکر در وقت مردن از ان برکردد و ایضا روایت کرده که در وقت مردن می کفت که سه چیز است که
اکر حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هرچه در انست کلاله و خلافت
و ربا پس معلوم شد که انچه در باب کلاله میکفتند همه برای خود و خواهش نفس خود میکفته اند بی
مستندی و همچنین در باب خلافت ابو بکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان
بر اهوای باطله و مصالح دنیویه بوده مستند بدلیلی و حجتی نبوده اند و دلیل جهل ابو بکر همین بس
است که با وجود انکه او را اسبق اسلام میدانند و از جملهٔ مخصوصان و مصاحب غار انحضرت میدانند
در مدت بعثت انحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است با انکه بسیاری از انها
معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیاء و اشباه ان و ابو هریره در مدت قلیلی چندین
هزار حدیث روایت کرده است دویم انکه اب که بمعنی کیاه و مرعای حیوانات است و هر خری میداند او
ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند کفت کدام زمین مرا بر میدارد
و کدام اسمان بر من سایه می افکند اکر ندانسته در کتاب خدا سخن کویم سیم انکه دزدی را کفت بعوض
دست راست او دست چپش را بریدند و فخر رازی کفته است که بریدن دست چپ در مرتبهٔ اول خلاف
اجماع مسلمانانست چهارم زنی میراث خود را از فرزند زادهٔ خود خواست کفت در کلام خدا و رسول
از برای جده نصیبی نمی یابم پس مغیره و محمد بن سلمه شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس داد
او بسدس حکم کرد پنجم انکه فجاءهٔ سلمی که اطاعت نکرد باتش سوزانید با انکه او توبه کرد و بعضی کفته

اند درمیان اتش شهادتین باواز بلند میکفت تا سوخت وقبول توبه نکردن و باتش عذاب کردن هردو
بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای اسلام کرد و عذری که بعضی
کفته اند که او زندیق بود و بعضی از علماء کفته اند که توبهٔ زندیق مقبول نیست بیوجه است زیرا
که در روایات از او بغیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانانرا و این باعث زندقه
نمیشود و روایت نهی از تعذیب بنار نزد عامه از روایات صحیحه است و در صحیح بخاری از ابوهریره
از ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است نهم انکه چون اثار موت در خود
مشاهده کرد و بالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست
خواست و بال شنایع اعمال عمر را نیز بان ضم کند وایضا خواست وفا کند بتعهدی که با عمر کرده بود
و باز میدانست که بغیر عمر کسی مانع عود حق بامیر المومنین ع نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خود
عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابو بکر عثمان
را طلبید و کفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدی است که عبد الله بن عثمان بسوی
مسلمانان میکند اما بعد اینرا کفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون
ابو بکر بهوش باز امد کفت بخوان چون خواند ابو بکر کفت الله اکبر ترسیدی که اکر من در اینغش بمیرم
مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان کفت بلی ابو بکر کفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل
اسلام پس عهد را اتمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد
و کفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکردان ابو بکر کفت مرا بخدا میترسانی اکر خدا بپرسد خواهم
کفت بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چندین خطا کرده اول انکه او را چه
زیبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه
تعیین نکرده و تاسی بحضرت رسول صم بنص قران واجب است دویم انکه کفت عمر بهترین امت است
باانکه علی ع در میان امت بود و باحادیث متواتره از بهترین امت بود چنانکه کذشت و خود کفته لست
بخیرکم و علی فیکم سیم انکه عثمان را چه زیبت بود که بیرخصت خلیفهٔ ناحق تعیین چنین امر عظیمی برای
چنین فظ غلیظ جاهل فتاك بی باکی بکند بایست او را منع و زجر کند که چرا چنین کردی چه جای انکه
او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد رسول خدا در امور جزئیهٔ چندین
روز انتظار وحی الهی میکشید و برای کامل خود سخن نمیکفت این جاهلان بی باك ایا از انحضرت افضل
و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم
می اید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول صم باشد که رحمة للعالمین بود و او
تعیین خلیفه نکرد برای ایشان و ایشان کردند و هر عاقلی از اطوار متناقضه و اقوال متباینه می یابد که در

همهٔ احوال غرض ایشان اجرای صحیفهٔ معهود و محروم کردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال
و افعالی که عامه و خاصه نقل کرده اند که در اینحال از او ظاهر شد دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او
میکند بسیار است و این رساله کنجایش ذکر انها ندارد دویم در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع
افعال عمر است که خلیفهٔ دویم سنیانست بدانکه مطاعن و مثالب انمنبع فتن و معدن این زیاده از انست
که در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف این رساله و او در جمیع مطاعن ابابکر شریك بود بلکه
خلافت ابابکر شعبهٔ از فتنهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصهٔ او بقلیلی در این رساله ایراد مینماییم اول
در بیان حدیث دوات و قلم است و اشباه ان و این طعن مشتملست بر چندین طعن غزالی و محمد شهرستانی
و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافی بود که در اسلام بهم رسید و سببش
عمر بود شهرستانی در کتاب ملل و نحل کفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی
به سجود ادم بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از جملهٔ متواترانست
که خاصه و عامه روایت کرده اند و کسی انکار ان نکرده است و بخاری با ان تعصب در هفت موضع
از صحیحش باندك تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترك میان
همه انست که ابن عباس کفت روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و انقدر کریست که اب دیده اش سنك ریزها را
تر کرد و بروایت دیکر مانند مروارید قطرات عبرات بر کونهای رویش جاری بود کفتند کدام است روز
پنجشنبه کفت شدید شد وجع وازار رسول خدا صم پس کفت کتفی بیاورید بروایت دیکر کتف و دواتی
یا لوح و دواتی بیاورید که نامهٔ برای شما بنویسم که هرکز بعد از ان کمراه نشوید پس عمر کفت ان
الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میکوید و بروایت دیکر کفت رسول خدا هذیان میکوید و بروایت
دیکر کفت چه میشود این مرد را ایا هذیان میکوید استفهام کنید که چه میکوید و بروایت دیکر درد
و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس کفت پس اختلاف
کردند و نزاع کردند و حال انکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی
کفتند کفته کفتهٔ رسول خدا است و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی کفتند کفته کفتهٔ عمر است نباید
اورد دوات و قلم را و نزاع بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست
نزد من نزاع کردن پس ابن عباس کفت مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان
رسول خدا و نوشتن ان نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع
الاصول نیز این احادیث را همین نحو و زیاده از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض
که از فضلای مشهور ایشانست در کتاب شفا از این مبسوطتر و شنیعتر روایت کرده است و بر اهل
بصیر مخفی نیست که امری که حضرت خواهد در این مجال تنك و وقت قلیل بر کتف بنویسد جمیع شرایع

دین نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و ان نیست
مگر انکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم مسایل
دین و خطا بر او روا نباشد و همهٔ امت را بر یک طریقه بدارد و قران را چنانچه نازل شده لفظا و معنی
بر ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین
فرمود که کتاب خدا و اهلبیت خود را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز
غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که انکار او با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت
خواست تاکید حجت در این وقت بفرماید و نوشتهٔ صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد
و عمر اینمعنی را یافت و منافی ان تهدیدی بود که او با منافقان دیگر در این باب کرده بود این شبهه را در
میان انداخت که مرض بر انحضرت غالب شده و هذیان میگوید حضرت دید که ان بی حیا در حیات
ان حضرت انکار قول او میکند و منافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر در این باب اهتمام بفرماید
و چیزی نوشته شود ان ملعون خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه که اتمام حجت
بر ایشان کرده بود نمود و ایشانرا از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا چون مشاجرهٔ ان منافقانرا در حضور
خود مشاهده نمود ترسید از انکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعهٔ شدید شود و کار بکارزار منتهی شود
و منافقان راهی بیابند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیر ع را باین سبب نهی از مقاتله
و امر بمساهله با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و عهدی که مناسب انوقت و انحالت است
تعیین وصی و وصیت باحوال باز ماندگان است و جمیع امت باز ماندگان انحضرت بودند چون تواند
بود که احوال ایشانرا مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند و حال انکه همهٔ امت را امر
بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابوداود از رسول خدا روایت کرده اند که گاه هست که
زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا میکنند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت میکنند اتش بر ایشان
واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که ادمی نباید یکشب و دو شب بر او بگذرد مگر
انکه وصیت او در زیر سرش باشد و موید انچه مذکور شد انست که ابن ابی الحدید از ابن عباس
روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها
میرود من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی ع سوال کردم
از او که با من بیاید قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک می یابم تو چه گمان داری غضب و خشم او
از چه جهت است گفتم تو هم سببش را میدانی گفت گمان دارم که غضب او برای فوت خلافت است از او
گفتم سببش همینست او چنین میداند که رسول خدا خلافت را برای او میخواست گفت هرگاه خدا
نمیخواست که باو رسد خواست پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر انرا خواست مگر

هر چه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که عم او ابوطالب مسلمان شود چون خدا نخواست
نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت رسول خدا خواست که
در مرض موت خود از برای خلافت او را ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از برای انکه
امر اسلام پراکنده نشود پس رسول خدا صم دانست انچه در نفس من بود و نگفت و خدا انچه مقدر کرده
بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در ایام خلافتش و از برای
او یکصاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و میخورد مرا تکلیف نمود یکدانه برداشتم و همه را
خورد و سبوی ابی در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجا اورد
پس گفت از کجا می ایی ای عبد الله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبد الله
جعفر را میگوید گفتم با هم سنان خود بازی میکند گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهلبیت را میگویم گفتم
در نخلستان مشغول اب کشیدن بود و تلاوت قران مینمود گفت ای عبد الله ترا سوگند میدهم که خونهای
شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که ایا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت
ایا گمان میکند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده بر این هم بگویم از پدرم
پرسیدم از انچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در حق او گاهی
سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود یعنی صریح نبود و گاهی از جهت
محبتی که با او داشت میخواست میل از حق بسوی باطل در باب او بکند و در مرض موت خواست تصریح
باسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام و بحق خانهٔ کعبه سوگند
که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش
خواهند کرد پس رسول خدا صم دانست که من یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او
نکرد و خدا اجاری کرد انچه مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود و از این روایات معلوم
شد که از اول تا اخر رسول خدا صم تعیین حضرت امیر ع را میخواسته و میفرموده و این منافق مانع و ساعی
در ابطال ان بوده و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته بمصالح امت و انکه گفته است
که عرب بر او خواهند شورید و مریدان او اینرا از کرامات او حساب کرده اند بشومی تدبیرات او
بود که بعد از فوت حضرت رسالت او نگذاشت که حق بحضرت امیر ع برگردد که موافق طریق رسول
خدا در میان ایشان عمل کند و عادت داد مردم را در عرض بیست و پنج سال بانکه روسا و سرکردها را
اموال بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل گردانند و هر چه مصلحت دنیا در ان دانند بکنند
و دست از حکم خدا بردارند لهذا چون حق بحضرت امیر ع برگشت و خواست موافق فرمودهٔ خدا
و رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند و با شریف و وضیع یک نحو سلوک کند مردم تاب

بیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنهٔ بصره برپا شد و معویه را دانسته در شام تعیین کرد و با او
تعهد کرد که اگر حق با امیر المؤمنین ع برگردد او اطاعت نکند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن
اهل بیت است و فتنهٔ صفین و خوارج و شهادت آنحضرت بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول
نبود خون شهید اتمام در کردن اوست چون بر کیفیت این قصه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین
الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچندین جهت لازم می آید
اول آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول صم داد و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصومست
از آنکه در کلامش مخالفتی و اضطرابی و خلاف واقعی صادر شود نه بعمد و نه بسهو و نه در صحت
و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانکه قاضی عیاض در
کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق
تعم در قرآن مجید میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید
از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو میرسد دوم آنکه سخن را
باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبیست و بی حیایی که دلیل کفر و نفاق است زیرا که این مرد هذیان
میگوید باو اگذارید او را که هذیان میگوید با چه شده است او را که هذیان میگوید هر کس اندک
حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیاء که حق تعم
در قرآن مجید همه جا بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده
که لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان خود مثل
خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلندتر از صدای او مکنید
و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروایی و عدم محبت او نسبت بآنحضرت
میکند که در چنین حالی محزون و متاثر نباشد و از برای اعتراض باطلهٔ خود چنین نزاعی و فضیحتی در
میان خانهٔ آنحضرت که محل نزول ملائکهٔ مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت
او میکند که در این حال فرصت بدست او افتاده و آنچه خواهد میکند سیم آنکه رد حکم الهی کرده که در
چندین موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و
فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید
آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کرده است شما را از آن ترک کنید و باز فرموده است و ما کان لمؤمن و لا
مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را
نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری آنکه بوده باشد ایشان را در کار خود اختیاری
و هیچ جا نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری آنحضرت هست یا آنکه در بیماری از رسالت معزولست

و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که
حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه در روایت
ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت در آن وقت میخواست تصریح بنام علی ع کند
من مانع شدم و این عین مشاقه و معارضه با آنحضرتست و حقتعم میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد
ما تبین له الهدی تا آخر آیه یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا بعد از آنکه حق بر او ظاهر شده
باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنان را که اطاعت رسولست او را بگذاریم خود و اگذاریم و آخر بجهنم
فرستیم و بد جائیست جهنم از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرد و بغضب آورد مجدی که با آن
وسعت خلق که حق تعم او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته رو از ایشان گردانید
و اعراض فرموده ایشان را از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت
آزار خداست و حقتعم فرموده است و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند
رسول خدا را از برای ایشانست عذابی دردناک و باز فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستیکه آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را
لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده را
ششم آنکه در قول و حسبنا کتاب الله چندین خطا کرد اول آنکه اظهار جهل حضرت رسالت صم با خطای
او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست
و باز خواست وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده دوم آنکه آیاتی که استنباط احکام از آنها کرده اند
پانصد آیه است تقریبا و معلومست که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود در غایت
اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم آیات و احکام از آنها شده و بعضی گفته اند محکم
ترین آیات کریمه آیهٔ وضواست و قریب بصد تشابه در آن هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم
و متشابه و ظاهر و مؤول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا از برای
رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی میبود چرا خود در مسائل حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد
و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در
حجلها و در پس پردها سیم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول صم کتاب را با اهل بیت مقرون
نمیکرد چنانکه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من
وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتابست کافی است نه کتاب بتنهایی و لهذا امیر المؤمنین ع فرمود
منم کلام الله ناطق قطب محیی شیرازی که از علمای مشهور شافعیه است و اهل حال صوفیه است گفته است
در مکاتیب خود که راه بی راهنما نمیتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان

هست برشد چه حاجت است بان باید که مریض کوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را باطبا مراجعت نباید کرد چه این سخن خطاست برای اینکه نه هرکس را فهم کتب طب میسر است واستنباط از ان میتوان کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد   ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم   کتاب حقیقی صدور اهل علم است بل هو ایات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه بطون دفاتر چنانکه حضرت امیر عم فرموده انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب بود که حق تع بر قلمش جاری کرده است و اقبح ردی برامام جاهل باطل خود کرده است چهارم انکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع اول در روز سقیفه که پیش از انکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و مریدان ایشان عذری که میکویند برای ایشان انست که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای دفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهست شد و چون نست که وقتی که حضرت رسول میخواهد که نصب خلافت کند او را نسبت بهذیان مندهند و چون خود تعیین خلیفهٔ نا حق میکنند صلاح امت است وضرور راست و ایضا وقتی که ابابکر در سکرات موت بود و عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر بکند و پیش از انکه نام شوم او را ببرد غش کرد و بی شعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از انکه بشعور امد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد با انکه هذیان از جهت شتی باو اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را در انجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا اینرا نگفت پس عاقل خبیر از این اقوال و احوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا اخر ایشانرا از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر از محروم کردن اهل بیت رسالت صم از خلافت نبود و این اول تار و ره نبود که در اسلام شکست ان شقی و پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و راضی بگفته و کردهٔ انحضرت نبود چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون در نامهٔ صلح حدیبیه نوشتند که هرکه از مسلمانان بسوی مشرکان بروند پس ندهند و هرکه از مشرکان بنزد مسلمانان بیایند بایشان پس دهند عمر در غضب شد و بنزد حضرت امد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانیم و انها کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود انچه خدا مرا بان امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشد حضرت فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری مییافتم با اینها جنگ میکردم و بنزد ابابکر امد و شکایت و مذمت انحضرت کرد ابابکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را طلبید چون امد حضرت فرمود اینست انچه خدا مرا وعده

داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی که مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است که عمر بگفتهٔ حضرت رسول صم راضی نشد و دلتنگ بود از حکم انحضرت و حق میفرماید   فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما   یعنی پس نه بحق پروردگارت قسم که ایمان نمی اورند تا ترا حکم کنند در منازعهٔ که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرجی و شکی در انچه تو حکم کردهٔ و منقاد گردند انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مؤمن نبوده با انکه شک در گفتار انحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا گفتهٔ تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او دلتنگ شده بود و او را اشک کننده میدانست و انقدر خاطر خطیر انجناب را رنجانیده بود که در خاطر داشت و مترصد اثبات صدق خود بر ان منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که انچه میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جملهٔ انها انست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی من پی حضرت رسول الله رفتم تا انکه در باغی از باغهای انصار انحضرترا یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و گفت این دو نعل را ببر و هرکه را در بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و در دل خود یقین بان داشته باشد پس بشارت ده او را ببهشت ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت رسول الله صم مرا با اینها فرستاده که هرکه را ببینم ان بشارت را باو دهم پس دستی بر سینهٔ من زد که من بپشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت حضرت رسول صم و میگریختم و میگریستم و عمر از پی من می امد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد ایا تو نعلهای خود را با ابوهریره دادهٔ که این بشارت را بدهد گفت بلی عمر گفت مکن اینکار را که مردم اعتماد بر این خواهند کرد بگذار مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بگذار اعمال خیر بکنند اگر چه اثار وضع تا اخر این حدیث ظاهر است چنانچه بر عاقلی مخفی نیست و لیکن از احادیث صحاح ایشانست و دلالت بر بی شرمی و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند و رد قول حضرت رسول صم کرد و ان عین شرکست و ابوهریرهٔ بیگناه را از دو خفت رسانید و اخر حدیث اگر راست باشد حضرت از برای مصلحتی در این وقت ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت ترک معارضه و بیحیائی انملعون باشد و ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبد الله بن ابی منافق مرد پسر او امد بنزد رسول خدا صم و سوال نمود که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که پدر خود را در ان کفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامهٔ حضرت

کرفت و پس کشید و کفت نماز میکنی بر او وحال انکه نهی کرده است پروردکار تو از انکه بر او نماز کنی
پس رسول خدا کفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرد و فرمود
استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة واکر دانم که زیاده از هفتاد بار استغفار کنم خدا او را
می امرزد زیاده خواهم کرد باز عمر کفت که او منافق است حضرت بر او نماز کرد و بعد از ان ایهٔ نهی از
صلوة نازل شد پس عمر کفت من تعجب کردم از جراتی که بر حضرت رسول کردم و بروایت ابن ابی الحدید
مردم تعجب کردند از جرات عمر بر رسول خدا صم و در روایات شیعه از حضرت صادق عم منقولست که
حضرت رسول صم از برای تالیف قلب پسر عبد الله بجنازهٔ او حاضر شد عمر کفت مکر خدا ترا نهی نکرده
است از انکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نکفت عمر این سخن را بار دیکر اعاده کرد حضرت فرمود وای
بر تو چه میدانی که چه کفتم من کفتم خداوندا پر کن شکمش را از اتش و پر کن قبرش را از اتش و او را
بسوزان باتش جهنم حضرت فرمود که انملعون مصلحت حضرت را برهم زد و از حضرت ظاهر شد امری که
نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیایی از او بظهور امد در
اینمقدمه نسبت بادنی کسی چنین حرکتی روا نیست که جامه اش را بکیرند باکریبانش را از عقب بکیرند
و بکشند و شك نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف بانحضرت است که احترامش بر عالمیان
واجبست و جزء اسلام است و ایضا انکار فعل انحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا
در صحاح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون خاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را
بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه بزنی داده و در فلان باغ است و حضرت رسول
حضرت امیر عم و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامه را کرفتند و اوردند عمر کفت یا رسول الله این خیانت
باخدا و رسول و مومنان کرده است بکذار من کردنش را بزنم حضرت بخاطب خطاب کرد که چرا چنین
کردی کفت یا رسول الله من اینرا از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی در انجا
نداشتم که حمایت ایشان بکند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود
راست میکوید مکویید نسبت باو مکر خیر باز عمر کفت بکذار کردنش را بزنم او خیانت کرده است
حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هر چه خواهید بکنید
من بهشت را بر شما واجب کردانیده ام و اکر چه این حدیث مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان
میتوان کرد بعد از انکه حضرت تصدیق خاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده باشد و کفته باشد
مکویید از برای او مکر خیر بار دیکر نسبت خیانت باو دادن و ارادهٔ زدن کردن او رد قول حضرت
رسول است و مخالفت صریح انحضرتست و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در فتح
الباری روایت کرده اند از مسند ابن حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که کفت

ابو بکر امد بنزد رسول خدا صم و کفت یا رسول الله من بفلان وادی کذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی
دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود که برو و او را بکش چون ابو بکر رفت او را در نماز دید نخواست
او را بکشد و برکشت پس حضرت بعمر کفت که برو و او را بکش او هم رفت چون او را در نماز دید
نکشت و برکشت پس علی را کفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید رفته بود پس
حضرت رسول صم فرمود که اینمرد و اصحابش قران میخوانند و از چنبرهٔ کردن شان نمیکذرد و از دین
بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد از ان هرکز بدین برنخواهند کشت و ابن
حجر کفته است که شاهد حقیت اینحدیث است حدیث جابر و رجال ان همه ثقه اند و در روایت ابن ابی
الحدید چنین است که بعد از حضرت رسول صم فرمود که اکر این کشته بشد اول فتنه و اخر فتنه بود یعنی
دیکر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این کروهی بیرون خواهند امد که از دین بدر روند مانند تیر که
از نشانه بجهد و این مضمون را باز حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقده
و دیکران بسندهای بسیار روایت کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را به بسیاری عبادت
حضرت شمشیر خود را بابو بکر داد و امر کرد او را بقتل او و بهمان روش روایت کرده اند و در اخرش
حضرت فرمود که اکر او کشته میشد در میان امت من هرکز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن
ابو بکر او را مخالفت صریحی بود برای امر رسول خدا صم و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از انکه
صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از انکه
ابو بکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از ان رسواتر بود
زیرا که بعد از انکه ابو بکر عذر نماز را کفت حضرت نپسندید و باز امر بقتل او کرد او مخالفت کرد و همین
عذر ناموجه را کفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنها شد تا روز قیامت
هم چنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده
ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی از او مکرر صادر میشد و مخالفت خدا و رسول طریقه
و عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمیباشد چنانکه کفته اند یك خطا باد و خطا باسه
خطا ای مادر بخطا ابنقدر خطا دویم انکه انکار کرد مرک را که بر هیچ عاقلی وقوع ان مخفی نمیتواند
بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول صم معلوم شد
ابو بکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا سوکند که رسول خدا صم نمرده است و برخواهد کشت
و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرك باو داده اند تا انکه ابو بکر حاضر شد و کفت
ایا نشنیدهٔ این ایه را که انك میت و انهم میتون و این ایه را و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
افائن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و نیست محمد مکر رسولی که

پیش از او رسولان گذشته اند ایا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت برخواهید گشت عمر چون این ایاترا شنید گفت گویا این ایاترا هرگز از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در اساس اللغه روایت کرده اند کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست یا انکه انقدر جاهل بود بایات قرانی واثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول صم مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد فرمود که علی ولی هر مؤمنست بعد از من و فرمود که یا علی مقاتله خواهی کرد بعد از من با ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر فرمود رفتن من نزدیک شده و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتی که دوات و قلم طلبید اشعار باین فرمود و ایضا از کجا بر او معلوم شد که دست و پاهای مردم را خواهند برید و شناعت این واقعه زیاده از انست که بیان باید کرد یا غرضش مکر و حیله بود که مبادا تا امدن ابو بکر مردم با حضرت امیر عم بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن را در میان انداخت تا ابو بکر حاضر شود چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفانرا بتفصیل در بحار ایراد نموده ام سیم انکه حرام کرد حج تمتع و متعهٔ نساء را با انکه حضرت رسول صم اظهار امر فرموده بود و تفصیلش انست که خلافی نیست در میان امت در انکه اصل متعه در زمان حضرت رسول مقرر شد و خلافی که کرده اند در انست که ایا نسخ شد یا حکمش باقی است و اهلبیت عم اجماع کرده اند بر انکه حکمش باقی است و نسخ نشده است و در حکم متعه نازل شد این ایه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند امت بر انکه متعه مباح بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول صم که چون حضرت در عمره بمکه امد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت رسول صم از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و صاحب جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبد الله زبیر نهی میکرد از ان من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد متعه کردیم در زمان رسول خدا صم چون عمر خلیفه شد گفت بدرستیکه خدا حلال میکرد از برای رسولش انچه را میخواست و بدرستیکه قران در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا امر کرده است شما را و نکاح زنان را دایم و قرار دهید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر عم روایت کرده اند که اگر نه ان بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی نیز در تفسیر این را روایت کرده است و ایضا

در تفسیر از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از ان ایه نازل نشد که انرا نسخ کند و امر کرد ما را بان رسول خدا صم و متعه کردیم و مردمانرا از ان نهی نکرد بعد از ان گفت مردی برای خود انچه خواست و حج تمتع اجماعی مسلمانانست که مشروع است و حکمش باقیست و فقهای عامه خلافی که کرده اند در اینست که ایا ان بهترین انواع حج است یا نه و ایهٔ فمن تمتع بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت انست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر انها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر عم و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت رسول صم متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیر عم چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از ان راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام میبندم مانند احرام رسول خدا صم و حضرت رسول صم صد شتر با خود اورده بود و حضرت امیر عم را شریک در هدی خود گردانید و این یکی از مناقب مختصهٔ انحضرتست که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول حج تمتع خواهد فرمود هدی با خود نمی اوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند و محل شود پس سراقه بن مالک پرسید که یا رسول الله این مخصوص این سالست یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یکدست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود داخل شد عمره در حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر عم باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده که در عسفان نزاع شد میان علی عم و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر عم این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمرهٔ تمتع و گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را منع میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت فرمود که من دست از سنت حضرت رسول بر نمیدارم از برای گفتهٔ احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین گفت که امروز بتو حدیثی نقل میکنم شاید خدا ترا بان منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا صم امر بعمره کرد طایفهٔ از اهل خود را در عشر ذی حجه و ایه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از ان مردی از برای خود انچه خواست گفت و بر این مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبههای ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متعددهٔ متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر باواز بلند میگفت متعتان کانتا علی

عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه بودند در عهد رسول
خدا و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعهٔ زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهرهٔ
از شعور دارد میداند که این عبارت صریحست در مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان
نمودن پس داخلست در تحت آیهٔ و من یشاقق الرسول تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و ایضا حکم نکرد
بانچه خدا فرستاده و حقتعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران
بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از او پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی
و از کی فرا گرفتی گفت از عمر گفتند که عمر نهی کرد از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر
میگفت که دو متعه در عهد رسول خدا بودند و من این روایت را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت
بوده و قبول نکردم رای را که از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم آنست که مغیرة بن شعبه از جملهٔ
رؤسای منافقین و دشمنان حضرت امیر ع بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر
بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفهٔ ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت
بر اهل بیت رسالت برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت کرد چنانکه ابن ابی الحدید
گفته است که اصحاب بغدادیون ما گفته اند که کسی که اصل اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور
است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خاتمهٔ امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است که
پیوسته بر منبرها لعن بر علی ع میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود و آنکه از خواهش
فرج و شکم نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد
چنین کسی را چرا ما دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت
کرده است در آنکه آن ملعون سب حضرت امیر ع بر منابر میکرد و مردم را باین امر میفرمود و هم چنین
اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس دوست داشتن عمر
چنین مردی را معلومست که از برای چه غرض بوده و اصل این قصه طول طولی دارد مجملی از آن را در اینجا ذکر
میکنیم و آن چنانست که عمر چون مغیره با آن فضایل را والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را ام جمیل
میگفتند از قبیلهٔ بنی هلال و مغیره پنهان بخانهٔ او تردد میکرد و چون اهل بصره باین مطلع شدند بسیار
عظیم شمردند این را و طبری روایت کرده است که خانهٔ ابو بکره و خانهٔ مغیره نزدیک بیکدیگر بود و همین
شارع در میان فاصله بود و مسکنشان در دو غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنهٔ داشت
که بسوی دیگری مفتوح میشد روزی ابو بکره در غرفهٔ خود نشسته بود با جمعی و صحبت میداشت
ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود ابو بکره خواست که در روزنه را ببندد نظرش بر غرفهٔ مغیره
افتاد دید که باد آن را نیز مفتوح نموده و او در میان پای زنی نشسته است پس ابو بکره بانجماعت گفت

نظر کنید و برخیزید به بینید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم
ایشان گفتند ما رانی چند را دیده ایم اما روها را ندیده ایم ایشان صبر نمودند و مشاهدهٔ حرکات مینمودند
تا فارغ شد چون برخاست شناختند که ام جمیلست در آنوقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل
خودش نماز جماعت بکند ابو بکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز دروغی
چند در این باب بعمر نوشت چون نوشتها بعمر رسید ابو موسی اشعری را که دشمن حضرت امیر ع بود
والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابو الفرج اصفهانی
که معتبرترین کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبیه که پس اول ابو بکره را طلبید
و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا می بینم که اثر آبله در رانهای
او بود مغیره گفت نظر لطیف دقیقی کردهٔ ابو بکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب
آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیدهٔ که داخل میکرد و بیرون میکشید
قبول نمیکنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم در اینوقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر ع گفت ای
مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند عمر این را گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت گواهی میدهم
بمثل گواهی ابو بکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه دان فایده ندارد نافع گفت چنین
گواهی میدهم که دیدم تا پر و سوفار نشست پس تاثیر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی ع گفت با عمر نصف
مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد پس علی ع با عمر گفت
که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که گواه
چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست و بنزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که
ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول صم میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد
که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد
عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد گفت من مردی
را می بینم که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را و این عبارت تعلیم او کرد که نباید
شهادت را اتمام گفت چون نزدیک رسید دید جوان مغرور پست و دستها را حرکت میدهد و می آید
بخاطرم نمیرسد که او را قد بلندی هم باید کرد مهابت عمر با وجود نامردی میان عرب و عجم معروفست
بصدای بلند درشتی گفت چه گواهی نزد تست ای کهلولهٔ عقاب و گویا مدح و ذم هر دو در این عبارت
هست و عبد الکریم راوی حدیث گفت که چون ابو عثمان نقل روایت عمر میکرد خواست صدای خود را
شبیه بصدای ناهموار عمر کند چنان نعرهٔ زد که نزدیک شد که من غش کنم پس از فحاوی این اخبار
معلوم میشود که باعتبار جنسیتی که میان عمر و آن فاسق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود

وان سه نفر بیکناه را حد فحش بزنند و تعطیل حدود الهی وسعی دران کردن مطلقا بد است واکر متضمن حد زدن چند بیکناه باشد قبیح تر و شنیع تر است وازسیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان بیشتر شهادت خود را اینکنحو نوشته بودند واین اختلاف بحیله و تهدید عمر بهم رسید وابو الفرج اصفهانی کفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد کفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیهای او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او وصدای بلندی و نفس تندی میشنیدم ابو الفرج کفته است که عمر را کفتهٔ زیاد و تغییر شهادت دادن و دفع حد از مغیره بسیار خوش امد و کفته است بعد ازانکه ابو بکره را حد زدند کفت کواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد بار دیکر حد بزند او را حضرت امیر ع او را نهی کرد ازان و فرمود که اکر او را حد میزنی من مغیره را سنکسار میکنم واز اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره واز روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیکر کرده اند این سخن را وابو الفرج کفته است که عمر ابو بکره را امر بتوبه کرد ابو بکره کفت مرا توبه میدهی که کواهی مرا قبول کنی من عهد کرده ام که کواه نشوم میان دو کس تا تو در دنیا باشی یا تا من در دنیا باشم و کفته است که چون ان کواهان را حد زدند مغیره کفت که الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر کفت ساکت شو خدا اجابت را بکیرد و بروایت دیکر نفس کیر شو خدا خوار کند انمکانیرا که اینها ترا در انمکان دیدند ابو الفرج کفته است که عمر بعد از این بحج رفت وام جمیل و مغیره هردو بحج امده بودند عمر بمغیره کفت وای بر تو ایا تجاهل میکنی بر من بخدا سوکند که من کمان ندارم که ابو بکره بر تو دروغ کفته باشد و هیچ وقتی ترا نمی بینم مکر انکه میترسم که از اسمان مرا سنکسار کنند بسبب تو و حضرت امیر میفرمود که اکر بر مغیره ظفر یابم او را سنکسار خواهم کرد و هر که تامل کند در این اخبار او را شکی نمی ماند درانکه زنای مغیره نزد حضرت امیر ع و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او واقامت حد بجور و ظلم بر بیکناهی چند کرد پنجم انست که فخر رازی وابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه وخاصه روایت کرده اند که روزی عمر در خطبهٔ خود کفت که اکر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر کرفته است پس خواهم کرفت و بروایت دیکر در بیت المال مسلمانان خواهم کذاشت پس زنی برخاست و کفت خدا ترا رخصت نداده است که اینکار بکنی میفرماید که اکر قنطاری بیکی از زنان خود داده باشید ازایشان هیچ چیز را مکیرید عمر کفت همهٔ مردم داناتر و فقیه ترند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانها و بروایت ابن الحدید عمر کفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب امد و بروایت فخر رازی انزن کفت ای پسر خطاب خدا چیزی را بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همهٔ مردم داناتر و فقیه ترند از تو ای عمر واز کفتهٔ خود بر کشت و از این روایات نهایت جهل

او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی که باعتراف خودش زنان مخدره ازاو افقه باشند قابلیت ریاست عامهٔ مسلمانان ندارد خصوصا وقتی که عالم بجمیع علوم در میان امت باشد ششم که از اعظم جمیع طعنهاست و صریح است در معاندهٔ خدا و رسول خدا و اکثر علماء امامیه نیز متفطن نشده اند و از جملهٔ مطاعن او ذکر نکرده اند وان انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم وابی داود ونسایی روایت کرده اند وصاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است وهمه از شقیق روایت کرده اند که کفت من نشسته بودم با عبد الله بن مسعود وابو موسی اشعری پس ابو موسی کفت اکر مردی جنب شود و یکماه اب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند پس چه میکند با ایهٔ سورهٔ مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود کفت که اکر رخصت دهند ایشان را هر وقت که اب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد من کفتم از برای همین معنی کراهت دارید از تیمم کفت بلی پس ابو موسی کفت ایا نشنیدی سخن عمار را که بعمر کفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس من جنب شدم واب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد پس چون بحضرت عرض کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و برهم مالید و دستها و رو را مسح کرد عبد الله کفت مکر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیکر اینمضمون را روایت کرده است و ایضا بسند دیکر روایت کرده است از شقیق بن سلمه که کفت من نزد ابن مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی کفت که اکر کسی جنب شود و اب نیابد چه کند ابن مسعود کفت نماز نکند تا اب بیابد ابو موسی کفت که چه میکنی قول عمار را ابن مسعود کفت که ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی کفت قول عمار را بکذار ایه را چه میکنی عبد الله نتوانست جواب کفت ان عذر ناموجه سابق را کفت و ایضا بخاری از سعد بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی بنزد عمر امد و کفت من جنب شدم واب نیافتم عمر کفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر کفت بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول واقعه را ذکر کردیم حضرت فرمود ترا کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و بف کرد رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار اینرا کفت عمر کفت از خدا بترس ای عمار پس عمار کفت اکر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیکر عمار کفت اکر میخواهی بسبب حقی که بر من داری اینحدیث را باحدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد ازانکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده کفته است که در روایت ابی داود چنین است که عبد الرحمن کفت که من نزد عمر بودم مردی امد و کفت ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم و اب نمی یابیم عمر کفت اکر من باشم نماز نمیکنم تا اب بیابم عمار کفت ایا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس امدم بخدمت حضرت رسول ص و عرض کردم و کیفیت

تیمم را حضرت تعلیم من نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله این حدیث را
ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما ترا بگفتهٔ خودت میگذاریم مولف گوید که این احادیث از صحاح سنیان نقل
شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند نمود پس میگوییم خالی از دو صورت نیست با آنکه عمر در وقتی
که امر کرد سایل را در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز
نمیکنم تا آب بهم برسد عالم بود بانکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب گردانیده و متذکر آیه بود که حق تعالی
برداود و دو آیه تصریح بان نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را بتیمم و بیان کیفیت آن کردن
یا جاهل بود و نمیدانست فرمودهٔ خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار
او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود بر خدا و رسول بگمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است و نسبت
جهل و امر بقبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری از این قبیحتر و ظاهرتر نمیباشد اگر چه از او غریب
نبود و مدار او براین بود چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و سایر
اموری که از او متواتر است بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دوم باشد که جاهل باین حکم
باشد و بر آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بیدینی او که
در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین امر عام البلوایی را که متعلق است باعظم
اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بان بسیار واقع شود و او ندانند پس چنین کسی
چگونه صلاحیت ریاست عامهٔ دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب آنست که در وقت
مرگش گفتند چرا عبدالله پسر خود را خلیفه نمیکنی چون میدانست که او معارضه با حضرت امیر ع نمیتواند
کرد و امامت زود بحضرت امیر ع برخواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت این بود که کسی که نداند
چگونه طلاق زن خود را بگوید قابل امامت نیست و اتباعش جهل بچنین حکمی را که میان آن و طلاق
از جهات شتی فرق هست مانع امامت او نگردانیده اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت
و عمر مصر بر انکار ماند و نگرد که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند و اگر جاهل باشد اینحکم را
معلوم کند و از اینها معلوم میشود که آنچه عامه در اکثر مواضع بان متمسک میشوند که چون کسی انکار
نکرد فعل خلفای خود را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امر واضح بینی را که خلاف کتاب
و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشند مگر عمار
که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگویی من این حدیث را ذکر و روایت نکنم هرگاه در این
امور جزئیه که چندان غرض دنیوی بان متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار آن نداشته باشند در امور
خلافت و سلطنت کی میتوانستند انکار کردن هفتم آنست که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و سایر
صحابه او را تنبیه میکردند و برمیگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا بر زن

حکم هست بر فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی
روایت کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سوال کرد او اعتراف کرد بزنا
پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیر ع ایشان را ملاقات کرد و از واقعه سوال نمود
چون مطلع شد گفت برگردانید او را و آمد بنزد عمر و فرمود که امر کردهٔ که اینرا سنگسار کنند گفت بلی
اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت داری بر آنچه در شکم اوست سلطنت نداری پس
حضرت فرمود شاید او را تهدید کرده باشی و ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت
فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا ص فرمود که حد نمیباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن
یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر گفت این زن را رها کردند و گفت عاجزند زنان از آنکه مثل علی ع از
ایشان متولد شود اگر علی نبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت
کرده اند که زن دیوانهٔ را آوردند بسوی عمر که زنا کرده است عمر خواست که او را سنگسار کند
حضرت امیر ع فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا ص فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس
از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او
برداشت و این قصه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و از این باب اخبار و وقایع
بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد هشتم بدعتهایست که او در دین خدا کرد برای خود
بی مستندی بایراد قلیلی در اینجا اکتفا مینماییم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل
بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف بان کرده چنانچه صاحب
نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان و دید که باغوای
شیطان مسجد پر شده است گفت نعمة البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح
مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابوسلمه از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا در ماه رمضان
چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد
میپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکویی و طول پس سه
رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیدهای
من بخواب میرود و دلم بخواب نمیرود و در روایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفته است که نماز
آنحضرت در ماه رمضان و در غیر آن سیزده رکعت بود که نافلهٔ صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ابی داود روایت کرده است که رسول خدا حجرهٔ در مسجد از حصیر در ماه
رمضان ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت
برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت را خواب برده است بعضی

تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون امد و فرمود پیوسته در این امور مبالغه میکنید تا انکه میترسیم بر شما واجب شود و از عهده بیرون نیایید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستیکه بهترین نماز انست که ادمی در خانهٔ خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول صم نماز میکرد در ماه رمضان من امدم و در پهلوی انحضرت ایستادم و دیگری هم امد تا انکه جماعتی شدیم چون یافت که ما در عقب و پهلوی او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از ان فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار از انحضرت در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که حضرت رسول صم در ماه رمضان مطلقا نافله اضافه نمیکردند و اگر میکرده اند راضی نبوده اند که بجماعت واقع شود پس این عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب گردانیدن و سنت موکد قرار دادن معلوم است که بدعتست و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالتیست و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبهٔ خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خدا است و بهترین هدایتها هدایت محمد صم و بدترین امور انهاست که تازه بهم میرسد و هر بدعتی ضلالتست و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمدی و ابوداود روایت کرده است که زینهار که احتراز کنید از اموری که تازه بهم میرسد زیرا که هر تازهٔ بدعتست و هر بدعتی ضلالتست و انچه جمعی از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت به پنج قسم منقسم میشود مخالفت حدیث عامه و خاصه است و از نصوص صریحه مستفاد میشود که هر امری را که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد بدعتست و حرام است و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت و تشریعست خواه فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل انکه واجب را بقصد سنت کنند یا سنت را بنیت واجب بعمل اورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل انکه طواف را بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادت را در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از عمر همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصلاح کند و به پنج قسم منقسم گرداند شک نیست که داخل بدعتهای عمر است و حرام است دوم انکه عسس را بدعت کرد که شبها گردد و تجسس احوال مردم کند با انکه حقتعالی نهی فرموده از ان و گفته است و لا تجسسوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت

کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت از خانهٔ صدایی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او باشی انمرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کردهٔ خدا فرموده است تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است و اتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانها از درهای ان شوید تو از دیوار بالا امدهٔ و فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیر خواهی کرد گفت بلی و الله دیگر اینکار را نخواهم کرد عمر گفت برو از تو عفو کردم سیم انکه طلاق متوالی را بدون رجوعی یک حساب میکردند در زمان حضرت رسول صم و ابو بکر بعد از انکه سه سال از خلافت او گذشت بسه طلاق حساب کرد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح ابوداود و نسایی روایت کرده است از ابن عباس بچند طریق و عذری که گفته است انست که مردم بر طلاق جرات نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد چهارم انست که از ائمه اهل بیت عم بطرق معتبره منقولست که مقام ابراهیم عم در زمان ابراهیم و بعد از او متصل بدیوار خانهٔ کعبه بود تا انکه کفار قریش در جاهلیت از انجا برداشتند و در موضعی که الحال در انجاست گذاشتند چون حضرت صم مکه را فتح کرد مقام را بر گردانید بجایی که در زمان حضرت ابراهیم عم در انجا بود و پیوسته در انجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کیست که بداند که مقام در زمان جاهلیت در کجا بوده است منافق دیگر گفت من اندازهٔ انرا بتسمه برداشته ام و نگاه داشته ام عمر انرا طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در ان موضع است و حضرت صاحب الامر عم بمکان اول بر خواهد گردانید و این قصه از جملهٔ مشهورات بلکه متواترات است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت ابراهیم عم در انجا بود گودتر گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی موضع مقام در جاهلیت در کجا بود گفت بلی و نشان او داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که اقرار کرد که نافلهٔ ماه رمضانرا بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانهٔ رویشد ثقفی را سوزانید که نبیذ میفروخت و اول کسی بود که عسس و شبگردی را اختیار کرد و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند تازیانهٔ عمر مهابتش بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشانرا گرفت و او مسجد حضرت رسول صم را خراب کرد و زیاد کرد و از جملهٔ انچه داخل

کرد خانهٔ عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در انجاهست و پیشتر متصل بخانهٔ کعبه بود
و معانده با حضرت رسالت از این واضح تر و صریحتر نمیباشد که سنت انحضرت را دانسته بر طرف کند
و بدعت جاهلیت کفر را احیا کند پنجم انکه چون از حضرت رسول و حضرت امیر ع شنیده بود که موالی
و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر
کرد که قریش دختر از عرب و عجم نخواهند و عرب از عجم دختر نکیرند و قریش دختر بسایر عرب
ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزلهٔ یهود و نصاری
قرار داد و حال انکه رسول خدا ص فرمود مسلمانان کفو یکدیکرند و در جامع الاصول از موطای
مالك روایت کرده است که عمر منع کرد از انکه میراث عربی را بعجم بدهند مکر عجمی که در میان عرب
متولد شده باشد و این متضادهٔ صریحی است با احکام میراث که حق تعالی در قران مجید نازل ساخته ششم
انکه در میراث عول و تعصیب را اقرار داد و ان مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد که
مناسب این رساله نیست هفتم انکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع
الاصول از موطای مالك روایت کرده است نهم انست که بیت المال و غنایم و فیء را در زمان حضرت
رسول ص و در زمان ابابکر بالسویه قسمت میکردند و عمر انرا برهم زد و زوجات حضرت رسول
ص را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم و قسمت
اهل بدر را از مهاجران پنج هزار درهم و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را
تفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیکران روایت کرده اند که حضرت رسول ص با انصار کفت در مقام
تسلی که بعد از من دیکرانرا بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در کوثر بنزد من ایید و ابن ابی
الحدید و دیکران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را اجاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر
داد عمر بود و این معلوم است که متضمن جور بر جماعتی است که حق ایشانرا کم کرد و اکثر فتنهای زمان
حضرت امیر ع متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر ع خواست که سنت حضرت رسول را در میان
ایشان جاری کند اکابر اصحاب انحضرت بان راضی نشدند مانند طلحه و زبیر فتنهٔ بصره برپا شد و فتنهای
دیکر بران متفرع کردید و اکر جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر ع نایرهٔ ان فتنهای عظیم را بان
منتفی میساخت که انقدر وهن در ارکان خلافتش بهم نرسد و باعث قوت معویه و دیکران نشود ابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه کفته است که اکر کویی که ابابکر نیز قسمت بالسویه کرد چنانچه حضرت
امیر ع کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر حضرت امیر ع کردند جواب کوییم که زمان ابو بکر
متصل بزمان حضرت رسول ص بود و بسیرت او عمل کرد و کسی بر او اعتراض نتوانست کرد و چون
عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل کذاشت و مردم بان الفت کرفتند و قسمت اول را فراموش کردند

و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار کرفت و انها که مظلوم شدند عادت
بان کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریقهٔ عمر سلوك کرد و عادت مردم بان
طریقه محکمتر شد و چون خلافت بحضرت امیر ع رسید خواست بر کرداند مردم را بعادت زمان حضرت
رسول ص بعد از انکه بیست و دو سال بامر دیکر عادت کرده بودند و انسنت را فراموش کرده بودند
لهذا قبول ان بر ایشان کران بود بحدی که بیعت لازمه را شکستند و بانحضرت خروج کردند و جمع
دیکر را که عمر ایشانرا تفضیل میداد کمراه کردند و با خود شریك کردند و سیرت انحضرترا مذمت
میکردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا انکه اکثر دلها را از ان حضرت منحرف کردانیدند مؤلف
کوید که اکر نیك تامل کنی میدانی که فتنهایی که در اسلام بهم رسید و ظلمهایی که بر اهل بیت
رسالت واقع شد همه از بدعتها و فتنها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجرهٔ فتنه را در روز سقیفه
غرس نمود و بتفضیل در عطا انرا تربیت کرد و بتدبیر شوری انرا ببار اورد و تا ظهور قایم ال محمد ص
هر ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات ان شجرهٔ ملعونه است فلعنه الله
علی من غرسها و سقیها و اثمرها و ربا ثمادهم در قضیه شوری است که از اعظم قبایح و اشنع قضایا است
و مجمل ان قصهٔ باطلهٔ هایله چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند انست که چون
ابولؤلؤ عمر را زخم زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد قانع نشد بانچه در باب حرمان اهل بیت
ع از خلافت و نقص مرتبهٔ ایشان در حال حیات خود کرده بود شروع کرد بتدبیر امری چند که منشا ان
باشند که بعد از او نیز هرکز امر خلافت بر ایشان مستقر نکردد و نزد عوام محمود بوده باشد و کسی کمان
حیله نبرد با او و او را بیغرض بشناسند اول مشورت کرد با اصحاب در این باب کسی برای خوش امد او
کفت عبد الله پسر خود را خلیفه کن از برای انکه او را صاحب غرض ندانند و اینها میدانست که اکر
او بشود براه نمیتواند برد و حق زود بصاحبش برمیکردد قبول نکرد و کفت نه والله از اولاد خطاب
دو کس مرتکب این امر نمیتواند شد بس است عمر را انچه کرد خلافترا برای اولاد خود ذخیره نمیکنم
و در حیات و ممات متحمل این امر نمیشوم بعد از ان کفت بتحقیق که رسول خدا ص چون از دنیا
رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف
بخاطرم میرسد که خلافترا میان ایشان بشوری قرار دهم تا برای خود هریك را که خواهند اختیار کنند
بعد از ان ایشانرا طلبید چون حاضر شدند نکاه کرد بسوی ایشان و کفت هریك از ایشان بامید خلافت
امده اند و بروایت ابن ابی الحدید کفت ایا همهٔ شما طمع در خلافت دارید بعد از من چون دو مرتبه
اعادهٔ این سخن کرد زبیر کفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی و ما در میان قریش کمتر
از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت ص بعد از ان کفت میخواهید بکوییم شما چکونه

مردمید کفتند بکو اکر بکو ییم مکودست از ما بر نخواهی داشت کفت اما توای زبیر بدخوی و مفسدی
اکر راضی باشی موءمنی و اکر راضی نباشی کافری کاهی انسانی و کاهی شیطانی کمان هست که اکر
خلافت بتو رسد همان روز برای یکچهار یك جو خود را بر در بازنی نمیدانم اکر خلیفه شوی روزی
که شیطان باشی امام مردم کی خواهد بود و با اینکه تو با این صفت باشی بکار امت نمی ایی و اما توای
طلحه بتحقیق که رسول خدا ص از رده از تو از دنیا رفت بسبب کلمهٔ که در روز نزول ایهٔ حجاب کفتی
ابن ابی الحدید کفته که شیخ ما ابو عثمان جاحظ کفته است که ان کلمه ان بود که چون ایهٔ حجاب نازل شد
طلحه در حضور جماعتی کفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند بزودی
خواهد مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد بعد از ان برای تو نازل شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول
الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را بیازارید و نه
انکه زنان او را بعد از او هرکز نکاح کنید و اما توای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمی ایی
و اکر ریاست دهی با تو باشد از عهدهٔ ان بر نمی ایی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما توای
عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را با این کار نسبتی نیست
و اما توای عثمان و الله که سرکینی بهتر است از تو و اکر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط
کردانی و همهٔ اموال بیت المال را بایشان دهی میبینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم
سوار کنی و ایشانرا بفیء مسلمانان اختصاص دهی بعد از ان کرکانی از عرب بر تو بشورند و ترا بکشند
و بعد از ان رو بعلی ع کرد و کفت اکر تو مزاح و شوخی نمی داشتی برای اینکار خوب بودی و الله اکر
ایمان ترا با ایمان اهل زمین به سنجند بر همه زیادتی کند بعد از ان حضرت برخاست و بیرون رفت عمر
کفت و الله قدر این مرد را میدانم و مرتبه اش را میشناسم اکر کار خود را باو واکذارید شما را بر حق
واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست ان کفت اینکه از میان شما برخاست و میرود اکر او را
صاحب اختیار کنید شما را براه خدا میبرد کفتند پس چه مانع است که باو نمیدهی کفت نمیخواهم که بار دیکر
اینکار در زندکی و مردکی بر دوش من باشد و بروایت دیکر در روز غیر شوری کفت نبوت و خلافترا
برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیکر کفت کم سن است بعد از ان عمر کفت اه اکر ابو عبیدهٔ جراح یا سالم
مولای حذیفه زنده میبودند مرا هیچ تشویش و تردد نبود و ایشان برای اینکار مناسب و بی عیب بود
ند بعد از ان عمر ابو طلحهٔ انصاری را طلبید و کفت پنجاه کس از انصار بردار و این شش نفر را در خانهٔ
جمع کن و شما همه با شمشیرهای برهنه بر در انخانه بایستید و تعجیل کن و بیش از سه روز مهلت مده
تا ایشان باهم مشورت کنند و یکی از این جمله خود را برای اینکار اختیار کنند و اکر پنج کس متفق
شوند و یکی مخالفت نماید کردن او را بزن و اکر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس مخالفت ورزند هر دو

را کردن بزن و اکر سه کس اتفاق کنند که عبد الرحمن در میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اکر ان
سه کس دیکر بر مخالفت مصر باشند کردن ایشانرا بزن و اکر سه روز بکذرد و اتفاق بر امری نکنند کردن
همه را بزن و مسلمانانرا بکذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابو طلحه
با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر ع بروایات مستفیضه مخالف و موالف
قریب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیهٔ خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با یکدیکر مشورت
کردند و کفتند اکر خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیکری زیادتی نخواهد داد و همهٔ مسلمانان را
مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد
و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت کفت من حصهٔ خود را
بعثمان بخشیدم زبیر چون عمه زادهٔ حضرت امیر ع بود برای جهت قرابت کفت من حصهٔ خود را بعلی
بخشیدم بعد از ان سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست که خلافت باو نمیرسد کفت منهم حصهٔ خود را
بابن عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از ان عبد الرحمن کفت من هم از حصهٔ
خود کذشتم و میان علی ع و عثمان کذاشتم و بعلی ع کفت با تو بیعت میکنم بکتاب خدا و سنت رسول
خدا و طریقهٔ شیخین ابا بکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و انچه خود دانم
و رایم بان تعلق کیرد بعد از ان بهمان نحو بعثمان کفت عثمان کفت بهمین شرط قبول کردم بار دیکر
بعلی ع و بعثمان کفت بهمان شرط تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی ع قبول نمیکرد چون
دید که علی ع شرط طریقهٔ شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و کفت السلام علیك یا امیر
المؤمنین پس علی ع فرمود و الله که تو با او بیعت نکردی مکر بهمان امید که عمر با ابابکر بیعت کرد خدا
میان شما جدائی اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای انحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عناد
بمرتبهٔ بهم رسید که هیچ یك با دیکری سخن نمیکفتند تا انکه مرك در میان ایشان جدائی افکند این بود کیفیت
این قصه بنحوی که محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند و بر عاقلی
مخفی نتواند بود اشتمال این قصه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابابکر و عمر و عثمان
و رفقا و اعوان ایشان اول انکه کفت بس است عمر را انچه کرد در حیات و ممات متحمل اینکار نمیشوم
اکر این کار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت پناهی و رضا و طاعت ایشان بود چرا از ان احتراز
و استنکاف میکرد و از تحمل ان میکریخت و اکر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت ایشان بود چرا در
حیات خود متحمل میشد و بکدام حجت خدا و رسول او متمسك شده حق را از صاحب حق کرفت اول
برای ابابکر و بعد از او برای خود دوم انکه اول کفت که رسول خدا از همهٔ این شش نفر راضی بود
از این جهت همه لایق خلافت اند بعد از ان برای هر کس عیبی کفت که باعتقاد ان منافی انست و اکثر

اما اگر کفر نباشد بی شک معصیت هستند پس با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرد چگونه آنحضرت
از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی
که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون حالا به طلحه میگوئی که از تو آزرده از دنیا رفت
و اینها نقیض یکدیگرند اما کی جرات میکرد که کمتر از این سخن را بگوید با او چه جای این سیم آنکه عیب
کرده امیر المومنین را بمزاح که از جملهٔ صفات حمیده و اخلاق حسنهٔ انبیاء و اولیاست وحقتعالی رسولش را
باین مدح کرده و خلافش را مذمت کرده و گفته است فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب
لانفضوا من حولك و اگر مراد او بدعابه و مزاح امری باشد که منافی تمکین و وقار و نفاذ حکم و متضمن
لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است که آنحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود و رعبش در دلهای
کافران و منافقان بمقتضای اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین بمرتبهٔ متمکن بود که نامش را که
میشنیدند بدنشان میلرزید و باین سبب قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود او را نسبت به فخر و تکبر
میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت ساکت بود ما جراءت نمیکردیم که ابتدا به سخن
بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که اگر صاحب شما
علی متولی خلافت شود میترسم که عجبی که او دارد او را از راه ببرد و باز ابن الانباری روایت
کرده است که علی آمد بمسجد و نزد عمر نشست و نزد او جماعتی بودند چون برخاست یکی از حاضران
او را نسبت به تکبر و عجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند که اگر شمشیر او نبود ستون
اسلام راست نمیشد و او در قضا از همه اعلم است و از اوست سوابق و شرف این امت پس کسی گفت
هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید گفت ما از خلافت او کراهت داریم بجهت آنکه کم سن است
و فرزندان عبد المطلب را دوست میدارد و ابضار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که شما
اهل بیت رسول خدا و پسران عم او بید چرا قوم شما خلافت را بشما نگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانم
هرگز بغیر از یکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما از برای شما پیغمبری
و خلافت جمع شود پس شما بآسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گوئید که اول کسیکه شما را از
خلافت دور کرد ابابکر بود او مطلبش این نبود و لیکن امری روداد که علاجی بغیر آن نداشت و اگر نه
رای ابابکر بود در حق من هر آینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد بر شما گوارا
نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری که گاو میکند بقصابی که از او امیکشد و باز ابن
ابی الحدید از عبد الله عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس گفت که میدانی
چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشما بدهند گفت نه عمر گفت و لیکن من میدانم گفت آن چیست
عمر گفت کراهت داشتند قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را

پامال کنید پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند و رای درستی
اختیار کردند ابن عباس گفت ای خلیفه غضب خود را از من دور میگرداند که جواب این سخن را بشنود
عمر گفت بگو آنچه خواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حقتعالی میفرماید
و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة یعنی پروردگار تو خلق میکند هرچه را میخواهد و اختیار
میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان در آنست و تو میدانی که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت
آنرا که اختیار کرد اگر قریش از برای خود اختیار کردهٔ خدا را اختیار کرده اند حقست و الا باطلست و آنچه
گفتی که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حقتعالی حال آنجماعت را ذکر کرده است
و گفته است ذلك بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی بسبب آنست که ایشان نخواستند آنچه را
فرستاده است خدا پس خدا حبط کرده است عملهای ایشان را و ثواب آنها را برطرف کرده است اما آنچه
گفتی که اگر چنین میشد ما مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی
نیز میتوانستیم کرد و لیکن خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است که
تو بر خلق عظیمی و ایضا با او خطاب کرده است که بگشا و پست کن بال مرحمت خود را برای آنها که متابعت
تو کرده اند از مومنان عمر گفت هموار باش ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر است در امر
قریش غشی که هرگز زایل نمیگردد و کینه که هرگز تغییر نمیشود ابن عباس گفت بتانی براه رو ای پادشاه
مومنان و دلهای بنی هاشم را نسبت بغش و فریب مده بدرستیکه دلهای ایشان از دل رسول خدا است
که خدا پاك کرده و پاکیزه گردانیده است او را از همهٔ عیبها و بدیها و ایشان خانواده اند که حقتعالی آیهٔ
تطهیر را در شان ایشان فرستاده است و اما آنکه گفتی که عداوت و کینهٔ شما در دل ما هست چگونه کینه
نداشته باشد کسیکه حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران ببیند پس عمر گفت اما تو ای عبد الله
از تو سخنی بمن رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام
است مرا خبر ده اگر باطل باشد خلافش را ظاهر کنم و اگر حق باشد نباید از حق برنجی عمر گفت میشنوم
که مکرر میگوئی که این خلافت را از روی ظلم و حسد از ما گرفتند ابن عباس گفت اما حسد پس
شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد بر ما بسیار میبرند و تو
میدانی که صاحب این حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمیگیرند عرب بر عجم که رسول خدا از
ما است پس ما نیز بر سایر قریش این حجت را داریم عمر گفت الحال برخیز و بخانهٔ خود برو و چون برخاست
و روانه شد عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستیکه من با هرچه از تو صادر شود دست
از رعایت حق تو برنمیدارم ابن عباس رو نعقب گردانید و گفت مرا بر تو و بر همهٔ مسلمانان حقی عظیم
هست بسبب رسول خدا هر که آن حق را رعایت کند بهرهٔ خود را حفظ کرده است و اگر آن را ضایع کند

همراهش را باطل کرده است اینرا گفت و رفت پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس گفت هرگز ندیده‌ام او را که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر آنکه بر او غالب می آید موءلف گوید که از این اخبار متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نماند که آن منافق میدانسته است که خلافت حق امیرالموءمنین ع است و باین وسایل و حیل سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یك از این گفتها دلیل واضحی است بر کفر و نفاق او مثل آنکه گفت نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این امر شوم هرگاه میدانی که حضرت امیر ع صاحب این حقست و اگر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه میگفتی لولا علی لهلك عمر پس چرا بعد از موت باو نمیدهی شاید کفارهٔ بعضی از گناهان تو بشود و اگر میخواستی در اصل متحمل نشوی چرا باقبح وجوه متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسیکه باعتراف تو احق و اولیست منصرف گردد و بکسی منتقل شود که باعتراف تو بحسب واقع سرگینی از او بهتر است و از غایت فضیحت گشته میشود و آنکه گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس جواب شافی در این باب گفت و حقتعالی میفرماید ان الامر کله لله یعنی بدرستیکه امر همه از خداست و فرموده است لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و آیات و اخبار بسیار در این باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای آنکه معدن نبوت و ابواب علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدایند و چرا در سایر انبیا مانند نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبرانست مانع شد و آنکه اگر نبوت و خلافت هر دو با شما باشد برای ما هیچ نماند محض عداوت و حسد و حب جاه و ریاست است هرگاه خدا برای ایشان خلافت را پسندیده و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود و اما عذر کم سالی هرگاه کم سنی مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیاء بودن هرگاه چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا سن آنحضرت برای حمل سورهٔ براءت و در غزوهٔ تبوك برای منزلت هرونی و خلافت که چند سال پیش از این بود کم نبود و بعد از وفات رسول که چند سال بعد از آن بود کم بود و عذر دیگر که بخویشان محبت دارد هرگاه محبت خویشان از برای خدا باشد و مزد رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطا مشتملست بر خطاهای بسیار اول آنکه خود روایت کردند در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری گفت اگر سالم مولای حذیفه میبود من در خلافت او شك نمیکردم و حال آنکه او از قریش نبود و این مناقضه صریح است با مخالفت نص و اتفاق اما مقدمهٔ اولی پس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم

زدند باو گفتند که اگر کسی را خلیفه میکردی رفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم که از پیغمبرت شنیدم که میگفت که او امین این امت است و اگر سالم زنده بود او را خلیفه میکردم اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبرت شنیدم که میگفت سالم محبتش بخدا شدید است و سید مرتضی از بلاذری روایت کرده است که بعمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب خود حرص بدی بر خلافت می بینم و من باین شش نفر میگذارم رسول خدا که از دنیا رفت از ایشان راضی بود و بعد از آن گفت که اگر یکی از دو نفر را می یافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو میگذاشتم و اعتماد بر او میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعنی در آن نکرده است و اما مقدمهٔ دویم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا ص گفت که مردم تابع قریشند و در این امر مسلمان ایشان تابع مسلمان ایشانند و کافر ایشان تابع کافر ایشانند و ایضا هر دو از ابن عمر روایت کرده‌اند که حضرت رسول فرمود که پیوسته این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را برو بجهنم می افکند مادام که دین را برپا دارند و ترمدی از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت که قریش والیان مردم اند در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل کرده است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر حقیت آن دادند و بحد استفاضه رسید پس معلوم شد که در این تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقض گفتهٔ خود کرده و هم مخالفت نصوص واقعه نموده و ایضا عذری که از برای خلافت سالم پیدا کرده بود باآنکه مجعولست معلول هم هست زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم اجماع جمیع شرایط امامت و قدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا وصف حضرت امیر ع در حدیث طیر متواتر بآنکه او احب خلقست بسوی خدا حجت تامه امامت او نباشد با آنکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت مستلزم بر فضیلت جمیع خلق نیست و محبوب‌تر بودن هست پس چرا تعیین آنحضرت نکرد و قطع نظر از آیات متکاثره و نصوص متواترهٔ دیگر کرد و بعضی از اکابر گفته‌اند که این قرینهٔ واضحه است بر آنکه شیعه روایت کرده‌اند که عهد کرده بودند ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سالم بر آنکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت آرزوی وجود این دو نفر کردن که هیچ فضلی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند پنجم آنکه اول قسم خورد که بعد از فوت من متحمل نمیشوم و بعد از آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود بر حجت شوری که مبنای خلافت کبری تواند شد نهایتش آنست که مبتنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه راه بود

و ایضا چرا خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگران
کرد که محتاج بامر بقتل وانهمه تقسیم وتهدید و توعید شود واگر باجتهاد وامر خود اکتفا مینمود چنانکه
ابو بکر در خلافت او کرد البته از فتنه واشوب اسلم بود و فی الحقیقه منشاء مقاتلهٔ جمل وصفین ونهروان
هیچ امری بغیر شوری نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معاویه نقل کرده است که امر مسلمانانرا هیچ چیز
پراکنده نکرد و خواهشهای ایشانرا متفرق نگردانید مگر شوری که عمر درمیان شش نفر قرار داد زیرا
که ان باعث این شد که هریك از انها داعیهٔ خلافت بهمرسانیدند و اگر عمر یك کس را خلیفه میکرد
چنانکه ابو بکر کرد این اختلافها هم نمیرسید و تمام کرد بر انگیختن این فتنهها را انکه بطمع انداخت معاویه
وعمرو بن العاص را در خلافت زیراکه او معاویه را عامل شام وعمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود
برای انکه عداوت ایشانرا نسبت باامیر المومنین عم میدانست پس بایشان داد برای انکه اگر روزی
خلافت بانحضرت برگردد شاید انها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیات مایوس گردید گفت ای
اصحاب محمد خیرخواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما عمرو ومعویه چون این سخن
بایشان رسید داعیهٔ خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر عم سر براوردند وایضا ابن ابی
الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظریف
ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید من از او سوال کردم از
احوال علی عم و عثمان گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبد شمس و بعد از سخن بسیار
در این باب گفت سبب دویم در اختلاف در امر امامت ان بود که عمر خلافترا شوری قرار داد و نص
بر یکشخص نکرد پس در نفس هریك از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند
و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود و چشم براین دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند
تا انکه نزاع میان علی عم و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او واعظم اسباب قتل او طلحه بود و شك
و شبهه نداشت که خلافت بعد از عثمان باو خواهد رسید باعتبار سابقهٔ او وانکه پسر عم ابو بکر بود
وابو بکر در نفوس اهل ان عصر منزلت عظیمی داشت و سماحت وجود هم داشت و باعمر در حیات
ابو بکر نیز در خلافت منازعه کرد و پیوسته باین سبب سعی میکرد در تضییع عثمان و شورانیدن مردم
براو و دلهای اهل مدینه واعراب واهل شهرها را از او منحرف کرد و زبیر نیز در این باب معاونت
او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست وامید این دو نفر در خلافت کمتر از امید علی عم نبود
بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیراکه علی را ضایع کرده بودند وابو بکر و عمر او را در نظر مردم بیقدر کرده
بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و انجماعتی که خصایص و فضایل و بزرگیهای او را
در زمان حضرت رسول صم دیده وشنیده بودند اکثر انها مرده بودند و جماعت دیگر بعرصه امده بودند

که او را نمیشناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند واز فضایل او چیزی درمیان مردم ظاهر
نبود مگر انکه پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب وفضایل او را فراموش کرده
بودند واز برای انحضرت اتفاق افتاده بود از بغض قریش وانحراف ایشان از انحضرت انقدر که از
برای هیچیك از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیراکه اسباب
بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تالیف قلب قریش میکردند وایشانرا وعدهٔ عطا وافضال
میدادند و هر دو خود را درمیان مردم خلیفهٔ بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیراکه عمر نص برایشان کرده
بود واز برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیات خود و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم
اقوال وافعال و رای او پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه ارادهٔ اخذ خلافت کرد و بسیار
حریص بود بران واگر اشتر و شجاعان عرب که بااو بودند خلافت را در علی عم قرار نمیدادند بانحضرت
نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت ان رخنهٔ عظیم در خلافت انحضرت کردند
وعایشه را بعراق بردند و فتنهٔ جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ
صفین زیراکه اگر جنگ بصره نبود معویه جرات بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی فاسق
شد بمحاربهٔ عایشه و مسلمانان وانکه طلحه و زبیر را کشت وایشان از اهل بهشت بودند و هرکه مومنی
از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد
و فرع ان بود واز فساد صفین و گمراه شدن معویه ناشی شد هر فسادی و قبیحی که جاری شد در
ایام بنی امیه و فتنهٔ عبد الله بن زبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان لعین بود زیراکه عبد الله دعوی کرد که
چون عثمان لعین بقتل خود بهمرسانید نص خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم و جمع دیگر
براین گواهند پس نمیبینی که سلسلهٔ این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی
است و هر شاخی بدرختی پیوسته است و از هر اتشی شعلهٔ افروخته است و همه منتهی میشود به شجرهٔ
خبیثه شوری که عمر در زمین فتنه و ضلالات غرس نمود و گفت عجیبتر از این ان بود که بعمر گفتند که
سعید بن عاص ومعویه واکثر منافقین که داخل موءلفة قلوبهم بودند واسیرشدههای جنگ و فرزندان
ایشان که بجبر ایمان را اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی عم وعباس و زبیر و طلحه را مطلقا ولایتی
وحکومتی ندادی در جواب گفت که اما علی تکبرش زیاده از انست که از جانب من قبول حکومت بکند
واما انجماعت دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها وفساد بسیار بکنند پس کسی که از حکومت
ایشان خایف باشد که فساد کنند و هریك دعوای خلافتی از برای خود کنند چگونه نترسید در وقتیکه
شش نفر را در مرتبهٔ خلافت مساوی قرار داد از انکه فساد بکنند پس معلوم شد که جمیع فتنههای
اسلام متفرع بر شوری و سقیفه وسایر بدعتهای ابو بکر و عمر شد علیهما وعلی اعوانهما لعنة الله ولعنة

اللاعنین الی یوم الدین ششم انکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باخبار واتفاق ثابتهٔ صحیحهٔ
متفق علیهما از جملهٔ اهل بیت و راست کوترین اهل زمین وملازم حق وبامر الهی محبوب حضرت رسالت
و شیعیان حضرت امیر ع بودند و عباس عم حضرت را در شوری داخل نکرد و جمعی را که باقرار خودش
معیوب بهمهٔ عیوب بودند و معدن نفاق وشقاق بودند صاحب اختیار و مرجع این کار کرد هفتم انکه در
قضیهٔ فدك که امر جزئی بود متعلق بدمی دعوی و شهادت چهار معصوم را که جناب احدیت و حضرت
رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند بتهمت جر نفع رد کرد و در باب
امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور و احکام دین و دنیا و اخرتست رجوع بجمعی نمود که همه را
شریك دز ان امر کرده بود و تهمت جر نفعی اصلا مانع نشد هشتم انکه اگر چه بحسب ظاهر حضرت امیر ع را
داخل شوری کرد اما تقسیم انرا بوجهی نمود وحیله کرد که البته خلافت از جانب انحضرت بگردد و بغض
او ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او چه در نهایت ظهور بود که طلحه باوجود ان بغض نسبت بحضرت
رسالت باعتراف عمر و عداوت حضرت امیر ع باعتبار ربط او با ابابکر و معارضهٔ حضرت با او در خلافت
و هم چنین عبد الرحمن باخویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان را نمیگذاشت و هم
چنین سعد که از جملهٔ بنی زهره و بنی امیه بود جانب عبد الرحمن و عثمان را نمیگذاشت و ایشان باوجود
او بخلافت حضرت راضی نمی شدند و زبیر که باقرار عمر گاهی انسان و گاهی شیطان بود اگر با ایشان
میبود انحضرت تنها میماند و اگر در خدمت انحضرت اقامت مینمود دو کس میبودند و بر تقدیری که سعد
هم با ایشان موافقت میکرد و سه نفر میشدند عبد الرحمن و طلحه البته موافقت نمیکردند پس در هیچ یك
از این سه صورت خلافت بانحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری
و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت امیر ع و عباس
از مجلس عمر برخاستند در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که انحضرت
بعباس گفت که باین تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود
نشنیدی که میگفت در جانبی باشید که عبد الرحمن در انجاست و سعد مخالفت عبد الرحمن نمیکند زیرا
که پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر عثمان و داماد اوست و هرگاه اینها در یك طرف جمع شوند اگر
ان دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای انکه من امید بهر دو بلکه بیکی از انها نیز ندارم
و با این مراتب مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضلست از ما و بخدا سوگند که اول
ایشان که ابو بکر بود بر ما فضیلت نداشت چه جای عبد الرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر در این مرض
نمیرد من خاطر نشان او خواهم کرد بدی عاقبت انچه را از اول تا اخر با ما کرد و اگر بمیرد و البته خواهد
مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت

والله که من رغبت بپادشاهی ندارم و دنیا را نمیخواهم ولیکن میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر
گردانم و قیام نمایم باحکام خدا و سنت رسول خدا صلعم اگر کسی گوید که حضرت میدانست که خلافت
باو نمیرسید چرا داخل شوری میشد جوابش انست که چون ابو بکر و عمر در روز اول انحدیث را
وضع کردند که نبوت و خلافت در یکسلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر اینرا میگفت و در خاطرهای
مردم مرکوز شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد هرگز احتمال خلافت بنی هاشم نمیدادند وحق باو
بر نمیگشت چون حضرت بامر او داخل شوری شد دانستند که ان روایت موضوع و ان حرف بی اصل
بوده است چنانچه ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون عمر نامهٔ شوری را نوشت
در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی ع را در اخر همه نوشت عباس بحضرت گفت که ترا بعد از همه
نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت جواب او نگفت چون
با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که ای عم داخل شدن من سببی
داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر گفت که خدا برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد
کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که انچه پیشتر میگفت باطل و دروغ
بود و ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و ایضا در امور و افعال ایشان مصالح بسیار است
که عقول ناقصهٔ ما بانها نمیرسد و ایضا این نیز معلوم بود که اگر انحضرت داخل در شوری نمیشد جبر
میکردند انحضرت را بر بیعت یکی از انها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترك خلافت
کرده و با انها بیعت کرده است بخلاف انکه داخل در شوری شود و طلب حق خود بکند و حجتها بر
ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار برطرف شود چنانکه طبری در این قصه روایت کرده است که عبد
الرحمن بانحضرت گفت که یا علی بر جان خود راهی مگشا که کشته شوی من نظر کردم و با مردم مشورت کردم
ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانند پس علی ع بیرون امد و فرمود که انچه مقدر شده است خواهد
شد و در روایت دیگر طبری چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی ع مضایقه کرد در بیعت
عثمان عثمان این ایه را خواند که در شان خودش و امثال او که بیعت رسول را شکستند نازل شده
و من نکث فانما ینکث علی نفسه تا اخر ایه چون حضرت این تهدید را شنید برگشت و بیعت کرد و میفرمود
که مکر کردند و عجب مکری کردند و سید مرتضی از بلاذری که از معتبرین مورخین عامه است
روایت کرده است که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر ع ایستاده بود نشست عبد الرحمن
گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و در ان روز کسی بغیر از او شمشیر نداشت پس علی ع
غضبناك بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن والا جهاد میکنیم پس برگردانیدند
حضرت را تا بیعت کرد پس با این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا نبود و اجماعی

متحقق نشد و چگونه شائبهٔ اختیار میباشد بالقدید بقتل و جهاد و سید رضم گفته است که اول مکری که عبد الرحمن کرد ان بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم او را بیغرض بدانند و هرچه بگوید قبول کنند و مکر دیگر انکه بر حضرت امیر ع عرض کرد خلافت را بشرطی که علم داشت که حضرت با ان شرط قبول نمیکند بانکه گفت بشرط انکه بسیرت ابو بکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت ایها نیز باهم موافق نبود و باین مکر واضح چنین امر باطلی را از پیش بردند طعن نهم انکه در چهار صورت امر بقتل ابجماعت نمود مخالفت با عبد الرحمن با سایر اولیای عثمان یا بر چیزی قرار نگرفتن رای ایشان و اینها چه نحو معصیتی بودند که باینها مستحق قتل شوند و امر او و رای عبد الرحمن و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قران قتلشان حرام و از اکبر کبایر است شود طعن دهم انکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر ع نمود بلکه امر بقتل نبود مگر برای انحضرت و اتباع او چنانچه از حیله تقسیم ظاهر شد با انکه بسندهای صحیح از طرق مخالف و موالف ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است وحرب او حرب رسول خدا و سلم او سلم انحضرتست یازدهم انکه بر تقدیر وجوب اطاعت رای ابجماعت و ایجاب مخالفت ایشان قتل مسلمین را خصوصا ان معصوم بزرگوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین ایمدت کرد که اگر سه روز بگذرد واجب القتل شوند دوازدهم انکه حضرت امیر ع را با ان مناقب و مفاخر که بر و ایات صحاح ایشان ثابت شد و اکثر گذشت که از حق و از قران جدا نمیشود و باب مدینهٔ علم و حکمتست و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که اطاعت عبد الرحمن بکند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان که عم زاده و دامادش بود نمیگذارد و باعتراف خودش ضعیف الرای و محب قوم خود بود و باین علت قابل خلافت نیست و رای او را بر رای انحضرت ترجیح داد و اطاعتش را بر او واجب نمود تا حدی که اگر خلاف رای او کند او را بکشند عناد و کفر و نفاق و ضلالت از این بالاتر نمیباشد سیزدهم هرگاه باتفاق مخالف و موالف حضرت امیر ع قرین کتاب الهی است و هرگز از حق جدا نیست و سفینهٔ نجات و اعلم امت است و بطریقهٔ شیخین راضی نشد و بهمین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود گذشت از این واضح تر دلیلی نمی باشد بر ضلالت ایشان و بطلان طریقهٔ ایشان زیرا که اگر طریقهٔ ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت انرا قبول کرد و این را قبول نکرد و چرا با انکه او را قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این بخلافت انحضرت راضی نشد و اگر مخالف ان بود مخالفت خدا و رسول عین کفر است چهاردهم انکه عثمان

چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی و عثمان اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت نزد ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شوری خلافت و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابابکر و عمر تجاوز ننمایند و چرا عثمان قبول این شرط میکرد و اگر این شرط جایز است پس فایدهٔ شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضا هرگاه با اجتهاد مخالفت حضرت رسول صم که واجبست متابعت او بنصوص قرانی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابابکر و عمر را بان توجیه میکنند چرا مخالفت ان دو جاهل باطل جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا در این قصه هست که استیفای انها موجب تطویل کلام است و انچه مذکور شد برای عاقل متدبر کافی است طعن پانزدهم انکه ابابکر را در خانهٔ حضرت رسول صم دفن کرد و وصیت کرد که او را نیز در انخانهٔ مقدسه دفن کردند و ان جایز نبود بچندین وجه اول انکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست وجه دوم انکه نهی کرد حقتعم از داخل شدن در خانهٔ انحضرت بغیر اذن وجه سیم انکه کلنگها در نزد قبر شریف انحضرت بر زمین زدند و حقتعم نهی کرده از انکه صدا نزد انحضرت بلند کنند و حرمت مومن خصوصا انحضرت در حیات و موت یکی است و در هر دو حال رعایت ان واجبست و تفصیل سخن در این باب انست که موضع قبر رسول خالی از ان نیست که یا تا وقت وفات بر ملکیت انحضرت باقی بود یا در حال حیات از انحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانچه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنابر اول خالی از ان نیست که بمیراث بدیگران رسید یا صدقه بود اگر میراث بود پس جایز نبود ابابکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در انجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند یا بخریدن و امثال ان از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان خریده باشند یا رضایی تحصیل کرده باشند و اگر انتقال در حال حیات بود بایست در این باب حجتی یا شاهدی از عایشه بطلبند چنانچه از حضرت فاطمه طلبیدند و از برای انکه در نظر عوام تسویلی کند فرستاد بنزد عایشه و از او رخصت طلبید و بر هر تقدیر بر عاقل خبیر ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت زیرا که اگر صدقه بود همهٔ مستحقان در ان شریك بودند و رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف در ان پیش از قسمت بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه بتنهایی فایده نداشت و روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده بود با رفیق خود گفت و الله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم از این موضع نروم پس بنزدیك رفت و بر ایشان سلام کرد گفت ای ابوحنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسالت علی ع است و من

میکویم که بهترین مردم بعد از حضرت رسول صم ابابکر است و بعد از او عمر دلیلی برای من بکو که
براو حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت وکفت بس است از برای کرامت ایشان
و فخر ایشان انکه ایشان هم خوابه انحضرتند در قبر او کدام حجت از این واضح تر میباشد فضال کفت من
کفتم اینرا با برادرم او کفت اکر انموضع از حضرت رسول صم بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن
در موضعی که حقی در ان نداشتند و اکر از ایشان بود و بحضرت بخشیده بودند بد کردند که رجوع در
بخشیده کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس کفت ایشان باذای مهر دخترهای خود در
اسانه مدفونند کفت من کفتم برادرم کفت تا حضرت مهر زنانرا نمید اد بر او حلال نمیشد چنانچه حقتعم فرموده
است انا احللنا لك ازواجك اللاتی اتیت اجورهن ابوحنیفه کفت بکو بمیراث دخترهای خود در انجا
مدفون شدند فضال کفت من کفتم برادرم کفت که حضرت رسول صم که از دنیا رفت نه زن داشت و مجموع
انها هشت یك انخانه میرسید پس بهر زنی حصهٔ از نه حصه از هشت یك میرسید و ان بقدر شبری نمیشد
چکونه جنازهٔ بان بزرکی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و کفتند انحضرترا میراث
نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید ابوحنیفه کفت بیرون کنید
اینرا که خود رافضی است و برادری ندارد و انچه در کتب مبسوطه از دنائت نسب و حسب عمر و ولد
الزنا بودن او مذکور است این رساله کنجایش ذکر انها ندارد مطلب سیم در بیان قلیلی از مطاعن عثمان
است قبایح اعمال او مشهورتر از انست که احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از انها را در این رساله بیان
مینمایم طعن اول انست که اقارب کافر منافق فاسق چند را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی
مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان ملسط کردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را والی
کوفه کردانید و انواع فسوق و معاصی از او صادر شد و مدارش بر شرب خمر بود و ابن عبد البر در
استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی مست بمسجد امد و نماز صبح را با مردم
چهار رکعت کرد پس در اثنای نماز بایشان کفت که اکر میخواهید زیاده از چهار رکعت هم میکنم و صاحب
استیعاب بعد از ان کفته است که این قصه از مشهورات است و ثقات روایت کرده اند از اهل حدیث و اهل
اخبار پس کفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتاویل ایه کریمهٔ ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا در شان
ولید نازل شده است وحق تعم او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیکران روایت
کرده اند که فسق او بحدی شایع شد که بر منبر او را سنکباران کردند و او را بمدینه اوردند حضرت
امیر عم او را حد شرب خمر زد اکرچه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد
که هر جور و عدوان که خواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان از او
شکوه کردند و بفریاد امدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون

ایجماعت بیایند سرور ئیس بعضی از ایشانرا بتراش وحبس کن و بعضی را بردار بکش اهل مصر نامه را
در راه کرفتند و بمدینه بر کشتند و باین اسباب کشته شد و دیم انکه حکم بن ابی العاص را که حضرت
رسول صم او را از مدینه بیرون کرد بسبب کفر و نفاق او و ایذای بسیاری که از او بانحضرت میرسید
و تا حضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار
قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق بایکدیکر داشتند عثمان بنزد ابابکر امد و او را شفاعت
کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد و ابابکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا کرد
و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را باعزاز و اکرام بمدینه اورد و هر چند حضرت
امیر عم و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه در این باب سخن باو کفتند و این عمل را
بر او انکار کردند فایدهٔ نکرد و این عمل هم مخالفت حضرت رسول بود و هم مخالفت سنت شیخین که شرط
کرده بودند که بطریقهٔ ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبد البر و دیکران بطرق بسیار
روایت کرده اند سیم انکه ابوذر که احدی از خاصه و عامه در فضیلت و سبق اسلام و بزرکواری او
شك ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون مکرر عثمانرا بسبب
ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچهای مدینه میکشت و میکفت بشر الکافرین
بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و در شام فرستاد و در انجا نیز چون از معاویه بدعتها و ستمها
میدید و بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب حضرت امیر را روایت میکرد و معویه هر چند میخواست
او را ببال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیك شد که اهل شام را براو بشوراند معویه بعثمان نوشت که اکر
ترا احتیاج بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را بنزد من بفرست بر مرکبی در
نهایت درشتی و ناهمواری پس معاویه ان بزرکوار را بر شتری درشت رو برهنه سوار کرد و شخصی
غلیظ عنیف را بر او موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز براند و نکذارد که خواب کند و ارام بکیرد
و چون انمرد ضعیف را با ان عنف اورد تا رسیدن بمدینه ران هایش مجروح شد و کوشتهایش ریخت
و چون او را بنزد عثمان اوردند دست از نهی منکر بر نداشت و احادیثی که در لعن و مذمت او
و خویشان او از حضرت رسول صم شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد و حضرت امیر عم فرمود
ابوذر دروغ نمیکوید زیرا که من از رسول خدا صم شنیدم که کفت اسمان سبز سایه نیفکنده و زمین کرد
الود بر نداشته سخن کوئی را که راستکوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت
دادند که ما از حضرت رسول اینرا شنیدیم که در شان ابوذر بود عثمان کفت با صحابه که بکوئید که من
چکنم با این شیخ دروغکو بزنم او را یا حبس کنم یا بکشم یا او را از بلاد بیرون کنم میخواهد جماعت
مسلمانانرا پراکنده کند حضرت امیر عم کفت من میکویم در حق او انچه مؤمن ال فرعون در حق موسی

کفت پس ان ایه کریمه را خواند که مضمونش اینست که اکر دروغ میکوید کناه دروغش براوست
و اکر راست میکوید خواهد رسید بشما بعضی از انکه شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت
نمیکند کسی را که عاصی و دروغکو باشد پس عثمان کفت خاك در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در
دهان تو خواهد بود خاك و نقل کرده اند که باعجاز انحضرت چون انملعون کشته شد دهانش را پر از خاك
یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با اباذر ننشیند و سخن نکوید بعد از چند روز باز اورا طلبید
و کفت از بلاد ما بیرون رو کفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم کفت ترا از شام طلبیدم که ان ناحیه را
فاسد کردی کفت پس بعراق بفرست کفت میخواهی بنزد جماعتی بروی که اهل شبهه اند وطعن بر امامان
میکنند کفت مرا بمصر بفرست باهم راضی نشد پس اورا بربذه فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او
و مردم زانهی کرد از مصاحبت او و دران غربت با محنت و مشقت بعبادت حقتعم مشغول بود تا برحمت
الهی واصل شد و همهٔ این ظلمها که بر اباذر واقع شد حضرت رسول صم اورا خبر داده بود و فرموده
بود که تنها زندکانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی
شد و کروهی از اهل عراق متولی غسل و نماز تو خواهند شد چون هنکام وفات او شد کسی بغیر
دختر او بر سرش نبود دختر کفت من چکونه تنها بامر تو قیام نمایم اباذر کفت رسول خدا مرا خبر داده است
که جمعی از حاج عراق تجهیز من خواهند نمود چون من فوت شوم جامهٔ بر روی من بپوش و برو بر سر
راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا با ایشان برسان چون دختر بر سر راه امد قافلهٔ عراق رسیدند
و عبد الله بن مسعود و مالك اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت اباذر را با ایشان کفت همه
محزون و کریان شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه کریستند
و لعنت کردند بر کسی که اورا ظلم کرده و اورا از مدینه بیرون کرده و این یکسبب ضرب و اهانت ابن
مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن اباذر اهانت بسیار از عثمان
و اصحاب او نسبت بحضرت امیر عم واقع شد که بمشایعت او رفت و کسی که با مثل اباذر کسی از کبار
صحابه و اهل سوابق که ترمدی در شان او روایت کرده است که در زیر اسمان و بر روی زمین از او
راستکوتری نیست و او شبیه عیسی بن مریم است بافضایل بسیار دیکر که در صحاح خود روایت
کرده اند چنین ستمها روا دارد و نسبت بزبدهٔ اهل بیت رسالت ان اهانتها و بی ادبیها بعمل اورد
از اهل اسلام نمیتوان شمرد چه جای انکه مستحق خلافت باشد چهارم انکه عبد الله بن مسعود را که از
اکابر صحابه میدانند و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد
و دو مرتبه اورا زد یکی برای انکه بر اباذر نماز کرد و چهل تازیانه براو زد و دیکری برای انکه مصحفش را
طلبید که با مصحف خود که تحریفات و کم و زیاد کرده بود موافق کرداند و او نداد و اورا انقدر زد که دو

استخوان پهلویش را شکست و سه روز بعد از ان رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که
در وقت رحلت عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری کفت از کناهان خود کفت
چه میخواهی کفت رحمت خدا کفت طبیب برایت بیاورند کفت طبیب بیمارم کرده است کفت میخواهی که
وظیفه ات را که قطع کرده بودم از برایت مقرر کنم کفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شدم
میدهی کفت برای فرزندانت باشد کفت ایشانرا خدا روزی میدهد کفت از برای من از خدا طلب
مغفرت کن کفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بکیرد و وصیت کرد که عثمان براو نماز نکند و اصل زدن
عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف
المعارف روایت کرده اند و شارح مقاصد و دیکران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند پنجم زدن عمار است
که از صحابه کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحونست بذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن
عبد البر در استیعاب روایت کرده است که عایشه کفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست مکر انکه
اکر خواهم در حق او سخنی میتوانم کفت مکر عمار بن یاسر که از حضرت رسول صم شنیدم که کفت
مملو است عمار از ایمان حتی کف پاهای او و بروایت دیکر پر است از کف پاهای او تا نرمهای کوش
او از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که هرکه عمار را دشمن
دارد خدا اورا دشمن دارد خالد کفت که از روزی که این را از حضرت رسول صم شنیدم پیوسته اورا
دوست داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود مشتاق است بهشت بسوی علی
عم و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمدی از انس روایت کرده است که انحضرت فرمود که بهشت
مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود
که هرکز مخیر نشد عمار میان دو امر مکر انکه اختیار کرد انچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از
مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که کفت میان من و عمار نزاعی بود من سخن
درشت بروی او کفتم عمار بخدمت حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد و من نیز بخدمت انحضرت
رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار کریان شد حضرت
سر برداشت و فرمود که هرکه با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هرکه با عمار دشمنی کند خدا
با او دشمنی کند خالد کفت پس بیرون امدم و سعی بسیار نمودم در خشنودی عمار و اورا از خود راضی
کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری که چون مسجد
حضرت رسول را بنا میکردند ما یکخشت یك خشت بر می داشتیم و عمار دو خشت دو خشت بر میداشت
حضرت رسول اورا برانحال مشاهده کرد بدست مبارك خود خاکرا از او میریخت و میکفت بیچاره عمار
خواهد خواند ایشانرا بسوی بهشت و خواهند خواند اورا بسوی جهنم و عمار میکفت پناه میبرم بخدا از

عمدهٔ اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت امیر ع بود چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابن عباس که عثمان بمن گفت که پسر عم تو و پسر خال من بمن چکار دارد و از من چه میخواهد گفتم کیرا میگوئی عم زادهٔ من و خالوزادهٔ تو بسیارند گفت علی را میگویم گفتم والله من از او بغیر خوبی و خیر چیزی نمیدانم گفت والله که از تو پنهان میدارد انچه را بدیگران میگوید در این اثنا عمار رسید پرسید که چه میگفتید که بعضی را شنیدم گفتم همانست که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را ابنادانی میگذارد عثمان گفت تو از دشمنان ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر رعایت بعضی از امور نباشد ترا ادبی کنم که تلافی گذشته و مانع اینده باشد عمار گفت اما دوستی علی من از ان عذری نمیخواهم و اما ادب کردن بر من حجتی نداری من بر تو حجت دارم و تابع ستم عثمان گفت والله که تو از اعوان و انصار شر و مانعان خیری عمار گفت من خلاف اینرا از حضرت رسالت صم شنیدم روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود تو امدی و دیگری نبود من سینه و گردن و روی مبارک او را بوسیدم فرمود بتحقیق که تو ما را دوست میداری و ما ترا دوست میداریم و بتحقیق که تو از اعوان خیر و مانعان شری عثمان گفت چنین بود اما بعد از ان تغییر کرد عمار دست بدعا برداشت و گفت یا ابن عباس امین بگو و سه مرتبه گفت خدایا تغییر ده هر که انرا تغییر داد و این حکایات از جهت چند دلیلست بر فسق و ظلم عثمان ایذای عمار چند بار و نفرین بر او سه بار و نسبت شر بافعال حضرت امیر ع دادن و اهل شر گفتن ان حضرت و بغض و عداوت انحضرت که خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر و اگر راست گفت بیقین کفر زیرا که معلوم است که انحضرت با مؤمن و مسلم البته بغض و عداوت نمیداند و بغض او با انحضرت که از کلام خودش مستفاد است عین نفاق و کفر است ششم انکه خمس که مخصوص اهلبیت ع است و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانانرا باولاد و اقارب خود زیاده از حد واندازه داد و از انجمله بچهار کس که چهار دختر خود را بایشان داده بود چهار صد هزار دینار داد که تقریبا بحساب این زمان شصت هزار تومانست و از مال افریقیه مروان صد هزار دینار و بروایت کلبی و شهرستانی دویست هزار دینار که سی هزار تومان باشد باو داد و بروایت واقدی همهٔ ان مال را باو داد و گفت که عثمان میگفت ابابکر و عمر از این مال بخویشان خود میدادند من هم بخویشان خود میدهم و ایضا او روایت نموده که مال عظیمی از بصره اوردند همه را جمع کرده بکاسه میان اهل و اولاد خود قسمت کرد و هم او روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة اوردند همه را بحارث بن الحکم داد و حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه کرد و سیصد هزار دینار رسید همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن ابی العاص داد و مردم طعن و ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود با این

فتنها و اما کیفیت قصهٔ عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند انست که جمعی از صحابهٔ حضرت رسالت صم اتفاق نمودند و فسوق و ظلمهای عثمانرا نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که باو برساند چون باو داد یک سطر خواند و انداخت عمار گفت ای امیر نامهٔ اصحاب رسول خدا است مینداز و بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر ترا میگویم پس غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و انقدر زدند او را که از حرکت انداختند پس خود پیش امد و لگد چند با کفش بر شکم و اسافل اعضای او زد انقدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش امد وضو ساخته و نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میگوییم عثمان گفت ترا گمان اینست که من از اخراج اباذر پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان از این سخن ازرده شد گفت برگردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید بهمانجا که اباذر بود و تا من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی سگان و گرگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و برخاسته بیرون رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده بحضرت امیر عرض کردند و گفتند عثمان عمار را زد و ازار کرد و ما تحمل کردیم اکنون امر باخراج او نموده و اگر اینکار را بکند میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشانرا تسلی داد و فرمود شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس بنزد عثمان رفت و گفت در بعضی از کارها بیتابی میکنی و سخن خیرخواهانرا نمیشنوی پیش از این ابوذر را که از صلحاء مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان او را نپسندیدند و حالا میشنوم که ارادهٔ اخراج عمار داری از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بردار عثمان از این سخن در غضب شد گفت اول ترا بیرون باید کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت فرمود ترا حد ان نیست که با من این سخن گویی و اینکار توانی کرد و اگر خواهی والله که نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد عمار و غیر او همه از تست و ایشان گناهی ندارند کارهای بد میکنی که تاب نمی ارند و ترا خوش نمی اید پس برخاست و بیرون رفت و کسی که در این روایات تامل کند میداند که کسی که اذیت و اهانت و شتم و ضرب واقع سازد نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او اخبار گفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق است انسنیان گویند از ایمان و اسلام بهرهٔ ندارد و انچه از اخبار معتبرهٔ خاصه و عامه ظاهر میشود انست که

سلولئ که بطریق رسول الله سیصد هزار دینار میدهد و ابومخنف روایت کرده است که عثمان نوشت
بعبدالله بن ارقم خازن بیت المال که بعبدالله بن خالد که از خویشان عثمان بود سیصد هزار و بهریک
از جمعی که رفیق او بودند صد هزار دینار بدهد او نوشته را رد کرد و انمبلغها را نداد عثمان گفت
تو خازن مایی هرچه میگوییم بکن عبدالله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام
تو است کلیدهای اموال را آورد و بر منبر او ریخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که هرگز
متوجه این امر نشود و عثمان کلیدها را بنایل غلام خود داد و واقدی روایت کرده است که بعد از این
واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال از برای عبدالله بن ارقم برد و گفت امیر
فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی عبدالله گفت مرا باینمال حاجتی نیست و من برای انکه عثمان
مزد بمن بدهد خدمت بیت المال نکردم و بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانانست کار من اینقدر نیست
که مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمانست نمیخواهم که نقصان باو برسانم که او بیت
المال را هرکه خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری از خزینهٔ
پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بران میتابید مثل منقل آتش شعاعش بلند میشد بخازن بیت
المال گفت این جوهر را میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم بر سر این بلا و فتنهٔ عظیمی میان مسلمانان
حادث شود خازن گفت این یک جوهر را بهمه قسمت نمیتوان کرد و کسی نیست که تواند که از عهدهٔ قیمتش
براید که انرا بخرد و شاید سال دیگر حقتعالی فتحی مسلمانانرا روزی کند که کسی را اینقدر قدرت بهمرسد
که تواند انرا بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر کشته شد عثمان انرا بدختران
خود داد و ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر ع آمد که از عثمان
برای او چیزی بگیرد فرمود که او حمال خطایاست نه والله هرگز بنزد او بشفاعت نروم و صاحب استیعاب
و دیگران روایت کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماند و بعضی چهار زن گفته اند
که از ثمن ترکهٔ او هریک را هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع دویست و چهل و نه هزار
دینار یا سیصد و سی و دو هزار باشد که مبلغ اخیر تقریبا پانزده یک به پنجاه هزار تومان باشد و در این باب
اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و کسیکه در اموال مسلمانان خصوصا
خمس ذوی القربی اینقدر از برای خود و اقارب خود تقلب نماید که صرف فسق و فجور و اسراف
و تبذیر و زینت کنند و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشند کی اهلیت خلافت عامهٔ مسلمانان
دارد با انکه خلاف ان شرطی است که در اول برو اقرار کردند که بطریقهٔ ابابکر و عمر عمل کند و اگر
چه تفضیل در عطا را او بدعت کرد اما بنحوی که در نظر عوام مشتبه میشد وجهات واقعه را فی الجمله
رعایت میکرد و خود کم تصرف مینمود و عثمان رسوائی را بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان

ظاهر شد تا انکه بقتل او منتهی شد طعن هفتم انکه جمع کرد مردم را بر قراءت زید بن ثابت و بس برای انکه
عثمانی بود و دشمن امیرالمؤمنین بود و چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را از قران
بیندازد او را برای جمع قران اختیار کرد و باین سبب قرانی که حضرت امیر ع بعد از وفات حضرت
رسول جمع کرد با انکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت رسول قبول نکردند و چون عمر خلیفه شد از حضرت
امیر ع ان قران را طلبید که انچه را خواهد از ان بردارد و انچه را نخواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود
مس نمیکنند این مصحف را مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود ان تا قایم از اهل بیت من ظاهر شود
و مردم را بر خواندن و عمل نمودن بان بدارد و عثمان چون خواست که قران را جمع کند زید بن ثابت
را امر کرد بجمع کردن او و مصحفهای دیگر را که عبدالله بن مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید
و بعضی گفته اند جوشانید در دیگ و بعد از ان سوخت تا کسی را بر انها اطلاع بهم نرسد و بسبب زدن
ابن مسعود و اهانت او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان بدهد بان خفت و اهانت از او
گرفتند و سوزانیدند و مصحفی که الحال در میانست و مشهور بمصحف عثمانست ان نسخه ایست که از ان
برداشته اند و چون این خبر بعایشه رسید گفت اقتلوا احراق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزانندهٔ
مصحفها را و این عمل از چندین جهت متضمن طعن و استحقاق لعن اوست اول انکه رد کلام حقتعالی کرد
و ان کفر است چنانکه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک
منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی ایا ببعضی از کتاب ایمان
می اورید و ببعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا
و در روز قیامت بر میگردند بسوی بدترین عذاب و این مصداق حال این بد مالست که در دنیا
بخواری کشته شد و بعذاب عظیم اخرت رسید و ایضا کراهت داشت از نزول بعضی از ایات که محو کرد
و این موجب حبط اعمالست چنانچه حقتعالی فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی
این بسبب انست که نخواستند انچه را که خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای ایشان را دویم
انکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفافی
عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن نیست سیم انکه ترجیح قراءت زید بن ثابت از جملهٔ قراء قران ترجیح
مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسولست اما انکه متضمن رد قول حضرت رسولست زیرا که احادیث
بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قران بر هفت حرف نازل شد و حضرت رسول صلعم منع نمیکرد
مردم را از قراءت مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که جبرئیل
قران را بر من یک حرف خواند و من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف
رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابوداود و نسائی باسنادهای ایشان از عمر بن

الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن الحکم در حیات حضرت رسول که او سورهٔ قران را
میخواند پس گوش دادم قراءت او را حروف بسیار خواند که من از حضرت رسول صم نشنیده بودم
نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او
پیچیدم و گفتم این قراءت را که خواندی از کی شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگویی من از
رسول خدا بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت انحضرت بردم و گفتم من سورهٔ قران را از این
شنیدم که میخواند بغیران نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس گفت یا هشام
بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود که چنین نازل شده است پس گفت بخوان
ای عمر من خواندم بنحوی که میدانستم فرمود که چنین نازل شده است بدرستیکه این قران بر هفت
حرف نازل شده است و بخوانید انچه میسر باشد از ان ترمدی گفته است این حدیث صحیح است و ایضا
در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسهٔ مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است
و احادیث بسیار دیگر موافق اینمضامین روایت کرده اند که ذکر انها موجب تطویل کلام است پس جمع
کردن همه بر یک قران و یک قراءت و منع از قرات دیگر مخالف حکم رسولست باعتقاد ایشان و بدعت
در دینست و اگر گویند مراد قرات سبعهٔ مشهوره است ان باطلست زیرا که باتفاق قراء این اختلافات
در خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف
دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون برسم الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف انداخته بود
باین جهات اختلاف قرات در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده
تنزیل بر این نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوهٔ ایشانست تصریح نموده است باینکه این
سبعه ان سبعهٔ احرف نیست که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این
توهم کرده اند بدانکه اینها را بر ایشان الزام مینماییم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است
و رد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمهٔ ما ع ظاهر میشود که قران حرف واحد است و از نزد خداوند واحد
نازل شده است و ان مصحفی است که حضرت امیر ع اورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان
یا موضوع است و انها را وضع کرده اند از برای انکه نباید قران انحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده
و نقصان داشته باشند یا انکه مراد از انها انست که چون قران جمع نشده بود و متفرق بود تجویز فرموده
باشند که انچه میدانند از ایات و سور در نماز و غیران بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث
صحاح ایشان دلالت میکند بر انکه ابن مسعود و متابعت قراءت او ارجح است از زید بلکه دلالت میکند
بر انکه متابعت قراءت او واجبست و ترک قراءت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است
که حضرت رسول صم فرمود که قران را از چهار کس بیاموزید و ابتدا با بن مسعود کرد و بعد از ان

معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای حذیفه را فرمود و فرمود که هر که خواهد قران را بکر و تازه
بخواند بروشی که نازل شده است بقراءت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وایل روایت کرده
است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین این امتم بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم و در
کتاب هیچ سورهٔ و ایهٔ نیست مگر انکه میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو
وایل گفت نشنیدم کسی این سخن را بر او انکار کند و از ابوظبیان روایت شده که گفت ابن عباس از
من پرسید که بکدام یک از دو قراءت قران میخوانی گفتم بقراءت اول که قراءت ابن مسعود است گفت
بلکه ان قراءت اخر است جبرئیل هر سال یکمرتبه قران را بر رسول صم عرض میکرد و در سالی که از دنیا
مفارقت میکرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در ان وقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست انچه تغییر
یافت و انچه نسخ شد از قران و ایضا روایت کرده است که از علی ع سوال کردند از حال ابن مسعود
فرمود قران را خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است از
ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف انچه امر کرد عبد الله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت
امر میکنند مرا که قران را بقراءت زید بن ثابت بخوانم بحق خدایی که جانم بدست اوست که من از دهان
حضرت رسول هفتاد سوره یاد گرفتم و زید دران وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد
و بخدا سوگند که از قران نازل نشد چیزی مگر انکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچ کس داناتر
نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا و شتر مرا بنزد او میتواند
رسانید البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در
حلقها که اصحاب رسول در میان انها داخل بودند شدم و نشنیدم کسی رد این قول بر او بکند و در جامع
الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات
صحیح ایشان در فضل او و امر باخذ قران از او وارد شده است ترک کردن و سوزاندن و جمع کردن
مردم بر قراءت زید که عشر این فضایل را در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند
تفضیل مفضول ورد قول رسولست و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یک
از جنگهای حضرت امیر ع با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت انحضرت
بوده است تا مناقب اهل بیت ع و مثالب اعدای ایشان را تواند بیرون کرد و از جملهٔ مصحفها که اعتبار
نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با انکه در صحاح ایشان امر باخذ قران
از ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانکه بعضی گذشت طعن هشتم که از اعظم طعنهاست انکه کبار
صحابه که باجماع و اتفاق جمیع مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تفسیق
و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر کفر و ظلمش دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که مکرر

الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن الحکم در حیات حضرت رسول که او سورهٔ قران را
میخواند پس گوش دادم قراءت او را حروف بسیار خواند که من از حضرت رسول صم نشنیده بودم
نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او
پیچیدم و گفتم این قراءت را که خواندی از کی شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی من از
رسول خدا بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت انحضرت بردم و گفتم من سورهٔ قران را از این
شنیدم که میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس گفت یا هشام
بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود که چنین نازل شده است پس گفت بخوان
ای عمر من خواندم بنحوی که میدانستم فرمود که چنین نازل شده است بدرستیکه این قران بر هفت
حرف نازل شده است و بخوانید انچه میسر باشد از ان ترمذی گفته است این حدیث صحیح است و ایضا
در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسهٔ مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است
و احادیث بسیار دیگر موافق اینمضامین روایت کرده اند که ذکر انها موجب تطویل کلام است پس جمع
کردن همه بر یک قران و یک قراءت و منع از قرات دیگر مخالف حکم رسولست باعتقاد ایشان و بدعت
در دینست و اگر گویند مراد قرات سبعهٔ مشهوره است ان باطلست زیرا که باتفاق قراء این اختلافات
در خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف
دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون برسم الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف انداخته بود
باین جهات اختلاف قرات در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده
تنزیل بر این نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوهٔ ایشانست تصریح نموده است باینکه این
سبعه ان سبعهٔ احرف نیست که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این
توهم کرده اند بدانکه اینرا ما بر ایشان الزام مینمائیم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است
و رد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمهٔ ما ع ظاهر میشود که قران حرف واحد است و از نزد خداوند واحد
نازل شده است و ان مصحفی است که حضرت امیر ع اورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان
یا موضوع است و انها را وضع کرده اند از برای انکه نباید قران انحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده
و نقصان داشته باشند یا انکه مراد از انها انست که چون قران جمع نشده بود و متفرق بود تجویز فرموده
باشند که انچه میدانند از ایات و سور در نماز و غیر ان بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث
صحاح ایشان دلالت میکند بر انکه ابن مسعود و متابعت قراءت او ارجح است از زید بلکه دلالت میکند
بر انکه متابعت قراءت او واجبست و ترک قراءت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است
که حضرت رسول صم فرمود که قران را از چهار کس بیاموزید و ابتدا بابن مسعود کرد و بعد از ان

معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای حذیفه را فرمود و فرمود که هر که خواهد قران را ابکر و تازه
بخواند بروشی که نازل شده است بقراءت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وایل روایت کرده
است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین این امتم بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم و در
کتاب هیچ سورهٔ و ایهٔ نیست مگر انکه میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو
وایل گفت نشنیدم کسی این سخن را بر او انکار کند و از ابوظبیان روایت شده که گفت ابن عباس از
من پرسید که بکدام یک از دو قراءت قران میخوانی گفتم بقراءت اول که قراءت ابن مسعود است گفت
بلکه ان قراءت اخر است جبرئیل هر سال یکمرتبه قران را بر رسول صم عرض میکرد و در سالی که از دنیا
مفارقت میکرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در ان وقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست انچه تغییر
یافت و انچه نسخ شد از قران و ایضا روایت کرده است که از علی ع سوال کردند از حال ابن مسعود
فرمود قران را خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است از
ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف انچه امر کرد عبد الله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت
امر میکنند مرا که قران را بقراءت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم بدست اوست که من از دهان
حضرت رسول هفتاد سوره یاد گرفتم و زید در ان وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد
[illegible] سوگند که از قران نازل نشد چیزی مگر انکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچ کس داناتر
[illegible] از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا و شتر مرا بنزد او میتواند
[illegible] البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در
حلقها که اصحاب رسول در میان انها داخل بودند شدم و نشنیدم کسی رد این قول بر او بکند و در جامع
الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات
صحیح ایشان در فضل او و امر باخذ قران از او وارد شده است ترک کردن و سوزاندن و جمع کردن
مردم بر قراءت زید که عشر این فضایل را در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند
تفضیل مفضول و رد قول رسولست و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یک
از جنگهای حضرت امیر ع با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت انحضرت
بوده است تا مناقب اهل بیت ع و مثالب اعدای ایشان را توانند بیرون کرد و از جملهٔ مصحفها که اعتبار
نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با انکه در صحاح ایشان امر باخذ قران
از ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانکه بعضی گذشت طعن هشتم که از اعظم طعنهاست انکه کبار
صحابه که باجماع و اتفاق جمیع مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تفسیق
و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر کفر و ظلمش دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که مکرر

میگفت که سه آیه در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم ایشانم و آیات اینهایند و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران و در آیهٔ دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو وایل روایت کرده است که عمار میگفت که عثمان نامی در میان مردم نداشت سوای کافر تا آنکه معویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را علی کشت گفت خدای علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانکه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم اینست که قاتل او کافری بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود ایمانش از همهٔ مؤمنان افضل که بنیت خالص مرتکب قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدا را اسباب زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت رسالت را بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه ساکنه بودند از مهاجران و انصار و سایر مردم بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار ننمودند و یاری او ننمودند مگر چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها با او شریك بودند پس سنیان که خلافت ابابکر را باجماع اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسقی و کبیرهٔ که موجب قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافتند و خلیفهٔ واجب القتل معنی ندارد یا اعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت ابابکر زیرا که اکثر آنجماعت در این اجماع داخل بودند و کثرت اینها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس بودند که بر هر قولی اضعاف اینها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همهٔ ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترك اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معویه چنانکه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر ع خون عثمان را بهانه کرده عالم را برهم زدند وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه ارادهٔ حج کرد و هر چند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد

و او را در دریا افکنند تا هلاك شود و او را نعثل میگفت بر سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا پیر کفتار یا تشبیه میکردند او را بمرد یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را یا این مرد یهودی مانند را خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص و ترغیب مینمود عایشه بود و چون معویه را امد طلبید گفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را واگذاشت و کسی را که حقتعالی رعایت نکند من اعانت نمیکنم و اینجا مورد همان مثل است که ویل لمن کفره نمرود و مثل اباذر و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که انجا مخالفت ننمودند حتی حضرت امیر ع چنانچه سابقا دانستی انجا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آن هم بجبر و اکراه و اینجا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داد و بقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی بود و گفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از فراغ از آن اجماع بر خلافت حضرت امیر ع نمودند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را باجماع خلیفه و واجب الاطاعت میدانند چرا اجماعشان در اینجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و این طعن مشتملست بر چندین طعن از برای اختصار با یکدیگر ضم کردیم نهم شهادت حضرت امیر ع که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینهٔ علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبهٔ شقشقیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر اینها موجب تطویل کلام است و ایضا شهادت آنحضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و شقاوتش کافیست و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد و بدم نیامد و ایضا پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمود نه گفتند آزرده شدی گفت نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیك ننمود پس خونش در پیش او مباح بود و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیلست بر کفر او یا ظلمی و فسق عظیمی که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت بر اسلام و خوبی او ندارد بلکه از آنجهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ارتداد کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل یك کافر مستلزم این همه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بان نتوان بود پس با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه ظلم و کفر و عدوان او بمرتبهٔ از کثرت و شدت و طغیان

رسیده بود که با این همه فتنه و اشوب برابری مینمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او میفرمود و انتظار ان داشت چنانکه عامه روایت کرده اند که انحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار بر سریر خلافت مورونی خود خطبهٔ خواند که مشتمل بر این فقرات بود   قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لایح و اعتدل مایل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر و انما الایمه قوام الله علی خلقه و عرفاوه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه   یعنی افتاب خلافت از افق ولایت طالع کردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک وصایت درخشید و اموری که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست کردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق را بدل روزکار باطل اورد و ما منتظر تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ایمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایند کانند از جانب خدا بامور خلق او و شناسند کانند موکل بر بندکان او و داخل بهشت نمیشود مکر کسی که ایشانرا شناسد بامامت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مکر کسی که منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح اینخطبه کفته است که مراد از سه فقرهٔ اول انتقال خلافتست بانحضرت و از فقرهٔ چهارم اعوجاج اموری که در اواخر زمان عثمان بود و فقرهٔ پنجم اشاره است بتبدیل جناب سبحانی عثمان و شیعهٔ او را بعلی و شیعهٔ او بعد از ان کفته است که اکر کویند با وجود انکه انحضرت دنیارا طلاق کفته بود اینقدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب کوییم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهت امامت دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود بعد از ان کفته است ایا جایز است بمذهب معتزله که علی ع منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه است جواب کوییم که انتظار تغییر کفت نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب اختراعاتی که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ماست پس از این کلمات شریفهٔ حضرت امیر ع موافق انچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که انحضرت شاد و خوشحال بودند از قتل او و همین بس است از برای شقاوت او نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور کورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر همه کس واجبست بغض علی بن ابیطالب اکر چه بقدر جوی باشد بسبب انکه فتوی بقتل عثمان داد و امیر را برین داشتند که باین حکم کند و در ممالک خود رواج دهد امیر فرمود که محضر را نزد شیخ زین الدین ابابکر بردند تا رای او در این باب معلوم شود شیخ در پشت انمحضر نوشت که وای بر عثمانی که علی مرتضی فتوی بخون او دهد امیر را نوشتهٔ او خوش امد و محضر را باطل و ابتر کرد دهم انکه طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز بر او نکردند

چنانکه مداینی در مقتل عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن او سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبلهٔ انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن او منع مینمودند حتی انکه مروان و سه کس دیکر از ملازمانش او را میبردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنکباران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر ع مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس او را شب برداشتند و بر مقبرهٔ یهودان دفن کردند و اکثر کفته اند او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر و احدی از صحابه کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مکر چند نفر از موالی او و بعد از انکه معویه والی شد فرمود دیواریکه در میان انمقبره و مقبرهٔ مسلمانان بود برداشتند و بامر او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که در اینزمان موجود است مذکور است که حضرت امیر ع فرمود که عثمانرا دفن کردند و حال انکه سه روز بود که او را در مزبل انداخته بودند و سکان یک پای او را برده بودند پس او را برداشته بر روی تختهٔ دری کوچک کذاشتند که پایش از ان کذشته بود و سرش بر روی او می جنبید و بروایت دیکر بر ان تخته میخورد و طق طق میکرد و حکیم بن حزام یا جبیر بن مطعم بر او نماز کذارد و معلوم است که اکر حضرت امیر ع و سایر صحابه او را داخل مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را مانند کلاب در مزبله نمیکذاشتند که سک و کربه او را بخورند و هر که اندک انصافی دارد میداند که جمع نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت حضرت امیر ع و خلافت عثمان و اینواقعه البته متضمن قدح در یکی از ایشان هست و خلافت و جلالت حضرت امیر ع متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت انها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت انهاست روا نیست و چرا حضرت امیر در ایذای عمار و اخراج ابوذر معارضه و انکار و اصرار مینمود و در قتل عثمان و ترک نماز و دفن او که باعتقاد ایشان انحضرت رعیت او بود مداهنه و مسامحه مینمود و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی بتقلید حضرت امیر ع کفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من هر چه میخواهید پیش از انکه مرا نیابید پس زنی برخاست و سوال کرد که میکویند سلمان در مداین فوت شد و علی ع از مدینه که یک ماه راهست در یکشب امد و او را تجهیز فرمود و باز کشت کفت چنین روایت کرده اند کفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزابل افتاده بود و علی ع در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد کفت راستست زن کفت پس بر یکی از ایشان خطا لازم می اید ابن جوزی کفت اکر بی اذن شوهرت از خانه بیرون امدهٔ لعنت بر تو باد و اکر باذن او بیرون امدهٔ لعنت بر او باد زن کفت عایشه باذن حضرت رسول بجنک علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن انحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها و قبایح اعمال عثمان زیاده از انست

که این رساله کنجایش ذکر انها داشته باشد و در کتب مبسوط مذکور اند و اکثر انها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و انچه ایراد شد از برای منصف کافیست و ابن ابی الحدید بعد از انکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه کفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد و بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند و لیکن ما ادعا میکنیم که اینها بمرتبهٔ فسق نرسید و باعث حبط اعمال او نشد و از جملهٔ کناهان صغیرهٔ مکفره بودند زیرا که ما میدانیم که او امرزیده و از اهل بهشت است بسه وجه اول انکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس کفت هر چه خواهید بکنید کناهان شما را امرزیدم و عثمان اکر چه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت رسول ضامن حصهٔ غنیمت او و اجر او شد وجه دویم انکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة و او اکر چه در ان بیعت حاضر نبود و لیکن حضرت رسول او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای ان بود که ارجوفه مذکور شده بود که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت نشست و از مردم بیعت بر مرك کرفت پس حضرت فرمود که اکر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست خود کذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر از دست راست عثمان است وجه سیم انکه او از جملهٔ ان ده نفر است که در اخبار وارد شده است که ایشان از اهل بهشتند پس این وجوه دلالت میکند بر انکه او امرزیده است و خدا از او راضی است و او از اهل بهشتست پس اینها دلالت میکنند بر انکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست اینها سخنان واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میکوییم از همهٔ این وجوه اجمالا و تفصیلا بانکه بنای این وجوه همه بر اخباری چند است که وضع کرده اند و خود منفردند بروایت انها و مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمدهٔ روایت ایشان که بخاری روایت کرده است ناصبی چند از عبد الله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر انست که با امیر المؤمنین ع بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن انحضرت بود و بپای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشرهٔ مبشره را امیر المؤمنین ع در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر ع با اهل بصره ملاقات کرد در جنك جمل زبیر را طلبید و با طلحه در برابر حضرت امدند حضرت فرمود بخدا سوکند که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب محمد ص و عایشه میدانید که اصحاب جمل را لعن کرد رسول خدا ص و خایب و ناامید است کسی که افترا کند بر انحضرت زبیر کفت چکونه ما ملعونیم و حال انکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود اکر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را

حلال نمیدانستم زبیر کفت مکر نشنیدهٔ حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا ص که ده نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از او شنیدم که اینحدیث را بعثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر کفت کمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول ص بست حضرت فرمود که من جواب ترا نمیکویم تا بکویی که این ده نفر کیستند زبیر کفت ابابکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدة بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه تا را شمردی دهم کیست کفت تویی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من بهشت را و انچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر کفت ایا کمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت فرمود که کمان ندارم والله که یقین میدانم که افترا کرده است بر انحضرت و بخدا سوکند که بعضی از انها را که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در اسفل درك جهنم و بر سر انجا سنکی هست که هرکاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل کرداند ان سنك را از سر انچاه برمیدارند شنیدم اینرا از رسول خدا ص و اکر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر بدهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اکر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم ببرد پس زبیر برکشت بسوی اصحاب خود و میکریست و ایضا ایشان در صحاح خود از سعد بن عمرو و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل عشره اند و در این روایت متهم اند با انکه اکثر متکلمین امامیه ببراهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا که حق تع غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای اوست بر قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شد و ایضا اکر این خبر واقع بود چرا ابابکر در روز سقیفه و غیر ان در مناقب خود انرا نشمرد و همچنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتی که او را محصور کردانیدند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم میشمرد چرا تمسك باین خبر نشد و اکر این اصل میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیکر که مذکور ساخت و ایضا این خبر اکر واقع بود چه احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرات بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصا حضرت سید اوصیا راضی میشدند که مرد برا که یقین دانند که از اهل بهشت است بان مذلت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار او اینرا بر ایشان حجت نمیکردند و ایضا اکر چنین باشد لازم می اید کفر طلحه که باتفاق حلال میدانست قتل او را و ایضا لازم می اید که عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره در این طرف و بعضی در ان طرف و هر یك قتل دیکری را حلال میدانستند و ایضا اکر این خبر ثابت بود بایست عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه میپرسید که ایا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میکوییم که خبر اهل بدر یا محمولست بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که

رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل کناهان کذشته و اینده همه هست یا تجویز و تخصیصی دران میرود و بنابر اول لازم می اید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشانرا درارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند ان فعل موءدی بکفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوای عصمت در اهل بدر نکرده است مکر در حضرت امیر و شکی نیست که غیر انحضرت مرتکب کناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت عامی را اغراء بر قبیح است و انقبح است و صدورش از حقتعم محالست و بنابر ثانی که تجویز و تخصیصی دران رود یا تخصیص میکنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را در کناهان کذشته و اینده و این با انکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمی بخشد و دلالت نمیکند بر انکه انچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره بوده است یا تخصیص میدهند مغفرترا بکناهان کذشته و مراد باعملوا ماشئتم مبالغه در حسن عمل ایشانست در بدر و اظهار رضا از ایشان بسبب ان عمل شایسته پس فایدهٔ از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیر یست که تسلیم کنیم که عثمان در اینعمل با اهل بدر شریکست و ان مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک ببیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول از جانب او استدلال بان مدخولست از چند وجه اول انکه حقتعم معلق کردانیده رضا را در ایهٔ بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و احزاب او ممنوع است و احادیث بسیار از اهل بیت دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند دوم انکه قبول نداریم که الف و لام المومنین برای استغراق است خصوصا انکه در این ایه بعد از این وصفی چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاصی میکند زیراکه فرموده است بعد از این که پس خدا دانست انچه در دلهای ایشانست پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل کردانید و ثواب داد ایشانرا بفتح نزدیک و فتحی که بلا فاصله بعد از بیعت رضوان بود فتح خیبر بود و رسول خدا ابو بکر و عمر را در ان جنك فرستاد و کریختند و بغضب امد رسول خدا و حضرت امیر المومنین را فرستاد و فتح نمود چنانچه کذشت پس انحضرت مخصوص است بحکم ایه و انها که با او بودند و بودن عثمان با انحضرت معلوم نیست پس داخل بودنش در حکم ایه معلوم نیست اینجوابرا بعضی از محققان متکلمین شیعه کفته اند سیم انکه بر تقدیر تسلیم عموم ایه و شمول ان عثمان و اضراب او را مفادش انست که بتحقیق راضی شد خدا از مومنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت و این کی دلالت میکند بر انکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند شد و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر اقایی غلامی داشته باشد و یکروز کار خوبی بکند و اقا باو بکوید که من از

تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب انکه فلان کار کردی و در روز دیکر نافرمانی عظیمی بکند و از او در غضب شود او را تادیب و تعذیب بکند هیچکس او را ملامت نمیکند و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا انکه ایهٔ که در همین سوره قبل از این ایه باندك فاصله واقع شده است صریح است در انکه قبول این بیعت مشروط بموافات است و ممکن است که این بیعت را بر هم زنند زیراکه فرموده است ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما یعنی بدرستیکه انها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مکر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را پس شکسته است مکر بر نفس خود یعنی ضرر ان بر خودش عاید میشود و هر که وفا کند بانچه عهد کرده است با خدا بر ان پس بزودی خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرك پس معلوم شد که فایدهٔ این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف ان باشد از ایشان صادر نکردد و اول در جنك خیبر کریختند و بعد از ان معادات با اهلبیت پیغمبر او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را بر هم زدند و وصی و خلیفهٔ او را معزول کردند و پارهٔ تن او را شهید کردند با این اعمال قبیحه حکم ان بیعت و خشنودی خدا کی با ایشان ماند و ما اینمطلب را اندك بسطی دادیم برای انکه بعضی از مخالفان این ایه و اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند و کاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس انها زیاده از انست که در این رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد بر جمیع انها مطلع کردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و هم چنین مطاعن معاویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب بدع را حواله بان کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم مقصد هفتم در بیان امامت سایر ائمه است صلواة الله عم بدانکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر عم را بعد از حضرت رسالت صم خلیفه دانند و امامیه و اثنی عشریه را بر کسی اطلاق میکنند که همهٔ دوازده امام را تا قایم حضرت مهدی امام و خلیفهٔ خدا و رسول دانند و ایشان عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا علی را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او امام زین العابدین را و بعد از او امام محمد باقر را و بعد از او امام جعفر صادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی تقی را و بعد از او علی بن محمد نقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او حجت بن الحسن مهدی عم را امام میدانند و حضرت مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه اینست پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل

امامیه و اثنی عشریه نیستند و شیعه بایمعنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد بلکه هشتاد متجاوز ند مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین ع محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر ع را خلیفه میدانند و بعضی کفته اند او نمرده است و مهدی اوست و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی کفته اند او مرد و امامت باولاد او رسید و مذهب باطله میان ایشان بسیار بوده الحمد لله که همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین با امام زین العابدین قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین ع شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر ع را بی فاصله خلیفه میدانند و بعضی بان سه خلیفهٔ باطل نیز قایل شده اند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر حضرت امام جعفر صادق را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق ع فوت شد و علانیه جنازهٔ او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان چند فرقه اند بعضی کفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانیقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت ایام قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی کفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همهٔ عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که میکفته اند حضرت صادق ع نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل افطحیه که بعد از حضرت صادق ع عبد الله افطح پسر بزرک انحضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانسته اند و بعد از او امام موسی ع را امام میدانستند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق ع زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میکفته اند که حضرت امام موسی ع زنده است و پنهان شده است و او مهدیست و بعد از او امامان دیکر را قایل نبوده اند و چند فرقهٔ نادر نیز نقل کرده اند و از جملهٔ این فرقها تا حال که سال هزار و صد و نه از هجرتست بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض و مستاصل کشته اند و از ایشان بغیر نامی نمانده است مانند قایلان بامامت محمد پسر حضرت صادق و قایلان بامامت موسی مبرقع و بجعفر کذاب و امثال ایشان اما باطل بودن مذهب انها که منقرض شده اند احتیاج بیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون انکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف به بتعلیم او معلوم ایشان بوده باشد تکلیف مالا یطاق است و ان عقلا قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر انکه مذهب حق در میان امت میباید باشد تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی ماعدای مذاهب موجوده و اما اثبات امامت ائمه

اثنی عشر ع و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق نص است و ان دو نحواست یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است قسم اول انکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که کفت شنیدم از رسول خدا ص که کفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمهٔ کفت که نشنیدم انرا پس از پدرم پرسیدم که چه کفت فرمود که همه از قریشند و بروایت دیکر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاریست مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیکر روایت کرده است از جابر که کفت با پدرم رفتم بخدمت رسول خدا ص پس شنیدم که میکفت که پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم کفت که فرمود که همه از قریشند و باز بسند دیکر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام کفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسایی روایت کرده است و در بعضی از روایات انست که از انحضرت پرسیدند که پس بعد از ان چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و برپاست تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعید بن وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیدهٔ از رسول خدا ص پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا در روز جمعه در پسینی که اسلمی را سنکسار کرد کفت پیوسته این دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیکر تتمهٔ این حدیث اینست که پس بیرون می ایند دروغ کویی چند نزدیک قیامت و در کتب معتبرهٔ ایشان بچند بن سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که کفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قران بر ما میخواند پس مردی برخاست و پرسید که ایا از رسول خدا ص پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبد الله کفت تا من بعراق امده ام کسی اینرا از من نپرسید بلی سوال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود عدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بکذرد دوازده خلیفه که همه از قریشند و از انس روایت کرده که حضرت رسول ص فرمود که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هر کاه ایشان بروند زمین بموج خواهد امد با اهلش و ایضا از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر کفت بابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از ان هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه خواهند بود از برای حضرت رسول کفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود کفتند کیستند کفت نامهای ایشان نزد من نوشته هست باملای رسول خدا کفتند بکو ابا کرد و نکفت و بر

ایمضامین بالفاظ بسیار دیکر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر روایت
شده است که رسول خدا صم فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس
باقی باشند و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که کفت هارون الرشید مرا خبر داد از
پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود ایعم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور
کریهه و شدت عظیمه رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بدر خواهد امد و خدا امر او را
در یك شب باصلاح خواهد اورد پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از انکه پر از جور شده
باشد و در زمین خواهد ماند انقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد امد و وجه دلالت این
احادیث بر خلافت ایمهٔ اثنی عشر انست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقهٔ قایل بوجود این عدد از خلفا و
دوازده امام خصوصا که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیستند مکر
فرقهٔ اثنی عشریه از فرق شیعه پس بهمین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذهب
ما ثابت شد و همهٔ مذاهب دیکر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان انست که بعضی از ایشان
خواسته است که این احادیث را موافق مذهب خود کرداند کفته است که خلفای اثنی عشریه خلیفهٔ
اول و امیر المومنین ع و امام حسن و هفت دیکر از بنی امیه اند و دیکری کفته است که مراد صلحاء خلفااند
و ایشان بعد از امام حسن ع عبد الله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج دیکر از بنی عباسند و این دو
توجیه در غایت سخافتست زیرا که همهٔ خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت
شبیه یکدیکر بودند مکر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی
را انتخاب کردن و بعضی را رد کردن بیوجه است و ایضا ظاهر همهٔ احادیث اتصال و استمرار خلافت
ایشان است و بعضی صریحست که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فاذا مضوا
ماجت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش بموج می اید و نظام عالم برطرف می
شود و بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این تاویلها فایده
برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند دویم احادیث ثقلین است و مثل
انها که دلالت میکنند بر انکه حضرت رسول صم امر بمتابعت قران و اهل بیت نموده و فرموده که اینها از
یکدیکر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند و بخلافت احدی از
اهل بیت قایل نیستند و ایمه اسمعیلیه اکر باشند فاسق ملحدی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند
و بفسق و فجور و انواع معاصی معروفند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول
دین خود متمسك بحجتی نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امام است و ایمه که
الحال ایشان دعوای امامت انها میکنند اکر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی

قران مجید بوده باشد تا انکه صادق باشد مقارنت ایشان با کتاب و حال انکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و
سنت و در فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابوحنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی
ندارند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه برهانی و نه اجماعی منعقد شده است بران بلکه مانند سایر
سلاطین جور بغلبه و استیلاء پادشاه میشوند و اینرا امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت را مانند حضرت
باقر و صادق ع راسب میکنند و ناسزا میکویند با انکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل
و جلالت و عدالت ایشان دارند و از اینجهت ایشان مانند خوارج اند و لهذا در احادیث اهل بیت ع
وارد شده است که زیدیه بدتراند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ما عداوت
نمیکنند و زیدیه با ما عداوت میکنند سیم ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت کرده است و
در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول صم فرمود که هر که خواهد
زندکانی او مثل زندکانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت
خود انرا غرس نموده و منزل من است ساکن شود باید که بعد از من ولایت علی ع را اختیار کند و پیروی
کند امامان و اوصیاء از فرزندان او را بدرستیکه ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند
و فهم من و علم مرا حقتعالی نصیب و روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب
ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان
نرساند چهارم زمخشری روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل منست
و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیدهٔ منست و امامان از اولادش امینان پروردکار منند
و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او و هر که چنك زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از
ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرك اسفل واصل کردد و از این باب احادیث در کتب معتبرهٔ ایشان
بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد ننمود و اما نص مفصل چون خلافت حضرت امیر ع ثابت
شد نص انحضرت بر امام حسن و نص امام حسن بر حضرت امام حسین ع و هم چنین نص هر یك بر دیکری
تا حضرت مهدی ع در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین نفر از ایشان در هر بلدی
و ناحیهٔ بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی
بر این بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملك و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب
بوده اند و بانهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و اثار مینموده اند اکر غرض ایشان دنیا بود بایست
بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با انکه میدانیم اکثر
ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت احتراز از کذب مینموده اند و هر که با این قراین و جهات
ملاحظهٔ این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت انها و در طرق معتبرهٔ شیعه احادیث دوازده

امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول و از هر یك از حضرات ائمهٔ معصومین ع متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسماء و صفات و اباء و امهات هر یك را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خلفای میلاد او و کتبی که مشتملست بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان حضرت قایم ع میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث راه شك و شبهه نیست دویم افضلیت است و شك نیست در انکه هر یك از ائمه ما ع افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفایی که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و زهد و ورع و فضایل و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسایل و دقایق و وقایع علما و فقها با ایشان رجوع مینموده اند و سخن ایشانرا حجت و متبع میدانسته اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند و همهٔ خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشانرا مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحونست باین مراتب و فضایل و مناقب خصوص حسنین ع زیاده از انست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمدی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا صم حضرت امام حسن ع را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت من اینرا دوست دارم پس خداوندا تو او را دوست دار و ایضا همه از براء روایت کرده اند که حضرت رسول روزی حسنین ع را دید پس گفت خداوندا من اینهارا دوست دارم پس تو ایشانرا دوست دار و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمدی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صم امام حسن ع را بر دوش خود سوار کرد پس مردی با امام حسن ع گفت بر نیکو مرکبی سوار شدهٔ ای کودك حضرت فرمود او نیز نیکو سوارهٔ ایست و ایضا از صحیح ترمدی از انس روایت کرده است که از حضرت رسول صم پرسیدند که کدام یك از اهل بیت تو نزد تو محبوب ترند فرمود حسنین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسرم او چون می امدند ایشانرا میبویید و در بر می گرفت و بخود می چسبانید و ایضا از صحیح مذکور از ابوهریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم بسیاری از روز با من سخن نگفت و من با انحضرت سخن نگفتم تا رفت بیازار بنی قینقاع پس برگشت تا امد بمنزل فاطمه ع و گفت ایا کودك من اینجاست یعنی امام حسن ع پس دیدم که بیرون امد و بسوی انحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر اوردند پس حضرت رسول فرمود خداوندا من اینرا دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که دوست دارد او را و از صحیح بخاری نیز این مضمون را از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول امد بخانهٔ فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس امد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و هر که او را

دوست میدارد دوست دار پس ابوهریره گفت بعد از انکه من این سخن را از انحضرت شنیدم هیچ کس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی و ایضا از صحیح ترمدی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی رانهای خود گذاشته و جامهٔ بر روی ان پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست انچه در بر گرفتهٔ پس جامه را برداشت دیدم که حسنین ع بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینهارا دوست میدارم پس تو اینهارا دوست دار و دوست دار هر که اینهارا دوست دارد و ایضا از صحیح ترمدی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که حسین از منست و من از حسینم خدایا دوست دار هر که حسین را دوست دارد حسین سبطیست از اسباط و ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جملهٔ اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی گویا که یکی از پیغمبرانست و در نهایهٔ لغت باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزلهٔ امتیست از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسنین دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طایفه و دو قطعه اند از انحضرت و ایضا از صحیح ترمدی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا گفت حسنین بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا از صحاح بخاری و مسلم و ترمدی روایت کرده است که مردی از عبد الله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن ان در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجایی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سوال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا صم که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا و گفت که ایشان دو سید و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشتند و ایضا از صحیح نسایی روایت کرده است از عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا صم بیرون امد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین ع را بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یك سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که ان کودك بر پشت انحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز به سجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یك سجده را بسیار طول دادی تا انکه ما گمان کردیم که امری حادث شد یا وحی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود و لیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و لذت خود را بیابد و از بخاری و سنن ابی داود و ترمدی و نسایی از حسن بصری روایت کرده است که ابابکر گفت من دیدم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن در پهلویش بود و گاهی نگاه میکرد بر مردم و گاهی بر او و میگفت این فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت

من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود برسول خدا از حسن
و حسین ع و احادیث در فضایل ایشان زیاده از حد و احصاست و انچه کذشت از نزول ایهٔ تطهیر
و مباهله و غیر انها در فضیلت ایشان کافیست و اکثر انها صریح است در امامت ایشان خصوصا احادیث
محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خداست و محبت انحضرت از راه
قرابت و بشریت نبود چنانچه مکرر بیان شد هرکاه ایشان محبوب خدا و احب اهل بیت بسوی انحضرت
بوده باشند پس باید که در قرب نزد حقتعم و در کمالات از همهٔ امت زیاده باشند مکر امیر المومنین ع
که بدلایل خارجه افضلیت او معلوم شده و در تتمهٔ این احادیث در بسیاری از روایات مذکور
است که و ابوهما خیر منهما یعنی پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت امت از
جمیع خلق خصوصا از ان منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت ایشان را
در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضا کسیکه دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت
او از ارکان دین باشد و هرکز الوده بکناهی نکردیده باشد و الا عداوت او از جهت ارتکاب انمعصیت
واجب خواهد بود و ایضا کسی که ان اختصاص بحضرت رسول صم داشته باشد که فرماید که او از منست
و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده اند احقست بامامت
از دیکران و هم چنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیلست بر فضل ایشان بر همهٔ عالمیان الا ما اخرجه
الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمی باشد و اکر مراد جمعی باشند که جوان
از دنیا رفته باشند انحطاست زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخیت شهید شده اند با انکه باز مدعای
ما ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی ع جوان از دنیا رفته است هرکاه افضل
باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اکر کویند چون ایشان در سن جوانی
بودند فرمود که ایشان بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بیوجه است زیرا که
ایشان دران وقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا
که هرکاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همهٔ اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان بر وجه
اتم ثابت میشود و از غرایب انست که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابابکر و عمر
اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابابکر و عمر سید پیران اهل بهشتند غافل از اینکه در بهشت پیر
نمی باشد و ان احتمالات دیکر باطل است چنانکه دانستی با اینکه این حدیث ضعیف که خود متفردند بنقل
ان و از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب بجر نفع و بعداوت حضرت امیر ع معروفست
منافات دارد با حدیث سید شباب اهل الجنه که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضا منافات
دارد با روایتی که در کتب معتبرهٔ خود روایت کرده اند که رسول صم فرمود که فرزندان عبد المطلب

سادات و مهتران و بزرکواران اهل بهشتند من و علی و جعفر دو پسر ابوطالب و حمزه و حسن و حسین
تا مهدی ع و اکر کویند مراد انست که ایشان بهترند از جماعتی از اهل بهشت که در ان وقت در سن
کهولت بوده اند با انکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمی بخشد زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان
بر جمعی که دران وقت در سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر ع و حسنین ع و مثل اینست
ان حدیث که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها وضع کرده اند و الحاق کرده اند که و عمر سقفها غافلند از
اینکه شهر سقف نمیدارد و ایضا حدیث طول دادن سجود برای ان بزرکوار دلالت بر نهایت قرب و منزلت
او میکند نزد پروردکار که انحضرت ترک اداب و سنن جماعت که در ان تخفیف مطلوبست نماید از
برای انکه خواهش او بعمل اید که مبادا خاطر مبارکش برنجد و اکر هریک از اینها برای اثبات امامت
کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبهٔ افضلیت که مخصوص ایشان بوده و اهل
عصر ایشان با ایشان دران شریک نبوده اند پس احق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح
و تفضیل مفضول عقلا قبیح است سیم عصمتست و بیانش انست که ببراهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت
امام را ثابت کردیم و هیچ فرقهٔ سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت همهٔ ایمه که خود دعوی میکنند
نیستند پس همهٔ ان مذاهب باطل و مذهب اثنی عشریه حق است طریق چهارم معجزه است و از هریک
از ایمه ع معجزات بیحد و احصا صادر شده و در میان شیعهٔ ایشان متواتر کردیده بلکه میان عامه نیز
متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السوال و ابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه و ملا جامی
در شواهد النبوة و دیکران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و انهار ایکرامات نام کرده اند حتی
بردست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر معجزات عظیمه جاری میشد که بان سفارت و نیابت ایشانرا
میدانستند پنجم اجماعست و بیانش انست که همهٔ امت متفقند در اینکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی
که در میانست و ان مذاهب دیکر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم
افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این طوایف قایل باین امور مذکوره در همهٔ ایمهٔ خود که دعوای امامت ایشان
میکنند نیستند و طوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه
شریکند پس امامتشان باجماع همه ثابت است و دعوای وقف و غیبت و حیات که مخصوص ایشانست
بنصوص متواتره ثابته در وجوب عدد اثنی عشر و در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطلست و طرق
دیکر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی
کند و طالب حق باشد و در انها تامل کند البته هدایت می یابد اول علومی که از ایشان در میان جمیع
فرق عالم منتشر کردیده و علومی که هریک از مشاهیر علمای یک علم از انها ممتاز ند جمیع انها در ایمهٔ ما ع
جمع شده است چنانکه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رعیت حضرت امیر ع اند و همه از انحضرت

اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میکردانند در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قران
و علم عربیت و طب و حکمت و وصایا و اداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر انها و همه
از انحضرت نقل کرده اند و کلام او را متبع دانسته اند و راه اعتراضی بر انها نکشوده اند با ان عداوتی که
اکثر فرق از برای اغراض باطله باو داشتند و هم چنین جمیع این علوم را از ائمه ذریت او اخذ کرده اند
و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجهٔ ایشان شك نکرده است و در زمان حضرت امام زین
العابدین ع چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر عالم را کرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را
نخود راه نمیدادا کر سایر علوم کمتر از انحضرت منقول کردیده ادعیهٔ که از انحضرت منقول شده مانند
صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری کردیده
و باین سبب او را انجیل اهل بیت و زبور ال محمد ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چندین
برابر صحیفه از ادعیهٔ انحضرت جمع کرده ام و حقا که اکر انها نمیبود مردم طریق مناجات با قاضی الحاجات را
نمیدانستند و اداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیدهٔ انحضرت که کتب خاصه و عامه با انها زینت یافته
برای ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال سرمشقی است که بان اکتفا میتوانند نمود و چون در
زمان حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس
بود ازان دو بزرکوار انقدر از مسایل حرام و حلال و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوك
عرب و عجم و غیر اینها از غرایب علوم منتشر کردید که عالم را فرو کرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم
منتشر کردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس
از علمای مشهور از حضرت صادق ع روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و ایشانرا
در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابوحنیفه و سایر علما
و قضاة ایشان هرکاه در مسئلهٔ عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب
انحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب انحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت
انقدر علمای ایشانرا در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که ان ملاعین او را شیطان الطاق میکفتند
و شیعیان او را مومن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال
ایشان در فنون علوم و خصوص هشامین در علم کلام چندان ماهر کردیده بودند که در مجالس خلفا
و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی ع نیز در
نشر علوم در این مرتبه بود تا انکه هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا ع در مدت قلیلی که
در خراسان بود انقدر علوم و اثار از انحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد در این باب جمع کرده اند
و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با انحضرت مناظره کنند شاید عجز انحضرت ظاهر شود و بر همه

غالب امد و همه اقرار بامامت انحضرت کردند و بدین حق در امدند و حضرت امام محمد تقی ع در سن
نه سالکی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج امدند که بخدمت انحضرت
برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در سه روز ایام منی سی هزار مسئلهٔ کلامی و غیر انرا بر نهج
حق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مامون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان
مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت انحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن
عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اکر چه مردم کم بخدمت ایشان
میرسیدند و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید
و جواب انهارا مینوشتند و مسائلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشانرا بر اقوال
سایر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین
یا از اویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرکز کسی احدی از ایشانرا ندیده بود که نزد احدی از علما
تردد کرده باشند و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیکران و مخصوص ایشانست و همهٔ علما محتاج بایشان
بوده اند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنیست که از جانب خدا
و رسول بایشان رسیده و حقتعالی ایشانرا مخصوص بان کردانیده تا مفزع و پناه امت باشند و اینرا معجز ایشان
کردانیده چنانکه معجز جد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و اخرین و قصص انبیا
و مرسلین را بدون انکه در کتابی بخواند یا از احدی بشنود او ردد و دویم انکه جمیع امت اجماع کرده اند
بر طهارت و عدالت ایشان و هیچکس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی و عیبی
بایشان نسبت دهد با ان سعیی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان ایشان در حط مرتبهٔ ایشان
مینمودند و هرکه اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب خود میکردانیدند و کسی را که کمان ولایت و محبت
ایشان باو میبردند دور میکردند و محروم میکردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او می امدند
زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد بامامتی که تالی رتبهٔ نبوتست نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان
در اطراف بلاد منتشر کردیده اند و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و زلات از برای
ایشان می کنند حتی انکه غالیان باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات
که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند و با این مراتب
با وفور اعدا و حساد نتوانستند افترائی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان بدهند
با انکه می بینیم که عادت چنین جاری شده است که کسی که اندك منزلتی و رتبهٔ در میان مردم بهم رساند
در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمیماند و البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در
حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبهٔ خود بیندازند پس این از جملهٔ معجزات ایشانست

که حق تع دست و زبان دشمنانرا بسته است و رتبهٔ ایشانرا درمیان دوست و دشمن بمرتبهٔ ظاهر کردانیده
است که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق ایشان ندارد سیم انکه در جمیع فرق اسلام خواه انها که ایشان
راامام میدانند و خواه انها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر
ایشان مکر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارجند و همه قول ایشانرا حجت میدانند و
روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشانرا بانهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و دران نیز شکی
نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه عم بوده اند از اهل عراق و حجاز
و خراسان و فارس و غیر ذلك مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشامان و حمران
و بکیر و مومن الطاق و ابان بن تغلب و معویة بن عمار و جماعت بسیار که احصا نمیتوان نمود و در کتب
رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان روساء شیعه بوده اند در فقه و حدیث و کلام
کتابها تصنیف کرده و مسایل را جمع نموده اند و هر یك از ایشان اتباع و شاکردان بسیار داشته اند و
پیوسته بخدمت ائمه عم می امده اند و احادیث میشنیده اند و بعراق و سایر بلاد برمیکشته اند و در کتب
خود ثبت میکرده اند و از ایشان روایت مینموده اند و معجزات از ایشان منتشر میکردانیده اند و اختصاص
ایشان بائمه معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاکردان ابوحنیفه باو و اختصاص شاکردان
شافعی باو بر همه کس معلوم است و شك نیست که ائمه عم بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند پس
خالی از دو شق نیست یا اینجماعت در انچه نسبت بانحضرت میدهند از مذاهب شیعه راست میکویند
و محق اند یا دروغ میکویند و مبطلند اکر صادقند در انچه نسبت بائمهٔ خود میدهند از دعوای امامت و
نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت است
و اکر دروغ میکویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان تبری از ایشان نفرموده اند و کذب
و بطلان ایشان را ظاهر نکردند هم چنانکه تبری از مذاهب باطلهٔ ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه و سایر
غلات و اهل ضلال نمودند و اکر دانسته اغماض کرده اند و تصویب اقوال و افعال مذاهب باطلهٔ ایشان
نموده اند پس و العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی بانها بودند و زکواة و اخماس
ایشانرا قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد و ایشانرا چنین نمیداند چهارم انکه
حق تع دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای
ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند تفخیم و توقیر ایشان مینمودند و انکار جلالت و فضل ایشان
نمینمودند چنانکه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المومنین عم نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا در
اعزاز و اکرام انحضرت و حسنین عم نهایت مبالغه مینمودند و هم چنین انها که نکث بیعت انحضرت کردند
با انکه در مقام مقاتله و مجادله در امدند باز انکار فضیلت انحضرت نمیکردند و هم چنین معویه با انکه

بنای همهٔ کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب انحضرت نمینمود و بغیر شرکت در قتل
عثمان فسقی بانحضرت نسبت نمیداد و بهمین قانع بود که حضرت امارت او را برای او باقی بدارد و اقرار
کند بخلافت انحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل انحضرت را در حضور او مذکور میساختند
و انکار نمیکرد و یزید با ان قبایح اعمال باز انکار فضل حضرت سید الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین
العابدین عم را تعظیم مینمود و در واقعهٔ حره مسلم بن عقبه را اسفارش کرد که حرمت انحضرت و اهل بیت
او را مرعی دارد و بنی مروان نیز انحضرت را نهایت اکرام و اعظام مینمودند و هم چنین سایر خلفای بنی
امیه و بنی عباس هر یك از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند
حتی انکه متوکل با ان عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی نقی عم را نهایت تعظیم مینمود با انکه همهٔ
ائمه محبوس ایشان و زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حقتعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده
بود که در هنکام ملاقات نهایت تعظیم و تبجیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و موید اینست
انچه حق تع تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلفهٔ خلق را بزیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد
مشرفهٔ ایشان حتی انکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوایج عظیمه
نزد ضرایح مطهرهٔ ایشان طلب مینمایند و امید اجابت میدارند و بر اورده میشود و در شداید خطیره پناه
بروضات مقدسهٔ ایشان میبرند و امان می یابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد
دارند بعمل نمی اورند و پناه باین ضرایح می اورند و ایضا خلفای بنی امیه و بنی عباس با انکه اکثر عالم
از ایشان بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمه ما
بودند قبور ایشان مندرس و متروك شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفونند و نادری که
معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمی کند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بحضرت رسول در
مرتبهٔ ایشان بانزدیکترند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته اند در حیات و موت ایشان
عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای انها نمیکردند و اکر قبور بعضی از ایشان را فی الجمله
تعظیمی و رعایتی کنند باعتبار انتساب بایشانست مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جملهٔ
معجزات ایشانست که حق تع تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات
نموده با انکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان
متضرر میشدند باز ترك تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیها کردند که مردم ترك زیارت
ایشان بکنند خصوصا حضرت امام حسین عم را که متوکل خواست که جای قبور انحضرت و سایر شهدا را
شخم و زراعت کند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست و کاوها که به شخم بسته بودند چون
بحایر میرسیدند داخل نمی شدند و کاو بسیاری را کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد که به بیل

و کلنك اثر قبر را خراب کنند جمعی از نزدیك قبر ظاهر شدند که نمیشناختند ایشانرا و مانع شدند سرکردهٔ
ایشان گفت که ایشان را تیر باران کنید هرکه تیری بانجانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت پس
فرمود که آب بران صحرا رها کنند چون آب بحایر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی
گفته اند سبب تسمیه حایر اینست پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند و هرکه بزیارت
رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند و باز مردم ترك زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت
میرفتند و این نیست از این نیست که حقتعالی خواسته است که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت درجهٔ
ایشان را ظاهر سازد قطع نظر از معجزات که در مشاهد مطهرهٔ ایشان ظاهر میگردد در اکثر سنوات خصوصا
نزد ضریح سید الشهدا از کور روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار
بانها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از انها را ذکر کرده ام و بطرق
معتبرهٔ بسیار منقولست که قتادهٔ بصری که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر عم
امد حضرت فرمود که تو یی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حقتعالی خلقی افریده
است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم
الهی اند برگزید ایشان را پیش از انکه خلایق را بیافریند نوری چند بودند از جانب راست عرش
او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش خلفا
و فقها و ابن عباس و پادشاهان نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده
است حضرت فرمود میدانی در کجایی در پیش خانه ابادهٔ نشستهٔ که حقتعالی در شان ایشان فرموده است
فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه تا اخر ایه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بان مثل
زده است در خانهٔ چند افروخته شده که حقتعالی رخصت داده و مقرر فرموده که پیوسته رفیع و بلند
اوازه باشند و مذکور شود در انها نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در انجاها در بامداد و پسین مردانی
چند که غافل نمیگرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از برپا داشتن نماز و دادن زکوة پس
حضرت فرمود که تو اکنون نزد انها نشسته و ماییم انخانه اباده قتاده گفت راست گفتی والله خدا مرا فدای
تو گرداند بخدا سوگند که انجاها خانهٔ سنك و گل نیست بلکه خانه ابادهٔ نبوت و امامت و علم و حکمتست
و ایضا در روایت معتبرهٔ دیگر وارد شده است که در سالی که هشام بن عبد الملك به حج رفته بود در
مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر عم هجوم اورده اند و از امور دین خود سوال میکنند
عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست انکه نور علم از جبین او ساطع است میروم که او را خجل
کنم چون بنزدیك حضرت امد و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله من
در مجالس بسیار ابن عباس و دیگران نشسته ام و اینحالت مرا عارض نشده است حضرت همان جواب

فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت انست که حقتعالی محبت ایشان را در دل دوستان
و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می افکند که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان مینمایند
و در حوایج دین و دنیا پناه بایشان میبرند ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصد
هشتم در بیان اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت انحضرتست عم بدانکه احادیث خروج مهدی عم را
خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود
و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که بحق انخداوندی که جانم در دست
قدرت اوست که نزدیك است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را
بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام چیزی قبول نکند و چندان
مال را فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس گفت که رسول خدا صم فرمود که چگونه
خواهید بود در وقتیکه نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی عم و از
صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که پیوسته طایفهٔ از امت من مقاتله بر حق
خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد امد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان
خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای انکه خدا این امت را گرامی
داشته است و از مسند ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود
که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یك روز البته حقتعالی ان روز را طولانی خواهد کرد تا انکه برانگیزاند
در انروز مردی از امت من یا از اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت
چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل
بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابوهریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یك روز
خدا طول دهد ان روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن
ابوداود روایت کرده است از علی عم که حضرت رسول صم گفت که اگر از دهر روز کار باقی نماند مگر
یکروز البته برانگیزد خدا مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد
از جور و ایضا از سنن ابوداود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من
از فرزندان فاطمه است و از ابوداود و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت
فرمود که مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت
چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابوسعید گفت
که ما میترسیدیم که بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس سوال کردیم از انحضرت فرمود در امت من مهدی
خواهد بود بیرون خواهد امد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او

خواهد امد وخواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت انقدر زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود
و از سنن ترمذی از ابو اسحق روایت کرده است که حضرت امیر ع نظر کرد روزی بپسر خود حسین ع
پس گفت این پسر من سید و مهتر قوم است چنانکه حضرت رسول او را سید نام کرد و از صلب او مردی
بیرون خواهد امد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است باو در خلقت و شبیه هست باو در خلق و زمین را
پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثین مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح ایشان
روایت کرده است که مشتملند بر صفات و احوال و اسم و نسب انحضرت و از جملهٔ انها از علی بن هلال از
پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول صم در حالتی که انحضرت از دنیا مفارقت
میکرد و حضرت فاطمه نزد سر انحضرت نشسته و میگریست چون صدای گریهٔ انحضرت بلند شد حضرت
رسول سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبهٔ من فاطمه چه چیز باعث گریهٔ تو شده است فاطمه گفت
میترسم که بعد از تو امت تو مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبهٔ من مگر
نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد از ان پدر ترا پس او را مبعوث گردانید
برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا باو نکاح کنم ای
فاطمه خدا ما را عطا کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از ما
نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حقتعم و من پدر
توام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و او شوهر تست و شهید ما بهترین
شهیدانست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و او حمزه عم پدر و شوهر تست و از ماست انکه دو بال
خدا باو داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر
تست و از ماست دو سبط این امت و انها دو پسر تواند حسنین و ایشان بهترین جوانان بهشتند و پدر
ایشان بحق انخدائی که مرا بحق فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق
فرستاده است که از حسن و حسین هم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی که
دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت اورند مردم بعضی بر بعضی
نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا برانگیزد در انوقت از فرزندان
ایشان کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت را و دلهائی را که غافل از حق باشد و قیام نماید بدین خدا در
اخر الزمان چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه
اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عزوجل رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی که
نزد من داری و محبتی که از تو در دل منست و خدا ترا تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگ
تر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادل ترین مردم است در

قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی از اهل
بیت من که بمن ملحق شوند و علی ع فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که
بپدر خود ملحق گردید مولف گوید که رسول خدا صم حضرت مهدی را بحسنین ع هر دو نسبت داد
برای انکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن ع است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر ع دختر
امام حسن ع بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل حضرت امام حسین ع است و دار قطنی
که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث را طولانی از ابو سعید خدری روایت کرده است و
در اخرش گفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد
پس دست زد بر دوش حسین ع و فرمود که از این هم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از
حذیفه و ابو امامهٔ باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستارهٔ درخشانست و بر جانب راست
روی مبارکش خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش گشاده است و بروایت
عبد الله عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدیست و
خلیفهٔ خداست پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی ع پشت سر مهدی
نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است
در باب ظهور مهدی ع و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که من همه را از
غیر طریق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنهٔ حسین بن سعید بغوی که از کتب مشهورهٔ معتبرهٔ
عامه است نسخهٔ قدیمی از ان نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بران نوشته است و دران پنج حدیث
در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراد در مصابیح که الحال در
میان عامه متداولست پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب
معتبرهٔ عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده شده است و در کتب معتبرهٔ شیعه زیاده از هزار
حدیث روایت کرده است در ولادت حضرت مهدی و غیبت او و انکه امام دوازدهم است و نسل
امام حسن عسکریست و اکثر این حدیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده اند بترتیب ائمه ع تا امام
دوازدهم و خفای ولادت انحضرت و انکه انحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی درازتر از اول و انکه
انحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شد و کتبی که مشتملند بر این
اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور این مراتب مصنف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از
چندین جهت دیگر افادهٔ علم مینمایند و ایضا ولادت انحضرت و اطلاع جمع کثیر بر ان ولادت باسعادت
و دیدن جماعت بسیار انحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از ان
نیز معلوم است در کتب معتبرهٔ خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله و

صاحب فصول مهمه و مطالب السوال و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت انحضرت را با سایر خصوصیاتی که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت اباء اطهار انحضرت معلوم است ولادت انحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف انحضرت فایده نمیکند وامودی که ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی انها نمیتوان نمود چنانکه کفار قریش انکار معاد مینمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه زنده میتواند شد با انکه امثال ان در امم سابقه بسیار واقع شده در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که انچه در امم سابقه واقع شده مثل ان در این امت واقع میشود و از انجمله حضرت ابراهیم عم چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که در اینزمان شخصی بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را برهم زند و نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم در پنهان با مادر او مقاربت کرد حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی عم نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی عم مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از انکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با ان سلطنت و استیلاء بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف عم نه روز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حقتعم میخواست ثواب او را عظیم کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول صم و ائمه عم خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او را میکشیدند و ایشان سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری عم را در سر من رای محبوس گردانیده بودند و پیوسته از حمل و ولادت ان سرور خبر میگرفتند و در مقام تضییع ان گوهر بودند حقتعم اظهار قدرت کاملهٔ خود نموده حمل مادر انحضرت را مستور گردانیده و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانیده او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت ان بزرگواران را مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان باثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسماء ایشان معروفست بر ولادت با سعادت انحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایهٔ ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری عم جماعت بسیار بخدمت انحضرت رسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت انحضرت و در نرجس خاتون مادر انحضرت ظاهر شد زیاده از حد عد و احصاست و در کتاب

بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت انحضرت انست که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شده و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته اند و بنابر مشهور میان عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری عم در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف انحضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنابر قول دویم چهار سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذلک انمعجزات و غرایب حالات از انحضرت بظهور می امد و انحضرت را دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری انحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسایل میپرسیدند و جواب بخط شریف انحضرت بیرون می امد و خمس و نذرها که میبردند ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر هر ساله موظف بودند و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب انحضرت منصوبند چنانچه مقدار مال را میگفتند و نام کسی که مال را فرستاده میبردند و انچه بر ایشان در راه گذشته بود خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال اینده ایشان را میفرمودند و همان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می امد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت انحضرت رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همیشه شیعیان ایشان را میشناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری عم نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که انچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از انکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب عم و حضرت صاحب عم بعد از وفات عثمان بمحمد نامهٔ نوشت که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او و پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمیده و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را باولیاء و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در انچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمهٔ هدی صم حق تعم روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعم ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید و مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را نیز بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او باخرت و از جمله کمال سعادت او ان است که حق تعم او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قایم مقام او باشد بامر او و ترحم کند بر او و میگوییم الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و انچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا ترا یاری کند و تقویت

کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع وقیع از ناحیهٔ مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون امد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف کرد مشتمل بر انچه از حضرت امام حسن عسکری عم و از حضرت صاحب عم و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر عم هر سال در موسم حج در کعبه و مشاعر حاضر میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند و از او پرسیدند که تو صاحب این امر را دیدهٔ گفت بلی در این نزدیکی دیدم که به پردهای کعبه چسبیده بود در مستجار و میگفت خداوندا مرا انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تختهٔ در پیش خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که ایات قرانی بران نقش میکند و اسماء ائمه عم را بر حواشی ان نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت اینرا برای قبر خود میسازم که بر روی ان مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بان تکیه بدهند و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قران در ان میخوانم و بیرون می ایم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در ان قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون امدم ان روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر ان بودم تا انکه در همان روز از ان ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین طریق روایت کرده اند و روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب الامر عم او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن محمد بن مثیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم را گمان ان بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت من در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سوالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب کردانم پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بر جای خود نشانیدم و خود رفتم و نزدیک پاهای او نشستم و بعد از ان جعفر در خدمت حسین میبود و بخدمات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر مرگ مرا در یابد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب عم مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند

و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا انکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب عم شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت باو متعلق شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمهٔ ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال بتناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتداء غیبت کبری شد و اثار امامت ظاهر منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم گفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ انروز را نوشتند بعد از ان هفده روز یا هجده روز خبر رسید که علی در همان روز همانساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را همچنان نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب عم بیرون اورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا اعظم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را وصی و قایم مقام خود مگردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمی شویم از برای احدی مگر بعد از اذن حقتعم و این ظاهر شدن بعد از ان خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای اسمانی او دروغگو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت که ما همه نسخهٔ این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون امدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او را در حال احتضار یافتیم کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمتی هست که ان بعمل خواهد امد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم اعلی ارتحال نمود مولف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری انحضرت را دیده اند در ان وقت نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکنست که در این حدیث مراد ان باشد که اگر دعوی کنند که در ان وقت دیده اند و شناخته اند دروغ میگویند و اگر یا دعوای مشاهده دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده از انست که این رساله گنجایش

ذکر انها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن
جاوشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم در راه یکشمش کم شد من یکشمش
بوزن ان خریدم و باانها ضم کردم و بنزد حسین بردم چون انها را کشودم از میان انها اشاره کرد بان شمشی
که خریده بودم و گفت بردار ان شمشی را که عوض کم شده خریدهٔ زیرا که کمشده بما رسید و دست
دراز کرد و شمش کم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم که میپرسید وکیل
حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد ان زن امد بنزد حسین و گفت بگو
من چه چیز اورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت انچه اوردهٔ بینداز بمیان دجله تا بگویم که چه چیز اوردهٔ پس
ان زن رفت و انچه اورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد حسین بخادم گفت
حقه را بیاور چون خادم حقه را اورد حسین گفت این حقه ایست که اورده بودی و در این دجله
انداختی و در این حقه یکجفت دست رنج طلا است و حلقهٔ بزرگی که در ان دو دانه منصوب است و در
حلقه کوچك که دانهٔ دارد و دو انگشتر که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه را
کشود و انچه گفته بود در ان حقه بود چون زن انحالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیگر از سفرا
بودند غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمهٔ حضرت که
سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شاه محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که
مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب عم بینا شد و حضرت خبر وفات
او را باو نوشت و کفن از برای او فرستاد در اذربایجان و جمع دیگر بودند که بعضی خود نادرا بخدمت
انحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی روایت
کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب را طلب بسیار کردم و مال جزیلی صرف کردم و باین
سعادت فایز نگردیدم تا انکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب انحضرت بود رفتم و مدتی خدمت
او کردم تا انکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت انحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت
فردا اول روز بیا چون بنزد او رفتم دیدم که او می اید و جوان خوش رو و خوشبویی با او همراه است
بهیئت تجار و متاعی در استین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بان جوان که اینست انکه میخواهی من
بخدمت او رفتم و انچه خواستم سوال کردم و جواب فرمود پس بدر خانهٔ رسید که معروف نبود و اعتنایی
بان نداشتم خواست داخل خانه شود عمروی گفت اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون
رفتم سوال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسی که تاخیر کند نماز مغرب را
تا انکه ستاره در اسمان بسیار شود و ملعونست ملعونست کسی که نماز بامداد را تاخیر کند تا ستارها
برطرف شوند یعنی از برای طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند

از مردی از اهل مداین که گفت با رفیقی به حج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیك ما
نشسته بود و ازاری و ردایی پوشیده بود که قیمت کردیم انها را بصد و پنجاه دینار می ارزیدند و نعل
زردی در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود پس سایلی از ما سوال کرد و او را رد کردیم نزدیك انجوان
رفت و از او سوال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سایل او را دعای بسیار کرد
جوان برخاست و از ما غایب شد نزد سایل رفتیم و از او پرسیدیم که انجوان چه چیز بتو داد که اینقدر
او را دعا کردی بما نمود سنگ ریزهٔ طلایی که مانند ریگ دندانها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود
برفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز او سنگ ریزه طلا شد پس
رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه
و مدینه که این مردکی بود گفتند جوانیست علوی هر سال پیاده بحج می اید و قطب راوندی در خرایج
از حسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله
بودم در انجا سخن ناحیهٔ حضرت صاحب عم و غیبت انحضرت مذکور شد و من استهزا میکردم باین سخنان
در این حال عموی من حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز
اعتقاد ترا داشتم در این باب تا اینکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده
بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم
فرستادند چون بناحیهٔ طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی ان رفتم و بسیار
دور رفتم تا بنهری رسیدم در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت بیشتر میشد در این حال
سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش در زیر ان نمینمود
و دو موزهٔ سرخ بر پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی
تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب میکنی و سبك میشماری ناحیهٔ ما را و چرا خمس مالت را
باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم
و گفتم می کنم ای سید من انچه فرمودی گفت هرگاه برسی باموضعی که متوجه ان گردیدهٔ و باسانی بدون
مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی انچه کسب کنی خمس انرا بمستحقش برسان گفتم شنیدم
و اطاعت میکنم پس گفت برو بارشد و صلاح و عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من
غایب گردید و ندانستم بکجا رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب
من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون
بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون امدند و گفتند
هر که مخالف ما بود در مذهب و بسوی ما می امد ما با او محاربه میکردیم و چون تو از مایی و بسوی ما امدهٔ

میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحو که خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از انچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه برمن و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برکشتم بسوی بغداد و اول بخانهٔ خلیفه رفتم و براو سلام کردم و بخانهٔ خود برکشتم و مردم بدیدن من می امدند در این حال محمد بن عثمان عمروی امد و از همهٔ مردم کذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه کرد من از این حرکت او بسیار بخشم امدم و پیوسته مردم می امدند و میرفتند او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من براو زیاده میشد چون مجلس منقضی شد بنزدیک من امد و کفت میان من و تو سری هست بشنو کفتم بکو کفت صاحب اسب اشهب و نهر میکوید که ما وفا بوعدهٔ خود کردیم پس ان قصه بیادم امد و لرزیدم و کفتم میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را کرفتم و باندرون بردم و در خزینهای خود را کشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من اورد و خمسش را کرفت و بعد از ان من در امر حضرت صاحب شك نکردم پس حسن ناصر الدوله کفت من نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم شك از دل من زایل شد و یقین کردم امر انحضرت را و شیخ طوسی و دیکران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضهٔ بخدمت صاحب ع نوشت و بحسین بن روح داد و سوال کرده بود در ان عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو و حقتعالی ترا در این زودی دو فرزند ذکر نیکوکار روزی خواهد کردید در اندك زمانی از کنیزی خدا او را دو فرزند داد یکی محمد و دیکری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جملهٔ انها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثین و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قایم ع بهم رسیده ام و استادان او او را تحسین میکردند و میکفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که کفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع و میخواستم از انحضرت سوال کنم که امام بعد از او کی خواهد بود حضرت پیش از انکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عزوجل از روزی که ادم را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجت نکردانیده است و تا روز قیامت خالی نخواهد کذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و به برکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از اسمان بفرستد و برکتهای زمین را برویاند کفتم یا بن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخاست و داخل خانه شد و بیرون امد و کودکی بر دوش بود مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود و کفت ای احمد اینست امام بعد از من و اکرنه این بود که تو کرامی هستی نزد خدا و حجتهای او اینرا بتو نمینمودم این فرزند نام

و کنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسولست و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از انکه پر از جور و ستم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذو القرنین است بخدا سوکند که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد از غیبت او از هلاك شدن و کمراه کردیدن مکر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او کفتم ایا معجزهٔ و علامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن کردد پس انکودك بسخن امد و بلغت فصیح عربی کفت منم بقیهٔ خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیکر طلب خبر مکن احمد کفت که شاد و خوشحال از خدمت انحضرت بیرون امدم و روز دیکر بخدمت انحضرت رفتم و کفتم یا بن رسول الله عظیم شد سرور من بانچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین که در ان حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که انسنت طول غیبت است ای احمد کفتم یا بن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردکار من انقدر بطول خواهد انجامید که برکردند از دین اکثر انها که قایل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مکر کسی که حقتعالی عهد و ولایت ما را در روز میثاق از او کرفته باشد و در دل او بقلم صنع ایمان را نوشته باشد و او را موید بروح ایمان کردانیده باشد ای احمد این از امور غریبهٔ خداست و رازیست از رازهای پنهان او و غیبی است از غیبهای او پس بکیر انچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جملهٔ شکر کنندکان باش تا روز قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب منقوش روایت کرده است که کفت روزی بخدمت حضرت عسکری ع رفتم بر روی تختکاهی نشسته بودند و از جانب راست ان حجرهٔ بود که پردهٔ بر درکاه ان او یخته بود کفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی بیرون امد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا میبایست هشت ساله باشد یا ده ساله با جبین کشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر خد راست رویش خالی بود و کاکلی بر سر داشت امد و بر ران پدر بزرکوار خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس انکودك برخاست حضرت فرمود ای فرزند کرامی برو تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن کی در این حجره است داخل شدم و کردیدم هیچ کس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده که همه کفتند که حضرت عسکری ع پسر خود حضرت صاحب ع را بما نمود و ما در منزل انحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و کفت اینست امام شما بعد از من و خلیفهٔ من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاك خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت انحضرت بیرون امدیم و بعد از اندك روزی حضرت عسکری ع از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن

صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن ع حضرت صاحب ع از
کنار خانهٔ ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس
حضرت غایب گردید بعد از آن جعفر تجسس بسیار کرد اثری نیافت تا آنکه جدهٔ مادر امام حسن ع برحمت
خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در این خانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمد و مانع
شد و گفت خانهٔ منست در این جا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر اینخانهٔ تست و غایب شد
و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت
صاحب ع در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابوالقاسم بود و وصیت کرد
حضرت رسول صم که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و لقب او مهدی است و اوست حجت
و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت امام حسن عسکری در مرضی که از آن مرض
بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در آنحال عقید خادم را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان
پس مادر حضرت صاحب ع قدح را آورد و بدست آنحضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش
لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل این خانه شو
و کودکی که در سجده است بنزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم که کودکی در سجده
است و انگشتهای سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت
و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیایید پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت
و بسوی حضرت آورد چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود
و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود و چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید
اهل بیت خود را بمن ده که من بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت
و لبهای خود را بدعائی حرکت داد و آب را بپدر بزرگوار خود داد و چون آب را بیاشامید فرمود که
مرا برای نماز مهیا گردانید پس دستمالی در دامان حضرت انداختند و حضرت صاحب آنحضرت را وضو
داد و سر و پای آنحضرترا مسح کرد پس بحضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی
مهدی و تو حجت خدائی در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شدهٔ و توئی م ح م د بن
حسن و تو فرزند حضرت رسولی و تو خاتم امامان طاهر و پاکیزهٔ و رسول خدا بشارت داد بتو امت را
و نام و کنیت ترا بیان کرد و این عهدیست از پدر و پدران من که بمن رسیده است و در آن ساعت
آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون آقای ما حضرت
صاحب ع متولد شد حضرت امام حسن عسکری ع پدرم را طلبید و گفت که ده هزار رطل که قریب هزار
من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای

عقیقه بکشند و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری ع روایت کرده اند که چون حضرت قایم ع متولد
شد بدو زانو نشست و انگشتان شهادت بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین
و صلی الله علی محمد و اله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر مارا رخصت
سخن گفتن بدهد خدا شکی نخواهد بود و ایضا نسیم روایت کرد که یکشب بعد از ولادت آنحضرت
بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود که یرحمك الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی بشارت
دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود امانست از مرگ تا سه روز و ابوعلی خیزرانی از جاریهٔ عسکری ع
روایت کرده است که چون حضرت قایم ع متولد شد نوری دیدم که از آنحضرت ساطع گردید و اطراف
آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم از آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر
بدن مبارك آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت عسکری
ع نقل کردم خندید و فرمود اینها ملائکهٔ آسمانند فرود آمده اند که تبرك بجویند بآنحضرت و اینها یاوران
او خواهند بود در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی در
کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشیر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابوایوب
انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری ع و همسایهٔ ایشان بود در شهر سر
من رای گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی ع بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت
آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان
شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من اختیار میکنم ترا و مشرف
میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری بر ولایت ما ترا برازی پنهان مطلع میگردانم
و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامهٔ پاکیزهٔ نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن
زدند و کیسهٔ زری آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه
و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران
بساحل رسند جمعی از کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی
عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن ببرده
فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که
فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و جامهٔ حریر کنده پوشیده است و اباو امتناع
خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده
صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی میگوید وای پردهٔ عفتم دریده شد پس
یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و صفت او مرا راغب تر

گردانید پس ان کنیز بلغت عربی بان شخص خواهد گفت که اگر بزی سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او رابیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت مزمده پس ان برده فروش گو ید من برای تو چه چاره کنم که هیچ مشتری راضی نمیشوی واخر از فروختن تو چاره نیست پس ان کنیزك گو ید چه تعجیل میکنی والبته باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند واعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو بنزد صاحب کنیز و بگوکه نامهٔ بامن هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در ان نامه کرم و سخاوت و وفا داری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بان کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب ان بزرك که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت انچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد وانچه فرموده بود همه را بعمل اوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش وسوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باین نفروشی خود را هلاك میکنم پس بااو در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تاانکه همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی ع بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان وشاد شد وبامن امد به حجره که در بغداد گرفته بودم و تابه حجره رسید نامهٔ امام ع را بیرون اورد و میبوسید و بر دیدها می چسبانید و بر روی میگذاشت و بر بدن می مالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامهٔ را که صاحبش را نمی شناسی کنیز گفت ای عاجز کم معرفت ببزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی ع است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در اورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی ع از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امراء لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع گردانیده بود وان تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها را بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملك از تخت در افتاده بیهوش شد پس در انحال رنگهای کشیشان متغیر شد واعضای ایشان بلرزید پس بزرك ایشان بجدم گفت که ای پادشاه مارا معاف دار از چنین امری که بسبب ان نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیح بزودی زایل گردد پس جدم این امر را

بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت ان برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند وان برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی رو نمود و نحوست این برادر وان برادر برابر بود وسر این کار را ندانستند که این از سعادت سرور نیست نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق شدند وجدم غمناك بحرم سرا بازگشت و پردهای خجالت در او بیخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر اسمان سر بلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسول صم باوصی و داماد ش علی ع و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافت و دست در گردن مبارك انحضرت در اورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله امده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری ع فرزند انکسی که تو نامه اش را بمن دادی پس حضرت عیسی ع نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دوجهانی بتو روی اورده پیوند کن رحم خود را برحم ال محمد صم شمعون گفت که کردم پس همگی بران منبر برامدند و حضرت رسول صم خطبهٔ انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا بامام حسن عسکری ع عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از انخواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن انخواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج را پنهان در سینه پنهان داشتم و اتش محبت ان خورشید فلك امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و سرمایهٔ صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن واشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید واثار عشق نهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرها طبیبی نماند مگر انکه جدم برای معالجهٔ من حاضر کرد و از دوای درد من از او سوال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم ایا در خاطرت هیچ ارزویی در دنیا هست که برای تو بعمل اورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و ازار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمایی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشایی وایشان را ازاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی ببخشند پس چون چنین کرد اندك صحتی از خود ظاهر ساختم واندك طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت

پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه عم بدیدن من امده و حضرت مریم عم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت انحضرتند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری عم پس من بدامن مبارکش در اویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس انحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو بیاید و حال انکه بخدا شرك می اوری و بر مذهب ترسایانی و اینك خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حقتعم و حضرت مسیح و مریم عم از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمهٔ طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة نساء مرا بسینهٔ خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر امدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و ان دو کلمهٔ طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی انحضرت می بردم چون شب اینده در امد و بخواب رفتم خورشید جمال انحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از انکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر امدن من بنزد تو نبود مگر برای انکه مشرك بودی و اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم بود تا انزمان که حقتعم ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجرانرا بوصال مبدل گرداند پس از ان شب تا حال یکشب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشیر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری عم در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنك مسلمانان خواهد فرستاد پس از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعهٔ لشکر مسلمانان بما برخوردند و مارا اسیر کردند و اخر کار من ان بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من بحصهٔ او افتادم از نام من سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشیر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیك میدانی گفت که بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن اداب حسنه بدارد زن مترجمی را که زبان عربی و فرنگی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می امد و لغت عربی بمن می اموخت تا اینکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی عم رسانیدم حضرت بکنیزك خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه وتعم بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او را او گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزیرا که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که

میخواهم ترا گرامی دارم کدام یك بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف ابدی را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از انکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از کی بعمل خواهد امد فرمود که از انکسی که حضرت رسالت پناه صم ترا برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی در اوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن عم حضرت فرمود که ایا او را میشناسی گفت که مگر از ان شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی گذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این ان کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانهٔ خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان عم است و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثان عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون که روزی حضرت امام حسن عسکری عم بخانهٔ من تشریف اورد دیدند و نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حقتعم از او فرزند بزرگواری بیرون اورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از انکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه خاتون گوید که جامهای خود را پوشیدم و بخانهٔ برادرم امام علی نقی عم رفتم و چون سلام کردم و نشستم بی انکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو امده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواست که ترا در چنین ثوابی شریك گرداند و بهرهٔ عظیمی از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطهٔ چنین امری گردانید حکیمه خاتون گفت بزودی بخانهٔ خود برگشتم و زفاف ان معدن فتوت و عفاف را در خانهٔ خود واقع ساختم و بعد از چند روز ان سعد اکبر را با ان زهره منظر بخانهٔ پدر بزرگوارش بردم و بعد از چند روز ان افتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت ان امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون امد و گفت ای خاتون من پا دراز کن تا کفش از پایت بیرون کنم گفتم تو بی بی و خاتون و صاحب منی و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی

بلکه من تراخدمت میکنم و منت بر دیدهٔ خود مینهم چون حضرت امام عم این سخن را از من شنید کفت
خدا تراجزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت انحضرت نشستم تا وقت غروب افتاب پس صدا زدم
یکنیز خود که بیاور جامهای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد
میشود فرزند کرامی بر خدا که حقتعم باو زنده میکرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از انکه مرده
باشد بشیوع کفر و ضلالت کفتم از کی بهم میرسد ای سید من ان فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی
یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیکری پس جستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم
هیچکونه اثری نیافتم پس بر کشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و کفت چون صبح میشود اثر حمل براو
ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنکام ولادت هیچ تغییری براو ظاهر نشد واحدی
برحال او مطلع نکردید زیراکه فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی و حال
این فرزند نیز شبیه است بحال موسی و در روایت دیکر اینست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای
پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی ائیم بلکه از ران مادران فرود می ائیم
زیراکه ما نورهای حقتعم ائیم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور کردانیده است حکیمه کفت که بنزد
نرجس رفتم و این احوال را باو کفتم کفت ای خاتون هیچ اثری در خود نمی بینم پس شب در انجا ماندم و
افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت خبر از او میکرفتم او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت
حیرتم زیاده میشد و در این شب پیش از شبهای دیکر بنماز تهجد برخاستم و نماز شب ادا کردم و چون
بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا اورد و چون نظر کردم صبح کاذب
طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد از وعدهٔ که حضرت فرموده بود ناکاه حضرت
امام حسن عم از حجرهٔ خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است پس در اینحال در نرجس
اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر کرفتم و نام الهی براو خواندم حضرت او از دادند که سورهٔ انا
انزلناه فی لیلة القدر را براو بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری کفت ظاهر شد اثر انچه مولایم
فرموده پس چون من شروع کردم بخواندن سورهٔ انا انزلناه شنیدم که ان طفل در شکم با من همراهی
میکرد بر خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که
خردان ما را بحکمت کویا میکرداند و ما را در بزرکی حجت خود ساخته است در زمین پس چون سخن
امام عم تمام شد نرجس از دیدهٔ من غایب شد کویا پردهٔ میان من و او حایل کردید پس دویدم بسوی امام
حسن عم فریاد کنان حضرت فرمود که بر کرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون بر کشتم پرده
کشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر عم را
دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انکشتان سبابه را بسوی اسمان بلند کرده و میکوید اشهد

ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المومنین ولی الله پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش
رسید و فرمود اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطائی و املاء الارض بی عدلا و قسطا یعنی
خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرمودهٔ وفا کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت کردان و پر کن زمین را
بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن عم مرا اواز داد که ای عمه فرزند مرا در بر کیر و بسوی
من بیاور چون بر کرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء
الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق امد و باطل مضمحل شد و محو کردید بدرستیکه باطل
مضمحل شدنیست و ثبات و بقا نمیدارد پس حکیمه کفت که چون ان فرزند سعادتمند را بنزد پدر
بزرکوارش بردم نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را در بر کرفت و زبان مبارک بر هر دو
دیده اش مالید و بر دهان و هر دو کوشش زبان کردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر
بر سر انسرور مالید و کفت ای فرزند سخن بکو بقدرت الهی پس حضرت صاحب عم استعاذه فرمود
و کفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین
و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این ایهٔ کریمه موافق
احادیث معتبره در شان انحضرت و اباء بزرکوار او نازل شده است و ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که میخواهیم
منت کذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف کردانیده اند و بکردانیم ایشان را پیشوایان
دین و بکردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنماییم بفرعون و هامان
یعنی ابو بکر و عمر و لشکرهای ایشان از ان امامان انچه را حذر میکردند بر کشتیم بترجمهٔ حدیث پس
حضرت صاحب عم صلواة بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر و جمیع امامان عم فرستاد تا پدر بزرکوار
خود پس در اینحال مرغان بسیار نزدیک سر انحضرت پیدا شدند و یکی از ان مرغان صدا زد که این
طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور مرغ انحضرت را کرفت و بسوی
اسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند امام حسن عم فرمود که سپردم ترا بانکسی که
مادر موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون کریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر
پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی تو برمیکردانند مانند حضرت موسی عم که بمادرش
برکردانیدند چنانکه حقتعم فرموده است که پس بر کردانیدیم موسی را بمادرش تا دیدهٔ مادرش باو
روشن کردد پس حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب عم را باو سپردید حضرت کفت که این روح
القدس است که موکلست بائمه عم ایشان را موفق میکرداند از جانب خدا و از خطا نکاه میدارد و ایشان را
بعلم زینت میدهد حکیمه کفت که چون چهل روز کذشت بخدمت انحضرت رفتم چون داخل خانه شدم
دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود کفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و

فرموده که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند
و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قران میخوانند و عبادت
پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام برایشان نازل
میشوند پس حکیمه فرموده که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان حضرت امام حسن ع
تا انکه چند روزی قبل از وفات انحضرت اورا ملازمت کردم بصورت مردی کامل و اورا نشناختم
به برادر زاده خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است
و خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن اورا قبول کنی و امر اورا اطاعت
نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری ع بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت
صاحب الامر ع را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سوال نمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که
میخواهم سوالی بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که
بعد از وفات حضرت عسکری رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم
اورا از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی
نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد
از امام حسن و امام حسین ع امامت در دو برادر نمیباشد و این فضیلتی است که حقتعالی حسین ع را بر
سایر ائمه ع داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی داده بر فرزندان حسن و ایشانرا مخصوص گردانید
بامامت چنانچه فرزندان هرون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید ایشانرا بپیغمبری و
وصایت هر چند موسی بهتر بود از هرون و حجت بود بر او و فرزندان هرون همیشه فضیلت دارند
بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که بشک افتند اهل بطلان و خالص
گردند شیعیان کامل تا انکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از
وفات عسکری ع خواهد بود گفتم ای خاتون من ایا از امام حسن عسکری فرزندی مانده تبسم کرد
و گفت هرگاه فرزند نمانده باشد پس کی حجت خدا خواهد بود بعد از او من گفتم بتو که بعد از حسین ع
امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبرده که ولادت انحضرت و غیبت او چگونه بود
حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان فرمود و در روایت دیگر وارد
شده است که حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب ع مشتاق لقای انحضرت
شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن ع و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم اورا بانکس
که از من و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر
سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بود بر روی من میخندید و تبسم میفرمود

پس حضرت اواز دادند که فرزند مرا بیاور چون بخدمت انحضرت بردم زبان در دهانش گردانید
و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب ع شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر
ائمه ع فرستاد و بسم الله گفت و ایه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن ع فرمود که بخوان ای
فرزند از انچه حق تعم بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف ادم را بزبان سریانی خواند
و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریه موسی و زبور داود
و انجیل عیسی و قران جدم محمد ص همه را خواند پس قصهای پیغمبرانرا یاد کرد پس حضرت امام
حسن عسکری ع فرمود که چون حق تعم مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که اورا بسرا
پردهای عرش رحمانی بردند پس حقتعم باو خطاب نمود که مرحبا ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای
یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و تویی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود
میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگانرا
می امرزم و بمخالفت تو ایشانرا عذاب می کنم ای دو ملک برگردانید اورا بسوی پدرش و از جانب من
اورا سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت منست و اورا از شر دشمنان حراست و محافظت
می نمایم تا هنگامی که اورا ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق
برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت عسکری و بعد از وفات انحضرت
انحضرت را دیده اند و معجزات از او مشاهده نموده اند از انجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی روایت
کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری ع را میکردم و نامهای
انحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در ان مرض بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند
و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای
شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در انوقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید هرگاه این واقعه
هایله رو دهد امر امامت باکی است فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من
گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین منست گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید
که در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس
بیرون امدم و نامها را باهل مداین رساندم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم
داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور ان امام مطهر بلند شده بود چون بدر خانه امدم
جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان برگرد او برامده اند و اورا تعزیت بوفات
برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع
دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر اورا میشناختم که شراب میخورد و قمار

مینواخت و طنبور می نواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوال از من نکرد در این حال
عقید خادم بیرون امد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر
برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم که حضرت امام حسن عسکری عم را
کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند و چون
خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون امد و ردای
جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوار ترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب
ایستاد و رنگش متغیر شد و انطفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و انحضرت را در پهلوی
حضرت امام علی نقی عم دفن کرد و متوجه من گردید و فرمود که ای بصری بده جواب نامهارا که با تو است
پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از انها که حضرت امام حسن عم فرموده بود ظاهر شد و یک
علامت مانده است و بیرون امدم دیدم حاجز وشا بجعفر گفت برای انکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست
که کی بود این طفل جعفر گفت والله هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم پس در اینحال جماعتی از اهل
قم امدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن عم و چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند
که امامت با کی است مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند
و گفتند با ما نامهٔ و مالی چند هست بگو که نامها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم
جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در انحال خادم بیرون امد از جانب حضرت صاحب
عم و گفت با شما نامهٔ فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در ان هزار اشرفی است
و در ان میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند انجماعت نامها و مالها را تسلیم خادم کردند
و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و مالها را بگیری او امام زمانست و مراد حضرت امام حسن عم
همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه بناحق انزمان بود این وقایع را نقل کرد و او
خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عم را گرفتند که انطفل را بما نشان ده و انکار
کرد و از برای دفع مظنهٔ ایشان گفت من حملی دارم از انحضرت با ین سبب او را با بن ابی الشوارب
قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود او را بکشند ناگاه عبد الله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب
الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود در ماندند و کنیزک از خانهٔ قاضی بخانهٔ خود باز گشت و شیخ
طوسی بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود
و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل
برویم بسامره و خانهٔ حضرت امام حسن عم را بما نشان داد و گفت بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر ان در
نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که را در انخانه بیابید سرش را برای من بیارید چون بخانهٔ

حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامهٔ در دست داشت و می بافت پرسیدم
که کی در اینخانه هست گفت صاحبش و هیچگونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروا نکرد چون داخل
خانه شدیم خانهٔ بسیار پاکیزهٔ دیدیم و در مقابل پردهٔ مشاهده کردیم که هرگز از ان بهتر ندیده بودیم که
گویا الحال از دست کارگر بدر امده است و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگی
بنظر امد که گویا دریای ابی در میان ان حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری بر روی اب گسترده
است و بر بالای ان حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است
و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبد الله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان اب غرق شد
و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون اوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی
بهوش امد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او بدین منوال گذشت پس من متحیر ماندم
و زبان بعذر خواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستم
که نزد کی می ایم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ
وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد
انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را بنزد او برند پس در میان
شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید
و با کسی حرفی گفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را
بدیگری نقل کرده اید هر اینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم بکنیم مگر بعد از مردن
او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفهٔ عباسی که گفت من همراه بودم
که سیماء غلام خلیفه بسر من رای امد و در خانهٔ حضرت امام حسن عسکری عم را شکست بعد از فوت
انحضرت پس حضرت صاحب الامر عم از خانه بیرون امد و تبرزینی در دست داشت و بسیما گفت که چه
میکنی در خانهٔ من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است
اگر خانه از تست ما بر میگردیم پس از خانه بیرون امدیم علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از
خادمان خانهٔ حضرت بیرون امد من از او پرسیدم از حکایتی که ان شخص نقل کرد ایا راستست گفت کی
ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نماند و شیخ ابن بابویه و دیگران
روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری عم بود سعد بن عبد الله را
که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت انحضرت که از ان مسئلهٔ چند میخواست که سوال کند
سعد بن عبد الله گفت که چون بدر دولت سرای انحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود
و من طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در ان همیان

صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بودند
چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن انحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن
و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد انحضرت کوی از طلا بود بشکل انار که به نگینهای زیبا و جواهر
گران بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره بهدیه برای انحضرت فرستاده بود و بر دست انحضرت
نامهٔ بود و کتابت میفرمود و چون ان طفل مانع میشد ان کوی را می انداخت که طفل از پی ان میرفت
و خود کتابت میفرمود چون احمد همیانها را گشود و نزد انحضرت گذاشت حضرت بان طفل فرمود که اینها
هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو ان طفل یعنی حضرت صاحب ع گفت ای مولای من
ایا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری ع فرمود که
ای پسر اسحق بیرون اور انچه در همیان است تا حضرت صاحب ع حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند
پس احمد یک کیسه را بیرون اورد حضرت فرمود که این از فلانست که در فلان محلهٔ قم نشسته است
و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیست که از پدر باو میراث
رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایهٔ دکان
سه دینار است حضرت امام حسن فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو چه چیز در میان اینها حرام است
تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش
بران نقش است و نصف نقشش محو شده است و یکدینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانک و نیم
است و حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش اینست که صاحبش در فلان سال در
فلان ماه او را نزد جولایی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذشت
و دزد انرا دزدید چون گفت که انرا دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر
از ان که دزد برده بود بهمان وزن داد که او را بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت ان جامه است
و حرامست چون کیسه را احمد گشود و دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر ع فرموده بود
پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صرهٔ دیگر بیرون اورد حضرت صاحب ع فرمود که مال فلانست
که در فلان محلهٔ قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست بر این دراز نمیکنیم پرسید که
چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصهٔ خود را زیاده کیل
کرد و گرفت و مال ایشان در ان میانست حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که راست گفتی ای فرزند
پس باحمد گفت که این کیسهها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام
است تا انکه همه ایا را ممتاز فرمود و چون سعد بن عبد الله خواست که مسائل خود را بپرسد حضرت
عسکری فرمود که از نور چشمم بپرس انچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب کرد پس جمیع مسایل مشکله

را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سوالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز
بیادش اورد و جواب فرمود و حدیث طولانی است و در سایر کتب ایراد نموده ام و کلینی و ابن بابویه
و دیگران روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر
کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه ان ملک بر کرسیهامی نشستیم
و همه توریه و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را
دانا میگردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و همهٔ مردم رجوع بما
میکردند پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول صم را مذکور ساختیم و گفتیم ان پیغمبری که در
کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی اثار
او برویم پس رای همه بر این قرار گرفت که من بیرون ایم و از برای ایشان احوال انحضرت را تجسس
نمایم پس بیرون امدم و مال بسیار با خود داشتم پس دوازده ماه گردیدم تا بنزدیک کابل رسیدم جماعتی
از ترکان برخوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد
مرا بشهر بلخ فرستاد و در ان وقت داود بن عباس والی بلخ بود و چون خبر من باو رسید که از برای
طلب دین حق از هند بیرون امده ام و لغت فارسی اموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام
مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند گفتم من از شهر خود بیرون امده ام که
طلب نمایم و تجسس کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ایم گفتند نام او چیست
گفتم محمد گفتند ان پیغمبر ماست که تو او را طلب مینمایی من شرایع دین انحضرت را از ایشان پرسیدم
بیان کردند با ایشان گفتم میدانم که محمد پیغمبر است اما نمیدانم که انکه شما میگویید اینست که من او را
طلب میکنم یا نه بگویید او در کجا میباشد تا بروم بنزد او و سوال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من
هست و در کتب خوانده ام اگر ان باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است
گفتم وصی و خلیفهٔ او کیست گفتند ابو بکر گفتم نامش را بگویید این کنیت اوست گفتند نامش عبد الله
پسر عثمان است و نسب او را تا قریش ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند گفتم این ان
پیغمبر نیست که من طلب او میکنم انکه من او را طلب میکنم خلیفهٔ او برادر اوست در دین و پسر عم اوست
در نسب و شوهر دختر اوست و پدر فرزندان اوست و ان پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین
بغیر فرزندان این مردی که خلیفهٔ اوست چون فقهای ایشان این سخنان را شنیدند برجستند و گفتند ای
امیر این مرد از شرک بدر امده است و داخل کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من
دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی تر از ان که دارم بیابم من
صفات ان پیغمبر را خوانده ام در کتابهایی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است و من از بلاد هند بیرون

آمده ام و دست برداشته ام از عزتی که در انجا داشتم از برای طلب او و چون تجسس کردم امر پیغمبر شما را
از انچه شما بیان کردید موافق نبود با انچه من در کتب خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد
و حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت عسکری عم بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن
حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان ابصر و اعلمند بمناظرهٔ او والی گفت چنانچه من
میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطرنشان او کن پس حسین مرا
بخلوت برد و بعد از انکه احوال خود را با او گفتم و بر مطلب من مطلع گردید گفت ان پیغمبری که طلب
میکنی همانست که ایشان گفته اند اما خلیفهٔ او را غلط گفته اند ان پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب
است و وصی او علی پسر ابوطالب پسر عبد المطلب است و او شوهر فاطمه عم دختر محمد است و پدر حسن
و حسین است که دخترزاده محمد اند غانم گفت من گفتم همین است انکه من میخواستم و طلب میکردم پس
رفتم بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم انچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا
رسول الله صم پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و با حسین گفت که تفقد احوال او بکن و از او
باخبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم و مسائلی که بان محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز
و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم و من بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبر
انست و پیغمبری بعد از او نیست و امر امامت بعد از او با وصی و وارث و خلیفهٔ اوست و پیوسته
امر خلافت خدا جاریست در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد صم
گفت امام حسن و بعد از او امام حسین دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر عم و بیان
کرد انچه حادث شد از غایب شدن انحضرت پس همت من مقصور شد بر انکه طلب ناحیه مقدسهٔ
انحضرت بکنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم امد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت در
سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او
رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم نیامد از بعضی از اخلاق ان رفیق از او جدا شدم
و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس با وارد قریهٔ عباسیه شدم و نماز
کردم و متفکر بودم در ان امری که در طلب ان سعی میکنم ناگاه مردی بنزد من امد و گفت تو فلانی
و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بران مطلع نبود گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا
میطلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای
من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش امدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان
و فلان را تا انکه مجموع ان چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و انچه بر من
گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت میخواهی بحج روی با اهل

قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان مرو و در این سال برگرد و در سال اینده برو پس بسوی من انداخت
صرهٔ زری که نزد او گذاشته بود و فرمود این را خرجی خود کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو
و او را بر هیچ امر مطلع مکردان راوی گفت بعد از ان غانم برگشت و بحج نرفت بعد از ان قاصدها امدند
و خبر اوردند که حاجیان در ان سال از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت او را برای این منع
فرمودند از رفتن بسوی حج در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان
برگشت و هدیهٔ برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب
راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ مفید روایت کرده است که چون قرامطه اعنی اسماعیلیه
ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه اوردند در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و
سی و هفت که اول غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند
من بامید ملاقات حضرت صاحب عم در ان سال ارادهٔ حج کردم زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده
است که حجر را کسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت صم که
سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول او را نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبد الله بن
زبیر خراب کرد چون خواستند بسازند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا انکه حضرت امام زین
العابدین عم او را بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در ان سال متوجه حج شدم چون ببغداد رسیدم
علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود گردانیدم مردی
از شیعه را که او را ابن هشام میگفتند و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در ان
عریضه سوال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن
هشام را گفتم مقصود من انست که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود میگذارد و جوابش را
بگیری و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی بخدمه
کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که درست توانم دید که کی حجر را بجای خود
میگذارد و ازدحام مردم مانع دیدن من نشود چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا
در میان گرفتند و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید
و قرار نمیگرفت تا انکه جوان خوش روی گندمگونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای
خود گذاشت درست ایستاد و حرکت نکرد پس خروش از مردم برامد و صدا بلند کردند و روانه شد
و از مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ
دور میکردم و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام و چشم را از او بر نمیداشتم که مبادا از
نظر من غایب شود تا انکه از میان مردم بیرون رفت و در نهایت اهستگی و اطمینان میرفت و من هر چند

میدو بدم باو تمیز سیدم و چون بجایی رسید که بغیر از من و او کسی نبود ایستاد و بسوی من ملتفت شد
و فرمود بمن بده انچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشود و فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست در
این علت و عافیت میابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده
کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون این
خبر باین تولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت در
ان سال اندک ازاری بهم رسانید و صیت کرد و تهیهٔ کفن و حنوط و ضروریات سفر اخرت را گرفت و
اهتمام تمام در این امور میکرد و مردم باو گفتند ازار بسیار نداری اینقدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی
گفت این همان سالست که مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیعهٔ جنت
انتقال نمود الحقه الله بمواليه الاطهار فی دار القرار و سید علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که
من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی قعدة الحرام سال ششصد و سی و هفت صدای حضرت
ع را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد و از انجمله میفرمود که زنده گردان با باقی بدار
ایشانرا در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن
فارس که گفت من وارد شهر همدان شدم و همه را سنی یافتم بغیر یک محله که ایشانرا بنی راشد میگفتند
و همه شیعهٔ امامی مذهب بودند از سبب تشیع ایشان سوال کردم مرد پیری از ایشان که اثار صلاح
و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما انست که جد اعلای ما که ما همه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت
در وقت مراجعت پیاده می امدم چند منزل که امدیم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که چون
اخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا انکه گرمی افتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته
بود و جاده پیدا نبود بتوکل روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز خرم پر گل و لاله که
هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل ان بستان شدم قصر عالی بنظر من امد بجانب قصر روانه شدم
چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکو بی گفتند و گفتند بنشین
که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا باین موضع اورده است پس یکی از ان خادمها داخل
ان قصر شد و بعد از اندک زمانی امد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم
که هرگز بان خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پردهٔ بر در خانه اویخته بود پرده را برداشت و گفت
داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی
سر او از سقف اویخته است که نزدیکست که سر شمشیر مماس سر او شود و ان جوان مانند ماهی بود که
در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی
من کیستم گفتم نه والله گفت منم قایم ال محمد و منم انکه در اخر الزمان باین شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره

بان شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از انکه پر از ظلم و جور شده باشد پس
برو در افتادم و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از مدینه و از بلاد
جبل که او را همدان میگویند گفتم بلی راست گفتی ای امای من و مولای من پس گفت میخواهی
برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود بروم و بشارت دهم ایشانرا باین
سعادت که مرا روزی شده پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد
و مرا از بستان بیرون اورد و با من روانه شد اندک راهی که امدیم عمارتها و درختها و منارهٔ مسجدی
پیدا شد گفت میدانی و میشناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که انرا اسد اباد میگویند
گفت همانست برو بارشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسد اباد شدم و در کیسه چهل
یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشانرا
بان سعادتها که حقتعالی برای من میسر کرد و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا ان اشرفیها در میان ما هست و شیخ
طوسی و طبرسی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن
مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد انکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر ع برسم
و میسر نشد شبی در میان رخت خواب خود خوابیده بودم صدایی شنیدم که کسی گفت ای فرزند
مهزیار امسال بیا بحج که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته
مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون امدم و رفیق چند
بهم رسانیدم و متوجه راه شدم چون داخل کوفه شدم تجسس بسیار نمودم اثری و خبری از انحضرت
نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید
باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد
و متفکر بودم تا انکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور مکه معظمه خلوت شود و مشغول
طواف شوم و بتضرع و ابتهال از بخشندهٔ بی زوال سوال کنم که مرا بکعبهٔ مقصود خویش راهنمایی کند
چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوان با ملاحت خوش روی خوش بویی را در طواف دیدم
که دو برد یمنی پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر
برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن
الخصیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت
و شبها بعبادت می ایستاد و تلاوت قران بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را
میشناسی گفتم من انم گفت خوش امدی ای ابو الحسن و گفت چه کردی ان علامتی را که در میان تو
و حضرت امام حسن عسکری ع بود گفتم با منست گفت بیرون اور بسوی من پس بیرون اوردم انگشتر

نیکو پی را که بران محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیکر یا الله یا محمد یا علی نقش ان بود چون نظرش بران افتاد انقدر کریست که جامهایش ترشد کفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حقتعم ترا در فردوس اعلا با پدران خود ساکن کردانید پس کفت بعد از حج چه مطلب داری کفتم فرزند امام حسن عسکری ع را طلب میکنم کفت بمطلب خود رسیدهٔ و او مرا بسوی تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب بکذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار کفت بخانهٔ خود برکشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب کذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون به شعب رسیدم ان جوانرا در انجا دیدم چون مرا دید کفت خوش امدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت دادند پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات کذشت و چون بپایین عقبه طایف رسیدیم کفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهیهٔ نماز بکیر پس با او نافلهٔ شب را بجا اوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام کفت و بعد از نماز به سجده رفت و رو بر خاك مالید و سوار شد و من سوار شدم تا بالای عقبه رفتیم کفت نظر کن چیزی میبینی نظر کردم بقعه سبز خرمی دیدم که کیاه بسیار داشت کفت نظر کن بالای تل ریك چیزی می بینی چون نظر کردم خیمهٔ از مو دیدم که نور ان تمام اسمان و ان وادی را روشن کرده بود کفت منتهای ارزوها در انجاست دیده ات روشن باد چون از عقبه بیرون رفتیم کفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب بزیر امدیم کفت دست از مهار شتر بردار و انرا رها کن کفتم ناقه را بکی بکذارم کفت این حرمیست که داخل ان نمیشود مکر ولی خدا و بیرون نمیرود از ان مکر ولی خدا پس در خدمت او رفتیم تا بنزدیك خیمهٔ منوره رسیدم کفت اینجا باش تا برای تو رخصت بکیرم بعد از اندك زمانی بیرون امد و کفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود و روی مشاهده کردم مانند پارهٔ ماهی از طراوت و سفاهت میرانه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل کشاده پیشانی با ابروهای باریك کشیده و بیکدیکر پیوسته و چشمهای سیاه کشاده و بینی کشیده و کونهای رو هموار و برنامده در نهایت حسن و جمال بر کونهٔ راستش خالی بود مانند فتاة مشکی که بر صفحهٔ نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود نزدیك به نرمه کوش او ریخته از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند ستارهٔ درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یك یك از من پرسید عرض کردم که ایشان در دولت بنی العباس در نهایت مذلت و خواری زندکانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالك ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم ع از من عهد کرفته است که ساکن

نشوم از زمین مکر در جایی که پنهان تر و دورترین جاها باشد تا انکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنکامی که حقتعم رخصت فرماید که ظاهر شوم و بامن کفت ای فرزند حقتعم اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیکذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باو بر خلق تمام باشد ای فرزند کرامی توانی که خدا مهیا کرده است ترا برای نشر حق و بر انداختن باطل و اعدای دین و اطفای نایرهٔ مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهایی و بدان که دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی اشیان خود پرواز کنند و ایشان کروهی چندند که بظاهر در دست مخالفان ذلیل اند و نزد حقتعم کرامی و عزیزاند و اهل قناعت اند و چنك در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین از اثار ایشان مینمایند و مجاهده به حجت با اعدای دین میکنند و حقتعم ایشانرا مخصوص کردانیده است بانکه صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان دین میکشند تا انکه در دار قرار بعزت ابدی فایز کردند ای فرزند صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا انکه حقتعم اسباب دولت ترا میسر کرداند و علمهای زرد و رایات سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو بجولان در اید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیك حجر الاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاك باشد از الودکی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلب باشد در دفع فتنهای مضلین و در ان وقت حدایق ملت و دین بیار اید و صبح حق درخشان کردد و حقتعم بتو ظلم و طغیان را از زمین بر اندازد و بهجت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رمیده شرایع دین مبین باشیانهای خود بر کردند و امطار فتح و ظفر بساتین ملت را سرسبز و شاداب کرداند پس حضرت فرمود که باید انچه در این مجلس کذشت پنهان داری و اظهار ننمایی مکر بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار کفت چند روز در خدمت انحضرت ماندم و مسائل مشکلهٔ از انجناب سوال نمودم انکاه مرا مرخص فرمود که باهل خود معاودت نمایم و در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم هدیه بخدمت انحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بجو باین مال در برکشتن بسوی وطن خود که راه درازی در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برکشتم و حکایات و اخبار در این باب بسیار است و این رساله کنجایش ذکر انها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبد الله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد انجماعتی را که بخدمت انحضرت رسیده اند یا معجزات انحضرت بر ایشان ظاهر کردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان این جماعتند عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل

همدان محمد بن صالح و از اهل ری شامی و محمد بن ابی عبد الله اسدی و از اهل اذربایجان قاسم بن
علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابو القاسم بن ابی حابس و ابو
عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابو القاسم بن دبیس و ابو عبد الله بن فروخ
و مسرور طباخ ازاد کردهٔ امام علی نقی و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت
و صاحب پوستینها و صاحب صره سر بمهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن
حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد پسر برادر او و ابو الحسن و از
اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق
و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هارون و صاحب
سنک ریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوکر و از قزوین مرداس و علی بن احمد
و از قابس دو مرد و از شهرزور پسر خالویه و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب
مال و رقعهٔ سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او
و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین
محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و انچه در کتب معجزات مذکور اند زیاده از هفتاد نفر میشوند و خبر یرا
که در این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از
حضرت صادق عم روایت کرده است که قایم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید کفتم
چرا یابن رسول الله فرمود که حقتعم البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این امت جاری
خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حقتعم میفرماید لترکبن طبقا
عن طبق یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق انچه واقع شده است و ایضا از عبد الله بن
الفضل روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق عم فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد
بود که هر سست ایمانی شک کند کفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم
کفتم چه حکمت در غیبت انحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و
اوصیای ایشان بوده است و ان حکمت معلوم نمیشود مکر بعد از ظهور انحضرت چنانچه حضرت خضر عم
بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را مکر در وقت جدا شدن از
یکدیکر ای پسر فضل این امریست از امور غریبهٔ خدا و سریست از اسرار خدا و غیبی است از
غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم بانکه افعال او همه منوط بحکمت
است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت
بخدمت حضرت صاحب عم و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت انحضرت فرستاد و سوال کرد از علت غیبت

واز انکه مردم چه نفع میبرند از انحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشت اما علت غیبت پس حق تعم
میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسوءکم یعنی ای کروهی که ایمان اورده اید
سوال مکنید از چیزی چند که اکر ظاهر شود بر شما ازرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران
من مکر انکه در کردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون
خواهم امد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در کردن من نباشد و اما انچه سوال کرده بودی
از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع افتابست در وقتی که غایب کرده باشد انرا ابرها از دیدها
و بدرستیکه من امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانچه ستارها امان اهل اسمانند پس ببندید درهای
سوال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلف مکنید در امری که شما را تکلیف دانستن ان نکرده اند
و دعا کنید که حق تعم ما را بزودی فرج کرامت فرماید که فرج شما در انست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس
که متابعت هدایت کند ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از
رسول خدا صم که ایا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قایم عم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی
که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی مییابند بنور ولایت او در غیبت او
مانند انتفاع مردم بافتاب هر چند ابر او را پوشیده باشد مؤلف کوید که تشبیه بافتاب ابر اشاره
است بچند چیز اول انکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات
ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف بر شیعیان
ظاهر میکردد و بلاها و فتنها از ایشان رفع میشود چنانچه حق تم فرموده است و ما کان الله معذبهم
و انت فیهم و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صم که اهل بیت من امان اهل زمین اند
چنانچه ستارها امان اهل اسمانند و هر که دیده دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد میداند که هر کاه
ابواب فرج بر کسی مسدود کردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب دقیقی و مسئلهٔ مشکلی بر او مشتبه
کردد همین که متوسل بارواح مقدسهٔ ایشان شود بقدر توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح
میکردد دویم انکه هم چنانکه افتاب که بابر محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او انانا منتظر رفع
سحاب و کشف حجاب هستند هم چنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس
نمیکردند و ثوابهای عظیم میبرند سیم انکه منکر وجود انحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور اثار انجناب
مانند منکر وجود افتابست هر کاه محجوب بسحاب باشد چهارم انکه چنانچه مستور بودن افتاب بسحاب
کاه هست که از برای عباد اصلح است هم چنین کاه باشد غیبت انحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع
ایشان باثار ایشان اصلح باشد از ظهور انحضرت بوجوهی که ذکر انها موجب تطویل است پنجم انکه نظر
بقرص افتاب اکثر دیدها را ممکن نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده شود هم چنین دیدن

چشم شمس جمال انحضرت را ابسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان کردد چنانچه بسیاری از مردم
پیش از بعثت انبیاء عم ایمان بایشان می اورده اند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند
مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر ایشان از شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند ششم انکه در
روز ابر بعضی از مردم افتاب را از فرجهای بینند و بعضی نمی بینند و هم چنین در ایام غیبت ممکن
است که بعضی از شیعیان بخدمت انحضرت رسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق عم فرمود که
حضرت قایم عم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهند دانست جای
او را مکر خواص شیعیان او و در غیبت دویم نخواهند دانست مکان او را مکر مخصوصان موالی و در
روایت دیکر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان انحضرت همیشه در خدمت انحضرت خواهند
بود یعنی هر یك که بمیرند دیکری بجای او خواهد امد هفتم انکه انحضرت و ابای اطهار او علیهم السلام
مانند افتابند در عموم نفع و کسی بغیر کور بی بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حقتعم در حق انکور باطنان
فرموده است من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا و وجوه دیکر بسیار است که این
رساله کنجایش ذکر انها ندارد و بعد از انکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قایم عم قایم
شده باشد انکار انحضرت کردن بمحض استبعاد از طول حیات ان حضرت بی صورت است باانکه مثل
انراهمهٔ عامه در وجود حضرت خضر عم قایل شده اند و قایلند در عمر حضرت نوح عم بزیاده از هزار
سال و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قایل
شده اند و عمر دجال بن صاید را از زمان حضرت رسول صم تا نزول عیسی عم از اسمان قایل شده اند
و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی عم قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعم حضرت
مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و او را امر بخروج فرماید
وانچه می کویند که در وجود امام غایب چه فایده است این سوال بی وجه است زیرا که هرکاه غیبتهای
طولانی از پیغمبران سابق بروایت مسلمه بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا مدتها در شعب
ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در
وجود و غیبت انها بود در وجود و غیبت انحضرت میتواند بود و اکر فایده بغیر ان نباشد که شیعیان را در
اعتقاد بامامت و وجود انحضرت و انتظار ظهور انحضرت بردن ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافیست
چنانچه منقولست که از حضرت امیر المومنین عم پرسیدند که کدام عمل محبوب تر است نزد خدا انحضرت
فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین عم منقولست که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد
خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور انحضرت کشند بهترین اهل
هر زمان خواهند بود زیرا که حقتعم از عقل و فهم و معرفت انقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد

ایشان بمنزله مشاهده کردیده است و خدای عزوجل ایشان را در ان زمان بمنزله جماعتی کردانیده که جهاد
کنند در پیش روی رسول خدا صم بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما بند براستی و دعوت
کنندکانند خلق را بسوی دین خدا در پنهان و اشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرکترین
فرجهاست و ایضا از انحضرت منقولست که هرکه ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند باو حقتعم
ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست
که هرکه انتظار حضرت قایم عم کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قایم عم با انحضرت
باشد بلکه مثل کسی است که در پیش روی او شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسی است که در
خدمت حضرت رسول صم شهید شده باشد و از حضرت صادق عم منقولست که بر مردم زمانی خواهد امد
که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال انها که ثابت باشند بامر ما در ان زمان و کمتر ثوابی که
برای ایشان خواهد بود انست که ندا کند باری تعم ایشان را که ای بندکان من ایمان اوردید بسر من
و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستیکه شمایید بندکان
و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و بس و از شما عفو میکنم کناهان را از غیر شما و شما را می امرزم
و بس و ببرکت شما باران را میفرستم از برای بندکان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اکر شما
نمیبودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی کفت یابن رسول الله چه چیز است بهترکاری که مردم
در ان زمان کنند فرمود زبان را نکاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث در این باب زیاده از حد
و احصاست باانکه از کجا معلوم است که منافع انحضرت ظاهرا بمردم نمیرسد بروجهی که او را نشناسند
چنانچه وارد شده است که انحضرت هر سال به حج می اید و مردم را میشناسد و مردم او را نمیشناسند
و چون انحضرت ظاهر شود کویند که ما او را میدیدیم و نمیشناختیم و از حضرت امام جعفر الصادق عم
منقولست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف این سناند اشباه بخوك چرا انکار میکنند این را
برادران یوسف عم عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودن و رفتند بنزد انحضرت و با او سخن کفتند
و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا انکه خود را بایشان شناسانید پس چه انکاری
میکنند این امت حیران که حقتعم در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در
میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان کذارد و ایشان
او را نشناسند تا انکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف را رخصت
داد که خود را ببرادران خود بشناساند و متکلمان میکویند که بر حقتعم واجبست که حجت خود را نصب
کند زیرا که لطف بر او واجبست و اکر مردم او را خایف کردانند و او غایب کردد تقصیر از مردم خواهد
بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بثوابهای عظیم

فایز خواهند گردید خصوصا در وقتیکه از برکات ائمه ع آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل دین را
برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی دین مردم گردانیده باشند
و مردم را امر برجوع بایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای
شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که حقتعالی در هر عصری عادلی چند
از راویان احادیث اهل بیت ع مقرر گردانیده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را
و بر خود بستن مذاهب باطلهٔ مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را و فرمانها
و توقیعات از حضرت صاحب ع بشیعیان رسید که در ایام غیبت
مارجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت
منند بر شما و من حجت خدایم بر همه بر ایشان
و این دلایل و نصوصی که ما بر امامت
آنحضرت اقامت نمودیم احتیاج باین
ضمیمها ندارد والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم تمام شد جلد اول
از کتاب حق الیقین
بعون الله الملك
الحق المبین

بسم الله الرحمن الرحیم

مقصد نهم در اثبات رجعت است بدانکه از جملهٔ اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقهٔ محقهٔ حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم ع جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای انکه بدیدن دولت ائمهٔ خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهدهٔ اضعاف ان دولتی که میخواستند باهل بیت رسالت ع برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رسالهٔ اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای امامیه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسایل مفرده در این مسئله تالیف نموده اند چنانکه ارباب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه در کتاب من لایحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق ع که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر کرا شکی باشد بان کتاب رجوع کند و ایاتی که تفسیر انها برجعت شده است بسیار است اول حقتعالی فرموده است و یوم نبعث من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا یعنی روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از انها که تکذیب میکنند بایات ما و در احادیث بسیار از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که این ایه در رجعت است که حقتعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و ایهٔ قیامت انست که فرموده است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور گردانیم ایشانرا پس ترک نکنیم احدی از ایشانرا که زنده نکنیم و فرمود که مراد بایات امیر المومنین و ائمهٔ ع اند دویم حقتعالی فرموده است و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون یعنی چون واقع شود عذاب خدا بر ایشان یا انکه وقتیکه نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون اوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان بدرستیکه مردم بودند که بایات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه حضرت امیر المومنین است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیدهٔ مومن خواهد زد و نقش خواهد بست که مومن است حقا و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش

خواهد گرفت که او کافر است حقا و عامهٔ نیز مثل ابن اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد امد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مومن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نقطهٔ سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستارهٔ درخشان با انکه در میان دو چشمش نوشته میشود مومن و انگشتر را بر بینی کافر میزند و سیاه میشود و جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته است بعضی از قراء تکلمهم بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشانرا و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المومنین ع در خطبها مکرر میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بان داغ کنند و عامه از ابوهریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض امیر المومنین ع است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القران فی الائمة روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان میکنید که دابة الارض علی ع است من گفتم ما نمیگوییم تنها یهود نیز چنین میگویند معاویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتب خود دابة الارض را می یابید گفت بلی معاویه گفت چه چیز است گفت مردیست معاویه گفت میدانی چه نام دارد گفت الیا معاویه گفت الیا چه نزدیکست بعلی سیم قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القران لرادک الی معاد یعنی بدرستیکه انکه بر تو واجب گردانیده قرانرا هراینه ترا برمیگرداند بسوی معاد یعنی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول صلعم است بسوی دنیا چهارم موافق قول حقتعالی و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی البته و اگر کشته شوید در راه خدا یا بمیرید هراینه بسوی خدا محشور میشوید منقولست بطرق بسیار که این ایه در رجعت است و سبیل الله راه ولایت علی و ذریت اوست هر که ایمان باین ایه داشته باشد او را کشته شدنی و مرگی هست اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت برمیگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمیگردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرمود در تفسیر قول حقتعالی کل نفس ذائقة الموت هر که کشته شود مرگرا نچشیده است و البته در رجعت بدنیا برمیگردد تا مرگرا بچشد پنجم قول حقتعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتومنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذالکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یعنی بیاد اور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبرانرا که هراینه انچه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کنندهٔ شما باشد البته ایمان بیاورید بان پیغمبر و یاری کنید او را گفت ایا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از

کواهانم و در احادیث معتبرهٔ بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه سعد
بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که فرمود یعنی
ایمان برسول خدا صم خواهند اورد و حضرت امیر المومنین عم را یاری خواهند کرد در رجعت پس
فرمود بخدا سوکند که هر پیغمبری که خدا مبعوث کردانیده است از ادم و هرکه بعد از اوست جمیع
ایشانرا برمیکرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیر المومنین عم و شیخ حسن بن
سلیمان در کتاب منتخب البصایر از کتاب واحده از حضرت باقر عم روایت کرده است که حضرت امیر
المومنین عم فرمود که بدرستیکه خداوند عالمیان واحد و یکانه و بی مثل و نظیر است و متفرد بود در
یکتایی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمهٔ پس ان کلمه را نوری کردانید و از ان نور محمد صم را
و ذریت مرا از ان نور خلق کرد پس مرا افرید و تکلم بکلمهٔ دیکر نمود و از ان روحی بهمرسید و ان
روح را در ان نور ساکن کردانید و ان نور را در بدنهای ما ساکن کردانید پس مائیم روح برکزیدهٔ
خدا و کلمات خدا که در قران ذکر کرده است و بما حجت خود را بر خلق تمام کرده است و ما پیش از خلق
اشیاء در زیر سقفی بودیم از نور سبز و در وقتی که نه افتاب بود و نه ماه و نه شب بود و نه روز و نه
دیدهٔ که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از ان بود که
خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبرانرا خلق کرد عهد و پیمان از ایشان کرفت که بما ایمان بیاورند
و ما را یاری کنند پس حضرت این ایه را خواند و کفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی
او را و همهٔ پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستیکه حقتعم کرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری
یکدیکر بکنیم و تحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را
و وفا کردم از برای خدا بانچه کرفته است از من از میثاق و پیمان در نصرت و یاری محمد صم و هنوز
یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند
نمود و مابین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از ادم
تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده باشد و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زندها
و مردها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجیبست و چکونه تعجب نکنم از مردهایی که خدا
ایشانرا زنده کرداند و کروه کروه از قبرها بیرون ایند لبیک کویان و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی
الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود کذاشته باشند و بر سرهای
کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و اخرین تا انکه حقتعم وفا کند بوعده که
ایشانرا داده است در قران که وعد الله الذین امنوا منکم تا اخر ایه یعنی خدا وعده داده است انهارا که ایمان
اورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند البته ایشانرا خلیفه کرداند در زمین چنانچه خلیفهٔ کردانیده

بود انهارا که پیش از ایشان بودند و البته متمکن کرداند از برای ایشان دین ایشانرا که پسندیده است
از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را
شریک من نکردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی
از بندکان من و محتاج نباشند بتقیه کردن از کسی و بدرستیکه مرا برکشتنی بعد از برکشتن و رجعتی
بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برکشتنها و صاحب حکمها و انتقام کشیدنها و دولتهای
عجب و منم مانند شاخی از اهن و منم بندهٔ خدا و برادر رسول خدا صم و منم امین خدا و خازن علم خدا
و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان
خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و مائیم اسماء حسنای خدا و امثال علیای او و ایات کبرای او و
منم قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ ساکن میکردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و بامنست
تزویج اهل بهشت و باختیار منست عذاب اهل جهنم و بازکشت خلق بسوی منست و حساب خلق
بامنست و منم اذان کوینده در اعراف و منم که نزد قرص افتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و
منم صاحب اعراف که مومن و کافر را از یکدیکر جدا میکنم و منم امیر مومنان و پادشاه متقیان و اية
سابقان و زبان سخن کویان و اخر اوصیای و واسطهٔ پیغمبران و وارث انبیاء و خلیفه خدا و صراط
مستقیم پروردکار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل اسمانها و زمینها و هرکه مابین
اسمانهاست و منم انکه خدا با او حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم کواه خلایق در روز
جزا و منم انکه نزد منست علم مرکها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم
نسبهای مردم را و بمن سپرده اند ایات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم
انکه خدا مسخر من کردانیده است ابرها و رعد و برق و تاریکی و روشنایی و بادها و کوهها و دریاها
و ستارها و افتاب و ماه را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم انکه عدد هر چیز را میدانم
بان علمی که خدا بمن سپرده است و بان رازها که مخفی به پیغمبرش وحی فرستاده است و ان رازها را
پنهان پیغمبر بمن کفته است و منم انکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمهٔ خود را و حکمت خود را
و علم خود را بمن عطا کرده است ای کروه مردم از من سوال کنید پیش از انکه مرا نیابید خداوندا من
تورا کواه میکیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ششم و لنذ
یقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته میچشانیم ایشانرا از عذاب
نزدیکتر یا پست تر پیش از عذاب بزرکتر شاید ایشان برکردند حضرت امام جعفر صادق فرمود که عذاب
نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشانرا عذاب خواهند کرد و عذاب بزرکتر عذاب قیامت است
و مراد از برکشتن و زنده شدن در رجعت است هفتم ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین یعنی ای پروردکار

مامیرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار در احادیث وارد شده است که یک زنده
گردانیدن در رجعت و دیگری در قیامت است و یک میرانیدن در دنیاست و دیگری در رجعت
هشتم انا لننصر رسلنا و الذین امنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستیکه ما البته یاری
میکنیم رسولان خود را و انها را که ایمان اورده اند در زندگانی دنیا در روزی که می ایستند گواهان
برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و اخرت هردو یاری میکنیم ایشانرا علی بن ابراهیم و سعد بن
عبد الله روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق عم فرمود که یاری دنیا در رجعت است مگر نمیدانی
که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد
بود و ایاتی که تاویل برجعت فرموده اند بسیار است در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن
اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تعم و سعد بن عبد الله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق عم روایت
کرده است که شیطان لعنه الله از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند
حق تعم ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون انروز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش
از روزی که خدا ادم را خلق کرده است تا انروز و حضرت امیر المومنین برگردد و این اخر برگشتنهای
انحضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد کرد فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده باشد
نیکوکاران و بدکاران زمان او برمیگردند تا حقتعم مومنانرا بر کافران غالب گرداند و مومنان از
ایشان انتقام بکشند چون انروز شود حضرت امیر المومنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش
و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل ان واقع نشده
باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المومنین را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در
میان اب فرات داخل شود پس ابری بر اید از اسمان که پر شده باشد از ملائکه و رسول خدا صم حربهٔ
از نور در دست داشته باشد و در پیش ان ابر اید چون نظر شیطان بر انحضرت افتد از عقب برگردد
و اصحابش باو گویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم انچه شما نمی بینید من میترسم
از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول صم باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و
اصحابش همه هلاک شوند پس بعد از ان همه مردم خدا را بیکانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک
نگردانند و حضرت امیر المومنین عم چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا انکه یکمرد از شیعیان
انحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یک فرزند پس در انوقت دو باغ سبز که
حقتعم در سورهٔ الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از انحضرت روایت کرده است
که حساب خلایق با حضرت امام حسین عم خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند از
حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که اول کسی که در رجعت برخواهد گشت حضرت امام حسین

عم خواهد بود و ان مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای ابروهای او بر روی دیده اش
اویخته شود و از حضرت امام موسی روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مومنان با ارواح
دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشانرا عذاب و شکنجه کرده
باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشانرا بخشم اورده باشد او را بخشم اورند اگر کشته باشند بعوض
بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از ان همه در یک شب بمیرند
و ایشان بنعیم بهشت برگردند و دشمنان به بدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضا روایت کرده است
که از حضرت امام جعفر صادق عم پرسیدند از تفسیر قول حقتعم و جعلکم انبیاء و جعلکم ملوکا یعنی
و گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول صم و ابراهیم
و اسمعیل و ذریت اویند و پادشاهان ائمه اند عم راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی
بهشت و پادشاهی رجعت علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج
بامن گفت در قران ایهٔ هست که تفسیرش مرا عاجز کرده است و نمیفهمم و ان ایه اینست وان من اهل الکتاب
الا لیومنن به قبل موته یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر انکه البته ایمان می اورند بحضرت عیسی
عم پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهود و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب او
حرکت نمیکند تا بمیرد من گفتم ای امیر این مراد نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم
حضرت عیسی عم پیش از قیامت از اسمان بزمین خواهد امد پس نمیماند هیچ یهودی و غیر او مگر انکه
ایمان بحضرت عیسی می اورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی
عم حجاج گفت وای بر تو این را از کجا اوردهٔ و از کی شنیده گفتم از حضرت امام محمد باقر عم شنیده ام گفت
بخدا سوگند که از چشمهٔ صافی برداشتهٔ و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حقتعم بل
کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب میکنند بانچه احاطه نکرده اند بعلم ان
و هنوز تاویل ان بایشان نرسیده است حضرت فرمود که این ایه در باب رجعت و امثال انست که هنوز
وقت انها نیامده و ایشان تکذیب انها مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند
که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذرهٔ انسان خواهد بود چنانچه حق تعم فرموده است
ان له معیشة ضنکا و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر عم روایت کرده است
که هر قومی را که حقتعم بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه حقتعم فرموده است
و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون و در اخبار معتبره وارد شده در تاویل این ایه و نرید ان
نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری
فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون که این مثلی است که حقتعم زده است برای اهل بیت

رسالت عم که موجب تسلی انحضرت کرد دز یرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل
و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند و نظیر ایشان در این امت ابو بکر و عمر و عثمان واتباع ایشان بودند
که سعی میکردند در قتل وقمع اهل بیت رسول خدا حقتعم وعده داده است پیغمبرش را که هم چنانکه
ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب کردانیدم و بعد از ان او را ظاهر ساختم و بر فرعون
و اتباعش غالب کردانیدم و همه را بر دست او هلاك کردم هم چنین حضرت قایم را ولادتش را پنهان
خواهم کرد و از فراعنهٔ زمان خود او را مستور خواهم کردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان
غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل ایات چنین است و میخواهیم که منت کذاریم
بر انها که ایشان را ضعیف کردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بکردانیم ایشانرا امامان و بکردانیم
ایشانرا وارثان زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم کردد و تمکن واقتدار بدهیم ایشانرا
در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر کردانند و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابو بکر و عمر و
لشکرهای ایشان و اینهایند که غصب حق ال محمد کردند منهم یعنی از ال محمد انچه حذر میکردند از
کشتن و عذاب و هم چنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشندکان ایشانرا نیز زنده
کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیکران از جابر از امام محمد باقر عم روایت
کرده است که حضرت امام حسین عم در صحرای کربلا پیش از شهادت فرمود که جدم رسول خدا صم
بمن کفت که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیاء ایشان در انجا
ملاقات یکدیکر کرده اند یا خواهند کرد و ان زمین را عمورا میکویند و در انجا شهید خواهی شد و با تو
جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن اهن با ایشان نخواهد رسید چنانچه اتش را
حقتعم بر حضرت ابراهیم برد و سلام کردانید هم چنین اتش جنك بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود
پس بشارت باد شمارا و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در ان عالم انقدر که خدا
خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می اید من خواهم بود و بیرون امدن
من موافق می افتد با بیرون امدن امیرالمومنین عم و قیام قایم ما عم پس نازل میشوند بر من کروهی از
اسمان از جانب حقتعم که هرکز بر زمین فرود نیامده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از
ملائکه و فرود می اید محمد و علی و من و برادرم و جمیع انها که خدا بر ایشان منت کذاشته است از انبیاء
و اوصیاء سوار شده بر اسبان خدائی ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر انها سوار نشده است پس حضرت
رسول صم علم خود را بدست میکیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قایم ما میدهد پس بعد از
ان انچه خدا خواهد میمانیم پس حقتعم بیرون می اورد از مسجد کوفه چشمهٔ از روغن و چشمهٔ از اب
و چشمهٔ از شیر پس انکاه حضرت امیرالمومنین عم شمشیر حضرت رسول صم را بمن دهد و مرا بجانب

مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا انکه
بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت
امیرالمومنین و کویند راست کفتند خدا و رسول او در وعدها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان
بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله در اید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد که
انها را فتح کنند پس هر حیوان حرام کوشت که باشد بکشم تا انکه بغیر طیب و نیکو در روی زمین نباشد
و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان
شود بر او منت کذارم و هر که اسلام را نخواهد خونش را بریزم و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مکر انکه
خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاك را از روی او پاك کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید
و هر کور و زمین کیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت ان بلا را از او دفع کند و حقتعم برکت را
از اسمان بزمین فرستد بمرتبهٔ که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوهٔ تابستان در
زمستان و میوهٔ زمستان در تابستان بعمل اید و اینست معنی قول حقتعم که اکر اهل شهرها ایمان بیاورند
و پرهیزکار کردند هر اینه بکشائیم بر ایشان برکتها از اسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پیغمبران
ما را پس کرفتیم ایشانرا با انچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ
چیز در زمین و انچه در زمین است حتی انکه کسیکه خواهد احوال اهل خانهٔ خود را بداند خدا او را
الهام کند با انچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از
حضرت امام رضا عم پرسید که چه میکوئی در رجعت حضرت فرمود رجعت حقست و در امم سابقه بوده
است و قران مجید بان ناطق است و رسول خدا صم فرمود که میباشد در این امت انچه در امم سابقه بوده
مانند دو تای نعل که با یکدیکر موافقند و مانند پرهای تیر که با یکدیکر مساویند و حضرت فرمود که چون
مهدی از فرزندان من بیرون اید عیسی عم از اسمان بزیر اید و در عقب او نماز کند و عیاشی از
حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که فرمود که خلفای جور نامی بر خود کذاشته اند و خود را
امیرالمومنین میکویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالبست و هنوز تاویل این نام و معنی ان بر مردم
ظاهر نشده است راوی کفت تاویل ان کی خواهد بود فرمود که ان وقتی خواهد بود که حقتعم جمع کند در
پیش روی او پیغمبران و مومنان را تا یاری کنند او را چنانچه حقتعم فرموده است و اذ اخذ الله میثاق
النبیین تا اخر ایه که کذشت پس در ان روز میدهد رسول خدا علم را بعلی بن ابی طالب عم پس او امیر
جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم انحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد
بود اینست تاویل امیرالمومنین و معنی ان و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که ابان بن
ابی عیاش کفت رفتم بخانهٔ ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل

بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل کفت من عرض کردم انچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب در کوفه پس کفت این علم خاصی است که باید امت بدانند و رد کنند علم خصوصیات انرا بخدا الی انچه از ایشان شنیده بودم بانحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و ایات بسیار را از قران تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی و اصحی تا انکه چنان شدم که یقین من بقیامت زیاده نیست از یقین برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا صم در دنیا خواهد بود یا در اخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم کی مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود که من بدست خود خواهم کرد و دوستان خود را بر سر حوض خواهم اورد و دشمنان خود را تشنه خواهم برکردانید پس از انحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود که ان دابهٔ ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و بازنان مباشرت میکند کفتم یا امیر المومنین او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میکردد کفتم یا امیر المومنین بکو کیست او فرمود که صدیق و فاروق این امتست و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز کفتم بیان فرما که کیست فرمود انست که خدا در شان او کفته و یتلوه شاهد منه و کفته است الذی عنده علم الکتاب و کفته است والذی جاء بالصدق و صدق به و تصدیق کرد او پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند کفتم یا امیر المومنین نامش را بکو فرمود که کفتم ای ابی الطفیل بخدا سوکند که اکر عامه شیعیان مرا بنزد من بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیر المومنین مینامند و جهاد مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم بعضی از انچه میدانم از تاویل ایاتی که خدا در قران فرستاده است بر محمد صم هر اینه همه متفرق و پراکنده شوند مکر طایفهٔ قلیلی از اهل حق بدرستیکه امر ما صعب است و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسد اظهار او اقرار باو نمیکند مکر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بندهٔ مومنی نجیبی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابی الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه متفرق و مرتد و کمراه شدند مکر انها که خدا ایشانرا ببرکت ما اهل بیت نکاه داشت و در منتخب البصایر از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت امام جعفر صادق عم که علی عم را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین عم با علم خود خواهد امد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه و ال معاویه و هر که با ان حضرت جنک کرده باشد پس حقتعم یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشان را ببرد بسوی بدترین عذابها با فرعون و ال فرعون پس بار دیکر امیر المومنین رجوع کند با رسول خدا صم و او خلیفه باشد بر زمین و سایر ائمه عم عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعم اشکارا کرده شود چنانچه بیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف ان عبادت خواهد شد و حق تعم پیغمبرش خواهد داد بقدر

پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیکران بر طرف شود تا انکه حقتعم وفا کند بوعده که او را داده که غالب کرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که اول کسی که بدنیا بر میکردد حضرت امام حسین عم است و اصحاب او و یزید و اصحاب او خواهند بود پس همهٔ ایشان را بکشد مثل انکه ایشان کشته اند چنانچه حق تعم فرموده است ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس کردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشانرا و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و کردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای انها و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار از عبایهٔ اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المومنین عم که کفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب عم هست بخدا سوکند که حقتعم از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیکر چنانچه از برای یعقوب عم اولاد او را جمع کرد و ایضا شیخ کشی از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که فرمود که من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب او منزلت دیکر حق تعم بمن عطا کرد که اول کسی باشد که در رجعت بیرون اید با ده نفر از اصحاب خود که یکی از انها عبد الله بن شریک عامری باشد و او علمدارش خواهد بود از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که کویا می بینم عبد الله بن شریک را که عمامهٔ سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش اویخته و از دامن کوه بالا میرود و در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا به تکبیر بلند کرده اند و ایضا شیخ کشی روایت کرده است از داود رقی که کفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق عم عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من بان باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چارهٔ از این نیست اکر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المومنین عم خطبهٔ طولانی از انحضرت روایت کرده است و در عرض ان خطبه فرمود که ضبط نمیکنند احادیث ما را مکر قلعهای حصین یا سینهای امین یا عقلهای متین رزین پس فرمود ای عجب و کل عجب از انچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمایید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از انکه مردهٔ چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد و بحق خداوندی که حبه را اشکافته و کیاه را بیرون اورده و خلایق را خلق فرموده است کویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش کذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مومنان و اینست معنی انچه خدا فرموده است یا ایها الذین امنوا لا تتولوا قوما غضب الله

علیهم قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای کروه موءمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که نا امید کردیده اند از اخرت چنانچه نا امید کردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر عم که چون قایم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او حد بزند و انتقام فاطمه عم را بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که چون وقت قیام قایم ال محمد صم بشود در جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل ان ندیده باشند پس برویاند خدا باین باران کوشتهای موءمنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و کویا نظر میکنم بسوی ایشان که ایند از جانب قبیله جهینه و خاک قبر را از سرهای خود افشانند و ایضا از انحضرت روایت کرده است که بیرون می اید با قایم عم از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد یا پانزده نفر از قوم موسی از انها که حقتعالی فرموده است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابوذر و جابر انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی انحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر عم که چون قایم ال محمد صم بیرون اید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از ان علی عم و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا عم روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قایم عم انست که بدن برهنه در پیش قرص افتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالموءمنین است برکشته است که ظالمانرا هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله عم که چون قایم عم خروج کند نزد قبر هر موءمنی ملکی بیاید و او را اکند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اکر میخواهی ملحق شوی باو ملحق شو و اکر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی همان جا باش پس بعضی بیرون ایند و بعضی در نعیم الهی مانند و در زیارت جامعهٔ مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصا زیارت حضرت امام حسین عم ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بان مذکور است و در متهجد و مصباح الزائر و سایر کتب که از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم عم باشد و اکر پیش از ظهور انحضرت بمیرد حقتعم او را از قبر در وقت خروج انحضرت بیرون اورد و در عهد مزبور مذکور است که خداوندا اکر حایل شود میان من و انحضرت مرکی که بر بندکان خود حتم و لازم کردانیدهٔ پس بیرون اور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک کویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی باری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت امام جعفر صادق عم زیارت بعید حضرت رسول صم و ائمه عم را روایت کرده است و در ان روایت

مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قایل نمیشوم مکر بانچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت امام جعفر صادق زیارتی از برای حضرت امام حسین عم روایت کرده است و در ان زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث کرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما پس من از انهایم که ایمان دارند برجعت شما و انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیکویم چیزی را که خدا خواهد نمیتواند بود و بسند صحیح در زیارت دیکر همین مضمون را روایت کرده اند و ایضا بسند معتبر زیارت دیکر از برای حضرت امام حسین عم و جمیع ائمه عم روایت کرده است و دران زیارت مذکور است که خداوندا مبعوث کردان او را در مقام پسندیده که انتقام بکشی باو از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را بدرستیکه تو او را وعده کردهٔ و تو یی پروردکاری که خلف وعده نمیکنی و کلینی در وصف قبض روح موءمن از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح موءمن زیارت میکند ال محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می اشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میکوید در مجالس ایشان تا خروج کند قایم ال محمد پس خدا زنده میکرداند ایشانرا پس با او می ایند تلبیه کویان فوج فوج پس دران وقت بشک می افتند اهل بطلان و مضمحل میشوند مخالفان و از این جهت بود که رسول خدا صم بحضرت امیرالموءمنین عم کفت که وعدکاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعایی که در سرداب غیبت حضرت صاحب عم باید خواند مذکور است که پروردکارا توفیق ده مرا که با طاعت قایم عم قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اکر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بکردان مرا ای پروردکار من از انجماعتی که برمیکردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میکردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم او میباشند و محشور میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان بروءیت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب عم بیرون امد بسوی ابوالقاسم بن العلا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین عم است این دعا را باید بخوانند و دعا را فرمود تا انجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین عم میفرماید که سید قبیله است و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستکار کردند مردم باو در برکشتن او و برکشتن اوصیاء از عترت او و بعد از قایم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی کردانند و در اخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او می اوریم و انتظار برکشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید بن طاوس بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که کفت سوال کردم از حضرت

امام جعفر صادق ع از تفسیر قول حقتعم واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت یعنی وقسم میخورند
بخدا ایمبالغهٔ تمام که خدا زنده نمیکرداند انها را که مرده اند بلکه زنده میکرداند و وعدهٔ لازمیست بر خدا
ولیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید سنیان چه میکویند باتو و تو چه میکویی در این ایه کفتم مشرکان
میکویند و سوکند یاد میکنند که خدا مردهارا در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود که هلاک و زیانکار
بادکسی که این سخن را میکوید بپرس از ایشان که مشرکان سوکند ایشان بخدا بود یا بلات و عزی
ابو بصیر کفت فدای تو شوم بفرما معنی ایه را حضرت فرمود که چون قایم ما ظاهر شود حقتعم جماعتی از
شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش کذاشته مهیای جنک بیاری انحضرت بیایند چون
این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند کویند که فلان و فلان و فلان از قبرها مبعوث شده اند
و در خدمت حضرت قایم ع اند جمعی از سنیان بایشان کویند که ای کروه شیعه چه بسیار دروغ
میکویید شما این زمان دولت شماست و هر دروغی که میخواهید میکویید نه والله که زنده نشده اند
انها و تا قیامت زنده نخواهند شد و حقتعم در این ایه حکایت قول ایشانرا فرموده است و ایضا کلینی از
حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است در تاویل قول حقتعم و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب
لتفسدن فی الارض مرتین یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که اول افساد خواهید کرد
در زمین دو مرتبه حضرت فرمود که اشاره است بقتل امیر المومنین و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن
ع و لتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرکی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام
حسین ع فاذا جاء وعد اولیهما پس هرکاه بیاید وعدهٔ انتقام اول ایشان فرمود که هرکاه بیاید وعده
انتقام خون حسین ع بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار یعنی فرستادیم بر شما
بندکانی را از ما که صاحب باس و قوت عظیم بودند در جنک پس کردیدند در میان خانها برای کشتن
و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشانرا مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون
امدن حضرت قایم ع پس نخواهند کذاشت کسی را که احدی از ال محمد را کشته باشد مکر انکه او را
خواهند کشت و کان وعدا مفعولا و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قایم ع است ثم رددنا لکم
الکرة علیهم اشاره است بخروج حضرت امام حسین با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته
باشند که هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم کویند که این حسین است که بیرون امده است تا مومنان
شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قایم در ان وقت در میان ایشان باشد
پس چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مومنان قرار کیرد حضرت قایم ع از دنیا برود و حضرت
امام حسین ع او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بکذارد زیرا که
امور وصی را بغیر وصی مرتکب نمیشود موءلف کوید که اگر کسی کوید که حضرت امام حسین ع را کی

غسل خواهد داد جواب کوییم که چون انحضرت در این نشاء شهید در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد
یا ائمهٔ بعد از انحضرت که بدنیا بر کردند انحضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا بنفخ صور منتهی شود
و این ایات اکرچه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل واقع شده است اما چون انچه در امم سابقه واقع
شده است شبیه و نظیران در این امت واقع میشود حقتعم ان قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است
پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر
از جابر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که بخدا سوکند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی
خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال کفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از انکه حضرت
قایم از دنیا برود کفتم قایم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات انحضرت هرج
و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد امد که حضرت امام
حسین است و طلب خون خود را و اصحاب خود را خواهد کرد و انقدر بکشد و اسیر کند که مردم بکویند
که اگر این از ذریت پیغمبران بود اینقدر ادم نمیکشت پس بعد از انحضرت سفاح بیرون اید یعنی
حضرت امیر المومنین ع و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند
که حضرت امیر المومنین ع فرمود که خدا شش چیز بمن داده است دانستن مرکها و بلاها و حکم بحق
میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولت صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم
سخن خواهد کفت و در تهذیب و در کافی روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق ع که روزها
و شبها نخواهد رفت تا خدا مردهارا زنده کند و زندهارا بمیراند و حق را باهلش بر کرداند و بر پا دارد
دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت امام جعفر
صادق ع که حقتعم خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را با امام حسین پیش از انکه فاطمه باو حامله
شود بانکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد انحضرت را بانچه با امام حسین
ع خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خودش و در فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت
بانکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد انحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا بر خواهد
کرداند و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین خواهد کرداند
چنانچه در قران مجید فرموده است که میخواهیم منت کذاریم بر انها که ایشان را ضعیف کردانیده اند در
زمین و بکردانیم ایشانرا امامان و وارثان روی زمین و فرموده است که به تحقیق که نوشته ایم در زبور
بعد از ذکر حضرت رسول ص که زمین را بمیراث خواهند برد بندکان شایستهٔ ما پس خدا بشارت داد
پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین بر خواهند کشت و دشمنان خود را
خواهند کشت و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیهٔ روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق

عم سوال کردند از رجعت که ایا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسیکه رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین عم خواهد بود که بعد از حضرت قایم عم بیرون خواهد امد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی مبعوث شدند پس حضرت قایم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین عم او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر مدفون خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از امام جعفر صادق که چون قایم عم ظاهر شود و داخل کوفه شود حقتعم از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث خواهد گردانید که در میان اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق عم پرسیدم از اسمعیل که خدا در قران او را صادق الوعد گفته است ایا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل پسر حزقیلست که پیغمبر بود و حقتعم او را مبعوث گردانید بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حقتعم غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملك عذاب را نزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا عذاب کنم به سخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت که مرا احتیاجی نیست حقتعم باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود بپروردگاری و از برای محمد صم به پیغمبری و از برای اوصیای او بامامت و خبر دادی خلق خود را بانچه امت او نسبت بحسین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادی حسین را که او را بدنیا بر گردانی تا انتقام بکشد از انها که این ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو انست ای پروردگار من که مرا بر گردانی بسوی دنیا تا انتقام خود را بکشم از انها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه حسین را بر خواهی گردانید پس حقتعم اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین بدنیا بر خواهد گشت و ایضا از حریز روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق عم عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یك از ما صحیفهٔ داریم که در ان نوشته است انچه باید بان عمل کنیم در مدت حیات خود چون انها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و دران وقت حضرت رسول صم می اید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حقتعم را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین عم صحیفهٔ خود را خواند و در ان صحیفه نوشته بودند انچه در حال حیات خود کند و انچه باقی ماند بعد از ان خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جملهٔ اموری که باقی مانده بود که گروهی از ملائکه از حقتعم رخصت طلبیدند که یاری او بیایند چون بزمین امدند حضرت شهید

شده بود حقتعم وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبهٔ او باشید تا از قبر بیرون اید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید بر او و بر انچه از شما فوت شده است از یاری و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن بر او پس ان ملائکه بر او میگریند و چون او بیرون اید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده اند در تاویل قول حقتعم یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزی که میلرزند حرکت کنندها و متحرك میگردند انها که ساکن بودند و از پی او می اید انچه ردیف انست فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسیکه در رجعت از قبر بیرون می اید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و اینست تاویل قول حقتعم انا لننصر رسلنا چنانچه گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق عم که کلا سوف تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است در تفسیر قول حقتعم ان نشا ننزل علیهم من السماء اية فظلت اعناقهم لها خاضعين یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از اسمان ایتی پس میگردد گردنهای ایشان از برای ان ایت ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه برای ان ایت خاضع و ذلیل میگردند و ایت انست که علی بن ابیطالب عم در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد نزد قرص افتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشد حتی انکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کند درخت به سخن اید و فریاد کند که این مردیست از بنی امیه این جا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت امام جعفر صادق عم سوال کردم از تفسیر قول حق تعم ان الذی فرض علیك القران لرادك الی معاد فرمود که دنیا اخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین عم در ثویه که موضعیست از کوفه در انجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از عمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سالست بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت محمد و ال محمد خواهد بود و سید بن طاوس گفته است که در کتاب ظهیر بن عبد الله این روایت را از این مبسوط تر دیده ام و در کامل الزیارة از مفضل از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود گویا می بینم که کرسی از نور بگذارند و بران نصب کنند قبهٔ از یاقوت سرخ مکلل بسایر جواهر و حضرت امام حسین عم بران کرسی بنشیند و بر دور ان کرسی نود هزار قبهٔ سبز بوده باشد و مؤمنان ایند و انحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حقتعم خطاب کند ایشان را که ای دوستان من انچه خواهید از من سوال کنید بسیار ازار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت

از حاجتهای دنیا و اخرت که از من سوال کنید بر می اورم از برای شما پس خوردن و اشامیدن ایشان از
بهشت باشد اینست والله کرامت و بزرگواری عظیم مولف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث
مذکور است دلالت میکند که این حالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که
از ناحیهٔ مقدسه زیارتی بیرون امد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در ان مذکور است که
شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و اخر و انکه رجعت شما حق است و در ان شکی نیست
در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر و یا کسب کند در ایمانش
خیر را و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق که هر که اقرار
بکند بهفت چیز مومن است و از جملهٔ انها ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت امام رضا ع
روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعهٔ زنان و بحج تمتع و ایمان
بیاورد بمعراج و بسوال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث
و نشور و جزا و حساب پس او مومن است بحق و راستی و او از شیعیان ما اهل بیت است و احادیث
دیگر در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شك نیست در انکه اصل
رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در ان شك کند ظاهرش انست که حشر قیامت را نیز منکر
باشد و امری که بنصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات و هم انکار کردن محض بی دینی
است و از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد
و اختلاف در خصوصیات باعث ان نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانچه در بسیاری از خصوصیات
حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر انها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث ان نمیشود
که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش انست که رجعت بعضی از مومنان
و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است نه
خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المومنین ع و حضرت امام حسین ع نیز متواتر است بلکه از
حضرت رسول ص نیز متواتر است یا قریب بتواتر و در سایر ائمه ع نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد
شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این
رجعتها معلوم نیست که ایا با ظهور حضرت در یك زمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود
و از بعضی احادیث ظاهر می شود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان
قایل شده است بانکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودنی دارد و حضرت صاحب الامر
ع اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از رجعت ابای کرام خود باز انحضرت رجعت خواهد
کرد و باین وجه تاویل کرده است ان حدیث را که از ما دوازده امام و دوازده مهدی هست و این

قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است
و ابن بابویه در رسالهٔ اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت انست که ان حق است و حقتعالی
فرموده است که الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم
ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند
بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد
پس یك سال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند
و در کنار دریا فرود امدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حق تعالی بایشان رسید
که بمیرید پس همه مردند مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این حال ماندند
پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا
اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا اباد کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا
عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حقتعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده
کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همهٔ ایشان را زنده کرد بدعای ان پیغمبر و با او رفتند پس انجماعت
مردند و بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قران مجید قصهٔ حضرت عزیر وارد شده است
که حق تعالی او را میراند و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از انکه سالها زنده ماند باجل مقدر
خود مرد و حقتعالی ذکر کرده است قصهٔ هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور
برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه به بینیم پس بسبب ظلم ایشان
و گفتار بد ایشان صاعقهٔ بایشان رسید و همه مردند پس موسی ع گفت پروردگارا چگویم با بنی
اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و
اشامیدند و مقاربت کردند و فرزندان بهمرسانیدند پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی
ع خطاب کرد که یاد اور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردهارا که زنده کرد باذن
خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از ان مردند باجلهای خود و اصحاب کهف سیصد و نه سال
مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر انکه رجعت
در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا ص فرمود که میباشد در این امت مثل انچه در امم سابقه واقع
شده است مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع
شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت مهدی ع بیرون اید عیسی ع از اسمان فرود اید و در
عقب او نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگ نیست زیرا که حقتعالی فرموده است انی متوفیك
و رافعك الی و بعد از ان بعضی از ایات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و انچه در باب

موت حضرت عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تامل است و در حیات القلوب و بحار الانوار
مذکور است تحقیق انها و ختم مینماییم این مبحث را بایراد حدیث مشهور مفضل شیخ حسن بن سلیمان
در کتاب منتخب البصایر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که کفت سوال کردم از حضرت
امام جعفر صادق عم که ایا ان امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی
صاحب الزمان عم وقت معلوم معینی برای خروج انحضرت هست فرمود که حقتعم ابا نموده از اینکه از
برای ظهور او وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که اباتی که حق سبحانه و تعم در امر قیام
ساعت در قران مجید فرموده است همکی در باب قیام انحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور
مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را باخدا در علم غیب شریك کردانیده است و دعوای اطلاع
بر اسرار الهی کرده است مفضل کفت که ای مولای من چکونه خواهد بود ابتدای ظهور انحضرت فرمود
که بی خبر ظاهر خواهد کردید و نامش بلند شود و امرش هویدا کردد و از اسمان منادی باسم و کنیت
و نسبش ندا کند تا انکه حجت شناخت او بر خلق تمام شود با ان حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصها
و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام
و کنیت جد اوست تا انکه مردم نکویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همهٔ دینها غالب
کرداند چنانچه حقتعم پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی
حقتعم فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب کرداند بر همهٔ دینها و هر چند کراهت داشته
باشند انها که بخدا اشرك می اورند و در ایهٔ دیکر فرموده است و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین
کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا انکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا
پس فرمود که والله ای مفضل بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همهٔ دینها بدین حق برکردد
و از هیچکس بغیر دین حق قبول نکند چنانچه حقتعم فرموده است که و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل
منه و هو فی الاخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرکز از او قبول نکنند
و او در اخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت انحضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود
و کی با او سخن خواهد کفت فرمود که ملائکه و مومنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد امد بسوی
معتمدان و نایبان انحضرت که بشیعیانش برسانند والله ای مفضل کویا می بینم انحضرت را که داخل شود
و برد حضرت رسول صم در بر و عمامهٔ زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول
و در دستش عصای انحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد
و باین هیات بیاید بنزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در اید و دیدها بخواب رود جبرئیل
و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل کوید ای اقای من سخن تو مقبولست

و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر عم دست بر روی مبارك کشد و کوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعدهٔ ما را راست کردانید و زمین بهشت را بر ما میراث داد که هر جا که خواهیم
قرار بکیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم
و بصدای بلند ندا کند که ای کروه بزرکواران و مخصوصان من و انها که حقتعم ایشانرا برای یاری من
ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حقتعم صدای انحضرت
را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس
بشنوند همه یك اواز و همکی متوجه انحضرت شوند و یك چشم برهم زدن همه حاضر شوند نزد انحضرت
در مابین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی اسمان که هر مومنی که بر روی
زمین باشد از ان روشنی یابد و ان نور در میان خانهای مومنان در اید و جانهای ایشان بان فرح
یابد اما ندانند که قایم ال محمد ظاهر کردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض
از اطراف عالم بخدمت انحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد
و دست خود را بکشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس کوید که هر که با این دست
بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل
باشد پس سایر ملائکه با او بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نفر نقبا
بیعت او سرافراز کردند انکاه مردم مکه فریاد بر اورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده
است و چه جماعتند اینها که با او یند پس بعضی کویند که صاحب همان بزهاست که داخل مکه شد پس
بعضی کویند که هیچیك از اصحابش را میشناسید کویند که نمیشناسیم هیچیك را مکر چهار کس از اهل
مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع افتاب باشد
پس چون افتاب بلند شود از پیش قرص افتاب منادی ندا کند باواز بلند که اهل اسمانها و زمینها بشنوند
که ای کروه خلایق این مهدی ال محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را
بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیکر پدرانش را بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت نمایید تا هدایت
بیابید و مخالفت او ننمایید که کمراه میشوید پس اول کسی که ان ندا را لبیك میکویند و اجابت میکنند
ملائکه پس مومنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای انحضرتند میکویند شنیدیم و اطاعت کردیم
و هیچ صاحب کوشی از خلایق نماند مکر انکه ان صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از شهرها
و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیك بغروب افتاب شود از مغرب افتاب شیطان ندا کند که
پروردکار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه
با او بیعت کنید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که کمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب

کنند و دانند که او شیطانست و گویند که شنیدیم اما او را نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی
و کافری که باشد بندای اخراز راه برود و در تمام ان روز حضرت صاحب ع پشت بکعبه داده گوید
که هر که خواهد نظر کند بادم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون
پس نظر کند بمن که علم و کمال همه بامنست و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه
از ذریت حسین ع پس نظر کند بمن و انچه خواهد از من سوال کند که علم همه نزد منست انچه انها مصلحت
ندانستند و خبر ندادند من خبر میدهم و هر که کتب اسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من
بشنود پس ابتداء کند و صحف ادم و شیث را بخواند امت ادم و شیث گویند که اینست والله صحف ادم
و شیث که هیچ تغییر نیافته است و خواند بر ما از ان صحف انچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف
ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود ع را پس علمای ان ملتها همه شهادت دهند که
اینست ان کتابها بنحوی که از اسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و انچه از ما فوت شده بود و بما
نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قران را بنحوی که حقتعم بر حضرت رسول صم نازل ساخته بی
انکه تغییر یافته باشد و تبدیل یافته باشد چنانچه در قرانهای دیگر شده پس در این حال شخصی بیاید
بخدمت انحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر و امر کرد مرا ملکی
از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصهٔ خود
و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید من و برادرم در میان لشکر بودیم و خراب کردیم دنیا را
از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را بر هم شکستیم و استرهای ما
در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون امدیم و مجموع لشکرهای ما سیصد هزار کس بودند
و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی
مدینهٔ طیبه است اخر شب فرود امدیم پس صدائی از اسمان امد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستم
کاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و
چیزی نماند بر روی زمین بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما امد و روهای ما را بپشت گردانید
چنانچه میبینی پس با برادرم گفت که ای نذیر برو بنزد سفیان ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر
شدن مهدی ال محمد صم و خبر ده او را که لشکرش را حقتعم در بیدا هلاک گردانید و بامن گفت که
ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست
انحضرت که توبهٔ ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک را بر روی بشیر بمالد و بحالت اولی برگردد
و با انحضرت بیعت کند و در لشکر انحضرت بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در ان زمان
بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مردی با اهل

و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی والله ای مفضل
و انحضرت با انگروه فرود خواهند امد در زمین هجرت مابین نجف و کوفه و عدد اصحابش در ان وقت
چهل و شش هزار از ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن
و خدا این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که انحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود
که اول ایشان را بحکمت و موعظهٔ بحق دعوت خواهد کرد پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل
بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون اید و متوجه مدینهٔ طیبه شود مفضل پرسید که خانهٔ کعبه را
چه خواهد کرد فرمود که خراب خواهد کرد و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل ع گذاشته بودند بنا
میکند و میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و از اساس
اولش بنا میکند و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند
که هر که او را بنا نهاده ملعونست مفضل پرسید که در مکهٔ معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل
بلکه شخصی از اهل بیت خود را در انجا نشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون اید اهل مکه خلیفهٔ
انحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی مکه معاودت نماید پس بیایند بخدمت انحضرت سر در
زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی ال محمد توبه میکنیم توبهٔ ما را قبول فرما پس
ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و اخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون
اید باز ان والی را بکشند انگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند
که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشند و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانند پس
چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس
یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجماع مؤمنان کجا
خواهد بود فرمود که پای تخت انحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد
بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد
بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر انکه
در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد و در ان زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند
در کوفه دو هزار درهم باشد و در ان زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده
فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد و حق سبحانه و تعم کربلا را پناهی و جایگاهی
دیگر گرداند که پیوسته محل امد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حقتعم ان زمین مقدس را بسیار بلند
مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در ان قرار دهد که اگر مؤمنی در انجا بایستد و بخواند خدا را
هر اینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت امام جعفر صادق ع اهی کشید

و فرمودند ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین بایکدیگر مفاخرت کردند پس کعبهٔ معظمه بر کربلای معلا فخر کرد حقتعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه ان بقعهٔ مبارکه است که در انجا ندای انی انا الله از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و ان همان مکان بلند است که مریم و عیسی را در انجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین ع را بعد از شهادت شستند و در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در انجا غسل کرد و ان بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صم از انجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در انجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قایم ع مفضل گفت ای سید من پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینهٔ جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور خواهد امد که موجب شادی مومنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که ان چه امر است فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا صم است گویند بلی ای مهدی ال محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و هم خوابهٔ او ابو بکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابابکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی ال محمد غیر ایشان در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفهٔ رسول بودند و پدر زنان انحضرت بودند پس فرماید که ایا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که ایا کسی هست که شک داشته باشد در این که ایشان اینجا مدفون اند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر اورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون اورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنها را از ایشان بدر اورند و بکشایند و ایشان را ایحلق کشند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال ان درخت سبز شود و برگ براورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که اینست والله شرف و بزرگی و ما رستکار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر شود هر که در دل بقدر حبهٔ از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب حضرت صاحب ع ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو هم خوابهٔ رسول صم را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و یک جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوست دار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جویید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی ال رسول صم ما پیش از انکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال انکه کرامت

بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو اورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشان را باین خواری بدر اورده و بردار کشیده پس حضرت مهدی صم امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و ایشان را بهلاکت رساند پس بفرماید که ان دو ملعون را بزیر اورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا اخر شده گناهش را بر ایشان لازم اورد و زدن سلمان فارسی و اتش افروختن بدر خانه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین ع برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال ایشان و پسر عمان و یاران او ع و اسیر کردن ذریت رسول صم و ریختن خون ال محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شد و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناهی و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام قایم ال محمد صم همه را بایشان بشمارند که از شما شده و ایشان اعتراف کنند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفهٔ بحق نمیکردند اینها نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشان را بفرماید که از درخت بر کشند و اتشی را فرماید که از زمین بیرون اید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضل گفت که ای سید من این اخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله صم و صدیق اکبر امیر المومنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ایمهٔ هدی همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ایمه و مومنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی انکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده کنند پس خدا هر جا که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از انجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف فرود اید با چهل و شش هزار از ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراکه بغداد باشد در انوقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در انجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهایی که از نزدیک و دور متوجه ان میگردد و الله که بران شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته واقع شده است و عذابی چند بران نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یک وقتی چنان ابادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در ان شهر و ظاهر شود در ان شهر از افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام

خوردن و خونها بناحق ریختن انقدر که در تمام دنیا انقدر نباشد پس خدا خراب کند انرا باین فتنها
ولشکرها بمرتبهٔ که اگر کسی گذرد و نشان دهد که اینجا زمین انشهر است کسی قبول نکند پس خروج
کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای ال
محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها
نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارهای اهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب
سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمانرا تا بکوفه در ایند در وقتی که اکثر زمین را از کافران
پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر می رسد که مهدی و اصحابش بنزدیک کوفه
رسیده اند پس باصحاب خود میگوید که بیایید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و الله که
خود میداند که مهدی ال محمد است اما مطلبش انست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیت انحضرت را
پس حسنی در برابر حضرت مهدی می ایستد و میگوید که اگر راست میگویی که توئی مهدی ال
محمد کجاست عصای جدت رسول و انگشتری او و برد و زره او که انرا فاضل مینامیدند و عمامه اش
که سحاب میگفتند و اسپش که یربوع میگفتند و ناقه اش که غضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند
و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و کو مصحف امیرالمومنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را
حضرت مهدی ع حاضر سازد حتی عصای ادم و نوح و ترکهٔ هود و صالح و مجموعهٔ ابراهیم و صاع یوسف
و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او
و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی ع عصای حضرت رسول ص را بر سنگ
صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایهٔ ان باشند پس حسنی گوید
الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که
سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت کنند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها
در گردن حمایل کرده باشند اما گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی ع هر چند ایشان را
پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که
دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا انکه او را بگیرند در دمشق
و بر روی صخرهٔ بیت المقدس ذبح نماید پس حضرت امام حسین ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و
دو نفر که با انحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون اید
صدیق اکبر امیرالمومنین علی بن ابی طالب ع و برای او قبهٔ در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش
در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینهٔ طیبه و گویا میبینم
قندیلها و چراغهایش را که اسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از افتاب و ماه پس بیرون می اید

سید اکبر محمد رسول ص با هر که ایمان او را رده باشد با انحضرت از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در
جنگهای انحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب انحضرت کرده بودند و شک
میکردند در حقیت او و رد گفتهٔ او مینمودند میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش
خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود میرساند و همچنین
برمیگردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر ع و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که از
ایشان دوری کرده تا انکه پیش از اخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در ان وقت ظاهر میشود
تاویل این ایهٔ کریمه که ترجمه اش گذشت که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا اخر ایه
مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این ایه چیست حضرت فرمود که مراد ابو بکر و عمر است
مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیرالمومنین با حضرت صاحب الامر ع خواهند بود فرمود که بلی
ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و انچه در ظلمات است و جمیع دریاها را
تا انکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر انکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در انجا برپا دارند پس فرمود که
گویا میبینم ای مفضل از روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و با انحضرت
شکایت کنیم انچه بر ما واقع شد از امت جفاکار بعد از وفات انحضرت و انچه بما رسانیدند از تکذیب
و رد گفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما و کشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از
حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت
پناه گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر انچه بجد شما پیش از شما واقع
شده بود پس ابتداء کند حضرت فاطمه ع و شکایت کند از ابو بکر و عمر که فدک را از من گرفتند
و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت
در حضور مهاجر و انصار واب دهان نجس خود را بر ان انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو امدم ای
پدر و شکایت کردم و ابا بکر و عمر بسقیفهٔ بنی ساعده رفتند و با منافقان اتفاق کردند و خلافت را از
شوهر من امیرالمومنین غصب کردند پس چونکه امدند که او را ببیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانهٔ
ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرات است که بر خدا و
رسول مینمایی میخواهی نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر
نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از اسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه اتش می اندازم
در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش
همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانهٔ زنان را بگذار که خدا
پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد

و فرزند محسن نام ششماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را
دروغ کو مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که کیسو بکشایم امیر
المومنین دوید و مرا بسینهٔ خود چسبانید و کفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا
سوکند میدهم ترا که مقنعه از سر نکشائی و سر باسمان بلند نکنی والله که اکر بکنی یک جنبنده در زمین
و یک پرنده در هوا نماند پس بر کشتم و از ان درد وا از شهید شدم پس حضرت امیر المومنین ع
شکایت کند که چند بن شب با حسنین بخانهٔ مهاجر و انصار رفتم و از ایشان که مکرر تو بیعت خلافت مرا
از ایشان کرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعدهٔ یاری کردند و چون صبح شد هیچکس
یاری من نیامد و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصهٔ من مثل قصهٔ هرون بود در میان بنی اسرائیل که
با موسی کفت که ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند
پس صبر کردم از برای خدا و از ار چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت او مثل او نکشیده تا انکه
مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن ع برخیزد و کوید که ای جد چون
خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و
برادرم حسین و سایر برادران و اهالی مرا بکیرند تا بیعت کنیم با معویه و هر که قبول نکند کردنش را بزنند
و سرش را برای معویه بفرستد پس من بمسجد رفتم و خطبهٔ خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را
بجنگ معویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نکفت پس رو باسمان کردم و کفتم خداوندا
تو کواه باش ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند
و در فرمان برداری تو و من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر
بزیر امدم و ایشانرا واکذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس امدند بنزد من و کفتند اینک معویه
لشکرها با نبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیکناه را کشته اند
بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس کفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و کفتم که بنزد
معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه صلح کنم اخر نشد
مکر انچه من ایشانرا خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم شهید حسین بن علی ع با خون خود خضاب
کرده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول صم نظرش بر او افتد بکرید و جمیع
اهل اسمانها بکریهٔ انحضرت کریان شوند و حضرت نعرهٔ بزند که زمین بلرزد و حضرت امیر المومنین و
امام حسین از جانب راست حضرت رسول بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ انحضرت پس حضرت
امام شهید نزدیک اید حضرت رسول صم او را بسینهٔ خود بچسباند و بکوید فدای تو شوم ای حسین
دیدهٔ تو روشن باد و دیدهٔ من در بارهٔ تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین ع حمزهٔ سید

الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمهٔ بنت اسد مادر امیر المومنین
برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه ع ایه تلاوت فرماید که اینست ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست
ان روز شما که شما را وعده میدادند امروز می باید هر نفسی انچه کرده است از کار خیر حاضر کردانیده
شده و انچه کرده است از کار بد ارزو میکند که کاش میان او و ان کار زشت فاصلهٔ دوری باشد پس
حضرت امام جعفر صادق ع بسیار کریست و فرمود که روشن مباد دیدهٔ که نزد ذکر این قصه کریان نکردد
پس مفضل کریست و کفت ای مولای من چه ثواب دارد کریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی
اکر شیعه باشد مفضل پرسید که دیکر چه خواهد شد فرمود حضرت فاطمه برخیزد و کوید خداوندا
وفا کن بوعده که با من کردهٔ در باب انها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع
اوردند بستمهائی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بکریند بر او ملائکهٔ اسمانهای هفت کانه و حاملان
عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری است همکی خروش بر اورند پس نماند احدی
از کشندکان ما و ستمکاران بر ما و انها که راضی بودند بستمهای ما مکر انکه هزار مرتبه در ان روز کشته
شوند مفضل کوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما
و دوستان شما و دشمنان شما در ان روز زنده خواهند شد فرمود که مکر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله
را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مکر نشنیده اند این ایه را که ولنذیقنهم من
العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعتست و عذاب بزرکتر عذاب
قیامت است پس حضرت فرمود که پس جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میکویند که معنی
رجعت انست که پادشاهی بما بر کردد و مهدی ما پادشاهی کند وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا را
از ما کرفته است تا بما بر کردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ماست ای مفضل اکر تدبر نمایند
شیعیان ما در قران هر اینه در فضیلت ما شک نکنند مکر نشنیده اند این ایه را که ونرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض تا اخر ایه کریمه که ترجمه اش کذشت والله که تنزیل این ایه در بنی اسرائیلست
و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابو بکر و عمر اند پس فرمود بعد از ان برخیزد
جدم علی بن الحسین ع و پدرم امام محمد باقر ع پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا صم انچه از
ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم انچه از منصور دوانقی بمن رسیده
است پس برخیزد فرزندم امام موسی ع و شکایت کند بجدش از هرون الرشید پس برخیزد علی بن
موسی الرضا ع و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی ع و شکایت کند از مامون
ملعون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی ع و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری ع
و شکایت کند از معتزل پس برخیزد مهدی اخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول صم با جامهٔ خون الود

حضرت رسالت پناه صم در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش
را شکستند و بخون الوده شد و ملائکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد پیش جد امجدش و بگوید
مرا وصف کردی برای مردم دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس
امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند
که مرده است و اگر میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حقتعم مرا رخصت
فرمود که ظاهر شوم پس حضرت فرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که امد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق تعم و هو الذی ارسل
رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا
مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صم که حقتعم میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعم
انچه گذشته است از گناهان تو و انچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت امام جعفر صادق عم
فرمود ای مفضل رسول خدا دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادر من علی بن ابی طالب و شیعیان
فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و اینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان
پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس حقتعم گناه شیعیان را بر انحضرت بار کرد و همه را برای
انحضرت امرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خداست بر ما ببرکت شما امامان
ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن
برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و
ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حقتعم میفرماید که شفاعت
نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این ایهٔ
که حضرت رسول صم خواهد خواند که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون مگر انحضرت بر همهٔ
دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس
و صابئان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت
رسول صم خواهد بود و ان ایه نیز در انزمان بعمل خواهد امد و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین
کله لله پس حضرت امام جعفر صادق عم فرمود پس برگردد حضرت مهدی عم بسوی کوفه و حق
سبحانه و تعم از اسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانکه بر حضرت ایوب عم بارید و قسمت نماید
بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی
از برادران مومن در ذمه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی عم

ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را بدو ادا
فرماید حتی یک گلهٔ سیر و یک دانهٔ خردل و این حدیث از این طولانی تر است و ما باینقدر که مناسب این
مقام بود اکتفا کردیم

باب پنجم

در اثبات معاد است و بیان مقدمات ان و توابع ان از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در ان چند فصل
است فصل اول در اثبات معاد جسمانیست و در ان تمهید مقدمهٔ ضرور است بدانکه انچه در
قران مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات ان و خصوصیات و اوصاف
ان و انچه بعد از ان احوال خلق بان منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در انها نباید گشود
زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویل است و عمدهٔ اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم
است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار عم منقولست که هر چه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمایید
و اگر عقل شما بان نرسد بظاهرش اقرار نمایید و در او انکار مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد
قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلی است و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که ان اصل و عمده است و
بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر انست بدانکه معاد در لغت بسه معنی امده است اول عود و رجوع
بجایی یا بحالی که از ان منتقل شده باشد دوم مکان عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود روح است
بجهت برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر
سه یک چیز بر میگردد و ان روحانی و جسمانی میباشد و روحانی انست که روح باقی ماند بعد از
مفارقت بدن اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج گردد و مسرور باشد
و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشاء کسب کرده است معذب و مغموم
باشد و فلاسفه همین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت میکنند و
معاد جسمانی انست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق میگردد و اگر از اهل
ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و باتش
جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و
نصاری نیز باین قایل اند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطق است خصوصا قران مجید که اکثر ایات ان
در این معنی صریحست و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان
پوسیده را اورد بنزد حضرت رسول و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگویی که خدا این استخوانهای
پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود که بلی و تو را زنده میکند و داخل جهنم میکند پس
این ایه کریمه نازل شد و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه چنانچه بعد از این انشاء الله تعم تفسیرش مذکور
خواهد شد و شک نیست در انکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قران مجید و انکار

حضرت رسول و ائمهٔ هدی ع همه هست چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف انست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی صم و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفهٔ حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار انکه اعادهٔ معدوم را محال میدانند و متمسک بشبههٔ چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در انها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعا عاجز شده اند در چنین مسئلهٔ غامض که محل انظار و افکار جمیع عقلاست دعوای بداهت کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبههٔ دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفتهٔ خدا و جمیع انبیاء و ائمهٔ هدی صم بردارد معلومست که چه مقدار بهرهٔ از اسلام و ایمان و یقین دارد با انکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعادهٔ معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد شد انشاء الله تعم و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهردو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقیست و لذات و الام روحانی و جسمانی هردو را دارد و در قیامت که ارواح بابدان برمیگردد ببهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هردو را دارند و اشقیا در جهنم الام روحانی و جسمانی هردو را دارند و محقق دوانی در شرح قواعد گفته است که بدانکه معاد جسمانی از جملهٔ امور یست که واجب است اعتقاد بان و منکران کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تالم او بلذات و المهای عقلی تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بان و منکران کافر است اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات ان فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قائلون بمعاد جسمانی و روحانی هردو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر انکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوساتست و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که ادمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیفند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشان را بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبههٔ نیست در اینکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعاداتست و دوانی گفته است که قول بهردو نه محض جمع بین الرایین است بلکه بر هردو برهان قایم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هرچند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است مولف گوید که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانچه عیاشی و غیر ان از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در ایند و داخل شوند و دوستان خدا در مساکن

و منازل خود و هر مومنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوها اویخته باشد بر سر او و چشمها بر دور او بجوش اید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای منعدد برای او بگذارند و هرچه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر گردانند پیش از انکه از ایشان بطلبد و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها بمانند انچه خدا خواهد بعد از ان خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از انچه در ان هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که ما داریم انچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها داریم و در جوار رحمت پروردگار خود هستیم چون بار دیگر ندا با ایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما بده انچه بهتر است از انچه ما در ان هستیم حقتعم فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از انچه در او هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما بان شادتر است پس حضرت این ایه را خواند که مضمونش اینست که وعده داده است خدا مردان مومن و زنان مومنه را باغستانها و بهشتها که جاری شود در زیر انها نهرها و همیشه در انها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها اینست فوز اعظم او سعادت بزرگ و کلینی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که حقتعم میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بان تنعم خواهید کرد در اخرت و ظاهرش انست که باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب انکه اعظم لذات ایشان در عبادت حقتعم و مناجات او و تحصیل قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت حقتعم احیا کند حقتعم او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد انچه نفس او خواهش کند و دیده از ان لذت ببرد و انچه در خاطری خطور نکرده باشد سوای انچه مهیا گردانیده است از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صم روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت انستکه حوریان برای ایشان خوانندگی میکنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش مضمار شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعم و بروایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حقتعم بان درخت وحی میکند که بشنوان بندگان مرا که در دنیا بذکر من و عبادت من مشغول شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدای بلند شود از ان درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل ان صدا نشنیده باشند و ابن بابویه در رسالهٔ عقاید گفته است که اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و تسبیح

و تنزیه و تکبیر حقتعم با ملائکهٔ خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و اشامیدن و میوها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هرکس لذت میبرد بانچه میخواهد و همتش بان متعلق است و باو داده میشود انچه خدا را برای ان عبادت کرده است و حضرت امام جعفر صادق فرمود بدرستیکه مردم که حقتعم را عبادت میکنند بر سه صنف اند صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتکارانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را از ترس اتش پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او و این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت التذاذ بماکل و مشارب و مناظر و مناکح است و انچه ادراک میکند حواس ایشان از چیزهایی که مطبوع عند بر میل بسوی انها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بانها و نیست در بهشت از بشر کسی که بیابد بغیر از اینها و قول کسی که در بهشت بشری هست که لذت نمی یابد بتسبیح و تقدیس و خوردن قولیست که شاذ است از دین اسلام و ان ماخوذ است از نصاری که میگویند که انها که در دنیا اطاعت حقتعم کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمیخورند و نمی اشامند و جماع نمیکنند و حقتعم تکذیب قول ایشان کرده است بانکه ترغیب نموده است عاملان را بر عمل بوعدهٔ اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال انکه کتاب خدا شهادت بضد ان میدهد و اجماع بر خلاف ان منعقد است مگر انکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مؤلف گوید که کلام مفید متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد اورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که از انکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی اید که از نعیم بهشت متلذذ نشوند هم چنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمی باشد و مع هذا از نعمتهای ان لذت می یابند بلی ممکن است که لذت جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم با انکه ممکنست که ایشان را در ضمن التذاذ بلذت جسمانی لذت روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات میدارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای انرا صرف میکنند چنانچه در دنیا لذت می یافتند بی انکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهرهٔ داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از این جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان اوست و لذت از نعمتهای بهشت از این جهت می یابند که علامت کرامت الهی است و محبوب ایشان را برای ایشان مهیا گردانیده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمن استشمام مینمایند و از هر فاکههٔ و طعامی طعم رحمت بیغایت

او را می یابند و هم چنین سایر نعمتها با انکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می یابد پس بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی قالب بهشت روحانیست هم چنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر مکملات عباداتست پس کسیکه در دنیا بجسد بی روحی از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذتی نمی یابد و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را یافته است و با اخلاص و خشوع و خضوع و سایر اداب ظاهره و باطنه بعمل اورده است در بهشت جسمانی بجز لذت روحانی نمی یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة و کتاب بحار ایراد نموده ام و ذلک مما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک ایه مینماید که باعتقاد متکلمین صریح ترین ایاتست قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه سبب نزول این ایهٔ سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این ایه غرایب بسیار هست بقدر امکان ذکر میکنیم پس میگوییم که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه بشبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اگر چنین اند و بسیاری از ایات بر این دلالت دارد مثل این ایه قال من یحیی العظام و هی رمیم یعنی گفت کی زنده میکند استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده است پس این انکار بمحض استبعاد بود حقتعم ابتداء کرد بابطال استبعاد ایشان فرمود و نسی خلقه یعنی ایا فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفهٔ متشابهة الاجزاء از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین کردیم بلکه در این اعضا حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیهٔ که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز شده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمیکنند که غریب تر است و مخصص ایشان استخوان را بذکر از برای ان بود که از حیات دورتر است و وصف کرده اند انرا بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار انکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزاء موجب زیادتی استبعاد است و حقتعم رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت خداوندی که اینها را بر میگرداند پس فرمود که از برای ما مثل میزند باستخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و افریدن غریب خود را در اول خلق او پس بگو که زنده میکند انها را خداوندی که از کتم عدم بوجود اورد در اول بار و او بهترین خلق کنندگان و علیم و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبههٔ ذکر کرده اند اگر چه اخرش باز باستبعاد بر میگردد و ان بر دو وجه است اول انکه بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر ان کردن و حقتعم اشاره بجواب این شبهه کرده است بانکه در اول

خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود او را افرید هم چنین او را بر میکرداند هر چند معدوم شده باشد
و شبهۀ دویم انست که میکویند که کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی
از انها در بدن درندکان داخل شده باشد و بعضی جزو اجزاها و کوزها و مثل انها شده باشد چکونه
جمع میشود و از این بعیدتر انکه اکر ادمی ادم دیکر را بخورد و اجزاء ماکول جزو بدن اکل بشود اکر در
حشر بر کردند اکر ان اجزاء در بدن اکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اکر
در بدن ماکول داخل شود اکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حقتعالی برای ابطال این شبهه فرموده است
و هو بکل خلق علیم و وجهش انست که در اکل اجزاء اصلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزای فضلیه
هست که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم است پس اکر انسانی را انسانی بخورد اجزای اصلی
ماکول اجزای فضلی اکل خواهد شد و اجزای اصلی اکل انهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن
انسان بوده است و حقتعالی بهمه عالمست میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند
اجزای اصلی اکل را و روح را در ان میدمد و جمع میکند اجزاء اصلی ماکول را و نفخ روح در ان میکند
و هم چنین اجزایی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمۀ شامله و قدرت کاملۀ خود جمع میکند
پس حقتعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیکر فرمود الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی انخداوندی
که از درخت تر که میان اتش و میراننده انست اتش سوزاننده بیرون می اورد اشاره است بانکه
دو درخت در بادیه می باشد که یکی را مرخ میکویند و دیکر را عفار میکویند چون میخواهند که اتش
بکیرند شاخ یکی از این دو درخت را بیکدیکر میسایند از انها اتش ظاهر میشود و از درختان دیکر نیز
حاصل میشود مکر درخت عناب و اما از این دو درخت بهتر بعمل می اید فاذا انتم منه توقدون پس ناکاه
شما از ان اتش می افروزید اولیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو
الخلاق العلیم یعنی ایا نیست انکسی که افریده است اسمانها و زمین را قادر بر اینکه خلق کند مثل ایشانرا
بلی قادر است و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا و امام رازی کفته است که وجه ذکر درخت سبز
انست که ادمی مرکبست از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و ان لازم
حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست و اکر استبعاد میکنند بهم رسیدن حرارت و حیات را در او
پس استبعاد مکنید زیرا که بودن اتش در درختی سبز که اب از ان میچکد عجیب تر و غریب تر است
و اکر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق اسمانها و زمین بزرکتر است از خلق بدنهای شما و هو
الخلاق اشاره است بانکه قدرت او کاملست العلیم اشاره است بانکه علم او شامل است مؤلف کوید
که از جمله ایاتی که مشتملست بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این ایه شریفه
است افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی ایا کمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم

و شما بسوی ما باز کشت نمیکنید و نخواهید کرد این ایه قطع نظر از انکه کلام الهیست و راه شك در ان
نیست برهان قاطعیست بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که
جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت
است پس خلق کردن اسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد
و حکمت معلومست که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید کردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع
الجهاتست و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید کردد و اکر نشاء
دیکر نباشد و منحصر باشد در این نشاء فانیه منافع این نشاء که مخلوطست باضعاف ان از کدورات
جسمانی و روحانی و مصایب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد
و احباء و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای این خلق کند و این شبیه است بانکه کریمی
شخصی را ضیافت کند بخانۀ که مملو باشد از انواع درندکان و موذیان از شیر و ببر و پلنك و مار
و عقرب و زنبور و غیر انها و چون وارد شود طعامی نیز دار حاضر سازند و هر لقمۀ که بردارد چندین
زنبور بر دستش و زبانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعتی بر او حمله
کنند و پیش از انکه انچه متوقع اوست بعمل اید او را کردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنین را نمیپسندد
و مدح نمیکند بخلاف انکه خدمات شاقه باو بفرماید و او را وعده کند که چون این ازارها بکشی
ترا بمناصب عظیمه سرافراز میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم چند روزی ازار میکشی و بعد از ان
مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهی بود همۀ عقلا او را استایش میکنند چه جای انکه مدت
مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی

فصل دویم

در دفع شبهای معاد جسمانی و ان موقوفست بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت
روح انسان خلاف بسیار هست و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام و بعضی
کفته اند که چهل قول در این باب هست و انچه اکثر محققین قایل شده اند انست که انسان مرکبست از
روح و بدن و این دو جوهر دو حقیقتند که میان ایشان با غایت اشنایی نهایت بیکانکی است که خلقت
یکی از طینت ملائکه و عالم علویست و خلق دیکری از خاك که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است
و هر کدام را اثر و عملی است که ان دیکر را نیست اثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و پوشیدن و کفتن
و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست باین اعضا و قوای ظاهره و لذت و الم در حصول و عدم
اینهاست و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روحست بدین را نتوان کفت که جواد و شجاع
و عالم و مؤمن است بلکه افعال جزئی حسی که از بدن و اعضای او صادر میشود مثل دیدن و شنیدن
همه کار روح است و بدن و اعضا برای انها التی چندند چنانچه میکویی من دیدم بچشم و من شنیدم

بگوش و گفتم بزبان پس من عبارتست از روح و ذات تو همانست و این افعال فعل اوست و این اعضا و قوی همه الات اویند مثل کتابت که قلم مینویسد و در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی گفته اند از جملهٔ اثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و اشامیدن است بهمهٔ اعضای ظاهری چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای ان همه بی خبرند و بدن در جای خود در خوابست و روح برای خود می اید و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند اما در این کلام سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روحست و بدن بمنزلهٔ الت اوست و بعضی گفته اند روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغست و فانوس پردهٔ ظلمت است اگر چراغرا بی پرده مشاهده نمائی ضیاء جمالش را توانی دانست و اگر روح بی بدن را ملاحظه نمائی قدر کمالش را توانی شناخت و ان وقت میدانی که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانیست از هبوب ریاح محتاج بفانوس و مثالست و بیمار تا نحیف و رنجور است لحاف و پوشش او را ضرور است و مشعل و افتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج به پرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق ع روایت کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل جوهریست در صندوق جوهر را که برداشتند صندوق را می اندازند و اعتنا بشان او نمیکنند و در کتاب معارج الیقین روایت کرده است که کسی از انحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهری دیگر می یابد در خواب فرمود روح مثل افتابست که مرکزش در اسمانست و شعاعش در جهان پهن است و ایضا در بصایر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که روح ممزوج ببدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سر پوشیست بر بدن که محیط است بان و حاصل خلاف در روح باین برمیگردد که ایا روح جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و عمدهٔ انها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قایل شده اند یکی انکه عبارتست از این هیکل محسوس دویم انکه در بدن اجزای اصلیه است که باقیست از اول عمر تا اخر عمر و اجزای فضلیه می باشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است بمن و انا ان اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر انست و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده اند و براین قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح انست بلکه انچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود ان اجزاست چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و انها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و انها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگر چه بعضی گفته اند که در اخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین

و بعضی از متاخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ایمائی باین معنی داشته باشد بمحض انها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته اند اگر چه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حقتعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر انکه تجرد از صفات مختصهٔ حقتعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و امدن نزد اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال انها دلالت بر تجسم میکند مگر انکه تاویل کنند انها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن انها بر دور عرش و امثال انها که دلالت بر جسمیت میکند مگر انکه تاویل کند انها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقهٔ ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول صم فرمود ساکت شوید از انچه خدا از ان ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین فرمود که تکلم مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم انها بشما نکرده اند که بسا باشد بر خلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا اکثر چنانچه گفته اند که قول ببقاء روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول تجرد است بیوجه است و ممکن است بر وجهی باشد که صاحب صحایف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سموات و از خطایر قدس و مجامع انس و در این بدن از بابت چراغست در غرفه اثر ضوء و نورش میرسد بجمیع اجزاء بدن و موتش بیرون امدن انست از بدن و مفارقت او از ان و جسم او مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سمویه بانهایت لطافت و شفافیست بقدرت الهی محفوظ میماند چنانچه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق سوالات کرد و بعد ز جواب شدن مسلمان شد از جملهٔ انها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی ان چه میشود حضرت فرمود که میرود و بر نمیگردد گفت پس چه میشود که ادمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که اتش در اجسام پنهانست و اجسام با عینها قایمند مانند سنگ و اهن پس هرگاه یکی از انها را بر دیگری زنند اتش در میان انها ساطع میشود و از ان اتش میگیرند و چراغ می افروزند پس اتش در ان اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر ان قالب کثیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستیکه ان خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از اب صافی و مرکب گردانیده است در ان انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوانها و غیر انها او بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای ان برمیگرداند گفت پس روح در کجاست فرمود که در زیر زمین در جائی که بدن در انجاست تا وقتی که مبعوث شود

کفت کسی را که بردار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که انرا قبض کرده است
تااو را بزمین بسپارند کفت ایا روح بعد از انکه از قالب در اید پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود بلکه
روح باقیست تا وقتی که صور بدمند پس دران وقت همهٔ اشیا باطل وفانی میشوند پس نه حسی میماند
و نه محسوسی پس بر میکرداند اشیا را بر انها چنانچه اول خلق کرده بود و ان در مقدار چهار صد
سالست که خلق در ان معدوم میشوند و ان در مابین نفخ اول است تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع
ایشان ضروری دین اسلام است و ایات متکاثره واحادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس
ممکنست که روح نیز از این قبیل باشد و اکر در اسمان باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود
ممکنست که تعلق کیرد بروح حیوانی که در بدن ساریست واز قلب منبعث و بخروج روح حیوانی تعلق
او از بدن برطرف میشود وبعود بدن باز بامر الهی تعلق بهمرساند وچون احادیث بسیار دلالت بر جسد
مثالی میکند ممکنست که چون روح محتاج بالتی هست دراعمال بعد ازمفارقت این بدن تعلق بان جسد
کیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و امدن و رفتنش در ان بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد انست که
جسد مثالی در حال حیات نیز هست وان باندازهٔ این بدن و در میان ان یا خارج از انست و چون نفوس
ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند و در حال حیات و در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر
است و در حال خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و بان بدن عروج بسموات میکند و بر ارواح
سمو به مطلع میکردد و بمشرق ومغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه باملائکه علو یه محشور میشوند
والهامات ایشان باو میرسد و اکر از نفوس شریره است باشیاطین محشور میشوند وبمقتضای ان الشیاطین
لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی بایشان میرسد و بعد از مرک تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود
و اکثر ثواب و عقابش باو است بلکه محتملست که نفوس قویه مثل نفوس انبیاء و اوصیا تصرف در اجساد
مثالیه بسیار کنند و اکر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع
میان اخبار میتواند شد و بنابر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است و بدون ان فهمیدن ایات
و اخبار و جمع میان انها در غایت اشکالست و انکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ
است بیوجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر اند که انکار حشر و ثواب وعقاب میکنند و میکویند
که روح دراین اجساد عنصریه میکردد واز بدن زید ببدن عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق
میکیرد در این نشاء ونشاء دیکر نیست وثواب وعقاب ایشان همین است وارواح را قدیم میدانند وبصانع
عالم قایل نیستند و ایمان بپیغمبران ندارند و تکالیف راساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافرند
نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حبه عرنی منقولست که شبی در خدمت حضرت امیرالمومنین ع
بصحرای نجف رفتم که انرا وادی السلام میکویند حضرت درانجا ایستادند چنانچه کو با جماعتی صحبت

میدارند من نیز ایستادم انقدر که مانده شدم پس نشستم انقدر که دلکیر شدم و برخاستم و مکرر چنین
کردم پس ردای خود را جمع کردم و کفتم یا امیرالمومنین میترسم که از بسیاری ایستادن ازار یکشی
اندک استراحت بفرما فرمود که با مومنان صحبت میدارم و با ایشان انس میکیرم کفتم یا امیرالمومنین ایشان
بعد از مرک چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اکر برای تو ظاهر شوند خواهی دید
ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیکر سخن میکویند کفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح
ایشان فرمود که روحهای ایشان وهیچ مومنی نیست که بمیرد در بقعهٔ از بقعهای زمین مکر انکه میکویند
بروحش که ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعهٔ ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد
منقولست که کفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح
مومنان در حوصلهٔ مرغان سبزند که در دور عرش می باشند فرمود نه مومن از ان عزیزتر و کرامی
تراست نزد حقتعالی که روحش را در حوصلهٔ مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنیست مثل این بدن که
داشتند و ایضا از ابو بصیر از انحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی نشسته اند
یکدیکر را میشناسند و از یکدیکر احوال میکیرند و ایضا از انحضرت روایت کرده است که از ارواح
مومنان سوال نمودند فرمود که در بهشت می باشند بصورت بدنهای ایشان که اکر به بینی میشناسی و میکویی
فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل
قالب دنیاوی در بعضی بدنی مثل بدن دنیاوی باشند اینها احوال روح بود که مذکور شد واما احوال بدن
بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی
و صورت نوعی وصورت جسمی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میکویند صورت
جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیکر
بر هیولی فایض میکردد و محقق طوسی وخواجه نصیر و بعضی از حکما هیولی قایل نیستند ومیکویند
جسم بغیر صورت جسمی نیست وان در حال اتصال و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم بتفرق
و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از ان که اتصال باشد برطرف میشود و انفصال عارض ان میشود
و بر عکس و این قول بسیار متین است اما رفع شبههٔ استحالهٔ اعادهٔ معدوم بمحض این مشکل است و اکثر
متکلمین خاصه و عامه از برای رفع این شبهه وغیر ان بجزء لایتجزی قایل شده اند وجمیع اجسام را متفق
الحقیقه میدانند و در تفرق اجزاء چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هرکاه بر این اقوال مطلع
شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب انها معلوم شد
و عمدهٔ شبههٔ ایشان که حکما متشبث بان شده اند امتناع اعادهٔ معدوم است و بنابر قول اول در حقیقت
جسم اشکال قویتر است زیرا که بنابر این مذهب ایشان صورت جسمی وصورت نوعی البته باید معدوم

شود و اعاده بعینه که بجمیع اجزاء عود کند بدون اعادهٔ معدوم نمیشود و اصحاب قول دویم و سیم کمان
کرده اند که باختیار این دو قول نقضی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است
که هر گاه جسد شخصی را بسوزانند و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمیماند و هر چند
صورت و اجزاء باقی بماند در عود شخصی بعینه ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام ان تشخص
مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخصی قایم است باجزای اصلیهٔ او که مخلوقست
از منی و ان اجزا باقیست در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزاء او پس تشخص معدوم
نمیشود و بنا و این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر اینها باعادهٔ اینها کرد قدح نمیکند
در انکه ان شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا صم روایت کرده اند که همه چیز فرزند ادم
میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب او که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت
امام جعفر صادق عم روایت کرده است که پرسیدند از انحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود که بلی
و باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از ان مخلوق شده است ان نمیپوسد و باقی میماند در
قبر مستدیر تا مخلوق شود از ان چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه
بر تقدیر عدم قول بامتناع اعادهٔ معدوم بنا بر انکه دانستی دلیلی بر ان قایم نشده است و دعوای بداهت
ممنوعست در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع
چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعم و اگر کسیکه قایل بامتناع باشد نیز ممکنست قول بحشر
جسمانی باینکه گوییم که در اعادهٔ اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از ان ماده
بعینها یا از ان اجزاء بعینها مخلوق شود خصوصا در وقتیکه شبیه باشد بان شخص در صفات عوارض
بحیثیتی که اگر او را ببینی بگویی که او فلانست زیرا که مدرک لذات و الام روح است اگر چه بتوسط
الات باشد و لهذا میگویند که ادمی را از وقتیکه روح در او دمیده میشود تا هنگام پیری همان
شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیات او و اجزای او بتحلیل رود و بدل انها بیاید بلکه اگر
بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی
در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد اقا در
پیری دست بر او بیابد و او را تادیب کند نمیگویند بر او ستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزاء اصلیه
است یا باعتبار اینست که کار با روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز
تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و همچنین تعذیب بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست
و نصوص دلالت نمیکند مگر بر انکه ان شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر انکه ان شخص
است هم چنانکه حکم میکنند بر یک اب هر گاه بردو ظرف بریزند که این همین ابیست که در یک ظرف بود

بحسب شرع و عرف هر چند قابل هیولی باشد و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این
دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول هیولی حکم کنند بطهارت اب نجسی که یک قطرهٔ از ان
بردارند و در بعضی از ایات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حقتعم فرموده است او لیس الذی خلق
السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی ایا نیست انکسیکه اسمانها
و زمین را خلق کرده است قادر بر انکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل
جهنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هر چند بریان میشود پوستهای
ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر ان از برای انکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه
و خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند مور ان و عامه نقل کرده اند که دندان کافر
مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث
خاصه و عامه در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طبرسی روایت کرده اند که ابن ابی
العوجاء ملحد از حضرت امام جعفر صادق عم سوال کرد از ایهٔ بدلناهم جلودا غیرها و گفت گناه ان پوست
چیست که ان را عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است و غیر انست ابن ابی
العوجا گفت مثل ان را از امور دنیا بفرما فرمود که مثل انست که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر در
همان قالب بریزند میتوان گفت همانست و میتوان گفت غیر انست گفت بلی خدا ممتع گرداند مردم را
بوجود تو و با این مراتب احوط و اولی انست که تصدیق نمایند انچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد
شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و انچه وارد شده است از
خصوصیات ان و خوض نکنند و تفکر نمایند در امثال این امور مکلف نشده اند بتفکر و نظر کردن در
انها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در ان معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد

فصل سیم در اقرار بحقیت مرگ و توابع انست و در ان دو مطلب است مطلب اول انکه اقرار باید
کرد که هر زندهٔ بغیر حقتعم البته او را مرگ می باشد چنانچه حق تعم فرموده است کل نفس ذائقة الموت
و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم
بخدمت حضرت امام جعفر صادق عم که انحضرت را تعزیه بگوییم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او
و بعد از ان فرمود که حقتعم خبر فوت پیغمبرش را باو داد و فرمود که انک میت و انهم میتون یعنی تو خواهی
مرد و انها خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا انکه
احدی باقی نخواهد ماند پس اهل اسمان میمیرند تا انکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان
عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می اید و نزد حقتعم می ایستد پس خدا از او میپرسد و حال
انکه خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک موت و حاملان

عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بجبرئیل و میکائیل بگو که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقرر و مقدر کرده ام بر هر نفسی که در ان روح بوده باشد مرگ را پس ملک موت بیاید و نزد حق تعم بایستد و خدا از او سوال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد انگاه زمین و اسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند انها که با من شریک قرار میدادند کجایند انها که با من خدای دیگر قرار میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعم عزرائیل عم را موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو میسپارند و در این باب ظواهر ایات بایکدیگر اندک منافات دارد زیرا که در بعضی از ایات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت داده بملک موت و در بعضی نسبت بملائکه داده که اکثر میان اینها باین نحو نسبت کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او همه را بحق تعم عرض مینماید و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که جناب اقدس الهی از ان عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و انچه رسولان و ملائکهٔ او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفیران خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است که خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان رسولان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هر چه ایشان بعمل می اورند منسوب باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرموده که حقتعم تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند هر که را میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل میگرداند بمخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد هم و چنین نیست که صاحب علم هر علم را برای همهٔ مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم ان دارند و بعضی ندارند مگر کسی که خدا سهل و اسان کند از برای او حمل انرا و اعانت کند او را بر فهم ان از خاصان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میرانده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکهٔ خود و غیر ایشان مولف گوید که در این حدیث شریف اشعاری هست بانکه انحضرت باسایر ائمه عم نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند

بامد خلیفتی در همه دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بان ننمود هم چنانکه در بعضی از خطبه غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر انکه در این قسم امور ایمان اجمالی کافیست و تجسس از تفاصیل انها ضرور نیست و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست در جمع میان این ایات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که یساولان داشته باشد و بهر جا پی هر کاری که خواهد فرستد پس ملائکهٔ اعوان او قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض میکند و حقتعم ان ارواح را با انچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول صم ملک موت را در اسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همهٔ ارواح را در یک ساعت و حال انکه بعضی در مشرقند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشانرا و اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسهٔ ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف ان که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از بابت درهمیست که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست تجسس این تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن ان بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است و بدانکه خلافست که ایا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریح در این باب بنظر نرسیده تفکر در ان ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همهٔ حیوانات بقدرت حقتعم است و او محیی و ممیت همه است و میتواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیار است و ظاهر ایات و اخبار حشر وحوش انست که ارواح انها نیز محفوظ بماند تا روز حشر چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد انشاءالله تعم دویم انکه باید اقرار نمود بانچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات موت و شدائد ان و کیفیات ان و حاضر شدن رسول صم و ائمهٔ هدی عم در وقت قبض روح هر شخص مومنانرا از برای بشارت دادن و اسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت ان نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشانرا انچه مواست حضور ایشان در جسد اصلی یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا اشعاری بان شد زیرا که تفکر در انها موجب استیلای شیطان و وساوس او میگردد و احادیث در این باب متواتر است و شعر حضرت امیر المومنین عم که بحارث همدانی خطاب کرد نزدیک بتواتر است یا حار همدان من یمت یرنی من مومن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه میبیند خواه مومن باشد و خواه منافق در احادیث معتبره بسیار از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که چون هنگام وفات مومن میشود حق تعم دو یار برای او میفرستد یکی

مذهبه و دیگری سخیه پس مذهبه اهل و مال را از خاطر او محو میکند و سخیه او را جوانمرد و راضی
میکرداند بجان دادن و چون ملك موت میاید که قبض روح او بکند باو میکوید ای دوست خدا جزع
مکن بحق انخداوندی که محمد را بحق فرستاده است من مهربان تر و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان
بکشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیرالمومنین و فاطمه و حسن
و حسین و امامان از ذریت ایشان علیهم باو میکویند اینهااند رسول خدا و امامان که رفیق ایشان
خواهی بود پس چشم میکشاید و ایشانرا می بیند و منادی ندا میکند او را از جانب رب العزة که یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود که
یعنی ای نفسی که مطمئن کردیده بسوی محمد و اهل بیت او برکرد بسوی پروردکار خود
در حالتی که راضی باشی بولایت ائمهٔ خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو
در میان بندکان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس دران وقت هیچ چیز محبوب
تر نیست بسوی او از انکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در احادیث معتبرهٔ دیکر فرمود
هیچ نفسی نمیمیرد هرکز تا رسول خدا و امیرالمومنین ع را ببیند راوی پرسید که چون ایشانرا
دید بدنیا برمیکردد فرمود نه چون ایشانرا دید میرود بسوی اخرت و هردو می ایند و رسول خدا می اید
نزدیك سر او مینشیند و علی ع نزدیك پای او مینشیند پس حضرت رسول صم سر را نزدیك کوش او
میبرد و میکوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و منم که بهترم از برای تو از انچه کذاشتهٔ در دنیا پس حضرت
امیرالمومنین بر میخیزد و سر را نزدیك او میبرد و میکوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که
او را دوست میداشتی و در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خدا است الذین
امنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلك هو الفوز العظیم
یعنی انها که ایمان اورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشانست بشارت در زندکانی دنیا و در
اخرت و انست فوز عظیم و در روایت معتبرهٔ دیکر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود رسول خدا
و امیرالمومنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او مینشیند و حضرت امیر در دست چپ او
و حضرت رسول باو میفرماید که انچه امید داشتی در پیش روی تست و انچه میترسیدی از ان ایمن کردیدی
پس دری از بهشت را برای او میکشایند و میکویند این منزل تست در بهشت اکر میخواهی ترا برمیکردانیم بدنیا
و انچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم کوید مرا بدنیا حاجتی نیست پس در انوقت رنکش سفید میشود
و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و اب از دیده اش روان میکردد
و چون جان از بدنش بیرون رفت دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار اخرت میکند پس روح با او ست
و او را غسل میدهد با انها که غسل میدهند و میکرداند بدن او را با انها که میکردانند و چون او را کفن

کردند و در جنازه کذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش روی ان جماعت میرود و ارواح
مومنان باستقبال او می ایند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بانچه حقتعالی از برای او مهیا
کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر کذاشتند روح را باو برمیکردانند از سر او تا کمر او و از
او سوال میکنند از انچه میدانند از اعتقادات حق چون جواب کفت دری از بهشت را بروی او میکشایند پس
داخل میشود بر او و بر قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش ان و ایضا بسند معتبر از انحضرت ع
روایت کرده اند که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را
می امرزد و پس و چون جان مومن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند انچه موجب روشنی
چشم او ست و چون محتضر می شود حاضر میکردد نزد او رسول خدا صم و امیرالمومنین ع و جبرئیل
و ملك موت پس حضرت امیرالمومنین ع نزدیك می اید و میکوید یا رسول الله این شخص دوست ما
اهل بیت است او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میکوید که این خدا و رسول و اهل بیت
او را دوست میداشت پس او را دوست بدار پس جبرئیل بملك موت میکوید که این دوست میداشت
خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملك موت نزدیك
او می اید و میکوید ای بندهٔ خدا ایا کرفتی چیزی را که بان کردن خود را از عذاب خدا ازاد کنی و امان
یافتی و بیزار شدی از اتش جهنم و چنك زدی در عصمت کبرای خدا و در زندکی دنیا کوید بلی
پرسد که ان کدامست مومن کوید ولایت علی بن ابی طالب است ملك موت کوید که راست کفتی انچه
از ان میترسیدی خدا ترا بان امان داد و انچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح
رسول خدا و علی و فاطمه و ائمه از ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا او اسانی
پس کفن و حنوط او را از بهشت می اورند و حنوط او از مشك خوشبوتر خواهد بود و حلهٔ زردی باو
بپوشانند از حلهای بهشت و چون او را در قبر کذارند دری از درهای بهشت برای او بکشایند که
از نسیم و کلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رو و پس و از دست راست و چپش بقدر یك ماهه
راه بکشایند و باو کویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجلهٔ خود پس باو کویند بشارت باد ترا بروح
و ریحان و جنت نعیم پروردکاری که بر تو غضبناك نیست پس زیارت میکند ال محمد را در باغستانهای
بهشت و با ایشان میخورد از طعامهای ایشان و می اشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میکوید در
مجالس ایشان تا وقتی که قایم ال محمد ظاهر شود و چون انحضرت ظاهر شود حقتعالی او را مبعوث کرداند
با ایشان تلبیه کویان و چون کافر را مرك در رسد باز رسول خدا صم و امیرالمومنین و جبرئیل و ملك
موت حاضر شوند نزد او پس علی ع نزدیك اید و کوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود او را
دشمن دار و رسول خدا صم باز بجبرئیل کوید که این دشمن خدا و دشمن رسول خدا و اهل بیت رسول

بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت کوید که این دشمن خدا و دشمن اهل بیت بود او را دشمن دار
و جانش را بعنف و دشواری بکیر پس ملک موت بنزدیک او رود و بکوید ای بنده خدا ایا در زندکانی
دنیا کرفتی چیزی را که خود را از کرو عذاب خدا ابد راوری و از من کرفتهٔ برات بیزاری که خود را از عذاب
الهی بدر اوری و کرفتهٔ برات بیزاری خود را از اتش جهنم و متمسک شدهٔ بعصمت کبری کوید
نه ملک موت کوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و اتش جهنم انچه از او
میترسیدی بان رسیدی پس جان او را بعنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میکرداند
بروح او سیصد شیطانرا که همه اب دهان بر روی او می اندازند و از روح او متاذی اند و چون
او را بقبر میکذارند دری از درهای جهنم در قبر او میکشایند که داخل میشود بر او زبانه و بوی بد
جهنم و احادیث در این باب بسیار است باید مجملا همهٔ اینها اقرار نمایند و در مقام تجسس و تفاصیل انها
نباشند فصل چهارم در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ
و ثواب و عقاب ان و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسوال قبر و منکر
و نکیر بدانکه برزخ مابین موت را میکویند تا قیامت و چون میت را در قبر کذارند دو ملک می ایند
از برای سوال و حقتعم روح را باو برمیکرداند از سر تا کمر او و او را مینشانند و از او سوال میکنند جمعی
را که از ایشان سوال میکنند بعضی از ایشان بعد از سوال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب
و شدت و سوال و ضغطه و فشار قبر در این بدنست و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب
در ضمن چند فایده بیان میشود فایدهٔ اول در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست
در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در ایات و اخبار متواتره مذکور است حقتعم میفرماید که
کمان مکن که انهاکه کشته شده اند در راه خدا مردکانند بلکه زندکانند نزد پروردکار خود در
حالتی که روزی داده میشوند و شادند بانچه خدا با ایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند
از برای مومنان که ملحق نشده اند با ایشان و در عقب ایشانند بانکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک
نخواهند بود و در باب کفار یا منع کننده زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشانرا مرک کوید
پروردکارا برکردان مرا باید نباشاید عمل شایسته بکنم در انچه کذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس
فرمود کلا نمیتواند شد این بدرستیکه این کلمهٔ ایست که او میکوید و فایدهٔ ندارد و در عقب ایشان
برزخی هست تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور است
که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میکیرد به بدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل
احسام ملائکه و جن است و بان بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند
معتبر از یوسف بن ظبیان روایت کرده است که کفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق عم بودم فرمود

که مردم چه میکویند در ارواح مومنان بعد از مرک ایشان کفتم میکویند در حوصلهٔ مرغان سبز می
باشند کفت سبحان الله مومن کرامیتر است نزد خدا از این چون وقت مرک او میشود میاید بنزد او رسول
خدا صم و علی و فاطمه و حسن و حسین عم و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اکر کویا کرد خدا زبان
او را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای رسول خدا بنبوت و از برای اهل بیت بولایت کواهی
میدهد بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین عم و ملائکه مقربان با ایشان و اکر زبانش بند
شد حق تعم مخصوص میکرداند پیغمبرش را بعلم انچه در دل اوست از این عقاید پس انحضرت شهادت
میدهد بر این و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا صم علی و فاطمه و حسن و حسین و هر که با ایشانست
از ملائکه و چون حقتعم قبض روح او را نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل این
صورت که در دنیا داشته است میخورد و می اشامد پس مردهٔ که تازه به نزد ایشان میرود میشناسد
ایشانرا بان صورتی که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا صم روایت کرده است که
انحضرت در شب معراج کذشت بر مرد پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودک بسیاری بر دور
او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست کفت این پدرت ابراهیم عم است فرمود که این
اطفال که بر دور اویند کیستند کفت اینها اطفال مومنانند ایشانرا غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت
امام جعفر صادق عم روایت کرده است که اطفال شیعیان مارا از مومنان تربیت میکند حضرت فاطمه عم
مولف کوید این سه حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در
باب ظهور انبیا و اوصیاء بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیر المومنین
عم رسول خدا را بابو بکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را عم باصحاب خود و دیدن
حضرت امیر حضرت یوشع عم را و سخن کفتن با او و ملاقات کردن حضرت امام جعفر صادق عم حضرت
امام محمد باقر عم را و امثال اینها که در کتاب بصایر الدرجات و غیر ان بطرق متعدده روایت شده است
با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانچه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه
قایلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسهٔ انبیاء و اوصیاء بجسدهای اصلی معاودت مینمایند و
ایشانرا باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول صم انبیاء را در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث
مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از انها در جسد اصلی ظاهرتر است
و در صحایف الابرار از فضل بن شاذان روایت کرده است که حضرت امیر المومنین عم در صحرای نجف
بر روی سنک ریزهٔ خوابید قنبر کفت من جامهٔ خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مکر تربت
مومنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مومنی و با او همنشینی کردن اصبغ بن نباته کفت که تربت مومن را
دانستم که بود و خواهد بود و مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته در این

صحرا ارواح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قائم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در اخرش زیاده کرده است که ای بسر یا نه اگر پرده برداشته شود هر اینه خواهی دید ارواح مؤمنان را که حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و بایکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمن در این وادیست و روح هر کافر در برهوت یمن است و ایضا در کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین ع که میکویند روح مؤمن را در وقت غسل دادن که ایا میخواهی ترا بر کردانیم بسوی جسدی که در ان بودی کوید چه میکنم بلا و زیانکاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی ع روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی ادم نبود و بعد از ان حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث ان چه بود حضرت فرمود که خدای عزذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او ایشان را خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر اینرا بکنیم از برای ما چه خواهد بود مالت از ما بیشتر نیست و عشیره ات از ما عزیزتر نیست گفت اگر طاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی بانجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما می بینیم مردهای خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان بانحضرت زیاده شد پس حقتعالی خواب دیدن را احداث کرد پس امدند نزد ان پیغمبر و خبر دادند بانچه دیده بودند و تعجبی در این باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما تمام کند این حالت را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی که بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که گفت با بو بصیر که هر که از شما بر اعتقاد و لایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان رخت خواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران میروید مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون برمیگردید وحشت بهمرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود می اید و می بیند چیزی را که دوست میدارد و از او میپوشانند انچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می اید و می بیند انچه را نمیخواهد و می پوشانند از او انچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می ایند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می اید اگر مؤمن می بیند که اهل او عمل صالح میکنند خدا را حمد میکند بر این و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت امام

موسی ع عرض کردم که ایا میت بزیارت اهل خود می اید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یک بار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می اید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را بخیر و خوبی بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که میایند بقدر فضایل خود و بعضی هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل ان بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی میاید و باو مینماید انچه باعث سرور اوست و از او میپوشاند انچه باعث اندوه اوست و برمیگردد باشادی و خوشحالی و ایضا از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که از پروردگار خود مرخص میشود و حقتعالی دو ملک را با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان میاید و بر خانهٔ خود مینشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرات العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقولست که ابو بصیر از حضرت صادق ع سوال کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجرهٔ چند در بهشت که میخورند از طعام ان و میاشامند از شراب ان و میکویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا کن و انچه ما را وعده کردهٔ عطا کن و ملحق کن اخر ما را باول ما و ارواح مشرکان در اتش معذبند و میکویند پروردگارا از برای ما قیامت را و انچه وعده دادهٔ بما بعمل میاور و ملحق مگردان اخر ما را باول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست و مثاب و معاقب میباشد فی الجمله فایدهٔ ثانیه در بیان سوال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانان است که در قبر سوال میباشد و روح را از برای سوال ببدن برمیگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که کسیکه سه چیز را انکار کند شیعهٔ ما نیست معراج و سوال قبر و شفاعت و همچنین امدن دو ملک از برای سوال متواتر و ضروریست و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب میایند و بشارت میدهند ایشان را بثوابها و نعیم بی انتها و برای کافران و مخالفان بصورت مهیب میایند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه انست که سوال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سوالی نیست و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین کنند از او سوال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را در قبر تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میکویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید گفته است سوال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه در کتب

خود روایت کرده اند از ابوامامهٔ باهلی که رسول خدا صم فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاك بر او
بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و مادر او را بگوید او میشنود
و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می‌نشیند و میگوید ارشاد کن مارا خدا ترا رحمت
کند پس بگوید یاد او ران اعتقادی را که بان از دنیا رفتی و شهادت بوحدانیت خدا و رسالت
محمد و بانکه پسندیدی خدا را از برای پروردکاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر
خود و قران را کتاب خود و علی و سایر ایمه را امام خود پس منکر و نکیر پس میروند و میگویند ما چرا
اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را نداند او را بحوا نسبت دهد و خلاف
کرده اند که ایا انبیاء و اوصیاء ع را سوال قبر می باشد یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست اگر چه
عدم سوال اظهر است و در سوال اطفال نیز علماء خلاف کرده اند و اظهر عدم سوال است و شیخ مفید در
شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع اند بعضی متنقل بثواب و عقاب
میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقابی نمی یابند و از حضرت صادق ع پرسیدند از کسی که
میرود از دار دنیا روح او در کجا می باشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او ماحض ایمان باشد محضا یا
ماحض کفر باشد محضا منتقل میشود روح او از هیکلی که دارد بمثل ان در صورت و جزا داده میشود
باعمال خود تا روز قیامت و چون حقتعالی اراده نماید که ایشانرا محشور گرداند در قیامت انشاء میکند جسم
و بدن او را و بر میگرداند روح او را بسوی بدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را
وافی و کامل بدهد پس مومن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل ان جسد باشد
در صورت پس او را در جنتی از جنتهای دنیا میبرند و متنعم می باشد در انجا تا روز قیامت و کافر
منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل ان بعینه و میبرند او را بسوی اتشی که معذب باشد
تا روز قیامت و شاهد این در مومن انست که حقتعالی فرموده است در باب مومن ال یس صم باو گفته شد
که داخل شود در بهشت گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرسانیدند بامرزیدن پروردکار من
و بانکه او گردانید مرا از انها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر انکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده
است که اتش را برایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید ال
فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر انست که سوال و عذاب و ثواب ایشانرا نمی باشد و در
احادیث از حضرت صادق ع وارد شده است که سوال قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض
ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سوال و رجعت نمی باشد و در احادیث وارد شده است که
انبیاء و ایمهٔ ع ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین باسمان میروند و تنعم ایشان در بدنهای اصلی
است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نمی باشد و از حضرت رسول صم

منقولست که هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من میشنوم او را و هر که صلوات فرستد از دور بر من بمن
میرسد و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من یك مرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد
بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بسیار بفرستد و هر که خواهد
کم بفرستد پس بیان کرد انحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را میشنود و این نمیشود
مگر انکه نزد حقتعالی زنده باشد و همچنین ایمهٔ هدی صم سلام کننده بر ایشان را از نزدیك میشنوند و از
دور بایشان میرسد و اثار صحیحه از ایشان بر این مضمون وارد شده است و حقتعالی فرموده است که
شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول صم ایستاد
بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکانی را که در ان روز کشته بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود
بتحقیق که شما همسایهٔ بدی بودید از برای رسول خدا صم او را از خانهٔ خود بیرون کردید و از دیار
خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعدهٔ پروردکار خود را حق یافتم
پس عمر بانحضرت گفت یا رسول الله صم خطاب تو چیست با مردهایی که جان ایشان رفته است حضرت
فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر نیستی از انها و نیست میان ایشان و میان انکه ملائکه
بگیرند ایشانرا بگرزهای اهنی مگر انکه من روی را از ایشان بگردانم و منقولست که حضرت امیر ع
سوار شد بعد از انقضاء حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور
قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنهٔ بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندانش
بجنگ انحضرت امده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را
بنشانید پس او را نشانیدند فرمود که ای کعب من وعدهٔ خدای خود را یافتم که حق بود ایا تو وعدهٔ
خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس
مردی از اصحاب انحضرت گفت که چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمیشنوند فرمود
ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند
و اینها از جملهٔ اخباریست که دلالت میکند بر انکه بعضی از مردها بر میگردد بسوی او روح او از برای
تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه بان تفصیلست که گفتیم تمام شد کلام مفید
و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق ع روایت کرده است که سوال کرده نمیشود در قبر
مگر کسیکه خالص کرده باشد ایمانرا خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت
دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از انحضرت روایت کرده است
که سوال از کسی میشود که ضغطه بر او واقع میشود و ایضا بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است
که دو ملك می ایند که مسمایند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتیکه مدفون شد صدای ایشان مانند

رعد قاصفست و دیدهای ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند به نیشهای خود و موهای ایشان
آویخته که در میان آنها راه میروند و سوال میکنند که کیست پروردکار تو و چیست دین تو اگر مومنست
میکوید که خدا پروردکار منست و دین من اسلامست پس از او میپرسند که چه میکویی در حق این
مردی که از میان شما بیرون امد کوید که از محمد رسول خدا از من میپرسید کواهی میدهم
که او رسول خداست صم کوید که کواهی میدهم که او رسول خداست پس باو بکویند بخواب خوابی
که در ان خواب پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع کشاده میکردانند و از برای او دری بسوی بهشت
میکشایند و جای خود را در بهشت میبیند و اکر میت کافر باشد ان دو ملک بان هیئت بر او داخل میشوند
و شیطانرا در پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس سرخ است چون ان سوالها را از او میکنند
میکوید نمیدانم پس شیطانرا باو میکذارند و مسلط میکردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که اکر
یکی از انها بر زمین بدمد هرکز کیاه از زمین روییده نشود و دری از برای او بسوی جهنم میکشایند و جای
خود را در انجا میبیند و ایضا از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که کفتم بحضرت صادق عم کیستند انها
که در قبر از ایشان سوال میکنند فرمود کسیکه ایمانرا خالص کرده باشد و کسیکه کفر را خالص داشته
باشد کفتم پس باقی این خلق چه میشوند کفت بخدا سوکند که ایشانرا وامیکذارند و اعتنا بشان ایشان
نمیکنند کفتم از چه چیز سوال میکنند کفت از حجت و امامی که در میان شماست پس از مومن میپرسند
که چه میکویی در حق فلان پسر فلان میکوید او امام منست چون این را کفت میکویند بخواب
خدا در دیدهات خواب استراحت بکذارد و دری از بهشت برای او بکشایند و پیوسته نسیم بهشت
تحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال میکنند که چه میکویی در حق فلان پسر فلان یعنی امام
زمان کوید شنیده ام او را و نمیدانم که کیست پس میکویند که هرکز ندانی و دری از جهنم برای او
میکشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم عم روایت کرده
است که سوال میکنند در قبر از مومن که کیست پروردکار تو میکوید خدا میکویند چیست دین تو
میکوید اسلام میکویند کیست پیغمبر تو میکوید محمد صم میکویند کیست امام تو میکوید فلان
میکویند چکونه دانستی این را میکوید امری بود که خدا هدایت کرد مرا بان و مرا ثابت داشت بان
میکویند باو بخواب خوابی که خیالات پریشان در ان نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت
بروی او بکشایند که از نسیم بهشت و کلهای ان باو میرسد پس میکوید پروردکارا زود قیامت را
قایم کردان شاید باهل و مال خود برکردم و از کافر می پرسند که پروردکار تو کیست میکوید خدا
میکویند پیغمبر تو کیست میکوید محمد صم میکویند دین تو چیست میکوید اسلام میکویند از کجا
دانستی میکوید از مردم شنیدم که میکفتند من کفتم پس کرزی بر او زنند که اکر جن و انس همه جمع

شوند تاب او را نداشته باشند پس میکدازد چنانچه قلعی میکدازد پس روح را بر میکردانند و دل
او را در میان دو لوح از اتش میکذارند پس میکوید پروردکارا قیامت را دور کردان مولف
کوید این حدیث دلالت میکند بر انکه ایمان سنیان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بایمه حق و توسل
بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثباتست چنانچه در کتاب حسین بن سعید بسند معتبر از سلیمان بن خالد
منقولست که کفت از حضرت صادق عم پرسیدم از انچه ملاقات میکند او را صاحب قبر فرمود دو ملک
هستند که ایشانرا منکر و نکیر میکویند می ایند بنزد صاحب قبر و از او سوال میکنند از رسول خدا صم
که ایا حق بود اکر از اهل شک است میکوید نمیدانم میشنیدم که مردم می کفتند که رسول خدا هست
نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و زمین میشنوند مکر مکلفان
و اکر صاحب یقین است نمیترسد و میکوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود امد با هدایت و دین
حق پس جای خود را در بهشت میبیند و قبر او را فراخ میکردانند و میکویند بخواب رو در نهایت
استراحت و نیکویی و ابن بابویه از حضرت امام رضا عم روایت کرده است که چون مومن بمیرد مشایعت
میکنند جنازهٔ او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می ایند و او را می
نشانند و میکویند کیست پروردکار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میکوید پروردکار من
خداست و محمد صم پیغمبر منست و اسلام دین منست پس می کشایند قبر او را بقدر انچه دیدهٔ او کار
کند و طعام از برای او از بهشت می اورند و داخل می کردانند بر او نسیم و کل بهشت را و اینست
معنی قول حقتعم فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی در اخرت و چون
کافر بمیرد مشایعت می کنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیهٔ جهنم تا قبر او و سوکند میدهد حاملان
جنازهٔ خود را که او را بر کردانند بصدایی که همه چیز می شنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میکوید
که کاش مرا باز کشتی بود بدنیا پس از مومنان میشدم و میکوید مرا بر کردانید بسوی دنیا شاید
عمل شایستهٔ بکنم در انچه کذاشته ام پس زبانیه جواب او را میکوید کلا این سخنی است که تو میکویی
و ملکی ایشانرا ندا میکند که دروغ میکوید اکر بر کردد عود خواهد کرد بانچه او را نهی کرده اند از او و
چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها
و او را بنشانند و سوال کنند از او از رب او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند
جواب کفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از او بترسند پس باز از او سوال کنند
کوید نمیدانم کویند هرکز ندانی و هدایت نیابی و رستکار نشوی پس دری از برای او بسوی
جهنم میکشایند و بعوض نزال از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می اورند و این است
مراد از قول حقتعم و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در

اخرت و اما انچه در قبر از او سوال میکنند معلوم است که سوال از عقاید ایمانی میکنند خصوصا امامت
ایمه و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب عم سوال میکنند
چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا
عم رفتم فرمود که علی بن ابو حمزه مرد کفتم بلی فرمود که داخل اتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پدر
کفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از اتش شد و بروایت دیکر فرمود
که او را نشانیدند در قبرش پس سوال کردند از ایمهٔ نام همه را کفت تا انکه بنام من رسید پرسیدند
توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از اتش شد و در بصایر الدرجات از رزین جیش
روایت کرده است که حضرت امیر المومنین عم فرمود که چون بنده را داخل قبر کنند دو ملك بنزد او می
ایند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزیکه سوال میکنند از پروردکار اوست پس از پیغمبر
او پس از ولی و امام او اکر جواب کفت نجات یافت و اکر عاجز ماند عذاب میکنند او را پس مردی کفت
که اکر کسی پروردکار خود و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چون است حال او فرمودند
مذبذب است نه از اینهاست و نه از انها و هر که را خدا کمراه کردنی یابی هرکز از برای او راهی بسوی
نجات و کفتند برسول خدا صم یا نبی الله کیست ولی کفت ولی شما در این زمان علی و بعد از او وصی او
و از برای هر زمانی عالمی میباشد که خدا باو حجت تمام میکند بر خلق تا انکه نکویند چنانکه کمراهان پیش
از ایشان کفتند در وقتی که انبیاء ایشان رفتند کفتند پروردکارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی
تا متابعت کنیم ایات ترا پیش از انکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان ان بود که ایات را که اوصیا
بودند ندانستند پس حقتعم در جواب ایشان فرمود بکو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس
بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست انکه هدایت یافته است
و تربص و انتظار ایشان ان بود که میکفتند که در کار نیست مارا طلب شناختن اوصیا تا انکه امامی را
بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشانرا باین و اصحاب صراط اوصیاء عم اند که بر صراطی ایستند و
داخل بهشت نمیشود مکر کسی که ایشانرا شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مکر کسی که
ایشان او را شیعهٔ خود ندانند و او ایشانرا بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفهای الهی اند که مردم را
بایشان شناسانید و کواه کرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح کرفت در روز میثاق و وصف
کرده است ایشان را در کتاب خود در انجا که فرموده است که وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا
بسیماهم یعنی در اعراف مابین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان
و ایشانند کواهان بر موالات و دوستان خود و رسول خدا صم کواهست بر ایشان و از برای ایشان از
بندکان عهد و پیمان کرفته است که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعم فرموده است فکیف اذا جئنا

من کل امة بشهید تا اخر دو ایه یعنی پس چه کونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر
امتی کواهی او بیاوریم ترا کواه بر کواهان در ان روز خواهند خواست و ارزو خواهند کرد انها که کافر
شده اند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیاء در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار
میشدند و کتمان نکنند در انروز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی از خدا در دنیا و شاذان
بن جبرئیل در فضایل و غیر از روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین عم
بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر کریان بخدمت حضرت رسول صم امد حضرت فرمود چرا میکریی خدا
هرکز دیدهای ترا کریان نکرداند کفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والدهٔ من فوت شده است
او اولاد خود را کرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو می کذاشت و مرا روغن
میمالید و الله که در خانهٔ ابو طالب یك درخت خرما بود سبقت میکرد در بامداد و از برای من میچید و از
پسر عمان من پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارك
خود را داد که او را کفن کنند و در حالت تشییع جنازهٔ او قدم را اهسته میکذاشت و بتانی میرفت و پا
برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر کفت و در قبر او خوابید و بعد از ان بدست کریم خود او را در لحد
خوابانید و شهادت تلقین او کرد چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند که برکردند سه مرتبه کفت
پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب عم چون برکشتند مردم کفتند یا رسول الله در این جنازه
کاری چند کردی که در جنازهای دیکر نکردی فرمود اما بتانی رفتن من از برای کثرت ازدحام
ملائکه بود و هفتاد تکبیر کفتن از برای ان بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما انکه بر لحدش
خوابیدم از برای ان بود که در حال حیات او ضغطهٔ قبر را ذکر کردم کفت و اضعفاه پس در لحدش
خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما انکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای ان بود که روزی در
حال حیات او قیامت را ذکر کردم و کفتم مردم عریان محشور خواهند شد کفت و اسواتاه او را به پیراهن
خود کفن کردم که او پوشیده محشور کردد و اما انکه کفتم باو ابنك ابنك برای ان بود که دو ملك امدند
و از او سوال کردند از پروردکارش کفت خدا پروردکار منست و کفتند کیست پیغمبر تو کفت محمد
پیغمبر منست کفتند کیست امام تو و ولی تو شرم کرد از انکه بکوید علی فرزند من پس باو کفتم بکو فرزند
تو علی بن ابیطالب پس خدا دیده او را باین روشن کرد موءلف کوید که این حدیث دلالت میکند
بر انکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت
او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای
جلالت او چنانچه اخر حدیث اشعار بان دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است
که میت موءمن را چون از خانه اش بیرون می اورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و از دحام

میکنند برای او تا قبرش میرسانند چون بقبرش رسید زمین باو میگوید مرحبا خوش امدی و بسوی
اهل خود امدی بخدا سوکند که دوست میداشتم که مثل توکسی بر روی من راه رود خواهی دید که
با تو چه خواهم کرد پس قبر او را میکشایند بقدر انکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او دو ملک
در قبر او منکر و نکیر و سوال میکنند از او که کیست پروردکار تو میکوید خدا میکویند چیست دین
تو میکوید اسلام میکویند کیست پیغمبر تو میکوید محمد صم میکویند کیست امام تو میکوید فلان پس
منادی از اسمان ندا میکند که راست کفت بندهٔ من از فرشهای بهشت در قبرش بکسترانید و دری از
بهشت بسوی قبرش بکشایید و از جامهای بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و انچه نزد ماست از برای
او بهتر است پس باو کویند بخواب مانند خواب نو داماد و بخواب خوابیدنی که در انخواب پریشانی نباشد
و اکر کافر باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او و زمین باو کوید لا مرحبا بجای بدی امدی و الله که
من دشمن میداشتم که مثل توکسی بر روی من راه رود و البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس
بر او تنک میکردد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش بیکدیکر میچسبند پس منکر و نکیر بر او
داخل میشوند بغیر ان صورت که بر مومن داخل میشوند و او را مینشانند و روح را تا کمر او باز
میکردانند و میکویند پروردکار تو کیست پس او مضطرب میشود میکوید میشنیدم که مردم میکفتند
خدا میکویند هرکز ندانی و هم چنین از پیغمبر و امام میپرسند و همین جواب را میکوید پس از اسمان
ندا میرسد که دروغ کفت بندهٔ من فرش کنید قبرش را از اتش و بپوشانید او را جامهای اتش و بکشایید
از برای او دری بسوی اتش تا بیاید بسوی ما و انچه نزد ماست بدتر است از برای او از این حالت پس
سه مرتبه کرز اتش بر او میزنند که در هر مرتبه اتش از قبرش پرواز میکند که اکر انضربت را بر کوههای
تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط میکرداند خدا بر او در قبرش مارها که او را اسخت میکزند و
میدرند و شیطان او را بغم واند و میدارد و صدای عذاب او را میشنوند هرکه خدا خلق کرده است
مکر جن و انس بدرستیکه میشنوند صدای کفشهای مشایعت کنندکان خود را و صدای برهم زدن
دستهای ایشان را و اینست معنی قول حق تعم ویثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت تا اخر ایه که تفسیر
ظاهرش انست که ثابت میدارد خدا انها را که ایمان اورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندکی دنیا و اخرت
و کمراه میکند و بخود وا میکذارد ظالمانرا و میکند خدا انچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که هیچ محل قبری نیست مکر انکه هر روز سه مرتبه میکوید منم خانهٔ خاک منم خانهٔ بلا منم خانه کرم
و بروایت دیکر میکوید منم خانهٔ غربت منم خانهٔ وحشت منم خانه کرم منم خانهٔ فقر منم باغی از باغهای بهشت
یا کودالی از کودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل میشود بندهٔ مومن میکوید خوش
امدی و نزد اهل خود امدی تا اخر انچه در حدیث سابق کذشت تا انکه فرمود از برای او دری

میکشایند که جای خود را در بهشت می بینند پس از ان در مردی بیرون اید که دیدهای او از او نیکو
تر چیزی ندیده باشد پس مومن کوید ای بندهٔ خدا هرکز از تو نیکوتر چیزی ندیده بودم کوید من
اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بکیرند روحش را و در انجایی که در بهشت
باو نموده بودند بکذارند و بکویند بخواب با دیدهٔ روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد
که لذت و خوشبویی او را بیابد تا مبعوث کردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود کوید لا مرحبا پس
او را افشاری بدهد که استخوانهای او را رمیم کند و باز بحال اول برکردد و دری از برای او بسوی
اتش بکشایند و از در مردی بیرون اید که هرکز باین بدصورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس کوید
من عمل بدم که میکردی و ان اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را همانجا که باو نموده بودند در اتش
بکذارند و پیوسته نفخهٔ از اتش ببدنش برسد و الم و حرارت ان در جسد خود یابد تا روزی که
مبعوث شود و مسلط کردانند بر روح او شصت و نه مار عظیم که او را کزند و کوشتش را در ند که اکر
یکی از ان مارها بر زمین بدمد هرکز کیاه از ان نروید و بعضی از عامه از ابوهریره روایت کرده اند در
تفسیر قول حق تعم ویثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت که قول ثابت شهادتین است و فی الاخرة در قبر است
دو ملک داخل میشوند و سوال میکنند از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام علی عم است و یضل
الله الظالمین یعنی در قبر کمراه میکند ظالمانرا از ولایت علی که جواب نمیکویند در وقتی که از امام سوال
میکنند و ایضا از حضرت رسول صم روایت کرده اند که خدا را دو ملک هست که ایشانرا منکر و نکیر
میکویند نازل میشوند بر میت و سوال میکنند از پروردکار و پیغمبر و دین و امام او اکر بحق جواب کفت
او را بملائکهٔ نعیم تسلیم میکنند و اکر عاجز شد بملائکهٔ عذاب چنانچه کلینی از حضرت صادق روایت کرده
است که سوال کرده میشود میت در قبر او از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از
ولایت ما اهل بیت پس میکوید ولایت از کنار قبر بان چهار دیکر که هر نقصی که بر شما ها باشد بر منست
که تمام کنم و ایضا از انحضرت روایت کرده است که چون میت مومن داخل قبر میشود نماز از جانب
راست می اید و زکوة از جانب چپ و بر پدر و مادر بر او مشرف میشوند و صبر بکناری میرود و چون
دو ملک داخل میشوند که سوال کنند صبر کوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را اکر شما عاجز شوید
من او را در می یابم و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری عم مذکور است که امیر المومنین عم فرمود که
هرکه تقویت کند شیعهٔ ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند کرد و حجت او را بر نواصبی تمام کند حقتعم در
روزی که او را داخل قبر میکنند تلقین میکند که بکوید خدا پروردکار منست و محمد پیغمبر منست
و علی ولی و امام منست و کعبه قبلهٔ منست و قران سرور و شادی و ذخیرهٔ اخرت منست و مردان و
زنان مومنه برادران و خواهران منند پس حقتعم میفرماید که حجت خود را القا کردی و واجب شد از

برای تو اعالی درجات بهشت پس در ان وقت قبرش بهتر ین باغستانهای بهشت میکرد و در مجالس بسند صحیح از انحضرت روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از انها خوش صورت و خوش هیئت تر و خوش بوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و یکی در عقب سر انکه خوش صورت تر است از بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جهت که می اید انکه در ان جهت ایستاده است مانع میشود پس انکه از همه خوش صورت تر است بسایر صورتها میکوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست میکوید من نمازم صاحب جانب چپ کوید من زکوتم انکه در پیش روست کوید من روزه ام انکه در عقب است کوید من حج و عمره ام و انکه در پایین پاست کوید من بر و احسان بیدران مؤمنم پس انها کویند که تو کیستی که از همه بهتر و خوشبوتر و خوشروتری کوید من ولایت ال محمدم ابن بابویه بسند معتبر از علی بن الحسین روایت کرده است که انحضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول صم مردم را موعظه میکرد و از جملهٔ ان موعظه این بود که ای فرزند ادم اجل تو سریع تر ین چیزهاست بسوی تو و نزدیکست که تو را در یابد و ملک قبض کند روح ترا و بروی بسوی منزلی تنها پس برکردانند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سوال تو و امتحان شدید تو بدرستیکه اول چیزی که از تو سوال میکنند از دینیست که بان اعتقاد داشتهٔ و از کتابیست که انرا تلاوت میکردهٔ و از امامیست که ولایت او را اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کردهٔ و از مال خود که از کجا کسب کردهٔ و در چه چیز تلف کردهٔ پس عذر خود را بکیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سوال اکر مؤمن و پرهیزکاری و عارفی بدین خود و متابعت ائمهٔ صادقین کردهٔ و موالات با اولیاء و دوستان خدا کردهٔ خدا حجت تو را تلقین تو میکند و زبانت را کویا میکرداند بثواب پس جواب را نیکو میکوئی و بشارت میدهند ترا ببهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوی خوش خوی و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اکر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا باتش و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل حمیم و سوختن جحیم و اما ضغطهٔ قبر و ثواب و عقاب ان فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانانست چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطهٔ قبر در بدن اصلیست و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسیرا که سوال نکنند او را ضغطه نمیباشد و علی بن ابراهیم کفته است در تفسیر ایه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون برزخ امریست میان دنیا و اخرت و ان ثواب و عقاب در دنیا و اخرتست و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند و حضرت صادق ع فرمود که بخدا سوکند که نمیترسم بر شما مکر برزخ را اما در وقتی که در قیامت

با ما باشید ما اولی به شفاعت شما و ابن بابویه و دیکران از حضرت صادق عم روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صم امر فرمود که او را غسل دادند و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازهٔ او روان شد کاه جانب راست جنازه را میکرفت و کاه جانب چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد کذاشت و خشت بر او درست چید و فرجها را بکل و سنک محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر میپوسد و لیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری کند محکم کند پس مادر سعد کفت که ای سعد کوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردکار خود بدرستیکه در قبر فشاری بسعد رسید پس صحابه کفتند یا رسول الله از برای سعد کاری کردی که از برای دیکری نکردی کفت چون ملائکه بیکفش و ردا در جنازهٔ او میرفتند من تاسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل عم بود هر جا که او میکرفت من میکرفتم و کفتند با انچه نسبت باو بعمل اوردی و فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیکر فرمود در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسن بن سعید از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول صم خطابی با او کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و کفت یا سعد چنین میکنند چون از این حالت سوال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مکر انکه فشاری او را در قبر می باشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر عم روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول صم بزجر و ضرب عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و اب دیدهٔ مبارکش در قبر میریخت و حضرت اب دیده اش را بجامهٔ خود میکرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سوال کردم که او را از ضغطهٔ قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا عم سوال کرد از کسی که او را بردار کشیده باشند ایا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیکر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت فرمود که پروردکار زمین و پروردکار هوا یکیست وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطهٔ قبر و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که عیسی عم کذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیکر بهمان قبر کذشت و او را عذاب نمیکردند از حقتعالی سوال از سبب این کرد وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جای داد و رعایت کرد من او را امرزیدم بکردهٔ فرزند او و ایضا از انحضرت روایت کرده است که رسول خدا فرمود که ضغطهٔ قبر از برای مؤمن کفارهٔ ایست از برای انچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از انحضرت

روایت کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مومنان
خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب
قبر از او ور گردد و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون از کافر
سوال کنند در قبر و گویند نمیدانم ضربتی بر او برنند که هر که خدا خلق کرده است بشنود بغیر انسان و
مسلط گرداند بر او شیطانرا او دیدهای او مانند مس گداخته سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام
و مسلط گرداند بر او مارها و عقربها و قبرش تاریک شود و او را فشاری بدهند که دندهای هر دو طرف
دندها در طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب
نگوید بر او ضربتی برنند که هر دابهٔ که خدا خلق کرده است از ان بترسد بغیر جن و انس پس دری
از برای او بسوی جهنم بگشایند و باو گویند بخواب بیدترین احوال پس جای او چنان تنگ شود
مانند تنگی سر نیزه در میان اهن حتی انکه مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط گرداند
بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا او را مبعوث گرداند و از بدی حالش
ارزوی قیامت کند و کلینی از حضرت باقر ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبری
نبوده است مگر انکه پیش از پیغمبری گوسفند می چرانیده و من نیز گوسفند می چرانیدم قبل از نبوت
و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت می چریدند و در اطراف
شان چیزی نبود که انها را از جا بدر اورد ناگاه همه میترسیدند و سر از چرا برمیداشتند و من تعجب
میکردم از حال ایشان تا انکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافری را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات
صدای انرا میشنوند و میترسند پس در ان وقت دانستم که بسبب فزع و خوف انها ان بوده است پس
پناه برید بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر ع روایت کرده که هر که رکوع خود را اتمام بعمل
می اورد وحشت قبر بر او داخل نمیشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است
ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه است و نمیمه سخن چینی امت و ثلثی از برای عدم احتراز
از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که عمدهٔ عذاب قبر در بول
است و در علل الشرایع بسند صحیح از انحضرت روایت کرده است که مردی از نیکانرا ابا از علمای بنی
اسرائیل را در قبر نشاندند و گفتند صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت ان ندارم
و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا یک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند از این
چارهٔ نیست گفت بچه سبب اینرا بر من میزنید گفتند از برای این که یک روز نماز بی وضو کردی و بر ضعیفی
و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از اتش شد و کلینی
بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم که ایا از ضغطهٔ قبر کسی

نجات می یابد فرمود پناه میبرم بخدا از ان چه بسیار کم است کسی که از ان رهایی یابد بدرستی که رقیه را
چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا بر قبر او ایستاد و سر بسوی اسمان بلند کرد و اب از دیدهای
حق بینش ریخت و بمردم گفت بیادم امد انچه از ان ملعون بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از
خداوند رحیم سوال کردم که او را ببخشد و فشار قبر باو نرسد پس گفت خداوند ارقیه را ببخش
از ضغطهٔ قبر پس خدا ان مظلومهٔ شهیده را بانحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا ص در جنازهٔ
سعد بیرون امد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازهٔ او کرده بودند پس حضرت سر بسوی اسمان برداشت
و فرمود که مثل سعد کسی را ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ایم که ضغطهٔ او
برای ان بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از ان کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه
نبود مگر برای انکه با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت باو که ترا
بهشت گوارا باد ای سعد حضرت رسول ص فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب
نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که عمر بن یزید بخدمت
انحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند
حضرت فرمود که راست گفتم بتو والله که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیار پر گناه کبیره هست
حضرت فرمود اما در قیامت پس همهٔ شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب
الاتباع او و لیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که میمیرد تا روز
قیامت مولف گوید که از بسیاری اخبار معتبره ظاهر میشود که مومن را ضغطه نمی باشد چنانکه
کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مومن را در قبر میگذارند روح او را تا عالی بدن
او برمیگردانند و سوال میکنند از او انچه میداند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی
قبر او میگشایند که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست
ضغطهٔ قبر فرمود هیهات بر مومنان از ضغطهٔ چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مومن بر روی او
راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر
میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون
که کار تو با منست میدانم که با تو چکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر انکه دیده کار کند و جمع
میان این اخبار در غایت اشکالست و مومن را حمل بر مومن کامل اگر کنیم کامل تر از فاطمه بنت اسد
و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر انکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر انکه از باب احتیاط و اطمینان
و خوابیدن و دعا بعمل امده باشد و گوییم که مراد از مومن معصوم است و کسی که تالی مرتبهٔ عصمت
باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطهٔ مومن محمول باشد

بر عدم ضغطهٔ شدید و منافات با ضغطه خفیفهٔ معاد نداشته باشد و در اخبار ضغطه معاد اشعار بخفیت
ان هست بانکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغط مومن بر وجه لطف است از برای
انکه قابل دخول بهشت کردد چنانچه ابتلای او ببلاهای دنیا از این جهت است یا انکه کوییم در صدر
اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین ع بر وجه عموم بود و بعد از ان بشفاعت رسول خدا صم و ائمهٔ
هدی ع از مومنان رفع شد و این وجه غریبیست اگرچه در بعضی از اخبار بعدی دارد و در حدیث
حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت باقر ع پرسیدم که جریده را چرا بامیت میگذارند
فرمود برای انکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادام که تر است و همهٔ عذاب در یک روز و
یک ساعت میباشد قدر انکه میت را داخل قبر میکنند و قوم برمیگردند و دو جریده را از برای این قرار
داده اند که در انساعت عذاب نکنند و هرگاه در انوقت نشد انشاء الله بعد از خشک شدن هم نمیشود
مولف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول انکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول
میباشد دویم انکه ابتداء عذاب در ساعت اول میباشد هرگاه حقتعم در انوقت تفضل کرد و عذاب
نکرد بعد از خشک شدن انشاء الله عذاب نمیکند و این ظاهرتر است فایدهٔ ثالثه در بیان محل روح
است و جسد مثالی در عالم برزخ و کلینی از حبهٔ عرنی روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین ع
فرمود که هر مومنی که بمیرد در بقعهٔ از بقعها میگویند روح او را که ملحق شود بوادی السلام که صحرای
نجف اشرف است و بدرستیکه ان بقعهٔ ایست از جنت عدن و ابصار روایت کرده است که شخصی بحضرت
صادق ع عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در انجا بمیرد حضرت فرمود که چه پروا
داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مومن در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر انکه خدا حشر میکند روح
او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون کوفه است گویا می بینم ایشانرا که
حلقه حلقه نشسته اند و بایکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مومنان
در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سوال میکنند و از طعام
و شراب بهشت میخورند و می اشامند و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما برپا کن و انچه
وعده دادهٔ عطا کن و اخر ما را باول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع
میشوند نزد او که سوال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی رها شده
و چون اطمینانی بهم میرساند از هر یک از یاران و اصحاب خود از او سوال میکنند اگر میگوید زنده است
امیدوار میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند
رفت بپایین و بسوی جهنم و ارواح کفار در اتش معذبند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشانرا
بر اتش جهنم و میگویند پروردگار اقیامت را از برای ما برپا مکن و وعده ما را بعمل میاور و اخر ما را

باول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده
است که گفت از حضرت امام محمد باقر ع سوال کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می اید
و این چه گونه است و حال انکه اب فرات از جانب مغرب بیرون می اید و چشمها و رودها در ان میریزد
حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که انرا خلق کرده است در مغرب و اب فرات شما از انجا بیرون می اید
و بسوی ان بهشت بیرون میروند ارواح مومنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوهای ان
میخورند و متنعم میشوند و بایکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت
بیرون می ایند و در هوا مابین اسمان و زمین پرواز میکنند و می ایند و میروند و چون افتاب طالع شد
رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از ان میگیرند و در هوا بایکدیگر ملاقات میکنند و باهم اشنایی میکنند
و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را اتشی هست که در مشرق خلق کرده است انرا برای انکه ارواح
کافران در ان ساکن شوند و میخورند از طعام زقوم ان و می اشامند از حمیم ان در هر شب و چون
صبح طالع میشود از انجا میروند بوادی که در یمن است و انرا برهوت می نامند و از جمیع اتشهای دنیا گرمتر
است و در انجا میباشند و بایکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند چون شام میشود باز باتش
برمیگردانند ایشان را و حال ایشان چنان است تا روز قیامت راوی پرسید که چه گونه خواهد بود حال
جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول قایلند از مسلمانان گناه کاری چند که میمیرند و اعتقاد
بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که انها در قبرهای خود هستند و بیرون
نمی ایند و هر که از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشده باشد از قبر انها راهی
میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس
خدا حسنات و سیات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد ایشان را یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند
بامر خدا و همین معامله میکنند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده
اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطلهٔ خود تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای ایشان
بسوی اتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانهٔ و شرر و دود و فور از حمیم اتش بر ایشان
داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در اتش میسوزند پس بایشان
میگویند کجاست انکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از
امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و ابصار روایت کرده است که از حضرت صادق ع
پرسیدم از جنت ادم حضرت فرمود که باغی بود از باغستانهای دنیا که در ان افتاب و ماه طلوع میکرد و
غروب میکرد و اگر از جنات اخرت میبود هرگز از ان بیرون نمی امد و علی بن ابراهیم روایت کرده است
در تفسیر قول حقتم و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا یعنی برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و

پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که ارواح مومنان را بانجامیبرند زیراکه در جنات خلد افتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد و ابضا روایت کرده است در تفسیر قول حقتعم فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات و الاض یعنی پس اما انها که شقی و بد عاقبت اند پس در اتش اند و ایشان را در ان ناله و فغان و فریادی هست و همیشه دران خواهند ماند مادامی که بوده باشند اسمانها و زمین فرمود که این در اتش دنیاست پیش از قیامث و باز فرموده است و اما انها که سعادتمند ند در بهشت اند همیشه دران خواهند بود مادام که باشد اسمانها و زمین فرمود در بهشتهای دنیاست که ارواح مومنان را بانجامیبرند و عطاء غیر مجذوذ یعنی این عطاییست که مقطوع نیست از نعیم اخرت و بان متصل خواهد بود و دلیل بر این انست که در اخرت اسمانها و زمین متبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت دنیا و اتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از اصحاب از حضرت صادق پرسید از تفسیر این ایه که خدا در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که اتش عرض کرده میشود بر او در بامداد و پسین حضرت فرمود سنیان چه میگویند در این باب راوی کفت میگویند که این در اتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذابی نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود کفت فدای توشوم چگونه است این فرمود که این در دنیاست که بامداد و پسین در او میباشد و قرینهٔ دیگر بر این انکه بعد از این میفرماید که در روزی که قیامت قایم میشود میگویند که داخل کنید ال فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی روایت کرده است که ارواح مومنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخرهٔ بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق نیز در انجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بسند بن سند روایت کرده است از حضرت صادق عم که حضرت امیر المومنین و حضرت رسول صم فرمودند که بدترین ابها در روی زمین اب برهوت است و ان وادیست در حضرموت که ارواح کفار را در انجا عذاب میکنند ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که در عقب یمن وادیست که انرا وادی برهوت میگویند و در انوادی نمیباشد مگر مارها و عقربهای سیاه و از جملهٔ مرغها مگر بوم و در ان وادی چاهی هست که انرا بلهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکانرا بانجامیبرند و از اب صدید در حلق ایشان میکنند و ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر عم امد حضرت فرمود از کجایی ای اعرابی کفت از احقاف قوم عاد و در انجا وادی دیدم تاریك که قعرش را نمیتوان دید و در انجا بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود میدانی ان وادی چیست کفت نه و الله نمیدانم فرمود برهوتست که روح هر کافری در انجاست و علی بن ابراهیم بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است که کفت مردی امد بخدمت حضرت رسول صم و کفت یا رسول الله من امر

عظیمی دیدم فرمود چه دیدی کفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند ابی از چاه احقاف که مردم از برای شفا برمیدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از ان قدح اب در مشك بریزم ناکاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر امد و کفت ای مرد مرا اب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح اب را باو بدهم دیدم که مردیست و زنجیر در کردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزدیك قرص افتاب پس چون رفتم اب بردارم بار دیگر امد و میکفت العطش العطش مرا اب بده که در این ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص افتاب سه مرتبه چنین شد و سر مشك را بستم و باو اب ندادم حضرت رسول صم فرمود که ان قابیل پسر ادم عم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبد الله بن سنان روایت کرده است که کفت از حضرت صادق عم سوال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت ان از ما بین بصرای شام است تا صنعای یمن میخواهی انرا ببینی کفتم بلی فدای توشوم پس حضرت دست مرا کرفت و از مدینه بیرون برد پس پا بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف انرا نمیتوانست دید مگر موضعی که من و انحضرت در انجا ایستاده بودیم که مانند جزیرهٔ بود و نهری در نظر من امد که از یکطرف ان ابی بود میرفت از برف سفیدتر از یکطرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت که هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشنماتر از ان شراب در میان شیر و اب کفتم فدای توشوم این نهر از کجا بیرون می اید و مجرای ان از کجاست حضرت فرمود که اینها ان چشمهاییست که حقتعم در قران فرموده است که در بهشت میباشد چشمهٔ از شیر و چشمهٔ از اب و چشمهٔ از شراب در این نهر جاری میشود و در کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریهٔ بود و موها بر سر انها اویخته بود که هرگز بان خوبی مویی ندیده بودم و در دست هر یك اینهٔ بود که هرگز بان نیکویی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیك یکی از ان حوریان رفت و اشاره نمود که اب بده دیدم که ان حوریه خم شد که از نهر اب بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از ان نهر پر کرده بدست حضرت داد و بیاشامید و باز اینه را باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او با درخت باز خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم که هرگز شرابی بان نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحهٔ ان بوی مشك بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون شراب در ان ظرف بود کفتم فدای توشوم مثل انچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز کمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حقتعم برای شیعیان ما مهیا کردانیده است مومن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهر می اورند و در باغستانهای ان میچرد و از شرابهای ان می اشامد و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را

میبرند بوادی برهوت و در عذاب ان همیشه میباشد و از زقوم ان باو میخورانند و از حمیم در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از ان وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبد الله بن بکر روایت کرده است که با حضرت صادق عم رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود امدیم که انرا عسفان میکویند پس کذشتیم بکوه سیاه موحشی از جانب چپ راه کفتم یا بن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی که این چه کوهست کفتم نه فرمود این کوهیست که انرا کمد میکویند و ان در وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند قاتلان پدرم حسین عم خدا ایشانرا در اینجا اسپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و انچه بیرون می اید از جب حزن و از فلق و از اثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نکذشته ام مکر انکه ابو بکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم و میکویم بابو بکر و عمر میکویم که ایشان انچه کردند بسبب اساسی بود که شما کذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید وبال انچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندکان کفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در انجاست و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستارهای اسمان و قطرهای باران و قطرات دریاها و ذرهای خاک و هر ملکی موکل است بامری که از ان مفارقت نمیکند و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق عم فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مومنان و ایشان در غرفهای بهشت ندا کند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوانرا که از برای هر روحی ناقهٔ از ناقهای بهشت بیاورد که بر ان ناقه قبهٔ از زبرجد سبز بسته باشند که پردهٔ ان از یاقوت زردتر باشد و بر ناقها حلها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر ان ناقها از بهشت تمام و حلهای بهشت و تاجها از مروارید تر بر سر که ان تاجها در سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستارهائی که در اسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح مومنان در عرصهٔ بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه اسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکهٔ هر اسمان استقبال کنند و تا اسمان پایین ایشانرا مشایعت کنند تا فرود ایند بوادی السلام و ان صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بکردانند

رویهای ایشانرا از انچه میخواهند بسوی انچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میکردد دیدن انها را از ایشان پنهان میکردانند و اموری که موجب سرور ایشانست با ایشان مینمایند و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان در انهاست میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که بر کردید بسوی غرفهای بهشت پس بر میکردند چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس کریست و کفت فدای تو شوم این از برای مومن است حال کافر چون خواهد بود فرمود بدنهای ملعون چند اند در زیر خاک و روحهای خبیث چند اند که ساکن کردانیده اند ایشانرا در وادی برهوت در چاه کبریت در انجا میدیدند بفزعها و هولهای انها بر سد بیدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاک اند بمنزلهٔ کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوسته ان بدنها خایف و ترسانند و روحها معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روحی و راحتی نمی یابند تا انکه قایم ما عم ظاهر شود پس ان روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میکردانند و حضرت قایم کردن ایشانرا میزند و میروند بسوی اتش و در قیامت بجهنم میروند و ابد الاباد در انجا معذب خواهند بود مولف کوید که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مومنان در عالم برزخ در بهشت خلد اند که در اسمان است و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین میباشند و ان احادیث بیشتر و معتبر تر است و ممکنست که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و انچه مذکور شد البته اعتقاد باید کرد و از احادیث مستفیضه و براهین قاطعه انچه معلوم میشود انست که نفس بعد از موت باقیست اکر محض ایمان دارد متنعم است و اکر محض کفر دارد معذبست و اکر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کماینبغی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد تسنن می باشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اکر اطلاع دارند نمیتوانند بیلادی اید که تجسس دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهلبیت هم داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام بالخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینهارا در برزخ سوالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوفست تا قیامت که حقتعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم از ارواح با ایشان بر میکردد در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سوال و جواب داشته باشند و از ایشان سوال میکنند از بعضی عقاید و از بعضی از اعمال و بمقتضای ان ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حقست و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مومنان ساقط میشود چنانکه کذشت و انها همه در بدن اصلی واقع میشود بعد از ان روح تعلق میکیرد ببدن مثالی لطیف مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب

و در ان بدن می باشد و ممکنست که ارواح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع میشود باعتبار تعلقی که سابق بان داشته است و میداند بان عود خواهد کرد چنانکه از اخبار ظاهر میشود و باین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی ان و حرکت روح و طیران او در هوا و امدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمهٔ عم بشکلهای ایشان و مشاهدهٔ اعدای ایشان باعذاب و سایر انچه در این باب وارد شده است بر همهٔ مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار ان مکانی است که روح در ان می باشد در عالم برزخ و اگر چه ممکنست تصحیح بعضی از اخبار باقول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبرهٔ بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از اقوال بان نیست البته قایل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می اید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان ان و معلومست که این داخل نیست در انچه اجماع و ضرورت بر نفی ان قایم شده است و چگونه داخل در ان باشد و حال آنکه قایل بان شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محمد بن شیخ مفید در جواب مسایل سرویه گفته است که از ائمهٔ هدی صم وارد شده است که معذب نمی شود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود هر که محض کفر داشته باشد و متنعم نمی شود هر میتی بلکه متنعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و هم چنین روایت شده است که سوال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانکه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مومن در ان پس در خبر وارد شده است که حقتعم میگرداند روح مومن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور بدمند انشاء میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس بر میگرداند روح را بهمان بدن و حشر میکند او را بموقف و امر میکند که او را بجنت خلد میبرند و ابد الاباد در ان متنعم می باشد اما ان جسدی که بان بر میگردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع ان مینماید و صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نمیشود بان تعدیل طباع و تعب و واماندگی و سستی او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بان و اتشی که معذب میگردد بان تا قیامت پس خدا انشاء میکند جسد او را که مفارقت کرده است از ان در قبر بر میگرداند روح را بان و بان بدن معذب میگردد همیشه در اخرت و جسدش را بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود

فصل پنجم در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمدهٔ انها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قران مجید بان ناطق است و در قصهٔ ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخت

که مانع بیرون امدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعدهٔ پروردگار من سد را با زمین هموار میکند و وعدهٔ پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است که تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر ایند و نزدیک شود وعدهٔ حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهار صد طایفه اند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب خود می بیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختان بلندند و صنفی از ایشان طول و عرض شان مساویست و این صنف اند که هیچ کوه و اهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنفی دیگر یک گوش خود را فراش میکنند و دیگری را لحاف خود و نمیگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر انکه انها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند مقدمهٔ ایشان در شام خواهد بود و ساقهٔ ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچهٔ مازندران را اخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت است و سد ذو القرنین چنانچه در نص قران مجید وارد شده است باید اورد و گوش به سخن ملاحده و شبهای ایشان نباید کرد و تجسس خصوصیات انها ضرور نیست دویم دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد سیم بیرون امدن افتابست از جانب مغرب چنانچه حقتعم فرموده است که روزی که بیاید بعضی از ایات پروردگار تو نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب کند در ایمان او چیزی و طاعتی و عامه از رسول خدا صم روایت کرده اند که ایات طلوع افتابست از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق عم روایت کرده است که ایات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از انحضرت روایت کرده اند که چون افتاب از مغرب طلوع کند همه کس ایمان می اورد و ایمان بایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون افتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان اورد ایمان باو نفعی نمی بخشد چهارم دخانست که در احادیث سابقه مذکور شد و ان اشاره است بانکه حقتعم فرموده است یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزیکه بیاورد اسمان دود هویدایی که فراگیرد مردم را گویند این عذابی است درد اورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستیکه ما ایمان می اوریم بعد از ان فرموده است ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان اتی است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بر مومنی از ان مثل زکامی برسد و زمین مانند خانهٔ

شود که دران اتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد ازان برطرف شود این را از ابن عباس
وحسن بصری و دیکران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت عم مجملا وارد شده است واین
تفاصیل در انها بنظر نرسیده است همین محو ایمان باید اورد و انچه بعضی کفته اند که دخان اشاره است
به قحطی که در زمان حضرت رسول صم شد مخالف احادیث معتبره است از عامه و خاصه و در بعضی از
روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد فصل ششم در بیان نفخ
صور است و فنای اشیاء بدانکه ایات بسیار دلالت میکند بر نفخ صور و احادیث بسیار از طرق خاصه
و عامه وارد شده است که حقتعم اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیمی افرید یعنی بوقی که یك طرف
ان در مشرق است و طرف دیکر در مغرب و از روزیکه او خلق شده است ان بوق را در دهان دارد
و منتظر امر الهی است که هرکاه فرمان امر الهی برسد در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین عم
در صحیفه کامله فرموده است اسرافیل صاحب صور که دیدها کشوده و انتظار میکشد از جانب تو رخصت
دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس اکاه میسازد و زنده میکرداند بدمیدن در صور مردها را
که در قبرها در کرو اعمال خودند و حق تعم در سورهٔ کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس
جمع کنیم ایشانرا جمع کردنی و در طه فرموده است در روزی که بدمند در صور و حشر کنیم مجرمانرا با
دیدهای کبود و در سورهٔ مومنین فرموده است پس هرکاه بدمند در صور پس نسبها در میان ایشان
نخواهد بود در ان روز و در سورهٔ نمل فرموده است و روزیکه بدمند در صور پس بفزع ایند هرکه
در اسمانها و زمین است و کفته اند که از شدت خوف میمیرند مکر کسی که خدا خواهد نمیرد و کفته اند که
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیرند و در سورهٔ یس فرموده است که
انتظار نمیکشند مکر یك صدای عظیم را که ایشانرا بکیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله
باشند و مراد نفخهٔ اولی است که بان می میمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت بر پا شود در وقتی که
دو مرد جامها کشوده باشند که خرید و فروش کنند و هنوز جامها را نه پیچیده باشند که قیامت بر پا شود
و مردی لقمه برداشته باشد هنوز بدهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است که استطاعت ندارند
که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و خانهای خود بر کردند علی بن ابراهیم روایت کرده است که
این در اخر الزمانست صیحهٔ در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند
پس همه بمیرند در حالتی که خود و احدی از ایشان بمنزل خود بر نمیکردند و وصیتی نمیکنند پس حقتعم
نفخهٔ دوم را فرمود و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردکار خود یعنی بسوی
عرش او و محل حکم او بسرعت روند کویند وای برما کی ما را برانکیخت و محشور کردانید از جای
خوابکاه ما اینست انچه وعده داد خداوند رحمن و راست کفتند پیغمبران نبود مکر صدائی پس ناکاه

همه در یکموضع نزد ما حاضر شدند و در سورهٔ ص فرموده است انتظار نمیکشند مکر یك صیحه را و دیکر
بر نمیکردند در دنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هرکه در اسمانها
و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیکر در صور میدمند پس ناکاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند
یا انتظار میکشند که با ایشان چه کار خواهند کرد و در سورهٔ دیکر فرموده است که دمیده میشود در
صور ان روزی است که وعیدهای الهی بعمل می اید و فرموده است که کوش بده و بشنو روزی
که ندا میکند ندا کنندهٔ از مکان نزدیك روزیکه میشنوند صیحه را بحق و راستی ان روزیست که بیرون
میایند مردم از قبرها بدرستیکه ماییم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازکشت همه روزیکه شکافته
میشود زمین و بیرون می ایند مردم بسرعت این حشریست که بر ما اسانست و در مدثر فرموده است که
پس هرکاه که بدمند در ناقور یعنی در بوق پس ان روزیست که دشوار است بر کافران و اسان نیست
پس از ایات کریمه معلوم شد که دو نفخ در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که بان جمیع اهل زمین
و اکثر اهل اسمانها میمیرند بیکدفعه و دیکری در وقت مبعوث شدن که بان دمیدن همهٔ خلایق
بیکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران کفته اند که سه مرتبه میدمد اول نفخهٔ فزع است که میترسند
دویم نفخهٔ صعق است که میمیرند و سیم نفخهٔ قیام است که زنده میشوند و از قبرها بیرون می ایند و این قول
نادر است و در احادیث معتبره بغیر از دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورتست
و مراد دمیدن ارواحست در بدنها در قیامت بیوجه است و منافی ظواهر ایات بلکه صریح انهاست و مخالف
اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از
حضرت امام زین العابدین عم سوال کردند که فاصلهٔ میان نفخهٔ اول و دویم چند کاه خواهد بود حضرت
فرمود انچه خدا خواهد پرسیدند که یابن رسول الله چکونه میدمد در صور فرمود اما نفخهٔ اولی پس
بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود اید بدنیا پس فرود می اید با صور و صور یك سر دارد
و دو طرف و میان طرفین هر یك بقدر مابین اسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که
با صور بزمین می اید میکویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل اسمان پس اسرافیل
فرود می اید بحظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میکویند خدا
رخصت داده است در مرك اهل زمین پس در ان صور میدمد و صدا بیرون می اید از طرفی که در
جانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مکر انکه میمیرد و بیرون می اید از طرفی که در
جانب اسمانست پس در اسمانها صاحب روحی نمیماند مکر انکه میمیرد مکر اسرافیل پس حقتعم میکوید
با اسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر این حالت میمانند انقدر که خدا خواهد پس امر میکند
خدا اسمانها را که بحرکت و موج می ایند و امر میکند کوهها را که روان میشوند حضرت فرمود یعنی هموار

میشوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین بزمین دیگر یعنی بزمینی که بر روی ان گناه نکرده باشند و بارز و نمودار باشد و کوهی و بنائی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی اب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در انوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف اسمان برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نباشد که جواب بگوید خود جواب میفرماید میگوید از برای خدای یگانهٔ قهار است و من خلق کردم همه خلایق را و میراندم ایشانرا منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من افریدم خلق را بدست قدرت خود و میراندم ایشانرا و زنده میکنم پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی که بجانب اسمانها است پس در اسمانها احدی نماند مگر انکه زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار گریست در این وقت و در تفسیر علی بن ابراهیم در کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدم که میگفت که چون بمیراند حقتعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل انکه خلق کرده است خلایق را و مثل انکه میرانده است ایشان را و اضعاف ان زمانها پس میمیراند اهل اسمان اول را و بر این حالت میگذارد و مثل انچه خلق کرده است خلق را و مثل انچه میرانده است اهل زمین را و اهل اسمان اول را و اضعاف ان را پس میمیراند اهل اسمان دویم را و هم چنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید پس میمیراند اهل اسمان سیم را و هم چنین میراند اهل هر اسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید تا انکه اسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف انها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید پس میمیراند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانها تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میکند پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانهٔ قهار است کو جباران کجایند انها که خدائی ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی می باشد پس بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود زمانهای پیش از افریدن خلایق دراز تر است اما بر انها مطلع شدی که بر اینها مطلع نخواهی شد مولف گوید این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر ایات و اخبار سابقه است که دلالت میکردند بر انکه اکثر اهل اسمانها یکدفعه بدمیدن صور اول هلاک میشوند و این خبر چون راوی ان جهالتی دارد معارض ان ایات و اخبار نمیتواند بود و ظاهر تر انست که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق کردند چنانکه

بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی که بعضی میکنند که همهٔ خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بیفایده است صورتی ندارد زیرا که انچه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست هر چند بر ما مخفی باشد و ممکنست که در او لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را بعد از وقوع با ایشان بگوید موجب ان گردد که در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها و دولتهای ان نگردد و علم بقدرت حقتعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیاء قبل از قیامت در ان شکی نیست که جمیع زندها بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند و اما خلافست در انکه ایا اجسام و ارواح و اجساد و هر چه غیر جناب مقدس الهیست معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر انها از اسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حقتعالی ایشانرا بر میگرداند یا هیچ یک از انها معدوم بالمره نمی شود و روح با انها بر میگردد متکلمان عامه را در این باب اقوال بسیار هست که در ذکر انها فایدهٔ نیست و هر یک بر مذهب خود از اخبار و ایات استدلالات کرده اند و قائلان بفنا ایضا استدلال کرده اند از قول حقتعالی هو الاول و الاخر کل شیء هالک الا وجهه کما بدانا اول خلق نعیده کل من علیها فان و یبقی وجه ربک و قائلون بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر ایاتی که دلالت میکند بر انکه حشر بجمع اجزاء متفرقه است مانند قصهٔ ابراهیم و عزیر و حق انست که ایات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخولست و جزم باحد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح انست که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد انست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمی شوند چنانچه خواجه نصیر در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در مکلف بتفریق اجزاء چنانکه در قصهٔ ابراهیم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانچه گذشت که حضرت صادق ع در جواب زندیق فرمود که روح باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در انوقت باطل میشوند اشیاء و فانی می شوند پس نه جسمی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیاء را چنانچه ابتداء کرده است مدبر انها و انها چهار صد سال است که خلق قطع میشوند در ان و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر انها متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کنندهٔ اشیاء بعد از وجود انها تا انکه موجود انها میگردد مثل مفقود انها و نیست فانی کردن اشیاء بعد از افریدن عجیب تر از بوجود اوردن انها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال انکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهار پایان و جمیع اصناف انها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر انکه احداث کنند پشهٔ را قادر بر ان نباشند و راهی بسوی ان نیابند و هر اینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم ان و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و برگردند و امانده و اعتراف کنند بانکه مقهور اند و اقرار کننده

بعضی از ایشان از اذعان بضعف کنند از فانی کردن آن و بدرستی که حقتعالی برمیگرداند بعد از فنای دنیا
تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن چنین بود و بعد از فناء دنیا نه وقتی خواهد بود و نه
مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آن وقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها
پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانهٔ قهار که بازگشت جمیع امور باوست در وقتی که آنها را ایجاد کرد
قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی خواهد کرد امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند
هر آینه دایم می بود بقای آنها و در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای
خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهایی که با ایشان انس بگیرد
نیافرید و بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر بهم رسانیده
باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز برمیگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه
احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها
و بنابراین چارهٔ نیست از قول بجواز اعادهٔ معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعادهٔ
معدوم گفته اند فایدهٔ نمی بخشد و اظهر جواز اعادهٔ معدوم است عقلا و شرعا هرگاه چیزها از کتم عدم
بوجود تواند آورد چرا بعد از عدمش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان بدر نرفته است و اگر
کسی بر جوازش دعوای بداهت کند رواست اما اخبار افنای مطلق بحدی نرسیده است که افادهٔ
قطع کند پس رد اخبار نباید کرد در مرتبهٔ احتمال بلکه ظن باید گذاشت

فصل هفتم در بیان سایر احوالیست که حقتعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمهٔ آنچه حقتعالی در آیات کریمه
خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبههای فلاسفه راه تاویل
در آنها نباید داد چنانچه فرموده است روزی که به پیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامهها و فرموده است
هرگاه شق شود آسمانها و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان بدین از روز
واست باشد و فرموده است که وقتی که آسمان را از جای خود دور کند و باز فرموده که آسمان شکافته شود
و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان برطرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور
آفتاب و ماه برطرف شود و ماه و آفتاب با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند
و از یکدیگر بریزند و مانند ذرهها هوا روند و زمین هموار شوند و زلزلهٔ عظیمی در زمین بهم رسد
که جمیع بناها و بلندیها از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود
و فرموده است که و سوال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی
پس میگرداند زمین را بیابانی مستوی که نبینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را جمع

و محشور کند امر میکند که منادی ندا کند پس همهٔ انس و جن را در یک چشم زدن در یک مکان جمع
کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دویم را بزیر آورد که در برابر
آسمان اولست و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس ابری بزیر آید با گروهی
از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید
از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید که نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت
گریست راوی پرسید که در اینوقت رسول خدا ص و امیرالمومنین ع و شیعیان او در کجایند فرمود
ایشان بر روی تلی چند اند از مشک خوشبوتر و بر منبرها از نور و مردم محزون میباشند و ایشان محزون
نیستند و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس آیهٔ خواند که مضمونش اینست که هر که بیاورد حسنهٔ پس
از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمنند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این آیه
ولایت امیرالمومنین ع است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود
جمع کند حقتعالی همهٔ بندگان را در یک بقعهٔ زمین و وحی میناید بآسمان اول که فرود بیا با هر که در تست
پس فرود می آید آسمان اول باد و برابر هر که در زمین است و آسمان دویم فرود می آید باد و برابر جمیع آنچه
در زمین است و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمانی بزیر می آید باد و برابر سابق پس جن و انس
در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا میکند باین آیه که گذشت پس نظر میکنند که از
هفت طرف ملائکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوان رفت

فصل هشتم در بیان حشر وحوش است حقتعالی فرموده است که و اذا الوحوش حشرت یعنی هرگاه وحشیان محشور
شوند و فرموده است ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من
شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که بدو بال خود
پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه حقتعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی
میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن شاید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم
پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان مفسران آنست که مراد از حشر در این دو آیه
محشور شدن در قیامتست و بعضی گفته اند مراد مردن ایشانست در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه
و عامه آنست که ایشان محشور میشوند قتاده از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشود حتی
مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حقتعالی حشر میکند جمیع حیوانات را
در روز قیامت تا عوض المهایی که بایشان رسیده است در دنیا مردن و کشته شدن و غیر آن بیابند
و چون عوض آن المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی میکند

ایشانرا چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند
وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را از برای ستمی که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا
انگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر این اولی گفته اند که حقتعالی
حشر میکند وحوش را که بایشان برساند انچه مستحق اند ایشان او را از عوضها بر المهائی که بایشان رسیده
است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان انچه مستحق ان بودند از
عوضها پس انها که میگویند که عوض دایم است که میگویند عوض منقطع است بعضی میگویند که
خدا عوض را دایم میدارد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که رسول فرمود
که حشر میکند حقتعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد عدالت
خدا بمرتبهٔ میرسد در ان روز که حق بیشاخ را از شاخ دار میگیرند پس میگوید خاک شوید همه خاک
میشوند و از این جهتست که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و ارزو میکند که او خاک شود و معذب
نگردد و از ابوذر روایت کرده اند که گفت من روزی در خدمت پیغمبر صم بودم دو بز بر یکدیگر
شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت
فرمود لیکن خدا میداند در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت
کرده اند که حضرت امیر المومنین ع در خطبه فرمود یا ایها الناس گناهان سه گناهست گناهی که امرزیده
میشود و گناهی که امرزیده نمیشود و گناهی که امید امرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم اول
گناه بندهٔ ایست که حقتعالی او را در دنیا برای ان گناه عقاب کرده باشد پس خدا از ان حکیم تر و کریم
تر است که بندهٔ را دو بار عقاب کند دوم ظلم بندگانست بعضی بر بعضی چون حقتعالی متوجه حساب
خلایق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کنندهٔ اگر
چه دستی بر دستی بزند یا مسح بر کف دستی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بی شاخی را
باشد پس انتقاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا انکه احدی را مظلمهٔ نماند پس ایشانرا
میبرد بسوی حساب سیم گناهیست که خدا او را پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد
توبه را پس او خاشع و گریانست برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس ما نیز
برای او چنانیم که او از برای خود امیدوار بیم از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را مولف
گوید که گویا این سه قسم در گناه مومنانست زیرا که کافران را در دنیا و اخرت هر دو عقاب مینمایند
و خوف سیم بر او باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و الا بر حقتعالی قبول توبه واجبست بسبب
وعده که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست از رسول خدا صم که
فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او او را پی

کردند و دخترم فاطمه بر ناقهٔ غضبای من و علی بن ابی طالب بر ناقهای بهشت و در بعضی از روایات
بجای فاطمه عم من حمزه سید شهدا بر ناقهٔ غضبا و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة
انعام را ندهد و بمیرد حقتعالی او را در صحرای محشور گرداند که هر صاحب نیشی بنیش خود او را بگزد
و هر صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول
صم ناقهٔ دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت انست فرمود کجاست صاحب این ناقه بگویید مهیا باشد
که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق روایت کرده است که هر شتری
که سه حج و بروایت دیگر هفت حج بر ان بکنند انرا از چهارپایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول
صم منقولست که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب خود شما خواهد بود در صراط و ایضا مرویست
که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانست در بهشت و از حضرت صادق منقولست که از بهایم در بهشت
نمیباشد مگر حمار بلعم باعورا و ناقهٔ صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار
است پس از ظواهر ایات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر ایشان
واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند
ناقه صالح و انها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و انها ثواب مکلفان بر میگردد و محشور شدن جمیع
حیوانات و عاقبت انها که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند
مگر نادری از ایشان که ایمان اورده باشند چنانچه از بعضی روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان داخل
جهنم میشوند و مومنان ایشان بایمان و اعمال صالحه اما خلافست که ایشان داخل بهشت میشوند یا در
اعراف میباشند اکثر را اعتقاد انست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست تر است از درجات
بنی ادم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از عالمی
پرسیدند از مومنان که ایا داخل بهشت میشوند فرمود نه و لیکن خطیرهای بسیار هست در میان بهشت
و جهنم که مومنان جن و فاسقان شیعه در انجا خواهند بود و بمحض این روایت این مدعا ثابت نمیشود
و مجمل باید دانست که حقتعالی بمقتضای وعدهٔ خود ثواب حاملانرا البته عطا میفرماید و ظاهر ایات انست
که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا ایات سورهٔ رحمن که امتنان بنعیم بهشت بر انس و جان کرده
است و این روایت دلالت میکند بر خلاف ان و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حقتعالی لم یطمثهن
انس قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است حوریان ایشانرا پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت
میکند بر انکه ایشانرا ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی ایه انست که حوریان
که خدا با انس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و انچه بجن میدهد جنی با او مقاربت نکرده و این
استدلال ضعیف است و توقف در این اولی است

فصل نهم

در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشانست بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما در انکه اطفال
موءمنان با پدران خود در بهشت میروند چنانچه حق تع فرموده است و الذین امنوا و اتبعتهم ذریتهم
بایمان الحقنابهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی انها که ایمان اوردند و از پی ایشان رفتند
ذریهٔ ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریهٔ ایشانرا و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران
باین سبب چیزیرا و احادیث بسیار وارد شده است که این ایه در باب اطفال موءمنان نازل شده است
که ایشان را با پدران خود بهشت میبرند و بعضی کفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از
انکه بدرجهٔ پدران برسند حقتعالی ایشانرا بدرجه پدران ملحق میکرداند بسبب ایمان ایشان و پدران
و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی کفته اند هر دو در ایه داخلند و اول اظهر و اشهر است
و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر الموءمنین عم که رسول خدا صم فرمود که موءمنان و اولاد ایشان
در بهشتند پس این ایه خواند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق عم روایت کرده است که اطفال شیعیان
ما را حضرت فاطمه تربیت میکند و هدیه میدهد بپدران ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق
عم روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میکرداند پسران را بپدران
تا دیدهای ایشان روشن کردد و در نوادر راوندی از حضرت امام رضا روایت کرده است که
تزویج مکنید زن خوشروی را که فرزند نیاورد بدرستیکه من مباهات میکنم بشما با امتها در روز
قیامت مکر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند از برای پدران
و محافظت میکند ایشانرا ابراهیم و تربیت میکند ایشانرا ساره در کوهی از مشك و عنبر و زعفران
و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که چون طفلی از اطفال موءمنان
بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اکر یکی از پدر و مادر و یا خویشان
موءمن ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد والا بحضرت فاطمه عم میدهند که او را غذا
بدهد تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت موءمن او بمیرد پس حضرت فاطمه بایشان میدهد و ایضا بسند
صحیح از انحضرت روایت کرده است که حقتعالی اطفال موءمنانرا بحضرت ابراهیم و ساره عم میدهد که غذا
میدهند ایشانرا بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای کاو و در قصری از مروارید چون
روز قیامت شود ایشانرا جامهای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و هدیه بپدران ایشان بدهند پس
ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حقتعالی پس این ایه را خواند که کذشت
و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر عم روایت کرده اند که چون حضرت رسول صم در شب
معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبرانرا در انجا ملاقات کرد کفت کجاست پدرم ابراهیم کفتند او با اطفال
شیعیان علی است و چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختی است که پستانها دارد

مانند پستانهای کاو و اطفال چند از ان پستانها میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می اید حضرت
ابراهیم برمیخیزد و پستانها را بدهان ایشان میکذارد پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال حضرت
علی بن ابیطالب عم سوال کرد فرمود او را در میان امت خود کذاشته ام کفت نیکو خلیفهٔ کذاشتهٔ حقتعالی
اطاعت او را بر ملائکه واجب کردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سوال کردم که ایشان را
بمن بسپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که ایشان میمکند طعم جمیع میوها و نهرهای بهشت را می
یابند از او موءلف کوید که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را با ابراهیم
و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و انحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلافست بعضی کفته اند
تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی کفته اند ایشان بهشت میروند و بعضی کفته اند
حقتعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند و اکر میداند که اکر ایشان میماندند از اهل سعادت بودند
ایشانرا ببهشت میبرد و اکر میداند که اکر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشانرا بجهنم میبرد و بعضی
کفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق کفته اند و اکثر
کفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد انست که
حقتعالی در قیامت ایشانرا تکلیف دیکر خواهد کرد بحسب ان تکلیف ایشانرا مثاب و معاقب خواهد
کردانید موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند
صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر عم که چون روز قیامت شود
خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق
مدتها کذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیکر مبعوث نشده
باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد معذور خواهند بود و کسی
که ابتداء بعثت نفهمد و هنوز حجت قایم نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که
مستضعف باشد و دیوانه که هیچ چیز نفهمد و مکلف نباشد و کر و کنك مادر زاد پس بر هر یك از ایشان
خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میکرداند و اتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر
میکوید بایشان که پروردکار شما امر کرده است شما را که داخل این اتش شوید و هر که داخل شد
بر او برد و سلام خواهد شد و هر که فرمان نبرد داخل اتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار
بسند صحیح دیکر از زراره روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد خرفی را که سن
او را در یافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی
که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میکیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و حق تع بر ایشان
حجت تمام میکند بانکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا اخر انچه در حدیث سابق کذشت و کلینی بسند

حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق ع سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه باشد حضرت فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند و آتشی می افروزد و میگوید که داخل شوید پس هر که داخل شد بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تع میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل این را روایت کرده است در باب گنگ و کر و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی می افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که خدا داند که از اهل سعادتست خود را در آن آتش می اندازد و بر او سرد و سلامت خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را با آتش ببرند ایشان میگویند که هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار گوید که من مشافهة شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا صم که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذ الله عبد الله گفت پس اولاد مشرکین در بهشت اند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آن را فلق می نامند و بدترین آتش های جهنم است در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا آن را امر میفرماید که بدمد بر روی خلایق دمیدنی پس از شدت دمیدن آسمان پاره پاره میشود و نور ستارها برطرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها برطرف میشوند و دیدها تار میشوند و زنان حامله فرزند می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تع امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم ع شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد شد ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حقتع امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول آتش پس تابع پدران خواهند بود در جهنم و احادیث بسیار است در این باب و از عقل بعید نیست و ابن بابویه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد و جواب گفته است که دار جزای مومنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود موءلف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق ع فرمود که

سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق میمیرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و ظاهر دعوای امامت نمیکند پس هر که در این زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل آیات باهره از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده است در تاویل قول حق تع در وصف اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش یا همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود که پسران اهل دنیایند که حسناتی نداشته اند که ثواب دهند و گناهی نکرده اند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدا خدمتکاران اهل بهشت گردانیده و از حضرت رسول صم پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکار اهل بهشتند بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را در تاویل این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت که از حضرت صادق ع سوال کردم که چه میفرمایی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند فرمودند سوال کردند از رسول خدا صم از احوال ایشان فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی مگویید و علم ایشان را بخدا بگذارید موءلف گوید که اصل در این باب آنست که مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حقتع عادل است و جور و ظلم نمی کند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند نمود ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس با تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محی الدین اعرابی از صوفیه اهل سنه باین قایل شده است چنانچه بخاطرم می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهد یا به بهشت میبرد و درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدالت است حقتع با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه متلذذ خواهند بود از آن چنانچه ملائکه لذت می یابند از خدمات مرجوعه بایشان والله یعلم

فصل دهم

در بیان میزانست و حساب و سوال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه

فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون يعني وزن و سنجيدن اعمال در روز قيامت حق است پس هر كس سنگين باشد ترازوهاي او پس ايشانند رستگاران و هر كس سبك باشد ترازوهاي ان پس ايشانند انها كه زيان كرده اند جانهاي خود را بسبب انچه بودند كه بآيات ما ستم ميكردند و در سورهٔ مؤمنان نيز نزديك باين مضمون فرموده است و در باب كافران گفته است در سورهٔ كهف پس بر پا نميداريم از براي ايشان وزني را و در سورهٔ انبياء فرموده است و ميگذاريم ترازوهاي عدالت را از براي روز قيامت پس ظلم كرده نميشود نفسي هيچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگيني حبهٔ باشد از خردل ان را مي اوريم در ميزان عمل او و ما كافي هستيم از براي حساب كردن و در سورهٔ قارعه نيز خفت و ثقل موازين را فرموده است پس در اصل ميزان شكي نيست و انكار ان بالكليه كفر است اما در معني ان خلافست اكثر مفسران و متكلمان عامه و خاصه بر ظاهرش حمل كرده اند و ميگويند حق جل و علا در قيامت ترازوئي نصب مينمايد كه زبانهٔ دارد و دو كفهٔ عظيم و اعمال عباد را در ان مي سنجند و حسنات را در يك كفه ميگذارند و سيئات را در يك كفهٔ ديگر و اين جماعت نيز خلاف كرده اند در كيفيت وزن زيرا كه اعمال عرضي چند اند و وزني نميدارند و قايم بنفس نمي باشند پس بعضي گفته اند صحايف اعمال را ميكشند و عامه از ابن عمر روايت كرده اند كه از حضرت رسول صلعم سوال كردند از انچه وزن ميكنند در روز قيامت فرمود صحيفهارا وزن ميكنند و بنابراين بايد حقتعالي صحيفهارا در خور اعمال وزن قرار دهد و بعضي گفته اند اعمال حسنه مصور ميشوند بصورتهاي نوراني نيكو و اعمال سيئه مصور ميشوند بصورتهاي تاريك سياه و انها را يا يكديگر وزن ميكنند و بعضي به تجسم اعمال قايل اند و ميگويند باعتبار اختلاف نشئات انقلاب حقايق جايز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤيا بآب و شير مصور ميشود و اين سخن از طريق عقل بسيار دور است و با معادي كه اهل اسلام قايلند موافقت ندارد زيرا كه ايشان بعود همين بدن قايلند و باختلاف نشئات قايل نيستند و با اين حال قول بانقلاب حقايق سفسطه است و اقرب بعقل انست كه حقتعالي مناسب ان اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چيزي چند خلق كند از صور حسنه و قبيحه كه حسن و قبح انها مصور و معاين گردد بلي با مذهب كسي موافقست كه معاد را در عالم مثال و خيال و اجساد مثاليه قايل باشند و ايضا خلافست بر تقدير حمل ميزان بر حقيقت ان كه ايا از براي همه كس يك ترازوست يا انكه ترازوي هر كس جداست و بر تقدير جدا بودن هر كس را يك ترازوست يا باعتبار عقايد و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوهاي متعدد هست و چون خصوص اين شقوق معلوم نيست ايمان اجمالي در اين ابواب كافي است و جمعي از متكلمين خاصه و عامه قايل شده اند بانكه ميزان كنايه از عدل است و موازنه ميان مقادير ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و ميگويند اگر از شخص اقرار بعدالت حقتعالي

دارد چه احتياج بكشيدن و ترازوست و اگر اعتقاد ندارد باين كشيدن كي باور ميكند و ميتواند گفت كه خود جسمي چند را اوردي و سنجيدي و اين رجحان را ظاهر كردي من چه دانم كه بر وجه عدالت است پس فايدهٔ در اين كشيدن نيست و مؤيد اينست انچه در احتجاج از هشام بن الحكم روايت كرده است كه زنديقي سوال كرد از حضرت صادق عم از ميزان حضرت فرمود كه اعمال اجسام نيستند كه سنگيني و سبكي داشته باشند و كسي محتاج است بوزن كردن چيزي كه عدد اشيا را نداند و ثقل و خفت انها را نداند و خدا هيچ چيز از او مخفي نيست پرسيد كه پس چه معني دارد ميزان فرمود كه مراد عدلست پرسيد كه چه معني دارد انكه ميفرمايد كه هر كه سنگين شود موازين او فرمود هر كه راجح شود عمل خير او و كليني و ابن بابويه بسند معتبر از هشام بن سالم روايت كرده اند كه از حضرت صادق عم پرسيدند از معني قول حقتعالي و نضع الموازين القسط ليوم القيمة فرمود كه موازين انبياء و اوصياء اند و شيخ مفيد گفته است كه ميزان تعديل ميان اعمال است و جزاي انها و هر جزائي را در موضع خود قرار دادن و هر حقي را بصاحبش رسانيدن و ان معني ندارد كه حشويه فهميده اند كه در قيامت ترازوهاست مانند ترازوهاي دنيا كه هر ميزاني دو كفه داشته باشد و اعمال را در انجا بگذارند زيرا كه اعمال عرضي چند اند و اعراض را وزن نميتوان كرد و موصوف بخفت و ثقل ميشوند بر سبيل مجاز و مراد انست كه هر چه ثقيل باشد از اعمال يعني بسيار باشد و استحقاق ثواب عظيم داشته باشد و انچه خفيف و سبك باشد يعني قدرش كم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزيل داشته باشد و حديثي كه وارد شده است كه حضرت امير المؤمنين عم و ائمه از ذريت او عم موازينند مراد انست كه ايشان تعديل ميان اعمال و حكم ميكنند در ان باب بعدل و ثواب و در محاورات ميگويند فلان نزد من در ميزان فلانست و مراد انست كه نظير اوست و انچه حقتعالي در حساب و خوف از ان فرموده است مراد انست كه او را بر اعمالش باز دارند و هر كه را چنين كنند از تبعات انها خلاص نميشود و هر كه را خدا عفو كند از او فايز ميشود بنجات و كسي كه سنگين باشد موازين او كه استحقاق و ثوابش زياد باشد ايشان رستگارانند و هر كه سبك باشد موازينش بانكه طاعاتش كم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ايشان زيانكار جانهاي خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قران مجيد بلغت عرب نازل شده است و حقيقت و مجازي كه شايعست در لغت ايشان مؤلف گويد كه باين وجوه عقليه و استبعادات وهميه دست از ظواهر ايات برداشتن مشكل است اما چون روايات در اين باب متعارض است بايد باصل ميزان اعتقاد كرد و معني انرا بعلم ايشان گذاشت و جزم باحد طرفين مشكل است و اما حساب و سوال و حكم در مظالم عباد ايات و اخبار در انها بسيار است و ايمان بانها مجملا واجب است در روايات بسيار وارد شده است كه خدا اسريع الحساب و اسرع الحاسبين است و بعضي را فرموده است كه از براي ايشانست سوء حساب و شدت حساب و فرموده است

بسوی ماست بازگشت ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سوال میکنیم از انها که رسولان
بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سوال میکنیم و در روایات وارد شده است که حقتعم
حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایات دیگر بقدر دوشیدن شیر گوسفندی
و از حضرت امیر المومنین منقولست که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگر چنانچه
مشغول نمیگرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه در رسالهٔ عقاید
گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان انست که انها حق اند یعنی بعضی را خود متوجه میشود و بعضی
را به حجتهای خود میگذارد پس حساب انبیاء و ائمهٔ را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیاء خود را
میکند و اولیاء متولی حساب امتها میشوند و حقتعم گواهست بر انبیاء و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیاء
و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حقتعم فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان
بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی
و بیاوریم ترا گواه بر انها و فرموده است و یتلوه شاهد منه و شاهد حضرت امیر المومنین عم است
و حضرت صادق عم فرمود که موازین انبیاء و اوصیاء عم اند و بعضی از خلق بی حساب ببهشت میروند
و سوال بهمهٔ خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین
یعنی از دین سوال میکنند و اما غیر دین پس سوال نمیکنند مگر از کسیکه او را حساب کنند زیرا که حقتعم
میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس در ان روز سوال کرده نمیشود از گناه او
نه انسی و نه جنی از شیعهٔ بنی ادم و ائمهٔ نه غیر ایشان هم چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است
و هر که را حساب میکنند او معذب است اگر چه بطول باز داشتن در موقف قیامت باشد و نجات نمییابد
از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حقتعم خطاب میکند بندگانش را از اولین و اخرین
بحساب اعمال ایشان یک خطاب و یکدفعه که هر یک حساب عمل خود را میشنوند و از دیگری را
نمیشنوند و گمان میکند که او مخاطب است و بس نه دیگری و مشغول نمیگرداند او مخاطبست و بس نه
دیگری و مشغول نمیگرداند او را مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و اخرین در مقدار یکساعت
از ساعات دنیا و بیرون می اورد از برای هر کس نامهٔ که انرا ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمالش
در ان نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیرهٔ نیست مگر انکه در ان نامه داخل است پس او را حساب
کنندهٔ نفس خود میگرداند و حاکم بر خود میگرداند و باو میگوید بخوان نامهٔ خود را نفس تو بس است
امروز برای حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاها
و جمیع جوارح ایشان و گردهای ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند
بسخن اورد ما را انخداوندی که هر چیز را بسخن اورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه

و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت
علی بن الحسین عم روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازو نمیشود و دیوانها گشاده نمیشود
ایشانرا فوج فوج بیحساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی
بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر عم روایت کرده اند که دو قدم بنده
از پیش حقتعم از جای خود حرکت نمیکند تا سوال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی
کرده است و از جسد او یا از جوانی او که در چه چیز کهنه کرده و از مالی که از کجا کسب کرده و در چه
چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است
که چون روز قیامت شود دو بندهٔ مومن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند
یکی فقیر و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید که پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت
تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در ان یا جور کنم و مال زیادی
بمن نداده بودی که حق تو بر ان واجب شده باشد و داده باشم یا نه داده باشم و روزی مرا بقدر کفاف
میدادی بقدر انچه میدانستی که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که
راست میگوید بندهٔ من بگذارید تا داخل بهشت شود و ان غنی میماند تا انقدر عرق از او جاری شود
که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشانرا پس داخل بهشت شود و ان فقیر باو گوید که چه چیز ترا
حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید تا انکه
مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق نمود بتوبه کاران تو کیستی گوید منم ان فقیرم که با تو بودم در محشر گوید
نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که
مردی بخدمت حضرت باقر عم امد و گفت یا بن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خدا است و بر ان
احدی از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گرانست و ترا از ان جلیل تر میدانم که انرا بتو عرض کنم حضرت
فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبهٔ بندهٔ مومن خود بکند او را بر یک یک از گناهان او مطلع
گرداند و بیامرزد و بر انها مطلع نگرداند نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را
از او نیز مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او نگردد پس گوید بسیئات که حسنات شوید اینست
معنی قول حقتعم اولئك یبدل الله سیاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی بدل میکند خدا گناهان
ایشانرا بحسنات و خدا امرزنده و رحیم است و بروایت دیگر شیخ طوسی فرمود که مومن گناهکار را می
ورند روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حقتعم خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند
بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را براو میخواند و چون اقرار بگناهان خود کرد حقتعم کاتبان
اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید انها را برای مردم چون به بینند

مردم میکویند که این بنده یك کناه نداشته پس امر میکند که او را ببهشت ببرند و اینست تاویل این ایه
و این در کناه کاران شیعیان ماست و بس و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا ص
فرمود که حقتعم حساب میکند همهٔ خلق را مکر کسی که با خدا شریك قرار داده باشد و او را بیحساب
بجهنم میفرستد و ایضا بسندهای بسیار معتبر روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سوال میکنند
محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیکران روایت کرده اند که در نامهٔ که حضرت امیر
المومنین با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هرکه عمل کند خالص از برای خدا اجر او را
حقتعم در دنیا و اخرت باو عطا فرماید و مهمات او را در هردو کفایت فرماید و حقتعم میفرماید که ای
بندکان من که ایمان اورده اید بپرهیزید از عذاب پروردکار خود از برای انها که اعمال نیکو کرده اند
در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندکان مزد ایشان بیحساب
پس انچه خدا بموءمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشانرا بان در اخرت حقتعم میفرماید للذین
احسنوا الحسنی و زیادة یعنی برای انها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بران جزای حسنی
بهشت است و زیاده در دنیاست و از حضرت صادق عم منقولست که هیچ بندهٔ نیست مکر انکه خدا را
براو حجتی هست یا در کناهی که او را کسب کرده است یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکران و از
حضرت امیر المومنین عم منقولست که باز میدارند بندهٔ را در قیامت نزد حقتعم پس میفرماید که مقایسه
کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میکیرد اعمال او را و حقتعم میفرماید که
نعمتهای مرا باو به بخشید و مقایسه کنید میان خیر و شر او اکر مساوی باشد عملهای او حقتعم شر را
بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میکرداند و اکر خیرش زیادتی کند حقتعم بان زیادتی او را
ثواب وافی میدهد و اکر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرك کرده است یعنی شیعه است
و عقایدش درست است خدا او را می امرزد برحمت خود اکر خواهد و تفضل میکند براو بعفو خود و شیخ
طوسی از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل کرداند بحساب
شیعیان ما پس انچه از خداست از خدا سوال میکنیم که از برای ما به بخشد پس ان از ایشانست و انچه حق
ماست بایشان می بخشیم پس حضرت این ایه را خواند ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و در بصائر از
حضرت صادق عم روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می ایم در
قیامت پس می اید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سوال میکند از امت من که
چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق عم در تفسیر
این ایه ان السمع و البصر و الفواد کل اولئك کان عنه مسئولا فرمود یعنی کوش را سوال میکنند از انچه
شنیده است و چشم را از انچه دیده است و دل را از انچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای

صحیح از انحضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بندهٔ موءمن را بران حساب نمیکنند طعامی که بخورد
و جامهٔ که بپوشد و زوجهٔ صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون
اخبار الرضا روایت کرده است که انحضرت عم فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که
حاضر بودند کفتند که حقتعم میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی سوال کرده میشوید در روز قیامت
از نعیم و اب سرد مراد است و ان از نعمت دنیاست حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده
اید و خلافها کرده اید بعضی کفته اند اب سرد است و بعضی کفته اند طعام خوشبوی نیکوست و بعضی
کفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق عم مذکور شد
حضرت در غضب شد و فرمود که خدا سوال نمیکند بندکانش را از چیزی که برایشان تفضل کرده باشد
و منت نمیکذارد برایشان بان و منت کذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چکونه بخالق عز و جل
توان نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از ان کرده است و لیکن
نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد بامامت ماست که خدا بعد از توحید و نبوت از ان سوال
میکند و انرا نعیم کفته است زیرا که بندهٔ هرکاه وفا بان بکند ان را میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال
ندارد و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرکوار خود از حضرت امیر المومنین عم که رسول
خدا ص بعلی کفت یا علی بدرستی که اول چیزی که سوال کرده میشود بنده ازان بعد از مرکش شهادت
بوحدانیت خداست و انکه محمد ص رسول اوست و انکه تو ولی و صاحب اختیار موءمنانی بسبب انچه
از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هرکه اقرار کند و
اعتقاد نماید اینها را میرود بسوی نعمتی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین
عم روایت کرده است که حضرت امیر المومنین عم فرمود که چون روز قیامت شود حقتعم مردم را محشور
کرداند از قبرها عریان و پابرهنه و بی ریش و بی عیب بروشی که در روز اول خلق شده بودند
در یك صحرا برانند ایشان را تا انکه بایستند در عقبهٔ محشر و ازدحام بیاورند و بر یکدیکر سوار شوند و
نکذارند که از این عقبه بکذرند پس نفسهای ایشان بکیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و کریهٔ
ایشان بلند شود و این اول هولیست از اهوال قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا
کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و بدنهای ایشان خاشع کردد و بدنهای ایشان
بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند بکنند بسوی اسمان پس خداوند حاکم عادل ندا کند
ایشان را که منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و حاکم عادل و ظلم نمیکنم و امروز میان شما
بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میکیرم و ظلمهای مردم را به حسنات مبدل
میکنم و بر بخشندهای مظلمها ثواب میدهم و نمیکذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمهٔ بوده

باشد مکر مظلمه که صاحبش به بخشد و من اورا ثواب بدهم پس بجهید بر یکدیکر و مظلمهای خود را
طلب کنید از هر که ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من کواهم از برای شما بر ایشان و بس است کواهی من
پس مظلومان میکردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمهای خود از ایشان میکنند و مدتها بر این
حال میمانند پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیکر عرق ایشان
تا راهای ایشان می اید و فریاد و فغان ایشان بیشتر میشود و بروایت دیکر اکثر ایشان ارزو میکنند که
از سر مظالم خود بکذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید
و ندای پروردکار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حقتعم میفرماید که اکر میخواهید
مظلمهارا بریکدیکر به بخشید و از این عقبه بکذرید و اکر نمی بخشید مظلمهای شما را میکیرم پس اکثر
ایشان شاد میشوند مظلمهارا می بخشند بامید انکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میکویند
پروردکارا مظلمهای ما بزرکتراست از انکه ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری
از نقره از قصرهای بهشت و جنت الفردوس را بیاراید با نواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و
غلمان و در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا میکند از جانب حقتعم که ای کروه خلایق سر بلند کنید
و این قصر را مشاهده کنید چون نظر کنند هر یک ارزو کنند که ان قصر از او باشد پس منادی ندا کند
که این قصر از کسیست که عفو کند مظلمهٔ مومنی را پس اکثر انها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی
بمانند که عفو نکنند پس حقتعم فرماید که داخل بهشت من نمیشود کسی که مظلمهٔ احدی از مسلمانان در
ذمهٔ او باشد تا انکه ان مظلمه را در وقت حساب از او بکیرند ای کروه خلایق مستعد حساب شوید
پس راه ایشان را میکشایند که بعرصهٔ حساب در ایند نزد عرش الهی و دیوانها کشاده شود و میزانها بر
پا شود و پیغمبران و ائمه که شهدا و کواهان بر خلق اند و هر امامی کواهی میدهد بر اهل عالم خود که در
میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش کفت
یا بن رسول الله هرکاه از برای مرد مومنی نزد کافری مظلمه باشد چه چیز از کافر خواهد کرفت و حال
انکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که می اندازند از کناهان مسلمان بقدر انچه از او بر کافر است
پس کافر را عذاب میکنند بسبب ان مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر انچه از مظلمهٔ مسلمان نزد
او هست پس ان مرد پرسید که اکر مظلمهٔ از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چکونه مظلمه را از مسلمان
میکیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میکیرند و می افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اکر ظالم
حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از کناه مظلوم بقدر ان میکیرند و بر کناهان ظالم می افزایند و
در علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض می اید و شکایت میکند اکر ان قرض
دار حسنات دارد از برای صاحب قرض میکیرند و اکر حسنه ندارد کناهان صاحب قرض را بر او

کذارند مولف کوید که از ایات و اخبار معلوم می شود که حقیت اصل حساب و سوال در قیامت
معلوم است و خصوصیات انها که از کی سوال و حساب میکنند و کی را بی حساب ببهشت یا جهنم میبرند
معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سوال میکنند و حساب مینمایند جمعی را اعتقاد انست که از
جمیع اموال و نعمتهای دنیا سوال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای
حلال دنیا حسابست و از برای حرامش عقابست و در احادیث سابقه کذشت که مومن را بر نعمتهای
دنیا حساب نیست و در بعضی احادیث کذشت که در ماکول و ملبوس و منکوح حساب نمی باشد و در
ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است میشود که عامل ان بی حساب داخل بهشت شود و انچه در باب
بی حساب ببهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عمومات حساب خواهد بود و حساب نسبت
بغیر ایشان بعمل خواهد امد و جمع میان احادیث دیکر بدو وجه میتوان کرد اول انکه حساب نکردن
نعمتها دنیا نسبت بمومنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم انکه حساب نکردن در امور
ضروریه باشد مانند ان سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف
و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و
عمر را در تحصیل ان ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده
مبعوث شدن و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد
بران دلالت داشت و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای خود را که با نها
محشور خواهند شد و ممکنست که اول در باب غیر مومنان مطلقا یا غیر مومنان کامل باشد و ثانی در
باب مومنان یا کامل ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای مزید اطمینان
باشد فصل یازدهم در بیان سوال از رسل و شهادت شهداء و دادن نامها بدست راست و چپ
و بعضی از احوال و اهوال قیامت است حقتعم میفرماید روزیکه جمع کند خدا رسولان را و فرماید که
چه بود انچه اجابت شما کردند امتهای شما کویند علمی نیست ما را تویی بسیار داننده غیبها و فرموده است
که پس ما البته سوال خواهیم کرد انها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سوال
خواهیم کرد از فرستاده شدکان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردهای ایشان و
فرموده است که چکونه خواهد بود حال امتها در وقتی که بیاوریم از هر امتی کواهی و ترا بیاوریم بر ایشان
کواه و فرموده است که روزیکه بر انکیزیم از هر امتی کواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا
کواه بر ایشان و فرموده است که تا بوده باشد رسول کواه بر شما و بوده باشید شما کواهان بر مردم و فرموده
است که از برای ایشان است عذابی عظیم روزی که کواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای
ایشان و پاهای ایشان بانچه میکردند و دادن نامهٔ سعدا بدست راست و اشقیا بدست چپ در ایات

بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقولست در تفسیر قول حق تعم ماذا اجبتم یعنی از رسولان
میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیاء شما ایشان در جواب میکویند لا علم لنا
یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیاء او علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر عم
روایت کرده است در تفسیر قول حقتعم هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که
نفع میدهد راست کویان را است کویی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود محشور شوند
مردم از برای حساب میکذرند بر اهوال روز قیامت و بعرصهٔ حساب نمیرسند مکر بعد از انکه مشقت
بسیار بکشند پس ایشانرا نزد عرش الهی باز دارند و حق تعم با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که
بطلبند بندایی که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبد الله سید قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب راست
عرش الهی باز دارند پس صاحب و امام شما علی بن ابیطالب را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول
خدا صم بایستد پس ائمه و ذریت انحضرترا با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیر المومنین عم باز
دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا اخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب
چپ عرش الهی بایستند پس اول کسی را که از برای سوال کردن بطلبند قلم باشد بیاید و در برابر عرش
الهی بایستد در صورت ادمیان پس حقتعم از او سوال کند که نوشتی در لوح انچه ترا الهام و امر بان نموده
بودم از وحیهای من قلم کوید بلی ای پروردکار من تو میدانی که من نوشتم انچه مرا امر و الهام بنوشتن
ان کرده بودی از وحی خود حقتعم فرماید کی کواهی میدهد از برای تو باین کوید پروردکارا ایا بر سر
تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حقتعم فرماید که حجت خود را اتمام کردی پس لوح را بطلبند
او بیاید بصورت ادمیان تا با قلم بایستد پس حقتعم باو فرماید که ایا قلم در تو رقم کرد و حیهارا که من
او را الهام کرده بودم و امر بان نموده بودم لوح کوید بلی پروردکارا و انرا رسانیدم باسرافیل پس سرافیل
را بطلبند و بیاید بصورت ادمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعم فرماید که ایا رسانید بتو لوح انچه
در ان نوشته بود از وحی کوید بلی پروردکارا و رسانیدم او را بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیاید
و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که ایا اسرافیل بتو رسانید انچه باو رسیده بود
کوید بلی ای پروردکار من و رسانیدم انرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان انچه بمن
رسیده بود از امر تو و اداء رسالت تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای
ترا با ایشان رسانیدم و اخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد
بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تواست حضرت باقر عم فرمود که پس اول کسی را که میخوانند
از فرزندان ادم از برای سوال کردن محمد بن عبد الله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد
و هیچ کس را در انروز قرب و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردکار عزت او را خطاب

میکند که ایا جبرئیل بتو رسانید انچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای ان بسوی تو فرستاده بودم
از کتاب و حکمت و علم من و ایا انهارا وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا کوید ای پروردکار من بمن
رسانید جبرئیل انچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را بان از کتاب تو و حکمت و علم
تو و حیهارا او رد بسوی من پس حقتعم فرماید بمحمد صم که ایا رسانیدی بامت خود انچه بتو رسانیده
بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول صم کوید بلی پروردکارا رسانیدم بامت خود
انچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حق تعم
کوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین انحضرت کوید پروردکارا تو شاهدی از برای
من بتبلیغ رسالت و ملائکهٔ تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافیست برای من پس ملائکه را بطلبند
و ایشان کواهی دهند از برای انحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد صم را به طلبند و سوال
کنند از ایشان که ایا رسانید محمد صم بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینهارا
پس شهادت دهند از برای انحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که
ایا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود کردانیدی که در میان ایشان بحکمت و
علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند اموری را که در انها اختلاف نکنند
بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد صم کوید بلی ای پروردکار من خلیفه کردم در
میان ایشان علی بن ابیطالب را که برادر من و وزیر من و وصی من بود و بهترین امت من بود و نصب
کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانهٔ راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت
او و او را خلیفه خود کردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او بکنند امت تا روز
قیامت پس علی بن ابیطالب عم را بطلبند و از او پرسند که ایا محمد صم وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه
نمود در امت خود و ترا نصب کرد در حیات خود که ایشان را نشانه راه هدایت باشی و ایا بعد از او قایم
مقام او کردیدی حضرت کوید بلی ای پروردکار من محمد صم وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه
کردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من
و مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که موخر کردانیده
بودی و موخر کردانیدند کسی را که مقدم کردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند
پس قتال کردم با ایشان بفرمودهٔ تو تا انکه مرا کشتند پس با علی کوید که ایا بعد از خود در امت محمد حجتی
و خلیفه در زمین کذاشتی که دعوت کند بندکان مرا بسوی دین من و براه رضای من علی عم کوید
بلی ای پروردکار من در میان ایشان کذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس حضرت
امام حسن عم را بطلبند و همان سوال که از علی بن ابیطالب کردند از او بکنند و همچنین هر امامی بعد

از امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان خود تمام کنند پس حقتعم عذر ایشان را قبول نماید و اجازهٔ
حجت ایشان بکند در این وقت حق تعم فرماید که این روزیست که نفع می بخشد راست کو یانرا راستی
ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند
عالم همهٔ خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح عم باشد پس از او بپرسند که ایا تبلیغ
رسالت کردی کوید بلی کویند کی کواهی میدهد از برای تو کوید محمد بن عبد الله پس نوح بیرون
اید و پا بر سر مردم کذارد تا بیاید بنزد محمد صم و او بر روی تلی باشد از مشك و علی عم با او باشد و
اینست معنی قول حقتعم فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون به بینند او را صاحب
قرب و منزلت نزد حقتعم بد و متغیر کردد روهای کافران پس نوح کوید با محمد حقتعم از من کواه طلبید
بر تبلیغ رسالت حضرت صم کوید ای جعفر و ای حمزه بروید و کواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ
رسالت کرد حضرت صادق عم فرمود که پس جعفر طیار و حمزه عم رسول کواه پیغمبران خواهند بود بر
تبلیغ رسالت ایشان راوی کفت فدای تو شوم علی عم در انوقت در کجاست حضرت فرمود شان و
منزلت علی عم از ان بزرکتر است که او را برای کواهی بفرستند مولف کوید که شاید اول بودن
نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول صم و اوصیاء او عم و عیاشی روایت
کرده است از حضرت امام زین العابدین عم که حضرت امیر المومنین عم فرمود که چون روز قیامت
شود نصب کنند ترازوها او حاضر کردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه اند صم شهادت میدهند
هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشانرا بسوی
راه خدا کلینی روایت کرده است از حضرت صادق عم در تفسیر قول خدای عز و جلیل فکیف اذا جئنا
من کل امة بشهید حضرت فرمود که این ایه در امت محمد نازل شده است و بس و در هر قرنی از این امت
امامی از ماهست که کواهست بر ایشان و محمد صم شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است
که امام هر زمانی را با اهل زمانش می اورند و هر که اما زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد
و منکران و مخالفان او را بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از
حضرت صادق عم سوال کردند از تفسیر قول حقتعم قل فلله الحجة البالغة یعنی بکو پس خدا را حجت کاملهٔ
بالغه بر خلقست حضرت فرمود که حقتعم بندهٔ خود میکوید در روز قیامت که ایا عالم بودی اکر کوید
بلی کوید پس چرا عمل نکردی و اکر کوید جاهل بودم کوید چرا یاد نکرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او
تمام میشود اینست حجت بالغهٔ خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق عم
فرمود که مردی از شما یعنی از صلحا یا علمای شیعه در محلهٔ میباشد خدا احجت میکند او را بر همسایکان
او پس با ایشان میکوید که ایا فلان مرد در میان شما نبود ایا سخن او را نمیشنیدید ایا صدای کریهٔ او را

در شب نمیشنیدید پس او حجت خدا است بر ایشان و حقتعم میفرماید در اوصاف قیامت و اذا الصحف
نشرت یعنی وقتی که صحیفها منتشر و پهن شود علی بن ابراهیم کفته است که مراد صحیفهای اعمال مردم
است و عیاشی از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامهٔ او را
بدستش بدهند و کویند بخوان پس حقتعم بخواطر او می اورد جمیع کردهای او را از نکاه کردن و سخن
کفتن و قدم برداشتن و غیر اینها از هر چیزی که کویا الحال کرده است پس میکوید ای وای بر ما چه
میشود این نامه را که ترك نکرده است نه صغیره را و نه کبیره را مکر انکه احصا کرده است انرا و علی بن
ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حقتعم حتی اذا ما جاء وها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم
و جلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا انکه هر کاه بیایند ایشان در قیامت کواهی دهند بر ایشان کوشهای
ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بانچه میکرده اند علی بن ابراهیم روایت کرده است از
حضرت صادق عم که مراد از پوستها فرجهای ایشانست و این ایه نازل شده است در حق جماعتی که
عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشانرا پس ایشان انکار میکنند و میکویند ما هیچ از این کارها نکرده ایم
پس کواهی میدهند بر ایشان ملائکهٔ که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشانرا حضرت فرمود پس کافران
میکویند پروردکارا اینها فرشتکان تواند و شهادت میدهند از برای تو بخدا سوکند یاد میکنند که ما
اینکارها را نکرده ایم چنانچه حقتعم میفرماید روزی که خدا مبعوث میکرداند همهٔ ایشانرا پس سوکند
یاد میکنند از برای او چنانچه امروز سوکند یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که غصب حق
حضرت امیر المومنین کردند پس در اینوقت حقتعم مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضاء و جوارح ایشان
به سخن می ایند پس کواهی میدهد کوش بانچه شنیده است از چیزهایی که خدا حرام کرده است و دیده
شهادت میدهد بانچه نظر کرده است او بسوی چیزهایی که خدا حرام کرده است و دستها کواهی میدهند
بانچه کرفته اند و پاها شهادت میدهند بانچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج کواهی میدهد بانچه مرتکب
شده است از حرام پس حقتعم زبان ایشانرا کویا میکند و میکویند بفرجهای خود که چرا کواهی دادید
بر ما اعضا در جواب میکویند که کویا کردانید ما را ان خداوندی که هر چیز را کویا کردانیده و او خلق کرده است
شما را اول مرتبه و بسوی او بر میکردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا اینکه کواهی دهد بر شما
کوش شما و نه دیدهای و نه فرجهای شما و لیکن کمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از ان چیزها
که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر عم روایت کرده است که جوارح بر مومن کواهی نمیدهند
بلکه شهادت بر کسی میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که
مردی بخدمت حضرت امیر المومنین عم امد و دعوای تناقض در ایات قران مجید میکرد از انجمله کفت
که در یك موضع فرموده است که سخن نمیکوید مکر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمن

وحرف حقی بگویید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و
ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در
جای دیگر مخاصمه اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم و
دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگراند حضرت فرمود که اینها در یک موطن
نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال
است پس حقتعالی جمع میکند ایشانرا در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند بعضی از
ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان اطاعت از رسولان و اتباع ایشان
و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و انها جماعتی اند
که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و متکبران و
ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی
میگریزند چنانچه فرموده است که روزی که ادمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و
پسران خود بگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و
در انجا میگریند اگر ان صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر اینه غافل گرداند جمیع خلایق را از معاش
خود و کوهها را بشکافد مگر انچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا انکه خون بگریند پس جمع میشوند
در موطن دیگر و در انجا میگریند و در ان موطن ایشانرا به سخن در می اورند پس میگویند بخدا قسم
ای پروردگار ما ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکردهای خود پس مهر میزنند بر دهنهای ایشان و به
سخن در می اورند دستها و پاها و پوستهای ایشانرا و شهادت میدهند بر معصیتهایی که از ایشان
ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا
گواهی دادید بر ما میگویند که گویا گردانید ما را الکسی که هر چیز را گویا گردانیده است پس جمع
میشوند در موطنی که به سخن در می اورند در ان جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید در انجا احدی
مگر کسی که او را رخصت دهد خداوند رحمن و سخن حقی بگوید پس رسولان را باز میدارند و
از ایشان سوال میکنند چنانچه فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء
شهیدا و حضرت رسول صم گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبراند و جمع میشوند در موطن
دیگر و در انجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حقتعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حقتعالی
است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و
بدیگری نپردازد و سوال میکنیم از خدا برکت انروز را و در علل الشرایع روایت کرده است که از
حضرت صادق پرسیدند که ادمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت

فرمود که در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهد برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از
انحضرت روایت کرده است که چون بنده توبهٔ نصوح بکند حقتعالی او را دوست دارد پس مستور
میگرداند گناهان او را در دنیا و اخرت راوی پرسید که چگونه مستور میگرداند فرمود که فراموش
میگرداند از خاطر و نامه دو ملک که بر او موکلند انچه را بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند
بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعهای زمین که کتمان کنید
بر او انچه کرده است بر روی شما از گناهان پس چون بمقام حساب در اید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی
دهد بگناهی و احادیث بسیار هست که قران مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از
برای کسی که انرا تلاوت کرده و عمل بان نموده تا انکه او را باعلای درجات بهشت میرساند و ابن
بابویه از انحضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان و شیعیان ما گواهانند بر مردم و بشهادت
شیعیان ما ایشانرا جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می
اید ندا میکند ادمی را که ای فرزند ادم منم روزی تازه و بر تو گواهم پس در من در سخن خیر بگو و کار
خیر بکن تا گواهی بدهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا میکند و
ایضا از انحضرت منقولست که مومن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در ان نوشته است که این
کتاب خداوند عزیز حکیم است فلانرا داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری عم مذکور
است که حضرت رسول خدا صم فرمود که چنانچه خدای عزوجل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از
برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود که گواهان عدول بر خود بگیرید همچنین احتیاط
کرده است بر بندگان و از برای ایشان بانکه گواهان از برای ایشان گرفته است و ملائکه حفظه بر ایشان
گواه و موکل گردانیده است که حفظ و ضبط می کنند انچه از او صادر میشود از اعمال و اقوال و نگاه
کردنهای او و همچنین بقعهای زمین که بر روی انها طاعت و معصیت میکنند گواهانند از برای
او و براو شبها و روزها و ماهها گواهانند و سایر بندگان مومن خدا گواهانند از برای او و کاتبان اعمال
او گواهانند بر او و چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی
در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها بر او بدرستی که حقتعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه
بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را
شنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعهای زمین را پس کسی که عمل صالح کرده
باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعهای زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها
و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای ان پس نصیب او میگردد سعادت ابدی و کسی که عمل بدی
کرده باشد اینها همه گواهی میدهند بر او و شقی می شود بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای

روز قیامت و مهیا کنید توشهٔ از برای انروز بعد از انحضرت فضیلت ماههای رجب و شعبان و رمضان
وفضیلت روزهٔ اینها و اعمال کردن در اینها و کواهی دادن اینها از برای او بیان فرمود و حسن بن
سعید در کتاب زهد از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون حقتعم خواهد که مومن را حساب
کند نامهٔ او را بدست راست او دهد و میان خود و میان او حساب او راکند که دیکری مطلع نشود
و کوید ای بندهٔ من فلان کار و فلان کار کردی کوید بلی ای پروردکار من کرده ام پس خداوند
کریم فرماید که امرزیدم انها را از برای تو و بدل کردم انها را بحسنات پس مردم کویند سبحان الله این
بنده یك کناه نداشته است و اینست معنی قول حقتعم که پس هر که نامهٔ او بدست راست او داده شود
پس بعد از ان حساب خواهند کرد او را حساب اسانی و برمیکردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال
راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته اهل او بند در بهشت اکر مومن باشند پس فرمود
اکر نسبت ببنده ارادهٔ بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلایق و حجت بر او تمام کند و
نامه اش را بدست چپ او میدهد چنانچه حقتعم فرموده است و اما انکه نامهٔ او را از پشت سر او میدهند
پس واثبوراه خواهد کفت و اتش افروز جهنم خواهد کردید بدرستیکه در اهل خود ممتاز بود یعنی در
دنیا و کمان میکرد که باخرت برنخواهد کشت و این اشاره است باینکه دستهای کافران و منافقانرا در
کردن غل میکنند و نامهٔ ایشانرا از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده
ست در دعاهای وضو در هنکام شستن دستها که خداوندا بده نامهٔ مرا بدست راست من و نامه خلد
بودن مرا در بهشت بدست چپ من و مرا حساب کن حساب اسان و خداوندا مده نامه مرا بدست چپ
من و نه از پشت سر من و مکردان دست مرا غل کرده در کردن من و بدانکه خلاف کرده اند در کواهی
دادن اعضای ادمی که چه معنی دارد بعضی کفته اند حقتعم احداث صوتی در انها میکند و بعضی
کفته اند ایشانرا حالت شعور و الت نطق میدهد و بعضی کفته اند صفتی در انها احداث مینماید که
دلالت بر صدور کناه از انها میکند و سخن کفتن مجاز است و هم چنین در کواهی دادن زمانها و بقعهای
زمین و درهای اسمان که اعمال مومنان از انها بالامیرود خلاف کرده اند بعضی کفته اند مراد کواهی
دادن ملائکه است که بانها موکل اند و در انها ساکنند و بعضی کفته اند این جمادات را شعور ضعیفی
هست و بعضی کفته اند که حقتعم در قیامت ایشانرا عقل و شعور و الت نطق میدهد و بعضی کفته اند
مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط انست که باینها همه مجملا ایمان بیاورند و تفکر در
حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اکر ضرور میبود بیان میفرمودند و بعقل ناقص ما نمیکذاشتند والله
یحق الحق و هو یهدی السبیل فصل دوازدهم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر
منازل حضرت رسالت و اهل بیت او عم است در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یك از اینها

متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان بانها واجب است خصوصا حوض کوثر و شفاعت اکبر و
قلیلی از اخبار را در این رساله ایراد مینمائیم و اکثر انها در حیوة القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن
بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده اند که
حضرت رسالت صم فرمود که هرکاه از خدا سوال کنید از برای من وسیله را سوال کنید پرسیدند که
وسیله چیست فرمود که ان درجهٔ منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایهٔ تا پایهٔ یکماه راهست بدو بدن
اسب نجیب عربی و پایهای بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر
و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشك و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس
بیاورند انرا در روز قیامت و نصب کنند با درجهٔ سایر پیغمبران و ان در میان انها ممتاز باشد مانند
ماه در میان سایر ستارکان پس نماند در انروز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مکر انکه کوید خوشا
حال کسی که این درجهٔ اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مومنان
بشنوند که این درجهٔ محمد است صم پس حضرت رسول صم فرمود که من در انروز بیایم و جامهٔ از نور
پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب عم در پیش روی من
رود و لواء علم من در دست او باشد و ان لوای حمد است و بر ان لوا نوشته باشد که لا اله الا الله
محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بکذریم بپیغمبران کویند که اینها دو ملکند
که ما اینها را نمیشناسیم و چون بملائکه بکذریم کویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی
از پی من اید چون باعلای درجات منبر در ایم علی یك پایه از من پس تر بایستد و علم من در دست او
باشد پس جمیع پیغمبران و مومنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و کویند خوشا حال این دو بنده
چه بسیار کرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حقتعم ندا کند که پیغمبران و جمیع
خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد و این ولی منست علی بن ابی طالب خوشا حال کسی که او را
دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ باو به بندد پس حضرت رسول صم فرمود
که نماند در انروز در مشهد قیامت احدی که ترا دوست دارد مکر انکه راحت یابد از این ندا و
رویش سفید شود و دلش شاد کردد و نماند احدی از انها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربهٔ تو
در امده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مکر انکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این
حالت دو ملك بیایند از جانب خدا بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیکری مالك خازن جهنم پس
رضوان نزدیك من اید و سلام کند بر من و بکوید السلام علیك یا رسول الله من جواب سلام او بکویم
و کویم ای ملك خوشبوی خوش روی کرامی نزد پروردکار تو کیستی کوید من رضوان خازن بهشتم
امر کرده است مرا پروردکار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس کوید بکیر یا محمد من

گویم قبول کردم اینها را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بانچه انعام کرده است بر من بده اینها را به برادرم علی بن ابی طالب عم پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و برمیگردد پس بنزدیک من می اید مالک خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من گویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است پروردگار من که کلیدهای جهنم را بنزد تو بیاورم پس گویم که قبول کردم از پروردگار خود و او راست حمد و ستایش بر انچه بر ان انعام کرده است بر من و تفضیل داده است مرا بان بر دیگران بده اینها را ببرادرم علی بن ابی طالب عم پس مالک کلیدها را بعلی عم دهد و برگردد پس علی اید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر اخر جهنم و مهارش بدست بگیرد در وقتی که صدای زبانه اش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانهٔ مرا فرو نشانید علی عم گوید که قرار گیر که امروز ترا اطاعت من می باید کرد پس فوج فوج مردم ایند و انحضرت گوید این را بگذار که دوست من است این را بگیر که دشمن من است پس بدرستیکه جهنم در انروز اطاعتش از برای علی بهتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد از اینجانب راست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در انروز و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد صم را بطلبند و حله گل رنگی باو بپوشانند و او را از جانب عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم عم را بطلبند و حلهٔ سفیدی براو بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیر المؤمنین علی را بطلبند و حلهٔ گل رنگی براو بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول صم باز دارند پس حضرت اسمعیل عم را بطلبند و حلهٔ سفیدی بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم باز دارند پس حضرت امام حسن عم را بطلبند و حلهٔ گل رنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین باز دارند پس حضرت امام حسین عم را بطلبند و حلهٔ گل رنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن عم باز دارند و همچنین سایر ائمه عم را بطلبند و حلهای گل رنگ بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه و زنان از فرزندان او و شیعیان او پس همه داخل بهشت شوند بیحساب پس منادی ندا کند از جانب عرش از جانب رب العزت و افق اعلی که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم عم است و خوب برادریست برادر تو و او علی عم است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کنندگانند ذریت تو که فلان و فلانند و جمیع ائمه را تا حضرت قایم عم نام ببرد و خوب شیعهٔ اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستیکه محمد

و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریت او ایشانند فایزان و رستکاران پس امر کند که همه را ببهشت برند چنانکه حقتعالی فرموده است که هرکه دور کرده شود از اتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فایز گردیده است بسعادت ابدی و در بصایر الدرجات از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق انرا ببینند و حضرت امیر المؤمنین بر ان منبر بالا رود و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابیطالب است داخل بهشت میکند هرکرا میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هرکه را خواهد و عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب بیاید و لوای حمد در دست او باشد و بر ان منبر بالا رود و خلایق را براو عرض کنند هرکه را بشناسد که او شیعهٔ اوست داخل بهشت کند و هرکرا شیعهٔ خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا هست میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که به بیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان و مؤمنان علی بن ابیطالب است و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی عم است یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کنندهٔ معاندی را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند که ایه چنین نازل شده است که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق عم روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که حقتعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که هرکس انرا ستایش کند و وفا خواهد کرد از برای من بان وعده چون روز قیامت بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر ان منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و بگوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس علی را ببالای منبر بطلبم و یکدرجه از من پست تر بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این ان مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و بگوید که این ان مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود و داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریت خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس انها را نیز در دامن علی بن ابی طالب میگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را اینست معنی قول حقتعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنایی که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه

مقربین پس ثنا کنم بر انبیاء و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حقتعم ثنا کند بر من و ثنا
کنند بر من ملائکهٔ او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس
ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیدهای خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا
بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حلهٔ سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حور به
دور او روند چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر
ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن عم گوید که این کیست گوید این برادر منست که امت پدر تو او را
کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حقتعم باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این
بتو نمودم آنچه امت پدر تو نسبت بجگر گوشهٔ تو کردند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که
نظر نکنم در محاسبهٔ بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما
کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حقتعم همهٔ ایشانرا داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبهٔ عباد
شود اینست معنی قول حقتعم که در حق ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر و هم فیما اشتهت
انفسهم خالدون یعنی ایشانرا اندوهناک نمی اورد ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش
دارد نفس ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از انحضرت از اباء طاهرین او
عم روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم
من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقهٔ از آن بزرگتر است از
افتاب و ماه و در علل روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین از اباء طاهرین او عم
که رسول خدا صم بعلی عم گفت تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر گفت یا رسول
الله من پیش از تو داخل بهشت میشوم فرمود بلی از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت چنانچه علمدار
منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست
تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از اوست از پیغمبران و اوصیاء در زیر آن علم باشند
و در امالی و خصال بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که جبرئیل
بنزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلا ترا و علی را اسلام میرساند و میگوید محمد
پیغمبر رحمت منست و علی برپا دارندهٔ حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی
کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من
کند پس حضرت رسول صم فرمود که جبرئیل در روز قیامت بنزد من خواهد آمد با لوای حمد و آن
هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از ماه و افتابست و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی
خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب پس

عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن علم را دارد که هفتاد شقه است و هر شقه
بزرگتر از افتاب و ماهست حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعم علی را قوتی
کرامت کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال
یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر اینه علی را
مثل آن صوت میداد و علی اول کسی است که از چشمهٔ سلسبیل و زنجبیل می اشامد و علی و شیعیان
او را نزد خدا منزلتی است که آرزو میکنند انرا پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران
بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعم یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که
بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المومنین را با اصحابش
و امام حسن و امام حسین را با اصحاب ایشان و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود را
شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامهٔ او را بدست راست او دهند و بسوی بهشت برند و هر که امام
خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آن وقت انها که اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود
بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید بن طاوس
و دیگران بطرق متعدده از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صم فرمود که امت من در حوض کوثر
بر من وارد میشوند بر پنج رایت اول انها رایت عجل است یعنی ابو بکر پس برخیزم و دست او را
بگیرم چون دستم بدست او برسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و
هر کس با او شریک باشد حالشان چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردی در دو چیز بزرگ که
میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قران مجید تکذیب ان کردیم و پاره کردیم و با کوچکتر که
اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشانرا می برند تشنه لب و بد
حال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکالست با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد
شود بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند مهرجون ابوذر
شنید گفت راه را اکم کردند فرمود بلکه دین را فاسد کرده اند و حق را و کتش باطل کرده اند و ایشان
گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان
از برای محض دنیاست چون دست صاحب ایشانرا بگیرم باز رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش
بطپیدن اید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را نسبت
بدروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از
پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه و اب برنداشته با روهای سیاه برگردند و یک قطره اب نچشند پس
رایت فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان و سوال و جواب

همان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکردهٔ خوارج و او پیشوای هفتاد هزار کس
باشد از امت من و حال ایشان نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیر مومنان و قاید روسفیدان و دست
و پاسفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از
ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چکردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچک
تر را معاونت کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیایید و بیاشامید پس شربتی از ان اب بخورند
که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند افتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه شب
بدر باشد و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المومنین و
مقداد گواهی دادند که رسول خدا صم چنین فرمود و حقتعم فرموده است انا اعطیناک الکوثر یعنی
بدرستیکه ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری
و کتابست و بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی گفته اند کثرت اصحاب و اشیاع امتست و بعضی
گفته اند بسیاری فرزندانست از نسل فاطمه عم و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور میان
مفسرین انست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه بر این مضمون وارد شده
و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند
که چون این سوره نازل شد رسول خدا صم بر منبر برامد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر امد گفتند
یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر
راست تر است و در کنارش قبهاست از مروارید و یاقوت و وارد شوند بران نهر مرغان سبزی چند
که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکست ان مرغان
فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از انها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از ان مرغ بخورد و
از ان اب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی حقتعم و از حضرت صادق عم روایت کرده اند که ان نهریست
در بهشت که حقتعم به پیغمبر خود داد بعوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت رسول
فرمود که نهریست که وعده کرده پروردگار من مرا بان نهر خیر بسیار و ان حوض منست وارد میشوند
بران نهر امت من در روز قیامت و ظرفهای ان بعدد ستارهای اسمانست پس جماعتی از ایشانرا از پیش
من بربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت من اند گویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها
کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن
ابراهیم و بشارت المصطفی از حضرت باقر عم روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حقتعم جمع کند
مردم را از اولین و اخرین در یک زمین عریان و پابرهنه پس باز دارند ایشانرا در راه محشر تا عرق
شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود مدتها بر این حال بمانند چنانچه حقتعم فرموده است و خاشع شود

صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای بسیار اهسته پس منادی از پیش عرش ندا
کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند نامش را بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد
بن عبد الله پس رسول خدا برخیزد و در پیش همهٔ مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش
بقدر مابین ایله بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر المومنین عم را طلبند و در پهلوی انحضرت
بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را گذارند که اب بیاشامند و بعضی را منع کنند
چون حضرت رسول صم بیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند
بگرید و مکرر گوید پروردگارا اینها از شیعیان علی اند پس حقتعم ملکی را بفرستد و سوال کند
که یا محمد سبب گریهٔ تو چیست حضرت گوید چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که
می بینم ایشانرا بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشانرا که بر حوض من وارد شوند پس حقتعم فرماید
که ایشانرا بتو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم و ملحق کردم ایشانرا بموالیان ذریت تو و
ایشانرا در زمرهٔ تو قرار دادم و بر حوض تو ایشانرا وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان و
گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر عم فرمود که چه بسیار مردی و زنی که در انروز گریان
شوند و ندای یا محمدا بلند کنند پس در انروز هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد
در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض وارد شود و جمیع این مشایخ باسندهای خود از ابن عباس روایت
کرده اند که حضرت امیر المومنین از حضرت رسول صم سوال کرد از حوض کوثر فرمود که نهریست
که جاری میشود از زیر عرش اتش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از
مسکه سنگریزه اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفرانست و خاکش از مشک
خوشبوتر است و پایهای ان در زیر عرش الهیست پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المومنین
زد و گفت یا علی ان نهر از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من و ابن عباس روایت کرده است که
رسول خدا صم فرمود که حقتعم نهری از برای من در اسمان خلق فرموده که مجرای ان در زیر عرش است
و بران هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفرانست و سنگریزه اش
مروارید و یاقوتست و زمینش از مشک سفید تر است و این بهتر است از برای من و امت من از همه
چیز و اشاره باینست قول حقتعم انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام
رضا روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من
وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو
برادر منی و وزیر منی و علم دار منی در دنیا و اخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست داشته است
مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق منقولست

که رسول خدا صم فرمود که هرکه خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی
من و متابعت کند وصی و خلیفهٔ مرا بعد از من علی بن ابی طالب بدرستی که او ساقی حوض منست دور
میکند از ان دشمنان خود را و اب میدهد دوستان خود را هرکه را اب ندهد همیشه تشنه خواهد بود
و هرگز سیراب نخواهد شد و هرکرا یك شربت از ان بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت امیر المومنین ع فرمود که من در قیامت با حضرت
رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من در حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که با ما
باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی باشد از برای اهل
مودت پس سعی کنید وسبقت نمایید بر یکدیگر در ملاقات ما نزد حوض بدرستیکه ما دور میکنیم از ان
دشمنان خود را و اب میدهیم از ان دوستان خود را و هرکه یك شربت از ان بیاشامد هرگز بعد از ان
تشنه نمی شود و حوض ما مملواست و دران دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمهٔ تسنیم و دیگری از چشمهٔ
معین و بر کنارهایش زعفران رویده است وسنك ریزه اش مروارید و یاقوت است وان حوض کوثر است
و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده است که فرمود بهمین دو دست کوتاه
خود دور میکنم از حوض رسول صم دشمنان خود را و وارد خواهند شد بران دوستان ما و بسند
دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من
مگر انها که پاك باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد
کنندگان باشند وصی مرا بعد از من که علی بن ابی طالب ع است انها که انچه باید شان داد باسانی
میدهند و انچه باید شان گرفت بدشواری نمی گیرند و علی دور میکند از حوض کسیرا که از شیعیان او
نیست چنانچه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود دور میکند و ابن بابویه از ابن عباس
روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که من مهتر و سید انبیاء و مرسلینم و بهتر از ملائکهٔ مقربینم
و اوصیاء من بهترین اوصیاء پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقهٔ من رفته باشند بهترین
اصحاب انبیاء و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیدهٔ زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای
مومنانند و امت من بهترین امتهایند و من از همهٔ پیغمبران اتباعم بیشتر اند در روز قیامت و مرا حوضی
هست که عرض ان مابین بصرای شام و صنعای یمن است و دران ابریقها هست بعدد ستارهای اسمان
و خلیفهٔ من بر حوض من در انروز خلیفهٔ منست در دنیا گفتند او کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین
و امیر مومنین و مولای مومنان بعد از من علی بن ابی طالب دوستان خود را از ان حوض اب میدهد
و دشمنان خود را از ان میراند چنانچه شما شتر غریب را از اب میرانید پس فرمود هرکه علی ع را
دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد بود در درجهٔ

من در بهشت و هرکه دشمن دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را نه بینم و او
مرا نه بیند و او را از پیش من بربایند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین
مخالفین است از انس بن مالك روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا کوثر را بمن داده و ان
نهریست در بهشت که عرض و طول او از مابین مشرق و مغربست و هرکه از ان بیاشامد هرگز تشنه
نمیشود و هرکه از ان رو بشوید هرگز ژولیده مو نمیشود و نمی اشامد از ان کسی که پیمان مرا اشکند و نه
کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول صم روایت کرده است که علی هرکه از شیعیان او نیست
از ان دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیك باین مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه در
کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که کسی که
دل او بدرد اید از برای مصیبت ما فرحناك میشود در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل او بدر
نمیرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدوست ما چون بر او وارد شود حتی انکه
باو می چشانند از لذت انواع خوردنیها اگر نمیخواهد از انجا بجای دیگر رود ای مسمع هرکه از ان یك
شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از ان تعب نکشد هرگز و ان بسردی کافور است و بوی مشك
و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از اب دیده صاف تر است و از عنبر
خوشبوتر است و از چشمهٔ تسنیم بهشت بیرون می اید و بر نهرهای بهشت همه میگذرد بر روی سنك
ریزه مروارید و یاقوت جاری میشود و در دور ان قدحها زیاده از ستارهای اسمان هست و بوی
خوش ان از هزار ساله راه احساس کرده میشود و قدحهای ان از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی
که از ان می اشامد بر روی او هر بوی خوشی میگشاید تا انکه میگوید چه بودی اگر مرا در همین
موضع میگذاشتند من بدل این چیز دیگر نمیخواهم ای کردین تو از انها خواهی بود که از ان حوض سیراب
میشوند و هر دیده که در مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاد گردد بنظر کردن بکوثر و اب میدهند از
ان همهٔ دوستان ما را اما بقدر محبت و متابعت ما از ان لذت میبرند و هرکه محبتش بیشتر است لذتش
بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر المومنین حیدر موکل است و در دست او عصای خواهد بود
از چوب درخت عوسج و بروایت دیگر از درخت طوبی و در هم میشکنند دشمنان ما را بان عصا پس
یکی از ایشان گوید که من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابو بکر یا عمر
یا عثمان و از او سوال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امامی که میگویی از من بیزاری نمود حضرت
فرماید برگرد و برو بسوی انکسی که او را امام میدانستی و او را بر همهٔ خلق ترجیح میدادی از او
سوال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود گوید هلاك
شدم از تشنگی فرماید خدا تشنگی ترا زیاد کند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیك

ابد و حال انکه دیکران نزدیک حوض نمیتوانند امد فرمود از برای انکه او ورع می نموده است از بسیاری
از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزا نمیکفت و ترک می نمود چیزی چند را که
غیر او بر انها جرات مینمودند از کستاخی نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبود و نه از برای خواهشی که
نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت باطل خود و دینداری خود و از برای
انچه مشغول کرده است نفس خود را بان از یاد کردن مردم دلش منافق است و دینش مستلزم نصب
عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابو بکر و عمر و عثمان بر همه کس پس
باین اسباب نزد حوض می اید و محروم برمیکردد و در این باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا
کردیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمان و ضروری دین اسلام است که رسول
خدا ص را در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه از برای جمیع امتها خواهد بود و خلافی که هست
در انست که ایا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مومنانی که مستحق ثواب باشند و بس
یا از برای اسقاط عقاب از کناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد انست که شفاعت در هر
دو می باشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد انست که شفاعت مخصوص قسم اولست یعنی در
زیادتی ثواب و در اسقاط عذاب نمیباشد و میکویند هم چنانکه بر خدا واجب است که وفا کند وعده
ثواب را واجب است که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط ان فایده نمیکند و خلافی نیست
میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه می باشد هر چند از اصحاب کبایر باشند
و شفاعت مخصوص حضرت رسالت ص نیست بلکه فاطمه زهراء و ائمه هدا ص برخصت انحضرت شفاعت
شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند
کرد و عامه و خاصه از رسول خدا ص روایت کرده اند که حضرت فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت
خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا
ص فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت
خود را روز قیامت و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که سه کسند
که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علماء پس شهداء و از حضرت
امام زین العابدین و امام رضا ع منقولست که رسول خدا ص فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد
خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مکر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکو
کاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی کفت بحضرت امام رضا ع کفتم پس
چه معنی دارد قول خدای تع و لا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مکر برای کسی که
خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان کفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا

ص و اصحاب برکزیده او که بر طریقه او باشند و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان
مومنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از کناهکاران را و موید انست انچه در
روایات اصحاب ما از حضرت رسول ص روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در
روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی ع شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و کسی
از مومنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب
اتش شده باشند و ایاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و بتهای ایشان و مخالفان
و خلفای ایشان و در سوره مریم حقتع فرموده است که مالک شفاعت نیست مکر کسی که نزد خدا عهدی
کرفته باشد و اکثر مفسرین کفته اند که مراد از عهد ایمانست و بعضی کفته اند یعنی شفاعت نمیکند
مکر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا اند و اوصیاء و صلحاء و شهداء
و علماء مومنان چنانکه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد
وصیتی است که در وقت مردن بعقاید حقه خود بکند نحویکه در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در ایات
متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مکر برخصت خدا برد قول بت پرستان که میکفتند
که ما عبادت بتها میکنیم برای انکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر المومنین
ع روایت کرده است که حضرت فاطمه کفت برسول خدا ص که ای پدر بزرکوار من در کجا ملاقات کنم
شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر کفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من
باشد و شفاعت کنم از برای امت خود کفت ای پدر بزرکوار اکر ترا در انجا نبینم در کجا بجویم فرمود در
نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را اب دهم کفت ای پدر بزرکوار اکر در انجا نیابم فرمود در نزد
صراط که من ایستاده باشم و کویم پروردکارا سلامت بکذران امت مرا کفت اکر در انجا ملاقات نکنم
ترا فرمود که نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود کفت اکر ترا در انجا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب
کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانه او را از امت خود پس فاطمه ع شاد شد و علی بن ابراهیم بسند
معتبر روایت کرده است از سماعه که کفت سوال کردم از حضرت صادق ع از شفاعت حضرت رسول ص
در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدنهای ایشان بدهان
ایشان برسد و عارض شود ایشانرا اضطراب و قلق پس کویند بیایید برویم بنزد حضرت ادم ع که او مارا
شفاعت کند پس بیایند بنزد ادم و بکویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردکار خود و کوید مرا کناهی
و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد نوح ع چون بنزد نوح ایند ایشانرا بنزد پیغمبر بعد از
خود فرستد و هم چنین هر پیغمبری حواله به پیغمبری بعد از خود کند تا بحضرت عیسی ع رسد او
کوید بامن بیایید و ببرد ایشانرا بنزد محمد ص چون ببرد انحضرت روند کویند بیایید با من تا به د

ایشانرا بسوی درواز بهشت و رو بدرگاه رحمت به سجده درآید و بسیار در سجده بماند تا انکه ندا
از جانب حقتعالی برسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و انچه خواهی بطلب تا عطا کنم
اینست معنی انچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارت المصطفی
از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود حقتعالی جمع کند اولین و اخرین را در
یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشانرا فرا گیرد که همه بناله و فغان ایند و گویند پروردگارا
بگشا از ما این ظلمت را پس رو بمحشر اورند گروهی که روی نور ایشان زمین قیامت را روشن
کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدایند ندا از جانب حقتعالی اید که ایشان پیغمبران نیستند
باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدانند ندا رسد که
شهیدان نیستند گویند که پس کیستند ندا رسد با ایشان که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستید
شما چون پرسند گویند ماییم ذریت رسول الله ماییم اولاد علی ولی الله ماییم مخصوص بکرامت خدا ماییم
ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق عز و علا با ایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل
مودت خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا گردد و در علل الشرایع از حضرت صادق روایت
کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او برمیگردند بخدا سوگند که شما ملحق
میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و
قبول خواهد شد و هیچ یک از شما نیست مگر انکه از برای او ظاهر خواهد شد اتشی از جانب چپ او
و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و در
خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر که انکار سه چیز کند از شیعیان ما نیست معراج را
و سوال قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند صحیح از انحضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است
که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا انکه چون دشمنان ما این حالت را
مشاهده کنند گویند انچه حقتعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت کنندگان
و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی در دنیا میبود پس میبودیم از مومنان و ایضا بسند
معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر امد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب
میدهید و مغرور میگردانید و میگویید شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بمرتبهٔ غضبناک شد که رنگ
مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن ایا ترا مغرور کرده است اینکه شکم و فرج خود را از حرام
باز داشتهٔ و اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد ص وای بر تو ایا شفاعت می
باشد مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از ان فرمود که احدی از اولین و اخرین
نخواهد بود مگر انکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد پس فرمود که حضرت رسول ص را شفاعتی خواهد

بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی
خود و مومنی می باشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عربند و مومن شفاعت میکند
حتی از برای خادم خود میگوید پروردگارا او حق خدمت دارد برمن و مرا از سرما و گرما نگاه داشته
است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که بهشت هشت در دارد از یک در ان
پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهداء و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و
محبان ما داخل میشوند و پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار
و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران ما را و هر که ولایت و محبت ما را داشته باشد پس
ناگاه از میان عرش ندا رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیان قبول کردم و شفاعت
کند هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ
کرده باشد بکردار یا گفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر
مسلمانان از ان داخل شوند از انها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذرهٔ
از بغض ما اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مومنی از شما ببیند مردی را که
با او اشنایی داشته است در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان من
در دنیا نیکی بتو میکردم و حاجت ترا بر می اوردم ایا امروز جزایی برای من نزد تو هست پس مومن بملکی
گوید که بر او موکل گردیده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را که امان ان مومن را
اجازت کند و او را رها کند و ایضا بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است که مومن شفاعت میکند
برای دوست و خویش خود مگر انکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکهٔ مقربین و پیغمبران مرسلین شفاعت
کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از انحضرت روایت کرده است
که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشانرا نزد حقتعالی باز دارند بعابد گویند
برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشانرا کردهٔ و بروایت
دیگر عابد را میگویند که نیک مردی بودی تو اما همت تو مقصود خودت بود برو بسوی بهشت و عالم را
گویند که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده او را شفاعت
کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که جابر بپدرم حضرت
باقر ع گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جدهٔ خود فاطمه ع که هرگاه بشیعیان
نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول ص فرمود که چون روز
قیامت شود نصب کنند از برای انبیاء و رسل ع منبرها از نور و منبر من بلندتر از همهٔ منبرها باشد در
روز قیامت پس حقتعالی فرماید که خطبهٔ بخوان پس خطبهٔ بخوانم که احدی از انبیاء و رسل مثل ان نشنیده

باشد پس از برای اوصیاء منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی ابن ابی طالب عم منبری از در یکذارند و منبر انحضرت بلند تر از منبرهای انها باشد پس حقتعم انحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبهٔ بخواند که هیچ یك از اوصیاء مثل انرا نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیاء مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزندزاده ام و دو کل بوستان من در ایام حیات من منبری از نور و بایشان بکویند خطبهٔ بخوانند پس دو خطبه بخوانند که احدی از اولاد انبیاء ومرسلین مثل انها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد صم کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست اسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حقتعم فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین عم کویند کرم و بزرگواری از خداوند یکانهٔ قهار است پس حقتعم کوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی وفاطمه وحسن و حسین عم قرار داده ام ای اهل محشر سرها بزیر اندازید و دیدها را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقهٔ بیاورد از ناقهای بهشت که دیبا بر او پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس او را بخوابانند در پیش روی انحضرت و بران سوار شود و حقتعم صد هزار ملك را بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملك که از جانب چپ او روند و صد هزار ملك او را بر بالهای خود بردارند تا او را ببهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب بفرماید حقتعم فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست کوید پروردکارا میخواستم قدر من در این روز دانسته شود حقتعم فرماید که ای دختر حبیب من برکرد بسوی محشر و نظر کن هر کس در دل او محبت تو یا محبت ذریت تو باشد دست او را بکیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر عم فرمود بخدا سوکند ای جابر که حضرت فاطمه در ان روز بر چیند از محشر شیعیان ودوستان خود را چنانچه مرغ دانهٔ خوب را از دانهٔ بد جدا کند پس چون شیعیان انحضرت بدر بهشت رسند حقتعم بدل ایشان افکند که روی بعقب کردانند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال انکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع کردانیدم در باب شما کویند پروردکارا میخواستیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برکردید و نظر کنید و هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه یا اب داده باشد شما را از برای محبت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت انحضرت دست او را بکیرید و داخل بهشت کردانید پس حضرت فرمود که والله باقی نماند در محشر مکر شك کنندهٔ یا کافری یا منافقی پس چون میان طبقات جهنم در ایند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم پس میکویند کاش بدنیا بر میکشتیم پس میبودیم از مومنان حضرت فرمود هیهات هیهات انچه طلب کردند هرکز نخواهد شد و

دروغ میکویند و اکر بدنیا بر کردند عود خواهند کرد بان اعمالی که ایشانرا از ان منع کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید وابشی روایت کرده است که کفت عرض کردم بخدمت امام محمد باقر عم که من همسایهٔ دارم که همهٔ محرمات را بعمل می اورد حتی نماز را ترك میکند زیاده از کارهای دیکر حضرت فرمود که سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بکسی که از این بدتر است کفتم بلی فرمود کسی که نصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت رسول واو رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند و همهٔ کناهانش امرزیده شود مکر انکه کناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت مقبولست برای او و از برای ناصبی مقبول نمیشود و مومن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنهٔ ندارد میکوید پروردکارا همسایهٔ من ازار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حقتعم میفرماید که من پروردکار توام و سزاوارتر است که مکافات دهم از جانب تو پس خدا ان همسایه را داخل بهشت میکند و حال انکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مومنی از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت میکند و احادیث شفاعت زیاده از انست که این رساله کنجایش ذکر عشری از اعشار انها داشته باشد

فصل سیزدهم

در بیان صراط است بدانکه از جملهٔ ضروریات دین که ایمان بان باید اورد صراط است وان جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از ان نکذرد داخل بهشت نمیشود و در احادیث معتبرهٔ خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریك تر است و از شمشیر برنده تر و از اتش کرم تر است و مومنان خالص در نهایت اسانی از ان میکذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میکذرند اما نجات می یابند و بعضی از عقبات ان بجهنم می افتند و ان در اخرت نمونهٔ صراط مستقیم دنیاست که دین حق وراه ولایت و متابعت حضرت امیر المومنین و حضرات ائمه معصومین از ذریت اوست عم و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در کفتار یا کردار از همان عقبه از صراط اخرت میلغزد و صراط مستقیم سورهٔ حمد اشاره بهردو است و ابن بابویه در اعتقادات کفته است که اعتقاد ما در صراط انست که ان حق است وان جسر جهنم است وبران مرور جمیع خلایق واقع میشود چنانچه حقتعم فرموده است وان منکم الا واردها کان علی ربك حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست مکر انکه وارد جهنم است بر پروردکار تو حتم و لازم است و قضا شده است و صراط در وجه دیکر حجتهای خدایند پس هر که ایشانرا در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میکذراند در روز قیامت و حضرت رسول صم بعلی عم کفت یا علی چون روز قیامت شود بنشینیم من و تو و جبرئیل بر صراط و نکذرد بر صراط مکر کسی که براتی بولایت تو با او باشد و شیخ مفید کفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب

ولایت امیر المومنین و ایمه از ذریت او را صراط میکویند که راه نجاتست و در خبر وارد شده است
که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزلهٔ جسریست که مردم بران میکذرند وانست صراطی
که رسول خدا صم از جانب راست ان می ایستد و امیر المومنین ع از جانب چپ ان و ندا از جانب خدا
بهر دو می اید که بیند از ید در جهنم هر کافر و معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده است که میکذرند مردم بر صراط چندین طریقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است
از مو و از دم شمشیر تندتر بعضی میکذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند
و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان را اتش میکیرد و بعضی
را نمیکیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر ع روایت کرده اند که چون این
ایه نازل شد وجیئ یومئذ بجهنم یعنی بیاورند در انروز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این
ایه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حقتعالی خلق اولین و اخرین را در قیامت جمع کند بیاورند
جهنم را با هزار مهار که کشند او را صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت و جهنم را صدای در هم
شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدای از ان ظاهر شود که اکر نه ان باشد
که حقتعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر اینه همه را هلاک کند پس کردنی و زبانه از ان
بیرون اید که احاطه کند به نیکوکار و بدکار پس نماند هیچ بندهٔ از بندکان خدا نه ملکی و نه پیغمبری
مکر انکه فریاد کنند که رب نفسی نفسی یعنی پروردکارا نفس مرا و جان مرا نجات ده و تو ای
پیغمبر خدا اندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی ان بکذارند از مو
باریکتر و از شمشیر برنده تر و ان سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دویم
نماز باشد و بر سیم عدالت پروردکار عالمیان یعنی حکم در مظلمهای بندکان پس مردم را تکلیف
میکنند که بر صراط بکذرند پس در عقبهٔ اول صلهٔ رحم و امانت ایشان را نکاه میدارد اکر قطع رحم و
خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمیکذرند تا از عهدهٔ ان بدر ایند یا بجهنم افتند و از این
عقبه اکر نجات یافتند نماز ایشان را نکاه میدارد و اکر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی برای مظالم
عباد ایشان را نکاه میدارد و اشاره باینست انچه حقتعالی فرموده است ان ربک لبالمرصاد یعنی بدرستیکه
پروردکار تو بر سر راهست با در کمین کاهست و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و
بعضی یک پایش لغزیده بپای دیکر خود را نکاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا
میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن بفضل خود و سالم بدار و بسلامت بکذران
ایشان را و مردم میریزند در اتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و کذشت میکوید
الحمد لله و بنعمت خدا اتمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حساب و حمد میکنم خداوند را که نجات

داد مرا از تو بعد از انکه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستیکه پروردکار ما امرزنده و شکر کننده
است عملهای بندکان خود را مولف کوید که میتواند بود که امانت در اموال باشد و عدل
الهی در ظلمهای دیکر یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و دور نیست که مراد از صلهٔ رحم
رعایت رحم ال محمد صم و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده
است و عقبه ولایت که اعظم عقباتست در اینجا مذکور نشده است مکر انکه کوییم اینها نسبت بمومنین است
و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار
منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند از صراط حضرت فرمود که ان راه بسوی معرفت خداست
و دو صراطی باشد صراط دنیا و صراط اخرت صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض و واجبست هر که
او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میکذرد بر صراط اخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت
در دنیا قدمش از صراط اخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع در
تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا انست که غلو نکند در حق ایمه ع و تقصیر نکند
در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل نکند و در اخرت راه مومنانست بسوی
بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر ان و ایضا در معانی الاخبار از انحضرت در تفسیر مرصاد
روایت کرده است که انقنطره ایست بر صراط که احدی از ان با مظلمه احدی نمیکذرد و در مناقب از طرق
عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود در تفسیر قول حقتعالی فلا اقتحم العقبه که بر بالای صراط
عقبهٔ هست بسیار صعب که طولش سه هزار سالست که هزار سال بزیر میروند و هزار سال بر خار و خسک
و مارها و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که ان عقبه را قطع کند
و دویم علی بن ابیطالب خواهد بود و هیچ کس انعقبه را بمشقت قطع نمیکند مکر محمد و علی بن ابی
طالب و اهل بیت او و ایضا در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این ایه یوم لا یخزی
الله النبی کفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را و الذین امنوا معه یعنی عذاب نمیکند انها را که باو
ایمان اورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر ع یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم
یعنی روشنی دهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی
ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از عقب ان شتابند پس اهل بیت محمد و ال محمد بکذشته
و کروه بر صراط کذرند مانند برق جهنده پس کروه دیکر مانند باد کذرند و کروه دیکر مثل دویدن
اسب و کروه دیکر مثل رفتار پیاده و کروه دیکر بچهار دست و پا و کروه دیکر مانند اطفال خود را بر زمین
کشند و خدا صراط را از برای مومنان عریض میکرداند و از برای کناهکاران باریک میکرداند
یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میکویند ای پروردکار ما تمام کردان از برای ما نور ما را تا بکذریم

بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین ع میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز فاطمه ع با او باشد بر شتری
از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حور بروند مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق
عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب
کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامه رخصتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابیطالب ع بوده
باشد و اشاره باین است قول حقتعم که وقفوهم انهم مسئولون یعنی وباز دارید ایشانرا بدرستیکه ایشان
سوال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابیطالب و در تفسیر امام حسن عسکری ع از رسول خدا ص
روایت کرده است که چون حقتعم جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش خدا
ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیدهای خود را تا فاطمه دختر پیغمبر ص که سیده زنان عالمیانست
از صراط بگذرد پس همه خلایق دیدهای خود را برهم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین
و طاهران از اولاد ایشان که محرم آن حضرتند و چون داخل بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد
بر روی صراط یک طرفش در دست آنحضرت باشد در بهشت و یک طرفش در عرصات قیامت باشد
پس منادی از جانب پروردگار ما ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشه از ریشهای
جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه بچسبد بتاری از تارهای آن تا آنکه
زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشد و همه نجات یابند ببرکت
آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که حساب کنید
نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی
مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حقتعم فرموده است که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار
سالست و ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که بر راه محشر است آنست که هر عقبه
اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس بهر عقبه که برسند که مسمی باسم واجب است
اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن
واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالح او که پیش فرستاده باشد یا رحمتی از حقتعم
که او را دریابد نجات می یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند
و نزد هر عقبه سوال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت
بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمی باشد و سعادتی می یابد
که هرگز شقاوت و تعب با او نمی باشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیاء و صدیقان
و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را در عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که در آن تقصیر
کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب

حقتعم مبلغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراطست
و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سوال میکنند از ولایت
حضرت امیر المؤمنین و ائمه بعد از او ع اگر اتیان بآن کرده است نجات می یابد و میگذرد و اگر نکرده است
فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات مرصاد است و ان ربک
لبالمرصاد حقتعم میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه
رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست
که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سوال میکنند **فصل چهاردهم در حقیت و حقیقت
بهشت و دوزخ است** بدانکه وجوب ایمان ببهشت و دوزخ جسمانی بنحویکه در صریح آیات و اخبار
متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت و دوزخ را انکار کند
مانند ملاحده یا تاویل کند آنها را مانند فلاسفه بی شک کافر است و فلاسفه در این باب دو طایفه اند اول
اشراقیانند که قایلند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قایلند به بهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است
از تفاصیل آنها اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این
دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که در آب و آینه
دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خواب بر ایشان خواهد بود و این مخالف صریح
آیات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ
بمثال قایل شده اند جواب گوییم که دو فرق است اول آنکه آنچه ایشان قایل شده اند مستلزم انکار عود
بدنها نیست در حشر و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی نیست دویم آنکه عالم مثالی که ایشان
قایلند غیر این مثالست و می گویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در
عالم برزخ با آن جسم تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال نمیکنند دویم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند
و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تاویل میکنند بلذاتی که روح را
می باشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود که در این نشاء تحصیل کرده اند و سعادت
و ثواب و بهشت او همین است و آنها که جاهلند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرتند
از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن
بود و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک آن لذت و این الم کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت
بدن آنها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر امم عوام بودند و خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند در
کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات
و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه

بحور و قصور و ثمار و انهار و امثال انها و از الام ز و حانیه بر قوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه انها نموده اند
چنانچه شیخ ابو علی در رسالهٔ مبداء و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علماء اسلام معاد
جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندك شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع
بعقاید باطله و کلمات واهیهٔ ایشان میکند میداند که اکثر انها با ایمان بشرایع انبیاء عم جمع نمیشود و جمعی
که اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر
لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف انها را قایلند یقولون بالسنتهم
ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزاء اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون بشاگردان و خواص
خود خلوت میکنند میگویند انا معکم انما نحن مستهزءون و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یرضونکم
بافواههم و تابی قلوبهم و اکثرهم فاسقون و ایشان باین عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه
قایل شده اند در این باب معذور نیند زیرا که کسی که قایل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد
و گوید هر حادثی مسبوقست بماده و گوید انچه قدمش ثابت شد عدمش محالست و عقول و افلاك و هیولای
عناصر را قدیم داند و انواع متوالده را قدیم داند و اعادهٔ معدوم را محال داند و افلاك را متصل
بیکدیگر داند و فاصله در میان انها قایل نباشد و خرق و التیام را در فلکیات محال داند و عنصریات را
در افلاك محال داند و امثال این عقاید باطله را قایل باشد چگونه اذعان میتواند کرد بانکه خدا فاعل
مختار است و انچه خواهد میتواند کرد و عالم و ادم حادث اند و بحشر جسمانی و انکه بهشت در اسمانست
و مشتملست بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار و انکه اسمانها شق میشوند و پیچیده می شوند
و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و انکه ملائکه اجسامند و بالها دارند
و اسمانها مملو اند از ایشان و بزمین می ایند و بالا میروند و انکه حضرت رسول صم بمعراج رفت و عیسی
و ادریس باسمان رفتند و هم چنین بسیاری از معجزات انبیاء و اوصیاء عم از شق قمر و احیای اموات
و رد شمس و طلوع ان از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از
سنك کوچك و فرو بردن عصای موسی خروارهای چوب و ریسمان را و امثال اینها پس معلوم شد
که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمی شود پس یا منکر نبوت انبیاء باید بشوند
یا ایشان را والعیاذ بالله از ارباب حیل و معمیات دانند که در تمام عمر مدار شان بر این بوده که مردم را
بضلالت و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را باین فرقهٔ ضاله
حواله کرده باشند و از همه غریب تر انست که جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در
باب اتیان باداب و مستحبات مینمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان
نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان در ایند و کسیکه رد و انکار این عقاید نماید از

جهات دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی
که بر ارباب این عقاید لعن کند و فخر میکنند که ما از جملهٔ لاعنین نیستیم یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که
انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در انکه بهشت و دوزخ ایا بالفعل موجودند یا در
قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد انست که موجود اند بالفعل و در ابتدای خلق عالم
انها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قایل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم
نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قایل شده باشند و این قول را نسبت بسید رضی داده اند
و از او بسیار بعید است و ایات بسیار دلالت بر وجود انها در حال نزول قران مثل اعدت للمتقین اعدت
للذین امنوا اعدت للکافرین عندها جنة الماوی و اکثر احادیث معراج مشتملست بر انکه حضرت رسول
صم داخل بهشت شد و جهنم را بانحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت ادم را بهشت
خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام
رضا عم پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و اتش جهنم که ایا امروز مخلوق شده اند حضرت
فرمود بلی و رسول خدا صم داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که انحضرت را باسمان بردند عرض
کردم که جماعتی میگویند که امروز مقدر شده اند و اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان
از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده
است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما خبر ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حقتعالی فرموده هذه جهنم
التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم ان یعنی اینست ان جهنمی که تکذیب مینمایند بان
مجرمون میگردند میان اتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است گاه باتش میسوزند و گاه
حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا صم فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت
و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد و خوردم پس ان نطفهٔ شد در صلب من چون بزمین امدم
با خدیجه مواقعه کردم حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر
انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را می بویم و علی بن ابراهیم روایت کرده است
که دلیل بر اینکه بهشت و دوزخ مخلوق شده اند انست که حقتعالی میفرماید عندها جنة الماوی یعنی نزد
سدرة المنتهی است جنتی که ماوای مؤمنانست و سدرة المنتهی در اسمان هفتم است پس بهشت نیز
در انجاست و دلیل بر انکه بهشتها در اسمانست انست که در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود از
برای ایشان درهای اسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر انکه اتش جهنم در زمین است انست که
فرموده است بحق پروردگار تو البته حشر میکنم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میکنم ایشانرا بدور جهنم

بدوزانو درامده و معنی حول جهنم در بایست که محیط است بدنیا همه اتش خواهد شد چنانچه فرموده
است و اذا البحار سجرت پس فرموده است و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی در زمین میگذاریم ایشانرا در
وقتی که اتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی امدند از حضرت امیر
المومنین سوال چند کردند از جملهٔ انها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم در کجاست فرمود بهشت در
اسمانست و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود که هفت در جهنم است که موافق یکدیگر
اند پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن
عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا ع عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز
مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت ادم ع باز همین مضمونرا بسند دیگر از
انحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است
که شیعهٔ ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول الله و سوال قبر و خلق بهشت و دوزخ
و شفاعت و از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع
و ایمان بیاورد بمعراج و سوال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور
و جزا و حساب او مومنست حقا و از شیعهٔ ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت
و اتش انست که مخلوق شده اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد
ما انست که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم نبیند و مومن از دنیا نمیرود
تا انکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از انکه دیده بوده است و مکان او را در اخرت باو بنمایند پس
او را مخیر میکنند و او اختیار اخرت میکند پس در انوقت قبض روح او میکنند و اما جنت ادم پس ان
باغیست از باغهای دنیا که افتاب در ان طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بود هرگز
بیرون نمی امد و مکان بهشت باید دانست که در جهة اسمانست و مشهور انست که در بالای اسمان
هفتم است و در ایهٔ کریمه وارد شده است که عرض بهشت مثل عرض اسمانهاست و زمین و خلافست در
معنی ان بعضی گفته اند که یعنی اگر اسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر گذارند وسعت بهشت مثل
وسعت همهٔ انهاست و بعضی گفته اند که اسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از این طبقها
سطحی باشد مولف از اجزاء لایتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح شود همه اینها مثل عرض
بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی اینقدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند
که هرگاه عرضش مثل عرض اسمان و زمین باشد چگونه در اسمان میگنجد و جواب گفته اند که ما
میگوییم که بالای اسمانهای هفت گانه است پس میتواند بود که بزرگتر از اسمانها باشد چنانچه در احادیث
وارد شده است در وصف بهشت که سقف ان عرش رحمن است و روایت کرده اند که رسول هرقل

پادشاه روم از حضرت رسول صم پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش اسمانها و زمین
است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که امد شب در کجاست پس در معنی این حدیث
گفته اند که هم چنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز در جهة اعلا باشد شب در جهة
اسفل است هم چنین بهشت در فوق سمواتست و دوزخ تحت ارضین است و عامه روایت کرده اند که از
انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در اسمان گفت کدام اسمان و زمین گنجایش بهشت
دارد گفتند پس کجاست گفت بالای اسمانهای هفت گانه است در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت
در بالای اسمانها باشد و جهنم در زیر طبقهٔ هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند
و از ان عبور میکنند بسوی بهشت جواب میگوییم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان
اجمالی بانچه انبیاء ع خبر داده اند باید اورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانیست
نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسدهٔ حکما بردارد و با یات و اخبار اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق
میتواند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزد و اسمانها در هم پیچیده شود و عرش بزیر اید بهشت نیز بزیر
خواهد امد و عرش سقف ان خواهد بود و میتواند بود که ازلفت الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را
بلند میگردانند و ظاهر میسازند چنانچه فرموده است و برزت الجحیم للغاوین چنانچه علی بن ابراهیم
روایت کرده است دریاها و زمین همه اتش میشوند و اضافهٔ جهنم میشوند و صراط را بر روی ان نصب
میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود ببهشت و عرش الهی
که سقف انست و جزوی از عرش متصل بمحشر خواهد بود که محل حضور انبیاء و اوصیاء و مومنان
خواهد بود و منابر انبیاء و اوصیاء را در انجا خواهند گذاشت و عرش را بروشی که حکما گفته اند فلکی
قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همهٔ اجسام و مربعست و قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین
هزار سالست با اینها موافقست و مکان امریست موهوم و تابع متمکن است و چنانچه پیش از خلق عالم
مکانی نبود و بعد از خلق اجسام بهم رسید هم چنین بعد از حرکت عرش و بهشت و مکان انها بهم رسید
و ان مکانها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرساند و استحالهٔ این نوع از خلا معلوم نیست و بر
تقدیری که محال باشد ممکن است که حقتعالی جسم دیگر در انجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد
و اصول فاسدهٔ حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بردارد همهٔ اینها با یکدیگر موافق میشود با انکه
تفکر در اینها چنانچه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافیست و الله الموفق للخیر و الصواب و الیه
المرجع و الماب

فصل پانزدهم

در بیان صفتی چند است که در ایات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بانها لازم است
باید دانست که بهشت دار بقا و سلامتست و در ان مرگ نمیباشد باجماع امت و الا موتتنا الاولی اگر نقل

کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه
بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند و هم چنین در ایهٔ دیگر که
فرموده است که نچشند در ان مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری
و کری و درد و بیماری و افت و مرض و هم و غم و الم نمی باشد و ایضا در ان فقر و احتیاج و واماندگی
نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از ان لذت برد از برای ادمی حاصل است و دار خلود است
هرگز از ان بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکان است و در ان بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال
نمی باشد و هر کس بانچه حقتعالی باو عطا کرده است راضی است و ارزوی مرتبه دیگر نمیکند و بعضی
گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبهٔ ادنی می ایند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبهٔ
ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که حقتعالی
ایشانرا بمرتبهٔ خود راضی کرده باشد که ارزو و خواهش مرتبهٔ دیگری نکنند و ایضا چنانچه در دنیا بعضی
از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه و اشتغال بالله را بر مراتب
عالیه اختیار میکنند ممکن است در ان نشاء نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و بان
راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است ولهم فیها ما تشتهیه الانفس پس انچه نفس هر کس
خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف می باشد اما در روایات معتبره وارد شده است
که اهل درجهٔ سافله بدرجهٔ عالیه نمیروند دیگر انکه ایشانرا بول و غایط و کثافات نمی باشد و بعنوان
عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشانرا نیز از خوبان و ادمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت
و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنانست نمی باشد و ازواج مطهره را
باین تفسیر کرده اند روشنی بهشت از افتاب و ماه و انجم نیست و پیوسته مانند هوای مابین طلوع صبح تا
طلوع افتابست و ظل ممدود را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و بول و قی و تلخی و تهوع
میدارد و لغو و فحش و دشنام باو می باشد و شراب بهشت هیچ یک از اینها ندارد و لذت شرابرا
باصناف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر می باشد و از
دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت این
ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته از مفتول طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه بر انها
داده روی بروی یکدیگر اراده و بر گرد ایشان غلامان و امردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها
از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب معین که از نوش کردن ان صداع بهم نمیرسد و عقلشان
زایل نگردد و میوها از برای مزه هر میوه را که اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند
و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون امده و نشنوند

در ان شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحش یا گناهی باشد مگر سلام و تحیتی که
یکدیگر را بان نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوندگیر را که با این ذرهای حقیر و بندهای
سراپا تقصیر چه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشانرا چه
شایانی و اوانی بیان فرموده و بعوض عمل ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب و الات و ادوات افریده
او در ایام قلیلهٔ فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل امده چه بزمهای جسمانی و روحانی در بهشت
جاودانی از برای این غلامان سرکش جانی فانی مرتب داشته فله الملک و له الحمد و هو الرحیم الغفور و
ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفهاست زیرا که التذاذ از سیر نهرها و گلها و سبزها در غرفه
بیشتر می باشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج بنزول است و دشواری ان و اهل بهشت را احتیاج بنزول
نیست و اگر خواهند باسانی فرو میتوانند امد و مروی است که نهرهای بهشت بی رخنه که در زمین بکنند
بلند میشوند بقدر انچه میخواهند در میان منازل و در زیر غرفها و درختان ایشان جاری میشود و ابن
بابویه در فقیه و امالی از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال موذن رسول
خدا صلعم رسیدم و از او وصف بنای بهشت را پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که حصار بهشت
یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگرهای
ان از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای ان از چه چیز است گفت درهای ان مختلف
است باب الرحمه از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر در کوچکی است و یک لنگ
است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراعست و مابین
این دو مصراع پانصد سال راهست و انرا خروشی و نالهٔ هست و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی من
بیاور گفتم ایا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را به سخن می اورد و اما باب
بلاء از یاقوت زرد است و یک مصراعست و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل شود و اما در
بزرگ پس داخل میشوند از ان بندگان شایسته خدا که اهل زهد و ورع و رغبت کنندگانند بسوی
خدا و انس گیرندگانند باو و چون داخل بهشت شوند در کشتیها مینشینند و سیر میکنند در دو نهر از اب
صاف و کشتیها از یاقوتهاست و انچه کشتی را بان حرکت میدهند از مروارید است و در ان کشتیها
ملائکه از نور هستند که جامهای سبز بسیار پوشیده اند گفتم ایا از نور سبز می باشد گفت جامهای سبز اند
و در انها نوری هست از پروردگار عالمیان و ایشان بر دو طرف ان نهر سیر میکنند گفتم اسم ان نهر چیست
گفت جنت الماوی است گفتم ایا در وسط این بهشت بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن و ان وسط
بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان ان بهشت
دیگر هست فرمود بلی جنت الفردوس و ان حصارش از نور است و غرفهایش از نور پروردگار عالمیانست

و حقتعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوش روها و گفته اند ایشان زنان
دنیایند و بهتراند از حور یان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و غنا
و خوانندگی میکنند بصدای چند که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند و گویند مائیم راضیات که بخشم
نیائیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نمیکنیم مائیم خیرات حسان دوستان شوهران کرام چون حوریان
این سخنان میگویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز گذارندگان و شما نماز نکرده اید مائیم
روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما نساخته اید و مائیم که تصدق
کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و تفوق کنند و عیاشی روایت کرده است که از
حضرت صادق ع پرسیدند که هرگاه مرد مومنی زن مومنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت
شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که حقتعالی حاکم عادل است اگر مرد افضل
است از زن مرد را مخیر میکنند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد بود
و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میگردانند اگر زن مرد را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست
شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که میگویند که بهشت یک بهشت است حق تعالی میفرماید در پایین تر
یا نزدیکتر از آن بهشت دو بهشت دیگر هست و میگویند بهشت یک درجه است بلکه درجهاست بعضی
بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال می باشد راوی گفت دو مومن داخل بهشت میشوند
یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتواند فرمود که آنکه بالاتر
است پایین میتواند آمد که پست تر را ببیند و آنکه پست تر است بدرجه بالا نمیتواند رفت زیرا که آن بالا
تر از مرتبه اوست و لیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبهای
خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است که علاء بن سیابه بآنحضرت عرض کرد که مردم
تعجب میکنند از ما هرگاه میگوییم که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند میگویند چون
میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید و من دونهما جنتان
و الله ایشان با دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود راوی گفت ایشان کافر بودند
فرمود نه و الله اگر کافر میبودند داخل بهشت نمی شدند گفت مومن بودند فرمود نه و الله اگر مومن میبودند
داخل جهنم نمی شدند و لیکن واسطه اند میان مومن و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس
روایت کرده است که حلقهٔ دروازهٔ بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحهای طلا او یخته است چون آن
حلقه بر صفحه میخورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شام از حضرت
امام محمد باقر ع سوال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست
فرمود که نظیر ایشان جنین است که در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایط ندارد و ایضا

بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول صم در شب معراج داخل بهشت شد
دید ملکی چند عمارتی میسازند که یک خشت آن از طلاست و یک خشت آن از نقره و گاهی دست
باز میدارند پرسید که چه سبب دارد که گاهی میسازید و گاهی دست برمیدارید گفتند انتظار خرجی
میکشیم پرسید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مومن است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر هرگاه میگوید ما میسازیم و هرگاه دست برمیدارد ما دست برمیداریم و عیاشی و ابن بابویه
و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده اند که طوبی درختی است در
بهشت که اصل آن در خانهٔ حضرت رسول است و هیچ مومنی نیست مگر آنکه در خانهٔ او شاخی هست
از آن درخت و خواهش چیزی در خواطر آن خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از برای آن حاضر میکند
و اگر سوار تندروی در سایهٔ آن صد سال بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی از پایین آن پرواز
کند تا از پیری تمام آن سفید شود ببالای آن درخت نرسد و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که
در بهشت درختی هست که از بالای آن حلهها بیرون می آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال دار
بیرون می آید که سرگین و بول نمیدارند و دوستان خدا بر آن سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت
با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست ترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث
این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل میفرماید که ایشان در شبها بعبادت
می ایستادند و خواب نمی کردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمی خوردند و با دشمنان من
جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضا از حضرت صادق روایت
کرده است که حضرت رسول صم فرمود که در بهشت غرفهٔ چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از
اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام
بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند و ایضا از
حضرت امام موسی ع روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول صم پرسید که زنی دو شوهر کرده
است و همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای
ام سلمه او را بآن شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه
حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق بسند کالصحیح روایت
کرده است که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در خانهٔ امیر المومنین ع است و در خانهٔ
هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول صم
فاطمه را میبوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهرداری را اینقدر چرا میبوسی حضرت فرمود ای
عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد طوبی برد و از میوهٔ آن بمن داد که تناول نمودم

پس خدا آن را آبی کرد در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم فدای توشوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنانست که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب آنمقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد اوست چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقهٔ پست تر شود آنمقدار از زنان و خدمتکاران و میوهها و نهرها در نظر او در آید و جلوه نماید که دیده اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجای می آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن و چون حدیقهٔ دویم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقهٔ اول ندیده باشد گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید اینرا که بدهم باز دیگر را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزو نمیکنم چون داخل آن حدیقه شود مسرت و شادی او مضاعف گردد و شکر حقتعالی بکند پس در این حال دری از جنت الخلد بر روی او بگشایند و اضعاف آنچه پیشتر در آنجا دیده بود مشاهده نماید و گوید تراست حمد ای پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان چون ابو بصیر گریست و گفت فدای توشوم شوق مرا زیاده گردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنارهای آن دخترها روییده است هرگاه مؤمن بیکی از آنها بگذرد و او را خوش آید آن را بکند و حقتعالی بجای آن دیگری برویاند گفت فدای توشوم باز زیاده کن فرمود هر مؤمن هفت هزار دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه بدهند و هفت زن از حور العین گفت فدای توشوم هفت هزار باکره فرمود بلی هر وقت که بنزد ایشان برود باکره باشند گفت فدای توشوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن او از پس هفتاد حله درخشان باشد و بروایت دیگر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جگر او آینهٔ مؤمن باشد و جگر مؤمن آینهٔ او باشد گفت فدای توشوم آیا حوریان را سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که بانهایت حلاوت و غنج و دلال خوانندگی کنند بصدای دلربائی که خلایق مثل آن را نشنیده باشند گویند مائیم خالدات که هرگز نمیمیریم مائیم نرم و ناعم که هرگز آزرده نشویم مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم مائیم خوشنودان که هرگز بخشم نیائیم خوشحال کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشحال کسی که ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اگر گیسوی یکی از ما در میان آسمان بیاویزند نور آن دیدهها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از

ما را در میان آسمان و زمین باز دارند هر آینه مستغنی گرداند ایشان را از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق ع که حقتعالی هیچ خلقی نیافریده مگر آنکه از برای او خانهٔ در بهشت و خانهٔ در جهنم مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده اند بلند کنند و بایشان بنمایند و بگویند که اینها منازل شماست که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی بمیرد بایست اهل بهشت در آنروز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان رفع شده است پس ندا کنند که ای اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهائی را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شماست که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه بمیرد بایست در آنروز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند و اینست معنی قول حقتعالی اولئك هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند وارثون که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که هیچ حسنهٔ نیست مگر آنکه خدا برای ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که پس نمیداند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمودند بدرستیکه خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت حله چون ملك بدروازه بهشت رسد بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان بنزد مؤمن بروند و بگویند رسول پروردگار تو در دروازه رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن بازنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما بحق آن خداوندی که بهشت را از برای تو مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این ندیده ایم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حلهها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بر هر چه گذرد از نور آن حلهها روشن شود تا بوعده گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و به سجده بیفتند حقتعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشته ام ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه بما عطا کرده پس از جانب حق ندا بایشان رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان

هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد و اینست معنی قول حقتعم فرموده است ولدینا مزید و بدرستیکه
شب جمعه شبی است نورانی و روشن و روزش روزیست روشن پس در ان شب و روز بسیار
بگویید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای خدارا و صلوات بر محمد و ال محمد بسیار بفرستید پس چون مومن
بر گردد بهر چیزی که بگذرد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی
که مباح گردانیده است برای ما بهشت را که هرگز ترا باین نیکویی این ساعت ندیده ایم گوید این بسبب
انست که نظر کرده ام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنانی او غیرت بر یکدیگر نمیبرند و حایض نمیشوند
و تکبر و خودستایی نمیکنند راوی گفت فدای شوم میخواهم سوال کنم از شما چیزی که شرم میکنم از ان
فرمود سوال کن گفت ایا در بهشت غنا و سرودی باشد فرمود بدرستیکه در بهشت درختی هست امر
میکند حق تعم بادهای بهشت را که بوزند پس از ان درخت صداهای چند ظاهر میشود که هرگز خلایق
بان خوشی سازی و نغمهٔ نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوضی است از برای کسی که در دنیا
از ترس خدا ترك شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعم بهشتی بدست خود
خلق کرده است که دیده انرا مشاهده ننموده است مخلوقی بران مطلع نگردیده است میگشاید انرا
پروردگار در هر صباح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را انست که حقتعم میفرماید فلا
تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر عم روایت
کرده است که از حضرت رسول صم سوال کردند از تفسیر قول حق تعم یوم نحشر المتقین الی الرحمن
وفدا یعنی روزیکه محشور گردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن گروهی حضرت
فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چندند که از معاصی خدا پرهیزکاری کردند
پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص گردانید و اعمال ایشانرا پسندید و ایشان را متقیان نام کرد
پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه بیرون اورده و خلایق را خلق کرده ایشان
از قبرها بیرون می ایند و ملائکه استقبال ایشان میکنند بناقه چند از ناقهای عزت که بر انها جهازهای طلا
بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای انها از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته از غوانی
و پرواز کنند ان ناقها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملك روند از پیش رو و از جانب
راست و از جانب چپ و ایشانرا بسرعت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر
یکی از ان هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت چشمهٔ هست پاك کننده و پاکیزه کننده هر یك
از ایشان یك شربت از ان بیاشامد پس پاك کند حقتعم بان دلهای ایشان را از حسد و ببرد بان مویهای
زیادرا از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حق تعم وسقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامد بایشان
شرابی پاك کننده از ان چشمه پاك کنند پس میروند بسوی چشمهٔ دیگر از جانب چپ ان درخت پس

غسل میکنند در ان و انرا عین الحیات میگویند یعنی چشمهٔ زندگانی پس نمیمیرند هرگز پس ایشانرا باز
میدارند در پیش روی عرش و حال انکه سالم گردیده اند از افتها و بیماریها و دردها و از گرمها
و سرماکه هرگز باینها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان
مرا بسوی بهشت و ایشانرا با خلایق باز مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده
است رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشانرا با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس میبرند
ایشان را ملائکه بسوی بهشت چون بدر وازهٔ بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از ان صدای
عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا گردانیده ان
صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را بامدن ایشان و گویند امدند بسوی ما
دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان
زنان از حوریان و ادمیان و گویند مرحبا بشما و خوش امدید چه بسیار شدید بود شوق ما بملاقات شما
و دوستان نیز ایشان چنین گویند پس علی عم از رسول خدا صم سوال کرد از تفسیر قول حق تعم لهم
غرف من فوقها غرف یعنی ایشان را غرفهاست و از بالای ان غرفها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند
این غرفها را یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی خدا این غرفها را بنا کرده از برای دوستان خود بمروارید
و یاقوت و زبرجد و سقفهای انها از طلاست و منقش کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر
هر دری ملکی موکل است و در ان غرفها فرشها بلند گردانیده باشند بعضی را بر بالای بعضی افکنده
از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان انها را پر کرده باشند از مشك و عنبر و کافور و اینست معنی قول
حق تعم و فرش مرفوعة و چون داخل شود مومن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و
کرامت بگذارند و بپوشانند بر او حلهای طلا و نقره و در کلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند
و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت
سرخ چنانکه حقتعم فرموده است که زیور می کنند ایشانرا بدستر نجها از طلا و مروارید و پوشش
ایشان در بهشت حریر است و چون مومن بر تخت خود به نشیند تخت او بحرکت اید از شادی و چون قرار
بگیرد ولی خدا در بهشت بمنازل خود رخصت طلبد بر او ملکی که موکل است به بهشتهای او که تهنیت و
مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند با او خدمتکاران مومن از کنیزان و غلامان که باش
در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجهٔ حوریه سیاه چشم او مهیای مضاجعت
او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس زوجهٔ حوریهٔ او از خیمهٔ خود بیرون
خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بردور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که
بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشك و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته

باشند و در پاهایش دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بندان نعلها از یاقوت سرخ
پس چون نزدیک شود بولی خدا خواهد برخیزد بسوی او از روی شوق ان حور به کوید ای ولی
خدا امروز روز تعب و مشقت نیست بر مخیزمن از توام و تو از منی پس مقدار پانصد سال از سالهای
دنیا معانقه کنند که هیچ یک از دیگری ملول نشوند پس مومن نظر کند بگردن حور به در ان قلادهٔ از
یاقوت سرخ بیند و در میانش لوحی باشد که بران نوشته باشند توای ولی خدا حبیب منی و منم حوراء
حبیبهٔ تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بمن بنهایت رسیده است پس خداوند کریم
هزار ملک بفرستد برای تهنیت مومن و تزویج کردن حور به او چون باول دری از درهای بهشتهای
ان برسند کویند بملکی که موکلست بران درکه رخصت بطلب از برای ما بر ولی خداوند رحیم ما را
بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است ملک کوید باشید تا من بحاجب بکویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان
ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد پس اعلام کند که هزار ملک را پروردکار عالمیان فرستاده است
برای تهنیت ولی خدا از او رخصت دخول میطلبند حاجب کوید بر من دشوار است که از برای احدی
بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجهٔ خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله
است پس حاجب رود بسوی قیم و او را اعلام کند و قیم رود بسوی خدمتکاران مخصوص و ایشانرا
اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان هزار ملکند که برای تهنیت ولی
خدا امده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمتکاران
بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری
ملکی موکل باشد پس دربانان درها بکشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر
یک رسالت خداوند جبار را برسانند و اینست معنی قول حقتعم و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب
یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میکویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی
الدار یعنی سلام خدا بر شما باد در سلامتی از جمیع بلاها از برای شماست بسبب انچه صبر کردید در دنیا
پس نیکو اخر خانه ایست این خانهٔ شما حضرت فرمود که اشاره باینست قول حقتعم و اذا رایت ثم رایت نعیما
و ملکا کبیرا یعنی اکر ببینی انجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرک فرمود که این اشاره است
بانچه ولی خدا در ان هست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکهٔ رسولان خدا رخصت میطلبند
از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفهٔ او و فرمود که نهرها جاری میشود از زیر قصرهای
ایشان و میوها نزدیکست بایشان چنانچه حقتعم فرموده است و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا
یعنی نزدیک باشد بایشان سایهٔ درختان ان بهشتها و اسان کرده باشند چیدن میوهٔ ان درختها را اسان
کردنی چنانچه کفته اند که اکر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اکر به نشیند شاخها سر بزیر

اورند تا دستش بانها برسد و اکر بخواهد فرو تر اید حضرت فرمود که چنان اسان شود چیدن میوها بر
ایشان که از بسکه اسان و نزدیک باشند بایشان مومن هر نوع از میوها که خواهش کند بدهان خود
بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوها باو خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از انکه
انرا بخوری و فرمود که هیچ مومنی نیست مکر انکه او را جنتهای بسیار هست بعضی دار بست کرده
و بعضی دار بست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از اب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی
خدا طعام چاشت طلبد انچه نفس او در ان وقت خواهش میکند برای او حاضر میسازند بدون انکه
خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند
و ظل ممدود یعنی در هوا مابین طلوع صبح تا طلوع افتاب و از ان نیکوتر و بهتر و عقلا هر مومنی هفتاد
زوجه از حوریان دارد و چهار زن از ادمیان و مومن یکساعت با حوریه میباشد و یک ساعت با ادمیه
و یک ساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بر یکدیگر و کاهی تکیه بر تخت
کرده باشد شعاعی از نور او را فرو کیرد کوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع بود که مرا کرفت
شاید جناب مقدس الهی متوجه من کردیده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران باو
کویند که جناب حقتعم از ان مقدس تر است که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست
از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمهٔ خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات
تو بر او غالب کردیده است چون ترا دید که بر تخت خود تکیه کردهٔ تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و ان
شعاعی که تو دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی و لؤلؤ و صفا و ضیای دندانهای او بود پس
ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود اید بسوی من پس مبادرت کند بسوی او هزار غلام
و هزار کنیز برای انکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته پس از خیمهٔ خود بیرون اید و هفتاد
حله پوشیده باشد برنکهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر کردانیده
بمشک و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض مابین
دوشهای او ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را با طبقهای طلا
و نقره و مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و براو نثار کنند پس سالها با یکدیگر معانقه کنند که هیچ
یک را ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر عم فرمود که بهشتها که در قران مذکور است جنت عدن
است و جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت الماوی و خدا را بهشتهای دیکر هست که محفوفند باین بهشتها
و از برای مومن می باشد از بهشتها انچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در انها هر چه که
خواهد و هر کاه اراده کند مومن چیزی را طلبش انست که بکوید سبحانک اللهم چون اینرا بکوید
مبادرت کنند بسوی او انچه خواهد بی انکه طلب کند از ایشان یا امر بان کند و اشاره باینست انچه حقتعم

فرموده است دعویهم فیها سبحانك اللهم و تحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام
است که برایشان میکنند واخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین فرمود که یعنی هرکاه از لذات خود فارغ
میشوند از جماع کردن وخوردن واشامیدن خدارا شکر میکنند ومیکویند که الحمد لله رب العالمین
اما قول حقتعم اولئك لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند انچه ایشان میخواهند و می اورند از
برای دوستان خدا پیش از انکه ایشان سوال کنند فواکه و هم مکرمون یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش
نمیکنند مکر انکه ایشانرا اکرام میکنند بان و ابن بابویه در خصال بطریق مخالفین از جابر روایت کرده است
که رسول خدا صم فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش از انکه خدا خلق کند اسمانها و زمین
را بدو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادق عم روایت
کرده است که رسول خدا صم فرمود که چون حقتعم بهشت را خلق کرد خشتی از انرا از طلا و خشتی از
انرا از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت کردانید و سقفش را از زبرجد و سنك ریزه اش از
مروارید و خاکش زعفران و مشك ناب پس باو کفت سخن بکو کفت خداوندی بجز تو نیست و زنده
که هرکز ترا مرك نیست و قیومی که همه چیز بتو قایم است و تو بچیزی قایم نیستی سعادتمند کسی است
که داخل من شود پس پروردکار عزت و جلال فرمود که سوکند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و
ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بشراب کند و پیوسته مست باشد کو از غیر شراب
باشد و نه سخن چین و نه دیوث و نه یساول ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی
که انکار قضا و قدر حقتعم کند یا کسی که بجبر قایل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا از حضرت
امام محمد باقر عم روایت کرده است که فرمود که بخدا سوکند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مومنان
از روزی که حقتعم خلق کرده است انرا و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی
که افریده است انرا مولف کوید که این حدیث منافات ندارد بانکه ارواح مومنان در مدت برزخ
در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در اتش دنیا زیرا که مراد بمومنین و کافرین در این حدیث اعم از
بنی ادم و غیر بنی ادم است از خلقی که پیش از خلق ادم در زمین بوده اند چنانچه بعد از این خواهد امد
و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حقتعم میفرماید روزی که بکوییم جهنم را که ایا پر شدی
و کوید که ایا زیادتی هست علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حقتعم جهنم را وعده
داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حقتعم بر سبیل تقریر فرماید که ایا پر
شدی او بر سبیل اذعان کوید که ایا جای زیادتی هست یعنی پر شده ام پس بهشت کوید پروردکارا
وعده کردی جهنم را پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حقتعم
در ان روز خلقی بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق عم فرمود خوشا حال ایشان که

غمها و کدورتهای دنیا را ندیدند و ایضا علی بن ابرهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین
عم فرمود بر تو باد بقران زیرا که حقتعم خلق کرد بهشت را بید قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و
بجای کل میان خشتهارا از مشك کرد و خاکش زعفرانست و ریکش مروارید است و درجات ان
بعدد ایات قران کردانید پس کسی که قران بخواند باو کویند بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس
بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که
زندیقی که به برکت حضرت صادق عم مسلمان شد از انحضرت پرسید که میکویند اهل بهشت اکر شخصی
از ایشان میوهٔ ز درخت جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت برمیکردد حضرت فرمود
چنین است و مثال ان در دنیا چراغست که اکر صد هزار چراغ از او روشن کنند از روشنی ان چیزی
کم نمیشود کفت شما میکویید که ایشان میخورند و می اشامند و محتاج بقضاء حاجت نمیشوند فرمود بلی
از برای انکه غذای ایشان رقیق و لطیفست و ثقل ندارد و بلکه از بدن ایشان بعرق خوش بو دفع
میشود کفت چون میشود که حوری هرچند شوهر او بنزد او میرود او را باکره می یابد فرمود زیرا که او
از طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و افتی با جسمش مخلوط نمیشود و در سوراخش
چیزی بغیر الت شوهر داخل نمیشود و بحیض و امثال نجاسات الوده نمیشود پس رحم بهم پیوسته چسپیده
است زیرا که غیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در ان و بیرون نمیرود کفت میکویند که او هفتاد حله
میپوشد و شوهر او مغز ساقش را از عقب ان حله و پوست و کوشت و استخوان میبیند فرمود بلی چنانکه
احدی از شما درهمی را در ته اب صاف می بیند هرچند عمق ان یك نیزه باشد کفت چکونه تنعم میکنند
اهل بهشت به نعیم ان و حال انکه هیچیك از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان
خود را در بهشت نه بیند و چون او را در بهشت نه بیند شك نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چکونه
کوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم
کفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند انها را و بعضی کفته اند انتظار قدوم ایشان
میکشند و امید دارند که انها در اعراف باشند مولف کوید که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار
قصور فهم سایل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در ان نشاه اعراض فاسدهٔ دنیوی برطرف
شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص کردد از دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت
بهم رسانند و از عذاب انها متلذذ شوند هم چنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا
کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشانرا میکشتند و لذت از ان میبردند
و حقتعم فرموده است نمی یابی قومی را که ایمان اورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که
دشمنی کند با خدا و رسول او هرچند بوده باشد پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان

واخوشان ایشان بایه کریمهٔ یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه فی الجمله شهادت براین مدعا میدهد و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سایل ذکر نکرده باشند و ان دو وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند و الله یعلم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت رسول صم که فرمود که چون داخل بهشت شدم شجرهٔ طوبی را دیدم که اصل ان در خانه علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر انکه در انجا شاخی از شاخهای او هست و اعلاییش سبدها هست که مملو از حلهای بهشت است از سندس و استبرق از برای هر بنده مومنی هزار هزار سبد هست و در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حلهٔ شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامهای اهل بهشت است و وسط ان درخت سایهٔ ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع اسمانها و زمین است مهیا شده است از برای انها که ایمان اورده اند بخدا و رسولان او و سوارهٔ تندرو که در سایهٔ ان صد سال بتازد انرا قطع نمیکند اینست که حقتعم فرموده است و ظل ممدود و پایینش میوهای اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانهای ایشان اویخته است و در هر ترکهٔ صد رنگ و صد نوع از میوه باشد از انچه دیده اند در دنیا و از انچه ندیده اند و از انچه شنیده اند و از انچه نشنیده اند و هر میوه را که بچینند بجای ان مثل ان بروید چنانکه فرموده است لا مقطوعة و لا ممنوعة و جاری شود نهری در زیر ان درخت که منفجر شود از ان نهرها چهار گونه نهرها از اب که متغیر نشده باشد و نهرها از شیر که طعم ان متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه عم جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعم امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حلها و سندس و استبرق و زمرد و مروارید و یاقوت و عطر بهشت و حق تعم عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه عم و انرا در خانهٔ علی عم قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکاری است و منقاد اهل بیت عم است و نماز بسیار میکند و باینحال مبتلا شده است بمحبت لهو باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که ایا این حالت او را مانع میشود از انکه نماز را در اوقات فضیلت بجای اورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازهای مومنان و زیارت برادران مومن گفت نه مانع نمیشود الحالت او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این از وسوسهای شیطانست و انشاء الله امرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفهٔ از ملائکه عیب کردند فرزندان ادم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال و هم در حرام پس حقتعم را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان ادم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی ادم را اقرار داد که عیب نکنند بر

مومنان چون اینحالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه پروردگار براوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و درگذر از تقصیر ما و برگردان ما را بانحالتی که ما را از برای ان خلق کردهٔ و ما را مجبور بران ساختهٔ که میترسیم به بلاهای عظیم گرفتار شویم پس حق تعم این حالت را از ایشان برداشت پس چون روز قیامت شود اهل بهشت داخل بهشت شوند ان ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد بسبب انکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل بهشت شدید گویند بما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر ان مطلع نشده بود حق تعم ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی عم روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری هست که انرا جعفری گویند و بر کنارش در جانب راست در سفیدی هست که در ان هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد و ال محمد صم و در جانب چپش دری زردی هست که در ان هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و ال ابراهیم عم و ایضا بسند کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق عم از تفسیر قول حق تعم فیهن خیرات حسان فرمود که اینها زنان شیعهٔ صالحه اند گفتم حور مقصورات فی الخیام فرمود حوران مخدرهٔ مستوره اند که در خیمهای در و یاقوت و مرجان می باشند و هر خیمهٔ چهار در دارد و در هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند و هر روزی کرامتی از خدای عزذکره بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مومنان را و ایضا بسندی روایت کرده اند که از ان حضرت پرسیدند که چه معنی دارد انکه مردم بیکدیگر میگویند که خدا جزا دهد ترا جزای خیر حضرت فرمود که خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می اید و بر ان نهر است منزلهای اوصیاء عم و شیعیان ایشان و در دو رو کنار ان نهر دختران هستند که از زمین روییده اند هر یک را که بکنند دیگری بجای ان میروید و ان دختران باسم ان نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله خیرا مراد ان منزلهاست که خدا مهیا کرده است انها را از برای برگزیدهای خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی روایت کرده است که حضرت امیر المومنین عم از رسول خدا صم سوال کردند از صفت قصرهای خدا که بشهدا کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از نقره است و خشتی از طلا و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگشان از مروارید و در و یاقوت است و خاکشان زعفرانست و تلهای انها از

کافور است و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری
از شیر و نهری از آب و نهرها محفوفند بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از نهرها خیمها هست از
یک قطعه در سفید که در آن درزی و قطعی و فصلی نیست حقتعالی گفته است باش بهم رسیده اند و از
اندرون آن بیرون مینماید و از بیرون آنها اندرون مینماید و در هر خیمه کرسی باشد که دانه نشان
کرده باشند بیاقوت سرخ و پایهایش از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد
و بر هر حوریهٔ هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز ساقهایش از زیر استخوان و پوست و حلی
و حلها چنان نماید که شراب صافی در شیشهٔ سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسوی بدست
کنیزی و در دست دیگر مجمرهٔ داشته باشد که آن گیسو را بآن بخور کند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع
شود بی نار و لیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات دههٔ ذی حجه روایت کرده است
که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حقتعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجهٔ در بهشت از
مروارید و یاقوت که مابین هر دو درجه بقدر سیصد سال راه باشد برفتار سوار تندرو و در هر درجهٔ
شهری و در آن شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها از
خانها و قصرها و غرفها و حجرها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خانها
و خدمتکاران و انهار و اشجار و زیورها و حلها آنقدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند کرد و چون
از قبر بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کند او را هفتاد هزار ملک که روند از
پیش او و از جانب راست و از جانب چپ او تا منتهی شوند بدر بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه
از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسند که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش
زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی
آن شهر گویند ای ولی خدا میدانی این چیست گوید نه شما کیستید گویند که ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر
بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آن هست ثواب تو است بر آن
تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفت روزی
در خدمت حضرت امام رضا عم بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند
حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است در زمین و بدرستیکه
خدا را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت آن از طلا و در آن صد
هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکش از مشک و عنبر است و در آن
چهار نهر هست نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان
هست از انواع میوها و بر آن قصر یا درختان مرغان هستند که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای

آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی
آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حقتعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب
فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها بر ایشان
بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی بر ایشان افشانده بیکدیگر هدیه فرستند
و چون آخر آن روز شود ندا از جانب حقتعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبهای خود بتحقیق که
ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال آینده و در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی صم و کلینی
از حضرت رسول صم روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس مینمایند از برای او درختی
در بهشت از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرینتر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبو
تر از مشک و در آن درخت میوها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته شود هفتاد
حله از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که
جبرئیل عم در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر مسندی از تختهای بهشت نشانید و بهی
بدست من داد و آن به دو نیم شد و از میان آن بهحوریه بیرون آمد که مژهای دیدهای او در سیاهی
مانند سینهٔ کرکس بود پس گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد من
گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیهٔ مرضیهٔ خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است
اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند باب زندگانی
پس خداوند جبار گفت باش بهم رسیدم آفریده شدم از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر
تو علی بن ابی طالب عم و در کتاب اختصاص از حضرت باقر عم روایت کرده است که حقتعالی میفرماید داخل
بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود
بعزت خودم سوگند که شما را نازل میگردانم در خانهٔ خلود و دار کرامت و چون داخل بهشت شوید بر
طول حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی عم سی و سه سال و بر زبان محمد
صم بالغت عربی و بصورت حضرت یوسف عم در حسن و جمال و نور از روهای شما ساطع باشد و بر دل
حضرت ایوب عم در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا از آنحضرت روایت کرده است
که بهشتها چهار است زیرا که کریم منان فرموده است و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که
بترسد از قیام حقتعالی بمحاسبه و مجازات بندگان دو بهشت هست حضرت فرمود که مراد کسیست که او را
عارض شود شهوتی از شهوات دنیا که حرام باشد و بخاطر او در مقام پروردگار خود در این حساب و ثواب
و عقاب و ترک کند آن را از ترس خدا پس این آیه در شان او است پس اینها دو بهشتند از برای مومنین
و سابقین پس فرموده است و من دونهما جنتان حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت که مذکور

شد دو بهشت دیگر هست که پست تراند از انها در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکان و اینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنت النعیم است و دیگری جنت الماوی و در این چهار بهشت نعمتها هست در بسیاری مانند برگ درختان و ستارهای اسمان و بر ان چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است بهمهٔ که طولش پانصد سال راه است و خشتی از ان از طلا و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشك و زعفرانست و کنگرهای او از نوریست که میدرخشد و از غایت صفا و جلا ادمی روی خود را در دیوار ان می بیند و در ان حصار هشت در هست و هر دری دو مصراع دارد که عرض انها یك ساله راه است بدویدن اسب نجیب و ایضا فرموده که زمین بهشت بجای سنگ ریزه نقره است و بجای خاك ورس و زعفران و انچه جاروب کنند مشك است و سنگ ریزه اش در و یاقوت و کرسیهای ان از مروارید و یاقوت است و انچه حقتعم فرموده است که علی سرر موضونة یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی که می بافند از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجلها را بر روی ان کرسی زده باشند و حجلها از مروارید و یاقوت باشد اما از پر سبك تر و از حریر نرم تر و بران کرسیها از فرش بقدر شصت غرفه از غرفهای دنیا باشد بعضی بالای بعضی و این است معنی قول حقتعم و فرش مرفوعة و انکه فرموده است علی الارائك ینظرون حضرت فرمود که مراد بارائك ان کرسیهای بافته است که حجلها بران نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا صم فرمود که نهرهای بهشت بدون انکه رخنهٔ در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفید تر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و کل نهر بهشت بسیار خوش بواست و ریگش از در و یاقوت و جاری میشود در چشمها و نهرها هر جا و بر هر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اگر ضیافت کند جمیع انها را که در دنیا بوده اند از جن و انس هر اینه قرا گیرد همه را در خوردنی و اشامیدنی و در زیورها و حلها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشهایش از مروارید سفید و برگهایش از حلهای سبز و رطبش سفید تر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد و از بالای ترکها تا پائین خرماها متصل بهم دیگر بافته باشد و انچه از ان بگیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بو د اشاره باینست قول حقتعم که لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبی در بزرگی مانند سبو های بزرگ باشد و مویز و انارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر عم روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و مخلوق می شوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوقی در کردن و دست رنج و انگشتر در دست

و نرم و ناعم و لطیف و فربه و محبور و مکرم و بر هر یك از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن و اشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر بر روهای ایشان نور و بدنهای ایشان حریر بپوشاند سفید رنك و زرد و زبور و سبز جامه نوده باشند زنده باشند که هرگز نمیرند و بیداری باشند که هرگز نخوابند و بی نیازی باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناك باشند که هرگز محزون نگردند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند که هرگز رو ترش نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند و بلذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها تکیه داده نظر کنند بسوی انها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملك علام با ایشان رسد بدانکه ایات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعم ان از حیز تحریر و تقریر بیرون است و انچه در این رساله ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیات و در رسالهٔ جنت و نار ایراد نموده ایم رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها والی الیقین بها بمحمد و اله الطاهرین فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات انست اعاذنا الله و سایر المؤمنین منها بمحمد و اله شفعاء یوم الدین حقتعم فرموده است بترسید و بپرهیزید از اتشی که اتش افروزان مردمانست و سنگ و اکثر مفسران گفته اند که مراد سنگ کبریتست و بعضی گفته اند مراد بتهاست که باعابدان انها بجهنم میبرند و ایات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستیکه انها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشانست لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود تخفیف نمی یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی یابند و در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است که هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمالشان در دنیا و اخرت ایشان اصحاب اتش اند و دران همیشه خواهند بود و فرموده است انها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم نمیخورند در شکم خود مگر اتش را و بزودی خواهند افروخت اتشی و از حضرت باقر عم منقولست که رسول خدا صم فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که اتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس گفتند یا رسول الله کیستند انها حضرت فرمود این ایه را خواند که یعنی خورندگان مال یتیمانند و فرموده است که هر که بکشد مومنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در ان خواهد بود و فرموده است بدرستیکه منافقان در درك پایین تر اتشند

مفسران کفته اند جهنم را طبقات و درکاتست چنانکه بهشت را درجاتست و منافق در پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است که انهاکه کافر شده اند اکر از ایشان باشد جمیع انچه در زمین است و مثل انرا نیز باان داشته باشد و بفدای خود بدهد از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشان است عذاب درداورنده میخواهند که بیرون روند از اتش و بیرون نخواهند رفت از ان و از برای ایشانست عذابی مقیم و دایم و فرموده است که از برای ایشان هست شرابی از اب جوشیده وعذابی درداورنده بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستیکه از برای کافرانست عذاب اتش و فرموده است انهاکه کنج میکذارند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم در روزی که سرخ میکنند انرا در اتش جهنم پس داغ میکنند بانها پیشانیهای ایشانرا و پهلوهای ایشانرا و پشتهای ایشانرا و بایشان میکویند اینست انچه کنج کذاشتید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه انچه را کنج میکذاشتید وفرموده است و وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافرانرا اتش جهنم مخلد خواهند بود در ان این بس است ایشانرا و لعنت کرده است ایشانرا خدا و از برای ایشانست عذاب مقیم و فرموده است پس بکویید انهارا که ستم کرده اند بچشید عذاب دایمی را ایا جزا داده میشوید مکر انچه کسب کرده اید و فرموده است که خائب و ناامید است هر جبار معاندی و از عقب اوست جهنم و باو می اشامانند از اب صدید یعنی چرك و ریم جرعه جرعه می اشامد بجبر و نمیتواند فرو برد و اسباب مرك از هر مکان و هر جهت بسوی او می اید و نمی میرد که از این شدتها خلاص شود و از عقب او عذابی غلیظ بدتر از این هست حضرت صادق عم فرمود که صدید خون و چرکیست که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود که رنکش رنك ایست و مزه اش مزه صدید و از حضرت رسول صم و از حضرت صادق عم روایت کرده اند که انرا نزدیك ادمی اورند و او کراهت دارد چون پیش روی او اورند رویش بریان شود و پوست سر و رویش در ان بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعاء او را پاره کند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق عم فرمود که مانند رودی از چرك و ریم از هر یك بیرون اید و انقدر بکریند که جدولها و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس اب دیدها برطرف شود و خون جاری کردد و ان مقدار بکریند که کشتیها در اب دیده ایشان جاری توان کرد و فرموده است جهنم وعده کاه ایشانست و انرا هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزوی قسمت شده هست از حضرت امیرالمومنین عم روایت کرده اند که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیکری کذاشت و فرمود هم چنین و کفت بهشتها را بر عرض کذاشته است و اتشها را بعضی بر بالای بعضی و پایین تر از همه جهنم است و بر بالای ان لظی و بالای ان حطمه و

۲۲۴

بالای ان سقر و بالای ان جحیم و بالای ان سعیر و بالای ان هاویه و بعضی کفته اند پایین تر از همه هاویه است و بالای همهٔ جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که درکاه اول جهنم دویم سعیر است و سیم سقر چهارم جحیم و پنجم لظی ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی کفته اند اتش هفت درکه دارد و ان درکهٔ ایست بعضی بر بالای بعضی درکه بالا ان جای اهل توحید است که معذب میشوند در ان بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می اورند ایشانرا و دویم محل یهود است و سیم محل نصاری و چهارم صائبون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم که درك الاسفل است محل منافقین است وفرموده است که انجماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب بسبب انکه افساد میکردند بعضی کفته اند افعیها و عقربها زیاده میکنند بر اتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهری چند است از مس کداخته که ایشانرا بان عذاب میکنند و بعضی کفته اند زیاد میکنند از برای ایشان مارها مانند فیلها و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردکار تو محشور میکردانیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میکردانیم ایشانرا در دور جهنم بدو زانو درامده پس جدا میکنیم از هر طایفهٔ هر یك که بر خداوند رحمان طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بانها که سزاوارترانند بسوختن در جهنم و هیچ یك از شما نیست مکر وارد جهنم میشود و بر پروردکار تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم انهارا که پرهیزکار بوده اند و میکذاریم ظالمانرا بدو زانو درامده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی کفته اند مراد از ورود وصول بسوی جهنم مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در ان هم چنانکه در جای دیکر فرموده است که پس حاضر میکنیم ایشانرا در جهنم بدو زانو درامده و بعضی کفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مومنان برد و سلام است چنانچه بر ابراهیم عم شد و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هر چند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن انرا زیاده میکردانیم و فرموده است که ما مهیا کردهٔ ایم از برای ظالمان اتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق ان یعنی سراپردهای ان بعضی کفته اند سرادق دیواریست از اتش که احاطه کرده است بایشان یا دود و زبانهٔ اتش است که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد یا کنایه است از احاطهٔ اتش از همه جانب بایشان و اکر استغاثه کنند از بسیاری تشنکی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند بابی که مانند مهل یعنی مس کداخته یا مانند درد زیت یا چرك و ریم و خون که رویهای ایشانرا بریان میکند بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد متکائیست جهنم از برای ایشان وفرموده است پس انهاکه کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامها از اتش کفته اند از برای ایشان جامها از مس کداخته سرخ شده مانند اتش میسازند

و میریزند از بالای سر ایشان اب جوشان که کداخته می شود بان انچه در شکمهای ایشانست و پوستهای
ایشان و از برای ایشان کرزهاست از اهن و هرکاه خواهند بیرون ایند از اتش بسبب غم و کرفتکی نفس
برکردانند ایشانرا از اتش وکویند بایشان که بچشید عذاب اتش سوزنده را و روایت کرده اند از
رسول خدا صلعم که کرزی چند بر سر ایشان زنند که اکر یکی از انها را بر روی زمین بیاورند و جن و انس
خواهند که ان را از زمین بردارند نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که اتش بزبانهٔ خود ایشانرا
بالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند کرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و
یکساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیکر از حضرت صادق منقولست که این ایات در شان
بنی امیه است که اتش ایشانرا فرو کیرد چنانچه جامه ادمیرا فرو میکیرد پس لب پایین ایشان چنان بیاویزد
که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون ایند عمودهای
اهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برکردند و فرموده است انها که سبک تراست ترازوی اعمال ایشان
پس ایشانند که زیان کار جان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانهٔ اتش بر روی ایشان
می وزد و روهای ایشان قبیح کردیده کفته اند که مانند کلهٔ بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا
و پایین در هم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان کشوده شده باشد بایشان کویند که ایا ایات ما
بر شما خوانده نمی شد پس شما بانها تکذیب می کردید کویند پروردکار بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم
ما کروهی کمراهان ای پروردکار ما ما را از این اتش بیرون اور پس اکر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس
ما ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حقتعم فرماید دور شوید و بامن سخن مکوئید و فرموده است
که مهیا کرده ایم از برای کسی که تکذیب کند بقیامت اتشی افروخته که هرکاه ببیند ایشان را از مکان
دوری شنوند از برای او صدای خشم ان را و نالهٔ اهلش را با خروش ان را و هرکاه بیندازند ایشان
را در مکان تنکی دستها در کردن بسته با باشیاطین در زنجیر کشیده در انجا فریاد کنند و اثبوراه و وا
و یلاه ملائکه بایشان کویند این ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد
شما نخواهد رسید از حضرت صادق عم منقولست که یک ساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و کفته اند
تنکی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است که و لیکن لازم شده است قول از جانب
من که البته پر کنم در جهنم از جنیان و مردمان هر دو و فرموده است انها که کافر شده اند از برای ایشانست
اتش جهنم مرک بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی
از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردکارا بیرون اور
ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر انچه میکردیم کویند بایشان که ایا عمر ندادیم شما را انقدر که متذکر
شوید و تفکر کنید در راه عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق عم فرمود که این سر

زنش از برای هجده ساله است چه جای بیشتر و امد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را
که ظالمانرا یاوری نیست و فرموده است بعد از انکه نعمتهای بهشت را برای مؤمنان ذکر کرده است
ایا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم کردانیده ایم امتحانی از برای ستمکاران ان درختی است
که بیرون می اید در اصل جهنم و بیخ ان شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است بدرستی که کافران
میخورند از ان پس پر میکنند شکمهای خود را از ان پس از برای ایشان بر روی ان شرابی از حمیم کرم
جهنم هست که بر روی ان می اشامند پس بازکشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جهنم است
که ماوای ایشانست مفسران کفته اند زقوم درختی است در اتش که میوهٔ دارد در نهایت تلخی و خشونت
و بدبویی و چون ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان اتش چون میروید
حقتعم فرمود که انرا امتحان کردانیده ایم از برای ستمکاران و رؤس شیاطین بعضی کفته اند میوهٔ تلخ
بدبوئیست در بادیه و بعضی کفته اند شیاطین جنسی از مار است میوه را تشبیه بسر مار کرده اند و بعضی
کفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده اند
که کرسنکی بر اهل جهنم بمرتبهٔ غالب میشود که عذاب اتش را فراموش میکنند و استغاثه بمالک میکنند
پس ایشان را بسوی ان درخت میبرد و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند از ان میوه تا شکم
ایشان پر میشود بجوش می اید در شکم ایشان مانند دیکی که در جوش باشد پس اب میطلبند مالک از
حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیکهای جهنم جوشیده از برای ایشان می اورد و چون
نزدیک ایشان میرسد رویهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هرچه در شکم
ایشانست میکند از دو فرموده است که شراب ایشان حمیم است و غساق بعضی کفته اند که غساق اب
بسیار سردیست که از سردی ایشان را میسوزاند و بعضی کفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب
نیشی در ان جاری می شود و بعضی کفته اند اب و چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند
و بعضی کفته اند عذابیست که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیکر از عذاب هست که
شبیه بانهاست و فرموده است که از برای ایشان سقفها از اتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان
و فرموده است کویند انها که در اتشند بخازنان جهنم که بخوانید پروردکار خود را که تخفیف دهد از
ما روزی از عذاب خازنان کویند که ایا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین
واصحاب کویند بلی امدند کویند پس هرچه خواهید دعا و استغاثه کنید فائدهٔ نمی بخشد شما را و نیست
دعای کافران مکر بی فائده و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در اتش خواهند بود
ناامید از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردکار تو کوید در جواب ایشان
که همیشه در عذاب خواهید بود و هرکز شما را مرک نخواهد بود ابن عباس کفته است که بعد از هزار

سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجرهٔ زقوم طعام ان کناه کار ان است که ابو جهل باشد از بابت مس کداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن اب که در دیك جوشد کویند بزبانهٔ جهنم که بکیرید او را و ببرو و بکشید بمیان جهنم پس بریزید بالای سرش از عذاب حمیم و کویند باو بچش بدرستی که کمان میکردی که عزیز و کریمی در قوم خود و ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است که کوید باو قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او که اینست انچه نزد منست از نامهٔ اعمال تو حاضر است القیا فی جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه برسول خدا و امیر المومنین ع است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی کفته اند که خطاب باد و ملکست که موکلند بکافر و فرموده است که شناخته می شوند مجرمان و کافران برو های سیاه ایشان پس زبانیهٔ پیشانی ایشان را با پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند و کویند ملائکه بایشان اینست جهنمی که باور نمی کردند کافران کاه باتش ایشان را عذاب کنند و کاه باب جوشیده و فرموده است هر کاه ایشان را ببیند از دور در جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیك باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که ایا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند کویند امد ندا کنندهٔ و ما تکذیب کردیم و کفتیم خدا چیزی نفرستاده است و کفتند اکر ما می شنیدیم و میفهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمی شدیم و فرموده است که نزد ما زنجیرها و غلهای کران هست و طعام خارداری که در کلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون اید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمی کذارد چیزی از کوشت و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوع از عذاب را نمی کذارد که بایشان نرساند و تغییر دهنده است پوستهای ایشان را و موکلند بر او نوزده ملك که خازنان جهنم اند و کفته اند که دیدهای ایشان مانند برق رباینده است و نیشهای ایشان مانند شاخهای کاو و زبانهٔ اتش از دهانهای ایشان بیرون می اید ما بین دو دوش هر یك هزار ساله راهست و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عربند تواند کنجید و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یك از ایشان هفتاد هزار کس را بر میدارد و بهر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی کفته اند که بر خصوص سقر نوزده ملك موکلند و از برای درکات دیکر خزانه داران دیکر هستند و روایت کرده اند که چون این ایه نازل شد ابو جهل با قریش کفت محمد میکوید که خازنان جهنم نوزده نفر اند و شما همه شجاعانید ایا نمیتوانید هر یك از شما یکی از خازنان را بکیرید یکی از ایشان کفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید در این وقت این ایه نازل

شد که ما نکردانیده ایم اصحاب جهنم را مکر ملکی چند و از بنی ادم نیستند که شما از عهده ایشان برایید و نکردانیده ایم عدد ایشان را مکر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران کویند که بروید بسوی اتشی که انکار میکردید انرا در دنیا بروید بسوی اتش سیاهی که تیره است و سه شعبه دارد و یا دودی که از جهنم بیرون می اید و بکافر احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشان را میکیرد و بعضی کفته اند که زبانهٔ از اتش بیرون می اید و احاطه میکند مانند سراپرده سه شعبه میشود و در ان هستند تا از حساب فارغ شود و بعضی کفته اند که سایهٔ دود جهنم است چون داخل ان میشوند فایدهٔ بایشان نمی بخشد و از ضرر زبانهٔ اتش مانع ایشان نمیشود و شرارهٔ چند بیرون می افکند اتش مانند قصر در بزرکی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه مینماید و فرموده است جهنم بر سر راه عاصیانست و طاغیان و کافران را ماب و مرجع است مکث خواهند کرد در ان حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی کفته اند چهل و سه حقب است هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سالست و از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند بچندین سند معتبر که این ایه در شان جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون می ایند و در معانی الاخبار از حضرت صادق ع روایت کرده است که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از سالهایی که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که بیرون نمی اید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در ان بماند و هر حقبی زیاده از شصت سالست و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی مقدار هزار سالست از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر انکه اخر از جهنم بیرون خواهم امد و نمی چشند در ان بردی و نه شرابی را ابن عباس کفته برد خوابست و بعضی کفته اند نه هوای خنکی و نه ابی مکر حمیم و غساق و فرموده است مال کافر باو نفع نمیدهد و البته می اندازد او را در حطمه و چه میدانی که چیست حطمه اتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای انرا بر روی ایشان میبندند در عمودهای کشیده شده پس محکم میکنند انرا به میخهای اهنی از اتش تا امید بیرون امدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانانرا که توحید شما فایدهٔ بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردکار عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان را پس شفاعت کنند انقدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبرانرا که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس فرماید مومنانرا که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هر کرا که خدا خواهد پس

حق تعالی فرماید من از همه رحم کنندگان رحیم ترم بیرون اید برحمت من پس بیرون ایند از میان اتش مانند پروانه و جانوران که نزد اتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این عمودها را میکشند و درها را بر ایشان می بندند و بخدا سوگند که انها باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستیکه جبرئیل امد بنزد رسول خدا صلعم و رو ترش کرده بود پیشتر که می امد متبسم بود حضرت از سبب این حال سوال نمود جبرئیل گفت امروز دمهائی را که بر اتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمودند که دمهای اتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حقتعالی امر فرمود که هزار سال بر اتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه هست و تاریک و اگر قطرهٔ از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکارانست که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض اب باهل جهنم میخورانند در ابهای اهل دنیا بریزد هر اینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیر که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی ان تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل اتش را در میان زمین و اسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد ان هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در امدند پس حقتعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما شما را سلام میرساند و میفرماید که شما را ایمن میگردانم از انکه گناهی بکنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از ان هرگاه که جبرئیل بخدمت انحضرت می امد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق عم فرمود که در انروز اهل اتش عظمت جهنم و عذاب الهی را می دانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم ان را میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای اهن بر کلهٔ ایشان میکوبند تا بقعر جهنم بر میگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند و پوست تازهٔ بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر بکند پس حضرت بابو بصیر گفت که انچه گفتم ترا کافیست گفت بس است و کافی است مرا و بسند معتبر از عمر بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر عم فرمود که اهل جهنم در اتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان از شدت انچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشانرا مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان اتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کردهٔ پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند و اتش بر ایشان افروزند و از حمیم

گرم جهنم بعوض اب اشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای اتش بدنهای ایشانرا درند و گرزهای اهن بر سر ایشان کوبند و ملائکهٔ بسیار غلیظ بسیار شدید ایشانرا در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و بر روی ایشان را در اتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند براورده نمی شود و اینست حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابو بکر و عمر و عثمان است داخل می شوند و از یک در بنی امیه داخل می شوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در این در شریک نیست و یک در دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از ان در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشی میزند ایشان را بطبقه بالای جهنم می افکند پس هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الاباد در جهنم حال ایشان اینست و یک در دیگر هست که از ان در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست و گرمی و شدتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق عم پرسیدند از معنی فلق فرمود که درهٔ ایست در جهنم که در ان هفتاد هزار خانه است و در هر خانهٔ هفتاد هزار حجره است و در هر حجرهٔ هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می افتد و در حدیث دیگر فرمود که این اتش شما که در دنیا هست یک جزو است از هفتاد جزو از اتش جهنم که هفتاد مرتبه انرا باب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچ کس طاقت نزدیکی ان نداشت بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند اورد که صراط را بر روی ان بگذارند پس جهنم فریادی در محشر براورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم ان بزانوی در استغاثه ایند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادی است در جهنم که در ان سیصد و سی قصر است و در هر قصری سی صد خانه است و در هر خانهٔ چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از ان عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت مرتبه است اول جحیم است که اهل ان مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف ان میفرماید که بسیار کشنده است پای و دست مشرکانرا با پوست سر ایشانرا و بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از ان ادا نکرده مرتبهٔ سیم سقر است که حقتعالی در وصف ان میفرماید که سقر اتشی

است که باقی نمیکذارد پوست و کوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حقتعم
ان اجزا را باز میکرداند و اتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و اتشی است بسیار سیاه کننده پوست
کافران را باظاهر و هویداست برای ایشان و بران موکلند نوزده ملك یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبهٔ
چهارم حطمه است که ازان شرارها جدا میشود مانند کوشك عظیم که کو یا شتران زردند که بر هوا میروند
و هر که را در ان افکنند او را در هم میشکند و میکوید مانند سرمه و روح ازاو مفارقت نمیکند و چون
مانند سرمه ریزه شدند حقتعم ایشان را بحالت اول بر میکرداند و طبقه پنجم هاویه است که درانجا کروهی
هستند که فریاد میکنند که ای مالك بفریاد ما برس چون مالك بفریاد ایشان میرسد ظرفی از اتش
بر میکیرد که مملواست از چرك و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس کداخته و
با ایشان میخوراند پس چون بنزدیك روی ایشان می اورند پوست و کوشت روی ایشان در ان
میریزد از شدت حرارت ان چنانکه حق تعم میفرماید که برای ستمکاران اماده کرده ایم اتشیرا که احاطه
کند با ایشان سرا پردهای ان و اکر استغاثه نمایند از تشنکی بفریاد ایشان میرسند بابی که مانند مس
کداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روی ایشانرا بد شرابی است مهل از برای
ایشان و بد تکیه کاهی است اتش از برای ایشان و هر کرا در هاویه اندازند هفتاد سال در اتش فرو
رود و هر چند که پوستش بسوزد حقتعم بدل ان پوست دیکر بر بدنش برویاند و طبقهٔ ششم سعیر است
که در ان سیصد سرا پرده از اتش است و در هر سرا پردهٔ سیصد قصر است از اتش و در هر قصری
سیصد خانه از اتشست و در هر خانهٔ سی صد نوع از عذاب مقرر است و در انجا مارها و عقربها از اتش
است و کندها و زنجیرها از اتش برای اهل ان طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق سبحانه و تعم میفرماید که ما
مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها از اتش افروخته و طبقهٔ هفتم جهنم است که فلق در انجاست و ان
چاهیست در جهنم که چون در انرا میکشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقهاست از جهنم
و صعود اکوهی است از مس در میان جهنم و اثام ار و دخانهٔ ایست از مس کداخته که بر دور ان کوه
جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که در
جهنم وادی هست که انرا سقر مینامند که از انروز که خدا انرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اکر
خدا انرا رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر اینه جمیع انچه در روی زمین است
بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و کند و بو و کثافت ان وادی و انچه خدا در انها برای
اهلش مهیا فرموده است از عذاب خود و در ان وادی کوهیست که جمیع اهل ان وادی پناه میبرند
بخدا از کرمی و تعفن و کثافت ان کوه و عذابها که خدا برای اهلش در انجا مقرر فرموده است و در ان
کوه دره ایست که اهل ان کوه بخدا استعاذه می نمایند از کرمی و کند و کثافت ان دره و عذابهای ان

و دران دره چاهی هست که اهل ان دره از کرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید انچاه بخدا پناه
میبرند و دران چاه ماری هست که جمیع اهل انچاه از خباثت و تعفن و کثافت ان مار و انچه خدا در
نیشهای ان قرار داده است بخدا استعاذه مینمایند و در شکم انمار هفت صندوق است که انها جای پنج
کس از امتهای کذشته است و دو کس از این امت و ان پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را
کشت نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و کفت من میمیرانم و زنده میکردانم و فرعون است که دعوای
خدایی کرد و یهود است که یهود را کمراه کرد و مجوس است که نصاری را کمراه کرد و از این امت دو
اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابو بکر و عمر و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که فرمود
که برای اهل معصیت نقبها در میان اتش زده اند و پاهای ایشان را زنجیر کرده اند و دستهای ایشان
را در کردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنهای از مس کداخته پوشانده اند و جبها از اتش
برای ایشان بریده اند و بر ایشان بسته اند و در میان عذابی کرفتارند که کرمیش بنهایت رسیده و
درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرکز ان درها را نمیکشایند و هرکز نسیمی بر ایشان داخل
نمیشود و هرکز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه
تازه است نه خانهٔ ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می اید بمالك استغاثه میکنند که از پروردکار
خود بطلب که ما را بمیراند و در جواب میکوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از
حضرت صادق عم منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم ازان استعاذه مینمایند و انجای هر متکبر
جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت محمد
و ال او داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیکران سبکتر باشد کمتر کسی است که در
دریای از اتش باشد و دو نعل از اتش در پای او باشد و بند نعلینش از اتش باشد که از شدت
حرارت مغز دماغش مانند دیك در جوش باشد و کمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سختر است و
حال انکه عذاب او از همه سهل تر باشد در حدیث دیکر وارد شده که فلق چاهی است در جهنم که اهل
جهنم از شدت و حرارت ان استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس کشید جهنم را
سوزانید و در انچاه صندوقی است از اتش که اهل انچاه از کرمی و حرارت انصندوق استعاذه مینمایند
و ان تابوتیست که در ان شش کس از پیشینیان جا دارند و شش کس از امت اما شش نفر اول پسر ادم
است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در اتش انداخت و فرعون و سامری که کوساله پرستی
را دین خود کرد و انکسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان کمراه کرد و انکسی که نصاری را بعد از پیغمبر
شان کمراه کرد و اما شش کس اخر ابو بکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکردهٔ خوارج نهروان و ابن
ملجم و از حضرت رسول صم منقولست که فرمود اکر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی را

اهل جهنم نفس بکشند و اثر آن بایشان برسد هر آینه بسوزند و هر که در آن است بسوزند و فرمود که در جهنم مارهاست بکلفتی کردن شتران که یکی از ایشان که میگزد کسی را چهل قرن یا چهل سال در دآن میماند و عقربها هست بدرشتی استر که از گزیدن آنها نیز اینقدر از مدت میماند و از عبد الله بن عباس منقولست که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوهست و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر درهٔ هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانهٔ هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راهست و نیشهای آن مارها بمثابهٔ نخلهای طولانیست می آید بنزدیک فرزند آدم و میگزد پلک چشمها و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهایش میکشد پس چون میگریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم درآیند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید خواهید شناخت او را گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید این مرگست پس حقتعالی امر فرماید که آن را ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشان را از روز حسرت از روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است که حقتعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که چهار کسند که اهل جهنم با آن آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان حمیم واویلاه و واثبوراه میگویند از عذاب آن چهار نفر متاذی میشوند و بایک دیگر میگویند چه حالتست که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از اینها در آزاریم اول مردیست که او یخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعا و رودهای خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و خون جاریست و دیگری گوشت خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب او ما را آزار میکند گویند که او مرده و در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکند و آنکه امعای خود را میکشید پروا نمی کرد از بول بهر جای بدنش که میرسید و آنکه ریم و خون از دهانش جاری بود تتبع و تفحص می کرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن

چینی میکرد و در میان مردم عداوت می افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بفزع و بخوف آورد جبرئیل گفت که این صدای سنگیست که هفتاد سالست که از کنار جهنم انداختم امروز قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان اول شدم و هر ملکی که مرا می دید میخندید و شادی میکرد تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از او خلقی عظیم تر ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی همهٔ ما از او میترسیم این مالک خازن جهنمست هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاده می گردد و خدا باین انتقام خواهد کشید از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از این خندیده بود هر آینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم به جبرئیل بسبب منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او می نمایند چنانکه حقتعالی فرموده است مطاع ثم امین که آیا امر نمی کنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل باو گفت ای مالک بنما بمحمد آتش را مالک یک پرده را گشود و یک در از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبهٔ که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد آتش را که برگردان برگردید و ابن بابویه نیز مضمون این خبر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است و در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا رفت لب آنحضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود که آتش جهنم با سه کس سخن میگوید در روز قیامت با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر گوید که ای آنکسی که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی پس او را می رباید چنانچه مرغ دانهٔ کنجد را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آنکسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور او پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار که ای آنکسی که خدا دنیای بسیار گشادهٔ فراوان بتو داده بود و اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آن را بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی پس او را میرباید و فرو میبرد و از حضرت صادق ع روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذابست و بر خازنان جهنم رحمتست یعنی از آن لذت می یابند و ایشان را نمی سوزاند و حضرت امیر المومنین ع در نامهٔ اهل مصر در وصف جهنم فرموده است که قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است

و مقامع و گرزها یش از حد بد است و عذابش سست نمی شود و ساکنش را مرگ نمی باشد خانه ایست
که در ان رحمت نمی باشد و دعای اهلش در ان شنیده نمی شود و حقتعم فرموده است که اصحاب بهشت
در روز قیامت بهتراست قرارگاه ایشان و نیکوتراست محل قیلوله و استراحت ایشان حضرت باقر عم
فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از انکه داخل جهنم شوند دودی از جهنم باستقبال
ایشان اید بایشان گویند ملائکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که ان بهشت
است چون داخل ان شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت
خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در ان وقت تحفها از بهشت بیاورند و
ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز اینست معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتراست
فرمود در قول حقتعم مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشان را بایکدیگر بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم من
قطران فرمود یعنی پیراهنهای ایشان ازارزیر گداخته است چون انها را بر ایشان بپوشانند فرو گیرد روی
ایشان را اتش و فرموده است در باب زناکار و من یفعل ذلک یلق اثاما حضرت باقر فرمود اثام رودیست
از ارزیر گداخته در پیش ان رود سنگستانی است از اتش و انجاجای کسیست که غیر خدا را پرستیده
باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در انجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین
عم منقولست که در جهنم وادی هست که ان را سعیر مینامند چون اتش جهنم کم می شود ان را می گشایند که
جهنم بان افروخته می شود و اینست معنی قول حقتعم کلما خبت زدناهم سعیرا علی بن ابرهیم روایت
کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند چون بپائین جهنم برسند جهنم نفسی
بکشد و ایشانرا به بالا اندازد پس گرزهای اتش بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان
چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق عم که در جهنم
وادی هست از برای متکبران که انرا سقر گویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سوال
کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است
که زندیقی از حضرت صادق عم سوال کرد که ایا اتش بس نبود که حقتعم بان عذاب کند خلق را که
مارها و عقربها نیز در جهنم افرید حضرت فرمود که خداوند جبار بان عقرب و مار گروهی را عذاب
میکند که میگفتند انها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قایل شدند تا انکه بچشاند
بایشان عذاب انچیزی را که افریده خدا نمی دانستند و ابن بابویه از حضرت باقر عم روایت کرده است که
در جهنم کوهی هست که انرا صعد میگویند و در صعد وادی هست که انرا سقر مینامند و در سقر چاهی
هست که انرا هبهب میگویند هرگاه پرده از روی ان چاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی ان بفریاد می ایند
و این چاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی روایت کرده است

که در بنی اسرائیل مرد مومنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بان
مومن میکرد چون ان کافر مرد حقتعم خانه از گل در میان اتش بنا کرد که از حرارت جهنم اورا نگاه دارد
و روزی او را از جای دیگر باو میرساند و میگویند باو اینها همه بسبب مدارا و نیکی است که نسبت
بفلان مومن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر عم روایت کرده است که مومنی
در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام ازار ان مومن بود ان مومن از او گریخت و ببلاد مشرکین
رفت مردی از اهل شرک او را جای داد و رفق و مدارا باو نموده و او را ضیافت میکرد چون وقت
مرگ ان مشرک شد حقتعم وحی نمود باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت من مسکنی بود
ترا در ان ساکن میکردم ولیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای اتش او را از جا بدر
او رو بترسان اما ازار باو مرسان و روزی او را از دو طرف روز از برای او بیاورند راوی
پرسید که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد مولف گوید که این دو حدیث منافات
ندارند با ایاتی که گذشت که دلالت میکردند بر انکه کافران همه معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف
نمی یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشانست هر چند ازار بایشان نرساند و در حدیث دویم تخفیف
و ازعاج اتش ظاهر است که عذاب ایشانست و اینها از ایشان تخفیف نمی یابد و ممکن است که این احادیث
مخصص ایات بوده باشند و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حقتعم امر کند
مردم را که بر صراط بگذرند مومنان باسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حقتعم گوید که ای
مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشانرا که ای
گروه منافقان باینجا بیائید و بالا ائید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در اتش جهنم هفتاد
سال تا انکه بان درگاه برسند چون خواهند بیرون روند در را بر روی ایشان ببندند و از موضع
دیگر دری بگشاید و گوید ازین در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای
اتش شنا کنند و چون بان در رسند باز بر روی ایشان ببندد و همیشه با ایشان چنین کند چنانکه ایشان
در دنیا پیوسته استهزاء بمومنان میکردند و میگفتند انما نحن مستهزءون و اینست معنی قول حقتعم الله
یستهزء بهم و یمدهم یعنی حقتعم در اخرت استهزا خواهد کرد با ایشان و حضرت امام حسن عسکری در
تفسیر این ایه فرموده که اما استهزاء خدا با ایشان در اخرت انست که حقتعم هرگاه مستقر گرداند منافقان
معاندان علی عم را در جهنم که دار لعنت و مذلت است و عذاب کند ایشانرا بانواع عذاب عجیبه تعذیب
و عقوبت و قرار دهد مومنانرا که منافقان با ایشان استهزاء میکردند در دنیا در روضات جنان بحضور
محمد صم برگزیده ملک دیان ایشانرا مشرف گرداند برانها که استهزا میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده
نمایند بانچه ان منافقان گرفتارند در انها از عجایب نقمتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان

شماتتی که بر منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشانست بتنعم ایشان در بهشتهای پروردگار ایشان
پس مومنان ان کافرانرا بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنفند بعضی در
میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشانرا و بعضی در میان چنکال درندکان اند که بازی
میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانهٔ زبانیه اند و عمودها و کرزهای ایشان که
بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشانرا شدید میکردانند و بعضی در دریاهای جهنم غرق شده اند
و برو میکشند ایشانرا در میان افعاو بعضی را زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق را در کلوی
ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و می بینند مومنانرا که
در دنیا با ایشان سخریه و استهزاء میکردند بسبب انکه ایشان بموالات محمد و علی و ال ایشان اعتقاد کرده
بودند که بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوهای بهشت تنعم مینمایند و بعضی
در غرفها و بساتین و متنزهات ان سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در
خدمت ایشان ایستاده اند و بردور ایشان میکردند و بانواع خدمات ایشان قیام مینمایند و ملائکهٔ خدا
وند جلیل می ایند بسوی ایشان از جانب پروردکار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و عجایب تحف و هدایا
و میکویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میکویند ان مومنان که مشرف کردیده اند
بر کافران و منافقان که ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا انکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا
در مواقف خزی و خواری خود مانده اید بیایید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بکشاییم تا
خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان کویند وای بر ما کی مارا این نعمت
میسر میشود مومنان کویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند و درهای بهشت را کشاده بینند
کمان کنند که ان درها بسوی جهنم کشوده است و میتوانند بان درها رسید پس شروع کنند در
شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه روند و کریزند و انها از پی ایشان روند و
با ایشان رسند و عمودها و کرزها و تازیانها بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو روند و انواع این عقوباترا
کشند تا وقتی که کمان کنند که بان درها رسیده اند بینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه
عمودها بر ایشان زنند و سرنکون بمیان حمیم جهنم افکنند و مومنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان
خندند و استهزاء و سخریه با ایشان کنند و اشاره باینست الله یستهزء بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین
امنوا من الکفار یضحکون علی الارائك ینظرون یعنی پس در انروز انها که ایمان اورده اند از احوال
کافران میخندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حقتعم فرموده است واذا النفوس زوجت
حضرت باقرعم فرمود اما اهل بهشت پس ایشانرا جفت میکنند با خیرات حسان و اما اهل جهنم هریك از
ایشانرا جفت میکنند با شیطانی که او را کمراه کرده است و حق سبحانه و تعم فرموده است فانذرتکم نارا

تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی پس یعنی ترسانیدم شمارا از اتشی که پیوسته افروخته
است و زبانه میکشد ملازم ان اتش نیست مکر شقی ترین مردم انکس که تکذیب کرد پیغمبرانرا و پشت
کردانید بر حق علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این ایات که در جهنم
وادیی هست و در ان وادی اتشی هست که نمیسوزد بان اتش و ملازم ان نمی باشد مکر شقی ترین
مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدارا در ولایت علی و پشت کردانید از ولایت او و قبول
نکرد بعد از ان فرمود که اتشها بعضی از بعضی پست تر است و اتش این وادی مخصوص ناصبیان
و دشمنان اهل بیت است و موید این است انکه شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت صادق روایت
کرده است که حضرت امیر المومنین عم فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش
روی من میرفت ناکاه ابلیس پیدا شد کفتم من باو که عجب پیر کمراه شقیی هستی تو کفت چرا اینرا
میکویی یا امیر المومنین بخدا سوکند ترا حدیثی نقل کنم از خودم و از خداوند عز و جل و در میان ما ثالثی
نبود بدرستیکه چون مرا بر زمین فرستاد خدا بسبب ان خطایی که کردم چون باسمان چهارم رسیدم ندا
کردم که الهی و سیدی کمان ندارم که از من شقی تر خلقی افریده باشی حقتعم وحی فرمود بسوی
من که بلکه افریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی مالك خازن جهنم تا صورت او را او جای
او را بتو بنماید رفتم بسوی مالك و کفتم خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنمایی کسی را که
از من شقی تر است مالك مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت اتشی سیاه بیرون امد
که کمان کردم که مرا و مالك را خواهد خورد مالك بان کفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقهٔ
دویم اتشی بیرون امد از ان سیاه تر و کرم تر پس کفت ساکن شو ساکن شد و همچنین هر مرتبه که میبرد
از مرتبهٔ سابق تیره تر و کرم تر بود تا بطبقهٔ هفتم برد اتشی از ان بیرون امد که کمان کردم که مرا و مالك را
و جمیع انچه خدا افریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای خود کذاشتم و کفتم ای مالك امر کن
انرا که سرد و ساکن شود و الا میمیرم مالك کفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم
که در کردن ایشان زنجیرهای اتش بود و ایشانرا بجانب بالا اویخته بودند و بر سر انها کروهی ایستاده
بودند و کرزهای اتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند کفتم ای مالك اینها کیستند کفت مکر
نخواندی انچه در ساق عرش نوشته بود و من دیده بودم که حق تعم بر ساق عرش دو هزار سال پیش از
انکه دنیارا یا ادم را خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و اله ایدته و نصرته بعلی اینها
دو دشمن ایشان و دو ستم کنندهٔ بر ایشانند یعنی ابوبکر و عمر و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت
صادق عم روایت کرده است که کفر بر کتاب خدا بر پنج وجه است از جملهٔ انها کفر جحود است و انست که
انکار کنند پروردکاری خدارا و کویند پروردکاری نیست و بهشتی نیست و اتشی نیست و این

قول دو طایفه از زنادقه است که ایشان دهریه میگویند و سید بن طاوس از کتاب زهد النبی روایت
کرده است از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسالت پناه صم فرمود بحق آنخداوندی که جان محمد
در دست قدرت اوست که اگر قطرهٔ از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر اینه فرو روند تا طبقه هفتم
زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آنخداوندی
که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که اگر یک قطرهٔ از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر اینه فرو رود
تا زیر طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آتش باشد و بحق
آنخداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اگر یکی از مقامعی که خدا فرموده است بر کوههای زمین
بگذارند هر اینه فرو روند تا پائین طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود
حال کسی که آنها را بر او بکوبند در جهنم و ایضا از کتاب مذکور روایت کرده است که چون این آیه
نازل شد که بدرستیکه جهنم وعده گاه جمیع ایشانست و از برای آن هفت در است و از برای هر دری
از آنها حصه مقرری از برای کافران و عاصیان هست حضرت رسول صم گریست گریهٔ شدیدی و اصحاب
آنحضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت
سؤال کردن و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد میگردید یکی از صحابه رفت بخانهٔ فاطمه که آن حضرت را
بیاورد دید که از جوی در پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید وما عند الله خیر و ابقی پس
سلام کرد بر آنحضرت و حال حضرت رسول صم و گریستن او را نقل نمود حضرت فاطمه برخاست و چادر
کهنهٔ بر خود پیچید که دوازده موضع آنرا بلیف خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد
گریست و گفت وا حزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه
دختر محمد صم که بهترین خلق است چنین جامهٔ میپوشد چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت
یا رسول الله صم سلمان تعجب میکند از لباس من بحق آنخداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است که
پنج سالست که نیست من و علی را مگر پوست گوسفندی که شترمان در روز بر روی آن علف میخورد
و چون شب میشود آنرا در زیر خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوستست که لیف خرما در میانش
پر کرده ایم پس حضرت رسول صم فرمود ای سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه
کس ببهشت میرود پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار چه چیز باعث گریهٔ تو شد حضرت فرمود که
جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه این دو آیه را شنید بر روی در افتاد و گفت وای پس وای
بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش من گوسفندی بودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند
و ذکر جهنم را نمی شنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمی زائید و یاد جهنم را نمی شنیدم عمار
گفت در بغا که مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم

و حضرت امیر ع فرمود کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمی زائید و نام جهنم را نمی شنیدم
پس حضرت امیر ع دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر
قیامت در میان آتش میگردند و بغلهای آتش گوشت ایشانرا میدرند بیماری چند که کسی بعیادت
ایشان نمیرود و مجروحی چند که کسی مداوای جراحت ایشان نمی کند و اسیری چند که کسی
سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می آشامند و در میان طبقات جهنم میگردند و
بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای آتش میپوشند و بعد از معانقهٔ زنان با شیاطین مقرون میگردند
آیات و احادیث اوصاف جهنم و شداید عقوبات آن بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمودم
و اکثر را در بحار الانوار ایراد کرده ام حقتعم جمیع مؤمنانرا از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت
هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین فصل هفدهم در بیان اعرافست حقتعم فرموده است و ندا کنند
اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما که حق بود پس
آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان
بگوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانی است
که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج مینمودند بر مردم و ایشان به آخرت و قیامت کافر
بودند در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا را
خواهد کرد حضرت امیر ع خواهد بود و از ابن عباس روایت کرده اند که علی را در کتاب خدا نامها هست
که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این آیه وارد شده است او ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر
ستمکارانیست که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است که
میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که آن اعرافست که حصاریست میان بهشت و دوزخ
گفته است بر اعراف مردانی چند هستند که می شناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب
بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون
دیدهٔ ایشان گردیده شود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا
کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که شناسند ایشان را بسیمای ایشان و گویند فائده نبخشید بشما
جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما
قسم میخوردید که رحمت خدا بآنها نخواهد رسید پس بآنها گویند داخل شوید در بهشت خوفی نیست
بر شما و اندوهناک نخواهید شد اینست ترجمهٔ ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف
و رجالی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای
دیگر فرموده که در میان بهشت و جهنم سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش در آن

رحمتست که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذابیست که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنگرها و بالای آن حصارهاست و بعضی گفته اند صراطست و اول اشهر و اظهر است و ایضا خلافست در مردانی که در اعراف می باشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است و حسنات ایشان مانع است از آنکه بجهنم روند و گناهان ایشان مانع است میان ایشان و بهشت پس ایشان را در این موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان بانچه خواهد پس ایشانرا داخل بهشت میکند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را می شناسند و خازنان بهشت و جهنم هردو هستند یا حافظان اعمالند که گواهند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند نیکان و بهترین مؤمنان اند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا می باشند و دوستان خود را می شناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه ع وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که می شناسیم هرکسی را بسیمای او و هرکه ما را می شناسد و ما او را می شناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هرکه شیعهٔ ما نیست و ما او را نمی شناسیم داخل جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا و ائمهٔ هدا ع خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانهٔ بهشت می گردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهند شد آنهم اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او ع داخل بهشت می شوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت می شوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند و هر دو محتملست چنانکه ابن بابویه در رسالهٔ عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بر آن مردانی چند هستند که هرکس را می شناسند بسیمای ایشان و آنمردان رسول خدا و اوصیای او ع اند که داخل بهشت نمی شود مگر کسیکه ایشانرا شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمی شوند مگر کسی که ایشان را نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشانرا یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشانرا خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید گفته است اعراف کوهیست در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند حصاریست در میان اینها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانیست نه از بهشت و نه از دوزخ و احادیث در این باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و حضرت امیر و امامان از ذریت آنحضرت و ایشانند

آنها که خدا فرموده و علی الاعراف رجال و حقتعالی بایشان میشناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند چنانکه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک لایات للمتوسمین پس خبر داده است که در میان خلق او طایفهٔ هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشانرا ملاحظه مینمایند و بسیمای آنها ایشانرا میشناسند و حضرت امیر ع فرموده منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر ع منقولست که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حقتعالی ساکن میگرداند در اعراف طایفهٔ از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنهٔ خود ثوابی را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشانرا که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول و حضرت امیر و ائمه ع و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفهٔ چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشانرا در این مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشانرا بر المها که در دنیا بایشان رسیده است بنعمتی چند که پستتر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت بانها میرسند و بانها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد از آنها و اخبار در این باب وارد شده است و حقتعالی حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و می ایستند در آنجا حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد بود تا اینجا کلام شیخ مفید بود و شیخ طبرسی روایت کرده است از حضرت صادق که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و هر خلیفهٔ پیغمبر را با گناه کاران اهل زمان خود هم چنانکه می ایستد سرکردهٔ لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشانرا محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر ببهشت رفته اند پس خلیفهٔ خدا در هر زمان میگوید بگناه کاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر ببهشت رفته اند پس سلام میکنند گناه کاران بر ایشان چنانکه حقتعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند و امید دارند که داخل شوند و فرموده است وهم یطمعون یعنی آنها داخل بهشت نشده و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام ع و نظر میکنند این گناه کاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند بامری که از جانب خدا بایشان میشود داخل شوید در بهشت خوفی

برشما نیست واندوهناك نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن
نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیر ع بودم عبدالله بن کوا امد و از انحضرت تفسیر این ایه را
سوال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا مارا در روز قیامت باز میدارند در میان جنت و نار و هر
که ایمان بما اورده و یاری ما کرده است میشناسیم اورا بسیمای او و اورا داخل بهشت میکنیم و هر که
دشمن ماست میشناسیم اورا بسیمای او و اورا داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا بسیماهم یعنی ان مردانی
که بر اعراف موکلند که ما اهل بیتیم میشناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای
مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده
است که اعراف موضع بلند چند است میان جنت و نار و رجال ایمه ع اند که می ایستند بر اعراف با بعضی
از شیعیان خود در وقتی که مومنان کامل بیحساب ببهشت رفته اند پس میگویند باین شیعیان خود که
گناه کار اند که نظر کنید بسوی برادران مومن خود که بیحساب داخل بهشت شده اند پس سلام
میکنند بر ایشان و امید وارند که بشفاعت ایمه بایشان ملحق گردند پس ایمه بایشان بگویند که نظر کنید
بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا مارا بایشان ملحق مگردان
پس ندا کنند ایمه انجماعتی را که ایشانرا بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنم اند و گویند
فایده نبخشید شما انچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و انچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس
گویند بانها که اینها شیعیان و برادران منند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل
حال ایشان نخواهد شد پس گویند ایمه بشیعیان گناه کار خود که داخل شوید در بهشت و بر شما خوفی
و اندوهی نیست پس حقتعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب اتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از اب
یا از انچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا حرام کرده است اینها را بر کافران
که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشانرا زندگانی دنیا پس امروز ترك میکنیم
ایشانرا چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و ایات ما را انکار میکردند

فصل هیجدهم

در بیان جماعتیست که داخل جهنم میشوند و جمعی که دران مخلد میباشند و جمعی که در ان مخلد نمیباشند
بدانکه خلافی نیست در انکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه
بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد امد و خلافی نیست میان مسلمانان در انکه
کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد ند در عذاب جهنم و عذاب ایشان هرگز سبك
نخواهد شد و ایات بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل بهشت نمی شوند و گذشت
که یا داخل جهنم میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از
ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق

نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند
و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در انکه کسیکه منکر یکی از ضروریات دین اسلام
باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام انست که بدیهی شده باشد در دین
اسلام و هر که صاحب این دین باشد انرا داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد
او ضروری نشده باشد مانند نماز و روزهٔ ماه مبارك رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترك
اینها کند کافر نیست و کسیکه ترك اینها را حلال داند کافر است و مستحق قتلست و همچنین اگر فعلی از او
صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا امر ات الهی باشد عمدا مثل انکه عمدا مصحف مجید را بسوزاند
یا در قاذورات اندازد یا لگد بران بزند یا حق تعالی یا ملائکه را یا یکی از انبیاء ع را دشنام دهد یا سخنی
بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبهٔ معظمه را بیجهتی خراب کند یا عمدا
در ان بول و غایط بکند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول و ایمه ع استخفافی کند بقول
یا بفعل یا تربت شریف حسین را استخفافی کند قولا یا فعلا مثل انکه و العیاذ بالله ان استنجا نماید یا نسبت
بکتب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که
ضروری دینست استهزاء و استخفاف نماید یا بت یا غیر بت را معبود خود قرار دهد و از برای قصد عبادت
سجده کند یا شعار کفار را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل انکه زنار ببندد یا بقصد پیشانی
خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور
خواهد شد انشاء الله و اما غیر شیعهٔ امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه
و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند ایشان نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند
مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناسزا نسبت بایمه ع میگویند مانند خارجیان عمان یا غلات
که ایمه را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق
عالم دانند بنابر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با همهٔ ایمه یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا
که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلامست و از حضرت صادق ع منقولست که غسل مکن در
جایی که در ان جمع میشود غسالهٔ حمام زیرا که در ان غسالهٔ ولد الزنا میباشد و غسالهٔ ناصبی میباشد و ان
بدتر است از ولد الزنا و بدرستیکه حقتعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوار
تر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند از باور بصورت امرد ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد
در اتشند و در غیر اینها از فرق مخالفان دو قسمند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است
و علم ببطلان مذهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت
ابا و اسلاف بدین باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند و خود را

از اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با انکه قدرت بر ان دارند و دویم جماعتی چنداند که ضعیف العقلند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیتند و اهل باطل غالبند و اهل حق از خوف پنهانند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانکه اشاره بانها شد اما جماعت دویم مشهور میان علما انست که ایشان داخل مرجون لامر الله اند نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم بایمان ایشان در اخرت حال ایشان معلوم میشود چنانچه حقتعالی فرموده است که مستضعفان از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راهی را پس این جماعت شاید خدا عفو کند ایشان را و خدا عفو کننده و امرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این ایه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چنداند که حیله بسوی کفر نمی یابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفالند و انها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکانست و بعضی گفته اند که مستضعف کسیست که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعت دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبهٔ ایشان را قبول میکند و ایشان را امر جون لامر الله میگویند و در احادیث واقع شده است که مراد گروهی چندند که از شرک و بت پرستی در امده اند و ایمان را بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق عم پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنهٔ بیاورد از برای اوست ده برابر ان ایا این در باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مومنانست گفتم کسیکه نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری عم رفتم و در خاطر داشتم که سوال کنم ایا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل انکه من میشناسم بشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم نشستم نزدیک درگاهی که پرده در ان اویخته بود بادی امد و گوشهٔ پرده را برداشت جوانی بنظر من امد مانند پارهٔ ماهی و نزدیک بچهار سال می بایست داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم گفتم لبیک ای سید من گفت امدهٔ بسوی ولی خدا و حجت او و باب او که سوال کنی که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی والله از برای همین امده ام فرمود که چنین باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی

داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند انها فرمود گروهی اند که بسبب محبتی که بعلی عم دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلافست بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و اخرت هر دو حکم کافر دارند و نجس اند و در اخرت مخلد در جهنمند سید مرتضی و جمعی باین قایلند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد انست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در اخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر می ایند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و نادری قایل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف است و علامهٔ حلی در شرح یاقوت گفته است اما انها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر عم نشده است اکثر اصحاب ما قایلند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و انها که قایلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان در اخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلدند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول نادر است نزد مصنف و او قایل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و انکه ایشان مخلد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول بانکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قولیست در نهایت ندرت و قایل بان معلوم نیست و ان در میان متاخرین متکلمین بهم رسیده است که خبری از اخبار و اثار و اقوال قدمای اخبار ندارند ابن بابویه در رسالهٔ عقاید گفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعونست و هر که امامت را در غیر اهلش قایل شود ظالم و ملعون است و حضرت رسول صم فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده است و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیر المومنین و امامان بعد از او کند بمنزله کسیست که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المومنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزله کسیست که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد صم را و حضرت صادق عم فرمود که منکر اخر ما مثل منکر اول ماست و حضرت رسول صم فرمود که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان حضرت امیر عم است و اخر ایشان قایم عم است اطاعت ایشان اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق عم فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستمکنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در انها که با علی عم جنگ کرده اند مثل فرمودهٔ پیغمبر است که هر که با علی قتال کند با من قتال کرده و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن انحضرت

در حق علی و فاطمه و حسنین ع که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در براءت انست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگانه یعنی ابو بکر و عمر و عثمان و معویه و زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و انکه ایشان بدترین خلق خدایند و انکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ایمه ع مگر بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر انکه هر که انکار کند امامت احدی از ایمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراهست و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر فرموده است که اتفاق کرده اند امامیه بر انکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشانرا توبه بفرماید در وقتیکه متمکن باشند بعد از انکه ایشانرا بدین حق بخواند و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشانرا بکشد از برای انکه مرتدند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر انمذهب او از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با حضرت امیر ع او کافر است و دلیل بر این اجماع فرقهٔ محقهٔ امامیه است بر این و اجماع ایشان حجتست و ایضا میدانیم که هر که با انحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است هم چنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که مدخلیت هر دو در این باب یک نحو است پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین در رسالهٔ حقایق الایمان نیز سخن بسیار در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشانرا اجماعی میدانند و انچه از اخبار در این باب ظاهر میشود انست که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام اخرت حکم کفار دارند و از جهنم بیرون نمی ایند و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حقتعالی میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قایم ع غالب خواهد امد و شیعیانرا معاشرت و مواصلت و معاملهٔ با مخالفان ضرور خواهد شد در این دولتهای باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحهٔ ایشانرا حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند و میراث بایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سائر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب ع ظاهر شود حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند و در همهٔ احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شیخ شهید ثانی باین تصریح کرده اند و باین وجه جمع میان همهٔ احادیث می شود و ایضا ممکن است بگوییم که چون در اینزمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری می شود و در زمان حضرت قایم چون حق ظاهر صریح را که بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سائر کفار دارند و از جملهٔ احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده اند

از رسول خدا ص که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق ع پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کسند که حقتعالی نظر رحمت نمی کند بر ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمی کند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوای امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامیرا که از جانب خدا منصوب شده است و کسیکه گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث بسیار تاویل ایاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضا در اخبار بیشمار وارد شده است که هر ناصبی هر چند سعی بسیار کند در عبادت داخل این ایه است عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و ملازم اتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی ان نیست که عداوت ما اهل بیت ع داشته باشد هیچ کس نیست که بگوید که من دشمن محمد و ال محمدم و لکن ناصبی کسیست که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعهٔ مایید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس در کتاب سرایر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی نقی و سوال کردند که ایا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بر زیاده از این که ابو بکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المومنین و اعتقاد بر امامت انها داشته باشد حضرت در جواب نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که در شب معراج چون مرا باسمان بردند حقتعالی بمن وحی کرد در باب محمد و علی و فاطمه و حسنین ع و گفت ای محمد اگر بندهٔ مرا عبادت کند بقدر انکه مانند مشک پوسیده بشود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر امام حسن عسکری ع فرموده در تفسیر این ایه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند باو خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در ان خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که احاطه باو کند انست که او را بیرون کند از جملهٔ دین خدا و نزع کند از جملهٔ دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن گرداند او را از غضب الهی و ان شرک بخدا است و کفر بنبوت و کفر بولایت علی ع و خلفای او و هر یک از اینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کنندهٔ اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر این ایه کریمه که هر که انکار کند امامت امیر المومنین را از اصحاب اتش

است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت صادق عم روایت کرد است که دشمنان علی در
جهنم خواهند بود ابد الاباد و هرگز بیرون نخواهند امد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر روایت
کرده است که حضرت امیر عم فرمود که چون روز قیامت شود منادی ندا کند از اسمان که کجاست علی
عم بر خیزم من بمن کویند تو بی علی کویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن کویند راست
کفتی داخل بهشت شو امرزید خدا ترا و شیعهٔ ترا و امان بخشید ترا و ایشانرا از فزع اکبر قیامت داخل
بهشت شوید ایمان ترسی بر شما نیست امروز و اندوهناک نخواهید شد هرگز و علل از حضرت امام موسی
روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق میکنند خدا ایشانرا لعنتی میکند کفتند چرا فرمود برای
انکه انکار حق ما میکنند و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است
که حضرت صادق عم بحمران کفت که ریسمان دین حق و ولایت اهل بیت را بکش میان خود و میان
اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی
و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح دیکر فرمود که هر که مخالفت نما کند واز ریسمان و لایت بدر رود
از او بیزاری بجوئید هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از انحضرت روایت کرده
است که حقتعم علی را نشانهٔ میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند
مؤمن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند مشرکست و ایضا از انحضرت روایت
کرده است که اکر انکار حضرت امیر عم کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل
جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امام هر
زمان به شخص او و لغت او کافر شده است بجمیع انچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت
صادق عم روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر ما دوازده نجیبند که ملک با ایشان سخن میکوید هر که
یکی از ایشانرا کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر میرود و بهرهٔ از ولایت ماندارد و در تقریب المعارف
روایت کرده که از ادکردهٔ حضرت علی بن الحسین عم از انحضرت عم پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست
مرا خبر ده از حال ابو بکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشانرا دوست دارد کافر است
و ایضا روایت کرده است که ابو حمزهٔ ثمالی از انحضرت از حال ابو بکر و عمر سوال کرد فرمود که کافرند و هر
که ولایت ایشانرا داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث متفرق
است و اکثر در بحار الانوار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعهٔ امامیه که کناهان کبیره کرده باشند و
بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت
رسول خدا و ائمه عم البته باکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه کذشت و اما انکه ایا بعضی از ایشان ممکن
است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نکردد یا انکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمی شوند و

عقاب ایشان یا در دنیاست یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر و احادیث در این باب اختلاف و ابهام
بسیار دارد و کویا سبب این اختلاف و ابهام انست که شیعه جرات برارتکاب کبایر و معاصی ننمایند
و معتزله از اهل سنت را اعتقاد انست که اصحاب کبایر در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار در نفی این
قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم عم روایت کرده است که مخلد در
جهنم نخواهد بود احدی مکر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از کناهان کبیره کرده
باشد از مؤمنان او را از کناهان صغیره سوال نمیکنند حقتعم میفرماید اکر اجتناب کنید از کبائر انچه نهی
کرده اند شما را از ان تکفیر میکنیم و می امرزیم کناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل
نیکو بی کرامی راوی کفت یابن رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان
فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی عم که کفت شنیدم از رسول خدا صم که نیست شفاعت من
مکر از برای اهل کبائر از امت من و اما نیکوکاران پس بایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت
ندارند راوی کفت چکونه شفاعت از برای اهل کبائر میباشد و حال انکه حقتعم میفرماید و لا یشفعون
الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندکان مکر از برای کسی که پسندیده باشد و کسی که
مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب کناهی بکند مکر انکه
بدمی اید او را این فعل و پشیمان می شود از ان و حضرت رسول صم فرمود که بس است پشیمانی از برای
توبه فرمود که هر که شاد کند او را حسنهٔ او و از رده کند او را کناه او پس او مؤمنست پس کسی که پشیمان
نشود از کناهی که مرتکب او میکردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر
نفس خود خواهد بود و حقتعم میفرماید که نیست در قیامت ظالمانرا دوستی و نه شفیعی که سخن او را
شنوند و اطاعت او کنند راوی کفت یا رسول الله بچه جهت مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر کناهی
که مرتکب ان کردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیرهٔ از کناهان را داند بعلم یقین که او را
وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر انچه کرده است و هر کاه پشیمان شود تائب خواهد بود و مستحق
شفاعت خواهد کردید و هر کاه نادم بران نباشد مصر خواهد بود و مصر امرزیده نمیشود برای انکه مؤمن
نیست و باور نکرده است عقوبت کناهی را که مرتکب شده است و اکر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان
میشد و رسول خدا صم فرمود که کبیرهٔ نیست با استغفار و صغیرهٔ نیست با اصرار و اما انکه خدا فرموده است
و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مکر انکسی را که خدا دین او را پسندیده باشد و دین
اقرار بجزا است بر حسنات و سیئات یعنی در دین داخلست و کسیکه خدا دین او را پسندیده باشد البته
پشیمان میشود بر انچه مرتکب شده است بر کناهان خود چون میداند عاقبت انرا در قبر و قیامت و در تفسیر
عسکری مذکور است که رسول خدا صم فرموده که ولایت علی حسنه ایست که با ان ضرر نمیکند چیزی

از سیئات هر چند بزرگ باشد مکر انکه باهالش میرسد از تطهیر کناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب
در اخرت تا انکه نجات بیابد ازان بشفاعت موالی طیبین و محبت علی عم و مخالفت انحضرت سمه ایست که
نفع نمیکند بان هیچ چیز مکر انچه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی
و چون وارد اخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسیکه انکار
ولایت و امامت علی کند بچشم خود بهشت را هرکز نخواهد دید مکر در وقتیکه از برای زیادتی حسرت
او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اکر مومن میبودی و موالات علی میداشتی جای تو این جا میبود
و کسی که ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید
دوستان او را اتش بچشم خود نخواهد دید مکر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند و میکویند
اکر شیعه و موالی علی نبودی جای تو انجا میبود مکر انکه اکر کناه بسیار داشته باشد او را در جهنم
عذاب کنند اندکی که از کثافت کناه پاک شود مثل انکه ادم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند
پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بیرون می اید حضرت رسول صم فرمود که از خدا بترسید
ای کروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما اید
پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت کفتند ایا داخل جهنم میشود احدی
از محبان تو و شیعیان علی فرمود کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب
محرمات شده باشد و ستم بر مردان مومن و زنان مومنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی را که
برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک الوده و نجس پس کویند باو محمد و علی
عم که تو چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقهٔ حوریان و مصاحبت ملائکهٔ مقربان نداری
مکر انکه ترا پاک کنند از این کثافات پس او را داخل میکنند در طبقات بالای جهنم و به بعضی از کناهان
او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شدایدی بایشان میرسد
بسبب بعضی از کناهان ایشان پس ائمه عم بعضی از برکزیدکان شیعیان خود را میفرستند که بر میچینند
و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را بر میچیند و داخل بهشت میکردانند و بعضی کناهان
ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را بشدایدی و نوایب که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد
و یا فتها که در دنیا بیدنهای ایشان میرسد تا انکه او را در قبر کذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که
نزدیک مرگ ایشان میشود و کناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفارهٔ
ایشان شود و اکر کناهی باند بمذلتی که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود و اکر باز بماند بشدايد
عرصات قیامت و اکر بیشتر و عظیم تر باشد در طبقهٔ اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان از سایر محبان
ما عذاب ایشان شدید تر است و کناهشان عظیم تر است و ایشان را شیعهٔ ما نمی نامند و دوست دوستان

ما و دشمن دشمنان ما میکویند و نیست شیعهٔ ما مکر کسی که پیروی و متابعت ما کند و اقتدا کند بما در
اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا عم روایت کرده اند که فرمود بخدا سوکند که دو تای
شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوکند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید این در کجای قرانست
فرمود در سورهٔ رحمن که میفرماید لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان یعنی سوال کرده نمیشود
از کناه او از شما شیعیان نه ادمی و نه جنی راوی کفت منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوکند
که بود و عثمان انداخت و اکر نباشد باید عقاب خدا از همهٔ خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق
از میسر روایت کرده است که کفت بخدمت حضرت صادق عم رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند کفتم
ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون اینرا کفتم
درست نشست و فرمود چه کفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوکند دو نفر شما داخل جهنم نمیشوند والله
یکی نیز داخل نمیشود والله که شمایید اهل این ایه که مضمونش اینست چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی
چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم پس فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب میکنند
و یکی از شما را در انجا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیکران بسندهای بسیار روایت کرده اند
فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق عم که رسول خدا صم فرمود یا علی در روز قیامت
تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس بکجا
خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان و حوریان خود در منازل خود
قرار کیرید حقتعم وحی کند بسوی مالک که بکشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی انچه
تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بکشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان
چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند کویند ای مالک ایا طمع داری برای ما که خدا تخفیف دهد عذابرا
از برای ما ما نسیمی می یابیم مالک کوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بکشایم تا نظر کنند
اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را
ندا کند که ایا تو کرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیکری بدیکری کوید که ایا تو عریان نبودی و من
ترا جامه دادم و باز دیکری دیکری را خطاب کند که ایا تو نمیترسیدی و من ترا پناه دادم و دیکری بدیکری
کوید که ایا سر ترا پنهان نداشتم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد
کند و او تصدیق نماید پس همه کویند یا اهلا که پس ما را از خدا طلبید که بشما بخشد پس ایشان دعا کنند
و خدا ایشان را ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان کویند
پس ایشان کویند یا اهلا که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس
دعا کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت جایی بماید همه ایشان دعا کنند حقتعم بادی را امر کند که

بردهان اهل بهشت بوزد وان نام را فراموش کنند و ماوایی در بهشت از برای ایشان قرار کنند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضرت صادق ع از جهنمیین فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می ایند پس ایشان را می اورند بسوی چشمهٔ نزد در وازه بهشت که انرا عین الحیوة میگویند پس از اب انچشمه بر ایشان می ریزند پس بروشی که گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می اورند و داخل بهشت میکنند فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم بانچه پدرم در این باب میگفت میفرمود که مردی چند را بیرون می اورند از جهنم بعد از انکه زغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهریکه نزد دروازه بهشت است و انرا حیوان میگویند و از ان اب بر ایشان میریزند پس گوشتها و موها و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر ع روایت کرده است که جماعتی را میسوزانند در اتشی تا وقتی که مانند زغال میشوند پس شفاعت ایشان را در می یابد پس میبرند ایشان را بسوی نهریکه از عرق اهل بهشت بیرون می اید پس غسل میکنند در ان پس میروید گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت و اثر سوختگی اتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خدایا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از عمران روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که سنیان میگویند تعجب نمیکنید از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از اتش بدر خواهد اورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید حضرت فرمود که ایا نمیخوانند قول حقتعالی را ومن دونهما جنتان در بهشت جنتی پست تر از جنتی می باشد و در جهنم اتشی پست تر از اتشی می باشد انها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلی می باشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتیکه قایم ع ظاهر میشود پیش از کفار ابتداء بسنیان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون این حدیث را از انحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام ع در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم می شوند بگناهان خود بیرون می ایند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که اخر کسی که از جهنم بیرون می اید مردیست که او را همام میگویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان مولف گوید که این جماعت که در این احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت میشوند محتملست که فساق شیعه در

انها داخل بوده باشند و ممکنست که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه روایت کرده است در انچه حضرت امام رضا ع از برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمی کند مومنی را و حال انکه او را وعدهٔ بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را و حال انکه او را وعید اتش فرموده است و مخلد بودن در ان و گناهکاران اهل توحید داخل اتش میشوند و بیرون می ایند از ان و شفاعت از برای ایشان جائز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق ع نیز این را روایت کرده است و ایضا در کتاب فضائل الشیعه از حضرت صادق ع روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشتست و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از انحضرت روایت کرده است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشود تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابو بکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستگوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و امانت و راستگوئی و وفا ندارند پس حضرت درست نشست و رو بمن اورد غضبناک و فرمود که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جائری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد امامت او گفتم انها را دینی نیست و بر این ها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیدهٔ قول حقتعالی را الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور فرمود یعنی خدا دوست و یاور انهاست که ایمان اورده اند بیرون می اورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و امرزش از برای انکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی انها که کافر شدند و دوستان و یاوران ایشان و پیشوایان باطلند بیرون میبرند ایشان را از نور بسوی ظلمتها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان اتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که حقتعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام جائری که از جانب خدا نیست هر چند ان رعیت

در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و البته عفو میکنیم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کنند
بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند ان رعیت در نفس خود ستمکار و بدکار باشد
و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که بدرستی که خدا شرم نمیکند از انکه عذاب
کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار
باشند و بدرستی که خدا البته شرم میکند از انکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب
خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بدکار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از انحضرت
روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم
بود هر کس مظلمهٔ او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در ان و خدا از جانب ما میکند و هر کس مظلمهٔ
او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از انها و می بخشند بما و هر که مظلمهٔ او میان او و ما باشد ما
سزاوارتریم بانکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از انحضرت روایت کرده است که حضرت رسول صم
بعلی عم گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع نکند در ان
وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت شده است از حضرت سید الشهدا که
رسول خدا فرمود دست از مودت ما اهل بیت بر مدارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را
دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق انخداوندی که جانم بدست قدرت اوست که نفع
نمی بخشد بندهٔ را اعمال او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت
امام علی نقی عم که رسول خدا صم گفت یا علی جناب اقدس الهی امرزید ترا و شیعیان ترا و
دوستان دوستان شیعیان ترا و ایضا از حضرت امام رضا عم روایت کرده است که گفت رسول خدا صم که
حقتعالی میفرماید که هر که ایمان اورد بمن و به پیغمبری من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که
داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر عم روایت کرده است که نمی خورد اتش کسی را که
اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق عم روایت کرده است که وصف نمیکند بندهٔ این
امر را یعنی امامت ائمه را که طعمهٔ اتش گردد راوی گفت در میان اتش کسی هست که گناهان بسیار
میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفارهٔ گناهانش نشد
روزی او را تنگ میکند و اگر این کفارهٔ گناهانش نشد جان کندن بر او سخت میکند تا انکه چون بقیامت
اید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده
است که مؤمن دو مؤمنست اول مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطها که بر او شرط کرده
است و اعمال ایمان را همه بجا اورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و باو
نمیرسد اهوال دنیا و اهوال اخرت پس او در اخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد

بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در اخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری
ندارد دویم مؤمنی است که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفی است
که از زمین روید گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و هر طرف که باد او را بگرداند بگردد و انست
که اهوال دنیا و اخرت باو میرسد و محتاج بشفاعتست و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق
عم روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از انکه گواهی دهید برای کسی که بر دین تشیع بمیرد
که او از اهل بهشتست بدرستیکه حق تعم میفرماید بر من لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ
مفید در مجالس از حضرت صادق عم روایت کرده است که روزی حضرت رسول صم در سفری سواره
بود ناگاه فرود امد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب ان سوال کردند فرمود که
جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای حقتعم شکر چون سر
برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسنین
بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت
خواهد بود باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد
در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارت المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که
گفت در خدمت حضرت صادق عم بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم
که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر انکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه
دوست ما بر اینحال باشد و لیکن ترا خبر دهم بکسی که بدتر از این مرد است و انکسی است که نصب
عداوت ما کند و پست ترین مؤمنان و حال انکه در میان ایشان پستی نمی باشد شفاعت او را قبول میکنند
در دویست کس و اگر اهل اسمانهای هفتگانه و اهل زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت
کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و ان برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه
کند یا مبتلا کند خدا او را ببلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا انکه چون خدا را ملاقات
کند گناهی بر او نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راستند و در خبر دیگر بدرم بسیار میگفت که دوست
دار دوست ال محمد را هر چند بدکردار باشد و دشمن دار دشمن ال محمد را هر چند روزه دار و زنده
دارندهٔ شبها بعبادت باشد و ایضا از حضرت باقر عم روایت کرده است که حق تعم مبعوث خواهد کرد
شیعیان مرا در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان
باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن
و امان بایشان داده باشند مردم ترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک
نباشند محشور شوند سواره بر ناقههائی که بالهای انها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی انکه تعلیم

کرده باشند و کردنهای انها از یاقوت سرخ باشد از حریر نرم تر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند
و بروایت دیکر جامهای سفید پوشیده باشند مانند شیر و نعلهای از طلا در پا داشته باشند که بندهای انها
از مروارید باشد که درخشد و ان ناقهها از نور باشند و جهاز انها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و
تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و کویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که کفت رفتم بخدمت حضرت صادق عم و کفتم
فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را ایا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی کفتم مردی
شما را دوست میدارد ایا با شما خواهد بود فرمود بلی کفتم هرچند زنا کند و هرچند دزدی کند پس
اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس که کفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی در
وقت جان کندن کفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ بکوید کواهی میدهم بر جعفر بن محمد صم
که من از او شنیدم که فرموده که مس نمیکند اتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته
باشد و بروایت دیکر کفت از انحضرت شنیدم که کفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب
احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیکر معارض این احادیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب
بر مومنان فی الجمله چنانکه بعضی کذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر
روایت کرده اند که حضرت باقر فرمود ای جابر ایا اکتفا میکند کسی که دعوای تشیع میکند همین که
قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مکر کسی که به پرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند
ای جابر نمیشناخته اند پیشتر شیعهٔ ما را مکر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه
و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایکان از فقرا و مسکینان و قرض داران و یتیمان
و راستکویی حدیث و تلاوت قران و زبان نکاه داشتن از سخن مردم مکر بنیکی و امینان خویشان
و قبیلهٔ خود باشند در همه چیز پس جابر کفت یا بن رسول الله من احدی از شیعه را باین صفات نمی بینم
حضرت فرمود ای جابر براههای باطل مرو بس است مرد را که بکوید دوست میدارم علی را و او را
امام میدانم اکر بکوید من دوست میدارم حضرت رسول را و حال انکه حضرت رسول بهتر است از علی
و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند ان محبت باو فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید
و عمل کنید از برای تحصیل ثوابهائی که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست
محبوب ترین بندکان بسوی خدا و کرامی ترین ایشان بر خدا کسیست که پرهیزکارتر باشد از برای خدا
و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوکند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مکر بطاعت او با ما
براءت بیزاری از اتش جهنم نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست او ولی ماست و هر
که عاصی خداست دشمن ماست بولایت ما نمیتوان رسید مکر بپرهیزکاری و عمل و در خصال

از حضرت صادق عم روایت کرده است که نیست شیعهٔ جعفر مکر کسی که عفیف باشد شکم و فرج او از
حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل را خالص کرداند از برای خالق خود و امید ثواب
او و خوف از عقاب او داشته باشد اکر چنین جماعتی را به بینی اینها شیعهٔ جعفرند و شیخ مفید در ارشاد
و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر عم در شب ماهی از مسجد بیرون امد و متوجه
قبرستان شد جماعتی باحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید کفتند ما شیعیان
توایم یا امیر المومنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و کفت چرا نمی بینم بر شما سیمای
شیعه را کفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویان اند از بیداری شب کور شده چشمهای ایشان
از بسیاری کریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته
است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته
و از حضرت باقر عم منقولست که شیعهٔ ما نیست مکر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرائر از
حضرت صادق عم روایت کرده است که نیست از شیعهٔ ما کسی که بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند
ما را در اعمال ما و اثار ما و لیکن شیعهٔ ما کسیست که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند اثار ما را
و عمل کند باعمال ما اینهایند شیعیان ما در کافی بسند صحیح از حضرت صادق عم روایت کرده است در
تفسیر قول حقتعالی ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده شده
است خیر بسیاری حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب کبائری که وعید اتش جهنم بر انها
کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که کفت از حضرت کاظم عم پرسیدم
که کناهان کبیره ایا ادمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی کناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر
میبرد حضرت رسول فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا میکند مومن نیست و دزد در وقتی که دزدی
میکند مومن نیست و ایضا بسند صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق عم
پرسیدم کسی که مرتکب کبیرهٔ از کبائر میشود و میمیرد ایا او را از اسلام بدر میبرد و اکر او را عذاب کنند
عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود
حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیرهٔ از کبائر را و ان را حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب
میکنند او را شدیدترین عذابها و اکر معترف باشد بانکه ان کناهست که کرده است و بر انحال بمیرد او را
از ایمان بیرون میبرد و او را از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب ان مرد اول خواهد بود
و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که سه خصلت است
که در هر که باشد ان منافق است هرچند روزه و نماز کند و دعوی اسلام کند کسی که چون او را
بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن کوید دروغ کوید و چون وعده کند خلف وعده کند

و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و هم چنین در باب معاصی که ادمیرا
از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار است و از جملهٔ انها انست
که ارباب شهوات مغرور نکردند بایات و احادیث رجا و پیوسته متردد میان خوف و رجا بوده باشند
که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجاء غالب منتهی میشود باغترار و ایمن بودن از عذاب الهی و این
از جملهٔ کناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی بنا امید شدن از رحمت خداوند
کریم و ان نیز از کناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلقند دوای
هر دردی بدست تو داده اند اکر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را بایات خوف
و بانکه پروردکار تو فرموده است ما غرك بربك الکریم یعنی چه چیز غافل کردانید و مغرور ساخت ترا
بپروردکار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و ببهترین صورتها ترا مصور کردانیده است
و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کنید در ایات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و
عقوبتهای شدید است و اکر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمهٔ هدی که شفعای روز جزایند میکنی
تفکر کنی اکر باعث ایمنی میکردد چرا انشفعاء خود در شبها و روزها از خوف حقتعم میلرزیده اند و پیوسته
اه جهان سوز از سینهٔ حقیقت دفینه بر میکشیده اند و نهرها از اب دیدهٔ حق بین بر رخسار مبارك جاری
میکرده اند و ایضا شفاعت فرع ایمان است و ایمان نوع یقینی است و یقین از کبریت احمر نایاب تر است
و ایضا چه میدانی که این ایمان ناقص بوساوس شیطانی بر طرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی
حصارهایند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق
سینه و حقهٔ دل تو کذاشته اند و فرایض و ترك کبائر حقتها و قفلهای ان صندوق و حقه اند و فعل نوافل
و کسب اخلاق حسنه و ترك مکروهات و ازالهٔ اخلاق سیئهٔ پاسبانان ان صندوقند و دزد ایمان که شیطانست
در کمین تو نشسته است که اکر رخنهٔ بیابد خود را بدرون سینه رساند و انچه تواند از جواهر حقایق
ایمانی برباید با اتش شك و دود شبهه همه را باطل کرداند و تو یك یك از پاسبانان را بدر میکنی که
اینها ضرور نیست و قفلها و دربندها را میکشائی که شفاعت شفیعان مرا کافیست و بخواب غفلت رفتهٔ
و مست شهوات و لذات فانیه کردیدهٔ و وسواس خناس را در سینهٔ خود جا دادهٔ و ملائکهٔ رحمت را که
حارثان دینند از خود رماندهٔ و شب و روز ان دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن
خس و خاشاك شبهات شیطانند و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز او را ایشان میکردند و وقتی خبر
میشوی و از خواب غفلت و مستی و جهالت بیدار و هشیار میکردی که تمام مایهٔ ایمان و اعمال صالحه را
باخته باشی و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکهٔ غلاظ و شداد بر سرت ایستاده باشند و هر چند رب
ارجعونی لعلی اعمل صالحا کوئی فایده نکند و شفعای تو همه خصمای تو باشند و ارزوهای باطل

تو همه برطرف شده باشد و از غرور باطل بغیر خسران ابدی ثمری نداشته باشی نعوذ بالله من ذلك
و هو الخسران المبین پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو خواهد
ماند حضرت صادق عم فرموده است که حقتعم از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان
استغاثه میکرده اند در درکاه حقتعم که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردکار ما میل مده
دلهای ما را بسوی باطل بعد از انکه ما را هدایت کردهٔ حضرت فرمود این را برای این میکفتند که
میدانستند که بعضی از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضا ایات و اخباری که دلالت میکند
بر انکه مؤمن یا شیعهٔ بجهنم نمی روند چکونه بانها مغرور میشوند و حال انکه مؤمن و شیعه و محب معنی
بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاالله بیان خواهد شد چه میدانی که در ان احادیث بچه معنی وارد
شده است و ان معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مکر حسرت و زیان کاری اخرت منحصر در
عذاب و عفو نیست و حرمان از الطاف خاصهٔ الهی و درجات عالیهٔ غیر متناهی و مهجوری از قرب و
رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس
نیست از برای اهتمام در طاعات و ترك منهیات و اکر خوف بر تو غالب باشد اکر خوفیست که ترا باعث بر عمل
میشود و زاجر از مناهی میکردد ان بهترین احوالست و اکر خوفی است که مورث سوء ظن بحق تعم و کرم
او کردد و ادمی را در دعا و در عمل سست کرداند از جمله کناهان کبیره است و اکر چنین حالتی ترا عارض
کردد در ایات رحمت و احادیث رجا تفکر نمای و در وقت احتضار و نزدیك بان غلبهٔ رجا بر خوف بهتر است

فصل نوزدهم

در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام انها بدانکه خلاف است در معنی ایمان و اجزای
ان و مشهور میان متکلمین انست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت
شرعی ان خلاف کرده اند و خلاصهٔ سخن در این باب انست که ایمان یا از افعال قلو بست و بس یا از افعال
جوارح است و بس یا از هردو است اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیر از
شیعهٔ امامیه و خواجه نصیر در فصول بان قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند
اصحاب ما کفته اند که علم است و اشاعره کفته اند بستن قلبست بر انچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و ان
امر کسبی است که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر ان مترتب میشود بخلاف علم و معرفت
که کاه هست که بی اختیار و کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن کفته اند
که تصدیق انست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اکر ان علم در دل تو بیفتد
بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب
لازم می اید که اکثر کفار که علم بحقیت رسول صم داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند

واین مخالف اجماع وایات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون امد بسوی ایشان
ایات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوی است هویدا پس فرموده است وجحدوا بها و
استیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند انها را و حال انکه یقین کرده بود بانها نفسهای ایشان و ایضا فرموده
است پس چون امد بسوی ایشان انچه را امد انستند کافر شدند بان پس باید تصدیق قلبی مشروط
باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروطست بانکه فعلی از او صادر نگردد که موجب
کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال ان چنانکه دانستی یا انکه گوییم مراد از
تصدیق انست که باور دارد و دین خود قرار دهد و عازم بر اظهار ان باشد در غیر حالت ضرورت
و اگر دویم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ بشهادتین تنها است و ان مذهب کرامیه است از سنیان
که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مؤمنست هر چند در دل انکار کند دلالت بر بطلان این
مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان اورده ایم بگو یا محمد که ایمان
نیاورده اید و لیکن بگویید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع
افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه همه و این مذهب خوارجست و قاضی عبد الجبار و بعضی
از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و انمذهب ابو علی
جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس
یا عبارتست از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از
احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی ایات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز
مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدلست و اقرار بزبان و عمل بارکان و اعضا و جوارح
و بر خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید باین قایل شده است یا انکه عبارتست
از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر است در تجرید پس در این باب هفت مذهب
است و سه مذهبست که علمای امامیه بان قایل شده اند و بعضی از ایات و اخبار دلالت بر اول میکند
و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و جمع میان انها بیکی
از چند وجه میتوان کرد وجه اول انکه قایل شویم بانکه ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق
میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایض که ترک انها داخل گناهان کبیره است مانند نماز
و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود
دویم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود
سیم یقین بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض
عقاید ضروریه با عدم انکار انها یا اقرار انها با عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث

دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که اصحاب کبایر نه مؤمنند و نه کافر
بلکه محل شفاعتند و مسلمانانند و در احادیث خاصه بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است
و مانع الزکوة و تارک حج کافرند و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن
مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و انکه روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت
میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باز عود میکند و ثمرهٔ که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق
مذلت و اهانت و عقوبت و عذابست در دنیا و اخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیرهٔ او
مکفر است و مغفور است بنص قران دویم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه
در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر
فریضه باشند از واجبات و ثمرهٔ این ایمان ملحق شدن بمقربان و حشر با صدیقانست یا تضاعف مثوبات
و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات
مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در صفات مؤمن و صفات
شیعیان ایات سورهٔ مؤمنان و غیر ان وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیاء و اوصیاء است چنانکه
در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین بامیر المؤمنین و ائمهٔ طاهرین شده است و در تفسیر قول حق تعالی
و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون یعنی ایمان نمی اورند اکثر ایشان بخدا مگر انکه ایشان
مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب اقدس الهی داخل
است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از انگشت بانگشت
و ثمرهٔ این ایمان انهاست که از برای انبیا و اوصیا وارد شده است از درجات کمال و قرب نزد خدا و شفاعت
کبری و الهامات حق تعالی و مراتبی که عقل از ادراک انها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون
اعمال مطلقا و ثمرهٔ که بران مترتب میشود در دنیا امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن
و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر انکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار
کردن یا تعزیر گردد و در اخرت انکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله گو بدرجهٔ قبول نرسد و او را از
عذاب نجات دهد گو مستحق ثواب نباشد یا مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد
و مخلد در جهنم نباشد و بنابر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود گو در برزخ و قیامت عقوبتها بر او وارد
شود بنابر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر
متکلمین امامیه ایمان را بر این معنی اطلاق کرده اند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد
چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروطست بانکه فعلی که موجب ارتداد او باشد از او
صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمانست داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله

از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سائر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و هر که غیر شیعهٔ اثنا عشریست زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانچه سابقا مذکور شد   پنجم انست که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام است ظاهر انکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود و اگر در دل اعتقاد بانها نداشته باشد و هر چند اعتقاد بهمهٔ ائمه عم نداشته باشد و اظهار انهم نکند و ثمرهٔ این ایمان بنابر مشهور انست که جان و مالش محفوظ باشد و او را انکاح توان کرد و مستحق میراث مسلمانان باشد و سائر احکام ظاهرهٔ مسلمانان بر او جاری باشد بنابر مشهور اما در اخرت هیچ بهرهٔ ندارد و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثل سائر کفار است بلکه از بعضی از انها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخلند و باین وجه جمع میان جمیع ایات و اخبار میتواند شد و در هر مقام مناسب ان مقام بر یکی از ان معانی محمول خواهد شد   وجه دویم انست که ایمان عبارت از اصل عقائد حقه باشد اما مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از ایات و اخبار میتواند شد اما بدون انضمام باوجه اول چندان فایده نمی بخشد   وجه سیم   انست که ایمان محض عقاید حقه باشد و انچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال باشتراط اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و ایات و اخبار مختلفه محمول بر این مراتب است و اکثر علمای امامیه بر این وجه میان ایات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نزدیکست بوجه ثانی اما حمل بر وجه اول انسب و الیق است   وجه چهارم   انست که گوییم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید می باشد و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار دارد و هر مرتبهٔ از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل انکه شخصی در خانهٔ نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید شیری متوجه است و باین خانه می اید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنا نمیکند و اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند هر چند خبر باو بیشتر میرسد و قرائن بر او بیشتر ظاهر می شود خوف و هراس او بیشتر میشود و بتدبیر دفع او بیشتر برمی اید تا انکه بحدی میرسد که شیر را از دور می بیند در این وقت بی تابانه بر می جهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می افکند و همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کامل میشود شوقش باموری که موجب ثوابست و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و اثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول صم فرمود که ایمان باراستن خود و ارزوها درست نمی شود ایمان انست که خالص و صاف باشد در دل و اعمال تصدیق ان کنند و گواهی بر حصول ان در دل بدهند بدانکه چنانکه حیات بدنی ادمی بقلبست حیات روحانی و ایمانی نیز بقلبست و چنانکه بینائی و شنوائی

ظاهری بگوش و چشم سراست بینائی و شنوائی روحانی ادمی بچشم و گوش دلست و کسی که حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانکه حقتعم در حق کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که کراند و لالاند و کوراند پس نمی بینند و تعقل نمیکنند چیزی را و فرموده است در حق ایشان که دیدهای سر ایشان کور نیست و لیکن دیدهای دلهایی که در سینهای ایشان است کور است و این بسبب انست که حیات عبارت از امریست که منشاء علم و قدرت باشد و اثار بر ان مترتب شود و حیات ظاهری منشاء علوم محسوسه میشود که در دو روزهٔ دنیای فانی بکار او می اید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الاباد باقیست و اثارش معنویست و موجب معرفت و قرب الهیست و چشم و گوش دل را میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیاء را بنور خدایی می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لایات للمتوسمین و پیوسته با ملائکهٔ ربانی همراز است و در میان مقربان حقتعم ممتاز است و این بدن بمنزلهٔ خانهایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میشود و هر چندان چراغ افروخته تر و پرنورتر می شود انوار و اثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپست و دیگری بر نفس ناطقهٔ انسانی و بدانکه حیات بدن ادمی بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار لطیفیست که حاملش خونست و منبعش قلبست و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از انجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات ان موقوفست بر بدن و الات ان و باین جهت با انکه از عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف بهم میرساند اولا بچیزی که باعث حیات بدنست و منشاء ادراکات جزئیه است که روح حیوانیست تعلق میگیرد و چون منبع ان قلبست بقلب زیاده از اعضای دیگر تعلق میگیرد لهذا تعبیر از نفس در اکثر ایات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سائر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و چندانکه ان صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از ان جدا کرده باشند هر چند اب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر می باشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول بیشمار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان میشود و قسام حقیقی و بخشندهٔ روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک از انها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریای فیض نامتناهی پیوسته جاریست اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل

گرداند و خس و خاشاک مواد فاسدهٔ جسمانیرا که از اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه انهار ابل کرداند تا انهار عین الحیات جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتایید حقتعم جاری کردند چنانکه از رسول خدا صم منقولست که در ادمی پارهٔ گوشتی هست که هرگاه ان سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیحست و هرگاه ان بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و ان دل ادمی است و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام خبیث است و از حضرت باقر منقولست که دلها بر سه قسمند یک دل سرنگونست و هیچ خیر در ان جا نمیکند و اندل کافر است و یکدل انست که خیر و شر هر دو در ان می اید هر یک که قوی تر است بر دل غالب میگردد و یک دلی است که گشاده است و در ان چراغی از انوار الهی روشنست که پیوسته نور از ان ساطع است و هرگز نورش برطرف نمیشود و اندل مومنست و از حضرت صادق عم منقولست که منزلهٔ قلب از بدن ادمی منزلهٔ امام است نسبت بسایر خلق نمی بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلند و همه از جانب او متحرکند و مردم را خبر میدهند از احوال ان و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام بمنزلهٔ جان عالم است و باین نحو می باید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین فرمود که بنده را چهار چشم می باشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بانها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور اخرت خود را بانها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غائبه را بانها به بیند و عیبهای خود را بانها بیند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق عم فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات را امید مدد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شده میل بان میکند و حضرت صادق عم فرمود که پدرم میفرمود هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بران غالب میشود و انرا سرنگون میکند که چیزی در ان قرار نمیگیرد ایضا از انحضرت منقولست که حق تعم بحضرت موسی عم وحی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگین دلیست و از حضرت امیر منقولست که اب دیده خشک نمیشود مگر بسبب قساوت قلب و قساوت قلب نمی باشد مگر بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال دلست و مراتب مختلفه میدارد و بر هر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مرتب میشود و اینها اثار ان ایمان و شواهد حصول اند و باین وجه جمع میان ایات و اخبار متواتره میتوان نمود و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرور است اول انکه خلافست که ایا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبادت

از یقین بعقاید ایمانیست و ان قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند انها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنابر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد و بکمی اعمال کم میشود و انها که ایمان را عقاید بحت میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و ایات و اخباری که دلالت بر زیادتی و نقصان میکند تاویل میکنند که مراد بزیادتی کمال ایمان و بنقصان کمال انست و بنابر تحقیقی که سابقا مذکور شد میتواند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهمرسد چنانکه حق تعم در قصهٔ ابراهیم عم گفته است که سوال کرد از حق تعم که پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده میکنی مردها را حقتعم فرمود که ایا ایمان نداری گفت بلکه دارم ولیکن میخواهم دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مومنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان ایات ما زیاد میگردد ایمان ایشان و باز فرموده است زیاد شد ایشان را ایمان با ایمان ایشان و از این باب دلایل در ایات و اخبار بسیار است و ایضا معلومست که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمه عم نیست و حضرت امیر عم فرمود اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم است که این معنی مخصوص انحضرت و امثال اوست و از حضرت صادق عم منقولست که روزی رسول خدا صم در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کرد بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بی خوابی بزیر می اید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته است و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال صبح کردهٔ و چه حال داری گفت صبح کرده ام با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من اینست که مرا پیوسته محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و انچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا می بینم عرش خداوند گریم را که برای حساب نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا میبینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند ایشان در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و اواز جهنم در گوش منست پس حضرت با اصحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده پس بحارثه خطاب فرمود که بر اینحال که داری ثابت باش گفت دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا نمود بعد از چند روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و ایات و اخبار که دلالت بر این مطلب میکند بسیار است دویم در بیان اجزاء ایمان قلبی است خواجه نصیر در قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل

در افعال او و تصدیق بپیغمبری پیغمبران عم و تصدیق بامامت ائمه عم بعد از پیغمبران و از این کلام
ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال انکه اجماعی ایشانست که
انکار ضروری دین موجب کفر است مگر انکه از اداخل تصدیق نبوت دانند زیرا که انکار ان مستلزم
انکار نبوتست هم چنانکه استخفاف بکعبه وقران مجید وامثال اینهارا از این جهت کفر میدانند وحق اینست
که انچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بان واجبست و انکار ان کفر است مگر انکه کسی باشد
که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات دین اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی
قدس سره فرموده است که معارفی که بانها ایمان حاصل میشود پنج اصلست اصل اول معرفت حق
جل وعلاست و مراد بان تصدیق جازم ثابت است بانکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی وابدیست
و واجب الوجود بالذاتست یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست بی آنکه محتاج بعلتی بوده باشد
و انکه تصدیق نماید بصفات کمالیهٔ ثبوتیه او و منزه داند او را از انچه لایق عظمت و جلال او نباشد از
صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیهٔ الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته
است هشت صفتست علم وقدرت و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی
ادراک و صدق را انداخته اند و بجای انها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا
گفته اند و علامه در بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرتست و علم وحیات واراده و کراهت
وادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق دویم تصدیق بعدل و حکمت خداست وعدل
انست که ظلم نمیکند وامری که عقلا قبیح است از او صادر نمیشود واخلال نمیکند بوعدهٔ خود در اموری
که بخود واجب گردانیده است وحکمت انست که فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه
منوط بحکمتست سیم تصدیق بنبوت محمد است و بجمیع انچه انحضرت اورده است تفصیلا در انچه معلوم
باشد تفصیلا واجمالا در انچه اجمالا معلوم باشد و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع انچه
انحضرت اورده است کافی باشد در تحقیق ایمان واگر مکلف قادر باشد بر علم انها تفصیلا واجبست علم
بتفاصیل انچه انحضرت اورده از شرایع از برای عمل بان و اما تفصیل انچه خبر داده است بان از احوال
مبدء و معاد مثل تکلیف بعبادات و سوال قبر و عذاب ان و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و
دوزخ و میزان و پرواز کردن نامهای اعمال و سائر اموری که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول
صم خبر داده است بانها اما تصدیق بتفصیل انها معتبر است و در تحقیق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند
بانکه تصدیق بانها مفصلا معتبر است در تحقق ایمان پس گفته است ظاهر انست که تصدیق بانها اجمالا
کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بان خبر داده است حق است بحیثیتی
که هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات انها تفصیلا تصدیق بان نماید مومنست هر چند هنوز

بر تفاصیل ان جزئیات مطلع نشده باشد و موید اینست انکه اکثر مردم را در صدر اول علم باین تفاصیل
نبود بلکه بعد از ان بتدریج مطلع می شدند با انکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند
تا وقتی که بر همهٔ انها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست
هم چنانکه مشاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می اید که
اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بانها از
مکملات ایمانست وگاهست که واجب میشود علم بانها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان ودوری
از شبههای گمراه کنندگان و داخل نکردن انچه در دین داخل نیست در ان پس این سبب دیگر است
از برای وجوب ان نه از این جهت که ایمان موقوفست بران و اما معتبر است در تحقیق ایمان تصدیق
بعصمت حضرت رسول و طهارت او و انکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها
از احکام پیغمبری و شرایط ان از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق
اجمالی کافی باشد موءلف گوید اگر چه ظاهرش انست که در حکم بایمان کسی که غیر ایمان باصول
خمسه تفصیلا و بسائر ماجاء به النبی اجمالا کافی باشد اما شرطست که منکر ضروری از ضروریات دین
اسلام نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل
نماز و روزهٔ ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او نمی کنند
و بعد از القای بر او اگر قبول نکرد مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس
گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول صم و این اصل مخصوص فرقهٔ
امامیه است و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از
اصول و شرطست که تصدیق کنند بانکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان
در اوامر و نواهی بر همهٔ خلق واجبست زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است و اما تصدیق
بانکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و انکه ایشان بنص خدا منصوبند نه
باختیار مردم و انکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عالمند بانچه صلاح امت در انست از امور معاش
ایشان و معاد ایشان و انکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند
از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمی گفت و انچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ
کرده است بانفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حقتعالی بر ایشان
فایض میشد یا بجهات دیگر که موجب یقین ایشان میگردید هم چنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان
محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هر چه را بان محتاج میشدند ملک با یشان القا میکرد و در دل
ایشان علوم الهی نقش میشد و انکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمی باشد و الا زمین باهلش

فرو روند و انکه بتمام شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمی باشد و اخر ایشان مهدی ع است
واو زنده است و چون از جانب خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد ابادر محقق ایمان اعتقاد بجمیع این
مراتب شرطست یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافیست ان دو وجه که در نبوت کفتیم
در این جانیز جاریست و میتوان ترجیح داد قول اول را بانکه انچه دلالت برامامت ایشان میکند دلالت
بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل ونقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیکر که
اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب اطاعت هم چنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان
که در اعصار ائمه ع بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای
نیکوکار میدانسته اند چنانچه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه حکم بایمان بلکه بعدالت ایشان
میکرده اند و ایا کافیست هر شخصی را که امامان کذشته را تا امام زمان خود بداند هر چند امامت باقی ائمه
را نداند ظاهر انست که کافی باشد و در بسیاری از کتب احادیث و رجال روایات هست که دلالت
براین میکند و وجوب اعتقاد بدوازده امام نیست مجملیست که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل
مردم زمان غیبت مولف کوید که حکم عامی که شیخ زین الدین فرموده اند در مسئله اولی از
هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما انکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت کافیست بی وجهست زیرا که
بسیاری از صفات ائمه هست که از ضروریات دین شیعهٔ امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است
که ائمه ع انرا فرموده اند و این نیز ضروری دین امامیه است که انچه ایشان میفرمایند حق است واز
جانب خدا و رسول ص میکویند و اکر چنین نباشد امامت هریک را بنص دیکری چکونه اثبات میکنند
پس هم چنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسولست و ادمی را از اسلام بیرون میبرد
هم چنین انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و ادمی را از تشیع بدر میبرد پس
کسی که انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میرود و لهذا
وارد شده است که شیعهٔ ما نیست کسی که متعه را حلال نداند و هم چنین عصمت ائمه ع و انکه بغیر
ایشان امامی نخواهد بود و انکه حضرت قایم ع زنده است و ظاهر خواهد شد و انکه هیچ عصر خالی از یکی
از ایشان نمیباشد و انکه عالمند بجمیع علوم که امت بانها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری
دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علما و متتبعان
اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار انها موجب خروج از دین
نیست مثل محدث بودن و سخن کفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بردن
جسد انها بعد از موت باسمان و امثال اینها و انچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب
ائمه ع بعصمت ایشان قایل نبوده اند اولا ممکن است که در انوقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اکر

انها را میکوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه بر جلالت ایشان شده است مثل زراره
و ابو بصیر علما انها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سندهای انها کرده اند و اکر صحیح باشد چون معصوم
نیستند ممکنست که لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو کردیده باشد و
اکر انها را میکوید که در حق غیر امثال این جماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است
و ائمه ع با نیک و بد مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو میکرده اند و انچه در باب اعتقاد بامامت ائمه
بعد کفته اعتقاد فقیر در اینجا تفصیل است بانکه اکر امامت دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم
شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است واجبست که اعتقاد کند و الا اعتقاد بائمه بعد براو لازم
نخواهد بود و در قبر سوال کردن از فاطمهٔ بنت اسد از امامت حضرت امیر ع محمول بر این نیست پس
فرموده است پنجم اعتقاد بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات ان و از ضروریات
دین اسلام است و فلاسفه انکار ان کرده اند و به معاد روحانی قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی
از تحقیقات که سابقا مذکور شد کفته است و اما عذاب قبر و انچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بران
دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مومن
در بهشت پس شکی نیست در انکه واجبست تصدیق بانها اجمالا برای انکه امت اتفاق دارند بر انها و
اخبار متواتره بر انها وارد شده است پس منکر انها از ایمان بدر میرود اما تصدیق بتفاصیل انها مثل انکه
حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقتست یا کنایه از عدالتست
یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار و احادیث رسیده است پس ظاهر انست که جهل بانها باعث قدح بایمان
نباشد و هم چنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای اسمان و امثال اینها سیم در معنی
اسلام خلافست بعضی را اعتقاد انست که اسلام و ایمان هر دو یک معنیند و بعضی کفته اند اسلام اقرار
بشهادتین است با اعتقاد بانها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع می بخشد
و در اخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقهٔ امامیه نیارد که عمدهٔ انها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر
ع است و بعضی کفته اند اظهار کلمتین است کو بانها هم اعتقاد نداشته باشد پس منافقان نیز در این
داخلند و احکام ظاهری اسلام بر ایشان جاری میشود و بر اکثر معانی که سابقا مذکور شد نیز اسلام را
اطلاق میکنند حتی بر انمعنی که اعلای مراتب ایمانست اسلام اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در
جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمرات ایشان انهاست که در معنی ایمان مذکور شد اما هرکاه اسلام در مقابل ایمان
اطلاق کنند یکی از این دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است چهارم خلافست در انکه ایا در
ایمان یقین بمعارف ایمانی شرطست یا ظن قوی کافیست و ایضا خلافست در انکه ایا می باید ایمان بدلیل
حاصل شود یا تقلید در ان جایز است و این دو خلاف نزدیکند بیکدیکر و ظاهر کلام علامه و اکثر علما

انست که بدلایل و برهان می باید حاصل شود بلکه بعضی دعوی اجماع براین کرده اند و استدلال کرده
اند بایات و احادیث بسیار که دلالت میکند برنهی از متابعت ظن و معلوم است که اکر فروع در انها داخل
نباشد اصول دین داخلست و ایضا در بسیاری ایات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق تعم فرموده
است نیستند مومنان مکر انها که ایمان اورده اند بخدا و رسول پس ارتیاب و شك نکرده اند و خواجه
نصیر در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قایلان اکتفاء بظن و تقلید استدلال کرده اند
باینکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای دلایل و براهین برایشان بکنند بلکه
در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند و ایضا لازم می اید که حکم کنیم بکفر اکثر
مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و باندك تشکیکی متزلزل میشوند و دور
نیست که این جماعت نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی کفته اند
ضرور نیست که همهٔ مردم معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد
و بردفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائی است که در میان مومنان جمعی باشند از
علما که دفع و رفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس است که بدلایل
اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حقتعم در قران مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین
را باین نحو القا فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول صم از اعرابی پرسید که خدا را چکونه شناختهٔ
و بچه دلیل دانسته کفت بشکل شتر را در راهی که می بینم استدلال میکنم که شتری از این راه رفته است
و پی بار اکه می بینم می دانم که ادمی از اینجا عبور کرده است ایا اسمان با این ستارهای روشن و زمین
با این درها و کوهها دلالت نمیکند بر خداوند خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابی و این مذهب در
نهایت قوتست و کسی که رجوع میکند باثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هرکز امسلمان میکردند
او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه مینمودند و ایشان را بعبادات و طاعات
امر مینمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع ایات و استعمال طاعات تا بمرتبهٔ علم الیقین
میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل که مادهٔ تشکیك و تعطلست ایشان را تمی بستند و لهذا می بینم که
بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کامل تر است از اکثر مدققین
علما که اکثر عمر خود را صرف شکوك و شبهات کرده اند و اثار ایمان و یقین در اعمال انها ظاهر تر است از
ایشان و هرچند مهارت ایشان در ان علوم بیشتر میشود اثار علم و لوازم ان از خشیت و غیر ان که
ایات کریمه دلالت میکند بر انکه انها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده می شود
پس معلوم می شود که علم حقیقی ان نیست و راه تحصیلش راه دیکر است و در بعضی از کتب مبسوطه
تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله کنجایش ذکر انها ندارد   پنجم خلاف است در انکه

مومن بعد از انکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر باشد ایا ممکن است که کافر شود یا نه اکثر متکلمین
عامه و خاصه را اعتقاد انست که ممکن است که زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از ایات
دلالت براین دارد چنانکه فرموده است انها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاد کردند کفر خود را
هرکز قبول نمیشود توبهٔ ایشان و ایشانند کمراهان و ایضا فرموده است ای کروهی که ایمان اورده اید اکر
اطاعت کنید فریقی از انها را که کتاب بایشان داده شده است بر میکردانند شما را بعد از ایمان شما کافران
و باز فرموده است   ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و
املی لهم و باز فرموده است یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه تا اخر ایه و از این باب ایات بسیار است
و نسبت بسید مرتضی و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمی تواند شد و ارتدادی
که از جمعی مشاهده می شود کاشف از انست که بیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان
محض ظن بوده است و بمرتبهٔ یقین نرسیده بوده است و ایاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد
از ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی هم چنانکه حقتعم در شان بعضی کفته است که ایمان
اوردند بزبانهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده
است از برای کسیست که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر انکه در نفس الامر
مرتد شده است کاه باشد در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم
و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد کنیم و ممکن است که در اصل مومن بوده باشد نزد خدا و بر ایمان
خود باقی بوده باشد و چون هتك حرمت شرع کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده
باشد که قواعد الهیه محفوظ بماند و کسی جرات باین امور نکند چنین کفته اند بعضی از محققین متاخرین
از جانب سید مرتضی و این بسیار بعید است و ظواهر ایات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات
و همیه تاویل نمودن صورتی ندارد و اکر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در انکه
زوالش ممکن است و اکر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از
براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع انها نداشته باشد
زایل کردد بطریان ضد از که شك باشد یا ظن بنقیض ان و بعضی از جانب سید کفته اند که اکر کسی کوید
که اکر تسلیم کنیم که زوال یقین واقعی ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد
که موجب کفر است مانند سجدهٔ بت و استخفاف بمحرمات الهی جواب کوییم که مسلم نداریم امکان
صدور این افعال را از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هرچند بالذات
ممکن باشد پس اکر این افعال از او صادر شود دلیل بر انست که بان یقین متصف نبوده و در دعوای
خود کاذب بوده و حق انست که اکر یقین کاملی باشد که مخصوص مقربانست که بمرتبهٔ حق الیقین رسیده

باشد هم زوال آن بقین محالست و هم صدور این افعال از او محالست و اکر بمحض عدم مجوز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بران قایم شده باشد زوال ان بشبهه و صدور از افعال هردو از او ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حقتعم فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است یك قسم ایمانیست که مستقر و ثابت است و کوههاز ابل میشود وان زائل نمی شود و دیکر ایمانیست که بود یعه و عاریه سپرده اند که اکر خدا خواهد تمام میکند و اکر خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده که بخدمت حضرت صادق عم عرض کردم که چرا چنین میتواند بود که مردی نزد خدا مومن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد و نقل کند حقتعم او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادلست و نخوانده است مردم را مکر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند احدی را بسوی کفر پس هرکه ایمان آورد بخدا پس ثابت باشد ایمان او نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عزوجل بعد از ان از ایمان بسوی کفر کفتم پس مردی کافر می باشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است ایا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود که بدرستی که خدا خلق کرده است همهٔ مردم را بر فطرتی که مجبول کردانیده است ایشان را بان نمیدانند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را نکرد موءلف کوید که کویا مراد بفطرت انست که قابل کفر و ایمان هردو بودند و حاصل جواب انست که حقتعم خلق کرده است همهٔ عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هرچند تفاوت داشته باشد قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچ کس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لکن بعضی مستحق هدایت خاصه از جانب حق و فیاض مطلق کردیده اند و اینها موید ایمان او میکردند و بعضی که بسوء اختیار و اعمال خود مستحق از هدایات نکردیده اند کافر شده اند و مع ذلك باز مجبول و مجبور بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بان شد و محتملست که مراد از دو فقرهٔ اخر حدیث ان باشد که بعضی بان هدایت عامه یافتند و بعضی هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین است و معنی اول با بسیاری از اخبار موافق است و ایضا بسند صحیح از حضرت باقر عم روایت کرده است که حق تعم افریده است خلقی را برای ایمان که هرکز از ایشان زایل نمی کردد و افریده است خلقی را از برای کفر که هرکز از ایشان زایل نمیکردد و خلقی را در میان این دو حالت افریده است و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اکر خواهد تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اکر خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت باقر عم روایت کرده است که بندهٔ هست که در صبح مومن و در شام کافر است و بندهٔ هست که در صبح کافر و در شام

مومن است و کروهی هستند که ایمان را با ایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین می نامند و ایضا از عیسی قمی روایت کرده است که کفت من در دولتسرای حضرت صادق عم نشسته بودم و حضرت امام موسی کودکی بود و برهٔ با خود داشت و با او بازی میکرد من بانحضرت کفتم که ای کودك نمی بینی پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از ان نهی میکند قبل از این ما را امر کرد که ابوالخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند که او را لعنت کنیم حضرت در ان کودکی فرمود که خلق کرده است حقتعم خلقی را برای ایمان که هرکز زایل نمیشود و خلقی را از برای کفر که هرکز زایل نمیشود و خلقی را افریده است در این میان که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشان را معارین میکویند هروقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و ابوالخطاب از انها بود که ایمان را عاریه باو داده بودند عیسی کفت چون بخدمت حضرت صادق رفتم ان سوال و جواب را بانحضرت عرض کردم فرمود که او چشمهٔ علم نبوت و پیغمبری است و بسند دیکر از حضرت صادق عم روایت کرده است که حقتعم مجبول کردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرکز مرتد نمیشوند و بر نمیکردند و مجبول کرده است اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرکز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی از مومنان را بر ایمان که هرکز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریه داده است و اکر دعا و الحاح در دعا بکند بر ایمان خواهد بود و بسند معتبر روایت کرده است که انحضرت فرمودند در ستیکه حسرت و ندامت و ویل و تمام ویل و عذاب برای کسیست که منتفع نشود بانچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را و نفع و ضرر انرا پرسیدند بچه چیز میتوان دانست که کی نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که هرکه کردارش موافق کفتارش باشد پس کواهی داده شده است از برای او بنجات و هرکه فعلش با قولش موافق نباشد دین او عاریه است و باو بامانت سپرده اند و در حدیث دیکر فرمود که حق تعم خلق کرده است دلهای مومنان را پیچیده بر ایمان حقتعم اکر خواهد بشود اند انچه در ان پنهانست از ایمان و ظاهر و نامی کرداند میریزد بران باران حکمت را و تخم علم را در ان میکارد و زراعت کنندهٔ ان و دهقان ان پروردکار عالمیانست و بروایت دیکر فرمود که دل ادمی مضطرب می باشد در میان سینه و حنجرهٔ او تا انکه ایمان بران بسته شود و در ان وقت قرار میکیرد از تزلزل و از اضطراب بیرون می اید چنانچه حقتعم فرموده ومن یومن بالله یهد قلبه و در قراءت اهل بیت عم چنین است یعنی هرکه ایمان بیاورد بخدا ساکن میکردد دل او از شك و شبهه و اضطراب موءلف کوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق انست که اکر ایمان بمرتبهٔ یقین کامل برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و مخصوص انبیاء

و او صیاء و اکمل مؤمنانست چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد امابلوغش باین حد بسیار نادر است
وتکلیف عامهٔ خلق بان حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحالست ظاهر نیز انست که در ایمان اکثر خلق ظن
قوی که نفس بان مطمئن گردد کافی باشد در زوال مثل این ایمان شك نیست که ممکن است و درجات
ایمان بسیار است چنانچه دانستی در بعضی ممکنست که زایل گردد بشك بلکه بانکار بر گردد وان ایمان
معاد است و در بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکنست زوالش
بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول الله صم داشتند اما از برای اغراض باطلهٔ
دنیویه انکار میکردند اشد انکار مانند ابو جهل و احزاب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص
برحضرت امیر ع را در روز غ‌ ‌یر و مواطن بسیار دیگر شنیدند و از برای حب دنیا انکار کردند پس
بر نقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی نیست در انکه مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تع
در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال انکه نفسهای ایشان یقین بان داشت پس
ممکن است ارتداد و زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است
نزد ان فعل مثل سجدهٔ بت یا قتل پیغمبر یا امام و القاء مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال ان

ششم در بیان معنی کفر و ارتداد است بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمانست از کسی
که شانش ان باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات انها مذکور شد مقابل هر ایمانی
کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق ان ثمرهٔ ایمانی خواهد بود پس بنابر مشهور که ایمان اصل عقاید
حقهٔ شیعهٔ امامیه است و ثمره اش بنابر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر باخلال یکی از عقاید حاصل
میشود خواه بشك در انها باشد یا باعتقاد بخلاف انها یا انکه در اصل انها بخواطرشان خطور نکرده باشد و
چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروطست بانکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام
بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنی عشریه است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج
از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقران مجید یا کعبه یا سجدهٔ بت یا صلیب یا بستن زنار
برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم
بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید و دیگران گفته اند که
مرتد کسیست که قطع کند اسلام خود را باقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا بیعضی از انواع کفر خواه
اظهار مذهبی باشد که اهلش را ایران میکذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی
یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی ان ضروری دین باشد یا بفعل امری که
دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن باقتاب یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات عمدا یا
انداختن نجاسات در کعبه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بان و اما حکم مرتد مشهور میان

علما انست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری انست که متولد در اسلام باشد بانکه منعقد شده
باشد نطفهٔ او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او انست که اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند
و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عدهٔ وفات میدارد و مالش را میان وارثان او قسمت
میکنند این حکم اوست ظاهرا و در این خلافی نیست میان جمعی که ارتداد را دو نوع میدانند اما خلافست
در انکه میان او و خدا ایا توبه او مقبولست یا نه اکثر را اعتقاد انست که توبه اش مقبولست زیرا که شکی
نیست که او مکلف باسلام است و هرگاه توبهٔ او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد
بود پس بنابراین اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش میان
او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او و زن او باو بر نمیگردد اما بعد از عده
گفته اند که میتواند او را بعقد دیگر خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز میتواند خواست و این
مسئله خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبه اش مقبول نیست و همیشه در
جهنم خواهد بود و این محالیست که خود بر خود لازم اورده است و ملی انست که بر کفر متولد شده باشد
و مسلمان شود و بعد از ان مرتد شود این را موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش
بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت تکلیف توبهٔ
او خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند حدی
ندارد تا احتمال میدهند که برگردد او را میزنند و جبر میکنند و بعد از انکه مایوس شوند او را میکشند
و این احکام در باب مردانست و زنان را بعد از مرتد شدن حبس موبد میکنند و نمیکشند هر چند
مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را می زنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قایل شده
که مرتد یك قسم است خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند قبول میکنند
و الا او را میکشند و اکثر سنیان باین قایلند و خالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل
گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرده اند انها را و متفرقا در ابواب
فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دینست پس ضرور است که در این مقام بعضی مذکور شود
بدانکه ضروری دین امری را گویند که وضوحش در ان دین بمرتبهٔ رسیده باشد که هر که در ان دین
داخل باشد داند مگر نادری که تازه بان دین درامده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده
باشد و انها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یك از انها و
مشتمل بودن انها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قراءت فی الجمله بنابر قول اظهر هر چند در
بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز در طهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت
و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح وضو را بنابر اظهر و واجب بودن باراجح بودن

غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله
و روزهٔ ماه رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع کردن در قبل زن روزه
دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن ان بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام
و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملا اعم
از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمالی و رجحان جماعت در
نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راست گوئی
که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواطه بلکه بوسیدن زن و پسر مردم
از روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگور نه بوزه و شرابهائی که از غیر انگور میگیرند حرمت
انها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند اما دور نیست که ضروری دین
شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران
و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمها و خالها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا
بر اظهر و حرمت سود قرض فی الجمله بنا بر احتمالی و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت
کشتن مسلمانان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی جهت با مسلمانان و زدن و تعذیب کردن
ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمالی و رجحان سلام و جواب ان بر احتمال اقوی و راجح
بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صلهٔ رحم بنا بر احتمالی
و حکم میراث فی الجمله و انکه وارث احقست بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا
بر احتمالی و انکه تصدق و خیرات بمیت نفع می بخشد بنا بر اظهر و انکه روزه مجملا رجحان دارد و انکه
نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و انکه بدن را از نامحرم باید
پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت اجانب و مرجوحیت وطی حیوانات و انکه عقد بیع و اجاره
و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر و انکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت
دزدی و راه زنی مسلمانان و حقیت قران مجید و منزل بودن ان از جانب خدا بلکه معجزه بودن ان بنا بر اظهر
و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان و لهذا خوارج و نواصب کافرند که انکار ضروری دین اسلام
کرده اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر انها از اموری که متواتر
و معلوم باشد نزد عامهٔ مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعهٔ امامیه ضروریست
و نزد سائر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنا عشر ع و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت
ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول بنا بر اظهر و انکه امام زیاده از دوازده
نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد شد و وجوب

بیزاری از ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوای امامت
و خلافت بناحق کرده اند بلکه خلفای اسمعیلیه و ائمهٔ متاخرین زیدیه که صریحا دعوای امامت کرده اند
و لعن و براءت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس
و هر که با حضرت امیر ع و حسنین ع جنگ کرده است و توبهٔ او معلوم نشده است و تبری از جمیع ایشان
عموما و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصا و خواص ائمه ع عموما و حلال بودن
متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا بپایین
شستن اعضای وضو بنا بر اظهر و عدم استحباب دست بستن و امین گفتن در نماز و عدم استحباب
الصلوة خیر من النوم در اذان و رجحان جلسهٔ استراحت بعد از سجدهٔ دویم بر احتمالی و استحباب سجدهٔ
شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمه ع و تعظیم و تعمیر انها بلکه استحباب زیارت
قبور صالحان شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر و حرمت گوشت سگ و سایر سباع و
حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال انها بنا بر احتمال اظهر و حرمت وطی شارب مالف ذکر مجرب بر
بر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و این را از جملهٔ ضروریات دین اسلام
میتوان شمرد مجملا هر چه ظهورش در دین ایمان و مذهب اثنا عشر ع بمرتبهٔ رسیده باشد که هر که در این
دین داخل باشد ان را داند از ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار ان مستلزم انکار صاحب ان
دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری این دین
بر ایشان لازم می اید و در احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته
باشد و متعهٔ ما را حلال نداند و در باب براءت از ابو بکر و عمر و احزاب ایشان و سایر اعدا و مخالفان
ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که از ایشان بیزاری مجوید شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن
ماست و در کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده و در کتاب
بحار الانوار زیاده بران ایراد نموده ام و حضرت امام رضا در رسالهٔ شرایع دین که از برای مامون نوشته
است فرموده که محض و خالص ایمان انست که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و واحد
حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و همه باو محتاجند و او قایم بذات خود است و همه چیز باو قایم است
و شنوا و بینا و قادر است در همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عالمی است که هیچ چیز
جاهل نمی باشد و قادریست که هرگز عاجز نمی شود و بی نیازیست که هرگز محتاج نمی شود و عادلی است که
هرگز جور نمیکند افرینندهٔ همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه و ضد و کفوی ندارد و اوست
مقصود خلق در عبادت و دعا و امید داشتن و ترسیدن و محمد ص بندهٔ اوست و امین او و برگزیدهٔ
اوست از خلق او و بهترین مرسلانست و خاتم پیغمبرانست و پیغمبری بعد از او نیست و تغییر دهندهٔ

نیست ملت و شریعت او را و هرچه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجب است تصدیق او و جمیع هرکه پیش از او بوده است از پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادقست و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند حکیم و کواهست بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم و متشابه و خاص و عام و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و قصها و خبرهای ان و بانکه قادر نیست احدی که مثل انرا بیاورد و کواهی دهی که دلیل و راهنمای بعد از او و حجت بر موء منان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن کوینده از قران و عالم باحکام ان برادر او و وصی و خلیفه و ولی او که نسبت باو بمنزلهٔ هرونست از موسی و او علی عم است که امیر موء منانست و امام متقیانست و کشانندهٔ شیعیان دست و پا سفید خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیاء و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولانست و بعد از او ائمهٔ را یک یک شمرد تا حضرت صاحب عم و فرمود شهادت ده از برای همهٔ ایشان بوصیت و امامت و انکه زمین خالی نمی باشد از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و انکه ایشانند عروة الوثقی و ائمهٔ هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتی که همهٔ خلق بمیرند و زمین و هرچه در زمین است بخدا میراث برسد و کواهی بدهی که هرکه مخالفت ایشان کند کمراه و کمراه کننده و ترک کنندهٔ حق و هدایت است و انکه ایشان بیان کنندهٔ قرانند و سخن کوینده اند از جانب حضرت رسول هرکه بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و انکه از دین ایشانست ورع و عفت و راست کوئی و صلاح و استقامت بر حق و سعی در عبادت و رد امانت کردن بنیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزهٔ روز و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار بردن فرج ال محمد و بصبر نیکو با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضو را فرمود تا مسح پاها هر یک یک مرتبه و انکه نمی شکند وضو را مکر بول یا غایط یا باد یا خواب یا جنابت و انکه هرکه مسح کند بر موزها مخالفت خدا و رسول کرده و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت را و فرمود نماز در اول وقت افضلست و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمیتوان کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمی توان کرد مکر باهل بیت و لایت یعنی شیعهٔ امامی و نماز نمیتوان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بکوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون این را کفتی سلام کفتهٔ و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هرکاه قصر میکنی روزه را نیز می باید افطار کرد و کسی که در سفر روزه را افطار نکند از او مجزی نیست و بر او قضا واجبست و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنجکانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هرکه کم کند مخالفت پیغمبر کرده و میت را از پایین قبر باید برفق و همواری برند و بلند کفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنتست و بعد از ان احکام زکوة مال و زکوة فطره را و احکام

حایض و مستحاضه را فرمود و روزهٔ ماه رمضان فریضه است و روزه را بسبب دیدن ماه باید کذاشت هم در روزه داشتن و هم در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست که بجماعت بکنند زیرا که بدعتست و هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی در اتش است و بعد از انکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده فرمود که جایز نیست حج مکر بعنوان تمتع و حج قران و افرادی که عامه میکنند نمی باشد مکر از برای اهل مکه و جمعی که در ان حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمی توان بست و جهاد واجبست با امام عادل و هرکه کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجبست و قسمی که کسی از برای تقیه بخورد از برای رفع ظلم از خود کناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان میکنند صحیح نیست و حضرت امیر عم فرمود که زنهار نخواهید زنانی که سنیان سه طلاق در یک مجلس میکویند که انها شوهر دارند و زیاده از چهار زن ازاد را بعقد دایم نمی توان خواست و صلوات بر حضرت رسول و ال او واجبست در هر موطن که نام انحضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن و وزیدن بادها یا کشتن حیوانات و غیر انها و دوستی دوستان خدا واجب است و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجبست و نیکی بپدر و مادر واجبست هرچند بت پرست و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعتی نمی باشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیهٔ حیوانی که در شکم حیوان دیکر باشد بذبح کردن مادر انست و حلالست اکر مو و پشم بر او روییده باشد و واجبست حلال دانستن متعهٔ زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بکفتهٔ عمر در میراث میکنند بدعتست و مخالف قرانست و با فرزند و پدر و مادر احدی میراث نمی برد مکر زن و شوهر و کسی که خدا در قران از برای ایشان سهمی قرار کرده است اولی و احق است بمیراث از کسی که سهمی در قران نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید کذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن ان مو از طلا و نقره تصدق باید کرد و ختنهٔ سنت واجبه است از برای پسران و از برای دختران باعث کرامی کردیدن ایشانست نزد شوهران و حقتعالی تکلیف نمیکند نفسی را مکر بقدر وسع و اسانی او و افعال بندکان مخلوق خدا است خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا افریننده یا تقدیر کنندهٔ همه چیز است و مجبور قایل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قایل مشو که بایشان کذاشته است و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا ابی کناه را بعوض کناه دار عذاب نمیکند و فرزندان را بکناه پدر عقاب نمی کند چنانکه فرموده است متحمل نمی شود کناه کاری کناه دیکری را و نیست از برای ادمی مکر انچه سعی کرده است و خدا را هست که عفو کند از کناه و تفضل کند بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است

از انکه جوز کند و واجب نمی کرداند خدا اطاعت کسی راکه داند که ایشان را کمراه میکند و بمعصیت می افکند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و برنمی کزیند از برای امامت کسی راکه داند که او کافر خواهد شد باو و اطاعت شیطان خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمی کند مکر انکه معصوم باشد از کناه و اسلام غیر ایمانست و هر مومنی مسلمانست و هر مسلمان مومن نیست و دزد مومن نیست در وقتی که دزدی میکند و زناکننده مومن نیست در وقتی که زنا میکند و انهاکه کناه کبیره میکنند که مستوجب حد میکردند مسلمانند نه مومنند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند مومن را و حال انکه او را وعدهٔ بهشت داده است و از اتش بیرون نمی اورد کافر را و حال انکه او را وعد خلود در جهنم کرده است و نمی امرزد شرك بخود را و می امرزد هرچه کمتر از انست از برای هرکه خواهد و کناه کاران اهل توحید داخل جهنم میشوند و بیرون می ایند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بنیکها و نهی از بدیها واجبست اکر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرایض است که خدا در قران واجب کرده است و اجتناب از جمیع کناهان کبیره و ان معرفتی است بدل و اقرار یست بزبان و علمیست باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و نکیرین و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از انهاکه ستم کردند بر ال محمد و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون اورند و بنای ستم بر ایشان کذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از انهاکه بیعت را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پردهٔ حرمت حضرت رسول را دریدند و زوجهٔ انحضرت را از خانه بیرون اوردند و باحضرت امیر عم جنك کردند و شیعیان او را کشتند و از انهاکه مجور و ظلم شمشیر بروی ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از انکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کردند و سفیهان مثل معاویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کردند و بیزاری از اشباع که باحضرت امیر عم جنك کردن و ایضا مهاجران از اهل فضل و صلاح را از سابقین کشتند و بیزاری از انهاکه برسر خود شدند مانند ابوموسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حقتعم در شان ایشان فرموده است انهاکه کم و باطل شد سعی ایشان در زندکانی دنیا و ایشان کمان میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بایات پروردکار خود یعنی بولایت حضرت امیر عم و کافر شدند بلقای ان یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان بر پا نمیداریم از برای ایشان میزان را حضرت فرمود که ایشان سکان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایدان جورند اول ایشان و اخر ایشان یعنی هرکه بغیر حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشباه پی کنندکان ناقهٔ صالح از اشقیای اولین و اخرین

که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ایمه و واجب است ولایت و محبت انهاکه بر طریقهٔ پیغمبر خود رفته اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابوالهیثم و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابوایوب انصاری و خزیمه و ابوسعید خدری و امثال ایشان و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و انهاکه بهدایت ایشان هدایت یافته اند و حرام بودن شراب انکور و هر شراب مست کننده کمش و بسیارش و هرچه بسیارش مست کند کمش نیز حرام است و مضطر شراب نمیخورد زیراکه او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندکان و هر صاحب چنکالی از مرغان و حرام بودن سپرز که ان خونست و حرام بودن مارماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که انکشتن نفسی است که خدا حرام کرده است از او و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و کریختن از جنك و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و کوشت خوك و انچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت انها در صورتیست که مضطر نباشد ادمی و خوردن ربا بعد از انکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش کفتن زنان عفیفه و لواطه و کواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت الهی در اخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا و ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر کذشته و حبس حقوق مسلمانان باقدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبك شمردن و بی عذر تاخیر کردن و جنك کردن با دوستان خدا و اصرار بر کناهان و ایضا ابن بابویه در کتاب خصال اکثر این مضمون را بچند سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق عم فرمود که اینها شرایع دینست از برای کسی که متمسك شود باینها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد ازان اکثر این مضامین راکه با مذهب حق شیعه موافقست بیان فرمود و زیاده برانها فرمود که نماز نکنند در پوست میته هرچند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز تکو ینند تم جدك و زن راکه بقبر برند بعرض از جانب لحد برند و مربع کنند و خر پشته نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجبست و بیزاری از دشمنان ایشان واجبست و از انهاکه ستم کردند بر ال محمد و هتك حجاب انحضرت نمودند و از فاطمه فدك را غصب کردند و میراث او را منع کردند و حق شوهر او را و قصد کردند که خانهٔ او را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت کذاشتند و تغییر سنتهای رسول دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج واجبست و بیزاری از قاتل حضرت امیر عم و جمیع قاتلان ایمه عم واجب است و از جملهٔ مومنانی که ولایت ایشان واجبست جابر انصاری و عبدالله بن الصامت را نیز حساب کرده اند و فرموده است که اصحاب حدود فاسقانند نه مومنانند و نه کافران و شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هرکاه پسندد خدا دین ایشان را و

در کتاب اول مرتبه شرک بخدا ذکر کرده است و چون این حدیث معتبر السند از دو معصوم بزرگوار عم در بیان شرایع دین حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمودم هفتم چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را بدلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرطست در تکلیف کسی که قادر باشد بر انچه مکلف بان شده است و تمیز میان ان و غیر ان بکند پس قبل از این حال تکلیف ان محالست و بعد از ان مکلف میشود بان خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکنست چند سال بعد از ان نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف و مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسایر عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجبست که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سالگی مکلف باشند و ذکور با انکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند در انکه مکلف در وقتی که مشغول نظر و فکر است چون معارف خمسه نظریست ایا کافر است یا مومن سید مرتضی جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین گفته است این بسیار مشکل است زیرا که لازم می اید که حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفتست و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعم و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می اید و تکلیف ما لا یطاق مگر انکه گوییم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوییم اجماعی که کرده اند در انکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافریست که از روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر انکه واسطهٔ نیست میان این دو شق پس می باید غیر مومن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماعست که غیر مومن داخل بهشت نمی شود و جواب گوییم که ممکن است داخل شدن او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش انست که چنین کسی را نه حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر او حقیقت در مدت نظر و فکر بلکه بتبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تامی بر او متحقق نشده است که از حکم

اطفال بیرون رود پس او باقیست بر انحالت تا بر او زمانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی و نزد فقیر حق انست چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی در حالی بمرتبهٔ از مراتب ایمان مکلف است و حقتعم میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها حقتعم تکلیف نمیکند نفسی را مگر انچه قابلیت انرا باو داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزهٔ طیار روایت کرده اند که حضرت صادق عم فرمود که نیست از قول ما و اعتقاد ما انست که حق تعم حجت میگیرد بر بندگان بانچه بایشان داده است و شناسانیده است پس رسول بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل گردانید و در ان کتاب امر و نهی کرد امر کرد بنماز و روزه و فرمود اگر بخواب بروید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید بعد از صحت قضا کنید و هم چنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان اسان کرده است و در هر امری خدا را ارادهٔ حتمی هست و خدا را در ان مشیتی هست و من نمیگوییم که بایشان گذاشته است و هر چه خواهند میتوانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وامیگذارد و انچه را بایشان تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن مردم در ایشان خیری نیست که با این وسعت شریعت مخالفت کنند هم چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر انها که نمی یابند انچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا امرزنده و رحیم است و نه بر انها که چون نزد تو می ایند که ایشانرا سوار کنی تو میگویی من نمی یابم چیزی که شما را بر ان سوار کنم بر میگردند و اب از دیدهای ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف را برداشت چون خرجی نمی یافتند و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده اند که خدا حجت نمی گیرد بر مردم مگر بانچه بایشان داده است و ایشانرا شناسانیده است و ایضا بسندهای معتبر از انحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعم که نبوده است که خدا حکم کند بگمراهی گروهی بعد از انکه ایشانرا هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان انچه باید از ان بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان انچه باعث خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است فالهمها فجورها و تقویها یعنی بیان کرد از برای هر نفسی انچه باید بکند و انچه باید ترک کند و ایضا فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است اما ثمود فهدیناهم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست مگر انکه حق بر او وارد میشود نزد او ظاهر میگردد خواه قبول کند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از انحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار

خداست و بندکانرا در ان عملی و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبد الاعلی از انحضرت
پرسید که ایا در مردم التی و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بان الت توان رسید فرمود نه پرسید که ایا
ایشانرا تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه برخداست که تلقین او کند خدا تکلیف نکرده است
نفسی را مکر بوسع و اسانی و تکلیف نکرده است مکر چیزیرا که باو عطا کرده است و در حدیث دیکر
فرمود که شش چیز است که مردم را در ان کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب
و بیداری و در حدیث دیکر فرمود که خدارا نیست برخلق که بشناسند و خلق را برخدا هست که
ایشانرا بشناساند و بعد از ان خدارا بر همهٔ خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضا
از انحضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند براو چیزی هست فرمود نه و بروایت دیکر فرمود که انچه
خدا علمش را از بندکانش محجوب کردانیده است بر ایشان دران تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیکران
بسندهای صحیح روایت کرده اند از انحضرت که رسول خدا صلعم فرمود که برداشته اند از امت من نه
چیز را خطا و فراموشی را و انچه ایشان را بران اکراه کنند و انچه ندانند و انچه طاقت ان نداشته باشند
و انچه مضطر باشند بان و حسد و فال بد و تفکر در وسوسها در احوال خلق مادام که بلب سخن نکویند
و ازین قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده ام
اما مجملا معلوم است که تا حقتعالی چیزی را بکسی نشناساند و در ان باب حجت براو تمام نکند او را بر ترک
ان عقاب نمی کند و اتمام حجت انواع میدارد و یک قسم انست که کسی پدر و مادر او مسلمانند و در
بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذهب حق در نفس او جا کرده است در اول بلوغ اطمینانی دارد بدین
حق و این نیز چند قسم است یکی انکه بمحض حسن ظن بپدر و مادر و خویشان و استاد از روی
تقلید ظنی بهم رسانیده است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانکه سابقا مذکور
شد دویم انکه در این مدت بتدریج دلایل اجمالیه بر کوش او خورده است در اول بلوغ با علم یا ظن
قریب بعلم از روی دلایل بهم رسانیده است او نیز بطریق اولی کافی است و اکر طالب یقین باشند
هر دو بطاعات و عبادات و در تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال
طلب نهایت معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا انکه باعلا مدارج یقین
بحسب قابلیت خود برسند و اکر تقصیری در این ابواب بکنند اکر فتنهٔ مضله ایشانرا عارض نشود که
ایشانرا از دین برکرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی ع خواهند بود
و اکر و العیاذ بالله از دین برکردند تقصیر خودشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد اهل خلاف می باشند
اکر تعصب را بکذارند و طالب حق شوند بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته
حقتعالی بالطاف خفیه و سببها از برای هدایت ایشان برمی انکیزد و ایشانرا هدایت میکند و اکر نکند

ایشان را معذور میدارد چنانکه کذشت و اکر بنای امر خود را بر تعصب کذارند و کوش بحق ننهند
و راسخ در دین خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق
بر ایشان وضوحی بهم رسانیده باشد داخل مرجون لامر الله باشند اما جمعی که مشغول نظر باشند و
متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شک
نیست که ایشان معذورند و اکر به بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون
لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجمل باید دانست که حقتعالی بر احدی از عباد ظلم نخواهد کرد
و تا حجت بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست
بلکه اجمالا کافیست و همین قدر که مذکور شد اکتفا توان نمود

فصل بیستم

در بیان انواع کناهانست و توبه از انها و در ان دو مرصد است مرصد اول در بیان کناهان صغیره
و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه انست که کناه بر دو قسم است اول کبیره دویم
صغیره و انچه شیخ طبرسی و بعضی از علما کفته اند که کناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریکند در مخالفت
امر و نهی و صغیره و کبیره که بر کناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت بمافوق و ماتحت انست مثل بوسیدن
اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید
و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند بسیار بعید است و منافی ایات و اخبار بسیار است
چنانچه حق تعالی فرموده است که اکر اجتناب کنید کبایر کناهانرا که نهی کرده اند شمارا از ان تکفیر میکنیم و
می بخشیم کناهان شمارا و باز فرموده است انها که اجتناب میکنند از کبایر کناه و از فواحش یعنی کناهان
بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مکر لمم یعنی صغیره و در احادیث وارد شده است که کناه
کبیره ادمی را از عدالت بیرون میبرد و صغیره اکر اصرار بران نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور
نیست که مراد انها از انکه کناه صغیره نمی باشد ان باشد که کناه را حقیر نمی باید شمرد و معصیت خداوند
کبیر صغیر و حقیر نمی باشد و نافرمانی خداوند جلیل عظیم و بزرک است بلی بعضی کناهان از بعضی
بدترند و بعضی نسبت ببعضی خورد تر مینماید پس حق انست که کناه بر دو قسمست یکی کبیره است که
ارتکاب ان بدون توبه ادمی را از عدالت بیرون نمیبرد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی
معانی ایمان نیز بدر میکند چنانچه سابقا دانستی و دیکری صغیره است که بدون اصرار بران از عدالت
بیرون نمی برد و اکر اجتناب از کناهان کبیره بکند ارتکاب انها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل خود
انهارا می بخشد و بر انها بمقتضای وعدهٔ خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما انست که اصرار بر کناه
صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلافست شهید کفته که اصرار یا فعلی است یا حکمی اصرار فعلی
مداومت بر یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی انست که عزم

داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از ان اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نکذرد نه
تو به و نه عزم بر فعل ان ظاهرش انست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفارهٔ
ان باشد چنانکه در اخبار وارد شده است این کلام شهید بود و بعضی کفته اند اکر صغیره بکند و بعد
از ان عزم بر صغیرهٔ دیکر داشته باشد باز اصرار بعمل می اید و بعضی کفته اند همین که صغیره بکند
و بعد از ان تو به نکند اصرار بعمل می اید و بنابراین فرق میان صغیره و کبیره نخواهد بود و بعضی کفته
اند بسیار کردن یك نوع از صغیره است و بعضی کفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یك نوع
و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده اند که هر یك از اینها اصرار بعمل می اید و بعضی دعوای
اجماع کرده اند بر انکه بسیار کردن کناه هر چند از یك نوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او کناه را زیاده از
اجتناب باشد و هر کاه که کناه او را میسر شود بی تو به مرتکب شود البته قدح در عدالت او میکند و کمان
فقیر انست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل ان اصرار نیست بلکه اصرار بامداومت بر یك کناه و تکرار
انست بدون تو به یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و
در مابین ان ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار است
در ان بعضی کفته اند هر کناهیست که حقتعالی در قران مجید وعید عقاب در ان کرده باشد و بعضی کفته اند
هر کناهیست که شارع حد بران مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در ان شده باشد و بعضی کفته اند
که هر کناهیست که کردن ان مشعر بر بی اعتنائی فاعل ان باشد بدین و بعضی کفته اند هر کناهیست
که حرمت ان بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی کفته اند هر کناهی است که وعید شدید بران
در قران یا در سنت شده باشد و بعضی کفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که انها هفتست اول
شرك بخدا است و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دوم قتل ادمی است بناحق سیم فحش کفتن
بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در ان بغیر حق پنجم زناست ششم کریختن از جنك
واجبست هفتم عقوق پدر و مادر و بعضی سیزده کناه دیکر بر اینها افزوده اند لواطه و سحر و ربا و غیبت
و قسم دروغ و کواهی دروغ و اشامیدن شراب و استخفاف بکعبهٔ معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن
و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامید شدن از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده
کناه دیکر اضافه کرده اند خوردن میته و خون و کوشت خوك و کوشت حیوانی که بغیر نام خدا کشته
باشند در غیر ضرورت و رشوه کرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم
و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم
کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر کناهان و در حدیث
امام رضا ع نزدیك باینها کذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفتست کفت بهفت صد

نزدیك تر است از هفت و انچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول کناهی چند
که در قران مجید وعید اتش جهنم بران شده باشد یا تهدید عظیم بران شده باشد که متضمن عقاب
باشد یا ترك فرایضی که وجوبش از قران مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دوم انکه در
قران مجید یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بران شده باشد و بعضی لعن
بر فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره کفته اند اکر احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید
شده باشد داخلست و قول اولی اظهر است و قول اخیر احوطست و در حدیث صحیح عمرو بن عبید انها
مخصوص وارد شده است شرك و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق
پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش کفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و کریختن
از جنك و خوردن سود و جادو کردن قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب
و کواهی ناحق و پنهان کردن کواهی حق و شراب خوردن و ترك نماز واجب عمدا یا چیزهای دیکر که
خدا در قران واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخلست و قطع رحم کردن
و از مجموع اخبار انچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در ان وارد شده است قریب بهشتاد میشود و والد
فقیر در بعضی از تصانیف خود انها را جمع کرده است و انهاست که در این حدیث صحیح مذکور شد
و کهنت یعنی خبر دادن از جن و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزهٔ ماه رمضان و تاخیر حج از سال
استطاعت بدون عذر و اشامیدن هر مست کنندهٔ و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از
هجرت و شاید در این زمان رفتن ببلادی باشد که عالمی در انجا نباشد و مسایل دین خود را اخذ نتوان
کرد و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه ع و غیبت و بعضی کفته اند ترك جمیع سنتها و منع کردن
زیادتی اب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام
پدر و مادر انکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی کفته اند کراهت داشتن از
قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مومنان و الحاد در حرم
مکه و مدینه یعنی ظلم در انها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مومنی بغیر حق
و خوردن میته و سایر نجاسات و قرمساقی در حرام و اصرار بر کناهان صغیره و امر بدیها و نهی از نیکیها
و دروغ کفتن و خلف وعده بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن مومنان و دشنام دادن بایشان و ازار
کردن بی سببی و زدن کنیز و غلام زیاده بر حدی که مستحق ان باشند و منع اب مباح از کسی که مستحق
ان باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع کردن و تعصب کشیدن بغیر حق بظلم
بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مومنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان
کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و کمان بد بردن بایشان

و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصا مجلس شرب خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بدعت هم نشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از مسکر تا اخر محل اشکالست کبیره بودن انها و اما حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن ان خلافست و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن ان و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا بحرا و از است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور انست که فرقی نیست میان انکه در دعا و قران و ذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حدی را که از برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیهای حضرت امام حسین را نیز استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه عربان نخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا کند در عروسیها از برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و اینها تجویز کرده اند نوحهٔ زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثناء اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث معتبره نیز در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همهٔ اینها را حرام میدانند و ترک همه احوطست و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر اواز کسی خوش اینده است هر چند تحریری در ان نباشد و هم چنین گاهست که قران و دعا را نحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و ان قصوری ندارد و احادیثی که در باب خواندن قران بحزن و صوت حسن وارد شده است ممکن است که محمول براین باشد و انچه تصریح بترجیع و غنا در ان وارد شده است محمول است بر تقیه زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قران و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال الات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلافست و کسی که غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف بی صنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوطست و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هر چه در ان گرو بندی باشد مگر در شمشیربازی و اسب دوانی و استردوانی و الاغ دوانی و شتردوانی و فیل دوانی و تیراندازی و در قمارها که نهی انها مخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعه عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن انها هر چند گرو نبندند و ظاهر جمعی انست که تخم بازی و گردکان بازی و تاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار انست که بازی نرد و شطرنج کبیره است • یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند باینها و در حدیث صحیح منقولست از حضرت صادق که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را

خوردن حرام است و نگاه داشتن ان کفر است و بازی کردن ان شرکست و سلام کردن بر کسی که بازی میکند معصیت و کبیرهٔ هلاک کننده است و کسی که بازی میکند و دست در میان ان گذارد چنانست که دست در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسی که نظر بان کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بان در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در انحالت در گناه مساوی اند و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا داند و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار هم نشینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که ان از مجالسیست که اهل انها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند اما بگرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و چیزهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر بگرو بندی باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلافست و حکم بحرمت مشکل است خصوصا هرگاه غرض و ورزش غلبهٔ بر خصم باشد در جنگ و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی گرفتن حسنین ع در حضور حضرت رسول و تحریص کردن انحضرت و جبرئیل هر یک از ایشان یکی را استدلال بر استحباب ان نیز میتوان کرد و علامه جزم کرده بحرمت انگشتر بازی و استعلام انکه در دست من جفتست یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله بگرو انداختن و بیک پا ایستادن و یک پا دویدن و مکث در زیر اب کردن خواه عوضی در گرو قرار داده باشند یا نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو براههای دور فرستادن و گرو دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکالی کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحبست و از برای فرستادن نامها جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمتست و اگر بدون عوض باشد خلافست و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترکست و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلافست و اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانهای مسلمانان و شکستن شیشها و ظروف همسایگان و امثال انها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ یکدیگر انداختن خواه عوضی قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلقا انها را تحریص بر جنگ یکدیگر کردن حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در انکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسی که مستحق مدح باشد و هم چنین تعریف حسن زن مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده و مرلف مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربی را تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و ان گرهیست یا افسونیست یا سخنی است که تکلم کنند بان یا بنویسند

یا عملی بکنند که تاثیری بکند در بدن کسی یا دل او یا عقل او بدون آنکه ظاهر مباشران کردند و بعضی از جملهٔ سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل کردانیدن شیاطین را از برای کشف امور غریبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن انها در بدن کودکی یا زنی و سخن کفتن بزبان او و اکر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهر از قبیل کهانت باشد و شهید کفته است که از جملهٔ سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در انکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهر اکبیره است اما یاد کرفتن ان بعضی تجویز کرده اند انرا نه بقصد عمل کردن بلکه از برای انکه احتراز از ان بکند و بسا باشد واجب کفایی باشد برای دفع شبههٔ ساحری که دعوای پیغمبری کند و فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین می کفته است که چون حضرت رسول صم انکشتهارا کشود و از میان انکشتهای مبارکش اب جاری شد احتمال سحر نداشت و اکر انکشتان را ایکدیکر می چسبانید و می خوابانید احتمال سحر داشت و فرق انست که معجزات انبیاء عم از ان واضح تر و ظاهر تر است که احتمال سحر در انها رود و نهایتش انست که چند قطرهٔ اب بیرون اید نه انکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا هفتاد خروار عصا و ریسمان را ابلع کند و بعد از حضرت رسول معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر عم انشا الله نبوی نخواهد بود که کسی را در ان شبههٔ تواند بود و در روایتی وارد شده است که حل بکن اما سند و اکثر این حدیث را حمل بران کرده اند که بقران و ذکر و دعا حل کن و برطرف کن سحر را نه به سحر و کسی که حلال داند سحر را واجبست کشتن او و ایضا خلافی نیست در انکه کهانت حرام است و کفته اند که ان عملیست که موجب اطاعت بعضی از جن کردد و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیکست به سحر و از حضرت صادق عم منقولست که هر که کهانت کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد صم و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و ان اعمال غریبه است که معرکه کیران بجلد دستی کاری چند میکنند که غریب مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست که اصلی دارد یا نه و اکر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردنست و فریب دادن مردم و همه اینها حرام است و اکر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب انست که در این زمانها کسی نمیداند و مخصوص انبیاء و اوصیاء عم خواهد بود و بر فرض محال که کسی داند در این اعصار حکم بحرمت مشکلست مکر آنکه متضمن مفاسد دیکر باشد و چنانچه شیخ شهید کفته است احوط و اولی اجتناب از همهٔ اینهاست و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه و ان مستند شدنست بعلامتی که از مشابهت در ترکیب و صورت که بسبب ان ملحق میکردانند بعضی از مردم را ببعضی در نسبت چنانکه در باب نسب اسامه سخنی مذکور شد ارباب قیافه پاهای او و زید پدر او را ملاحظه کردند و حکم کردند اسامه پسر زید است و کفته اند وقتی حرام است که جزم بان بکنند و امر حرامی بران مترتب سازند مثل انکه نسبی را که

شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرمی را محرم کردانند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافهٔ دیکر می باشد که حکم میکنند از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیهٔ او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و کوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه و بنک و فروختن سک بغیر سک شکاری و کله و زراعت و باغ و مشهور انست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است و در عذره و بول ماکول اللحم خلافست و جایز بودن اقوی است و روغنی که نجس شده باشد مشهور انست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر اسمان و ظاهرا در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال ان توان کرد و حیوانات را بان چرب توان کرد و در دنبه و پیهی که از میته اخذ کرده باشند مشهور انست که مطلقا استعمال نمیتوان کرد و در روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که همه را در اموری که طهارت در انها شرط نیست استعمال میتوان کرد و از جملهٔ محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران انها را عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی عم و فروختن و خریدن التهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال انها و الات قمار مانند شطرنج و نرد و کنجفه اکر از برای استعمال حرام خرند و اکر انتفاع حلالی از ان متصور باشد بان هیئتی که هست و مشتری از برای ان منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در ان صورت حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اکر شکسته اش قیمتی داشته باشد و ان شکسته بفروشد برای انکه مشتری انرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتواند فروخت و بعضی کفته اند تا انرا از هیئت خود نبرند از دست نمیتواند فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز این خلافست و از جملهٔ محرمات فروختن اسلحهٔ جنک است بدشمنان دین در وقتی که جنک داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و هم چنین کفته اند حرام است فروختن اسلحه براه زنان و دزدان از برای این امور یا مطلقا و هم چنین مشهور میان علما انست که حرام است فروختن انکور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میکیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا الات قمار و اکر بکسی بفروشد که این کارها کند و مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهتست و بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسیار است و ایضا خلافست در اجاره دادن دکان و خانه و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر محرمات و ایضا خلافست در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درندکان مانند شیر و پلنک و اشهر جواز است خصوصا حیوانات شکار کننده مانند یوز و چرغ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع کربه است و بعضی دعوای اجماع بران

کرده اند و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندگانست مانند پوست شیر و پلنگ و ابن البراج گفته است
ثمن کربه را تصدق می باید کرد و تصرف دیگر نمیتوان کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و ابن جنید
گفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخ و درندگان در خوردن و آشامیدن صرف
نمی باید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جملهٔ محرمات ساختن صورتهای سایه دار است
که اگر روشنی بر یک طرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا باشد و
ظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذیروح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد
پس صورتها که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاه و بناها کو
سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند کو سایه نداشته باشد
و بعضی صورت غیر ذیروح را نیز حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگر چه احوط است
و فروختن صورت مجسمه نیز مشهور حرام است و کواکب را موثر تام دانستن چنانکه بعضی از علما قایلند
کفر است و موثر ناقص دانستن بانکه اوضاع فلکی را تاثیر فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در
حرارت و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند و اگر موثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده
است که چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حقتعالی این را علامتی
برای امری قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید گفته است مکروه هست و اکثر علما نظر و فکر
در علوم نجوم و یاد دادن و آموختن آن را حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بران دلالت دارد و ابن
طاوس و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد بتاثیر نداشته باشد حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره
ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها علامت حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا و
اوصیاء است و این یک راه علم ایشانست بامور آینده و غیر ایشان احاطهٔ تامه باین علم ندارند و باین
سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث
بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند
ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق عم منجمی را فرمود که کتابهای
خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست کواکب نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی
نحوست دارند و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و حقتعالی قادر است که بدعا و تصدق و توسل
بجناب مقدس او نحوست اینها را بسعادت مبدل گرداند و بترک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب
معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعد آن را نحس گرداند لهذا در دفع مخاوف و رفع بلا امر بتصدق
و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده اند مگر نکاح و زفاف و سفر و بعضی
از امور که امر باحتراز از بودن قمر در عقرب در آنها نموده اند و گمان فقیر آنست که آن نیز بر وفق اصطلاح

منجمین نیست بلکه محاذات ستارهای عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بران بوده و هست و در میان
عرب منجمی و تقویمی شایع نبوده است و از عادت جمیلهٔ شارع معلوم است که بنای عبادات و معاملات
ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام در آن یک نسبت دانسته باشند و در این زمان
اکثر ستارهای عقرب ببرج قوس منتقل شده است و اما علم هیأت افلاک و کمیت و کیفیت حرکات آنها
مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرائب حکمت و
عظمت قدرت حقتعالی میشود و حق آنست که اهتمام زیاد در این موجب تضییع عمر است و اکثر مبتنی
بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضی حیران
شده اند و آن را از مشکلات آن فن شمرده اند و ارصاد مختلفه که بسته اند در اکثر امور بایکدیگر
مخالفند و بغیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و انبیا و اوصیاء که بایشان وحی و الهام نموده است
دیگری را بر حقایق آنها اطلاعی نیست اما قلیلی از آن که مثمر مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوة و غیر
ذلک بوده باشد خوب نیست و شهید فرموده است که اما رمل و فال و مثل آنها حرام است با اعتقاد بمطابقهٔ آنها
با واقع ایضا زیرا که علم غیب مخصوص خدا است و اگر بر سبیل فال نیک شنود و گوید باکی نیست زیرا که
روایت کرده اند که رسول خدا صلعم فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت
مولف گوید که احوط آنست که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که
اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن عراف وارد شده است و این جماعت که خبر از آینده میدهند بظن
و تخمین عرافند آنکه میگویند که رمل از حضرت دانیال عم ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در
سرائر از کتاب مشیخهٔ ابن محبوب از هشیم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عم عرض کردم که نزد ما
در جزیره مردی هست که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مال او را دزد برده است یا مانند آن از
خبرهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که
تصدیق او کند در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند
حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی که از برای فریب دادن مردم باشد
و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد
زینت کردن مانند وسمه بر ابرو گذاشتن و لباسی مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دست بند
پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص زنان نباشد مانند عمامه
و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکالی نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را
بنیل و سرمه حرام دانسته اند و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زی
مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق عم منقولست که حق تع

وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و مخورند
خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه ایشان دشمن
منند و اکثر علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن
و دفن کردن و نماز کردن بر ایشان و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها و خالی از قوتی
نیست و بر مستحبات گفته اند مزد میتوان گرفت و اکثر گفته اند حرامست اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز
دانسته است و هم چنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور انست که اجرت بر قضا و حکم میان
مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند اما همه تجویز کرده اند روزی دادن موذن و پیشنماز و قاضی را
از بیت المال و هم چنین اگر وقفی بر این جماعت کرده باشند میتوانند گرفت و مشهور انست که جایز است
اجرت گرفتن بر صیغهٔ نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علما گفته اند که جایز نیست فروختن
و خریدن قران مجید و اگر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط
انست که جلد و خلاف را بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیار بر نهی ان وارد شده است
و از جملهٔ ایشان روایت سماعه است که گفت از حضرت صادق عم شنیدم که فرمود مصحفها را مفروشید که
فروختن ایشان حرام است پرسیدم چه میفرمایی در خریدن ایشان فرمود جلد و کاغذ و غلاف را بخر و زنهار
مخر ورقی را که بر ان قران نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود و زرش بر انکه فروخته است حرام است و
در حدیث صحیح از انحضرت منقولست که فرمود بخرم مصحف را دوست ترمیدارم از انکه بفروشم و این
حدیث دلالت بر کراهت میکند و بر اجرت گرفتن کتابت مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط
حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط انست که ابتدا شرط نکند و بعد از نوشتن انچه
بدهد قبول کند یا اجرت را بازای غیر قران بگیرد از ایه و عشر و خمس و جزو و امثال اینها یا قیمت مرکب
قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما
انست که قدری از قران مجید را که یاد گرفتن ان واجبست اجرت گرفتن بر تعلیم ان حرام است و زیاده
از انرا اجرت گرفتن برای تعلیم مکروه هست و اگر اول شرط کنند کراهت ان اشد است و بعضی با شرط حرام
دانسته اند و احوط انست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسایل ضروریهٔ اصول دین و فروع
دین را حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت اخذ
اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور انست که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت قران که
ثواب انرا از برای مرده بازنده هدیه کند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل بر انکه شرط
کرده باشند کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرامست
خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جملهٔ کبایر است و از حضرت باقر عم منقولست که رشوه

گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر انکه محق باشد و داند که
بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود در این صورت بعضی تجویز کرده اند و
مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر انکه حاکم عادل نبوده
باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود و در این صورت تجویز مرافعه
بسوی او کرده اند و احوط انست که تا ممکن باشد حکم بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است
که اگر بحق نیز از برای او حکم کند انچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را بطلا و بغیر سیاهی نوشتن
مکروه هست و بعضی حرام دانسته اند و گفته اند انرا مکروه هست عشر انرا بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق
از سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق که مردی هست که عشر مصحفها را بطلا مینویسد حضرت
فرمود که صلاحیت ندارد ان مرد گفت این معاش منست حضرت فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا
وسیلهٔ از برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد وراق منقولست که گفت عرض کردم
بر حضرت صادق عم قرانی را که خمس و عشرش را بطلا نقش کرده بودند و در اخرش یک سوره را بطلا
نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز انرا مگر نوشتن قرانرا بطلا و فرمود خوشم نمی اید که بنویسند قران
را مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن حضرت امیر عم نه نوشتن عثمان و این
حدیث دلالت میکند بر انکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن
قران را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علما انست که طلا کاری کردن مسجد حرام است و بعضی
مطلق نقاشی کردن را حرام دانسته اند و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن
حرام است و نجاست متعدیه را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدیه را نیز حرام دانسته اند
و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور انست که حرام نیست مانند عمارت
کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان
وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حق تعم فرموده است رکون مکنید بسوی
ایشان که ستم کرده اند پس مس میکند شما را اتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری
کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این ایه
مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول با ایشانست در ظلم ایشان و راضی بودن بفعل ایشان و اظهار
محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است
که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعتست پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود و
راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط انست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع
ضرر از مومنی یا اقتضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و مودت نکنند و مشهور میان علما انست که

حرام است نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند توریة و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتاب سنیان و سایر مخالفان در کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از انها یا تقیه و مشهور میان علما انست که انچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد و جایزها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از انکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند اگر این کس را حواله کنند بر محل باز جایز است گرفتن و در این شق اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقهٔ او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در اینصورت احوط انست که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته اند که زنان نان و نان خورش را بدون اذن شوهر تصدق میتوانند کرد اگر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرر باو رساند و اگر مالی را بکسی داده باشند که بفقرا یا علما یا صلحا بدهد مشهور انست که اگر خود احتیاج داشته باشد و موصوف بان صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند که بشرطی که زیاده از دیگران برندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط انست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد برندارد اما بعیال خود میتواند داد اگر قادر بر نفقهٔ ایشان نباشد و مشهور میان علما انست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی کمان گلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جائز است استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه کردن و امثال ان از ان ساختن و بعضی مکروه دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال شانهٔ ان مستحبست و از جملهٔ محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت ان کرده اند خواندن و شنیدن قصهائی است که همهٔ انها دروغ است مانند قصهٔ حمزه و افسانهای معلوم الکذب یا بعضی از انها که معلوم الکذبست مثل روایات موضوعهٔ مخالفان که مشتملست بر تخطئهٔ انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعهٔ صوفیه یا افترا بر اکابر علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر انکه غرض رد و ابطال انها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن انها چنانکه ایهٔ سماعون للکذب بران دلالت دارد بنابر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جملهٔ دروغ است صحبت داشتن شب بقصهای قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا جنگهای واقع چیزها از یاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است حرام است شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصهای اختراعی و قصهائی که دروغها بر انها زیاده کرده اند و بقصهای دیگر مکروه هست برای انکه مانع بیداری اخر شب میشود و ابن بابویه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق مذکور شدند

فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفته است که بار از انحضرت سوال کردند از قصه خوانان ایا حلالست گوش دادن به سخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود هر که گوش انداز د بسوی سخن گوئی پس تحقیق که او را پرستیده است پس اگر ان سخن گو از جانب خدا سخن گوید خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از انحضرت پرسیدند از قول الله تعم که شعرا پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و احوط انست که قصهای ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی یا فائدهٔ دینی زیرا که حق تعم فرموده است و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله تا اخر ایه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطلی را از برای انکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و بایات قران استهزا کند اینها از برای ایشان هست عذابی خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند که این ایه در شان نضر بن الحارث نازل شد که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را می خرید و می اورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصهای رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش می امد ایشان را شنیدن انها و ترک میکردند شنیدن قران را این را از کلبی روایت کرده اند و کلینی و شیخ طوسی بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت امیر عم قصهٔ خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه براو زد و او را از مسجد بیرون کرد و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که چون ببینید مردی را که در روز جمعه احادیث جاهلیت و کفر را نقل میکند بزنید بر سرش اگر چه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغوی نباشد مجوز است و بسیار خواندن و شنیدن ان مکروه هست سیما در ماه رمضان و در شب و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم و هر چند شعر حق باشد و منقولست که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از انکه مملو از شعر باشد و منقولست که هر کس که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهرهٔ ان در این روز همانست و از حضرت رسول منقولست که شعر از شیطانست اما از انحضرت روایت کرده اند که از جملهٔ شعر حکمتست و از حضرت امیر عم و حضرت امام رضا و سایر ائمه عم شعر نقل کرده اند و مکرر تمثیل و استشهاد بان میفرموده اند و احادیث بسیار در ثواب و فضل در مدح حضرت رسول خدا و ائمه عم و مراثی حضرت امام حسین عم وارد شده است و خلافی نیست در انکه شعری که متضمن فحش یا هجو مومنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف حسن پسر مطلقا حرام است اگر چه در اخبر سخنی هست و گفته اند اگر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر شعر بکند حرام نیست

و بعضی گفته‌اند اگرچه حرام نیست اما چون منافی مروّت است از عدالت بیرون میبرد لیکن اشتراط مروّتی
ضعیفی گفته‌اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذب است اگر حمل
بر مجوّز مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته‌اند که داخل کذب است و حرام است و
بعضی گفته‌اند کذب از آن حیثیتی حرام است که باعث این میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند
و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه بانشا بر میگردد و این سخن بعید از حق نیست
اما اگر متضمن مدح ظلمه باشد و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست که از این
جهت حرام باشد و از جملهٔ محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنانست و اکثر علما اینها را حرام دانسته‌اند
مطلقا اما چون اینها امور قلبیه‌اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت نمی‌شود و از بسیاری
از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر اینست و همچنین
گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می‌آید و بعد از این
ان شاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان را از جملهٔ معاصی شمرده‌اند چنانچه احادیث
بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر آنها محمولست بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که
ترک معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جملهٔ محرمات تجسس عیوب مؤمنانست و اخبار و آیات بسیار
در نهی و مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانهٔ مسلمانان و یا از رخنهای در و زنها نظر
محرم ایشان کردن حرامست و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او شود
خونش هدر است اما البته باید که تا منع بکمتر ممکن باشد بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای
مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامهٔ دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد
حرام نیست و اگر حریر محض نباشد با پنبه و کتان یا پشم و امثال اینها مخلوط بدارد مگر آنکه مستهلک باشد
و بعضی ده یک و بعضی پنج یک گفته‌اند و احوط آنست که بر روی بند از دو اگر تکیه کند یا فرش کند باکی
نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرامست و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده‌اند اما اشراب
و مست کنندهٔ با ایشان آشامانیدن حرام است و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در
ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلقا استعمال آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن
خلافست و احوط ترک است و نقرهٔ کمی که استعمال کنند مانند سر دستهٔ شمشیر و زنجیر و حلقهٔ نقره و قطعهٔ
نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور است که جایز است و اکثر گفته‌اند که
از موضع نقره اجتناب می باید کرد و بعضی تجویز کرده‌اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره
چنانکه روایت وارد شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح
وارد شده است که اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد

سوار نشوند و در سرمه‌دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و امثال آن می‌سازند خلافست و میل
طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن
خلافست و همچنین خلافست در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در سر قلیانها و میانها و
نعلبکی‌های طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتنابست خصوصا از نعلبکی که در آن احتمال حرمت
بیشتر است و لولهای طلا و نقره دور نیست که مجوز باشد و در سر نیی که بدهان میگذارند اگر طلا
و نقره نباشد احوط است و اینها و صندوقچهای ملبس بطلا و نقره محل اشکالست و احوط اجتنابست از
همهٔ اینها و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرفهای دیگر برگردانند و بخورند آن طعام حرام
نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جملهٔ محرمات نظر کردن
مرد است از روی شهوت و تلذذ بپسران ساده بلکه بزنان نیز و در این خلافی نیست ظاهرا میان علما
و ایضا حرام است بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول خدا صلعم منقول است که زنهار حذر کنید از پسران
سادهٔ اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنهٔ ایشان بدتر است از فتنهٔ دختران در خانها و فرمود که هرکه پسری را
بشهوت ببوسد حق تعالی در قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و منقول است که هرکه پسری را بشهوت ببوسد
لعنت کنند او را جمیع ملائکه آسمان و زمین و مهیا کند خدا از برای او جهنم را بد مصیر یست جهنم از
برای او و اگر از روی لذت و شهوت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن نیز بدن
زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت زن و زن را حرام است نظر کردن
بعورت مرد و واجبست مرد و زن را که عورت خود را بپوشاند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد
و مراد بعورت در مرد ذکر است و خصیها و حلقه دبر و در زن فرج پیش و پس است و بعضی گفته‌اند
عورت مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی گفته‌اند از ناف است تا نصف ساق و قول مشهور اقوی است
و بعضی گفته‌اند زنان کافره نامحرم‌اند بزنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی
عورت و او نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند
دید و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر شوهر ندارد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید غیر
عورت مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که بشیر خوردن محرم شده باشد باز این حکم دارد و هر
موضعی را که نظر میتواند کرد بغیر شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میتواند
کرد از زن محرم رو و رو او دستها او سر و سینه را و ساقها او بازو‌ها را از برای آنکه حق تعالی مواضع زینت را
از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر رو
و دستها نمیتوان دید بی ضرورت خواه با شهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در آنکه
رو و دستهای آنها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته‌اند جایز است با کراهت

و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یک نظر جایز است و اعادهٔ نظر حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و بر نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکهٔ خود خلافست و مشهور حرمتست اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیهای ایشان را بریده باشند خلافست بعضی گفته اند مالکهٔ خود را میتواند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز میتواند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوطست اگر چه بعضی از اخبار دلالت بر آن دو قول میکند خصوصا اول و از این قول چند فرد را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کردن برو و دست او و بعضی گفته اند بر مو کردن او نیز نظر میتواند کرد و روایات دارد و همچنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که ارادهٔ تزویج او دارد دوم کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کند بدست و رو و مو و محاسن او و در سایر بدن بغیر عورت خلافست و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و روی و موی کفار که در امانند مادام که از روی شهوت نباشد و بعضی جایز میدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک و زنان پیر نیست که مظنهٔ شهوت و لذت نباشد علی المشهور ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او پوشانیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز خلافست و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان غیر رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول و ائمه عم زنان بمجالس مردان می آمده اند و در نمازها حاضر میشده اند و از برای حوایج ببازارها میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلافست و بعضی گفته اند مطلقا حرام است و بعضی با تلذذ و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که در پس در آید درشت سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن نگوید و در وطی دبر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام است ذکر را بدست یا سائر بدن بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود با زن یا کنیز خود بازی کند تا منی بیاید جائز است و بعضی دیگر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود را

سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مردها و نثاری که در عروسیها میکنند جائز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست و گفته اند برداشتن از آن جائز نیست مگر آنکه صریحا رخصت بدهد که بردارند یا قرائن باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلاف است و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشند بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیت نطفه را که ده اشرفی باید بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و ترک وطی زن که بعقد دایم در حبالهٔ او باشد زیاده از چهار ماه بی عذری مگر برخصت زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان حرام و از رضاع نیز حرام است وقتی که شرایط متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر و عمه و خالهٔ و دختر رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و اگر کسی زنی را بعقد یا بملک وطی کند حرام میشود بر وطی کننده مادران زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هر چند بالا روند و دختران زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و او را وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدران آن مرد و فرزندان او و دختران زن حرام مؤبد نمیشود اما تا مادر در عقد اوست دختر را نمیتواند خواست و اگر از مادر جدا شود دختر را میتواند خواست و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلافست و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوکهٔ پدر بر فرزند و مملوکهٔ فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر در یک وقت بعقد خود نمی توان داشت خواه خواهر پدری یا خواهر مادری و خواه خواهر مادری و پدری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر برطرف شود دیگری را میتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتوان خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنائی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنائی که پیش از عقد واقع شود خلاف است اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و این اقوی است و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خالهٔ خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی که کنیزی را مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجائی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمیتواند کرد بعضی گفته اند که کنیز بر پدر او و فرزند

او حرام میشود و بعضی بوسیدن را کفته اند و مشهور انست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما کفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم رسد در ان احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملك جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد پس هر دو را مالك شود و یکی را که وطی کند تا او در ملك اوست وطی دیکری بر او حرام است و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده و ان که حرمت در عده حرام است ان زن بر او حرام مؤبد میشود و هرکز بر او حلال نیست و اکر عده را نداند یا داند و حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچ یك را نداند اکر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اکر دخول نکرده باشد عقد باطلست و بعقد دیکر او را میتواند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده رجعی و عدهٔ باین و عده وفات و عدهٔ شبهه و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبراء کنیز خلاف است و اظهر انست که در ان جاری نیست و اکثر علما کفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در عده دار دارد در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکند بر انکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر دارد یا در عدهٔ رجعیه باشد مشهور انست که حرام مؤبد میشود ان زن بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عدهٔ باینه و عدهٔ وفات باعث حرمت نمیشود و اکر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عدهٔ رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی کفته اند تا توبه نکند ان زن بر او حلال نیست در روایت وارد شده است که توبه اش را امتحان کند باینکه او را بخواند بان حرامی که بیشتر میکرده است اکر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلاف است در نکاح زنانی که مشهورند بزنا و اشهر کراهتست و بعضی حرام میدانند و احوط اجتنابست و اکر زن کسی العیاذ بالله زنا کند مشهور انست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علماء کفته اند که باصرار ان زن بر شوهرش حرام میشود و اکر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکرش داخل دبر او بشود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختران پسر اکر ان فعل پیش از نکاح انها باشد و اکر بعد از نکاح انها بکند مشهور انست که حرام نمیشود و مشهور انست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و هم چنین هر چند بالا روند و بدختر دختر و دختران پسر او هر چند پایین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور انست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی کفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشوند و سندی ندارد و مشهور انست که محرم هر کاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است زن بر او حرام مؤبد میشود و بعضی کفته اند اکر جاهل باشد بحرمت نیز حرام میشود و بعضی کفته اند اکر

عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند و خواه دخول نکند و اکر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دایم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز و دو آزاد تواند خواست و زیاده بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملك یمین هر چه خواهد میتواند کرفت و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یك آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملك یمین نیز بنا بر قولی که مالك شود و زنی را که سه طلاق بکویند تا محلل در میان در نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بکویند حرام مؤبد میشوند و زنی را که شوهر بان لعان کند حرام مؤبد میشود و از جملهٔ احکام عدل میان زنانست و از جملهٔ انها انکه هر چهار شب یك شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جملهٔ توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد بر ترك وطی زوجهٔ خود چهار ماه و زیاده و احکام ان بسیار است و از جملهٔ انها لعانست که نسبت زنا بزوجهٔ خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و شوهر و زن نزد حاکم شرع بر یکدیکر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام ان بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوك که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد انها و تحقق شرایط انها مخالفت کردن انها حرامست و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال کوشت و حرام کوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است از چهار تا هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون می اید نه انچه در رکها میماند و انچه در میان دل و جکر میماند پاکست و در حلال بودن ان خلاف کرده اند دوم سپرز است و خلافی در حرمت ان ظاهر نیست سیم ذکر است و در انهم خلافی معلوم نیست چهارم خصیهاست و از انهم بی خلاف نقل کرده اند پنجم سرکین است و در ان نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره یعنی زهره هشتم مشیمه است و ان پرده ایست که فرزند در میان ان می باشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرونش دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم علباست و ان دو پی کنده است که از دو طرف فقرات ظهر از کردن تا استخوان پشت دم کشیده است دوازدهم غدها و کرههاست که میان چربی کوشت میباشد سیزدهم ذات الاشاجعست و ان پیه هاییست که در پشت

باهای حیوانات می باشد چهاردهم خرزه دماغ است و ان غده خاکستری رنکیست که در میان مغز کله می باشد مانند کرمی و تقریبا بقدر نخودی هست پانزدهم حدقه است یعنی مردمك دیده که محل سیاهیست نه جمیع چشم شانزدهم عروقست و کویا مراد ایشان رکهای بزرك باشد چنانکه در بعضی احادیث بجای ان اوداج وارد شده است یعنی شاه رکها و احوط انست که حلقوم را هم نخورند و اکر تمام رکها مراد باشد باید تمام کوشت را ریشه ریشه از یکدیکر جدا کنند بروشی که یهود میکنند هفدهم دو کوش دلست و در غیر پنج چیز که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا در عروق و کوشهای دل که اکثر علما مکروه میداند و ابن بابویه کفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانند باعتبار انکه غالبا اهل ابا پوست می پزند و نچنین حدیث مرسلی با معارضهٔ عمومات ایات و اخبار اثبات حرمت مشکلست با انکه احادیث در باب کله و پاچه وارد شده است بدون استثنائی و قیدی و ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینهٔ انکه بجای حیا واقع شده است و در ایه کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهد داد از برای شما کوش شما و دیدهای شما و جلود شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجهاست و قلوه را کفته اند مکروه هست خوردن و نهی از ان وارد شده و حیوانی که مدتی عذرهٔ انسان نخورد بتنهائی کوشت ان حرام میشود بنابر مشهور و بعضی کفته اند مکروه هست و در حدش خلافهاست و بعضی کفته اند حدش انست که کوشتش بدبو شود و به استبراء از جلال بودن بدر می اید که علف دیکر بان بخورانند شتر را چهل روز و کاو را بیست روز یاسی روز یا چهل روز علی الخلاف و کوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ ابی و مرغ خانکی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یك شبانه روز و احوط انست که در این مدتها علف پاك باو بخورانند و مشهور انست که چهار پائی را که ادمی وطی کند کوشت و نسلی که بعد از ان بهم رسد حرام است و واجبست انرا ذبح بکنند و باتش او را بسوزانند اکر مقصود از ان کوشتش باشد و ایضا مشهور انست که حیوانی که شیر خوکی بخورد اکر کوشتش بان روییده و استخوانش بان محکم نشده است کوشت و شیر ان مکروه هست و سنتست که هفت روز ان را استبرا کنند و اکر کوشتش بان روییده و استخوانش محکم شده است حرام میشود کوشت ان و نسل ان که بعد از ان بهم رسانیده است و خوردن خاك و کل حرام است غیر تربت حضرت امام حسین عم بقصد شفا و شیرهٔ انکور که بجوش اید حرام است تا دو ثلث ان برود و یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلافست و اشهر عدم حرمتست و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه تصرف در مال غیر بیرخصت او جایز نیست مکر در دو موضع اول از خانهٔ انها خوردن که حقتعم در قران فرموده است ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم یعنی حرجی

بر شما نیست بانکه بخورید از خانهای خود بعضی کفته اند مراد بخانهای خودشان خانهٔ اولاد ایشان است زیرا که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده اند و بعضی کفته اند اینها را ذکر نکرده اند از برای انکه بطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغهٔ در حلیت انهای دیکر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانهٔ خود بیابد و نداند که از اوست او بیوت ابائکم او بیوت امهاتکم یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما و خلافست در انکه اجداد در پدران داخلست مثل پدر پدر و پدر مادر و هم چنین خلافست در انکه جدات در مادران داخلند مثل مادر مادر و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران شما برادر و خواهر اعم اند از انکه پدری باشند یا مادری او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای عمهای شما یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما اینها نیز اعم اند از انکه خالو و عموی پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری و ظاهرش ان است که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشد او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم یعنی یا انخانهٔ که مالك باشید شما کلیدهای انرا بعضی کفته اند مراد خانهٔ بندهٔ ادمی است زیرا که مال او از اقاست یا خانهٔ کسی که ادمی را بر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی کفته اند انست که در خانهٔ خود مالی بیابد که نداند از اوست و از حضرت صادق عم منقولست که مراد از ان مردیست که وکیلی داشته باشد و در مال او قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد او صدیقکم یعنی یا خانهٔ دوست و یار شما و در معنی صدیق خلاف است بعضی کفته اند مراد دوستیست که در دوستی صادق باشد و بعضی کفته اند انست که باطن او با باطن تو موافق باشد هم چنان که ظاهر او با ظاهر تو موافقست از حضرت صادق عم منقولست که بخدا قسم که او مردیست که داخل شود در خانهٔ صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیکر وارد شده است که انحضرت از شخصی پرسید که ایا احدی از شما دست خود را داخل میکند در استین مصاحب خود یا جیب او که مال بردارد کفتند نه حضرت فرمود پس شما صدیق و دوست یکدیکر نیستید و ایضا از انحضرت منقولست که از جملهٔ عظیم بودن حرمت صدیق انست که حقتعم او را در انس و اعتماد و انبساط و ترك احتشام کردانیده است بمنزلهٔ نفس و پدر و برادر و فرزند او و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرکتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند استغاثه بپدران و مادران نکردند بلکه کفتند نیست ما را شفاعت کنندکانی و نه صدیق مهربانی لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی نیست بر شما باکی و جرمی در انکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق و بدانکه ظاهر این ایه کریمه انست که ادمی از خانهٔ این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از مال ایشان

و اکثر علما قید کردهٔ اند این حکم را بانکه علم بعدم رضای مالك نداشته باشد و اکر ظن قوی بعدم رضا
داشته باشند خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بانکه باذن ایشان داخل انخانه شده باشد و بعضی
کفته اند که جایز است خوردن از چیزهایی که اکر نخورند خوف فساد ان چیزها باشد و این دو قید
بسیار بی وجهست و کو یا از برای این این تخصیصات را کرده اند که بنای حکم را بر این کذاشته اند که
در این صورتها ظن برضای مالکست و کفته اند که چون ظاهر حال در این خانها انست که صاحب راضی
باشد بخوردن این را قایم مقام اذن صریح کردانیده اند هم چنانکه در صورتی که قراین اذن واضح است
رخصت طلبیدن قبیح و سمج مینماید مثل انکه طعامی را نزد کسی حاضر کنند او بکوید که رخصت
میدهید که از این طعام بخورم و بعضی کفته اند اموال همه از خداست و او اعلم است بمصالح عباد و ایه
مطلق است چه میشود که حقتعالی از برای ادمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد
هر چند مالك نهی کند او نواند خورد چنانکه در جامع الجوامع کفته است که از ائمه ع منقولست که باکی
نیست در خوردن از خانهٔ این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسرافی و در مجمع البیان کفته است
که رخصت خوردن از خانهٔ این جماعت بغیر اذن ایشان از باب رخصت کسیست که کرسنه باشد و
داخل باغی شود از میوهٔ ان باغ بخورد یا در سفر بکله کوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر انها بیاشامد
و این توسعه ایست که حق تع بر بندکانش کرده است و بعضی کفته اند این ایه دلالت میکند بر اباحت
اکل زوجه از خانهٔ زوج خود و اکل فرزند از خانهٔ پدر و مادر و پدر و مادر از خانهٔ فرزندان
پس اکر نفقهٔ او بر ایشان واجب باشد و شرایط محقق باشد احتیاج باذن نیست مکر انکه زیاده از مقدار
نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقهٔ اذن شرطست مکر انکه علم بعدم کراهت مالك داشته باشد و این
سخن بسیار دور از کار است و اکر اجماع محقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالك با علم بعدم
رضا هیچ تقیید در این ایه ضرور نیست و الا همان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده
است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد
و تصدق کند از خانهٔ شوهر خود و صدیق میتواند بخورد از خانهٔ یار و برادر مومن و تصدق کند
و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال این جماعت که در ایه
مذکور شده اند هر کاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانهٔ ایشان و نماز بر روی فرشهای
ایشان و در جامهای ایشان و وضو ساختن باب ایشان و سایر ضروریات و تصرفات در اموال ایشان
اکر چه روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن زر از استین و جیب صدیق مینمود اما بمجرد ان روایت
تخصیص عمومات ایات و اخبار مشکلست بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات
حق خوردن و وضو و غسل و استنجا و سایر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالك نداشته باشد

بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است که همهٔ مردم در ان مساویند اب و اتش یعنی هیزم از برای
سوختن از کوهها و صحراها و کیاه یعنی انچه در صحراهای مباح میروید و همچنین نماز کردن در صحراها
که ضرری بمالك نداشته باشد و تیمم کردن از انها چنانچه متواتر است از حضرت رسول صم که خدا
زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز کردانیده است و پاك کننده کردانیده است و تجویز کرده
اند که وصی و قیم مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بردارند با احتیاج امطلقا و احوط انست که اقل امرین
از خرج ضروری و اجرت المثل را بردارد و نیز مشهور میان علما انست که جائز است ادمی را که بخورد
از انچه بر او میکذرد از میوهٔ درخت خرما و سایر درختان میوه دار و امثال انها از خوشه کندم و جو و
اشباه انها حتی اینکه شیخ طوسی بر این دعوای اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی
جائز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و انها که تجویز کرده اند قید کرده اند که
بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود بر ندارد و علم و ظن بکراهت مالك نداشته باشد و احوط
انست که تا قرائن رضای مالك نباشد نخورد و مشهور میان علما انست که صیدی که از برای قوت و
تجارت نباشد و غرض مخصوص لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن به بیزاری از خدا یا رسول یا ائمه
ع حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبتها طپانچه بر روی زدن
و رو را خراشیدن و موی کندن و بریدن و ایضا مشهور میان علما حرمت جامه چاك کردن است مردان
و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند کریبان چاك کردن را از برای پدر
و مادر و در روایت معتبره بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار
کراهت است و احوط ترك است و مشهور انست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و
طبیب حاذق را جائز است طبابت کردن و هم چنین جراحی کردن و بریدن سلعها اکر ظن قتل نباشد و
چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با رعایت احتیاط و هیچ یك از اینها غیر
حاذق را جائز نیست و مشهور انست که حرام است که مرد و زن نامحرم در یك حجره باشند بی انکه ثالثی
با ایشان باشد و مصافحهٔ نامحرم مکر انکه جامهٔ در میان باشد و اکر با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد
و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یك لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و
خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیکانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط انست که دو مرد و دو
زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یك لحاف نخوابند و اکر بخوابند لحاف را در میان ته کنند و ابن
بابویه از حضرت باقر روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا از بوسیدن مرد مرد را و از انکه دو مرد
در پهلوی یکدیکر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بی ضرورتی و از حضرت صادق ع روایت
کرده است که حضرت رسول صم فرمود که پسر و پسر او و پسر دختر او و دختر و دختر را بعد از ده سال

باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یکرخت خواب نخوابند و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رخت خواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را ببوسد و در بر گیرد و احوط انست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در برگرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است و شاید در مابین پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانهٔ اجانب واجب است رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهرا جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تع فرموده است که ای گروهی که ایمان اورده اید داخل مشوید در خانهای غیر خانهای خود تا انکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول صم روایت کرده اند که تکلم کنید بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنح بکنید که خبردار کند اهل ان خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل انخانه گفته اند یا نکه سه مرتبه بگویند السلم علیکم داخل شود اگر رخصت بدهند والا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در انخانه احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا بکردهای شما داناتر است بر شما باکی نیست و گناهی که داخل شوید در خانهایی که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در انها تمتعی از برای شما هست یا متاعی برای فروختن گذاشته اند که هر که خواهد برود و بخرد و خدا میداند انچه را اظهار میکنید وانچه را پنهان میکنید و دور نیست که دیوان خانهای اکثر مردم که قرار اذن در دخول در انها باشد این حکم داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه است مرتبهٔ اول میشنوند دویم حذر میکنند سیم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس اگر رخصت نطلبید بر میگردد و بسند صحیح از انحضرت منقول است که استیناس که حقتعم فرموده بر زمین زدن نعل و سلام کردنست و علی بن ابراهیم از انحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامهاست و کاروانسراها و اسیاها و انها یی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق عم که رسول خدا صم نهی کرد از انکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با انهاست و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق عم روایت کرده است که می باید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانهٔ پدر خود شود و پدر هرگاه خواهد داخل خانهٔ پسر خود شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت کرده است که پرسیدند از انحضرت که مرد می باید رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت

میطلبیدم و مادرم فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت میطلبیدم که مبادا پدرم با او خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از انحضرت که می باید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرموده که کسی که بالغ باشد داخل نشود بر خانهٔ مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکند رخصت نمیدهند و سلام طاعت خداست و باز حق تع فرموده است که ای گروه موءمنان باید که رخصت بطلبند از شما انها که بنده و مملوک یمین شمایند و انها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از ازادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامهای خود را میگذارید که خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقتند که مظنهٔ انست که خود را مستور مپدارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما ایات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی از ازادان پس باید رخصت بطلبند در همهٔ اوقات چنانچه رخصت میطلبیدند انها که پیش از انها بوده اند از بالغان ازاد در سایر اوقات این مضمون ایاتیست که در این باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه انها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از ایات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر انکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را باید نیز مذکور ساخت اول انکه حقتعم فرموده و امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این امر میکند و خلاف ظاهر ایه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریح است در انکه مراد غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هردو داخلند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این و ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تقیه دویم انکه این ایه دلالت میکند بر انکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشد و اقلا فرقی میان ایشان و ازاد باشد و موءید قول این جماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم انکه تکلیف اطفال باستیذان باشد با انکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشان است که ایشان را متمیز بر این بکنند و انکه فرموده است که باکی بر ایشان و بر شما نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف استحبابی نسبت بایشان می باشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای انست که در هر یک مظنه کشف عورت و اکثر [illegible] است اما پیش از نماز صبح از برای انکه وقتی است که از خواب

برمیخیزند و سر و امیکشایند و تبدیل جامهٔ شب بجامهٔ روز میکنند و هم چنین وقت ظهر وقت قیلوله است
و مضاجعت بایکدیکر و انداختن بعضی از جامها و هم چنین بعد از عشا وقت تبدیل جامهٔ روز است
بجامهٔ شب و مضاجعت با زنان و بعضی کفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند
از این جهت منع از دخول بغیر اذن شده است و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که می باید
خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند خانهٔ او در میان خانهٔ تو باشد
و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند پنجم
طوافون علیکم تاکید و تعلیلی است از برای انکه در غیر این سه وقت رخصت کرفتن ایشان در کار
نیست زیرا که چون شمارا با ایشان احتیاج و ایشان را بر شما رجوع است اکر در همهٔ اوقات باید که رخصت
بطلبند کار بر همه دشوار میشود و از جملهٔ احکام ضروریه سلام و جواب سلام است حقتعم میفرماید و اذا
حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی هرکاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید
شما بنیکوتر از ان تحیت یا رد کنید ان را بدرستی که خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای
بیان مفاد این ایه محقق چند مطلب ضرور است اول خلافست در معنی تحیت بعضی کفته اند تحیت سلام
است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی کفته اند هر دعاو تحیتی در این داخلست و
بعضی کفته اند هر نیکی از قول و فعل را شاملست چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیرش اینست و
بعضی کفته اند مراد عطیه و بخشش است باید ان را پس دهند یا عوض زیاده از ان بدهند و این قول
بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اکرامی را
شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر منقولست که اکر یکی از شما عطسه بکند بکوئید یرحمکم الله
و او در جواب بکوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین ایه فرمودند و ابن شهراشوب
روایت کرده است که جاریه بحضرت امام حسن یکدستهٔ کلی از برای انحضرت اورد حضرت او را ازاد
کرد از سبب ان پرسیدند فرمود خدا مارا چنین تادیب فرموده است در این ایه و بهتر از ان کل ازاد
کردنست و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که رد جواب کتابت واجبست
مانند رد سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که
تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتیست که سلام کننده از اهل کتاب
باشد پس اکر مسلمان سلام کند و بکوید السلم علیکم در جواب بکوید و علیکم السلم و رحمة الله و برکاته
تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اکر کافر سلام کند میکوئی علیکم و بعضی کفته اند که هر دو
از برای مسلمانست و روایت کرده اند که مردی بنزد حضرت رسول صم امد و کفت السلم علیك حضرت
فرمود و علیك السلم و رحمة الله و دیکری امد و کفت السلم علیك و رحمة الله حضرت کفت السلم علیك

و رحمة الله دیکری امد و کفت السلم علیکم و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود و علیك السلم و رحمة الله و بر
کاته صحابه کفتند یا رسول الله برای اول و دوم زیاد کردی و برای سیم زیاد نکردی حضرت فرمود
سیم چیزی از تحیت را برای من نکذاشت پس من مثل او را بر او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل
تحیت است و جوابش واجب است و تحیتهای قولی دیکر احوط انست که در غیر نماز جواب بکوید و حکم
نماز و تحیتهای فعلی مذکور خواهد شد انشاء الله دویم بعضی از اصحاب کفته اند اکر بکوید السلم علیك
یا علیکم السلم صحیح است و واجب است ردان و علامه کفته اکر علیکم السلم بکوید جوابش واجب نیست
زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و موید اینست انکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد
حضرت رسول امد و کفت علیك السلم یا رسول الله حضرت فرمود علیك السلم تحیت مردکانست چون
سلام کنی بکو سلام علیك پس انکه جواب تو کوید میکوید و علیك السلم و هم چنین خلاف کرده اند
در سلام و سلاما و السلام و سلامی علیك و سلام الله علیك و ظاهر ابن ادریس انست که در هیچ یك
از اینها و امثال اینها رد سلام واجب نیست و عموم ایه شامل اینها هست و وجوب رد اظهر است سیم خلا
فست در انکه ایا متعین است در غیر نماز در جواب بکوید علیکم السلم بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره
اینست و اکر سلام کننده یك کس باشد علیك السلم و اکر او را ابتدا از دو بکوید علیکم السلم صحیح است
و کفته است اکر دو کس بیکدیکر برسند و هر یك بر دیکری سلام کنند بر هر یك جواب سلام دیکری
واجب است تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی را اعتقاد اینست که سلام علیکم در جواب
کافی است و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنهٔ ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق ع منقولست
که اکر مسلمانی بر شما سلام کند بکوئید سلام علیکم و اکر کافری سلام کند بکوئید علیك چهارم ظاهر
کلام اکثر اصحاب انست که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر ایه و اخبار معتبره است و اخباری که
دلالت میکند بر انکه اکر سلام کننده مؤمن باشد رد باحسن واجب است از طرق عامه است و محل اعتماد
نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفایی است نه عینی پس برد یکی از دیکران ساقط
میشود اما شرط است که انکه جواب میکوید داخل انها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اکر غرض
سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب بکوید و بجواب دیکران ساقط نمی شود و مکروهست
کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص کرداند بعضی را بلکه باید مقصودش سلام بر همه باشد و خلاف
است در انکه برد کردن صبی ممیز از دیکران ساقط میشود یا نه و احوط انست که اکتفا نکند و اکر سلام کننده
صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اکر ممیز باشد خلاف است و ظاهر ایه وجوب است ششم
مشهور انست که وجوب رد فوریست و کسی که تاخیر کند کناهکار است و بعضی کفته اند بر ذمهٔ او میماند
مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما کفته اند واجب است جواب را بسلام کننده بشنواند در غیر حال

نماز مخففا اگر کر نباشد و تقدیرا اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که بر کر باید اشاره یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید که سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و بایشان نشنوانیده باشد و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در ان نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد بعضی از عامه گفته اند واجب است جواب و بعد از ان ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجب است جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از ان گفته است که انچه مردم عادت کرده اند در هنگام برخواستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند ان دعا است نه تحیت و جواب ان واجب نیست سنت است مولف گوید که از کلام علامه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستندی ندارد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید که وداع کند برادران خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب ان و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر انها خواهد بود و در جامع الانوار از حضرت رسالت ص روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متاخرین اعتنا بانها نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم ایه استدلال بر وجوب رد میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر انکه صدای زن عورتست و اکثر متاخرین توقف کرده اند بنا بر انکه دانستی که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده اند که رسول خدا سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از انکه بر زن جوان سلام کند و میفرمود میترسم خوش اید مرا صدای او پس داخل شود گناه بر من زیاده از انچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت امیر از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام میدانند خلافست که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست بر اجنبی یا نه و اظهر وجوبست در جمیع این صور نهم خلافست که ایا ابتدا بسلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکلست و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از

عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم ع که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی دعای تو باو نفعی نمیرساند و ایضا بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه گفته که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتداء و اگر سلام بر ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده جواب او بگوید بغیر سلام یا انکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو کند صباح ترا یا اطال الله بقاءک یعنی دراز گرداند حق تعالی بقای ترا و اگر رد سلام بکند بگوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر منقول است که رسول خدا ص فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید علیک السلام و اگر اهل ذمه سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق ع منقول است که حضرت امیر ع فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق ع منقول است که اگر یهودی و نصرانی و مشرک بت پرست بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در حال حاجت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم بواو و بدون واو هر دو جایز است و بعضی از عامه یا واو انچه بر نکرده اند و یا سلام تمام بر ایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترکست و یا جواب ایشان بیکی از این جوابها که مذکور شد واجبست خلافست و احوط انست که ترک نکند و انعبارات غیر سلام را علامه گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا ع که بحضرت صادق ع گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق ع عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بخاک یا دیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر روایت کرده که اگر با مجوسی مصافحه کند دست را بشوید و وضو نسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را حمل کرده اند بر انکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر انکه بیبوست باشد و اخبر را حمل بر استحباب کرده اند دهم در سلام و ابتدا بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و از حضرت صادق ع روایتست که ابتدا بسلام اولی است بخدا و رسول و از حضرت امیر منقول است که در سلام هفتاد حسنه هست شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده است و یک

حسنه از برای جواب گو بنده است و از حضرت رسول منقول است که بخیل ترین مردم کسیست که بخل نماید در سلام و احادیث بسیار در فضیلت افشاء سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که افشای سلام انست که بخل نورزد بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق ع منقولست که از جمله تواضع انست که سلام کنید بر هر که ملاقات کنید و از حضرت رسول صلعم منقول است که چون ملاقات کنید بر یکدیگر ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جملهٔ حق مسلمان بر مسلمان انست که سلام کند بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر ع روایت کرده است که سلمان میگفت که افشا کنید سلام خدا را بدرستیکه سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظالم اگر ترک سلام میکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق ع که حضرت امیر ع کراهت داشت از رد سلام در خطبهٔ امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که پیاده بنماز جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده که رسول خدا صلعم نهی کرد از انکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و کسی که صورتها میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و کسی که بر تختهٔ چهارده خانه قمار میکند و من زیاده میکنم پنجم را نهی میکنم از انکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق ع از پدرانش ع که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غائط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که بر شعر زنان عفیفه گوید و بر انها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضا از حضرت امیر ع روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و انها که نرد و شطرنج بازی میکنند و انها که شراب میخورند و بربط و طنبور مینوازند و انها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند ببازی و شعر و ایضا از حضرت صادق از پدرانش ع روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه بر انها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه شطرنج باز و نرد باز و بر مخنث و نه بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده نمیتواند رد سلام بکند و سلام او مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که بر غائط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام باشد و نه بر کسی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغهٔ بسیار گذشت و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و راویان اکثر این احادیث عامی اند و عامه

از این باب احادیث بطرق بسیار روایت شده و بعضی را اعتقاد انست که کسی که در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص ایه کریمه نمیتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است و نهی از سلام بر اینجماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثوابا چنانکه ملا احمد اردبیلی هر دو را احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتی است که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه ع در حمام سلام کرده اند و مشهور انست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هرگاه در حال خطبه باشد یا قرائت قران یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط نمی شود بسبب اشتغال بمندوب بلی اقوی نزد من انست که مکروه هست سلام بر نماز گذارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول گرداند از قیام بواجب که رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول و علت هر دو ضعیفند یازدهم در اداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان بصیغهٔ جماعت رد باید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که عطسه کند میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر نباشد و مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم و مردی که دعا از برای مردی میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکهٔ کاتبان اعمال و غیر انها هستند او می باید قصد همه بکند یا ان که می باید که سایر مؤمنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بانکه بزنان باید سلام نیز بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغهٔ جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است و بسند دیگر از انحضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم ان باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید زیادتر رد سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب زیاده از قدر مقرر بگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که حضرت امیر ع گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلم و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود تجاوز مکنید از برای ما از انچه ملائکه گفته اند بپدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحبست سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفهٔ کم بر بیشتر و

خود دبر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار هردو بر الاغ سوار و هرکه داخل بر مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هریك ازاینها عکس کنند جائز است چنان که در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول صم سلام میکرد در اطفال دوازدهم حقتعالی فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است بابرکت دنیا و اخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شونده بدان که خلافست در تفسیر این ایه کریمه اول ان که مراد سلام بر اهل انخانه است که گویا ایشان بمنزلهٔ جان شمایند از ایت لا تقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید تحیة من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و امثال اینها مگوئید و سلام بکنید که ان تحیتی است که خدا بر شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوبست چنان که علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صم چون بنزد انحضرت می امدند میگفتند انعم صباحك و انعم مساءك و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حقتعالی فرستاد و اذا جاؤك حیوك بما لم یحیك به الله یعنی هرگاه ایند بنزد تو تحیت میگویند ترا بانچه تحیت نکرده است ترا بان خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما این را به تحیتی که بهتر است از این و ان تحیت اهل بهشت است بگوئید السلام علیکم دویم انکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر عم روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانهٔ خود در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق عم روایت کرده است سیم انکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد بانکه بگوید السلم علینا و علی عباد الله الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این ایه که چون شخصی داخل خانهٔ خود شود اگر کسی در انخانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر نباشد بگوید السلم علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است که بعضی گفته اند اگر کسی در خانه نباشد بگوید السلم علیکم و رحمة الله و قصد کند دو ملك را که با او می باشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید السلم علینا من ربنا و هرگاه برادر مومن تو بگوید حیاك الله بالسلم بگو حیاك الله بالسلم و احلك دار المقام و از حضرت رسول صم منقولست که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانهٔ خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانهٔ تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد انست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوهست و موید است باحادیث معتبره و تکلفی در انفسکم نباید کرد و بنا بر این دو رنیست که مراد

از این ایه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بانکه بگوئید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر عم است سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند واجبست بر او که تلفظ کند برد سلام و خلاف است در انکه اگر نکند نماز او باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا مبطل است و بعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته اند اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل اورد مبطل میشود و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند و در بحار ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکلست و احوط اعاده است اگرچه جواب نگوید مطلقا و ظاهر اقوریتی که در رد سلام معتبر است انست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارك رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن انکلمه یا کلام منافات بافوریت ندارد چهاردهم مشهور میان علما انست که اگر سلام کند کسی بر ادمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجبست که جواب بمثل ان باشد و جایز نیست جواب علیکم السلم و ابن ادریس گفته است هر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوبست و متابعت مشهور اولی و احوطست و اگر بجای علیکم علیك بگوید در حصول رد تردد است و اگر سلام کننده و علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر انکه در جواب قصد دعا بکند و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب او او واجبست یا مستحب خلاف است و وجوب خالی از قوتی نیست بر تقدیر وجوب اظهر اینست سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیح دلالت میکند بر انکه جواب بمثل اولی است هرچند معارض نیز دارد دو قول بتخییر خالی از قوتی نیست پانزدهم اگر تحیات دیگر بغیر سلام در غیر حال صلوة بگویند مانند شب بخیر است و صباح الخیر و انعم صباحا و امثال اینها خلافست که جواب واجبست یا نه و احوط بلکه اظهر انست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام نظر بعموم ایه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط انست که تحیت گوینده جواب سلام بگوید و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن مفسده اش کمتر است اگرچه متابعت سنت در ان بیشتر است و اگر این عبارات را کسی به شخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا این بگوید مثل سلام الیك و سرام نعلیك و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز نیست او را جواب گفتن و محقق گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از ان و علامه گفته اگر سلام گوینده سلام علیکم بگوید رد کند مثل ان را و نگوید و علیك السلم از برای انکه عکس قرانست و حضرت صادق در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکنند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید و نمیگوید علیکم السلم از برای انکه عمار بر حضرت رسول صم سلام کرد در نماز و حضرت چنین جواب فرمود پس علامه گفته است که اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر امام ...

برده است جایز است رد بهمان لفظ و بسلام علیکم برای عموم ایه و اکر نام تحیتی نبرد جایز است در جواب او دعا کند از برای او اکر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکالست و جواز رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اکر جواب بصیغت عربی و سلام صحیح بکوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط انست که اکر بچنین بلیه کرفتار کردد اعادهٔ نماز بکند خواه جواب بکوید و خواه نکوید شانزدهم اکر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور انست که جواب را می باید بلند بکوید که باو بشنواند اکر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر انست که شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهر امانند غیر نماز باید باو بشنوانیدن یا اشاره کند که او بفهمد که جواب او کفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید در ذکری کفته است زیرا که مشهور میان عامه انست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره کفته است که اکر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند سلام را اهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد دراداشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد هفدهم اکر دیکری جواب سلام بکوید و او در نماز باشد ایا جایز است که او نیز جواب بکوید یا سنتست یا جایز نیست بعضی کفته اند سنتست زیرا که امر ایه مطلق است و بعضی کفته اند جایز نیست مکر بقصد دعا چنانکه کذشت و دور نیست که ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله بسطی دادیم برای اینکه در اکثر اوقات ادمی محتاج باحکام ان می باشد و اکثر علما متعرض ان نشده اند و بنابر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که ایه کریمه شامل هدیه بوده باشد اکر بعضی از احکام ان نیز مذکور شود مناسبست بدانکه مشهور میان علما انست که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض دادن واجب نیست و از شیخ طوسی نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجبست عوض از اید هد و ابو الصلاح حلبی قایل شده است که هبهٔ پست تر نسبت به بالاتر مقتضی عوض هست و می باید اقلا مثل ان را عوض بدهد و تا عوض ندهند تصرف در ان جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است و تفصیلش انست که کسی که چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میکند اکر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اکر شرط عوض کرده باشند باید بان شرط عمل کنند پس اکر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اکر قبول کنندهٔ هبه انچه شرط شده است داد و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتوانند کرد و ایا لازم است که قبول کند عوض را خلاف است و اظهر انست که لازم نیست و می تواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را دهد و اکر شرط عوض مطلق کرده باشند و تعیین نکرده باشند اکر برضای یکدیکر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اکر اتفاق نکنند ظاهر پس انست که بر متهب لازم باشد مثل انچه بخشیده یا قیمت ان را اکر اراده لزوم هبه داشته باشد و اما

قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت ان در وقت دادن عوض خلاف است و ایضا خلاف است که بر متهب واجبست وفای بشرط یا مخیراست در ان و در رد عین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما انست که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حایض را مس کتابت قران و اکثر مس اسماء خدا و انبیاء را نیز حرام دانسته اند و حرام است ایشان را خواندن چهار سوره که سجدهٔ واجب دارند و ابعاض انها و حرام است داخل شدن انها در مسجد الحرام و مسجد رسول صم مطلقا و مکث کردن در ساير مساجد و کذاشتن چیزی در انها و احوط انست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفهٔ رسول خدا صم و ائمه عم نشوند و مس کتابت قران برای محدث خلاف است و احوط انست که مس کتابت قران و اسماء شریفه نکند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و خیانتی زدن و ازار کردن جائز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت جائز نیست و بعضی کفته اند حرام است تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه است یا شش تازیانه و در روایات دیکر تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بقدر حد یعنی انکه موجب حد از او صادر شده باشد زننده را کفاره نیست بغیر ازاد کردن ان مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی انست که اینرا واجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع کفته است قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جملهٔ محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر نجسی حرام است خواه بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر معجون و مرکبی که حرام در ان داخل کرده باشند حرام است و فریادرسی مظلومان و رفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجب است و اکر قادر بر یاری نباشد بعضی کفته اند حاضر بودن در ان موضع حرام است و جائز نیست خواب در وغ نقل کردن و کوش دادن به سخن جمعی که راضی نباشند بشنیدن ان و در بعضی از روایات وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد و کرم شده باشد تا سرد نشود مرد در انجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح حلبی در کافی از جملهٔ محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن و مشاهدهٔ منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و بر عکس خواه بنظم و خواه بنثر و عمل الات لهو و الات قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و الات انها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نکاه داشتن درندکان و سائر موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح ان وارد نشده است و ازار دادن انها بر وجهی که در

شرع وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع از انها مباح کرده است و ساختن زینت زنان
از برای مردان و نقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود
و نصاری و اتش کده و غیر اینها از معابد اهل ضلال و کمان کلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق
از برای فجور و اعانت کردن فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه بگفتار یا بکردار یا برای
و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که قدح در ادلهٔ اهل ایمان میکند بدون انکه جواب کویند
و نقض انها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات
و فتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی علم بان نداشته باشد و یاد دادن و یاد کرفتن اعمال سحر
و ارادهٔ امور قبیحه و کراهت داشتن از امور واجبه و انچه حرمتش ثابت شده قیمت ان و مزد عمل ان و
مزد یاد دادن و یاد کرفتن و حفظ کردن ان و جا کردن ان و یاری بران بقول یا بفعل یا برای عوض کرفتن
از ان همه حرام است و هم چنین حرام است اجرت کرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات
و فتوی دادن بانها و جاری کردن احکام و تعلیم قران و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل
دادن مردها و تجهیز ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان و دفن کردن ایشان اجرت بر اینها
همه حرام است و هم چنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سائر عبادات و اجرت
بر یاری کردن بر اینها همه حرام است و حرام است لواطه بپسران و در بر کرفتن ایشان و بوسیدن ایشان
و با ایشان خوابیدن در لحاف و وطی جمیع بهایم و طلب منی کردن بدست و حرام است زنا و مقدمات ان
از دیدن و در بر کرفتن و بوسیدن ایشان و سخن کفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است
وطی حایض و نفسا تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره
بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبرای ان بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن
محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد و تا یک حیض او را استبراء کند
و کنیز حامله تا وضع حمل او بشود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و هم چنین زنی را که
فحش کفته باشد و ان زن کر یا کنک باشد و بعد از ان محرمات نسب و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است
با بعضی از مکروهات و چون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و انچه در این ابواب ذکر
کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون او زیاده از دیکران در این باب
استقصا کرده است و عمل بقول او غالبا باحتیاط اقربست کلام او را در این مقام ایراد نمودیم و انچه در
باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و حبه ایست از بیدر کبیر و تکالیف حقتعم در هر باب و هر
حال بسیار است و استقصای انها در مجلدات بسیار میسر نمیشود مثلا در صلوة با انکه استقصا نکرده اند
هزار واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرام است و اکر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است و قریب

بسه هزار مسئله از مندوبات و احکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات ان و هر واجبی
در محل خود بجا اوردن واجب است و ترک ان حرام است و هر مستحبی را اکر انکار استحباب ان کنند یا بعنوان
وجوب بعمل اورند بدعت و حرام است و هم چنین صوم و زکوة و اعتکاف و حج و جهاد چندین هزار
حکم باینها متعلق است که اخلال بانها یا انکار انها حرام است و هم چنین تکالیفی که ادمی را در احوال
مختلفه لازم میشود مثل انکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض
میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اف
بر روی ایشان نکفتن و اکر دشنام بدهند یا بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان
از نفقه و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بعبث و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن
و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام و اداب نمودن و احکام رضاع و حضانت
و سائر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج
خلقی ایشان ساختن و بعبث اذیت بایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یک شب
و هر چهار ماه یک بار جماع کردن و سائر حقوقی که بتفصیل در اخبار مذکور است و اکر متعدد باشند
عدل در قسمت و سائر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکالیف شاقه بایشان ننمودن و ایشان را
کرسنه و برهنه نکذاشتن و امثال اینها و هم چنین رعایت حقوق سائر خدمه و ملازمان و حق همسایکان را رعایت کردن و کرسنهٔ ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرص نان و خمیر
مایه و نمک و امثال اینها از ضروریات ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فرش در وقت ضرورت بایشان
دادن اکثر اینها داخل ماعون است و حقتعم میفرماید وای و ویل از برای نماز کذارندکانی است که از
نماز خود غافلند انها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق عم منقولست که
ماعون قرضی است که میدهی و معروف و نیکی است که میکنی و متاع خانهٔ خود را که بعاریه میدهی و
از جملهٔ ماعون است زکوة راوی کفت ما همسایهها داریم که هرکاه عاریه میدهیم بایشان متاعی را میشکنند
و فاسد میکنند ان را ایا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود هرکاه چنین باشد باکی نیست که
ندهی و از جملهٔ حقوق حق حیواناتی است که در خانه نکاه میدارند واجب است کاه و اب بانها بدهند
و زیاده از طاقت شان بار نکنند و بعبث نزنند و روایتی وارد شده است که حق تعم زنی را عذاب کرد
در باب کربه که او را حبس کرد تا از کرسنکی و تشنکی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر
واجب است ببعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و
مسلمان و اشنا و بیکانه در مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث انها در کتاب
عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقاء و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و اداب

سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و کینه و عداوت مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن انها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و کمان بد بردن با ایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تجبر و خیلا در پوشش و رفتار و کفتار و دل تنک شدن وسفاهت و بیخردی کردن و دشنام دادن و فحش کفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و کمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بمهلکه نینداختن تا بخون نرسد و در کشتن تقیه نمی باشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها اکر داند که اکر نکند کشته خواهد شد و باین فعل ان شخص کشته نمیشود خلاف است و کواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اکر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مومن دیکر جائز است و در هر دو تا ممکن باشد باید توریه کند مثل انکه مال مومنی نزد مومنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند او سوکند یاد کند که مال نزد من نیست و قصد کند که مالی که بتو باید داد نزد من نیست و تقیه در کفتن کلمهٔ کفر نیز جائز است چنانکه عمار کرد و حقتعالی عذر او را در قران مجید فرستاد و هم چنین در سب حضرت رسول صلعم و ائمه عم جائز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در بیزاری از ایشان نمی باشد و در بعضی ظاهر میشود که می باشد و مقتضای جمع بین الاخبار انست که مخیر باشد میان انکه تقیه نکند در ناسزا کفتن بایشان و کشتن را بر خود بکذارد چنانکه مادر و پدر عمار کردند و میان انکه تقیه بکند و ناسزا بکوید چنانکه عمار کرد و استغاثه باید کرد بحقتعالی که ادمی را باینچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در اشامیدن شراب و سائر مسکرات نمی باشد و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمی باشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تاویلات کرده اند و اکر دوا منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکالست و دروغی که در ان مصلحت عظیمی باشد جائز است با توریه اکر ممکن باشد و اکر مصلحت سهلی باشد مثل انکه شغلی دارد و جمعی می ایند و او را از میدارند میکوید بکوئید در خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکالی نیست و اکر مصلحت شرعی باشد جائز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از او سوال

میکنند در قیامت مکر سه دروغ شخصی که در جنک سخنی بکوید که مراد او معنی دیکر باشد و خصم معنی دیکر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و به هر یک غیر انچه دیکری کفته است بکوید و کسی که وعدهٔ با اهل خود بکند و وفا نکند و هم چنانکه دروغ از برای اصلاح خوب است راستی که متضمن افساد میان مومنان باشد جائز نیست کفتن و در خلف وعده مشهور میان علما انست که مکروه است مکر شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و ایات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز مکر انکه بعد از وعده انشاء الله کفته باشد یا وفای بان متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار ایراد نموده ام و از جملهٔ امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید که از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار برادمی هست در کفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفهٔ و صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و ظالم و فاسق و چنین نیست که مردم کمان کرده اند که واجبات منحصر است در نماز و روزه و حج و زکوة و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شراب است و امثال اینها پس ادمی می باید همیشه متیقظ و اکاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند و بداند که موافق رضای الهی است بعمل بیاورد و اکر بغفلت از او خطائی صادر شود متوجه تدارک و تلافی ان شود و انابه و توبه و استغفار بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از انها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق خدا و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا حرام یا واجب یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بهمهٔ اینها متعلق است و هر یک را بان نحو که هست باید بداند و بان عمل نمایند لهذا حضرت امیر میفرمود ای کروه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از ان متوجه تجارت شوید بدرستی که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مکر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بکیرد زیرا که بیع و شرا انواع دارند بعضی حلالند بعضی حرام بعضی مکروه بعضی مباح بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از انها هست کسی که حلال انها را حرام و حرام انها را حلال داند معاقبست و اکر محرمات انها را بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقبست و مشغول الذمه بحق مردم است و هم چنین در ایمان و اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار می باشد و هم چنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروج اند و تکالیف عظیم الهی متعلق است بانها و مخالفت اینها در زنا و مقدمات ان می افتد و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حرام و حلال خوردن و اشامیدن که ادمی را در هر حال ضرور میشود

و احکام مواریث که اموال میت را حقتعالی بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است و اینست عمل بان
احکام و کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده و بدعت در
دین خدا کرده است چنانکه عمر از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدع و اثار را تا
روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود و
تعزیرات همه از جمله تکالیف دینی ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام
خداوند علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصا نمیتوان کرد و غرض در این
مقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از انها تا بدانند طالبان حق که اطاعت خدا اسان نیست و راه بندگی
خدا اخطر است و سلوک سبیل نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب اقدس الهی میسر نمیشود و
پیوسته ادمی بتوبه و انابه محتاج است و مغرور باعمال ناقصهٔ خود نباید شد حقتعالی میفرماید انها که متقی
و پرهیزکارند هرگاه خیالی از خیالات شیطانی ایشان را عارض شود متذکر و خبردار میشوند پس
ایشان بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیاء و اوصیاء اکد وارد شده است که باید همه را بخلق تعلیم
نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفت نماید حدود و تعزیرات تادیب کنند و
بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلماء و راویان اخبار که حافظان احکام دین مبین و
نایبان ائمه عم اند و بر همهٔ خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم
ایشان واجبست چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را
رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم خدا را رد کرده است و ان در مرتبهٔ شرک بخدا است مقصد
دویم در بیان وجوب توبه است و شرایط ان و گناهانی که از انها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه
و در ان چند مطلبست مطلب اول در بیان وجوب توبه است و گناهانی که از انها توبه باید کرد
بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناه فی الجمله و خلافست که ایا از جمیع گناهان توبه واجبست یا
از گناهی که مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که باجتناب از کبایر صغایر مکفر است ایا با وجود مکفر
بودن توبه از انها واجبست یا نه اکثر را اعتقاد انست که واجب نیست و این قول اقوی است
اما احوط انست که ادمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان
درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولایی سالها تضرع و استغاثه و انابه میفرمودهاند تا توبهٔ ایشان
قبول میشده است و ایضا اثر گناه نه محض عقوبت اخرتست بلکه گناه دل ادمی را سیاه میکند و از ساحت
قرب الهی دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از
این کس میکند و باعث استیلای شیطان و جراءت بر کبائر میگردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار
میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیویه گردد چنانکه حقتعالی

فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردههای شماست و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت
صادق عم فرمود که بترسید از گناهانی که حقیر می شمارید بدرستیکه انها امرزیده نمیشود پرسیدند که
انها کدام است فرمود انست که ادمی گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناهی نداشته باشم
و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که اصرار بر گناه انست که گناهی بکند و استغفار و توبه از ان نکند
و از حضرت صادق منقول است که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل گناه بدرستیکه کسی که مرتکب گناهی
میگردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میگرداند که حق تعالی در ان قرار نگیرد و روی
او از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضا فرمود که هیچ رگی نمیجهد و پایی بسنگ نمی اید و
سری بدرد نمی اید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که ادمی میکند و انچه خدا عفو میکند
بیشتر است و ایضا فرمود که گناه ادمی را از روزی محروم میکند و فرمود که ادمی گناهی میکند و بسبب ان
از نماز شب محروم میگردد و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از او سلب کند مگر بگناهی که
او بکند و از حضرت باقر منقول است که هر بندهٔ مؤمنی در دل او نقطهٔ سفیدی و نوری از ایمان
هست چون گناهی میکند نقطه سیاهی در ان سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده
گرد زیاد میشود تا انکه تمام سفیدی را میگیرد و ان را میپوشاند باین حد که رسید صاحبش هرگز
بخیر و خوبی بر نمیگردد و ایضا خلاف است در انکه گناهی را که از ان توبه کرده است ایا باز توبهٔ از ان
واجب است یا نه خواجه نصیر و علامه قایل شدهاند که توبه همیشه واجبست زیرا که ندامت بر فعل قبیح
همیشه واجب است و این سخن محل نظر است زیرا که ایات و اخبار دلالت میکند بر انکه بتوبهٔ اول عقاب
از او ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم بر گناه
قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانکه بعد از این مذکور خواهد انشاالله و ترک ندامت
بردور نیست که از این باب باشد زیرا که غالبا از یکدیگر منفک نمیشوند و بر تقدیر این که عقابی بران
مرتب شود یک جزو توبه خواهد بود و علی ای حال در این که استحقاق عقاب بر اصل معصیت بر نمیگردد
شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قایل باشند دویم خلاف است میان متکلمین که ایا توبه
مبعض صحیح است که از بعضی گناهان توبه کند دون بعضی یا انکه می باید از همه گناهان توبه کند و
توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر و بعضی از علماء اختیار قول اخیر کردهاند و علامهٔ
حلی و جمعی اختیار قول اول کردهاند و توبهٔ مبعض را صحیح میدانند و حق اینست و اگر نه لازم می اید
که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبهاش مقبول نباشد و
مخلد در جهنم باشد و ایضا خلاف کردهاند در صحت توبهٔ موقت مثل انکه توبه کند که یک سال گناهی را
نکند حق اینست که صحیح نیست زیرا که شرطست که در توبه عزم کند که هرگز ان گناه را نکند و ایضا

خلافست که ایا توبه از گناهان مجملا صحیح است یا باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند اقوی انست
که مجملا کافی است خصوصا وقتی که بتفصیل بخاطر نداشته باشد مطلب سیم در معنی توبه است و
شرایط ان بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناهانست از این جهت که گناهست پس اگر پشیمان شود از
شراب خوردن از این جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست و باید که در حال ترک کند و اکثر شرط کرده
اند عزم بر عدم ارتکاب ان را در اینده که هرگز مرتکب ان نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت
و پشیمانی واقعیست و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کافی است ندم و پشیمانی از برای
توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز اول دانستن ضرر گناهان دویم
انکه انها حجابند میان بنده و محبوب او سیم انکه زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر انها میگردد
پس هرگاه این را دانست و یقین بهم رساند حالت دیگر او را عارض میشود که متالم میشود از انکه محبوب
او از او فوت شده است از کردن گناهان و این تالم و تاسف را ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت
حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را اول متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب
ان بود دویم متعلق است باینده که تا اخر عمر عود بان گناه نکند سیم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند
انچه را تلافی توان کرد که قضا کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون اید پس این
سه امر که معرفت ضرر گناهست و پشیمانی از ان و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشوند و گاه هست
بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمهٔ ان
میدانند و ان قصد را ثمرهٔ ان میدانند که بر ان مترتب میشود و گاه هست که بر مجموع ندامت و عزم توبه
را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتی است شرایط عبادت در ان معتبر است و عمدهٔ شرایط عبادت
اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت
و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند که اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات
از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده است
میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق اینست که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد نسبت
بعامهٔ خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف مالایطاقست و در کافی در روایت معتبر از
حضرت صادق عم روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند خدا از شراب سربمهر
بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفضلی باشد از حق تعم از خصوص ترک شراب هر چند توبهٔ
حقیقی نباشد مطلب چهارم بیان انواع گناهانی است که از انها توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه
گفته اند که گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد اگر اتیان بان باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبهٔ از
ان همین بس است که پشیمان شود از ان و عزم کند که بعد عود بان نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از

حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجبست با توبه که اتیان بان بکند و ادا باید که مخیر باشد
میان انکه اتیان بان امر بکند و میان اکتفای بتوبه از ان گناه پس حقوق مالیهٔ خدا مانند بنده ازاد کردن
در کفاره واجبست با قدرت بر ان که اتیان بان بکند و ادا باشد که مخیر باشد میان انکه اتیان بان امر
بکند و میان اکتفای بتوبه از ان گناه و حقوق غیر مالیهٔ خدا یا حد است یا غیر حد اگر حد است مخیر است
میان انکه اقرار بان گناه بکند نزد امام عم یا نایب او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان انکه اکتفا کند
بتوبه و اظهار ان نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او نخواهد بود و توبه رفع گناه از او
میشود و اما با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکالست و ظاهر اکثر احادیث انست
که بحد گناه از او ساقط میشود و حقتعم از ان کریمتر است که در دنیا و اخرت هر دو او را عقاب کند
چنانکه بسند حسن منقولست از حمران که گفت از حضرت باقر عم پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند
ایا در اخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود خدا اکریمتر است از این و از حضرت امیر عم منقولست که
گناه سه قسمست اول گناهی که امرزیده است دویم گناهی که امرزیده نیست سیم گناهی
که امید از برای صاحبش داریم و خوف باو داریم گناه امرزیده اینست که خدا او را در دنیا
بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از ان حلیمتر است و کریمتر است که دوباره او را عقاب کند و گناهی که
امرزیده نمیشود مظلمهٔ بندگانست خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من
نمیگذرد و گناه سیم گناهی است که خدا بر خلق پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از گناه خود
میترسد و امید از پروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم مؤلف
گوید گویا خوف باعتبار احتمال اخلال شرایط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای
نمازهایی که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز
عید از برای ان توبه کافی است و اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که ذمهٔ خود را بری کرداند از
ان بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد و ورثهٔ او در هر طبقه قایم مقام او یند پس اگر ان شخص خود
یا وارث او یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث او یا بوارث وارث
او بری الذمه میشود و اگر اهمال در ادا کردند و بر ذمهٔ او ماند تا روز قیامت خلافست که در قیامت طلب
کنندهٔ او کی خواهد بود اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیح از حضرت
صادق عم در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند اخر وارث ها طلب ان خواهد کرد اگر چه بامام عم
منتهی شود و بعضی گفته اند حق خدا خواهد بود و اگر او یا وارث او را نیابد باید عازم باشد که هرگاه
صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند و اگر مایوس شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسد و بتصدق
راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید ارشاد محق بکند و او را از ان

اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا همهٔ
آنها را که بید عت او گمراه شده اند برنگرداند توبهٔ او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند
و اگر قصاص باشد واجب است که تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید بپسر مقتول که
من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و هم چنین اگر
عضوی از کسی را بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر
حد باشد مثل فحش اگر آن شخصی که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است
باز باید که تمکین بکند که یا حد بزند یا عفو کند و اگر ندانند خلافست که او را اعلام باید کرد یا نه بعضی
گفته اند حقیست از شخصی و ساقط نمیشود مگر بآنکه او ساقط کند و خواجه نصیر و علامه و اکثر علما
قائل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت اوست و موجب عداوت و کینهٔ او میشود
اگر مجملا ابراء ذمه از او تواند طلبید بطلبد و هم چنین اگر زنا کرده باشد العیاذ بالله باز وجه کسی آن نیز
چون حق الناس در آن هست این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از
حضرت صادق عم روایت کرده است که از رسول خدا صم پرسیدند که کفارهٔ غیبت چیست فرمود آنست
که استغفار کنی برای آنکه غیبت او کردهٔ هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو
نرسیده باشد و خواجه نصیر در تجرید گفته است که واجب است عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است
اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص رسیده است باید
عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید که تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم
نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود
از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز عود بآن نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق عم روایت
کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی
و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین گفته است که در کفارهٔ
غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنکه کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگری
آنکه از هر کس نزد کسی مظلمهٔ بوده باشد در عوض او باید که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی
بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد
از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و راه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم
بر آنکه نرسیده است یا آنکه دستش باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه
باو رسیده باشد و دستش باو رسد و بدانکه خلافست در آنکه آیا باین امور شرط است در تحقق
توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه توبه متحقق میشود و اینها واجبات دیگرند مشهود

میان علما قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد
بود بلکه بر ترک اینها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشند و این احوط است
مطلب پنجم در بیان وقت توبه است خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوریست و بتاخیر آن اثم میگردد
زیرا که گناهان بمنزلهٔ سموم قاتله اند هم چنانکه در سموم باید مداوا کند پیش از آنکه او را هلاک کند
هم چنین واجب است بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر
توبه گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه کند و اگر تاخیر کند دو گناه دیگر برای تاخیر توبهٔ این
دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفهٔ شطرنج بالا میرود تا آنکه میرسد در قدر یک ساعت اگر
بشصت دقیقه نیز قسمت کنیم آنقدر جمع میشود که محاسبان ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چون در
کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان کردن اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حقتعم کسی حساب او
نمیتواند کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال را بر اینها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را
باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که هم چنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات
بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی
بوقت دیگر می اندازد دائم متردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکلست که از دیگری
سالم گردد اول آنکه اجل گریبان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و در گاه توبه مسدود گردد
و برسد وقت آنکه حقتعم فرموده است وحیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی حایل شوند میان ایشان و میان
آنچه میخواستند و طلب مهلت یکروز و یکساعت کند باو گویند وقت مهلت گذشت دیگر ترا مهلتی نیست
چنانکه حق تعم فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما امرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر
نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده از
پیش دیدهٔ او برداشته شود میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یکروز تا عذر از پروردگار خود
بخواهم و توبه کنم و توشهٔ عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روز
نمانده است گوید یکساعت تاخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را بر روی او ببندند
و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعهای یاس و حسرت و ناامیدی بنوشد بر ضایع کردن عمر خود
و بسا باشد که در این اهوال و اضطراب احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک دویم
آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد بمرتبهٔ طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که
هر معصیت که آدمی میکند تیرگی در دل او بهم میرسد هم چنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه بهم میرسد
و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس را بر آینه مکرر بدمند چرک میگیرد
و چون مدتی بر اینحالت بماند و آن را جلا ندهند در جرمش فرو میرود و او را فاسد میگرداند که

دیکر قابل جلا نیست هم چنین دل ادمی چون اثر کناه بسیار در ان بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبهٔ طبع میرسد و بعد از ان قابل علاج نیست چنانکه حقتعم فرموده است طبع الله علی قلوبهم و این دل را اقلب مطبوع و منکوس و اسود میکویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا انکه بجدی میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش زایل میکردد بدانکه اخر وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرك بهم رساند و معاینهٔ امور اخرت بکند بانکه ملك موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا در جهنم باو نمایند یا رسول خدا و ایمه عم را که وقت مرك حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعی است که توبه فائده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حقتعم فرموده است که نیست توبه برای انها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرك یکی از ایشان حاضر می شود میکوید من توبه کردم الحال و نه انها که میمیرند برحالت کفر ایشان را مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی درداورنده و از حضرت صادق منقولست که مراد بحضور موت انست که معاینهٔ امور اخرت بکند و از رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبهٔ بنده را قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روح بکلو یش برسد و غراغر در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین کفته اند که از جملهٔ الطاف خداوند رحیم نسبت به بندکان انست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح بانکشت پاها و بتدریج و تانی بالا اید تا بسینه برسد و بعد از ان بحلق برسد تا انکه در این مهلت و مدت تواند روی دل را بسوی خداوند خود بکرداند و وصیت و توبه و انابه بکند پیش از انکه معاینه امور اخرت بکند و توبه اش مقبول نباشد و از مردم حلیت بطلبد و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت کند یاد خدا و ذکر حقتعم بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو کردد و خلاف کرده اند متکلمان در انکه اکر عزم بر عدم عود بسوی کناه را در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی ان کناه نداشته باشد مثل انکه کسی زنا کرد و بعد از ان ذکر او را ببرند پس توبه کرد و عزم کرد که دیکر عود بزنا نکند اکر قدرت بر زنا بهم رساند ایا توبهٔ او مقبولست یا نه اکثر کفته اند مقبولست و قول نادری هست که مقبول نیست و بی وجهست و هم چنین اکر مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم برساند خلافست در قبول توبه و مشهور انست که توبهٔ او مقبولست و از بعضی از ایات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حقتعم فرموده است در قصهٔ فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق کفت ایمان اوردم که خدایی نیست مکر خدایی که ایمان اورده اند باو بنواسرائیل جبرئیل عم فرمود که الحال ایمان می اوری که عذاب را دیدی و حال انکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از افساد کنندکان در زمین فرموده است که چرا نبوده اند از اهل قریهٔ که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مکر قوم یونس چون ایمان اوردند پیش از نازل شدن عذاب زایل ساختیم از ایشان عذاب خوار کننده

را در زندکانی دنیا و برخوردار کردانیدیم ایشان را تا اجل مقدر ایشان و از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده اند که از حضرت امام رضا عم پرسیدند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال انکه ایمان اورد بخدا و اقرار کرد بیکانکی او حضرت فرمود از برای انکه ایمان اوردن او در وقتی بود که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حقتعم است در کذشتکان و ایندکان حق تعم فرموده است فلما راوا باسنا قالوا امنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یك ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را کفتند ایمان اوردیم بخدا به تنهایی و کافر شدیم بانها که با خدا شریك میکردیم پس نبود انکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از ایات پروردکار تو نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و هم چنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو کفتند که الحال ایمان می اوری که فائده ندارد و پیشتر که فائده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و افساد میکردی در زمین بدعوای خدایی و کمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق عم روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا می باشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمی شود حجت از زمین مکر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میشود و نفع نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و ان کروه بدترین خلق خواهند بود و ایشانند انها که قیامت بر ایشان قایم میشود و در تفسیر امام مذکور است که اعرابی امد نزد رسول خدا صم و کفت خبرده مرا که توبه تا چه وقت مقبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند ادم و بسته نمی شود تا طلوع کند افتاب از طرف مغرب و بعضی ایات که پروردکار فرموده است که ایمان بعد از ان نفع نمیکند اینست که افتاب از مغرب طلوع کند ششم در بیان انواع توبه است و اقل مراتب ان انست که دانستی که پشیمان شود از کذشته و عزم کند در عدم فعل در اینده و بالامیرود تا بجدی که درجهٔ پیغمبران و صدیقانست چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر کفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت در عزای تو نشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجهٔ علیین است و ان اسمیست که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از کذشته است دویم عزم بر انکه هرکز عود بان نکنی سیم انکه ادا کنی بسوی مخلوقین حق ایشان را تا انکه در وقت مردن پاك باشی و حق کسی بر ذمهٔ تو نباشد چهارم انکه قصد کنی بسوی هر فریضهٔ که بر تو واجب بوده و ضایع کردهٔ حق ان را ادا کنی پنجم انکه قصد کنی بسوی کوشتی که در بدن تو بحرام روئیده است ان را بکدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان تو بچسبد و کوشت تازه در میان انها بروید ششم انکه بچشانی بچشم خود

الم طاعت را الذت که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از ان بکوئی استغفر الله و از حضرت
صادق منقولست که کسی که مقیم است بر کناه و استغفار میکند از ان مانند کسیست که استهزا کند و کلینی
و دیکران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود که هرکه
توبه کند پیش از مرکش بیکسال خدا قبول میکند توبهٔ او را پس فرمود یکسال بسیار است بسا باشد که
توفیق ان نیابد هرکه توبه کند پیش از مرکش بیکماه خدا قبول میکند توبهٔ او را پس فرمود یکماه بسیار
است هرکه توبه کند پیش از مرکش بیکهفته خدا قبول میکند توبهٔ او را پس فرمود که یکهفته بسیار است
هرکه توبه کند پیش از مرکش بیکروز خدا قبول میکند توبهٔ او را پس فرمود که یکروز بسیار است
هرکه توبه کند پیش از انکه معاینهٔ امور اخرت بکند خدا توبهٔ او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را
حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند بانکه نسخ پیش از فعل جائز است و کمان فقیر انست که این اشاره
است باختلاف مراتب توبه بانکه توبهٔ کامل انست که اقلا یکسال پیش از مرک توبه کند و تدارک
مافات را و اصلاح احوال خود را در یکسال بکند و اکر ان میسر نشود یکماه و همچنین تا انکه در اخر اقل
مراتب اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق ع روایت شده است
که توبه ریسمانیست که خدا برای بندکان اویخته است و وسیله ایست میان خدا و بنده و مدد
عنایت الهی است و ناچار است بنده را از مداومت بر توبه در همهٔ احوال و هر فرقهٔ از بندکان توبه
دارند پس توبهٔ پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبهٔ قرب و وصال و توبه اصفیا
و برکزیدکان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خدا است و توبه اولیا و دوستان خدا از خطورهای
مختلفست و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خدا است و توبه عوام از کناهانست و هر یک از ایشان را
معرفتی و علمیست در اصل توبه ایشان و منتهای امر ان و شرحش بطول می انجامد اما توبه عوام انست
که باطن خود را باب حسرت بشوید و پیوسته معترف بجنایت خود باشد و ندامت بر کذشته همیشه
داشته باشد و بر بقیه عمر خود خایف و ترسان باشد و کناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی
او کردد و پیوسته متاسف و کریان باشد بر انچه فوت شده است از او از طاعت خدا و حبس کند نفس
خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای بتوبه و نکاه دارد او را از عود
بسوی کناهان کذشته و نفس سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت و انچه از عبادات
از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را بایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری اختیار کند و
شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از
خدا یاری بجوید و سوال کند که او را مستقیم بر جادهٔ حق بدارد در شدت و رخا و ثابت بماند نزد محنت
و بلا تا انکه از درجهٔ توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث کناهانست و موجب زیادتی

ثواب اعمال او و رفعت درجات او ست خدا میفرماید که خدا میداند انهارا که راست کفتند و میداند
دروغ کویان را و از حضرت رسول صم منقولست که توبه کننده هرکاه اثر توبه بر او ظاهر نکردد او تایب
نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازهای قضا را بکند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس
خود را از شهوات باز دارد و کردن خود را باریک کرداند به بسیاری روزهٔ روزها و رنک خود را
زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از
ترس اتش جهنم و استخوانهای خود را بکداز از شوق بهشت و دلش نرم کردد از ترس ملک موت و
پوستش خشک شود بتفکر در اجل اینست اثر توبه و حضرت رسول صم پرسید که میدانید کیست تایب
کفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تائب نیست کسی که توبه کند و
عبادت را زیاد نکند تایب نیست کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه
کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و مجلس خود را و بالش خود را
تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که
توبه کند و دل خود را نکشاید و کف خود را فراخ نکرداند و ارزوهای خود را کوتاه نکرداند و زبان
خود را از لغو نکاه ندارد تایب نیست کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را باخرت نفرستد تایب نیست
هرکاه بر این خصلتها مستقیم ماند او توبه کار است و توبهٔ او مقبول است و حق تعم فرموده است ای
کروهی که ایمان اورده اید توبه کنید بسوی خدا توبهٔ نصوح و خلاف کرده اند در معنی توبهٔ
نصوح و از حضرت صادق ع منقول است که توبهٔ نصوح انست که باطن ادمی مثل ظاهر او باشد و بهتر
و در روایت دیکر فرموده که انست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرکز مرتکب ان کناه نشود و در
روایت دیکر فرمود که ان توبه ایست که بعد از ان عود در کناه نکند راوی کفت کدام یک از ما عود نمیکنیم
حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندکانش کسی را که او را فتنها عارض شود و کناه کند و بعد
از ان توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که کناهان مومن هرکاه توبه کرد
امرزیده میشود پس بعد از توبه کار را از سر کیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی کفت اکر بعد از
توبه و استغفار باز عود کرد در کناه و باز توبه کرد چون است فرمود که کمان داری که مومنی پشیمان
شود بر کناهان خود و استغفار کند از کناهان و توبه کند خدا توبهٔ او را قبول نمیکند راوی کفت اکر مکرر
کناه کند و توبه کند و استغفار کند باز امرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مومن
باستغفار و توبه خدا عود میکند بامرزش و خدا امرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند
از سیئات زنهار که ناامید مکن مومنان را از رحمت خدا و بعضی کفته اند توبهٔ نصوح توبه ایست که
صاحبش را نصیحت کند و نکذارد که عود کند بان کناه و بعضی کفته اند توبه ایست که دیکران را نصیحت

کند که مثل انرا بعمل اورند و بعضی کفته اند انست که خالص از برای خدا باشد و بعضی کفته اند توبهٔ ایست که ریشهٔ خواهش شهوات را از دل زایل کرداند و ظلمت کناهان را که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر کناه نه محض استحقاق عقابست که بپشیمانی برطرف شود بلکه دل ادمی را تیره میکرداند و روح این کس را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را از اینکس میرماند و ادمی را از ترحمات خاصهٔ سبحانی محروم میکرداند اکر دزدی بخانه در اید و مدتها انخانه را بی معارض متصرف باشد یا مستی بسرای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی مدت مدیدی در خانهٔ ابادانی مشغول خرابی باشد بمحض انکه ان دزد یا ان مست یا ان دشمن را از خانه بدر کنند مجملهٔ ابادانی بدر نمی اید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیران سرا بدر نیاید و خرابیها را باصلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نکیرد بحالت اولی برنمیکردد همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان و مستی مثل خواهش کناهان هرکاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایهٔ ایمان و اعمال صالحه را ربایند و پیوسته در خرابی کوشند و صاحب خانه بی خبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانهٔ بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و الات شکسته و خانهای مزین بدود معاصی تیره کردیده بمحض انکه نادم و پشیمان کردد و به تیر و نیزه و شمشیر اه و ناله و استغفار و استغاثه بملک غفار دزد غارتکر را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین بنشیند و منتظر فرصت باشد کی این خانهٔ ویران ابادان میکردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را اباد کند و متاعهای دزدیدهٔ اعمال صالحه را عوض بکیرد و تیرکیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنهای شیطان را از خزانهٔ ایمان مسدود کرداند انوقت شاید بحالت اولی تواند برکردید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایان دینند از برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولایی چه تدارکها کرده اند حضرت ادم ع سیصد سال کریست تا انکه در روی مبارکش دو نهر از اب دیدهاش بهم رسید تا توبهاش مقبول کردید حضرت داود ع انقدر کریست که کیاه از اب دیدهاش میروئید و اه اتش بار میکشید که ان کیاه میسوخت توبهٔ کامل اینست و در این مقام سخن بسیار است و این رساله جای ذکر انها نیست هفتم در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علمای اسلام در انکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلاف است در انکه ایا عقلا بر خدا واجبست حتی انکه اکر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا انکه تفضلی است که حقتعالی بکرم خود کرده است و رحمتی است که نسبت بهمهٔ عباد یا نسبت باین امت کرده است و امال بمقتضای وعده بر حقتعالی واجبست که عمل بوعدهٔ خود بفرماید معتزله باول قایل شده اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامهٔ حلی و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر در تجرید

در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است و حق انست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست بر این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود کناهان تمام عمر را بیامرزد و در امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبهٔ ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که تا عضوی را که بان کناه کرده اند نمیبریدند توبهٔ ایشان مقبول نمیشد و در صحیفه کاملهٔ حضرت سید الساجدین ع میفرماید که حمد میکنم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمیشماریم انرا مکر از فضل او و اکر نشماریم از فضلهای او مکر این توبه را هر اینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرک خواهد بود چنین نبود سنت و طریقهٔ خدا در توبه از برای انها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیکر فرموده است یا الهی اکر بکریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمهای من و انقدر فغان و ناله کنم که صدایم قطع شود و بایستم بعبادت تا پاره پاره شود پاهایم و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای من بترکد و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و اب خاکستر بیاشامم تا اخر روز کار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی افاق اسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک کناه از کناهان خود را و اکر خواهی امرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنکامی که مستحق عفو تو کردم پس این هرکز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل ان خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم اتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است هشتم در بیان اموریست که حقتعالی بر انها مواخذه نمیفرماید و وعدهٔ عفو از انها فرموده و ان چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری ادمی نباشد چنانکه کلینی از محمد بن عمران روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود کناهی در ان نیست چون چنین شود بکو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج بانحضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی می افتد حضرت فرمود بکو لا اله الا الله جمیل کفت هر وقت چنین امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله کفتم برطرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر ع که مردی امد بنزد رسول خدا ص و کفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوکند که منافق نشده اکر منافق شده بودی بنزد من نمی امدی که اعلام کنی کمان کنم که دشمن حاضر یعنی شیطان امده است بنزد تو و از تو پرسیده است که کی ترا خلق کرده است کفتهٔ خدا پس بتو کفته است که کی خدا را خلق کرده است ان مرد کفت اری بحق انخداوندی که ترا بحق فرستاده است که چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما امد از راه اعمال و کناهان بر شما غالب نشده از این راه امده است

که شمارا گمراه کند و از راه دین بلغزاند هر که را این حالت رو دهد خدارا بیکانگی یاد کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق عم همین حدیث را روایت کرده است و در اخرش حضرت رسول صم فرمود که این والله محض ایمانست و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی نوشت و شکایت کرد از چیزهایی که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راه و استیلایی بر تو نمیدهد پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از اموری چند که در خاطر ایشان در می اید که اگر باد ایشان را از جای بلندی بزیر اندازد یا ایشان را پاره پاره کند احبست بسوی ایشان از انکه تکلم بان کنند حضرت فرمود که ایا این حالت را در نفس خود می یابید گفتند بلی فرمود بحق انخداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که این صریح و خالص ایمانست پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید امنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان اوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مگر بخدا موءلف گوید در انکه این محض و صریح ایمانست چند وجه گفته اند اول انست که بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده اند که مراد انست که این خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی از محض ایمانست اگر موءمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این در خاطر تو دویم انکه این محض ایمانست که این احتمالات باطله را در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیم انست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از انکه شما را بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس سبب این حالت محض ایمانست و معنی اول که از امام عم منقولست بهترین معانی است و در امر بتوحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند وجه اول انکه مبادا مرگ او را در این حالت دریابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا انکه با این کلمهٔ طیبه از دنیا برود دویم انکه نفی میکند انچه را در خاطر او افتاده است از انکه اله را اله دیگر باشد و تصریح میکند بانکه الهی جز او نیست سیم انکه این کلمهٔ طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسهٔ او از گوینده‌اش میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را چهارم انکه افادهٔ ان میکند که سلسلهٔ ممکنات باو منتهی میگردد پس او را موجدی نباشد پنجم انکه کسی که متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود دویم معصیتی که ادمی انرا اراده کند و بعمل نیاورد حق تعم بفضل خود انرا عفو فرماید چنانکه کلینی بسند کالصحیح از حضرت باقر یا صادق روایت کرده است که حضرت ادم گفت پروردگارا مسلط گردانیدی بر من شیطان را و انرا مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر

او نجات توانم یافت حق تعم وحی کرد که ای ادم از برای تو قرار دادم اینرا که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل اورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد کند که حسنهٔ بکند اگر نکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل اورد ده حسنه از برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاد کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند گناه او را می امرزم گفت پروردگارا زیاد کن فرمود توبه را از برای ایشان پهن کرده ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است مرا بسند صحیح از حضرت صادق منقول است که چهار خصلت است که حقتعم مقرر فرموده که کسی که با وجود انها مستحق عذاب الهی شود پس شقی و محروم است و ان خصلتها اینهاست کسی که قصد کند که حسنهٔ را بعمل اورد اگر بعمل نیاورد بنیت نیک او یک حسنه از برای او مینویسند و اگر بعمل اورد ده حسنه از برای او مینویسند و اگر قصد کند که سیئه را بعمل اورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمیشود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسندهٔ حسناتست و در جانب راست اوست میگوید بملکی که نویسندهٔ سیاتست و در جانب چپ اوست که تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که اینرا محو کند زیرا که حقتعم میفرماید بدرستیکه حسنات بر طرف میکند گناهان را یا شاید استغفاری بکند اگر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنهٔ بعد از ان نکند و استغفار نکند صاحب حسنات بسیئات میگوید بنویس گناه را بر این شقی محروم موءلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار انکه اکمل افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امامزاده عبد الله روایت کرده است که از پدر خود امام موسی عم سوال کردم که دو ملک که در جانب راست و چپ ادمی اند ایا علم بهم میرسانند بفعل بد یا فعل نیکو که بنده ارادهٔ فعل ان مینماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل فضله است و بوی چیزهای خوشبو مثل یکدیگرند گفتم نه فرمود که بنده هرگاه که قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می اید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که ترا با او کاری نیست قصد حسنه کرد پس اگر انرا بجا اورد زبان او قلم اوست و اب دهن او مداد اوست پس از برای او مینویسد چون قصد گناهی کرد نفسش بدبو بیرون می اید پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر انرا بجا اورد زبانش قلم اوست و اب دهانش مداد اوست پس بر او مینویسد و بدانکه حق تعم فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید انچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید انرا حساب میکند شما را خدا بان پس می امرزد از برای هر که میخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این ایه بحسب ظاهر

مخالفست با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق کذشت زیراکه دلالت میکند برانکه هر چه در نفس
ادمی حاصل میشود خدا بران محاسبه میفرماید اکر خواهد می امرزد و اکر خواهد عذاب میکند و این شامل
وسوسها و ارادهٔ کناهست و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از انها مخصوص شیعه است و مراد
بمن یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مواخذه میکند اکر چه باز موافق قواعد عدلیه
خالی از اشکالی نیست زیراکه بعموم شامل خطوراتی هست که اختیاری ادمی نیست و شیخ طبرسی
کفته است که جمعی کفته اند که این ایه منسوخ است بقول حقتعم لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این
باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیراکه تکلیف امری که در وسع و طاقت
ادمی نباشد جائز نیست و قبیح است عقلا پس چون میتواند بود که حقتعم تکلیف کند و بعد از ان نسخ کند
پس باید مراد از ایه چیزی باشد که امر و نهی بان متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری
چند که از ما مستور است و اما انچه داخل در تکلیف نیست از وسوسها که بی اختیار ادمی خطور میکند
داخل در ایه نیست بدلیل عقل و بکفتهٔ حضرت رسول صم که عفو کرده اند از این امت از انچه فراموش
کنند و از انچه در خاطرها بکذرانند پس کفته است انچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بران
مواخذه نمیکند و مواخذه میکند بر انچه عزم میکند ادمی بران و عقد قلب خود بران میکند با انکه میتواند
خود را از ان نکاه دارد پس ان از جملهٔ افعال قلبی است و خدا جزا میدهد او را بران چنانکه جزا میدهد
بر افعال جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل از معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر
طاعت که حق تعم بران عزم جزای اصل طاعت را میدهد هم چنانکه در اخبار امده که کسی که انتظار
نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای خدا است
بر بندکان تمام شد کلام شیخ طبرسی و از جملهٔ اباتی که دلالت دارد بر مواخذهٔ بر افعال قلوب قول حقتعم
است و لا تقف ما لیس لك به علم ان السمع و البصر و الفواد کل اولئك عنه مسئولا یعنی پیروی مکن
چیزی را که علم بان نداری بدرستی که کوش و چشم و دل همهٔ اینها سوال کرده میشوند و باز فرموده
است کتمان مکنید کواهی را و هر که کتمان کند ان را اکناه کار است دل او و باز فرموده است مواخذه نمیکند
شما را خدا بسوکندهای لغو که بر زبان شما جاری شود و لیکن مواخذه میکند شما را بر انچه عقد دل بران
کرده اید و در جای دیکر فرموده است و لیکن مواخذه میکند شما را بانچه کسب کرده است دلهای شما
پس از این ابات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مواخذه میباشد و باز فرموده است و من یعظم
شعائر الله فانها من تقوی القلوب و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول صم روایت کرده
اند که اشاره بدل نمود و فرمود تقوی و پرهیزکاری در اینجاست و حقتعم تهدید فرموده است انها را
که دوست میدارند امور قبیحه فاش کردد در مومنان و محبت کار دلست و ایضا کفر و شرك و حسد

و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر انها شده است از افعال قلوبست پس چون میتواند
بود که مواخذه بر انها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان ابات و اخبار کفته است و تحقیقش انست که
افعال قلوب بر چند قسم است اول انست که محض خطور ببال باشد و ادمی را در ان اختیاری نباشد و
ان قسم اولست که مذکور شد و خلافی نیست در انکه بران عقابی مترتب نمی شود و محل تکلیف نیست
دوم شهوت و خواهش معصیت است بدون انکه اراده بان ضم شود و غالب اوقات ان نیز نسبت بعامه
اختیاری نیست مثل انکه تخیل زنا و لواطه میکند و بی اختیار خواهش در نفس او بهم میرسد اما ارادهٔ ان
فعل ندارد یا نظر میکند بپسر مقبولی بدون قصد و عاشق او میشود اما ارادهٔ معصیتی ندارد و این نیز
اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول برای تست یعنی اکر بدون اختیار
نظرش بر او بیفتد و نظر ثانی بر تواست با انکه بار دیکر از روی قصد و شهوت نظر کند یا ان نظر را از روی
خواهش مستمر بدارد و اکر مبدء عشق اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در اخر بی
اختیار باشد هم چنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق عم سوال کردند از عشق فرمود
که دلی چندند که از یاد خدا خالی شده اند حق تعم محبت غیر خود را بانها چشانیده است سیم انست که
بعد از قصد معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار لوث از شهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجلی در
ان فعل تصور میکند و حکم میکند که باید ان فعل بعمل اید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی
میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل نمیکردد و حصول عزم کاه هست بعد از
ترددات و تفکرات بسیار می باشد و بعد از عزم و مجزوم کردیدن اراده باز ممکن است که فعل بعمل
نیاید بانکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا مانعی بهم رسد که ان فعل بر او متعذر شود پس بر اصل
تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمی باشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار
انست که بران نیز عقابی نیست و بعضی کفته اند اکر باختیار باشد معاقبست و اکر بدون اختیار باشد
معاقب نیست و اکر اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی باز
ظاهر اخبار بسیار انست که او را مواخذه بران عزم نیست و بعضی از عامه به تفصیل قایل شده اند که
اکر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترك فعل کند و نادم شود از ان قصدی که کرده بود حسنه
از برای او نوشته میشود و ان حسنه مکفر سیئهٔ عزم بر فعلست و اکر ترك فعل از برای عایقی دیکر باشد
و از ترس خدا نباشد یك کناه بر او نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند
و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول صم منقولست که چون بنده ارادهٔ معصیت کند ملائکه
کویند پروردکارا این بندهٔ تو میخواهد کناهی بکند حقتعم میفرماید اکر سیئهٔ را بعمل اورد بر او
بنویسید بمثل ان و اکر ترك کند حسنه بنویسید زیراکه ترك نکرده است مکر از برای من و ایضا از انحضرت

روایت کرده اند که محشور نمیشوند مردم مکر بر نیات خود و کفته اند ما میدانیم که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانیرا بکشد یا زنا با زنی بکند و در ان شب بمیرد مصر بر کناه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب انست که حضرت رسول صم فرمود که هر کاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیکر بکشند قاتل و مقتول هردو در اتشند کفتند یا نبی الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای انکه ارادهٔ قتل دیکری کرده است موءلف کوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معارضه با ان اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم حدیث اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد برای انکه از برای خدا باشد و اکر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود و نه حسنه و حدیث دویم مجملست و صریح نیست و مثالی که کفته است اول سخن است و ممنوع است و حدیث ممکن است که مراد ارادهٔ با ان افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل خود شدن و انها که قایل شده اند که معاقب میشود میکویند که بعزم بر سیئهٔ معاقب میشود نه بر اصل فعل پس اکر بعمل اورد سیئهٔ دیکر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوبیست از عقاید باطله و شک در اصول عقائد و در ان شکی نیست که با انها معاقبست پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت موءمنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هر چند اظهار نکند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر انکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این انسب است بشریعت سمحهٔ سهله و عدم حرج در دین و ظاهرش انست که عدم مواخذه بر ارادهٔ معصیت مخصوص موءمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلدند که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اکر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند و جوابهای دیکر نیز میتوان کفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین انست که ارادهٔ معصیت و عزم بران حرام است اما حقتعم بفضل خود انها را بخشیده است و وعدهٔ مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبائر حق تعم انها را می امرزد پس انچه خواجه نصیر در تجرید کفته است که ارادهٔ قبیح قبیح است منافات ندارد با عفو و در کلام ابو الصلاح نیز مثل این کذشت و سید مرتضی در تاویل قول حق تعم اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا و الله ولیهما کفته است که مراد انست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرد نه انکه عزم بران کردند بعد از ان کفته است ارادهٔ معصیت و عزم بران معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی انکه کفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید در قواعد کفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه ندامتی را مادام که مرتکب ان نشود و ان از جملهٔ چیزهائیست که ثابت شده است در اخبار که حقتعم عفو از انها کرده است پس کفته است اکر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند پس خلافش بر او ظاهر شود ایا این نیت اثر میکند محل

نظر است از این جهت که مصداق معصیت نشده است پس بمنزلهٔ انست که نیت معصیت کرده است و بس و بر نیت معصیت بدون فعل ان مواخذ نیست و از این جهت که دلالت میکند بر انکه هتک حرمت شریعت کرده است و جرات بر معاصی نموده است و حال انکه بعضی از اصحاب ما کفته اند اکر مباحی را بیاشامد بخواهش اشامیدن شراب مسکر و شبیه بان فعل حرامی کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه بانضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیکر است که محل نظر است اول انکه زن یا کنیز خود را در خانهٔ دیکری بیابد و کمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از ان معلوم شود که زوجه یا امه او بوده است دویم انکه زوجهٔ خود را وطی کند و کمان کند که حایض است پس ظاهر شود که ظاهر است سیم انکه طعامی را در دست دیکری ببیند و نداند که ملک اوست و بجبر بکیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم انکه کوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم انکه شخصی را بکشد و کمان کند که محقون الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شیخ بود و شیخ بهاء الدین کفته است که بعضی از جملهٔ این صور شمرده اند اینرا که نماز کند در جامهٔ بکمان انکه حریر است یا مغصوبست و عالم محکم بوده باشد که نماز در ان باطلست پس بعد از نماز ظاهر شود که ممزوج و قصب است یا مباح است و تردد کرده است در انکه نمازش باطلست یا صحیح است و اولی انست که ترددی نیست در انکه نمازش باطلست بلی صحت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادت را مستلزم فساد نداند سیم در بیان سایر امور یست که حقتعم بر انها مواخذه نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر از طرق عامه و خاصه از رسول خدا منقولست که حقتعم برداشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امری که بی اختیار و بغفلت از او صادر شود مثل انکه اراده کرد که تیری بجانب اهوئی بیندازد برادری خود در او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسئله یا حاکم شرعی در حکمی بکند و بذل جهد خود را در ان کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا طبیب در معالجهٔ بیماری خطائی بکند و تقصیری در ان نکرده باشد در اینها کناهی بر فاعل اینها نیست اما مواخذهٔ دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم می شود بر عاقله و همچنین اکر در خواب کسی را بکشد کناهی بر او نیست بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المالست بنا بر مشهور و در طبیب بعضی کفته اند مطلقا ضامنست دیت را در مال خود و بعضی کفته اند که اکر ان کسی که معالجهٔ او میکند ابراء ذمهٔ او بکند ضمان از او ساقط می شود دویم فراموشی است یعنی عقابی نیست بر کسی که از روی فراموشی کناهی یا ترک واجبی بکند هر چند اکر ترک رکن بکند در نماز از روی فراموشی اعادهٔ نمازش بکند و در ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی سجدهٔ سهو لازم می شود سیم انچه نداند و ظاهرش انست که جاهل مطلقا معذور باشد و ایات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد و در

بسیاری از موارد باین استدلال میتوان کرد خواه جهل مسئله باشد یا جهل موارد حکم اما اکثر علما در موارد خاصه باین قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد بنجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور انست که اعادهٔ نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و هم چنین کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و دران نماز کند یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع انها ترک کند و نکاح در عده چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذهٔ عقاب باشد اگر بقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادلهٔ عقلیه بسیار براین دلالت دارد چهارم چیزی چند که طاقت ان نداشته باشند چنانکه حقتعم فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردکار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقتی نیست ما را بان بعضی کفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هر چند بر خدا اقبح است و محالست که از حقتعم واقع شود ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی کفته اند مراد عذابها و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل می شد و حق تعم ببرکت حضرت رسالت از این امت برداشته است و اظهر انست که مراد تکالیف شاقه ایست که در امم سابقه بود و در این امت حقتعم اسان کردانیده است و در این حدیث ظاهرا این معنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشد بان خواه از نزد خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف هلاک باشد و اشامیدن اب نجس در حال اضطرار و اشامیدن شراب در وقتی که لقمه در کلو پیش بند شده باشد و مایع دیگر نباشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در ان شده باشد بنا بر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا در شراب حتی بچشم کشیدن ان و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم کشد حقتعم میلی از اتش بچشم او کشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حقتعم در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی مسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه سایر محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبل خودش باشد یا از قبل غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد ساز دیا کسی او را مجروح کرداند در ماه رمضان و مضطر شود بسوی افطار و علما کفته اند که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حقتعم فرموده است فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس کناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است در بعضی از روایات وارد شده است که باغی انست که خروج بر امام کند و عادی کسیست که براه زنی رود و بر اینها میته حلال نمیشود و در روایت دیکر وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اکر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیکر وارد شده است که باغی کسیست که برای لهو و بازی بشکار میرود نه از برای نفقهٔ عیال و عادی دزد است و اکثر کفته اند

که بقدر سد رمق میخوردند نه انقدر که سیر شود ششم چیزیست که او را بران اکراه کنند و در احکام تقیه کذشت چیزهایی که باکراه حلال میشود هفتم طیره است و ان عبارتست از تاثر نفس بفالهای بد مثل انکه در میان عرب تطیر میکرده اند در وقتی که بسفری میرفته اند بمرغی یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود و بفال خوب میکرفته اند و اکر از جانب چپ بدم تیر ایشان بیاید و در میان عجم نیز شایع است که اکر بسفری یا مقصدی روند و جنازهٔ یا کشتهٔ بر سر راه خود به بینند بفال بد میدانند و انکه در حدیث وارد شده است که طیره در این امت نمی باشد چند احتمال دارد اول انکه مراد رفع مواخذه و عقاب باشد یعنی اکر کسی را چنین امری بخاطر رسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از او متاثر نشود خدا برای ان مواخذه نمینماید و کفاره اش انست که توکل کند بر خدا و امضای ان امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون تطیر کنی بکذر و اعتنا مکن دویم انست که مراد رفع تاثیر ان باشد از این امت ببرکت انچه بایشان رسیده است از رسول خدا و ائمه از عدم اعتنای بان و توکل بر خدا و ادعیه و اذکاری که روایت کرده اند از برای رفع ضرر ان سیم انکه مراد برفع ان منع از ان باشد و عدم جواز ان چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده اند و این معنی از این حدیث بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلفست و مقتضای جمع میان انها انست که اکر توکل ادمی ضعیف باشد و نفس از ان متاثر شود ممکن است تاثیری بکند و اکر توکلش بر خدا اقوی باشد و اعتنا بشان ان نکند اثر نمیکند هشتم وسوسه و تفکر در خلق است و در حدیث معتبر دیکر از حضرت صادق م منقولست که سه چیز است که نجات نیافته است از انها پیغمبری و هر که پست تر از اوست تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد مکر انکه مومن بکار نمیفرماید حسد خود را و بر هر تقدیر این فقره نیز چند احتمال دارد اول انکه مراد وسوسهای شیطان باشد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و کمان بد بردن بایشان بسبب انچه مشاهده میشود از افعال و احوال ایشان و حقتعم بران مواخذه نمیفرماید زیرا که رفع ان از نفس غالبا ممکن نیست لیکن واجبست بر او که باین کمان حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب ان نکند یا انکه قدح کند در ایشان و رد شهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است که هرکاه ظن و کمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیکر وارد شده است که زنهار حذر کنید از کمان بد بردن بدرستیکه ظن بد بردن دروغ ترین سخنهاست دویم انست که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدء خلق اشیاء و انکه خدا را کی افریده است و کی ایجاد کرده است و در کجاست و مثل اینها از اموری که اکر تکلم کند بانها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانکه در وسوسه کذشت سیم انکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار اخیار

وخلق کفار وخلق جهنم ومخلد بودن کفار دران ومثل اینها از امور یکه کم کسی از اینها خالی می باشد و اینها معفواست هرگاه مستقر نکردد در نفس و بسبب ان شکی درعدل وحکمت حق تع بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه هست مالم ینطق بشفة یعنی مادامی که تکلم نکند بلب ودراین مقام معنی اول ظاهرتر مینماید هم حسد است مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست واز این حدیث ظاهر میشود که حسدی که اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفواست واین خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت الهی انسب است زیراکه کم کسی خودرا از این خالی تواند کرد واین تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرجست وممکن است که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه وطیره نیز باشد چنانکه دانستی واکثر اینها بنابراکثر معانی چون بر حق تع قبیح است وصدور شر از او محالست شاید مراد اختصاص مجموع این خصال باشد باین امت پس منافات ندارد باانکه بعضی مشترک باشد میان این امت وسایر امم والله یعلم واحادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذر وتاامر یرا از برای مردم بیان نفرماید ودران باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک ان ایشان را عذاب نمیکند وایضا اخبار بسیار وارد شده است که خدا برداشته است قلم تکلیف را از کودک تامحتلم شود واز دیوانه تاعاقل شود واز کسی که درخوابست تابیدار شود وشیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول صم روایت کرده است که حق تع وحی میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند که منویسند کناهی بر بنده مومن در وقت دلتنکی ودر کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که کفت درخدمت حضرت صادق عم بودم مردی از انحضرت سوال کرد از شخصی که از او امری صادر میشود در حد غضب ایا خدا او را موءاخذه میکند بان حضرت فرمود که خدا از ان کریمتر است که او را از جا بدر اورد واز او موءاخذه نماید وابن بابویه در رسالهٔ اعتقادات کفته است که اعتقاد ما در تکلیف انست که الله تع تکلیف نکرده است بندکان خود را مکر کمتر از انچه طاقت دارند چنانچه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مکر بقدر وسع واسانی او ووسع کمتر از طاقتست وحضرت صادق عم فرمود که بخدا سوکند که خدا تکلیف نکرده است بندکان را مکر کمتر از انچه طاقت دارند زیراکه تکلیف کرده است ایشان را در هر شب وروز پنج نماز ودر سالی سی روز روزه ودر هر دویست درهم پنج درهم ودر تمام عمر یک حج وایشان طاقت زیاده از اینها همه دارند خاتمه در بیان خاتمهٔ احوال عالم بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه وعیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده اند از امام محمد باقر ع که کفت بتحقیق که خدا خلق کرده است در زمین از روزی که زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان ادم نیستند خلق کرد ایشان را از ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن کردانید ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم

خود پس خلق کرد پدر این بشر را وخلق کرد ذریت او را از او نه والله خالی نبوده است بهشت از ارواح موءمنان از روزی که بهشت را خلق کرده وخالی نبوده است جهنم از ارواح کافران از روزی که جهنم را خلق کرده است شاید کمان کنید که چون روز قیامت شود حق تع بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد وبدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن کرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او وخلقی نخواهد افرید که او را عبادت کنند واعتقاد یکانکی او بکنند وتعظیم او بنمایند چنین نیست بلکه خلق دیکر می افریند که او را بیکانکی عبادت کنند وزمین دیکر خواهد افرید که ایشان را بر دارد واسمان دیکر خواهد افرید که بر ایشان سایه بیفکند ایا نشنیدهٔ که حق تع فرموده است روزی که بدل شود زمین بغیر زمین وبدل شوند اسمانها وفرموده است ایا مانده شدیم وبتنک امدیم از خلق اول بلکه ایشان در شبهه اند وشک دارند در خلق تازه ومراد این خلقی است که بعد از قیامت خواهد شد وایضا در خصال بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است که در تفسیر ایهٔ دویم فرمود که چون حق تع فانی میکرداند این خلق را واین عالم را وساکن میکرداند اهل بهشت را در بهشت واهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالمی را بغیر از این عالم وخلق تازه ایجاد میکند از غیر نر وماده که او را بیکانکی بپرستند واز برای ایشان خلق میکند زمین را بغیر این زمین که ایشان بر روی ان باشند واسمانی بغیر این اسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید کمان کنی که خدا همین یک عالم را افریده است وخلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا قسم که حق تبارک وتعالی هزار هزار عالم وهزار هزار ادم افریده است که تو در اخر این عالمها واد میهائی بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند ومتکلمان امامیه متعرض این مطلب بنفی واثبات نشده اند ومنافات با ادلهٔ عقلیه واصول قطعیه ندارد واما بحدی نرسیده که مورث جزم وقطع باشد واخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه واحادیث عجیبه که از ما بشما برسد وعقل شما از قبول انها امتناع کند مبادرت برد وانکار منمایید وتکذیب قایل انها مکنید وتاویلش را بما رد کنید دیر انکار اینها نمیکنیم وجزم بوقوعش نمیکنیم ودر مرتبهٔ تجویز واحتمال میکذاریم تمام شد رسالهٔ حق الیقین در اخر شعبان المعظم سال هزار وصد ونه از هجرت وچون باستعجال در تراکم اشغال نوشته شد ملتمس از ناظران انکه بزودی در صدد اعتراض در نیایند وچون تجدید وترمیم اصول مندرسهٔ امامیه که سالهاست اثار انها محو شده واکثر مدعیان علم اعراض از انها نموده اند واصول معتزله را قدوه خویش ساخته دست از ایات کریمه واخبار متواتره برداشته اند در این رساله حسب المقدور ایراد نموده ام شکران را بکفران مبدل نکردانند وکاهی بطلب غفران ودعای خیر یاد نمایند الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد واله الطاهرین

مطبوع شد کتاب حق الیقین در شهر ربیع الاول سال هزار ودویست وچهل ویک هجری در دار الخلافهٔ طهران

۱۲۴۱

